التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح

مختصر صحيح بخارى

(فارسى)

تأليف :

محمد بن اسماعيل بخارى

اختصار كننده:

ابوالعباس زين الدين احمد بن احمد بن

عبداللطيف الشرجى الزبيدى

مترجم:

عبدالقادر ترشابى

فهرست مطالب

عنوان صفحه

3- کتاب علم

4- کتاب وضو – آداب وضو

6- کتاب حیض

7- کتاب تیمم

ابواب ستره نمازگزار

9- کتاب اوقات نماز

10ـ کتاب اذان

ابواب صفت نماز

11- كتاب نماز جمعه

احکام نماز خوف

ابواب عیدین – آداب نماز عیدین و جشن روز عید

ابواب نماز وتر

15- كتاب استسقاء

16- کتاب کسوف (خورشیدگرفتگی)

17- کتاب سجده تلاوت

18- كتاب كوتاه خواندن نماز

19- کتاب نماز تهجد

20- كتاب نماز در مسجد مكه و مدينه

22- كتاب سجده سهو

23- کتاب جنائز

25- كتاب صدقه فطر

27- کتاب عمره

28- کتاب محصر

29- کتاب جریمه شکارکردن

30- کتاب فضایل مدینه منوره

31- کتاب احکام روزه

33- كتاب اعتكاف

34- کتاب بیوع

35- کتاب سلم

36- کتاب شفعه

37- کتاب اجاره

38- کتاب احکام حواله

39- کتاب وکالت

41- کتاب مساقاه (آبیاری)

42- كتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

43- كتاب مشاجره و اختلافات

46- كتاب شراكت

47- کتاب رهن در غير سفر

48- کتاب آزاد کردن برده و فضيلت آن

49- کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن

69- کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مترجم

ان الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا من يهده الله فلا مضل له و من يضلل فلا هادى له و نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريک له و نشهد أن محمداً عبده و رسوله، فان أصدق الحديث كتاب الله و خير الهدى هدى محمد صلى الله عليه و سلم و شر الأمور محدثاتها و كل محدثة بدعة و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة فى النار أما بعد:

بی تردید، سنت، دومین مصدر از مصادر قانون گذاری اسلامی است که پس از قرآن مجید، مرتبه دوم اهمیت را به خود اختصاص داده است. و قرآن، پیروی از سنت رسول الله[illegible] را واجب و لازم می داند و می فرماید: [illegible] (تغابن:12)

یعنی: «واز خدا و رسول او اطاعت کنید». و در جایی دیگر، خداوند از کسانی که سنت رسول الله[illegible] را بعنوان داور در اختلافات خود نمی پذیرند و با طیب خاطر تسلیم آن نمی شوند، نفی ایمان می کند و می فرماید: [illegible] (نساء: 65)

(نه! سوگند به پروردگارت که آنان تا زمانی که تو را در اختلافاتشان، حَکَم و داور قرار ندهند، مؤمن بشمار نمی آیند. (و نیز) پس از داوری تو، هیچگونه ملالی به دل راه نداده و کاملاً تسلیم تو باشند) و در جایی دیگر، خداوند هشدار می دهد که: [illegible] (نور 63)

مبادا با سنت و دستورات رسول الله مخالفت کنید! زیرا بیم آن می رود که گرفتار فتنه یا عذابی دردناک شوید. بطور کلی قرآن کریم سنت رسول اکرم را واجب الاطاعه می داند و می فرماید: [illegible] یعنی: «چیزهایی را که

پیغمبر برای شما - از احکام الهی – آورده است، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، دست بردارید».

بدین جهت، مسلمانان درباره حجت بودن سنت، هیچگونه اختلافی ندارند زیرا:

1ـ بخشی از سنت به تأیید مطالب قرآن می پردازد. مانند حرمت خوردن مال حرام، نهی از زنا، نافرمانی پدر و مادر، شهادت دروغ و ...

2ـ بخشی دیگر از آن، مطالب مجمل قرآن را به تفصیل بیان می کند. مانند نماز و زکات و غیره که در قرآن بصورت مجمل ذکر شده است و سنت، تعداد رکعات و کیفیت نماز خواندن و چگونگی پرداخت زکات را روشن ساخته است.

3ـ و نوعی دیگر از سنت، مطلق قرآن را مقید می سازد. مثلاً در قرآن بطور مطلق آمده که دست دزد باید قطع شود. و توضیح بیشتری در قرآن نیامده است. ولی سنت، روشن کرده که دست دزد باید از قسمت مچ، قطع گردد.

4ـ قسمتی از سنت، به بیان احکام جدید می پردازد که در قرآن نیامده است مثل وجوب خون بها بر قبیله و احکام دیگر.

گفتنی است که این بخش از سنت نیز مانند انواع دیگر آن، واجب الاطاعه است زیرا آن حضرت فرموده اند: «**ألا انی أوتیت القرآن و مثله معه**». یعنی آگاه باشید که قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است که هر دو واجب الاطاعه هستند.

در یک کلام، می توان گفت که تصور کامل و فهم اسلام، بدون سنت رسول اکرم ممکن نیست.

با توجه به مطالب فوق و اهمیت سنت رسول خدا، مسلمانان توجه خاصی به آن نشان می دادند. ولی در زمان حیات آن حضرت آنطور که قرآن نوشته می شد و کاتبانی برای این منظور، تعیین شده بودند، سنت تدوین نشد.

و حتی آن حضرت در آغاز رسالت خویش، از نوشتن احادیث بخاطر اینکه با قرآن مخلوط نشود و التباس پیش نیاید، منع کرده، فرمودند: «از من چیزی ننویسید. و هر کس به جز قرآن، چیزی نوشته است، باید آنرا از بین ببرد».

اما با گذشت زمان واز بين رفتن احتمالی التباس قرآن با حديث، رسول اکرم در آخر حيات خويش به صحابه اجازه دادند تا احاديث را يادداشت کنند. چنانچه طبق روايت دارمی به عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما اجازه نوشتن داد. و طبق روايت صحيح بخاری، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما احاديث آن حضرت را يادداشت می کرد. همچنين در بخاری آمده است: هنگامی که فردی يمنی بنام ابوشاه در فتح مکه از صحابه خواست تا سخنرانی آن حضرت را بعد از فتح مکه، برای وی بنويسد، آن حضرت خطاب به صحابه فرمود: «برای ابوشاه بنويسيد».

پس از اجازه رسول اکرم بسیاری از صحابه به نوشتن حدیث، مبادرت ورزیدند. بطوریکه تعدادی از آنها صحیفه هایی داشتند که احادیث را در آنها یادداشت می کردند.

به عنوان نمونه می توان از صحیفه های علی بن ابی طالب، سعد بن عباده انصاری، ابو موسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمرو بن عاص و سمره بن جندب نام برد.

جریان تدوین و نوشتن حدیث در نسلهای بعد، یعنی تابعین و تبع تابعین نیز همچنان ادامه داشت. و بسیاری از آنها نیز صحیفه هایی داشتند که در آنها حدیث می نوشتند. از میان آنها میتوان محمد بن مسلم اسدی، زبیر بن عدی همدانی، ایوب سختیانی، یونس بن عبید عبدی و هشام بن عروه را بر شمرد.

علاوه بر تلاشهای فردی برای جمع حدیث، عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی هم به فرماندارش در مدینه ابوبکر بن حزم، نامه ای نوشت و از وی خواست تا احادیث رسول اکرم را جمع آوری نماید. همچنین، نامه هایی به علمای سایر بلاد اسلامی فرستاد و از آنها خواست تا نسبت به جمع آوری کامل و شامل احادیث نبوی، اقدام کنند.

چنانچه تلاش بیشتر را در این راستا، امام بزرگوار، محمد بن شهاب زهری (رح) از خود نشان داد. بدین صورت که وی احادیث مدینه را جمع آوری کرد و برای عمر بن عبدالعزیز فرستاد. او هم به نوبه خود، احادیث جمع آوری شده را به مناطق مختلف جهان اسلام فرستاد.

این کار، در واقع زمینه را برای سایر علما و محدثین قرن دوم هجری فراهم نمود. و جریان تدوین حدیث در آن قرن، از پویایی خاصی برخوردار شد. باید گفت یکی از دلایل آن، پخش و نشر احادیث ساختگی میان مردم بود.

در این قرن (دوم)، علمای زیادی در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث مبادرت ورزیدند. بعنوان نمونه می توان از عبدالملک بن عبدالعزیز، جریح و سفیان بن عینیه در مکه، و محمد بن اسحاق، محمد بن عبدالرحمن و امام مالک بن انس در مدینه، و سعید بن عروبه و شعبه بن حجاج در بصره، و معمر بن راشد در یمن، و اوزاعی در شام، و عبدالله بن مبارک در خراسان، و افراد دیگر نام برد که به جمع آوری احادیث، همت گماشتند.

در قرن سوم، تدوین حدیث به کمال خود رسید. زیرا در این قرن، علمای بزرگ حدیث، مانند محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، و ابن ماجه قزوینی، ظهور نمودند و کتب سته (شش گانه) را تألیف کردند.

بدین جهت است که علمای اسلام، قرن سوم را درخشانترین عصر حدیث می دانند.

بهر حال، کتاب حاضر، صحیح ترین کتابی است که در عصر طلایی سنت (قرن سوم) توسط امیر المؤمنین در حدیث، امام محمد بن اسماعیل بخاری، به رشته تحریر در آمده است. و جا دارد که قبل از مطالعه کتاب، با مؤلف آن و خصوصیات وی بطور مختصر آشنا شویم.

زندگی امام بخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری در سیزدهم شوال 194 هـ. ق پس از نماز جمعه در شهر بخارا (یکی از شهرهای ازبکستان فعلی) در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. جد پدریش (مغیره) توسط حاکم بخارا، مسلمان شده و در آنجا سکنی گزیده بود. وی فردی فارسی زبان بود.[1]

---

[1] بدین ترتیب امام بخاری مصداق بارز حدیث رسول اکرم است که فرمود: اگر دین در ثریا باشد ، مردانی از فارس به آن دست خواهند

پدرش، اسماعیل، یکی از علمای حدیث، در آن زمان بود. چنانکه ابن حبان در کتاب «ثقات» می گوید: اسماعیل از حماد بن زید و مالک روایت می کرد و علمای عراق از وی روایت می کردند.

و خود امام بخاری در کتاب «تاریخ کبیر» می گوید: اسماعیل بن ابراهیم از حماد بن زید و امام مالک علم را فرا گرفته و با عبدالله بن مبارک همراه بوده است.

اسماعیل علاوه بر اینکه عالم و دانشمند بود، از تقوا و پرهیزگاری زیادی برخوردار بود. احمد بن حفص می گوید: در لحظات وفات اسماعیل، نزد وی

یافت.

رفتم. ایشان فرمود: در میان اموالم درهمی حرام یا درهمی که در آن شبهه وجود داشته باشد، سراغ ندارم. امام بخاری در همان دوران کودکی، پدرش را از دست داد و مادرش که بانویی عابد، زاهد و دارای کرامت بود، سرپرستی او را بعهده گرفت.

تاریخ می گوید: امام بخاری رحمه الله در همان زمان، به علت نوعی بیماری، نابینا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شبی، مادرش حضرت ابراهیم علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: خداوند چشمان فرزندت را بخاطر دعاهای زیاد تو روشن گردانیده است. مادرش می گوید: هنگامی که بیدار شدم، دیدم که خداوند فرزندم را شفا داده و بینایی چشمهایش را به وی بازگردانیده است.

امام بخاری رحمه الله از همان آغاز کودکی، شیفته علم حدیث بود. و ذکاوت و تیزهوشی، همت والا و ثروت زیادی که از پدرش به ارث برده بود، او را در این امر، یاری می کرد.

وی تحصیلات خود را از مکاتب سنتی شهر بخارا آغاز کرد.

و در آغاز تحصیل، حفظ حدیث به وی الهام گردید. چنانکه خودش می گوید: در مکتب بودم که حفظ حدیث به من الهام شد در حالی که در آن زمان، ده ساله بودم.

امام بخاری پس از تحصیلات ابتدایی در مکاتب سنتی، خیلی زود به حلقه دروس علمای بزرگ شهر بخارا مانند علامه داخلی روی آورد.

روزی، علامه داخلی مشغول تدریس بود و امام بخاری که یازده سال بیشتر نداشت در آنجا حضور داشت. علامه داخلی در سند حدیثی گفت: «سفیان از ابوزبیر و او از ابراهیم روایت می کند». امام بخاری فرمود: «ابوزبیر از ابراهیم روایت نکرده است». علامه داخلی از شنیدن این سخن، بر آشفت و خشمگین شد. امام بخاری رحمه الله با آرامش تمام، فرمود: به اصل کتاب، مراجعه کن.

علامه داخلی، پس از مراجعه به اصل کتاب، به اشتباه خود پی برد و از امام بخاری پرسید: سند این حدیث، چگونه است؟

امام فرمود: زبیر بن عدی از ابراهیم روایت می کند نه ابوزبیر.

همچنین امام محمد بن اسماعیل بخاری از سایر علمای شهر بخارا مانند محمد بن سلام، عبدالله بن محمد مسندی، ابراهیم بن اشعث و محمد بن یوسف، کسب فیض نمود و تا شانزده سالگی، حدود هفتاد هزار حدیث، حفظ کرد.

سفرهای امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در سال 210 هـ. ق در سن شانزده سالگی، همراه مادر و برادرش به قصد حج، راهی مکه شد. مادر و برادرش بعد از ادای مناسک حج، به موطن خویش بازگشتند، ولی امام بخاری برای کسب علم و ادامه تحصیل، در مکه باقی ماند و از ائمه حدیث آن زمان، مثل ابوالولید، احمد بن محمد

ازرقی، اسماعیل بن سالم، علامه حمیدی و علمای دیگر، احادیث و علوم شرعی را فرا گرفت.

وی بعد از اینکه دو سال در مکه ماند، در سن 18 سالگی یعنی در سال 212 هـ ق برای کسب فیض از محضر علمای مدینه، بدانجا رفت.

امام بخاری رحمه الله از این رهگذر، هیچگونه خستگی به خود راه نمی داد و برای کسب علم و دانش به شهرهای مختلف مانند بصره، کوفه، بغداد، شام، مصر، مرو، بلخ، واسط، نیشابور و ری که مراکز علمی آن زمان به شمار می آمدند، سفر نمود.

اساتید و شاگردان امام بخاری

امام بخاری (رح) از محضر اساتید زیادی حدیث فرا گرفته است که تعداد آنها را مورخین یکهزار و هشتاد نفر ذکر کرده اند. ما به تعدادی از آنها در مباحث گذشته اشاره کردیم. و چون ذکر تمام آنها در این مختصر نمی گنجد، به ذکر اسامی تعدادی از معروفترین آنها اکتفا می کنیم. و آنها عبارتند از: محمد بن عبدالله انصاری، مکی بن ابراهیم، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان فرزندان ابوشیبه و ابوحاتم رازی.

اما تعداد شاگردان امام رحمه الله بسیار زیاد است و هیچگونه آماری از آنها در دست نیست. چنانکه فربری می گوید: صحیح بخاری را از زبان خود مؤلف، نود هزار نفر شنیده اند. آنچه مسلم است اینکه ستاره امام بخاری چنان درخشید

که بسیاری از شیوخ و استادانش در برابر او زانوی تلمذ زدند و در حلقه های درس او حاضر شدند که می توان از میان آنها به عبدالله بن محمد مسندی، ابوحاتم رازی، ابوزرعه رازی ودیگران، اشاره کرد.

معروفترین شاگردان امام بخاری رحمه الله که به درجه شهرت رسیدند و محور علم حدیث و فقه قرار گرفتند، عبارتند از: امام مسلم بن حجاج نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم؛ و ابوعبدالرحمن نسائی؛ مؤلف سنن نسائی؛ و ابوعیسی ترمذی، مؤلف جامع ترمذی؛ امام محمد بن نصر مروزی، امام دارمی و ابن ماجه.

گوشه هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در عین حال که عالم و دانشمندی بی نظیر بود، از اخلاق و صفات اخلاقی برجسته ای برخوردار بود.

وی فردی خوش اخلاق، جوانمرد، سخاوتمند و خوش زبان بود.

زهد، پرهیزگاری و اخلاص در زندگی اش کاملاً آشکار بود.

بخش عمده ای از وقتش را صرف عبادت می کرد.

علاوه بر اینها، وی با بسیاری از آلات ووسایل جنگی آنروز آشنایی داشت و تیرانداز ماهری بود.

اکنون به ذکر نمونه هایی از صفات وی به نقل از مقدمه «فتح الباری» می پردازیم: امام بخاری ثروت هنگفتی از پدر به ارث برده بود. او مالش را به مضاربه می داد و خود مشغول فراگیری دانش و خدمت به حدیث نبوی بود. نقل است که یکی از بدهکارانش، از پرداخت بیست و پنج هزار درهم از مالهای امام، خودداری نمود. مردم به امام گفتند که از حاکم وقت برای وصول مال خود، کمک بگیرد. امام فرمود: آنگاه حاکم به من چشم طمع می دوزد و من حاضر نیستم دینم را در مقابل دنیا بفروشم. و سرانجام با بدهکارش مصالحه کرد که هر ماه، ده درهم بپردازد ولی او همان مقدار را نیز پرداخت نکرد.

راوی می گوید: روزی، ابوحفص مقداری کالا نزد امام بخاری فرستاد. شب هنگام، گروهی تاجر آمدند و آن کالا را در مقابل پنج هزار درهم سود از او

خواستند. امام به آنها قول داد و فرمود: فردا بیایید. صبح روز بعد، قبل از آمدن آنها، گروهی دیگر آمد و همان کالا را در مقابل ده هزار درهم سود خواستند. امام فرمود: من دیشب، قول آنها را به کسانی دیگر داده ام و نمی خواهم وعده خلافی نمایم.

امام بخاری می فرمود: دوست دارم در حالی با خدا روبرو شوم که غیبت کسی را نکرده باشم و در این باره بسیار احتیاط می کرد.

حتی در جرح و تعدیل راویان حدیث، می بینیم که می گوید: علما در مورد این راوی سکوت کرده اند یا او را ترک کرده اند...

و بسیار کم اتفاق افتاده که امام بخاری رحمه الله در مورد کسی بگوید: دروغگو است یا حدیث ساختگی نقل می کند؛ بلکه می گوید: علما او را دروغگو دانسته اند یا این شخص، به دروغگویی متهم است و ...

امام بخاری رحمه الله از مال تجارتش به دیگران کمک می کرد. بطوریکه ماهانه پانصد درهم از درآمدش را بین فقراء و مساکین و بویژه طالبان علم، تقسیم می کرد.

وی در کنار مشغله های علمی ای که داشت، فردی بسیار عابد بود؛ چنانکه می گویند در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح تا پایان رمضان، قرآن را ختم می کرد و نیز در نمازهای شب خود (تهجد)، حدود یک سوم قرآن را می خواند. یعنی در هر سه شب، یک بار، قرآن را ختم می کرد.

امام و حكّام

امام بخاری رحمه الله از مجالست و همنشینی با حکام و تملق و چاپلوسی نزد آنها بسیار پرهیز می کرد و معتقد بود که استقامت در دین در صورت همراهی با حکام، بسیار مشکل است و می گفت: بسیاری از کسانی که با حکام، مرافقت دارند، حق و باطل را رعایت نمی کنند و چه بسا انسانهای نیکوکاری که بر اثر همراهی با حکام، به انحراف کشیده شده و باطل را حق، جلوه می دهند.

همچنین در این زمینه می فرمود: «مصاحبت و همراهی حکام، خوار کردن دین است و نزدیکی با حکام، ضرر رسانیدن به دین است». نقل است هنگامی که امیر شهر بخارا، خالد بن احمد ذهلی، از وی خواست تا به قصرش برود و کتاب صحیح بخاری و تاریخ کبیر را به فرزندانش بیاموزد، امام بخاری رحمه الله نپذیرفت و در پاسخ، فرمود: «من علم را خوار و ذلیل نمی کنم و به ابواب سلاطین نمی روم». و از آنها خواست که در صورت تمایل، به مسجد بیایند و همراه سایر مسلمانها در درس حاضر شوند که بعداً به تفصیل، پیرامون این موضوع، صحبت خواهیم کرد.

فقه و اجتهاد امام بخاری

در اینکه امام بخاری رحمه الله فقیهی بزرگ و مجتهدی توانا بود، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. فهم عمیق ایشان نسبت به کتاب الله و سنت رسول الله را می توان از نوشته هایش و همچنین آرای علماء درباره وی دانست. و اینک نمونه هایی از اقوال علما درباره فقه و اجتهاد امام بخاری:

عبدالله بن محمد مسندی می گوید: محمد بن اسماعیل، امامی است. پس هر کس او را امام نداند، خودش متهم است.

ابو حاتم رازی: «محمد بن اسماعیل بخاری، دانشمندترین شخصی است که وارد عراق شده است».

صالح بن محمد جزره: «هيچ انسانی در خراسان، فهمیده تر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

سلیم بن مجاهد: «مدت شصت سال است که فردی فقیه تر، پرهیزگارتر و زاهدتر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

قتیبه بن سعید: «با فقهاء، زاهدان و عابدان، مجالست نمودم. از وقتیکه بیاد دارم شخصی مثل محمد بن اسماعیل ندیده ام. محمد بن اسماعیل در زمان خودش، مانند عمر در میان صحابه بود».

دارمی: «من علمای حرمین، حجاز، شام و عراق را دیده ام، اما در میان آنان، فردی جامع تر از محمد بن اسماعیل سراغ ندارم. محمد بن اسماعیل از همه ما، عالم تر و فقیه تر است و بیشتر از همه ما بدنبال علم و دانش می رود».

محمد بن نصر شافعی: «به بصره، شام و حجاز و کوفه رفتم و با علمای این شهرها ملاقات کردم. هرگاه ذکر محمد بن اسماعیل به میان می آمد، او را بر خود ترجیح می دادند».

نعیم بن حماد خزاعی: «محمد بن اسماعیل، فقیه این امت است».

بندار: «محمد بن اسماعیل، فقیه ترین شخص زمان ماست».

حاشد بن اسماعیل: «در بصره بودم که خبر آمدن محمد بن اسماعیل را شنیدم. هنگامی که آمد، محمد بن بشار گفت: «امروز سردار فقهاء آمد».

علاوه بر این، فقه و اجتهاد امام بخاری رحمه الله از عناوین ابواب صحیح بخاری کاملاً هویدا و آشکار است. اگر ما به عناوین ابواب صحیح بخاری دقت کنیم، به قدرت استدلال وی، بصیرت، توان استنباط و استخراج احکام فقهی توسط ایشان پی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که رتبه او در فقه، کمتر از رتبه او در علم حدیث نیست.

امام نووی رحمه الله: امام بخاری رحمه الله در انواع علوم از توانایی ویژه ای برخوردار بوده است و در استخراج و اثبات نکات ریز حدیث، کسی به پای او نمی رسد. و بدون تردید هر کس با خواندن کتابش، به این نکته پی خواهد برد.

قدرت حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی

مهم ترین ویژگی امام بخاری رحمه الله، قدرت حافظه او است که مورد توجه خاص همه سیره نگاران قرار گرفته است و او را در این زمینه، زبانزد خاص و عام نموده است.

اساتید امام بخاری رحمه الله تعالی از همان دوران کودکی، ضریب هوشی خارق العاده ای را در سیمایش می دیدند و می گفتند: «این شخص، بزودی به مقام و منزلتی والا دست خواهد یافت». روزی احمد بن حفص، نگاهی به وی انداخت و گفت: «این شخص، به شهرت خواهد رسید».

حاشد بن اسماعیل می گوید: هنگامی که در بصره از محضر اساتید آنجا کسب فیض می کردیم، امام بخاری کودکی بیش نبود. همراه ما درس می خواند، ولی چیزی نمی نوشت. پس از گذشت شانزده روز به او گفتم: چرا شما چیزی نمی نویسید؟ در جواب گفت: مرا زیاد سرزنش نکنید. اکنون نوشته هایتان را بیاورید تا ببینم که چه نوشته اید؟ ما دفاترمان را بیرون آوردیم و دیدیم که حدود پانزده هزار حدیث در آنها نوشته ایم. امام بخاری رحمه الله تعالی که همه آن احادیث را حفظ کرده بود، شروع به خواندن نمود بگونه ای که ما نوشته هایمان را از روی حفظ ایشان، تصحیح می کردیم.

هنگامی که امام بخاری در ضریب هوشی و نیروی حافظه در جهان اسلام معروف شد و زبانزد خاص و عام گردید، علمای بغداد که مرکز علم و دانش آن

روز و پایتخت خلفای عباسی بود، تصمیم گرفتند تا حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی را آزمایش نمایند. آنها تعداد زیادی از علما را گرد آوردند و برای آزمایش امام بخاری، برنامه ریزی نمودند و در این راستا، یکصد حدیث انتخاب کردند و متن و سند احادیث را وارونه نمودند و متن هر حدیث را با سند حدیث دیگر، مخلوط کردند و برعکس. و برای این منظور، ده نفر را انتخاب کردند و به هر کدام، ده حدیث دادند که آنها را برای امام بخاری بخوانند. و امام بخاری را بر اساس وقتی که از قبل تعیین کرده بودند، به این مجلس دعوت نمودند.

هنگامی که امام بخاری آمد و مجلس کامل شد، یکی از آن ده نفر، سخن را آغاز کرد و حدیثی از احادیث یاد شده را خواند و سؤالاتی از امام بخاری درباره آن حدیث پرسید. آن شخص، همچنان احادیثی را که در اختیار داشت، یکی پس

از دیگری، مطرح کرد تا اینکه ده حدیثش، به پایان رسید و امام بخاری رحمه الله تعالی همچنان پس از خواندن هر حدیث، می گفت: «این حدیث را نمی شناسم».

در آن اثنا، بعضی از حاضران در جلسه به یکدیگر نگاه می کردند و می گفتند: وی متوجه موضوع شده است.

آن نه نفر دیگر نیز، یکی پس از دیگری احادیث خود را قرائت کردند و امام بخاری همچنان می فرمود که نمی دانم تا زمانی که سؤالاتشان به پایان رسید.

آنگاه، امام بخاری به نفر اول فرمود: حدیث اولی را که برایم خواندی، درستش چنین است و متن هر حدیث و سند آنرا بیان کرد. و اینگونه همه احادیث او را

اصلاح کرد. آنگاه، همه احادیث نه نفر دیگر را نیز درست خواند و متن و سند هر حدیث را به آن برگرداند. و آنها را تصحیح نمود و اشتباهاتشان را متذکر شد. و سرانجام همه حضار به قدرت حفظ و ذکاوت شگفت انگیز او اعتراف کردند.

تألیفات امام بخاری رحمه الله تعالی

امام بخاری رحمه الله تعالی آثار زیادی از خود بجای گذاشت و در این زمینه، علم، ضریب هوشی بالا و ذکاوت وی کمک شایانی به او کرد. وی هر چه را که می خواند، فوری از بر می کرد. و همانگونه که شرح آن گذشت، برای کسب

علم و دانش به شهرهای زیادی مسافرت کرد. این عوامل، دست به دست هم داد و از وی نویسنده و محققی توانا ساخت.

ایشان خیلی زود به تألیف و تصنیف روی آورد. وی در سن هجده سالگی تألیف کتاب «قضایا الصحابه والتابعین و أقاویلهم» را آغاز نمود و سپس کتاب «التاریخ الکبیر» را در شبهای مهتابی میان قبر و روضه رسول اکرم به رشته تحریر در آورد. و بعد از آن، کتابهای زیادی نوشت که برخی عبارتند از: الأدب المفرد، اسامی الصحابه، کتاب الاشربه، برالوالدین، التاریخ الکبیر، التاریخ الأوسط، التاریخ الصغیر، الجامع الصحیح من المسند من حدیث رسول الله و سننه و ایامه معروف به صحیح بخاری، خلق افعال العباد، القراءه خلف الامام و ....

تدریس امام بخاری رحمه الله تعالی

هنگامیکه آوازه امام بخاری در جهان اسلام منتشر شد، دانشجویان از هر طرف برای فراگیری علوم دینی بویژه حدیث به وی مراجعه می کردند. امام به هر شهری که وارد می شد، هزاران نفر به سوی او هجوم می آوردند و زانوی تلمذ در برابر ایشان می زدند حتی بسیاری از استادانش برای فراگیری حدیث به وی مراجعه می کردند چنانکه ذکر بعضی از آنها گذشت.

وی در عنفوان جوانی به صورت غیر رسمی تدریس خود را آغاز کرد و هنگامیکه رسماً به آن روی آورد و آوازه تدریسش به گوش مردم رسید، جمعیت زیادی به سوی او روی آوردند و در درسهایش شرکت کردند.

نودهزار نفر فقط احاديث صحيح بخارى را از خود ايشان شنيده اند. امام بخارى رحمه الله تعالى در شهرهاى مختلف بصره، بغداد، حجاز، طرطوس و بلخ به تدريس پرداخت و در پايان عمر به زادگاهش بخارا بازگشت و در آنجا تا مدت طولانى كتاب صحيحش را تدريس مى كرد. تا اينكه با توطئه امير بخارا و درباريان وى، از شهر، اخراج گرديد و بعد از آن، مدت زيادى زنده نماند كه شرح آن خواهد آمد.

وفات امام بخارى رحمه الله تعالى

در مباحث گذشته یادآور شدیم که امام بخاری رحمه الله تعالی به درخواست امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی مبنی بر تدریس خصوصی صحیح بخاری و کتاب تاریخ کبیر در قصر امیر به فرزندان وی، جواب رد داد. این مسئله، امیر بخارا را بشدت خشمگین ساخت. پس از آن به دنبال بهانه ای می گشت تا از او انتقام بگیرد.

ولی از آنجا که امام بخاری در قلب مردم جای داشت و برخورد با او، باعث تحریک افکار عمومی می شد، امیر و علمای دربار درصدد برآمدند تا با توطئه ای امام بخاری را از شهر بیرون کنند. حربه ای که همیشه صاحبان زر و زور و قدرت برای خارج کردن مخالفان خود از صحنه، از آن استفاده می کنند.

اینجا بود که امیر بخارا تعدادی از درباریان خود را تحریک کرد تا مذهب امام بخاری را زیر سؤال ببرند و سخنانی به وی نسبت دهند که نگفته بود.

آنها نیز برای حفظ جاه و مقام خود از حاکم وقت، اطاعت کردند و عموم مردم را علیه امام بخاری شوراندند و اینگونه شرایط را برای برخورد با ایشان فراهم ساختند. حاکم بخارا که در رأس توطئه گران قرار داشت، فرصت را مناسب دید و دستور داد تا امام بخاری شهر را ترک گوید.

امام بخاری رحمه الله هنگام خروج از شهر، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! توطئه ای را که علیه من تدارک دیده اند به خودشان، خانواده و فرزندانشان بر گردان.

و چند روزی نگذشته بود که دعای امام بخاری تحقق عینی یافت.

زیرا طاهریان که حکام آنروز خراسان بودند، دستور دادند تا خالد بن احمد ذهلی را بر الاغی سوار کنند و در خیابانهای شهر در برابر چشمان مردم، بگردانند و به زندان اندازند. سرانجام، وی در همان زندان درگذشت و سایر کسانی که در این توطئه وی را همراهی کرده بودند، به مصایب و مشکلات زیادی گرفتار شدند.

امام بخاری رحمه الله بخارا را به قصد بیکند، ترک کرد، ولی قبل از اینکه به آنجا برسد، دشمنان توطئه گر، مردم بیکند را نیز علیه او شورانیده بودند. امام وقتی بدانجا رسید، متوجه شد که مردم در برخورد با او به دو گروه، تقسیم شده اند.

عده ای از وی حمایت می کنند و گروهی همچنان طرفدار حاکم بخارا و ملاهای درباری هستند. مردم سمرقند که از جریان امام بخاری مطلع شده بودند، پیغام فرستادند و از او دعوت کردند تا به سمرقند برود و در آنجا خدمات علمی خود را ارائه دهد. امام به درخواست آنها پاسخ مثبت داد و راهی سمرقند شد و در مسیر راه به روستای خرتنگ (در نزدیک سمرقند) رسید و به خانه یکی از خویشاوندان خود بنام غالب ابن جبریل رفت و چون بیمار بود، چند روزی در آنجا استراحت کرد. مردم سمرقند، قاصدی نزد او فرستادند و درخواست نمودند که هر چه زودتر بدانجا برود. اما دیری نگذشت که امام رحمه الله متوجه شد که شعله های فتنه، سمرقند را هم فرا گرفته و آنها هم دچار فتنه شده اند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! زمین با تمام وسعتش برایم تنگ شده است مرا به سوی خودت فرا خوان».

خداوند هم دعایش را اجابت کرد و شب عید فطر در سن 62 سالگی در سال 256 هـ. ق امیرالمؤمنین حدیث، این وارث راستین پیامبر اکرم، دار فانی را وداع گفت و خورشیدی که سالها نور افشانی کرد و با خدمات ارزنده اش، جهانیان را مدیون خود ساخت، سرانجام، در روستای خرتنگ، غروب کرد و همانجا به خاک سپرده شد **(انا لله و انا الیه راجعون)**

صحیح بخاری

صحیح بخاری باتفاق مسلمانان، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن کریم است. امام بخاری آن را در مدت 16 سال از میان ششصد هزار حدیثی که حفظ داشت،

تألیف نمود. او می گوید: هر حدیثی را که می خواستم در کتاب صحیح بخاری بنویسم، ابتدا غسل می کردم و دو رکعت نماز می خواندم. سپس، استخاره می نمودم و پس از یقین از صحت آن حدیث، آنرا در صحیح بخاری ثبت می کردم.

کتاب صحیح بخاری بخاطر اهمیتی که دارد، در طول قرون گذشته، مورد توجه علمای مسلمین قرار گرفته است؛ بطوریکه بیش از صد شرح، تعلیق و حاشیه بر آن نوشته شده است که از میان آنها می توان به شرح «فتح الباری» تألیف علامه ابن حجر عسقلانی و «عمده القاری» تألیف علامه بدر الدینی عینی اشاره کرد که در نوع خود بی نظیر هستند و بهترین شرح های صحیح بخاری به شمار می آیند.

انگیزه های تألیف صحیح بخاری

1ـ در عصر امام بخاری (رح) کتابهای مختلفی در متن حدیث تألیف گردید، اما چون همه آن کتابها شامل احادیث صحیح و ضعیف بود، امام رحمه الله تصمیم گرفت کتابی تألیف نماید که فقط حاوی احادیث صحیح رسول الله باشد. خداوند نیز او را در این کار یاری نمود و سرانجام موفق به تألیف آن شد.

2ـ روزی امام اسحاق بن راهویه حنظلی، استاد امام بخاری، خطاب به شاگردانش گفت: «چه خوب بود اگر احادیث رسول الله در کتابی مختصر، جمع آوری می شد». این سخن، توجه امام بخاری رحمه الله را به خود جلب کرد و انگیزه ای شد تا ایشان به جمع آوری احادیث، همت گمارد.

3ـ خود امام بخاری رحمه الله می گوید: «شبی، رسول الله را خواب دیدم و گویا من روبرویش ایستاده ام و با یک باد بزن، حشرات را از او دور می کنم. این خواب را برای تعبیر کنندگان بازگو کردم؛ آنها نیز چنین تعبیر کردند که: شما احادیث جعلی را از رسول الله دور می سازید».

این خواب هم یکی از انگیزه های تألیف صحیح بخاری گردید.

مختصر صحیح بخاری

مختصر صحیح بخاری معروف به «التجرید الصحیح» تألیف حافظ ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن عبداللطیف شرجی زبیدی است. وی در عصر خودش، محدِّث یمن بشمار می رفت. او دانشمند و ادیبی بزرگوار بود. به ایشان، شرجی می گویند، زیرا ابتدا در یکی از شهرهای یمن بنام شرجه زندگی می کرد و سرانجام در سال 893 هـ. ق در شهری بنام زبید، دار فانی را وداع گفت.

معروفترین تألیفات وی عبارتند از: طبقات الخواص – الفوائد والصلات والعوائد – نزهه الأحباب – أهل الصدق والاخلاص – لحظ الألحاظ والتجرید الصریح للجامع الصحیح (کتاب حاضر)

قابل یادآوری است که برخی به خطا رفته و کتاب «التجرید» را تألیف حسین بن مبارک، احمد بن عمر زبیدی، دانسته اند؛ در صورتی که حسین بن مبارک در

سال 629 هـ. ق فوت نموده است، اما مؤلف کتاب «التجرید» در سال 893 هـ. ق دار فانی را وداع گفت.

در پایان، خدا را سپاس می گویم که این توفیق را به بنده عنایت نمود تا این اثر گرانمایه را ترجمه نمایم و از تمامی دوستان و اساتیدی که در ترجمه و ویرایش این اثر مرا یاری نموده اند، نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از تمامی خوانندگان محترم خواهان دعای خیر می باشم.

عبدالقادر ترشابی

ربیع الثانی 1423 هـ. ق1

امارات – شارجه

1 ـ كتاب وحي

باب (1): چگونگي آغاز وحي بر رسول الله ﷺ

اعمال به نيت ها بستگي دارند

1 [illegible] «[illegible] الأَعْمَالُ [illegible]». (1:[illegible])

ترجمه: عمربن خطاب [illegible] مي گويد: از رسول الله [illegible] شنيدم كه فرمود: «اعمال به نيت ها بستگي دارند و با هر

كس، مطابق نيتش رفتار مي شود. پس هر كس، به خاطر مقاصد دنيوي يا ازدواج با زني، هجرت نمايد، به دنيا دست مي يابد و با آن زن، ازدواج مي كند. در نتيجه، دستاورد هجرت هر كس، همان چيزي است كه به خاطر آن، هجرت نموده است».

2 عَنْ عَائشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ الْحَارِثْ بْنَ هِشَامٍ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثلَ صَلْصَلَة

الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ الْمَلَكُ رَجُلاً فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائشَة رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا. (بخارى:2)

ترجمه: از ام المؤمنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ روايت است كه حارث ابن هشام از رسول الله پرسيد و گفت: يا

رسول الله! وحي چگونه نازل مي شود؟ رسول الله فرمود: «گاهي مانند صداي زنگ (يعني بصورت زمزمه) نازل مي شود و اين، سخت ترين نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحي، اين كيفيت، خاتمه پيدا مي كند. گاهي هم فرشتة وحي، بصورت انسان ميآيد و با من سخن مي گويد و من گفته هايش را حفظ مي كنم». عايشه رضي الله عنها ميگويد: در فصل زمستان و شدت سرما، شاهد نزول وحي بر آنحضرت بودم. و در اين هنگام، چون وحي تمام مي شد، پيشاني رسول الله خيس عرق مي شد و از آن، عرق مي چكيد.

3 ـ عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ ـ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إِلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُّدُ اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَة فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ:

اقْرَأْ قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ» قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَة حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: **﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ﴾**» فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْجُفُ فُؤَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ

بِنْتِ خُوَيْلِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لِخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى ابْنَ عَمِّ

خَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرَأً قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّة، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ، فَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ خَبَرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ

يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ؟» قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا، ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ وَفَتَرَ الْوَحْيُ. (بخاري:3)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: نزول وحي بر رسول الله به وسيلة خوا بها و روياهاي راستين، شروع شد. و آنچه را كه رسول الله در عالم رويا مي ديد، مانند روشني صبح، تحقق پيدا مي كرد. بعدها رسول الله به

عزلت و گوشه نشيني علاقه مند گرديد و در غار حراء گوشه نشين شد. و چندين شبانه روز بدون اينكه به خانه بيايد، در آنجا عبادت مي كرد و هنگامي كه توشه اش تمام مي شد، به خانه مي رفت و توشه بر مي داشت. خديجه رضي الله عنها توشة او را آماده مي كرد. در يكي از روزها كه در غار حراء مشغول عبادت پروردگارش بود، فرشته اي نزد او آمد و خطاب به وي گفت: بخوان. رسول الله ﷺ فرمود: «من خواندن نمي دانم». رسول الله ﷺ ميفرمايد: فرشته مرا در بغل گرفت و تا جايي كه تحمل داشتم، فشرد و بعد مرا رها كرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمي دانم». فرشته براي بار دوم مرا در بغل گرفت و به اندازه اي فشرد كه بيش از حد

توان من بود. بعد مرا رها كرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمي دانم». رسول الله مي فرمايد: براي بار سوم مرا در بغل گرفت، فشرد و رها كرد و گفت: (بخوان بنام پروردگارت، او كه انسان را از خون بسته آفريد ...) بعد از آن، رسول الله در حالي كه قلبش مي لرزيد نزد خديجه رضي الله عنها رفت و گفت: «مرابپوشانيد، مرا بپوشانيد». حاضرين رسول الله را پوشانيدند تا اينكه ترس و وحشتش بر طرف شد. سپس، ماجرا را براي خديجه بازگو نمود و فرمود: «من نسبت به جان خود، احساس خطر مي كنم». خديجه رضي الله عنها گفت: خداوند هرگز تو را ضايع و نابود نخواهد كرد، زيرا شما پاي بند صله رحم هستي، مستمندان را كمك مي

كني، از مهمانان پذيرايي مي نمايي و در راه حق، مشكلات را تحمل مي كني. بعد از آن، خديجه رضي الله عنها او را نزد پسر عموي خود، ورقه بن نوفل برد. ورقه مردي مسيحي بود، انجيل را به لغت عبري مي نوشت. و بزرگسال و نابينا بود. خديجه به وي گفت: اي پسر عمو! از برادرزاده ات (محمد) بشنو كه چه مي گويد. ورقه خطاب به رسول الله گفت: اي برادر زاده! بگو چه ديده اي؟ رسول الله آنچه را كه ديده بود شرح داد. ورقه بن نوفل گفت: اين همان فرشته اي است كه خداوند بر موسي فرو فرستاد. اي كاش! روزي كه قومت تو را از شهر بيرون مي كنند، من زنده و جوان مي بودم. رسول الله فرمود: «مگر آنان مرا از شهرم

بيرون ميكنند»؟ ورقه گفت: آري. پيامي را كه تو آورده اي، هيچ پيامبري نياورده است مگر اينكه با او دشمني كرده و او را از شهر اخراج كرده اند. اگر من تا آن زمان، زنده بمانم، با تمام وجود، تو را كمك خواهم كرد. متأسفانه پس از مدت كوتاهي، ورقه در گذشت و سلسلة جريان وحي نيز براي مدت معيني متوقف شد.

4 ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ فَقَالَ فِيْ حَدِيْثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ

فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فرُعِبتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِيْ، زَمِّلُوْنِيْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: **يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ** إِلَى قَوْلِهِ: **وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ** فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ». (بخارى:4)

ترجمه: از جابر بن عبدالله انصاري رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله در حالي كه دربارة فَترت

(زمان انقطاع) وحي سخن ميگفت، فرمود: «روزي، در مسير راه، صدايي به گوشم رسيد، سرم را بلند كردم، ديدم همان فرشته اي است كه در غار حرا نزد من آمده بود. او روي كرسي اي كه ميان زمين و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با ديدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم وگفتم: چادري روي من بيندازيد». آنگاه اين آيات از طرف پروردگار، نازل شد:

(اي كسي كه بر خود چادر پيچيده ايي! برخيز و (مردم را از معصيت خدا)، برحذر دار و بزرگي و كبريايي پروردگارت را بيان كن و لباسهايت را پاكيزه نگاه دار. پليدي

ها و بت ها را رها كن). بعد از اين، سلسله وحي ادامه يافت و پي در پي، وحي نازل گشت.

5 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَی: **﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾** قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی: **﴿لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ**

وَقُرْآنَهُ قَالَ: جَمْعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ **فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ** قَالَ: فَاسْتمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ** ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ كَمَا قَرَأَهُ. (بخارى:5)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما در مورد آية **لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ** ميگويد: رسول الله

هنگام نزول وحي، مشقت فراواني را متحمل مي شد. منجمله آنحضرت لبهايش را تكان مي داد. ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: من نيز لب هايم را همانطوركه رسول الله تكان مي داد، تكان مي دهم (تا به شما نشان دهم كه رسول الله چگونه لب هايش را تكان مي داد). آنگاه، خداوند اين آيات را نازل فرمود: (اي محمد، هنگام نزول قرآن) شتابزده لبهايت را (براي فراگرفتن آن) تكان مده، زيرا جمع آوري قرآن و حفاظت و ياد دادن آن، بعهدة ما است. پس هنگامي كه ما قرآن را خوانديم، (بعد) تو خواندن آنرا پيروي كن.سپس، توضيح و بيان قرآن نيز به عهدة ما است.

ابن عباس رضي الله عنهما در تفسير اين آيات، مي گويد: حفظ قرآن در سينه و ياد آوري آن به عهدة ما است. پس شما سكوت كنيد و به آن، گوش فرا دهيد. در پايان، اين به عهده ما است كه توانايي خواندن آنرا به شما عنايت نماييم.

بعد از نزول اين آيات، هرگاه جبرييل وحي مي آورد، رسول الله نخست گوش فرا مي داد و پس از بازگشت جبرييل، آيات را آنگونه كه نازل شده بود، تلاوت مي كرد.

6 [illegible] (6:[illegible])

ترجمه: همچنين ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله سخاوتمندترين انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زماني بود كه در ماه رمضان، جبرئيل نزد ايشان مي آمد. جبرئيل در تمام شب هاي رمضان، قرآن را با رسول خدا تكرار مي نمود. و آنحضرت در پخش خير و نيكي، از بادهاي وزنده نيز سبقت ميگرفت.

7

[illegible]

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: ابو سفيان بن حرب، براي من چنين حكايت كرد: هنگاميكه با كارواني از تجار قريش، در شام بسر مي بردم، هِرقل؛ پادشاه روم؛

سفيري را نزد من فرستاد و مرا به دربار خويش، فراخواند. (اين جريان متعلق به دوراني است كه رسول الله با ابوسفيان و كفار قريش معاهده اي بسته بود). در ايليا به دربار هرقل رسيديم در حاليكه همه بزرگان وسرانِ روم نيز آنجا حضور داشتند. هرقل، مترجمِ خود را احضار نمود و خطاب به سرداران قريش، گفت: كدام يك از شما با كسي كه مدعي نبوت است (پيامبر خدا) از لحاظ خويشاوندي نزديكتر مي باشد؟ ابوسفيان ميگويد: گفتم: من از بستگان بسيار نزديك او هستم. هرقل گفت: ابوسفيان را بگوييد، تا در كنار من بنشيند و همراهانش را پشت سر او بنشانيد. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: ميخواهم در

مورد كسي كه در حجاز، ادعاي نبوت كرده است، از ابوسفيان اطلاعاتي كسب كنم. اگر او (ابوسفيان) با من دروغ گفت، او را تكذيب كنيد. ابوسفيان ميگويد: اگر از همراهانم نمي ترسيدم كه مرا متهم به دروغگوئي نمايند، حتماً عليه آنحضرت دروغ مي گفتم. نخست، هر قل از نسبش پرسيد؟گفتم: او در ميان ما، از نسب با لايي برخوردار است. سپس، پرسيد: آيا غير از او، كسي ديگر از ميان شما ادعاي نبوت كرده است؟ گفتم: خير. گفت: آيا اشراف و بزرگان از وي پيروي مي كنند يا فقراء ومستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: كسي از نياكان وي، پادشاه بوده است؟ گفتم: خير. پرسيد: آيا پيروانش روز بروز بيشتر مي شوند يا

كمتر؟ گفتم: بيشتر مي شوند. هرقل پرسيد: آيا كسي كه دين محمد را پذيرفته، بخاطر ناپسند شمردن دينش، دوباره منحرف شده است؟ گفتم: خير. پرسيد: آيا او پيمان شكني مي كند؟ گفتم: خير، و در حال حاضر ما با وي پيمان صلحي بسته ايم و نمي دانيم چه خواهد كرد؟ ابوسفيان مي گويد: جز جملة فوق، چيز ديگري نتوانستم عليه پيامبر بگويم. هرقل پرسيد: آيا شما با وي جنگيده ايد؟ گفتم: آري. پرسيد: حاصل و نتيجة جنگ چگونه بوده است؟ گفتم: گاهي او پيروز شده و گاهي ما پيروز شده ايم. هرقل پرسيد: پيام او براي شما چيست؟ گفتم: اين است كه خدا را عبادت كنيد، و به وحدانيت و يگانگي او ايمان داشته باشيد، و از اعمال و

عقايد شركآميزي كه نياكان شما داشته اند، دست برداريد. علاوه بر اين، ما را به اقامة نماز، راستگويي، صله رحم و پاكدامني امر مي كند. ابوسفيان مي گويد: بعد از اين، هرقل به مترجم خود گفت: به ابوسفيان بگو: من از نسب او پرسيدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر معرفي كردي. آري، هر پيامبري (كه مبعوث شده) از والاترينِ نسب، در ميان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسيدم: از ميان شما قبلاً كسي ادعاي نبوت كرده است؟ جواب منفي دادي. اگر كسي قبلاً از شما ادعاي نبوت كرده بود، مي توا نستم بگويم او از همان مدعي قبلي تقليد مي كند. پرسيدم: كسي از نياكان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتي خير. اگر

چنين مي بود مي توانستم بگويم كه او مدعي ميراث پدران خويش است. پرسيدم كه او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادي: خير. يقين نمودم كه كسي كه با مردم دروغ نگفته است، نميتواند دربارة الله، دروغ بگويد. سؤال شد: كه پيروان او از ضعفا هستند يا از مستكبران؟ گفتي : از ضعفا هستند. آري، پيروان انبياي گذشته نيز از همين قشر بودند. سؤال شد: كه پيروان او رو به افز ايش اند يا كاهش؟ گفتي كه روزبروز زياد مي شوند. سؤال شد: كسي كه به دين او گراييده است دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دينش، منحرف شده است؟ جواب، منفي بود. يقيناً اصل ايمان چنين است وقتي كه نور آن كامل شد، ديگر از بين

نميرود. سؤال شد: عهد شكني كرده است؟ جواب، منفي بود. آري، هيچ پيامبري عهد شكني نمي كند. سؤال شد: شما را به چه چيز فرا مي خواند. گفتي: كه ما را به پرستش الله، فرا مي خواند و از شرك و بت پرستي، باز مي دارد و به نماز، راستگويي، درستكاري و پا كدامني دعوت مي دهد. ابوسفيان مي گويد: در پايان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را كه گفتي، حقيقت داشته باشد، روزي فرا مي رسد كه همين جاي پاي مرا تصرف كند. همانا من مي دانستم كه چنين پيامبري ظهور خواهد كرد. اما نمي دانستم كه او از ميان شما خواهد بود. اگر مي دانستم كه مي توانم با او ملاقات كنم، از هم اكنون، امور لازم را براي ديدار او ترتيب مي

دادم. اگر بتوانم او را دريابم شخصاً پاهاي (مباركش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه اي را كه رسول الله به وسيلة دحيه كلبي به حاكم بصره فرستاده بود و مخاطب آن هرقل بود، خواست و قرائت نمود. در آن نامه چنين نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد بنده و پيامبر خدا به هرقل پادشاه روم: سلام بر كسي كه هدايت را برگزيند. اما بعد: بدانيد كه من به اسلام دعوت مي كنم. اگر دعوت اسلام را بپذيري، در امان خواهي بود و نزد خداوند پاداشي دو چندان خواهي داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روي بگرداني، گناه

رعيت و زيردستانت برگردن تو خواهد بود. (اي اهل كتاب! بياييد بسوي چيزي كه ميان من و شما مشترك است. يعني اينكه: بجز خداي يكتا، كسي را نپرستيم وچيزي با وي شريك نگردانيم. و هيچ يك از ما ديگري را بجاي خداوند، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگرداني نمودند، بگوييد: (اي اهل كتاب!) گواه باشيد كه ما مسلمانيم).

ابوسفيان مي گويد: پس از اينكه هرقل، نامه را قرائت كرد و سخنانش به پايان رسيد، شلوغ شد و همهمه اي بپا گرديد. و ما را از آنجا بيرون كردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه كرديد دين ابن ابي كبشه (محمد) چنان پيشرفت

كرده كه پادشاه زرد پوستان (روم) نيز از آن به وحشت افتاده است. ابوسفيان مي گويد: مطمئن شدم كه رسول الله بر هرقل غالب خواهد شد، تا اينكه خداوند مرا مشرف به اسلام كرد.

ابن ناطور؛ فرماندار ايليا و رهبر مسيحيان شام؛ كه از دوستان هرقل بود، حكايت مي كند كه: روزي، هرقل به ايليا آمده بود، صبحدم با چهره ايي آشفته و پريشان از خواب برخاست. برخي از دوستان نزديكش، به وي گفتند: ما تو را پريشان و ناراحت مي بينيم؟ ابن ناطور ميگويد: هرقل كه در كَهانت، مهارت داشت و علم ستارهشناسي را خوب مي دانست، در پاسخ آنها گفت: ديشب كه به ستاره ها نظر

انداختم، به اين نتيجه رسيدم كه پادشاهي كه ختنه ميكند، ظهور كرده و بازي را از ديگران برده است. و بعد، پرسيد: از اين امت، چه كساني ختنه ميكنند؟ حاضران جواب دادند: بجز يهود، كسي ديگر ختنه نمي كند. و از آنان، هيچ خوف و هراسي نداشته باش. و به تمام شهرهاي مملكت خود فرمان صادر كن تا يهوديها را بكشند و از بين ببرند.آنها در همين بحث و گفتگو بودند كه شخصي از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. اين شخص، دربارة رسول الله خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسي كنند كه او ختنه شده است يا خير؟ مأموران پس از بررسي لازم، گفتند: بلي، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسيد: آيا عربها ختنه مي كنند؟

وي پاسخ داد: بلي. با شنيدن اين سخن، هرقل بلا فاصله گفت: محمد پادشاه اين امت است كه ظهور كرده است .
و به يكي از دوستان خود كه در روميه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم رديف او قرار داشت، نامه اي نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه كرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بيرون نرفته بود كه پاسخ نامه از طرف دوستش رسيد. وي دربارة نبوت رسول الله با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعة حمص، جمع كرد و دستور داد كه درهاي آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ايراد سخن پرداخت و گفت: اي اهالي روم! آيا مي خواهيد نقشي در رشد و

كاميابي داشته باشيد و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با اين پيامبر، بيعت كنيد. سرداران روم با شنيدن اين خبر، مانند الاغ هاي وحشي بسوي دروازه ها فرار كردند اما دروازه ها بسته شده بود. وقتي هرقل، تنفرآنان را از ايمان آوردن مشاهده كرد و مأيوس شد، دستور داد تا همة آنان را احضار كنند. وقتي حاضر شدند، هرقل خطاب به آنان گفت: منظورم از اين كار، آزمايش استواري و پايداري شما دربارة مذهب بود. كه هم اكنون آن را ملاحظه كردم. ابوسفيان ميگويد: با شنيدن اين سخن، مردم هرقل را سجده كردند و از او خشنود شدند. اين بود پايان داستان هرقل.

2 ـ كتاب ايمان

باب (1): اين قول پيامبر [illegible] كه اسلام بر پنج چيز بنا شده است [illegible]

8 [illegible]

[illegible]

[illegible] (8:[illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله فرمود: «اسلام بر پنج چيز بنا شده است: نخست، گواهي دادن براينكه خداوند، يكي است و جز او، معبود برحقي وجود ندارد و محمد رسول خداست. دوم: اقامة نماز، سوم: دادن زكات، چهارم: اداي حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارك رمضان».

باب (2): شاخه‌هاي ايمان

[illegible] 9 [illegible] «[illegible]». (9:[illegible])

ترجمه: از ابو هريره روايت است كه نبي اكرم فرمودند: «ايمان شصت و اندي شعبه دارد و حياء يكي از آن شعبهها است».

باب (3): مسلمان و مهاجر

10 - [illegible] (10: [illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است که نبي اکرم فرمود: «مسلمان کسي است که ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر

(واقعي) كسي است كه از آنچه خدا منع كرده است، هجرت نمايد». (يعني آنها را ترك كند).

باب (4): بهترين اسلام

11

(11:)

ترجمه: ابو موسي مي گويد: (صحابه) پرسيدند: اي رسول خدا! اسلام چه كسي (نزدخدا) بهتر است؟ فرمود:

«اسلام كسي كه مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

باب (5): طعام دادن از اسلام است

[illegible]

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي از نبي اكرم پرسيد: اسلام چه كسي بهتر

است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اسلام کسي که به آشنا و بيگانه سلام گويد و طعام دهد».

باب (6): جزو ايمان است که آنچه براي خود مي پسندي، براي برادرت نيز بپسند

13- [illegible]: «[illegible]». (13:[illegible])

ترجمه: از انس ؓ روايت است که نبي اکرم ﷺ فرمود: «مؤمن کسي است که آنچه براي خود مي پسندد، براي برادر (مسلمان) خود نيز بپسندد».

باب (7): محبت و دوستي با پيامبر ﷺ از ايمان است

14– [illegible] (14:[illegible])

ترجمه: از ابو هريره ؓ روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، كسي از شما نمي تواند مؤمن باشد، تا زماني كه من (پيامبر ﷺ) نزد او از پدر و فرزندش محبوب تر نباشم».

15– [illegible] (15:[illegible])

ترجمه: از انس روايت است كه رسول اكرم فرمود: «كسي از شما، نمي تواند مومن (واقعي) باشد، تا اينكه من (پيامبر) نزد او از پدر، فرزند و همة مردم، محبوب تر نباشم».

باب (8): لذت ايمان

16 [illegible]

(16:[illegible]).

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم فرمود: «كسي كه اين سه خصلت را داشته باشد، شيريني ايمان را مي چشد. يكي اينكه: الله و رسولش را از همه بيشتر دوست داشته باشد. دوم اينكه: محبتش با هر كس، بخاطر خوشنودي الله باشد. سوم اينكه: برگشتن به سوي كفر، برايش مانند رفتن در آتش، ناگوار باشد».

باب (9): دوست داشتن اَنصار، نشانة ايمان است

17 [illegible]

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم فرمود: «نشانة ايمان ، دوستي با انصار و نشانة نفاق، دشمني با انصار است».

18 [illegible]

[illegible] «[illegible]». [illegible] (18:[illegible])

ترجمه: از عباده بن صامت روايت است كه رسول الله در جمعي از يارانش فرمود: «با من بيعت كنيد بر اينكه غير از الله كسي ديگر را عبادت نكنيد. و در عبادت، كسي را با او شريك نگردانيد. دزدي نكنيد، زنا نكنيد، فرزندان تان را نكشيد، به كسي تهمت و بهتان نزنيد، و در كارهاي خير از الله و رسول او نافرماني نكنيد. هركس از شما به اين وعده ها وفا كند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر كس، مرتكب عملي از اعمال فوق بشود و در دنيا

مجازات گردد، اين مجازات، باعث كفارة گناهانش خواهد شد. و اگر مرتكب اعمال بد، در دنيا مجازات نشود و خداوند گناهانش را پنهان كند، پس او موكول به الله است، يعني اگر خدا بخواهد او را مي بخشد و اگر نخواهد مجازات مي كند». عباده مي گويد: همة ما بر امور فوق با رسول الله بيعت كرديم.

باب (10): فرار از فتنه، جزو دين است

19 [illegible]

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه رسول الله فرمود: «در آيندة نزديك، زماني فرا مي رسد كه بهترين مال و دارايي مسلمان، گوسفندانش هستند كه وي به دنبال آنها به مناطق نزول باران و قلة كوهها مي رود تا دينش را از خطر فتنه ها، محفوظ نگه دارد».

باب (11): عبادت در حد توان

20 [illegible]

[illegible] (20:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت مي كند كه: هرگاه، رسول الله
 مردم را دستور مي داد، آنها را به انجام كاري دستور مي داد كه توان آن را داشته باشند. صحابه عرض كردند: اي پيامبر خدا! مطمئناً خداوند گناهان اول و آخر شما را

بخشيده است، پس هرگز ما نميتوانيم با شما برابر باشيم.
عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ﷺ از شنيدن اين
سخن، بسيار ناراحت مي شد و آثار خشم بر چهرة مباركش
آشكار مي گشت. سپس مي فرمود: «من از همة شما خدا
را بهتر مي شناسم و از او بيشتر مي ترسم». (يعني در
دينداري از من سبقت نگيريد. زيرا دين، اطاعت از دستورات
من (رسول الله) است).

باب (12): برتري ميان اهل ايمان در اعمال است

21- [illegible] (22)

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه نبي اكرم فرمود: «بعد از اينكه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده مي شوند، خداوند مي فرمايد: كساني را كه به

اندازة يك دانة ارزن، ايمان دارند، از دوزخ بيرون بياوريد.
آنان از دوزخ بيرون آورده خواهند شد در حالي كه سوخته و سياه گشتهاند، و بعد در جوي حيات و زندگي انداخته مي شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه كه دانه اي در خاك رسوبي سيلاب انداخته شود. يعني سرعت رشد و نمو آن انسانهاي سوخته، مانند سرعت جوانهاي است كه در خاكهاي رسوبي سيل، سبز شده باشد.
آيا نديده ايد كه آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب مي شود».

22 [illegible]

(23:[illegible])

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه رسول الله فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالي كه پيراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پيراهن بعضيها تا سينة آنان بود و پيراهن بر خي ديگر، كوتاه تر از آن، و پيراهن عمر بن خطاب چنان بلند بود كه روي زمين كشيده مي شد».

صحابه پرسيدند: يا رسول الله! تعبير اين خواب چيست؟ فرمود: «دينداري». (يعني بلندي و كوتاهي پيراهن، نشانة كمال و نقص دين آنان است).

باب (13): حياء بخشي از ايمان است

23 [illegible]: «[illegible]». (24:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: روزي، رسول الله از كنار يك مرد انصاري مي گذشت كه برادرش را در مورد شرم و حياء نصيحت مي كرد (و مي گفت كه شرم و حياات را كمتر كن).آنحضرت فرمود: «دربارة كم كردن شرم و حيا او را پند مده، زيرا حياء بخشي از ايمان است».

(منظور از واژة حياء كه در حديث مذكور، بخشي از ايمان قرار داده شده است، همان عامل كم رويي دربارة انجام و ارتكاب گناه ميباشد). مترجم.

باب (14): اگر توبه کردند، نماز خواندند، وزکات دادند، کاري با آنها نداشته باشيد

24 «

[illegible] ». (25:[illegible])

ترجمه: همچنين از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله فرمود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زماني كه مردم به يگانگي الله و به حقانيت رسالت محمد شهادت ندهند و نماز را اقامه نكنند و زكات ندهند، با آنان جهاد كنم. ولي هنگامي كه اين كارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضي محفوظ خواهد ماند مگر در حقي كه اسلام تعيين كرده است. و سرانجام كار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

باب (15): كسي كه مي‌گويد: ايمان يعني عمل كردن

[illegible]

25 [illegible]

[illegible] (26:[illegible])

ترجمه: از ابو هريره [illegible] روايت است كه مي گويد: از رسول الله [illegible] سؤال شد: كدام عمل، بهتر است؟ فرمود: ايمان به خدا و رسولش. پرسيدند: سپس چه كاري؟ فرمود:

«جهاد در راه الله». سؤال شد: بعد از آن، چه كاري؟ فرمود: «حج مقبول».

باب (16): هرگاه كه اسلام، واقعي نباشد

26 [illegible]

[illegible]

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي گويد: رسول الله اموالي را ميان گروهي از مسلمانان توزيع كرد در حالي كه من آنجا نشسته بودم. آنحضرت به يكي از حاضرين، كه به نظر من، بهترين شخص، در ميان آنان بود، چيزي نداد. عرض

كردم: اي رسول خدا ! چرا فلاني را محروم كردي؟ به خدا سوگند، به نظر من، او فردي مؤمن است. رسول الله فرمود: «مؤمن است يا مسلمان»؟ اندكي سكوت نمودم. سپس بخاطر شناختي كه از او داشتم، كنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تكرار نمودم وگفتم: يا رسول الله! چرا فلاني را محروم كردي؟ من او را مؤمن مي دانم. رسول الله فرمود: «مؤمن يا مسلمان»؟ باز هم اندكي سكوت نمودم. سپس، بخاطر شناختي كه از او داشتم، كنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تكرار نمودم و رسول خدا همان سخنش را تكرار نمود. آنگاه، فرمود: «اي سعد! من به كساني مال عطا مي نمايم كه مي

ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصراف از اسلام، خداوند آنان را با صورت، دوزخ اندازد، و حال آنكه مي دانم كساني بهتر و محبوبتر از آنان، وجود دارند».

(حديث مذكور دو مطلب بسيار مهم به ما مي آموزد:
يكي اينكه هيچ عمل رسول الله خالي از حكمت و مصلحت نبود هر چند كه ما نتوانيم به راز آن پي ببريم. دوم اينكه ايمان، يك چيز قلبي و پنهاني است. دربارة اينكه فلاني، مسلمان است مي توان قضاوت نمود. اما دربارة اينكه مؤمن است، صد در صد قضاوت نمودن، بسيارمشكل است[(1)].

---

[1] (1) مترجم.

باب (17): ناسپاسي از شوهران، و اينكه ناسپاسي، درجاتي دارد

27 [illegible]

[illegible] (29:[illegible]).

ترجمه: از عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم فرمود: «دوزخ به من نشان داده شد، ديدم كه بيشتر اهل دوزخ، زنان هستند. زيرا ناسپاسي مي كنند». سؤال شد: آيا از خدا ناسپاسي مي كنند؟ رسول الله فرمود: «خير. از شوهرانشان ناسپاسي ميكنند». (يعني خدمت و محبت شوهران خود را ناديده مي گيرند). اگر تمام عمر به همسرت خدمت كني، ولي يك بار از شما، چيزي (خلاف ميلش) مشاهده كند، مي گويد: من هرگز از تو خيري نديده ام».

باب (18):گناهان، از امور جاهليت اند و بجز شرك، هيچ گناهي، كفر نيست

28 [illegible]

ترجمه: ابوذر غفاري مي گويد: روزي با غلامم درگير شدم و او را (بخاطر اينكه مادرش كنيزي بود)، تحقير نمودم. رسول الله فرمود: «اي ابوذر! اين غلام را بخاطر مادرش تحقير نمودي؟! معلوم است كه هنوز عادات جاهليت در شما وجود دارد. غلامان و زيردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختيار شما قرار داده است. هر كسي كه غلام يا خدمتگذاري دارد، بايد از همان غذا و لباسي كه خودش استفاده ميكند به او نيز بدهد و علاوه بر اين، به آنان دستور ندهيد كاري را كه از توانشان خارج است، انجام دهند. و اگر چنين دستوري صادر كرديد، با آنان همكاري كنيد».

باب (19): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع کردند، میان آنها میانجیگری کنید

29 [illegible]

[illegible] (31: [illegible])

ترجمه: ابو بكره مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد كشتن يكديگر) با شمشير، در برابر هم قرار گيرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». گفتم: يا رسول الله! دليل دوزخي بودن قاتل، معلوم است. اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدليل اينكه او نيز آروزي كشتن برادر مسلمانش را در سر مي پروراند».

باب (20): مراتب ظلم وستم

30 [illegible]

(32:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن مسعود [illegible] مي گويد: هنگامي كه آية: [illegible] يعني كساني كه ايمان آوردند و ايمان شان را با ستم، آلوده نكردند، نازل شد، ياران رسول الله [illegible] (پريشان شده،) گفتند: چه كسي از ما ظلم نكرده است؟ آنگاه خداوند اين آيه: [illegible] را نازل فرمود. يعني (همانا شرك، ظلم بزرگي است).

باب (21): نشانههاي منافق

31 - [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 33)

ترجمه: از ابوهريره روايت است که نبي اکرم فرمود: «نشانة منافق، سه چيز است: اول اينکه در صحبت هاي خود، دروغ مي گويد. دوم اينکه خلاف وعده، عمل مي کند. سوم اينکه در امانت، خيانت مي کند».

32 [illegible] (34:[illegible])

ترجمه: از عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «هر كس كه اين چهار خصلت در او ديده شود، منافق خالص است. و هر كس، در او يكي از آنها ديده شود، يك خصلت از نفاق دارد مگر زماني كه آن را ترك كند. آن چهار خصلت عبارتند از: 1ـ هرگاه، امانتي به او سپرده شود، خيانت مي كند. 2ـ هنگام صحبت كردن،

دروغ مي گويد. 3ـ اگر عهد وپيماني ببندد، پيمانش را مي شكند. 4 ـ هنگام دعوا، دشنام ميدهد و ناسزا ميگويد».

باب (22): شب بيداري در شب قدر از ايمان است

33 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:35)

ترجمه: از ابو هريره روايت است که رسول الله فرمود: «هر کس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (يعني آن شب را در عبادت و بندگي بسر برد)، همة گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (23): جهاد از ايمان است

34 [illegible]

[illegible]

(36: [illegible])

ترجمه: همچنين از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هر كس كه براي خشنودي خدا، بقصد جهاد از خانه خارج شود و تنها انگيزه اش ايمان به خدا و تصديق پيامبرانش باشد، خداوند وعده فرموده است كه او را (در صورت زنده ماندن) با پاداش غنيمت، به خانه برگرداند. و (در صورت شهيد شدن)، او را وارد بهشت گرداند». علاوه بر اين، رسول اكرم فرمود:« اگر براي امتم مشكل نمي شد، هيچگاه از رفتن به جهاد باز نمي ايستادم زيرا من دوست دارم كه بارها در راه خدا شهيد شده و دوباره زنده شوم».

باب (24): عبادت در ماه مبارك رمضان

35 [illegible] «[illegible]».

([illegible]:37)

ترجمه: همچنين از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هر كس، ماه مبارك رمضان را بقصد حصول ثواب، در عبادت بگذراند، تمام گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (25): روزة رمضان بقصد حصول اجر و پاداش

36 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخارى: 38)

ترجمه: ابو هريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «كسي كه ماه رمضان را از روي ايمان و براي حصول اجر و پاداش، روزه بگيرد، گناهان گذشته اش، آمرزيده مي شوند».

باب (26): دين، آسان است

37 [illegible] «[illegible]» (39:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «دين، آسان است. و اگر كسي آنرا برخود سخت بگيرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراين، راه

راست و میانه را در پیش گیرید، خوشحال باشید و از عبادت صبح و شام و پاسي از شب، کمك بگیرید».

باب(27): نماز از ایمان است

38

[illegible] (40:[illegible])

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: اولين باري كه نبي اكرم (در سفر هجرت) به مدينه تشريف آورد، نزد خويشاوندان انصاري خود (بني نجار) اجلالِ نزول فرمود. و پس از ورود به مدينه، حدود شانزده الي هفده ماه، بسوي بيت المقدس نماز مي خواند. و در عين حال، دوست داشت

که بطرف کعبه نماز بخواند. (ديري نگذشت که اين آرزو، برآورده شد و قبله از بيت المقدس به کعبه تغيير يافت). نخستين نمازي که آنحضرت (بسوي کعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود که جمعي از صحابه نيز با ايشان نماز خواندند. سپس، يکي از کساني که با رسول خدا نماز خوانده بود، از مسجد بيرون رفت. و از کنار مسجدي گذشت که نماز گزاران آن مسجد، (بطرف بيتالمقدس) نماز مي خواندند. بلافاصله گفت: خدا را گواه مي گيرم که (چند لحظه قبل) من با رسول الله بسوي کعبه نماز خواندم. با شنيدن اين سخن، مردم در حين نماز، رو به سوي کعبه نمودند. زماني که رسول اکرم به طرف بيت المقدس نماز مي خواند، تمام

اهل کتاب، خشنود بودند. اما هنگامي که قبله از بيت المقدس به بيت الله تغيير يافت، اين امر را نپسنديدند.

باب (28): اسلام واقعي

39- [illegible] «[illegible]». (41:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري میگوید: از رسول الله   فرمود: «هرگاه، بنده اي مشرّف به اسلام شود و مسلمان خوبي گردد، خداوند گناهان گذشته اش را مي بخشد و بعد، نوبت به پاداش مي رسد. يعني در ازاي هر نيكي، ده الي هفت صد برابر، پاداش دريافت مي كند. ولي براي كيفر عمل بد، تنها به اندازة همان يك عمل، مؤاخذه مي شود. مگر اينكه خداوند از آن درگذرد». (آنرا ببخشد و مرتكب آن را مورد عفو قرار دهد).

باب (29): بهترين عبادات نزد خداوند، با دوام ترين آنهاست

40 [illegible]

(43:[illegible])

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضي الله عنها؛ مي گويد: روزي، نبي اكرم [illegible] به خانة من آمد در حالي كه زني نزد

من نشسته بود. رسول اکرم فرمود: « این زن کیست»؟ گفتم: فلاني است، و کثرت عبادات ایشان را براي رسول الله بازگو کردم. آنحضرت فرمود: «دست نگهدار. همان قدر از اعمال را که توانايي دارید، انجام دهید. زیرا خداوند از دادن پاداش اعمال خسته نمي شود، مگر اینکه شما از انجام طاعت و بندگي خسته شوید. و بهترین عمل نزد خدا، آن است که صاحبش بر انجام آن، مداومت کند».

باب (30): كم و زياد شدن ايمان

41 ... «...». (...:44)

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هركس كه لا اله الا الله بگويد و به اندازة يك دانة جو

ايمان در دل او باشد، از دوزخ بيرون آورده مي شود. و هر كس كه لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازة يك دانة گندم ايمان در دل او باشد، از دوزخ بيرون آورده مي شود. و هر كس كه لا اله الا الله بگويد و به اندازة يك دانة ذرت ايمان در دل او باشد، از دوزخ بيرون آورده مي شود».

42 ـ

[illegible] : [illegible]

[illegible] (45

ترجمه: از عمر بن خطاب روايت است كه يك نفر يهودي، خطاب به ايشان، گفت: اي امير المومنين! در كتاب شما (قرآن)، آيه اي هست كه اگر بر ما يهوديان نازل ميشد، ما آن روز را عيد قرار داده، جشن مي‌گرفتيم. امير المؤمنين فرمود: آن آيه كدام است؟ گفت: [illegible] يعني امروز، دين شما را براي شما كامل نمودم و نعمتم را بر شما

تكميل كردم و اسلام را به عنوان دين، براي شما پسنديدم.
عمر بن خطاب فرمود: ما آن روز را مي شناسيم و آن مكان را به ياد داريم كه اين آيه بر نبي اكرم نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت در عرفات، ايستاده بود.

باب (31): زكات از اسلام است

43

[illegible] فَقَالَ: [illegible]

[illegible] (46:[illegible])

ترجمه: از طلحه بن عبيدالله روايت است كه: شخصي از اهالي نجد با موهايي آشفته بسوي رسول الله آمد. زمزمة صداي او شنيده مي شد ولي قابل فهم نبود تا اينكه

نزديك آمد. آنگاه متوجه شديم كه در بارة اسلام مي پرسد. رسول الله ﷺ فرمود: «در شبانه روز، پنج وعده نماز را الله تعالي فرض نموده است». آن شخص، پرسيد: آيا غير از اين پنج نماز، نماز ديگري بر من فرض است؟ رسول اكرم ﷺ فرمود: «خير، البته مي تواني علاو ه برين پنج نماز، نماز نفل بخواني». و بعد رسول الله ﷺ فرمود: «روزة رمضان نيز فرض است». آن شخص پرسيد: آيا علاوه بر روزة رمضان، روزة ديگري بر من فرض است؟ رسول الله ﷺ فرمود: «خير، مگر اينكه روزة نفل بگيري». راوي مي گويد: بعد از آن، رسول الله ﷺ فرض بودن زكات را براي او بر شمرد. وآن شخص پرسيد: آيا غير از زكات، صدقة ديگري نيز فرض

است؟ رسول الله ﷺ در جواب فرمود: «خير، مگر اينكه صدقة نفلي بدهي». راوي مي گويد: آن شخص با شنيدن اين فرايض و واجبات، در حالي كه بر مي گشت، چنين مي گفت: به خدا سوگند، نه بر اينها (واجبات) چيزي مي افزايم ونه از آنها، چيزي كم مي كنم. رسول الله ﷺ فرمود: «اگر راست مي گويد، رستگار مي شود».

باب (32): تشييع جنازه از ايمان است

44

[illegible] ». (47:[illegible])

ترجمه: از ابو هريره [illegible] روايت است كه رسول الله [illegible] فرمود: «هر كس، بحكم ايمان و به نيت اجر، در تشييع جنازة برادر مسلمانش، شركت كند تا اينكه بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، با دو قيراط اجر، برمي گردد. و هر قيراط، باندازة كوه احد است. و هر كس بعد از نماز بر ميت، بر گردد، (يعني تا دفن ميت، صبر نكند) با يك قيراط اجر، برمي گردد».

باب (33): ترس مؤمن از اینکه عملش نابود شود بدون اینکه خودش بداند

45 [illegible]

«[illegible]». (48:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود روایت مي کند که نبي اکرم فرمود: «فحش وناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و جنگيدن با او، کفر مي باشد».

46 [illegible] (49:[illegible])

ترجمه: از عباده بن صامت روايت است كه: روزي، رسول الله تشريف آورد كه شب قدر را براي ما مشخص نمايد. دراين اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه بايكديگر بودند. آنحضرت فرمود: «بيرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با ديدن دعواي اين دو نفر، مطلب را فراموش كردم. شايد اين براي شما بهتر باشد. با وجود اين، شب قدر را

در هفتم، نهم و پنجم جستجوكنيد». (البته اينجا منظور در دهة پاياني رمضان است) مترجم.

باب (34): پرسش جبريل از پيامبر دربارة ايمان، اسلام واحسان..

47 [illegible] : فَقَالَ: [illegible] «[illegible]»

[illegible]

[illegible] قَالَ: [illegible] (50:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره [illegible] روايت است كه: روزي، رسول اكرم [illegible] در جمع اصحاب و ياران نشسته بود. شخصي سرزده

وارد مجلس شد و از رسول الله پرسيد: ايمان يعني چه؟ رسول الله فرمود: «اعتقاد داشتن به وحدانيت الله، و بر وجود فرشتگان و به حقانيت معاد و به ديدار با الله در روز قيامت، و به حقانيت پيامبران». آن شخص، پرسيد: اسلام يعني چه؟ رسول اكرم فرمود: «يعني اين كه تنها خداوند عالم را پرستش كني، شرك نورزي، نماز بخواني، زكات اموالت را بپردازي و رمضان را روزه بگيري». آن شخص، پرسيد: احسان يعني چه؟ رسول الله فرمود: «خداوند را چنان عبادت كن كه گويي او را مي بيني و اگر (ايمان و استحضار تو چنان قوي نيست) كه تو او را ببيني، با اين تصور عبادت كن، كه او تو را مي بيند». آن شخص، سؤال كرد: قيامت كي خواهد

آمد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «در اين مورد من داناتر از شما نيستم البته علامات قيامت را براي شما خواهم گفت که بدين قرارند: 1ـ اينکه کنيز بي بي (خاتون) خود را بدنيا بياورد (زماني که دختران، مادران خود را امر و نهي کنند). اينکه چوپان ها و ساربانان شتران سياه، در ساختن منازل بسيار مجلل از يکديگر سبقت بگيرند». و فرمود: «اينکه تاريخ وقوع قيامت چه وقت است، از آن پنج چيزي است که غير از الله، کسي ديگر آنرا نمي داند». سپس رسول الله ﷺ اين آيه را تلاوت فرمود: [illegible] (بدرستيکه خداوند عز وجل دانا به روز قيامت است). وقتي آن شخص، برخاست و رفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: «او را صدا کنيد تا

برگردد». مردم به دنبالش رفتند اما نشاني از وي نديدند. آنگاه، رسول اكرم فرمود: «او جبرئيل بود و بخاطر اين آمده بود كه به مردم، احكام دين را بياموزد».

باب (35): فضيلت پرهيز از شبهات

48

[illegible]

ترجمه: نعمان بن بشير مي گويد: شنيدم که رسول الله فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشکارند (مشخص هستند). و در ميان حلال و حرام، امور مشتبهي وجود دارد که بسياري از مردم، آنها را را نمي دانند. هرکس، از آنها پرهيز کند، دين و ايمانش را حفاظت نموده است. و کسي که خود را با آنها بيالايد (از شبهات پرهيز نکند)، مانند کسي است که در حريم چراگاه سلطان، دام هاي خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند. آگاه

باشيد! كه هر پادشاه، حريمي دارد و حريم خداوند در روي زمين، محرمات او هستند.

بدانيد كه در بدن، عضوي وجود دارد كه صلاح و فساد ساير اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگي دارد و آن، قلب است».

باب (36): پرداختن خُمس غنيمت، از ايمان است

49- [illegible]

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه وفد قبيلة عبدقيس نزد رسول الله آمد، رسول اكرم پرسيد: «شما از چه قوم و طايفه اي هستيد»؟ گفتند: از طائفة ربيعه. رسول الله فرمود: «بسيار خوش آمديد، اميدوارم از آمدنتان ناراحت و پشيمان نشويد». عرض كردند: اي پيامبر خدا! چون كفار طايفة مُضَر در مسير ما قرار دارند، ما جز در ماههاي حرام، نمي توانيم خدمت شما برسيم. بنابراين، رهنمودهاي لازم را در اختيار ما قرار دهيد تا ما آنها را به ديگران ابلاغ نماييم و موجب رستگاري ما نيز بشوند. سپس در مورد نوشيدنيهاي حلال و حرام از رسول الله سؤال كردند. در مورد سؤال اول، رسول الله آنها

را از چهار چيز منع كرد و به چهار چيز امر فرمود. آنان را به ايمان آوردن به خداي يگانه دعوت نمود و فرمود: «آيا مي دانيد كه ايمان آوردن به خداي يگانه يعني چه»؟ حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر مي دانند. رسول الله فرمود: «ايمان به الله عبارت است از:گواهي دادن به يگانگي خداوند و به رسالت محمد و برپاداشتن نماز و پرداختن زكات، و روزه گرفتن ماه مبارك رمضان و پرداخت خمس غنيمت». و در مورد سؤال دوم، آنها را از استفادة چهار چيز (ظرف) نهي كرد كه عبارتند از: « خم، ظرف كدو، ظرف تنه درخت خرما و ظرف قير اندود». (در آن زمان، اين ظرفها مخصوص تهيه كردن شراب بودند). در پايان، آنحضرت

فرمود:«آنچه گفتم بخاطر بسپاريد و به اطلاع ديگران برسانيد».

باب (37): پاداش اعمال به نيت ها بستگي دارد

50 [illegible]

[illegible] (54: [illegible])

ترجمه: از عمر روايت است که رسول الله فرمود: « پاداش اعمال، به نيت ها بستگي دارد». اين حديث، در آغاز

کتاب، ذکر گرديد. البته در اين حديث، بعد از جملة «با هر کس، مطابق نيتش رفتار مي شود»، اين عبارت افزوده شده است که: «پس هر کس، درپي خوشنودي الله و رسولش باشد، خوشنودي الله و رسول، نصيب او خواهد شد».

51 – [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:55)

ترجمه: از ابو مسعود [illegible] روايت است که نبي اکرم [illegible] فرمود: «اگر شخصي به نيت ثواب بر اهل و عيال خود انفاق کند، نفقة او صدقه محسوب مي شود».

باب (38): پيامبر فرمود: دين، خير خواهي است

52 [illegible]

(57:[illegible])

ترجمه: جرير بن عبدالله مي گويد: با رسول الله بر اقامة نماز، پرداخت زكات و خير خواهي براي هر مسلمان، بيعت كردم.

53 [illegible]

[illegible] (58:[illegible])

ترجمه: جرير بن عبد الله [illegible] ميگويد: خدمت نبي اكرم [illegible] شرفياب شده، عرض كردم: اي پيامبر گرامي! مي خواهم با دست مبارك شما، بر اسلام، بيعت كنم. رسول الله [illegible] در كار بيعت بر اسلام، خير خواهي و نصيحت مسلمانان را نيز شرط قرار داد. و من هم طبق آن شرايط، بيعت نمودم.

3 ـ كتاب علم

باب (1): فضيلت علم و دانش

[illegible] (59)

ترجمه: از ابو هريره روايت است كه: روزي، نبي اكرم ﷺ در جلسه اي، مردم را وعظ و ارشاد مي كرد كه يك مرد باديه نشين، وارد مجلس شد و دربارة قيامت، سؤال كرد و گفت: قيامت كي خواهد آمد؟ رسول الله ﷺ (بدون اينكه پاسخ بدهد) به صحبت خود ادامه داد. بعضيها فكر كردند كه رسول اكرم ﷺ سؤال را شنيد اما چون از اين سؤال، خوشش نيامد، جوابي نداد. بعضيها گفتند: رسول الله ﷺ سؤال را نشنيده است. رسول اكرم ﷺ بعد از اينكه به سخنش خاتمه

داد، پرسيد: «سائل كجا است»؟ سائل عرض كرد: يا رسول الله! من حاضرم. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه كه امانت ضايع شود، منتظر قيامت باش». وي پرسيد: امانت چگونه ضايع مي شود؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «هرگاه كارها بدست نا اهلان سپرده شوند، منتظر قيامت باشيد».

باب (2): آموختن با صداي بلند

55 [illegible]

[illegible]

(60:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در يكي از مسافرت ها، رسول اكرم [illegible] از ما عقب ماند و وقتي كه به ما رسيد، نماز تأخير شده بود. به دليل تأخير نماز، ما با سرعت وضو گرفته، پاها را با دست، تر ميكرديم. رسول الله [illegible] با صداي بلند، دو يا سه بار فرمود: «قوزك ها در معرض رفتن و سوختن در آتش دوزخ هستند». (يعني اگر در وضو، سرعت بخرج داده شود به

نحوي كه قوزك پاها خوب شسته نشوند، عذاب آن بسيار سخت است).

باب (3): امتحان پيروان به وسيلة رهبر و پيشوا

56 [illegible] قَالَ [illegible]. ([illegible]:61)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله فرمود: «درختي در ميان درختها وجود دارد كه هيچگاه برگهايش نميريزند و مؤمن نيز مانند آن درخت است. بگوئيد آن درخت، كدام است»؟ حاضران، درختان جنگل را برشمردند. عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: بنظرم رسيد كه آن، بايد درخت خرما باشد اما بخاطر كثرت شرم و حيا نتوانستم چيزي اظهار كنم، تا آنكه حاضران عرض كردند: اي پيامبر خدا آن درخت را به ما معرفي كن. رسول الله فرمود: «آن درخت، درخت خرما است».

باب (4): خواندن حديث بر عالم و محدث

57 ... فَقَالَ ... [illegible]

[illegible]

(63:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: روزي، خدمت رسول اكرم در مسجد نشسته بوديم. شتر سواري از راه رسيد و شترش را در مسجد، خوابانيد و پاهايش را بست و از حاضرين پرسيد: كدام يك از شما محمد است؟ رسول الله در جمع صحابه رضي الله عنهم تكيه زده و نشسته بود.

حاضرين گفتند: او كه تكيه زده است، محمد است. آن شخص تازه وارد، گفت: اي فرزند عبدالمطلب! رسول الله فرمود: « بگو چه ميخواهي»؟ گفت: من چند سؤال دارم و در آنها سختگيري بخرج مي دهم ولي شما به دل نگيريد. رسول الله فرمود: «هر چه دلت ميخواهد، سؤال كن». آن شخص، گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار كساني كه قبل از تو بودهاند، سوگند ميدهم، آيا خداوند تو را براي هدايت تمام مردم فرستاده است؟ رسول الله فرمود: «به خدا سوگند، چنين است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آيا خداوند به تو امر فرموده كه ما، روزانه پنج بار نماز بخوانيم؟ رسول الله فرمود: «به خدا سوگند، چنين است». آن شخص گفت:

تو را به خدا سوگند، آيا خدا به تو دستور داده که ما ماه رمضان را روزه بگيريم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آري، به خدا سوگند». باز پرسيد: تو را به خدا سوگند، آيا الله دستور داده است که از اغنياي ما زکات بگيري و آن را بين فُقراي ما تقسيم کني؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آري». آن شخص گفت: به تمام احکامي که شما آوردهاي، ايمان آوردم. قبيله ام مرا فرستاده است. نام من، ضمام بن ثعلبه است و از قبيلة بني سعد بن بکر هستم.

58-

[illegible]

(64:[illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله نامهاش را توسط شخصي به امير بحرين فرستاد تا وي آن را به كسري (شاه ايران) برساند. وقتي كسري نامه را خواند، آن را پاره كرد. راوي ميگويد: رسول الله آنها را نفرين كرد و دعا كرد تا مملكت آنها تكه پاره شود.

59

(65:

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه نبي اكرم نامهاي نوشت يا ميخواست نامه اي بنويسد. به حضرتش اطلاع دادند كه آنها (اهل فارس) نامة بدون مهر را نميخوانند. پس آنحضرت براي خود انگشتري از نقره ساخت كه جملة (محمد رسول الله) بر روي آن حك شده بود. انس ميگويد:

گويا هم اكنون سفيدي و درخشندگي آن انگشتر را در دست (مبارك) رسول خدا مشاهده مي نمايم.

60 ... قَالَ: ... «

[illegible] (66:[illegible])

ترجمه: از ابو واقد ليثي [illegible] روايت است كه: روزي، رسول الله [illegible] با جمعي از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) كه سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف كردند و سومي برگشت. راوي مي گويد: يكي از آن دو، جايي براي خود پيدا كرد و نشست. دومي پشت سر جمع، نشست. رسول الله [illegible] پس از اتمام وعظ، فرمود: «آيا مي خواهيد شما را در مورد اين سه نفر، آگاه سازم؟ يكي از آنان، بخاطر رضاي خدا آمده بود. خداوند او

را جاي داد. دومي شرم كرد، خداوند را نيز از از آن بنده، شرم آمد (او را بخشيد). سومي رو گرداني كرد، خداوند نيز از او اعراض نمود».

باب (5): پيامبر ﷺ مي فرمايد: چه بسا كسي كه تبليغ به او ميرسد از خود مبلّغ، فهميده تر باشد

61 [illegible]

[illegible]

(67:[illegible])

ترجمه: ابوبکره میگوید: روزي، رسول الله ﷺ سوار شتر بود و شخصي مهار آن را در دست داشت. رسول الله ﷺ خطاب به صحابه، فرمود: «امروز، چه روزي است»؟ راوي

میگويد: همة ما سکوت نموده، تصور کرديم که رسول الله ، نام ديگري سواي اين نام، برايش در نظر دارد. آنحضرت فرمود: «آيا امروز، روز قرباني نيست»؟ گفتيم: آري. بعد فرمود: «اين کدام ماه است»؟ همه سکوت کرديم و تصور نموديم ممکن است رسول الله اسم ديگري براي اين ماه، تعيين کند. بعد فرمود: «آيا اين ماه، ذوالحجه نيست»؟ گفتيم: آري. بعد رسول الله فرمود: «همانا مال و جان شما، مانند اين روز و اين ماه و اين سرزمين، محترم هستند و کسي حق ندارد که به ناحق، حرمت مال و جان برادر مسلمان خود را پايمال کند. هر يك از شما حاضرين، اين

احكام را به كساني كه حضور ندارند، برساند. چه بسا فرد غايب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دريابد».

باب (6): تعيين اوقات براي هدايت و ارشاد

62 - [illegible] (68: [illegible])

ترجمه: ابن مسعود ميگويد: نبي اكرم براي هدايت و ارشاد ما هر چند روز يكبار را در نظر گرفته بود. و بخاطر

اينكه وعظ و نصيحت ايشان، موجب خستگي ودلسردي ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب مي ورزيد.

63 - [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:69).

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم فرمود: «در امور دين، آسان بگيريد و سخت گير نباشيد. مژده دهيد و بيزار نكنيد».

باب (7): هرگاه خداوند، خوبي كسي را بخواهد، علم دين نصيب او مي گرداند

64 [illegible] «[illegible]». (71:[illegible])

ترجمه: معاويه میگوید: از نبي اكرم شنيدم كه فرمود: « هر كس كه خداوند در حق او ارادة خير نمايد، به وي فهم دين، نصيب خواهد كرد. من (رسول الله) تقسيم كننده (علوم و معارف شريعت) هستم. اما عطا كنندة اصلي، خداوند است. و اين امت همچنان بر دين خدا استوار خواهد

ماند ومخالفت مخالفان به آنها ضرري نخواهد رساند تا اينكه قيامت فرا رسد».

باب (8): درك وفهم علم

65 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأُتِيَ بِجُمَّارٍ فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً مَثَلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ» فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ

فَسَكَتُّ، قَالَ النَّبِيُّ : «هِيَ النَّخْلَةُ». (بخارى: 72)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نزد نبي اكرم نشسته بوديم كه جماري (پيه درخت خرما) آوردند. آنحضرت فرمود: «در ميان درختان، درختي شبيه مسلمان است». من خواستم بگويم درخت خرماست. اما چون ديدم كوچكترين آنها هستم سكوت نمودم. رسول الله فرمود: «درخت خرما است».

باب (9): غبطه خوردن در علم وحكمت

66 [illegible] (73:[illegible]).

ترجمه: از عبدالله بن مسعود [illegible] روايت است كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «غبطه جايز نيست مگر در دو مورد. يكي، شخصي كه خداوند به او مال و ثروت داده و به او همت بخشيده است تا آن را در راه خدا خرج كند. دوم، كسي كه خداوند به او علم و معارف شرعي عنايت فرموده و او از

علم خود، ديگران را بهرهمند مي سازد و با عدالت، قضاوت ميكند».

باب (10): دعا براي فهم و درك قرآن

67 [illegible]: [illegible] «[illegible]». (75: [illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله مرا در آغوش گرفت و فرمود: «پروردگارا! به وي فهم و درك قرآن، عنايت فرما».

باب (11): كودك چه وقت مي تواند در حلقه علم حديث بنشيند؟

68 [illegible] قَالَ: [illegible] . [illegible] (76:[illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: روزي، در دوران نوجواني، سوار بر ماده الاغي بودم و بسوي سرزمين «منا» مي رفتم. رسول الله ﷺ در «منا» بدون اينكه سترهاي گذاشته باشد، مشغول نماز بود. الاغم را

براي چرا رها كرده، از جلوي بعضي از نماز گزاران عبور كردم و خود را به صف نماز رساندم. كسي مرا بر اين كار، سرزنش نكرد.

69- [illegible] ([illegible]:77)

ترجمه: محمود بن ربيع میگويد: بخوبي ياد دارم زماني كه من پنج ساله بودم، رسول الله اندكي آب از دلوي برداشت و پس از مضمضه، آبها را برچهرة من پاشيد.

باب (12): فضيلت كسي كه خود مي آموزد و به ديگران مي آموزاند

70

[illegible]

[illegible]

[illegible] (79: [illegible])

ترجمه: از ابو موسي اشعري روايت است كه رسول الله فرمود: «مثال علم و دانشي كه خداوند مرا با آن مبعوث گردانيده، مانند باراني است كه تند و تيز ميبارد. زميني كه صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب ميكند. سپس در آن زمين، گياه و دانه ميرويد. و زميني كه سخت است، آب را بر روي خود نگاه ميدارد. و خداوند، بوسيلة آن آب به بندگانش نفع ميرساند و بندگان الله از آن آب مينوشند و به ديگران نيز مينوشانند و كشت و زرع خود

را نيز آبياري ميكنند. و باراني كه در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه ميدارد و نه گياهي مي روياند. اين زمين، مثال كسي است كه به احكام الهي، توجهي نكرده و اهميتي نداده است. و هدايت و رهنمودهايي را كه من به ارمغان آوردهام، قبول نكرده است».

باب (13): از بين رفتن علم و بروز جهل و ناداني

71 [illegible]

« [illegible] ». ([illegible]:80)

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه رسول الله فرمود: «از جمله نشانههاي قيامت اين است كه جهل و ناداني فراگير خواهد شد و علم و دانش از بين خواهد رفت. و زنا و شراب خواري آشكار و علني انجام خواهد گرفت».

72 –

(81)

ترجمه: همچنين از انس روايت است كه فرمود: حديثي را براي شما بيان ميكنم كه كسي ديگر براي شما بيان نخواهد كرد: از رسول الله شنيدم كه ميفرمود: «برخي از نشانههاي قيامت، عبارت اند از اين كه علم كم ميشود، جهل و ناداني غلبه پيدا مي كند، زنا رواج مي يابد و تعداد زنان، زياد و تعداد مردان، كم ميشود تا جايي كه يك مرد، سرپرستي پنجاه زن را به عهده خواهد گرفت».

باب (14): فضيلت علم

73 [illegible]

(82: [illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: از رسول الله شنيدم كه ميفرمود: «در عالم رويا و خواب، يك ليوان شير به من داده شد. شير را نوشيدم تا آنكه خوب سير شدم تا جائي كه سيري از ناخنهايم بيرون ميآمد. سپس باقيماندة آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض

کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول الله فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

باب (15): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزی

74 [illegible]

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله در مراسم حجة الوداع در «منا» براي پاسخ به سؤالات مردم، توقف كرده بود. شخصي آمد و گفت: اي پيامبر خدا! من به دليل فراموشي و عدم آگاهي، قبل از اينكه ذبح كنم مو هاي سرم را تراشيده ام؟ رسول الله فرمود: «اشكالي ندارد». بعد شخص ديگري آمد و گفت: اي پيامبر خدا! بدليل غفلت و ناآگاهي، قبل از اينكه رَمي جمره كنم، ذبح كرده ام؟ رسول الله فرمود: «مانعي ندارد». راوي (ابن عمرو) ميگويد: آن روز، هر كس هر حكمي را پس و پيش نموده بود و از رسول الله در بارة آن سؤال مي

كرد، رسول الله [illegible] در جواب مي فرمود: «انجام بده و اشكالي ندارد».

باب (16): جواب دادن به فتوا با تكان دادن سر يا دست [illegible]

75 [illegible] «: [illegible] :[illegible] .» [illegible]
[illegible]. (85:[illegible])

ترجمه: از ابو هريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «روزي خواهد رسيد كه علم از ميان خواهد رفت، و جهل و ناداني و فتنه آشكار خواهد شد و هرج و مرج زياد خواهد گرديد». سؤال شد: اي رسول الله! هرج و مرج يعني چه؟ رسول الله دست مبارك خود را بگونه اي حركت داد كه به قتل وكشتار، دلالت مي كرد.

76 ـ عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ:

سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلاَّنِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلاَّ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ- لاَ أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ. يُقَالُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟

فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ- لا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلاثًا. فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: لا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ. (بخارى:86)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: (هنگامي كه مردم را مضطرب و پريشان ديدم) نزد عايشه رضي الله عنها رفتم و او را در حال نماز ديدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ايشان به سوي آسمان اشاره كرد. سپس بقيه مردم را ديدم كه نماز مي خواندند. عايشه گفت: «سبحانه الله». من پرسيدم: آيا اتفاقي افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلي. من برخاستم، نزديك بود بيهوش شوم، مقداري آب برسر و صورت خود ريختم. (سپس مشاهده كردم كه) پيامبر پس از حمد و ثناي خداوند عز وجل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اكنون نشان دادند، حتي بهشت و دوزخ را. و به من وحي شد كه: شما در قبرهايتان مانند فتنة

مسيح دجال، مورد ابتلا و آزمايش قرار مي گيريد. و از شما مي پرسند كه در مورد اين مرد (پيامبر) چه مي داني؟ فرد مؤمن و كسي كه اعتقادش راسخ است، مي گويد: او محمد، فرستادة خداست كه براي ما هدايت و روشني به ارمغان آورده است و سه بار اين جمله را تكرار مي كند. بعد به او مي گويند: آسوده بخواب. مي دانستيم كه شما به او ايمان و اعتقاد داري. ولي منافق و كسي كه ايمانش، متزلزل بوده، مي گويد: نمي دانم، شنيدم كه مردم چيزهايي مي گفتند، من نيز همان را تكرار مي كردم».

باب (17): سفر براي دانستن يك مسئله و تعليم آن به اهل خود

77 - [illegible]

(88:[illegible])

ترجمه: عقبه بن حارث ميگويد: با دختر ابواهاب بن عزيز ازدواج كرده بودم. زني آمد و گفت: من عقبه و همسرش را شير داده ام (يعني آنها برادر و خواهر رضاعي هستند). گفتم: من نميدانستم و تو هم به ما نگفته بودي. سپس، سوار

بر شتر شدم و در مدينه نزد رسول الله ﷺ رفتم. رسول الله ﷺ فرمود: «چگونه مي خواهي با او زندگي كني در حالي كه چنين سخني به ميان آمده است»؟ راوي ميگويد: عقبه از او جدا شد و آن زن، با كسي ديگر، ازدواج كرد.

باب (18): تناوب در فراگيري علم

78 [illegible]

[illegible] فَقَالَ: [illegible] قَالَ: [illegible] «[illegible]». [illegible]: [illegible]. ([illegible]:89)

ترجمه: عمر بن خطاب میگوید: من و یکي از همسايگان انصاري ام در محلة بنياميه در اطراف مدينه سكونت داشتيم و به نوبت، در محضر رسول الله حاضر

ميشديم. روزي كه نوبت من بود، اخبار وحي و وقايع آنروز را به اطلاع ايشان مي رساندم و روزي كه نوبت او بود، اخبار وحي و ديگر وقايع را به اطلاع من مي رسانيد. در يكي از روزها كه دوست انصاري من از محضر رسول اكرم برگشته بود، با شدت درب خان، مرا به صدا در آورد و گفت: عمر اينجاست؟ من سراسيمه بيرون آمدم. او با ديدن من گفت: امروز اتفاق بسيار مهمي افتاده است (رسول اكرم همسران خود را طلاق داده است). عمر مي گويد: من بلافاصله نزد حفصه رفتم و ديدم كه گريه مي كند. پرسيدم : آيا رسول خدا شما را طلاق داده است؟ حفصه گفت: خبر ندارم. آنگاه خدمت آنحضرت شرفياب شدم و بي درنگ، همانطور كه

ايستاده بودم، پرسيدم : همسرانت را طلاق داده اي؟ فرمود: خير. (من از خوشحالي) فرياد زدم : الله اكبر.

باب (19) : اظهار خشم و ناراحتي هنگام تعليم بسبب مشاهدة چيز ناخوشايند

79 [illegible] فَقَالَ: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:90)

ترجمه: از ابو مسعود انصاري روايت است كه: شخصي گفت: اي رسـول خـدا! چـون فلان (امـام) نمـازش را بسـيار طـولاني ميكند، ممكن است نمـاز جمـاعت را تـرك كنم. ابومسعود ميگويد: رسـول الله را در خطابة آنـروز چنـان خشـمگين ديـدم كه قبلاً او را به آن حـال نديـده بـودم. آنحضرت فرمود: «شما، مـردم را از دين متنفر ميكنيد. آگـاه باشيد، هر كس كه امامت نمـاز را به عهده دارد، آنـرا كوتـاه بگـيرد و طـولاني نكنـد. زيـرا در ميـان نمـاز گـزاران، افـراد بيمار، ضعيف و كساني كه كار فوري دارند، وجود دارد».

80

(91:[illegible])

ترجمه: زيد بن خالد [illegible] روايت مي كند كه: مردي از رسول الله [illegible] دربارة چيز گم شده اي كه پيدا شده است

سؤال نمود. رسول الله فرمود: «برخي از مشخصات آن (مانند نوع ظرف يا چيزي كه دور آن بسته شده است) را تا يك سال، براي مردم اعلام كن. اگر صاحبش پيدا نشد، از آن استفاده كن. و اگر صاحبش پيدا شد آنرا به او برگردان». سائل پرسيد: اگر شتر گم شده اي پيدا شود، چه بايد كرد؟ رسول الله (از شنيدن آن) به اندازه اي خشمگين شد كه رخسار مباركش سرخ گشت و فرمود: «تو با شتر چه كار داري؟ (يعني شتر گم نميشود) زيرا شتر با ذخيره آب و مقاومتي كه دارد، هرگاه گرسنه شود، پاي درختي مي رود و تغذيه ميكند و هرگاه تشنه شود، آب پيدا ميكند تا زمانيكه صاحبش پيدا شود». سائل پرسيد: اگر گوسفندي پيدا شود، چه

باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آن گوسفند یا از آنِ تو و یا از آنِ برادرت خواهد بود. و اگر نگهداري نکني، از آنِ گرگ خواهد شد».

81 [illegible] (92: [illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري ميگويد: از نبي اكرم دربارة چيزهايي كه خوشش نمي آمد، سؤال كردند. وقتي كه آن پرسشها افزايش پيدا كرد، آنحضرت خشمگين شد و خطاب به مردم فرمود: «هر چه مي خواهيد بپرسيد». مردي گفت: پدر من كيست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». ديگري برخاست و گفت: اي رسول الله! پدر من كيست؟ پيامبر فرمود: «پدرت سالم غلام آزاد شدة شيبه است». عمر كه متوجه خشم وناراحتي آنحضرت شد، گفت: اي رسول خدا! ما به خداوند عز وجل پناه مي بريم. (زيرا باعث ناراحتي شما شديم).

باب (20): كسي كه يك سخن را براي اينكه مردم بفهمند سه بار تكرار مي كند

82 [illegible] (94:[illegible])

ترجمه: انس روايت ميكند كه پيامبر وقتي كه سلام مي كرد، سه بار آنرا تكرار مي نمود. و هرگاه، سخني مي گفت، آنرا سه بار تكرار ميكرد تا مردم، آنرا خوب بفهمند.

باب (21): تعليم زن و فرزندان و زيردستان

83 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 97)

ترجمه: ابوموسي اشعري ميگويد: رسول الله فرمود: «سه شخص اند كه نزد خدا دو اجر دارند. اول: اهل كتابي كه به پيامبرش و به محمد ايمان بياورد. دوم: غلامي كه حق خدا و صاحبش را ادا كند. سوم: مردي كه كنيزش را بخوبي تربيت

نمايد و علم و دانش بياموزد. سپس او را آزاد نمايد و با وي ازدواج كند. هريك از اينها دو پاداش دارند».

باب (22): پند و نصيحت كردن امام زنان را

84 -

[illegible]

(98 : [illegible])

ترجمه : ابن عباس رضي الله عنهما روايت مي كند كه:
رسول الله [illegible] همراه بلال از مسجد بيرون شد و گمان نمود كه زنها وعظ و ارشاد او [illegible] را نشنيده اند. بار ديگر به وعظ و راهنمايي آنان پرداخت و آنها را امر به صدقه دادن نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره ها و انگشتر هايشان نمودند. و بلال [illegible]آنها را در دامنش جمع آوري مي نمود.

باب (23): آزمندي براي فراگرفتن حديث

85 [illegible]

«[illegible]». (99:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا ! چه كساني روز قيامت براي شفاعت شما سعادت بيشتري دارند؟ رسول الله فرمود: «اي ابوهريره ! چون عشق و علاقه تو را نسبت به حديث ديدم، مي دانستم كه كسي قبل از تو، اين

سؤال را از من نخواهد پرسيد. كساني روز قيامت براي شفاعت من سعادت بيشتري دارند كه با اخلاص و از صميم قلب، لا إله إلا الله بگويند».

باب (24): علم چگونه از بين ميرود؟

77 [illegible] «[illegible]». (100:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «خداوند علم را از سينة بندگان خود محو نمي كند، بلكه با وفات علما آنرا از بين مي برد. و وقتي كه علما از بين رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار مي دهند و مسائل خود را از آنها مي پرسند. رهبرانشان نيز از روي جهالت، فتوا مي دهند كه هم خود گمراه ميشوند وهم ديگران را به گمراهي مي كشند».

باب (25): آيا روز جداگانه اي براي تعليم زنان اختصاص داده شود؟

87 .... (102)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: زنان خطاب به نبي اكرم گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و براي ما) وقتي باقي نگذاشته اند. فرصتي به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شويم. رسول الله روزي را براي آنان تعيين نمود. (و

در آنروز) فرمود: «هر زني كه سه فرزند خود را از دست بدهد، آنان، در روز قيامت براي مادرانشان حجابي در برابر آتش دوزخ خواهند شد». زني گفت: اگر دو فرزندش را از دست بدهد باز هم آنها حجاب مي شوند؟ آنحضرت فرمود: «بلي».

[illegible]
[illegible]: «[illegible]
[illegible]». ([illegible]: 102).

و در يك روايت از ابوهريره آمده است كه رسول الله فرمود: «سه فرزندي كه به سن بلوغ نرسيده باشند».

باب (26): كسي كه چيزي را بشنود و براي فهميدن آن دوباره بپرسد

88 [illegible] فَقَالَ: [illegible] (103 :[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت ميكند كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «هر كس كه محاسبه شود، گرفتار عذاب مي گردد».

عايشه ميگويد: گفتم: مگر نه اينست كه خداوند مي فرمايد: بزودي محاسبه آساني خواهد شد**؟** آنحضرت ﷺ فرمود: «اين عَرضة اعمال است ولي اگر حساب دقيق به عمل آيد، هلاك ميگردد».

باب (27): حاضران به غائبان ابلاغ نمايند

89- [illegible]

[illegible] ». (104 :[illegible])

ترجمه: ابوشريح ميگويد: فرداي روز فتح مكه با گوشهايم شنيدم و با قلبم فهميدم و با چشمانم نظاره گر آن بودم كه آنحضرت پس از حمد و ثناي خداوند متعال، فرمود: «مكه جايي است كه خداوند آنرا حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر كسي كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، در آن خون ريزي نكند و درختي را قطع ننمايد. اگر كسي بخود

اجازه دهد و چنين كاري كند و بگويد كه پيامبر كرده است ، به او بگوييد: خداوند فقط به پيامبرش آنهم در بخشي از روز،چنين اجازه اي داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند ديروز ميباشد. (آنچه را گفتم) حاضران بايد به غائبان، ابلاغ كنند».

باب (28): گناه كسي كه به دروغ، چيزي به پيامبر نسبت دهد

90 [illegible] «[illegible]». (106:[illegible])

ترجمه: علي میگوید: نبي اكرم فرمود: «سخني را به دروغ به من نسبت ندهيد. زيرا كسي كه به دروغ، سخني را به من نسبت دهد، وارد آتش مي شود».

91 [illegible] «[illegible]». (109 :[illegible])

ترجمه: سلمه بن اكوع میگوید: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «كسي كه به من سخني را نسبت دهد و من آنرا نگفته باشم، بايد جاي خود را در آتش، آماده كند».

92- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 110)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب كنيد ولي از كنيه من (ابو القاسم) استفاده نكنيد. هركس مرا در خواب ببيند، حقيقتا مرا خواب ديده است. زيرا شيطان نمي تواند خود را به صورت من در آوَرَد. و هركس به دروغ، چيزي را به من نسبت دهد، پس بايد جايگاهش را در جهنم، آماده كند».

باب (29): نوشتن علم

93

[illegible] فَقَالَ [illegible]

[illegible] (112:[illegible])

ترجمه: ابو هريره روايت مي كند كه رسول اكرم فرمود: «خداوند مانع وقوع خونريزي يا حمله فيل ها به مكه شد و رسول الله و مؤمنان را بر اهل مكه غالب گردانيد. بدانيد كه مكه نه براي كسي قبل از من و نه بعد از من، حلال قرار داده شده است و فقط بخشي از يك روز براي من حلال قرار داده شد. و بدانيد كه از اين لحظه به بعد، (براي هميشه) حرام قرار داده شد. بنابراين، نه خار آن كنده شود ونه درخت

آن قطع گردد و نه مال گم شدة آن برداشته شود مگر اینکه به صاحبش برگردانیده شود. و اگر کسي در آن کشته شود، اولیاي دم مختارند که: یا دیه (خون بها) بگیرند و یا قاتل را قصاص کنند». مردي یمني آمد وگفت: اي رسول خدا! این سخنان را براي من بنویس. رسول اکرم (خطاب به همراهانش) فرمود: «براي ابو فلان بنویسید». مردي از قبیلة قریش گفت: اي رسول الله! اذخر (نوعي گیاه سبز) را استثناء کنید زیرا ما آنرا درخانه ها و در قبرهایمان مورد استفاده قرار میدهیم. رسول الله پذیرفت و فرمود: «بجز اذخر، بجز اذخر». (یعني کندن و قطع کردن اذخر از قاعدة حرمت، مستثنا است).

94 ... قَالَ: « ... »

(114: ...)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: وقتي كه بيماري پيامبر شدت گرفت، آنحضرت فرمود: «دفتري بياوريد تا براي شما مطالبي بنويسم كه بعد از آن، گمراه نشويد». عمر رضي الله عنه گفت: دردِ بيماري بر پيامبر چيره شده است، كتاب خدا براي ما كافيست. مردم، در اين باره اختلاف نظر پيدا كردند وسر وصدا زياد شد. رسول الله فرمود: «نزد من اختلاف ومنازعه شايسته نيست، برخيزيد و برويد».

باب (30): تعليم، وعظ و ارشاد درشب

95ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقِظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ». (بخارى: 115)

ترجمه: ام المؤمنين ؛ام سلمه رضي الله عنها؛ روايت ميکند که: شبي رسول الله ﷺ بيدار شد و فرمود: «سبحان الله! امشب چه فتنه هايي نازل شده است و چه دروازه گنجهايي گشوده شده است. آنهايي را که در اتاق ها خوابند (ازواج مطهرات را) بيدار کنيد چه بسا کساني که در دنيا پوشيده اند ولي در آخرت، لخت و عريان مي شوند».

باب (31) : شب بيداري براي فراگيري علم و دانش

96ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». (بخارى: 116)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: پيامبر در يكي از آخرين روزهاي عمر مباركشان پس از اداي نماز عشا، برخاست و فرمود: «امشب را بخاطر بسپاريد. زيرا

پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدي از کساني که روي زمين قرار دارند، باقي نخواهد ماند».

97 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ، وَكَانَ النَّبِيُّ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا، فَصَلَّى النَّبِيُّ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْغُلَيِّمُ». ـ أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا ـ ثُمَّ قَامَ،

فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ. (بخارى: 117)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: شبي در خانة خاله ام؛ ميمونه بنت حارث؛ همسر پيامبر ؛ خوابيدم و پيامبر اكرم نيز در آن شب نزد خاله ام بود. آنحضرت پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشت و چهار ركعت نماز خواند و خوابيد. سپس برخاست و پرسيد:

«پسر بچه خوابيد»؟ و يا سخني مانند اين. بعد از آن به نماز ايستاد. من هم سمت چپ ايشان ايستادم. اما رسول خدا مرا سمت راست خود قرار داد و پنج ركعت نماز خواند. بعد از آن، دو ركعت ديگر ادا كرد و خوابيد طوري كه صداي نفس ايشان را مي شنيدم. سرانجام براي اداي نماز، برخاست و بيرون رفت.

باب (32): حفظ علم

98 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَوْلا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى** إِلَى قَوْلِهِ **الرَّحِيمُ**، إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ بِشِبَعِ بَطْنِهِ

وَيَحْضُرُ مَا لا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لا يَحْفَظُونَ. (بخارى: 118)

ترجمه: ابو هريره مي گويد: مردم مي گويند: ابوهريره احاديث بسياري روايت ميكند. بايد بگويم كه اگر اين دو آيه در كتاب خدا نمي بود هيچ حديثي براي شما روايت نمي كردم. سپس آنها را تلاوت كرد: **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى** تا **الرَّحِيمُ** (بيگمان كساني كه پنهان مي دارند آنچه را كه از دلايل روشن و هدايت فرو فرستاده ايم بعد از آنكه آنرا براي مردم در اين

كتاب بيان نموديم، اينها كساني اند كه خداوند آنها را نفرين كرده و نفرين كنندگان ديگر (مردم و فرشته) نيز آنها را نفرين مي كنند، مگر كساني كه توبه كنند و به اصلاح حال خود پرداخته، (آنچه را كه پنهان ميداشتند) آشكار سازند، توبه آنان را مي پذيرم ومن بسي توبه پذير ومهربانم). برادران مهاجر در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار هم مشغول كشاورزي. اما ابوهريره كاري نداشت و هميشه همراه پيامبر بود و فقط به سيرشدن شكمش بسنده مي كرد و دنبال علم و دانش بود. جايي كه بقيه حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را كه ديگران حفظ نمي كردند، او حفظ ميكرد.

99ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَغَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ. (بخارى:119)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! بسياري از سخناني را كه از شما مي شنوم، فراموش مي كنم. آنحضرت فرمود: «چادرت را پهن كن». من چادرم را پهن كردم و ايشان دو مشت در آن گذاشت و سپس

فرمود: «آنرا جمع كن». من آنرا جمع كردم. بعد از آن، چيزي را فراموش نكردم.

100 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وِعَاءَيْنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثَثْتُهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ. (بخارى: 120)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: دو نوع حديث از پيامبر حفظ كردم. نخست، احاديثي كه آنها را روايت و نشر كردم. دوم، احاديثي كه اگر آنها را روايت كنم، اين گلويم بريده خواهد شد.

باب (33): گوش فرادادن به علما

101 ـ عَنْ جَرِيرٍ : أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». (بخاری:121)

ترجمه: جرير مي گويد: نبي اكرم در حجه الوداع خطاب به من فرمود: «مردم را ساكت كن». سپس، فرمود:

«بعد از من كافر نشويد تا با جنگ وخونريزي يكديگر را نابود سازيد».

باب)34(: اگر از عالمي بپرسند كه كدام يك از مردم دانا تراست، چه بگويد؟

102 ـ عن أُبَيِّ ابْنِ كَعْبٍ عَنِ النَّبِيِّ : «قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَم، فَعَتَبَ

اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثَمَّ، فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَحَمَلا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ ﴿**فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا**﴾، وَكَانَ لِمُوسَى

وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: ﴿**آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا**﴾، وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: ﴿**أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلاَّ الشَّيْطَانُ**﴾ قَالَ مُوسَى: ﴿**ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا**﴾، فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا

رَجُلٌ مُسَجًّى بِثَوْبٍ أَوْ قَالَ: تَسَجَّى بِثَوْبِهِ، فَسَلَّمَ مُوسَى ، فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى. فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: ﴿**هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا**﴾ قَالَ: ﴿**إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا**﴾ يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكَهُ لا أَعْلَمُهُ، ﴿**قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلا**

أَعْصِي لَكَ أَمْرًا فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعُرِفَ الْخَضِرُ، فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَنَقَرَ نَقْرَةً أَوْ نَقْرَتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلاَّ كَنَقْرَةِ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ

فَنَزَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟ ﴿**قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا**﴾ فَكَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا فَانْطَلَقَا فَإِذَا غُلامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَعْلاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى: ﴿**أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ**﴾

، ﴿**قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ ﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ﴾** قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ، فَأَقَامَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: ﴿**لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ**﴾» قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا». (بخارى: 122)

ترجمه: ابي بن كعب از پيامبر روايت مي كند كه فرمود: «موسي در حالي كه ايستاده بود و بني اسرائيل را موعظه مي كرد، از وي پرسيدند: از انسانها چه كسي داناتراست؟ موسي گفت: من داناترين انسانها هستم. خداوند او را بخاطر اينكه علم را به او (خداوند) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحي كرد كه: بنده ايي از بندگان من كه در «مجمع البحرين» است از تو داناتر مي باشد.

موسي گفت: پروردگارا ! چگونه ميتوانم نزد او بروم؟ به وي گفتند: ماهي اي را در زنبيلي قرار ده و با خود حمل كن. هر جا كه ماهي ناپديد شد، او را آنجا خواهي ديد. موسي

 همراه يوشع بن نون ماهي اي را در زنبيلي نهاد و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتي كه كنار صخره ايي رسيدند، سر برزمين گذاشتند و به خواب رفتند. ماهي، خود را از زنبيل بيرون كشيد و به آب رسانيد. آنها بقيه شبانه روز را راه رفتند. هنگاه صبح، موسي به همراهش گفت: غذايمان را حاضر كن كه خسته و گرسنه شده ايم. موسي تا زمانيكه ميعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگي نمي كرد. همراهش به او گفت: آن صخره را كه كنار آن خوابيديم، بياد داري؟ ماهي را همانجا فراموش كردم. موسي گفت: مكاني كه ما در جستجوي آن هستيم، همانجا است. آنها از همان راهي كه آمده بودند، باز گشتند. وقتي كه به آن صخره

رسيدند، مردي را ديدند كه خود را در لباسي پيچيده است. موسي سلام نمود. خضر گفت: در اين سرزمين، سلام از كجاست؟ موسي گفت: من موسي هستم. خضر گفت: موسي بني اسرائيل؟ موسي گفت: آري، آيا اجازه ميدهي همراه تو باشم تا از آنچه كه خداوند به تو آموخته است، به من نيز بياموزي؟ گفت: اي موسي! تو نمي تواني با من صبركني. زيرا خداوند عز وجل به من چيز هايي آموخته است كه تو آنها را نمي داني و در عوض، به تو چيزهايي آموخته كه من نمي دانم. موسي گفت: انشاء الله صبر مي كنم و از دستورات تو سر پيچي نخواهم كرد. بدين ترتيب، آنها در ساحل دريا، بدون كشتي براه افتادند. پس از مدتي، يك

كشتي از كنار آنها عبوركرد. آنها از صاحبان كشتي خواستند تا آنها را همراه خود سوار كنند.

صاحبان كشتي، خضر را شناختند و بدون كرايه آن ها را سوار كردند. در آن اثنا، گنجشكي بر كنارة كشتي نشست و يكي، دو منقار از آب دريا برداشت. خضر خطاب به موسي گفت: علم من و تو در برابر علم خداوند، كمتر از مقدار آبي است كه اين گنجشك از دريا برداشت. سپس خضر يكي از تخته هاي كشتي را از جايش در آورد. موسي (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون كرايه سوار كردند و حالا تو داري كشتي آنها را سوراخ مي كني تا همه را غرق سازي؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم كه نمي تواني با من صبر كني؟

موسي گفت: مرا بخاطر فراموشي ام بازخواست مكن. اين نخستين فراموشي موسي بود. (سپس از كشتي پياده شدند) و براه افتادند. (در راه) پسر بچه اي را ديدند كه با بچه هاي ديگر مشغول بازي بود. خضر آن كودك را گرفت و سرش را از تن جدا كرد. موسي (در حاليكه خشمگين شده بود) گفت: چرا فرد بيگناهي را بدون آنكه مرتكب قتلي شده باشد، كُشتي؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم كه تو با من توان شكيبايي را نخواهي داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستايي رسيدند. از اهالي روستا غذا خواستند. ولي آنها از دادن غذا امتناع و رزيدند. در همين روستا به ديواري رسيدند كه داشت فرو مي ريخت. خضر با اشارة دست آن ديوار را

راست كرد. موسي گفت: اگر مي خواستي، مي توانستي در مقابل اين كار، مزد بگيري. خضر گفت: اينك وقت جدايي من و تو است». پيامبر اكرم فرمود: «خداوند موسي را رحمت كند دوست داشتيم كه صبر مي كرد تا ببينيم داستانش با خضر به كجا مي كشد».

باب (35): ايستاده پرسيدن از عالمي كه نشسته است

103ـ عَنْ أَبِي مُوسَى □ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ □ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (بخارى:123)

ترجمه: ابو موسي اشعري مي گويد: مردي، نزد نبي اكرم آمد وگفت: اي رسول خدا! جهاد در راه خدا چيست؟ زيرا بعضي از ما بخاطر خشم و براي انتقام مي جنگند و برخي هم از روي تعصب مي جنگند. رسول الله به سويش نگاه كرد و فرمود: «هركس بخاطر سرافرازي دين خدا بجنگد، اين جنگ، جهاد در راه خداست».

باب (36): خداوند مي فرمايد: وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً (از علم و دانش فقط مقدار اندكي به شما داده شده است)

104ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ فِي خَرِبِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا تَسْأَلُوهُ لا يَجِيءُ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: **وَيَسْأَلُونَكَ**

عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً. (بخارى:125)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: من همراه پيامبرخدا در خرابه هاي مدينه ميرفتم وآنحضرت چوب درخت خرمايي در دست داشت كه بر آن تكيه مي زد. از قضا چند نفر يهودي از آنجا مي گذشتند. برخي از آنان به برخي ديگر گفتند: از او (محمد) دربارة روح بپرسيد. برخي ديگر گفتند: سؤال نكنيد، زيرا ممكن است در جواب چيزي بگويد كه براي شما خوش آيند نباشد. بعضي گفتند: سؤال مي كنيم.

در نتيجه، يكي از آنها ايستاد وگفت: اي ابوالقاسم! روح چيست؟ رسول الله ساكت ماند. (راوي ميگويد): من به خود گفتم اكنون وحي بر آنحضرت نازل مي شود. پس بر خاستم. وقتي كه آن حالت از رسول الله بر طرف شد، اين آيه را تلاوت فرمود: (از تو دربارة روح ميپرسند، بگو: روح چيزي است كه تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندكي از علم و دانش، داده شده است).

باب (37): اختصاص دادن درس و تعليم به گروهي از مردم بخاطر اينكه شايد همه آنرا نفهمند

105ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ وَمُعاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلاثًا قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ

اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلاَ أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذًا يَتَّكِلُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا. (بخاری:128)

ترجمه: انس بن مالك □ مي گويد: معاذ □ پشت سر رسول الله □ بر شتري سوار بود كه آنحضرت □ خطاب به وي فرمود: «اي معاذ»! معاذ گفت: بلي يا رسول الله! بفرماييد. باز فرمود: «اي معاذ»! معاذ جواب داد: لبيك يا رسول

الله! در خدمتم.آنحضرت سه بار آنرا تكرار كرد. آنگاه، فرمود: «هركس از صميم قلب أَشْهَدُ أَنْ لا إلهَ إلاَّ اللهُ وأَشْهَدُ أَنَّ مُحّمَّدًا رَسُولُ الله بگويد، خداوند آتش جهنم را بر او حرام ميگرداند». معاذ گفت: اي رسول خدا ! آيا مردم را از اين سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ آنحضرت فرمود: «بيم آن ميرودكه بر اين سخن، توكل كنند وعمل را ترك نمايند». معاذ هنگاميكه نزديك بود دارفاني را وداع گويد، بدليل اينكه مبادا بخاطر كتمان اين حديث، گناهكار شود،آنرا براي مردم روايت كرد.

باب (38): حيا در علم

106ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ». فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعْنِي وَجْهَهَا وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَتَحْتَلِمُ

الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ تَرِبَتْ يَمِينُكِ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا». (بخاری: 130)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: ام سليم نزد رسول الله آمد وگفت: اي رسول خدا! خداوند از بيان حق، شرم و حيا نمي كند. اگر زني احتلام شود، غسل بر وي واجب است؟ رسول الله فرمود: «بلي، اگر آب (مني) را ببيند». ام سلمه صورتش را پوشيد وگفت: اي رسول الله! مگر زن هم احتلام مي شود؟ رسول الله فرمود: «بلي، وگرنه چگونه فرزند، با مادرش شباهت پيدا مي كرد».

باب (39): كسي كه از سؤال كردن شرم كند و به ديگري بگويد كه سؤال كند

107ـ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ». (بخارى: 132)

ترجمه: علي بن ابي طالب مي فرمايد: من فردي بودم كه مذي زيادي از من خارج ميشد. به مقداد بن اسود گفتم كه دربارة حكم آن، از رسول الله سؤال كند. او نيز پرسيد. رسول الله در جواب، فرمود: «در چنين صورتي بايد وضو گرفت».

باب (40): تعليم و فتوي در مسجد

108ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهـ عَنْهُمَاـ: أَنَّ رَجُلاً قَامَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهِلَّ؟ فَقَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ الشَّأْمِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «وَيُهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهْ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخارى: 133)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: مردي در مسجد برخاست وگفت: اي رسول الله! از كجا

احرام ببنديم؟ رسول الله فرمود: «اهل مدينه از ذوالحليفه، واهل شام از جحفه، واهل نجد از قرن منازل». ابن عمر افزود كه مردم مي گويند: رسول الله فرمود: «و اهل يمن از يلملم احرام ببندند». ولي من اين سخن را از رسول الله نشنيده ام.

باب (41): كسيكه سؤال كننده را بيش از آنچه سؤال كرده جواب دهد

109ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلا الْعِمَامَةَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَس الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ». (بخارى: 134)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما میگوید: شخصي از رسول الله پرسید: مُحرم، چه چيزي بايد بپوشد؟ رسول الله فرمود: «نبايد پيراهن، عمامه، شلوار، عبا و همچنين لباسي كه به عطر يا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر كفشي نيافت، موزه بپوشد و آنها را از زير استخوان قوزك پا، قطع كند».

4 ـ كتاب وضو

آداب وضو

باب (1): نماز بدون وضو، صحيح نيست

110 [illegible]

(135:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است که رسول الله فرمود: «هرکس که وضويش بشکند تا زماني که دوباره وضو نگيرد، هيچ نمازي از وي پذيرفته نميشود». يکي از اهالي حضرموت پرسيد: اي ابوهريره! شکستن وضو يعني چه؟ گفت: بادي که از شکم بيرون آيد خواه با صدا باشد و خواه بي صدا.

باب (2): فضيلت وضو

111- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 136)

ترجمه: همچنين ابوهريره مي گويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «امت من روز قيامت فرا خوانده مي شوند در حالي كه اعضاي وضوي آنها بر اثر وضو مي درخشد. لذا هركس خواست اين نور بيشتر گردد، آن را بيشتر كند».

باب (3): وَسوَسه، ناقض وضو نيست

112 [illegible]: «[illegible]». (137:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن يزيد انصاري ميگويد: از رسول الله ﷺ پرسيدم: اگر شخصي، هنگام خواندن نماز به شك بيفتد كه وضويش شكسته است (بادي از شكمش خارج شده است) چه كار بايد بكند؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «تا وقتي كه صدايي نشنيده ويا بويي احساس نكرده باشد، نمازش را ترك نكند».

باب (4): تخفيف در وضو

113 [illegible] . ([illegible]:138)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ﷺ خوابيد طوريكه صداي نفسش شنيده مي شد. بعد بلند شد و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز خواند. وگاهي مي گفت: رسول الله ﷺ بر پهلو دراز كشيد و بخواب رفت طوري كه صداي نفسش شنيده مي شد. سپس بر خاست و نماز خواند. (چشم آنحضرتﷺ مي خوابيد ولي قلبش بيدار بود).

باب (5): كامل كردن وضو

114

[illegible] (139:[illegible]).

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از عرفات، وقتي به محل شعب رسيد، قضاي حاجت نمود و وضو گرفت، اما نه بطوركامل. اسامه ميگويد: من عرض كردم: اي رسول خدا ﷺ ! وقت نماز فرا رسيده است. رسول الله ﷺ فرمود:«نماز را جلوتر خواهيم خواند»، (يعني در مزدلفه) ـ وقتي به مزدلفه رسيد، پياده شد و وضوي

کامل گرفت و نماز مغرب را خواند و بعد هر شخص، شترش را در محل مناسبي خواباند. سپس، نماز عشا اقامه گرديد بدون اينكه ميان آن دو (مغرب وعشاء) نماز ديگري بخوانند.

باب(6): شستن صورت با دو دست و با يك مشت آب

115

[illegible] قَالَ: [illegible]. ([illegible]:140)

ترجمـــه: از ابن عبـــاس رضي الله عنهما روايت است كه چـــنين، وضو گـــرفت: يك كف آب برداشت و با (نيمي از) آن، مضمضه و (با نيم ديگـر)، استنشـاق نمـود. سـپس، يك كف آب برداشت و صورت خـود را با هر دو دسـت، شسـت. بعـد، يك كف آب، برداشت و دست راست خـــود را شســـت. و يك كف ديگـر، برداشت و دست چپ خـود را شسـت. آنگـاه، سـرش را مسح نمود. سپس، يك كف آب برداشته، بر پاي راستش پاشـيد

و آن را شست. و با يك كف ديگر، پـاي چپش را شسـت. و در پايان، گفت: رسول الله [illegible] را ديدم كه چنين وضو مي گرفت.

باب (7): دعاي داخل شدن به بيت الخلا

116- [illegible]: «[illegible]». (142:[illegible])

ترجمه: انس [illegible] ميگويد: نبي اكرم [illegible] هنگام داخل شدن به بيت الخلا (توالت)، ميفرمود: «[illegible]

[illegible]». (خدايا از شر شياطين نر وماده، يا هر پليدي ونا پاكي ديگر، به توپناه مي برم).

باب (8): گذاشتن آب در توالت (دستشويي)

117- [illegible] «[illegible]» [illegible]: «[illegible]». (143:[illegible])

ترجمه: ابن عباس مي گويد: رسول الله ﷺ به دستشوئي رفت .من آب تهيه كرده و نهاده بودم ، پس از آن، پرسيد: چه كسي برايم آب آورده بود ؟ گفتند : ابن عباس. آنگاه رسول

اكرم برايم چنين دعا كرد: «خداوندا! به ابن عباس، بينش در دين، عطا فرما».

باب (9): هنگام قضاي حاجت نبايد رو به قبله نمود

118- [illegible] (144:[illegible]).

ترجمه: ابو ايوب انصاري میگويد: رسول الله فرمود: «هنگام قضاي حاجت، رو يا پشت خود را به طرف قبله نكنيد. بلكه به طرف مشرق يا مغرب رو كنيد».

ملاحظه: البته این زمانیست که قبله در جهت جنوب یا شمال باشد واگر در جهت مشرق ویا مغرب باشد هنگام قضاي حاجت، باید رو به سوي شمال ویا جنوب، نشست.

باب (10): قضاي حاجت روي دو خشت

119 [illegible]

(145

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: مردم ميگويند: كه موقع قضاي حاجت، نبايد رو به طرف قبله و يا بيتالمقدس نشست. حال آنكه من روزي بر پشت بام رفته بودم. ديدم كه رسول الله بر دو خشت و رو به بيت المقدس، نشسته بود.

باب (11): بيرون رفتن زنان براي قضاي حاجت

120

[illegible] (146:[illegible])

ترجمه: ام المومنين عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: همسران رسول الله ﷺ شبها، براي قضاي حاجت به طرف مناصع كه ميداني وسيع بود، مي رفتند. عمر؄ عرض كرد: اي رسول الله ﷺ! به همسران خود دستور دهيد تا در حجاب باشند. امّا رسول الله ﷺ چنين نكردند تا اينكه شبي، سوده بنت زمعه؛ همسر رسول الله ﷺ؛ كه خانمي بلند قامت بود، براي

قضاي حاجت بيرون رفت. عمر به اميد اينكه براي حجاب حكمي نازل شود، (و نيز سوده را متوجه سازد) گفت: اي سوده! ما تو را شناختيم. بعد از آن، خداوند حكم حجاب را نازل فرمود.

باب (12): استنجا با آب

121 [illegible] (150، 152)

ترجمه: انس بن مالك میگويد: هرگاه، رسول الله براي قضاي حاجت، بيرون مي رفت، من و پسري ديگر، براي او آب

مي برديم و رسول الله با آن آب، استنجا ميكرد و وضو ميگرفت. و در روايتي ديگر آمده است كه آب و چوبدستي مي برديم.

باب (13): نهي از استنجا با دست راست

122 [illegible] (153: [illegible])

ترجمه: از ابو قتاده روايت است كه رسول الله فرمود: «هنگام آب خوردن، در ظرف آب، تنفس نكنيد و هرگاه

به بيت الخلا رفتيد، نه با دست راست، آلت تناسلي خود را بگيريد و نه به وسيلة آن، استنجا كنيد».

باب (14): استنجا با سنگ

123- [illegible]

ترجمه: ابو هريره مي گويد: نبي اكرم ﷺ براي قضاي حاجت، بيرون رفت. من هم دنبال ايشان براه افتادم. آنحضرت ﷺ به اطراف خود نگاه نمي كرد. وقتي به او نزديك شدم (و مرا ديد) فرمود: «چند تا سنگ يا مانند آن، برايم بياور تا استنجا كنم. البته استخوان و سرگين حيوان نباشد». من تعدادي سنگ در دامنم جمع نموده، براي آنحضرت ﷺ بردم و از آنجا دور شدم. رسول اكرم ﷺ با آنها استنجا نمود.

باب(15): نهي از استنجا با سرگين حيوانات

124 -

[illegible]
[illegible]
[illegible]: «[illegible]». ([illegible]:156)

ترجمه: ابن مسعود میگوید: نبي اکرم براي قضاي حاجت، بيرون رفت و به من دستور داد تا سه عدد سنگ، برايش ببرم. من دو سنگ پيدا کردم و هر چه سعي کردم موفق به پيدا کردن سنگ سوم، نشدم. آنگاه، سرگين خشك حيواني را برداشته، به خدمت رسيدم. رسول الله دو سنگ را برداشت و سرگين را دور انداخت و فرمود: «اين، نجس است».

باب (16): يك بار شستن اعضاي وضو

125. [illegible] (157:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم [illegible] وضو گرفت و هر عضو وضو را يك بار شست.

باب (17): دو بار شستن اعضاي وضو

126. [illegible] (158:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن زيد انصاري ميگويد: نبي اكرم وضو گرفت و هر عضو وضو را دو بار شست.

باب (18): سه بار شستن اعضاي وضو

127- [illegible]

[illegible] ». ([illegible]:159)

ترجمه: از عثمان بن عفان روايت است كه ايشان آب خواست و وضو گرفت. نخست، سه بار آب ريخت و دستها را (تا مچ) شست. سپس با دست راستش از ظرف، آب برداشت و مضمضه و استنشاق كرد. يعني آب در دهان نمود و بيني خود را تميز كرد. و بعد، سه بار صورتش را شست. آنگاه، دو دستش را تا آرنج، سه بار شست. و در آخر، سرش را مسح نمود و پاهايش را تا قوزك، سه بار شست، و بعد گفت: رسول الله فرموده است: «هركس، مانند اين وضوي من، وضو

بگيرد و با اخلاص، دو ركعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته اش را مورد عفو قرار خواهد داد».

[illegible]

[illegible] (160:[illegible])

ترجمه: و در يك روايت آمده است كه عثمان گفت: اي مردم! حديثي را از رسول الله براي شما بيان مي كنم كه اگر آيه اي (در قران كريم) نميبود، آنرا براي شما

بازگو نميكردم. من از نبي اكرم شنيدم كه فرمود: «هركس، خوب و كامل وضو بگيرد و نماز بخواند، تمام گناهانش تا نماز آينده، بخشوده خواهند شد». عروه مي گويد: آية مورد اشاره، اين آيه است: ﴿[illegible]﴾ يعني كساني كه دلايل روشن و هدايتي را كه ما فرو فرستاده ايم، پنهان مي دارند بعد از آنكه آن را براي مردم در كتاب، بيان و روشن نموده ايم، خدا و نفرين كنندگان، آنان را نفرين مي كنند.

باب (19): استنشاق در وضو

128- [illegible] (161: [illegible])

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نبي اكرم فرمود: «هر كس، وضو مي گيرد، آب در بيني اش كند وآنرا تميز نمايد. و هركس، با سنگ استنجا ميكند، عدد فرد را رعايت كند».

باب (20): عدد فرد، در سنگهاي استنجا، رعايت گردد

129 [illegible]

(162:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هرگاه، يكي از شما وضو ميگيرد، آب در بيني نمايد وآن را تميز كنيد. و هر كس كه با سنگ استنجا ميكند، عدد فرد را رعايت نمايد. وهرگاه از خواب بيدار شديد (و خواستيد وضو بگيريد) دستها را قبل از داخل كردن در ظرف آب، بشوييد. زيرا

شما نميدانيد كه دستتان در حالي كه خواب بوديد، با چه چيز و كجا تماس پيدا كرده است».

باب (21): مسح بركفش، درست نيست

130 - ... ! ... ! ... قَالَ: ... : ... الْهِلاَلَ ...

(166

ترجمه: ازعبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: اي ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام مي دهي كه هيچ يك از همراهانت انجام نمي دهند؟ عبدالله بن عمر

رضي الله عنهما گفت: آن چهار عمل كدامند؟ آن فرد گفت: اول اينكه در طواف، بجز ركن يماني وحجرالاسود، اركان ديگر را استلام نمي كني (دست نمي زني).

دوم اينكه: كفش پوستي (دباغي شده) مي پوشي. سوم: اينكه از رنگ زرد استفاده مي كني. چهارم اينكه: تمام حجاج، با رؤيت هلال، يعني اول ذيحجه، احرام ميپوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترويه)، احرام نمي پوشي.

عبدالله در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو ركن را استلام مي كنم زيرا هيچگاه رسول خدا را نديدم كه بجز آنها، ركن ديگري را استلام كند. و كفش چرمي مي پوشم زيرا من ديدم كه رسول الله كفش چرمي مي پوشيد و با

آنها وضو مي گرفت. من نيز دوست دارم از همين نوع كفش، استفاده كنم. و از رنگ زرد استفاده مي كنم زيرا رسول خدا را ديدمكه از رنگ زرد، استفاده مي كرد. و روز هشتم، احرام مي پوشم زيرا هرگز رسول الله را نديدم كه قبل از حركت به سوي «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد.

باب (22): در وضو و غسل، از سمت راست بايد شروع كرد

131- [illegible]

(168:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: نبي اكرم در پوشيدن كفش، شانه كردن موها، وضو گرفتن و همة كارهايش، شروع كردن از سمت راست را ميپسنديد.

باب (23): جستجوي آب براي وضو، هنگام فرا رسيدن نماز

132

[illegible] (169:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك میگوید: وقت نماز عصر فرا رسید، مردم در جستجوي آب برآمدند، ولي موفق به يافتن آن نشدند. من ديدم كه ظرف آبي را نزد رسول الله آوردند. رسول الله دست (مباركش) را در آن ظرف آب گذاشت و دستور داد تا مردم از آن، وضو بگيرند. انس میگوید: ديدم كه آب از بند انگشتان رسول الله (مانند فواره) بيرون میآيد و تمام حاضرين، با آن آب، وضو گرفتند.

باب (24): حكم آبي كه با آن موي انسان شسته شده باشد

133 [illegible] : [illegible]. (171:[illegible])

ترجمه: همچنين انس ميگويد: هنگامي كه رسول الله (در حجه‌الوداع) موهاي سرش را تراشيد، ابوطلحه نخستين كسي بود كه موهاي (مبارك) رسول الله را (بقصد تبرك) برداشت.

باب (25): ظرفي كه سگ در آن ،آب خورده باشد

134- [illegible] (172:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ﷺ مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، سگ در ظرف شما آب خورد، آن را هفت بار بشوييد».

135- [illegible]

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: در عهد مبارك رسول الله ، سگها در مسجد رفت وآمد وگاهي نيز، پيشاب ميكردند وكسي روي آن ،آب نمي پاشيد.

باب (26): كسيكه فقط هنگام خارج شدن چيزي از سبيلين، وضو را لازم ميداند

136 [illegible] (176:[illegible])

ترجمه: ابو هريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «تا زماني كه انسان در مسجد بنشيند ومنتظر نماز بماند، و وضويش نشكند، در حال نماز، بشمار مي رود».

137- [illegible]

[illegible] (179: [illegible])

ترجمه: زيد بن خالد ميگويد: از عثمان بن عفان پرسيدم: اگر هنگام جماع، مني خارج نشود، حكم آن چيست؟

فرمود: نخست، عضو تناسلي را بشويد. سپس، همانطور كه براي نماز، وضو مي گيرند، وضو بگيرد. عثمان گفت: من از رسول الله چنين شنيدم. راوي (يعني زيدبن خالد) ميگويد: اين مسأله را از علي، طلحه، زبير و ابي بن كعب رضي الله عنهم نيز پرسيدم، آنها هم، همين پاسخ را به من دادند.

138 - [illegible]

[illegible] (180:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: رسول الله يك مرد انصاري را به حضور طلبيد. آن مرد انصاري در حالي كه از سر (و صورتش) آب ميچكيد، آمد. رسول الله فرمود: «شايد ما باعث عجلة شما شديم»؟ گفت: آري. رسول الله فرمود: «هرگاه عجلهاي در كار بود يا مجامعت بدون انزال، صورت گرفت، تنها وضو، كافي است». (قابل ياد آوري است كه اين حديث وحديث قبلي با حديث التقاء ختانين منسوخ شده اند و قابل عمل نيستند. به فتح الباري حديث شماره (293) مراجعه كنيد).

باب (27): كمك به شخص در وضوگرفتن

139 [illegible]

(182:[illegible])

ترجمه: مغيره بن شعبه ميگويد: در يكي از مسافرت ها، همراه رسول الله بودم. رسو ل اكرم براي قضاي حاجت، بيرون رفت. و من در برگشت، براي رسول الله آب وضو آماده كردم و بر دست هاي آنحضرت آب ميريختم و ايشان

وضو میگرفت. آنحضرت ﷺ چهره و دستهایش را شست و برسر و موزه هایش، مسح کشید.

باب (28): خواندن قرآن، بدون وضو

140 [illegible]

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شبي، در خانه خالهام ؛ميمونه رضي الله عنها؛ همسر رسول الله ؛ خوابيدم. رسول خدا و همسرش؛ ميمونه؛ در طول بالش و من در عرض آن، سر نهاديم. رسول الله خواب رفت ولي پس از گذشت نصف شب يا كمتر ازآن ، بيدار شد و با كشيدن دستها بر چهرة خويش ، خواب را از خود دور كرد و ده آية اخير سورة آل عمران را تلاوت نمود و بعد بسوي مشك آبي كه آويزان بود، رفت و خوب و كامل، وضو گرفت و به نماز ايستاد.

ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: من نيز مانند رسول الله وضو گرفته، كنار ايشان به نماز ايستادم. آنحضرت

دست راستش را بر سر من گذاشت و گوش راست مرا اندكي فشرد. پس از آن، رسول الله دوازده ركعت نماز دو ركعتي خواند. و در پايان، يك ركعت نماز وتر خواند و دراز كشيد. و هنگامي كه اذان صبح گفته شد، دو ركعت سنت فجر را بصورت مختصر خواند و براي اداي نماز فجر، به مسجد رفت.

باب (29): مسح نمودن همة سر

141 [illegible]

[illegible] (185:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن زيد [illegible] مي گويد: يكي از من پرسيد: آيا ميتواني چگونگي وضوگرفتن رسول الله [illegible] را به من نشان دهي؟ عبدالله گفت: آري. آنگاه، مقداري آب خواست و بر دستهايش، آب ريخت و آنها را سه بار شست. بعد، با دستش از ظرف آب برداشت و سه بار مضمضه و سه بار، استنشاق

كرد (يعني دهان و بيني اش را شست). سپس، صورت اش را سه بار شست. و بعد، دستهايش را دو بار تا آرنج شست. آنگاه، با هر دو دست، سرش را مسح نمود. مسح را از پيشاني يعني از ابتداي سر، شروع نمود و دستها را تا پشت سر كشاند. و سپس به طرف ابتداي سر يعني از جايي كه شروع كرده بود، برگرداند. و در پايان، پاهايش را شست.

باب (30): استفاده از باقيماندة آب وضو

142 [illegible]

[illegible] ([illegible]:187).

ترجمه: ابو جحيفه ميگويد: روزي، رسول الله اول ظهر، نزد ما تشريف آورد. آب براي وضوي آنحضرت آورده

شد. رسول الله ﷺ وضو گرفت و مردم، باقيماندة آب وضويش را برداشتند و به صورتهايشان ماليدند. رسول الله ﷺ در حالي كه جلوي خود، نيزه اي را (بعنوان ستره) نصب كرده بود، هر يك از نمازهاي ظهر و عصر را دو ركعتي خواند.

143 [illegible]

[illegible] (190:[illegible])

ترجمه: سايب بن يزيد ميگويد: خاله ام مرا نزد نبي اكرم برد و عرض كرد كه خواهرزادام بيمار است. رسول الله دست(مباركش) را بر سر من كشيد و براي من دعاي بركت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقيماندة آب وضوي رسول خدا را نوشيدم و پشت سر آنحضرت ايستادم و به مهر نبوت كه مانند دكمه اي بود و ميان شانه هاي رسول الله قرار داشت، نگاه كردم.

باب (31): وضو گرفتن مرد با همسرش

144 [illegible]

(193: [illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در زمان رسول الله ﷺ مردان و همسرانشان با هم (ازيك ظرف) وضو ميگرفتند.

باب (32): رسول اكرم ﷺ آب وضو ي خود را روي شخص بيهوش ريخت

145 - [illegible] (194)

ترجمه: جابر میگوید: بیمار و بیهوش بودم که رسول الله به عیادت من آمد. آنحضرت وضو گرفت و باقیماندة آب وضویش را بر (سر و روي) من پاشید. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض کردم: اي رسول گرامي! میراث خود را بین چه کساني تقسیم کنم؟ زیرا وارث من تنها یك کلاله میباشد. این سؤال باعث شد که آیة میراث، نازل شود.

(كلاله: به ميتي اطلاق مي شودكه فرزند و پدر نداشته باشد).

باب (33): غسل كردن و وضو گرفتن از يك طشت

146 [illegible]

[illegible] (195

ترجمه: انس میگوید: وقت نماز فرا رسید. آنها که منازلشان نزديك بود (براي وضو گرفتن) به خانه هايشان رفتند و بقيه ماندند. در آن هنگام، ظرف سنگي اي كه در آن، مقداري آب وجود داشت، براي پيامبر آوردند. آن ظرف به اندازه اي كوچك بود كه كف دست آنحضرت در آن، باز نمي شد. حاضران، همه از آن وضو گرفتند. ما از انس پرسيديم : شما چند نفر بوديد؟ گفت : بيش از هشتاد نفر.

147- [illegible] (196:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري ميگويد: رسول الله ليوان بزرگي را كه پر از آب بود، طلب كرد و در آن آب، دست و صورت خود را شست و مضمضه نمود. (اين كار، براي تبرك و ويژة آنحضرت بود. و كسي غير از ايشان، مجاز نيست چنين كاري كند). مترجم

148-

[illegible] (198:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: وقتي رسول الله ﷺ (براي آخرين بار) بيمار شد و بيماريش شدت يافت، از تمام همسران خود، اجازه خواست تا ايام بيماري را در خانة من (عايشه رضي الله عنها) پرستاري شود. همة همسران، موافقت كردند. رسول الله ﷺ در حالي كه دو نفر، شانههاي او را گرفته بودند و پاهايش به زمين كشيده مي شد، به خانة من تشريف

آورد. آن دو نفر، عباس و يك نفر ديگر بود. عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هنگامي كه آنحضرت به خانة من تشريف آورد و بيماريش شدت يافت، فرمود: «هفت مشك پر از آب كه از آنها آب برداشته نشده باشد، روي من بريزيد تا بتوانم، مردم را وصيت كنم». ما ايشان را در طشت بزرگي كه متعلق به حفصه بود، نشانديم و شروع به ريختن آب بر آنحضرت نموديم تا اينكه اشاره فرمود كه: «كافي است». سپس، رسول الله از خانه ، بسوي مردم ، بيرون رفت.

149

[illegible] (200:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم ظرف آبي خواست. براي آنحضرت كاسة پهني كه اندكي آب داشت، آوردند. ايشان انگشتان دست خود را در آن قرار داد. انس ميگويد: ديدم كه آب از ميان انگشتان رسول خدا ، مانند چشمه، جاري بود. كساني را كه از آن آب، وضو گرفتند، من شمردم. حدود هفتاد الي هشتاد نفر بودند.

باب (34): وضو گرفتن با يك مُدّ[1]

150 [illegible] (201) [illegible]

ترجمه: انس [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] با يك صاع يا پنج مد آب، غسل مي كرد و با يك مد آب، وضو مي گرفت.

باب (35): مسح بر موزه و عمامه

[1] مد در اصل يك چهارم صاع است و نزد امام شافعي و حجازيها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنيفه و اهل عراق برابر با يك رطل ويك سوم آن است و برخي آنرا به اندازه پري دو كفِ دست دانسته اند.

151 [illegible]

(202:[illegible])

ترجمه: از سعد بن ابي وقاص [illegible] روايت است كه رسول الله [illegible] بر موزه هايش مسح مي نمود. عبد الله بن عمر در اين باره از پدرش؛ عمر؛ سؤال كرد. عمر [illegible] فرمود: بلي. و افزود: هرگاه، سعد از رسول الله [illegible] چيزي را براي شما بيان كرد، دربارة آن از كسي ديگر، سؤال نكنيد. (به او اعتمادكنيد).

152- [illegible] (204:[illegible])

ترجمه: عمرو بن اميه ضمري [illegible] مي گويد: من نبي اكرم [illegible] را ديدم كه بر موزه هايش مسح ميكرد.

153- [illegible] قَالَ: [illegible] (205:[illegible])

ترجمه: عمرو بن اميه ضمري ميگويد: رسول الله [illegible] را ديدم كه بر عمامه و موزه هايش مسح ميكرد.

باب (36): پوشیدن موزه در حالت طهارت

154- [illegible] «[illegible]» [illegible]. ([illegible]:206)

ترجمه: مغیره بن شعبه مي گوید:در یکي از سفرها، همراه رسول خدا بودم.(هنگام وضو) خواستم موزه هاي رسول الله را بیرون بیاورم، فرمود:«آنها را بیرون نیاور، چون من آنها را پس از طهارت و وضو پوشیده ام». سپس رسول الله بر موزه هایش، مسح نمود.

باب (37): كسيكه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سويق،[1] وضو نگرفته است.

155 [illegible] (208: [illegible]) .[illegible]

[1] ( ) نوعي غذا است كه با آرد جو و يا جو پوست كندة سرخ شده، ساخته مي شود.

ترجمه: عمرو بن اميه ضمري مي گويد: رسول الله را ديدم که گوشتِ شانهٔ گوسفند را با کارد بريد و تناول فرمود. و سپس هنگامي که اذان گفته شد، کارد را دور انداخت و بدون اينکه وضو بگيرد، نماز خواند.

باب (38): کسيکه پس از تناول نمودن سويق، به مضمضه کردن اکتفا کند و وضو نگيرد

156-

[illegible] (209:[illegible])

ترجمه: سويد بن نعمان میگويد: در فتح خيبر، همراه رسول الله بودم. رسول خدا وقتي به منطقة صهباء، در نزديكي خيبر، رسيد، نماز عصر را خواند. سپس دستور داد تا هر كس كه توشه اي دارد، حاضر كند. فقط اندكي آرد جَوي برشته شده آوردند. رسول الله دستور داد تا آنها را با آب، تَر نمايند. آنگاه، رسول خدا و ما از آن، خورديم. سپس هنگامي كه نبي اكرم براي نماز مغرب برخاست، مضمضه

نمود و ما نيز مضمضه نموديم و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز مغرب را بجاي آورد.

157- [illegible] (210)

ترجمه: ام المؤمنين؛ ميمونه رضي الله عنها؛ ميفرمايد: نبي اكرم [illegible] در خانة من، گوشت شانة گوسفند تناول نمود و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز خواند.

باب (39): آيا پس از نوشيدن شير، بايد مضمضه نمود؟

158- [illegible] (211:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله شير نوشيد. سپس مضمضه كرد و فرمود: «شير، چربي دارد»

باب(40): وضو گرفتن پس از خواب و كسيكه پس از خواب سبك، وضو را لازم نمي داند

159- [illegible] (212:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، كسي از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زايل شود. زيرا چه بسا كسي از شما كه در حالت خواب آلودگي نماز مي خواند، بدون اينكه بداند، بجاي استغفار، خودش را نفرين كند».

160- [illegible] (213:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هر گاه، يكي از شما در نماز، چرت زد، بخوابد (و پس از آن، نماز بخواند) تا بداند كه چه مي خواند».

باب (41): وضو گرفتن با وجود وضو داشتن

161 [illegible]
[illegible] (214:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم براي هر نماز، وضو مي گرفت. ولي ما تا وقتي كه وضو داشتيم، همان وضو براي ما كافي بود.

باب(42): پرهیز نکردن از ادرار، جزو گناهان کبیره است

162 [illegible]

[illegible] (216:[illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم از كنار باغي از باغهاي مدينه يا مكه، عبور مي كرد. (ناگهان) صداي دو نفر را شنيد كه در قبرهاي شان گرفتار عذاب بودند. رسول الله فرمود: «اين دو نفر، عذاب داده مي شوند اما نه بخاطر گناه بزرگي». سپس فرمود: «بلي، يكي از آنان، از ادرار خود، پرهيز نميكرد و ديگري، سخن چيني مي نمود». آنگاه، رسول اكرم شاخة تر درختي خواست. آن را دو قسمت كرد و هر قسمت آنرا روي يكي از آن دو قبر، گذاشت. از رسول الله پرسيدند: چرا چنين كردي؟ فرمود: «اميد است تا زماني كه اين دو شاخه، خشك نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفيف دهد».

باب(43): آنچه دربارة شستن بول و ادرار آمده است.

163 [illegible]

[illegible] (217:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: هرگاه، نبي اكرم براي قضاي حاجت، بيرون مي رفت، من برايش آب ميبردم و ايشان با آن آب، استنجا مي كرد.

باب(44): به حال خود گذاشتن باديه نشيني كه در مسجد ادرار نمود

164 [illegible] (220:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه مردي باديه نشين، برخاست و در مسجد، ادرار كرد. مردم اعتراض كردند. نبي اكرم فرمود: «او را به حال خود، رها كنيد و يك سطل آب، روي ادرار او بريزيد. زيرا شما مأمور سهل گرفتن ايد، نه سخت گيري كردن».

باب(45): ادرار كودكان شيرخوار

165 [illegible]

([illegible]:223)

ترجمه: ام قيس رضي الله عنها مي گويد: پسر کوچکم را که هنوز غذا نميخورد، نزد رسول الله آوردم. رسول الله او را در بغل گرفت. او روي لباسهاي رسول اكرم ، ادرار كرد. رسول الله آب خواست و بر لباسهاي خود ريخت. (ولي) آنها را نشست. (يعني فقط به ريختن آب، اكتفا كرد).

باب(46): ادرار كردن، در حالت ايستاده و نشسته

166- [illegible]
[illegible] (224:[illegible])

ترجمه: حذیفه میگوید: رسول الله کنار زباله دان قومي رفت و ایستاده ادرار نمود و بعد آب خواست. من آب آوردم و ایشان وضو گرفت.

باب (47): ادرار کردن، کنار دوست و در پناه دیوار

167- [illegible]
[illegible]
[illegible] (225:[illegible])

ترجمه: و در روايتي ديگر، آمده است كه حذيفه فرمود: رسول الله به سوي زباله داني كه پشت ديواري قرار داشت، رفت و مانند ايستادن شما، ايستاد و ادرار نمود. من از او فاصله گرفتم.آنحضرت به من اشاره كردكه نزديك بيا. من آمدم و پشت سر ايشان ايستادم تا اينكه فارغ شد.

باب(48): شستن خون

168– [illegible]: «[illegible]».

(227:[illegible])

ترجمه: از اسماء رضي الله عنها روايت است كه زني، نزد نبي اكرم ﷺ آمد و عرض كرد: اگر لباس، با خون حيض آلوده شود، چه بايد كرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «نخست، آن را با دست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوي. سپس در آن، نماز بخوان».

169

[illegible] (228:[illegible])

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ مي گويد: فاطمه بنت ابي حُبَيش نزد نبي اكرم آمد و عرض كرد: اي پيامبر گرامي ! به دليل خون حيض، مدت زيادي ناپاك ميشوم. آيا در اين مدت، نماز را ترك كنم؟ رسول الله فرمود: «خير، زيرا اين، خون حيض نيست بلكه خون رگي است كه پاره شده است. هنگامي كه روزهاي قاعدگي ات فرا رسيد، نماز نخوان. و هنگامي كه ايام قاعدگي ات به پايان رسيد، غسل كن و نماز بخوان. البته براي هر نمازي، وضو بگير تا اينكه دوران قاعدگي، فرا رسد».

باب(49): پاك كردن لباسي كه آلوده به مني باشد

170 [illegible] (229: [illegible])

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ ميگويد: اثر جنابت را از لباس نبي اكرم ميشستم و آنحضرت برای نماز، از خانه بيرون مي رفت در حالي كه اثر لكه هاي آب، هنوز بر لباسش وجود داشت.

باب(50) حكم آغُل و پیشاب شتر، گوسفند و سایر چارپایان

171- [illegible]

[illegible] (233: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: عدهاي از طايفة عُكل يا عُرينه به مدينه آمدند و از آب و هواي آن، بيمار شدند. رسول الله دستور داد تا خود را به شتران شيري برسانند و از شير و ادرار آنان، بخورند. آنان چنين كردند و از بيماري، شفا يافتند. پس از آن، چوپان رسول الله را كشتند و شتران را با خود بردند. پيامبر خدا صبح زود (از اين جنايت) باخبر شد. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقيب كنند. چند ساعتي از روز نگذشته بود كه آنها را اسير كرده، خدمت رسول الله آوردند. آنحضرت دستور داد تا دست و پايشان را قطع و چشم هايشان را كور كنند و آنها را در آفتاب گرم و سوزان قرار

دهند. (دستور اجرا شد). آنان از شدت تشنگي، درخواست آب كردند، ولي به آنان آب ندادند.

172 [illegible]

[illegible] (234: [illegible])

ترجمه: همچنين انس [illegible] ميگويد: قبل از اينكه مسجد ساخته شود، نبي اكرم [illegible] در جايي كه شبها گوسفندان ميخوابيدند، نماز ميخواند.

باب(51): افتادن نجاست در روغن يا آب

173 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:235)

ترجمه: ام المومنين؛ ميمونه رضي الله عنها؛ روايت مي كند كه: از رسول الله ﷺ دربارة موشي كه در روغن افتاده باشد، سؤال شد. آنحضرت ﷺ فرمود: «موش و مقداري از روغن هاي اطراف آن را بيرون بريزيد و بقية روغن را بخوريد».

174 [illegible] «[illegible]

237) [illegible]». ([illegible]:

ترجمه: از ابوهريره [illegible] روايت است كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «هر زخمي را كه مسلمان در راه خدا ببيند، روز قيامت، آن زخم، تازه مي شود و خون از آن، جاري مي گردد. رنگ زخم، مانند رنگ خون، و عطر و بويش مانند مشك، معطر خواهد بود».

باب(52): ادرار كردن در آب راكد

175- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:239)

ترجمه: ابو هريره روايت ميكند كه نبي اكرم فرمود: «مواظب باشيد در آب راكد، ادرار نكنيد. چه بسا كه براي غسل و طهارت، بدان نياز پيدا كنيد».

باب(53): اگر روي شخصي كه در نماز است نجاستي انداخته شود،
نمازش باطل نميشود

176

[illegible] (240:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود [illegible] مي گويد: روزي، رسول الله [illegible] كنار كعبه مشغول نماز خواندن بود. ابوجهل و تني چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. يكي از آنان گفت: چقدر خوب است اگر يكي از شما بچه دان شتر فلان قبيله را بياورد و هنگامي كه محمد به سجده ميرود، آن را بر پشت او بگذارد. بدبختترين آنان (كه عقبه بود) رفت و آن بچه دان را آورد و

منتظر ماند كه محمد به سجده برود. وقتي پيامبر به سجده رفت، آنرا ميان شانه هاي رسول الله گذاشت. راوي ميگويد: من كه شاهد آن صحنه بودم، نتوانستم كاري انجام دهم. اگر پشتيباني ميداشتم، دفاع ميكردم. عبدالله بنمسعود ميگويد: بعد از آن، همه قهقهه سر دادند و يكديگر را تنه مي زدند. رسول الله كه در سجده بود سر خود را از سجده بر نداشت، تا اينكه فاطمه رضي الله عنها آمد و آن را از پشت آنحضرت برداشت و دور انداخت. پيامبر اكرم سر از سجده برداشت، (آنها را نفرين كرد) و سه بار فرمود: «پروردگارا! قريش را نابود كن». آنها از نفرين پيامبر ، خيلي ناراحت شدند. زيرا معتقد بودند كه دعا، در شهر مكه پذيرفته

ميشود. سپس، رسول الله با ذكر نام هر يك از آنها، فرمود: «پروردگارا! ابو جهل، عتبه بن ربيعه، شيبه بن ربيعه، وليد بن عتبه، اميه بن خلف وعقبه بن ابي معيط را نابود كن». راوي ميگويد: رسول الله نفر هفتم را نيز نام برد كه من آنرا فراموش كرده ام. سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، من لاشه هاي مردار همة كساني را كه رسول الله در آنروز، نفرين كرده بود، در چاهاي بدر ديدم.

باب (54): حكم آب دهان و بيني در لباس

177 [illegible] : [illegible].

(241: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: نبي اكرم آب دهانش را با لباس خود گرفت.

باب(55): زني كه خون را از صورت پدرش شست

178 [illegible] فَقَالَ: [illegible]. [illegible]: (243)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي ميگويد: از من سؤال كردندكه زخم رسول الله با چه چيزي مداوا شد؟ گفتم: كسي كه در اين مورد از من آگاه تر باشد، وجود ندارد. (ديدم كه) علي در سپرش آب ميآورد و فاطمه رضي الله عنها خونها را از چهرة (مبارك) رسول الله ميشست. و بعد، حصيري را سوختند و خاكستر آن را روي زخم رسول الله نهادند.

باب(56): مسواك زدن

179 [illegible] : [illegible] : [illegible]. (244:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري [illegible] ميگويد: خدمت نبي اكرم [illegible] رسيدم. ايشان مسواكي در دست داشت و با صداي اُع، اُع مسواك مي زد. يعني چنان صدايي درمي آورد كه گويا استفراغ ميكند.

180 [illegible] قَالَ: [illegible]. (245:[illegible])

ترجمه: حذيفه ميگويد: شبها كه نبي اكرم از خواب بيدار ميشد، دهان (مباركش) را با مسواك مي شست و تميز مي كرد.

باب(57): دادن مسواك به بزرگترها

181 [illegible]

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «در خواب ديدم كه مسواك ميزنم. دو نفر نزد من آمدند. يكي بزرگتر بود و ديگري كوچكتر. مسواك را به كوچكتر دادم. به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده. آنگاه مسواك را به فرد بزرگتر دادم».

باب(58): فضيلت كسي كه با وضو مي‌خوابد

182 [illegible]

[illegible] (247:[illegible])

ترجمه: از براء ابن عازب روايت است كه نبي اكرم فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوي كامل بگير و بر پهلوي راست بخواب و اين دعا را بخوان: «[illegible]». (پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را بسوي تو برميگردانم و تمام امورم را به تو ميسپارم و تو را پشت و پناه خود ميدانم. و يقين دارم كه هنگام خشم و غضبت، پناهي جز تو ندارم. پروردگارا! به كتابي كه نازل فرمودي و پيامبري كه مبعوث نمودي، ايمان

آوردم). اگر در همان شب بميري، بر فطرت (با ايمان) از دنيا رفته اي. اين جملات را آخرين كلام خود قرار بده».

راوي(براء) ميگويد: اين دعا را نزد رسول اكرم خواندم. وقتي گفتم :آمَنْتُ بِرَسُوْلِكَ، آنحضرت فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». يعني بجاي لفظ رسول، كلمة نبي را بكار ببر.

5 ـ كتاب غسل

باب (1): وضو قبل از غسل

183 ـ [illegible]

[illegible] (248: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم مي گويد: هرگاه، رسول الله غسل جنابت مي نمود، نخست دستهايش را ميشست. بعد وضوي كامل ميگرفت. سپس، انگشتانش را خيس مي نمود و با آن، ريشة موهاي سر (مبارك) خود را خلال ميكرد. و در پايان، سه بار با كف دست بر سر خود، آب ميريخت و بعد، تمام بدن خود را مي شست.

184 [illegible]

[illegible] (249: [illegible])

ترجمه: ميمونه؛ همسر گرامي نبي اكرم ؛ ميفرمايد: روش آنحضرت براي غسل جنابت چنين بود: نخست، استنجا مي كرد و نجاست را از خود دور مي ساخت و مانند وضوي نماز، وضو مي گرفت ولي پاهايش را نمي شست. سپس، بر تمام بدن خود، آب مي ريخت و در پايان، با اندكي جابجائي، پاهايش را مي شست.

باب (2): غسل مرد با همسرش

185- [illegible]

([illegible]:250)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ ميفرمايد: من و رسول الله [illegible] از يك ظرف آب كه به آن «فرق» ميگفتند، براي غسل، استفاده مي كرديم.

باب (3): غسل نمودن با يك صاع آب و مانند آن

186 [illegible] . ([illegible]: 251)

ترجمه: همچنين از عايشه رضي الله عنها روايت است كه از وي دربارة غسل نبي اكرم سؤال شد. ايشان ظرفي خواست كه حدود يك صاع آب مي گرفت. سپس با آن غسل كرد و بر سرش آب ريخت. ميان او و سؤال كننده يعني برادرش؛ عبدالرحمن؛ پرده ايي حائل بود.

187 [illegible] (252:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله میگوید: شخصي از من دربارة مقدار آب غسل، سؤال كرد. در جواب، گفتم: يك صاع آب، كافي است. يكي از حاضران گفت: يك صاع براي من كافي نيست. گفتم: براي كسي كه موهايش از تو بيشتر وخودش هم از تو بهتر بود، يك صاع آب، كفايت ميكرد (يعني رسول الله). آنگاه جابر كه يك چادر بر تن داشت، نماز را براي ما امامت كرد.

باب (4): كسي كه سه بار برسر خود آب بريزد

188 [illegible] : [illegible] «[illegible]» [illegible]. ([illegible]:254)

ترجمه: جبير بن مطعم میگوید: رسول الله با نشان دادن كف دست ها فرمود: «من سه بار با اينها بر سر خود، آب میريزم».

باب(5): كسي كه غسل را با محلاب[1] آغاز كند

189 [illegible] (258:[illegible]) .[illegible]

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: هرگاه، نبي اكرم ﷺ غسل جنابت مينمود، ظرف محلاب مانندي را مي طلبيد و از آن با دست، آب بر مي داشت. ابتدا سمت راست بدن خود، و

---

[1] ظرفي است كه در آن شتر را مي دو شند

سپس سمت چپ آنرا مي شست. و در پايان، با دستهايش بر فرق سر خود، آب مي ريخت.

باب (6): تكرار همبستري و همبستري با همسران متعدد با يك غسل

190 [illegible] (267 :[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: من به رسول اكرم (قبل از احرام) خوشبويي مي زدم. آنگاه، آنحضرت با همسرانش همبستري مي كرد. سپس هنگام صبح، وقتي كه لباس احرام بر تن مي نمود، بوي عطر همچنان از بدن (مبارك) رسول الله به مشام مي رسيد.

191 [illegible]

[illegible] (268: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: رسول الله در بخشي از روز يا شب، با همة همسران خود كه تعداد آنها يازده نفر بود، همبستري مي كرد . از او پرسيدند: آيا رسول الله توانايي چنين كاري را داشت ؟ انس گفت : به نظر ما، آنحضرت به اندازة سي نفر، توانايي داشت.

باب(7): كسي كه عطر بزند و غسل نمايد

192 [illegible] : [illegible] . [illegible] ([illegible]: 271)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: گويا هم اكنون، درخشش خوشبويي را بر فرق سر رسول الله ﷺ مشاهده مي نمايم در حالي كه ايشان در احرام بسر مي برند.

باب (8): خلال كردن موها هنگام غسل

193 [illegible] (272:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هرگاه، رسول الله ﷺ غسل جنابت مينمود، نخست دستهايش را ميشست. سپس، مانند وضوي نماز، وضو مي ساخت. بعد از آن، غسل مي نمود. آنگاه با دستهايش، موهاي سرش را خلال مي كرد تا مطمئن شود كه پوست سرش كاملاً خيس شده است. و در پايان، سه بار بر بدنش، آب مي ريخت و تمام آن را مي شست.

باب (9): اگر كسي در مسجد بياد افتاد كه جنب است، بدون تيمم، بيرون رود

194- [illegible]

(275:[illegible])

ترجمه: ابو هريره ميگويد: اقامه گفته شد و صفها براي اقامة نماز، بسته شد. سپس، رسول الله تشريف آورد.
هنگامي كه بر مصلاي نماز ايستاد، يادش آمد كه جُنب است. به ما گفت: «سر جاي خود بمانيد». يعني (صفهاي نماز را بهم نزنيد). سپس برگشت و غسل نمود. و در حالي به سوي ما

آمد که هنوز آب از موهایش میچکید. آنگاه، تکبیر گفت و ما با ایشان نماز خواندیم.

باب (10): غسل در جاي خلوت و در حالت برهنه و اینکه پوشش افضل است

195 [illegible]

[illegible]

(278:[illegible])

ترجمه: ابو هريره مي گويد : نبي اكرم فرمود: «بني اسرائيل، برهنه غسل كرده، به يكديگر نگاه ميكردند. اما موسي به تنهايي غسل ميكرد. بني اسرائيل گفتند: بخدا سوگند، چون موسي وَرم بيضه دارد، با ما غسل نميكند. روزي موسي لباسهايش را در آورد و روي سنگي گذاشت تا غسل كند. آن سنگ، لباسهاي موسي را برداشت و فرار كرد. موسي

دنبال سنگ به راه افتاد و فرياد زد: اي سنگ! لباسهايم (را كجا مي بري)؟ تا اينكه بني اسرائيل موسي را ديدند و گفتند: به خدا سوگند، موسي هيچ بيماري اي ندارد. آنگاه، سنگ توقف كرد و موسي لباسهايش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد».
راوي ميگويد: بخدا سوگند، اثر شش يا هفت ضربه، بر روي سنگ ديده شد.

196 [illegible] (279:[illegible])

ترجمه: ابو هريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «ايوب برهنه مشغول غسل كردن بود كه در آن اثنا، گروهي از ملخ هاي طلايي بر او فرو ريختند. ايوب شروع به جمع آوري آنها در لباسش نمود. پروردگارش به او ندا داد: اي ايوب! مگر من تو را از اين چيزهايي كه مي بيني، بي نياز نساخته بودم؟ ايوب گفت : به عزتت سوگند! بلي. (بي نياز ساخته اي) ولي من از بركات تو بي نياز نيستم».

باب (11): هنگام غسل، بايد خود را از چشم مردم دور داشت

197 [illegible]

(280:[illegible])

ترجمه: امهاني؛ دختر ابو طالب رضي الله عنها؛ میگوید: سال فتح مکه، نزد رسول الله ﷺ رفتم. ایشان در آن لحظه استحمام میکرد و فاطمه رضیالله عنها او را در پوشش نگه داشته بود. رسول الله ﷺ فرمود: «این زن کیست»؟ گفتم: ام هاني هستم.

باب (12): حكم عرق فرد جنب و اينكه مؤمن نجس نميشود

198 [illegible] (283:[illegible])

ترجمه: ابو هريره [illegible] ميگويد: نبي اكرم [illegible] در يكي از كوچههاي مدينه، مرا ديد. چون جُنب بودم، خود را عقب

كشيدم و از چشم رسول الله پنهان كردم. و پس از غسل، خدمت رسول خدا رسيدم. آنحضرت فرمود: « ابوهريره! كجا بودي»؟ عرض كردم: بعلت جنابت وعدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله فرمود: « سبحان الله! مؤمن كه نجس نميشود».

باب (13): جنب وضو بگيرد، سپس بخوابد

199 [illegible] (287:[illegible]).

ترجمه: عمر بن خطاب ؓ از رسول الله ﷺ پرسيد: آيا در حالت جنابت، مي توانيم بخوابيم؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «بلي، اگر وضو بگيريد، ميتوانيد بخوابيد».

باب (14): تماس آلت تناسلي زن و مرد

200 [illegible] (291)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نبي اكرم فرمود: «هر وقت، شوهر ميان اعضاي چهارگانة همسرش قرار بگيرد و همبستري كند، غسل واجب ميشود».

6 ـ کتاب حیض

باب (1): احكام زنان در حالت نفاس و قاعدگي

201 [illegible]

[illegible] (294:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: براي اداي حج، از مدينة منوره براه افتاديم. وقتي به محل «سِرف» (نزديك مكه) رسيديم، دچار قاعدگي شدم. رسول الله □ نزد من آمد در حالي كه گريه مي كردم. فرمود: «چرا گريه ميكني؟ آيا دچار قاعدگي شدهاي»؟ گفتم: بلي. آنحضرت □ فرمود: «اين چيزي است كه خداوند آن را شامل حال همة دختران آدم كرده است. جز طواف خانة كعبه، تمام احكام و مناسك حج را انجام بده».

عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله □ براي ازواج خويش، گاو، قرباني نمود.

□

باب (2): شانه كردن موهاي شوهر در حالت قاعدگي□

202 (295)

ترجمه: همچنين عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: در حال قاعدگي، موهاي سر مبارك رسول الله ﷺ را شانه ميزدم.

203 (296)

ترجمه: و در روايتي ديگر آمده است كه رسول الله ﷺ در مسجد، معتكف بود و سر مبارك خود را به عايشه رضي الله عنها نزديك مي كرد و او كه در خانه بود و ايام قاعدگي را

میگذراند، سر مبارك رسول الله را شانه میزد. (مسجد و خانه در کنار هم قرار داشتند).

باب (3): تکیه دادن به همسر در حالت قاعدگي و قرآن خواندن

204 [illegible]

([illegible]:297)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: در حالي كه من در دوران قاعدگي بسر ميبردم، رسول الله ﷺ بر من تكيه مي نمود (سر بر زانوي من مي نهاد) و قرآن تلاوت ميكرد.

باب (4): كسي كه حيض را نفاس مي نامد

205 – [illegible] (298:[illegible])

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ميگويد: با رسول الله ﷺ در يك چادر، خوابيده بودم كه دچار قاعدگي شدم. آهسته، خود را بيرون كشيدم و لباس حيض پوشيدم. رسول الله ﷺ پرسيد: «آيا دچار قاعدگي شدي»؟ گفتم: بلي. آنحضرت ﷺ دوباره مرا فراخوند و من با ايشان در همان چادر خوابيدم.

باب (5): خوابيدن كنار همسر در دوران قاعدگي

206

[illegible] (299:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: من و رسول الله ﷺ در حالي كه جنب بوديم از يك ظرف آب، غسل مينموديم. و زماني كه من دوران قاعدگي را ميگذراندم، آنحضرتﷺ به من دستور مي داد كه ازار بپوشم. و در آن حالت، (قاعدگي) كنار من مي خوابيد. و هنگام اعتكاف، سر مبارك را از مسجد بيرون مي آورد و من كه در دوران قاعدگي بسر مي بردم، سر ايشان را مي شستم.

207 [illegible]

([illegible]:302)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هرگاه يكي از همسران رسول الله [illegible] دچار قاعدگي ميشد و آنحضرت [illegible] مي خواست در كنارش بخوابد، به او دستور مي داد كه در حين شدت حيض، ازار بپوشد. آنگاه در كنار او ميخوابيد. عايشه

رضي الله عنها افزود: چه كسي از شما مي تواند مانند رسول الله ﷺ در چنين حالتي خود را كنترل نمايد؟!

باب (6): زنان در دوران قاعدگي، روزه نگيرند

208

[illegible]

(304:[illegible])

ترجمه: ابو سعيد خدري مي گويد: رسول الله روز عيد قربان يا عيد فطر بسوي مصلا رفت. در آنجا، سري به زنان زد

و خطاب به آنان فرمود: «اي گروه زنان ! صدقه دهيد. زيرا شما را بيشترين اهل دوزخ ديدم». پرسيدند: چرا؟ اي رسول خدا ! پيامبر اكرم فرمود: «بخاطر اينكه شما بكثرت نفرين مي كنيد و از شوهرانتان نافرماني نموده و ناسپاسي مي كنيد و هيچ ناقص عقل و ديني نمي تواند مانند شما، مردان عاقل را فريب بدهد». عرض كردند: اي رسول خدا! نقصان عقل و دين ما چيست؟ فرمود: «مگر نه اين است كه گواهي يك زن، نصف گواهي مرد محسوب مي شود»؟ گفتند: بلي. رسول خدا فرمود: «اين خود، نشانگر نقص عقل شما است». آنحضرت باز فرمود: «مگر نه اينكه در ايام حيض و قاعدگي، نماز نمي

خوانيد و روزه نمي گيريد»؟ عرض كردند: بلي . رسول الله ﷺ فرمود:«اين هم دليل بر نقص دين شماست».

باب (7): اعتكاف زنان در زمان استحاضه

209- [illegible]

[illegible] (309:[illegible])

ترجمه: عايشه رضيالله عنها ميفرمايد: گاهي يكي از همسران رسول الله ﷺ با وي به اعتكاف مي نشست در حاليكه

استحاضه بود وخونريزي داشت. و چه بسا از شدت خونريزي ناچار بود روي طشتي بنشيند.

باب (8): استفادة زنان از عطر و مواد خوشبوي ديگر پس از غسل حيض

210

[illegible] (313)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ﷺ سوگواري بيش از سه روز را براي ما ممنوع كرد. مگر براي زني كه همسرش را از دست داده باشد. در آنصورت، بايد چهار ماه و ده روز به سوگ او بنشيند. و در آن ايام، استفادۀ خوشبو، سرمه و لباس رنگي نيز براي ما ممنوع گرديد. مگر لباس عَصب (كه نوعي لباس يمني خشن است). البته پس از غسل قاعدگي، استفادۀ اندكي مواد خوشبو را مجاز نمود. و همچنين ما (زنان) را از شركت در تشييع جنازه، منع فرمودند.

باب (9): زن چگونه باید غسل نماید و آثارحیض را پاک کند

211

(314)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: زني از رسول الله دربارة غسل حيض سؤال كرد. آنحضرت فرمود: «نخست به وسيلة پارچهاي تميز و خوشبو خود را پاك كن». زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاك كنم؟ رسول الله بار ديگر فرمود: «خود را پاك كن». زن گفت: چگونه؟ آنحضرت فرمود: «سبحان الله! خود را پاك كن». عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: (من كه منظور رسول الله را درك كردم، بلافاصله) آن زن را بسوي خود كشيدم و به او فهماندم و توضيح دادم كه چگونه با پارچة تميز، جاي خون را پاك كند.

باب (10): شانه زدن موي سر، هنگام غسل قاعدگي

212– [illegible]

(316: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: با رسول الله [illegible] در [illegible] الوداع براي حج تمتع، احرام بسته بودم و هَدي با خود نبرده

بودم. در آن ميان، دچار عادت ماهيانه شدم و تا شب عرفه، آن حالت باقي ماند. عرض كردم: اي پيامبر گرامي! من نيت حج تمتع نموده بودم و اينك شب عرفه فرا رسيد. چه بايد كرد؟ رسول الله فرمود: «گيسوهايت را بازكن، سرت را شانه نما و عمره انجام نده». من هم چنين كردم. وقتي كه از حج فارغ شدم. رسول الله هنگام بازگشت از منا، در «محصب» به برادرم عبدالرحمن دستور داد تا مرا به «تنعيم» ببرد و در عمره، همراهي كند. من همراه عبدالرحمن، به تنعيم رفتم و عمره اي را كه فوت شده بود، بجاي آوردم.

باب(11): ضرورت باز كردن موها براي زنان، هنگام غسل پايان قاعدگي

213

(317)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: بعد از رؤيت هلال ذي حجه، به قصد حج، مدينه منوره را ترك كرديم. رسول الله فرمود: «هركس دوست دارد مي تواند نيت عمره كند و من هم اگر هَدي(شكرانه)، همراه نميآوردم، فقط براي عمره احرام ميبستم». عايشه مي گويد: بعضي نيت عمره و برخي قصد حج كردند. سپس، عايشه رضي الله عنها جريان قاعدگي اش را ذكر كرد وگفت:رسول الله برادرم؛ عبدالرحمن بن ابي بكر ؛ را با من همراه كرد و ما به تنعيم رفتيم و من از آنجا براي عمره، احرام بستم. و بخاطر اين كار، نَه هَدي، نه صدقه و نه روزه، هيچكدام بر من واجب نشد.

باب (12): قضاي نمازهاي دوران قاعدگي بر زنان واجب نيست

214 [illegible] (321: [illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه زني از وي پرسيد: آيا زن بايد پس از پايان دوران قاعدگي، نمازهاي از دست رفته اش را بخواند؟ عايشه رضي الله عنها فرمود: مگر

تو از خوارج[1] هستي؟ ما در زمان رسول الله دچار قاعدگي مي شديم و آنحضرت ما را به خواندن نمازهاي از دست رفته امر نمي كرد و يا ما چنبن نمي كرديم.

باب (13): خوابيدن كنار همسر در دوران قاعدگي

[1] (1) خوارج كساني بودند كه عليه علي رضي الله عنه قيام كرده وبه جنگ پرداختند، ويكي از اصولشان اين بود كه احكام را فقط از قرآن استنباط كرده وبه احاديث اعتنايي نداشتند.

215 – [illegible] (322:[illegible])

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها جريان خوابيدنش را در كنار رسول اكرم [illegible] در دوران قاعدگي، زير يك چادر (ملحفه) بيان كرد. سپس افزود كه آنحضرت [illegible] در حالي كه روزه بود، مرا مي بوسيد.

باب (14): شركت زنان حائض در مراسم عيد، خارج از مصلا

216- [illegible]

(324:[illegible])

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي گويد: من از نبي اكرم ﷺ شنيدم كه فرمود: «دختران جوان، زنان محجبه و زناني كه در دوران قاعدگي بسر مي برند، مي توانند از خانه خارج شوند و در مجالس خير و دعوت مؤمنين، شركت كنند. البته زنان حائضه (ضمن شركت در مراسم فوق) نبايد وارد مصلا

شوند. از ام عطيه رضيالله عنها پرسيدند: آيا زنان حائضه هم ميتوانند شركت كنند؟! ام عطيه رضي الله عنها فرمود: (بلي)، مگر در عرفه و جاهاي ديگر، زنان حائضه شركت نمي كنند؟

باب (15): زردي وتيرگي خون در ايام غير قاعدگي

217- [illegible]: [illegible]. (326:[illegible])

ترجمه: همچنين ام عطيه رضي الله عنها ميگويد: ما خون زرد رنگ و تيره را خون حيض، بحساب نميآورديم.

باب (16): زني كه پس از طواف افاضه، دچار قاعدگي شود.

218- [illegible]

(328: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ؛ ميفرمايد: به پيامبر اكرم گفتم: اي رسول خدا ! صفيه دچار قاعدگي شده است. رسول الله فرمود: «شايد ايشان(با انجام

ندادن طواف افاضه) مانع بازگشت ما شود. مگر طواف بيت را همراه شما انجام نداده است»؟ گفتند: بلي. آنحضرت ﷺ فرمود: «پس ميتوانيم از مكه حركت كنيم».

باب (17): نماز جنازه بر زني كه در دوران نفاس، وفات نمايد

219- [illegible] (332: [illegible])

ترجمه: سمره بن جندب میگوید: زني به سبب وضع حمل، درگذشت. رسول الله در برابر جنازه چنان ایستاد که مقابل کمر میت قرار گرفت وبر او نماز جنازه خواند.

باب(18)

220 [illegible]

(333:[illegible])

ترجمه: ميمونه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول الله ؛ ميفرمايد: من در دوران قاعدگي، نماز نمي خواندم. و هنگامي که رسول اکرم روي سجاده، نماز مي خواند، من کنار سجده گاه آنحضرت دراز کشيده بودم. و زماني که آنحضرت سجده مي نمود، قسمتهايي از لباسش با من برخورد مي کرد.

7 ـ كتاب تيمم

باب (1)

221 [illegible]

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: در يكي از سفرها، همراه نبي اكرم بوديم. هنگامي كه به ذات الجيش يا به بيداء رسيديم، گلوبندم افتاد و گم شد. رسول الله براي پيدا كردن آن، توقف كرد. مردم نيز توقف كردند. آنجا نه آبي بود و نه كاروان، آب همراه داشت. عدهاي نزد ابوبكر آمدند و گفتند: نمي بيني كه عايشه چه كار كرده است؟ موجب شده كه رسول الله و كاروان توقف كنند در حاليكه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: در حالي كه رسول اكرم خوابيده و سر مباركش را بر زانويم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبكر؛ نزد من آمد و مرا سرزنش نمود و در حالي كه با دست به پهلويم مي زد،

آنچه خدا مي خواست نثار من كرد و گفت: رسول خدا و مردم را در جايي كه آبي وجود ندارد و كاروان هم آبي همراه ندارد، متوقف نمودي.

اما چون سر (مبارك) رسول الله روي زانويم قرار داشت ، نمي توانستم حركت كنم. سرانجام، زماني رسول خدا برخاست كه صبح شده بود و در محل توقف ما، آبي وجود نداشت. در نتيجه، خداوند آية تيمم را نازل فرمود و مردم تيمم كردند. اينجا بود كه اسيد بن حضيرگفت: اي آل ابوبكر! نزول اين آيه، نخستين بركت شما نيست. (بلكه قبلا نيز مردم به وسيلة شما به چنين خير و بركاتي نايل آمده اند).

عايشه رضي الله عنها در پايان اين حديث، مي فرمايد: آنگاه، هنگامي كه شترم را حركت داديم، گلوبند را زير آن، پيدا كرديم.

222 ـ [illegible]

(335: [illegible])

ترجمه جابر بن عبدالله رضي الله عنهماروايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: پنج چيز به من عطا شده است كه قبل از من، به هيچ پيامبري عطا نشدهاست:

1ـ از مسافت يك ماه، دشمنانم دچار ترس و وحشت ميشوند.

2ـ زمين براي من مسجد و پاك قرار داده شده است. بنابر اين، هر كجا وقت نماز فرارسيد، امتيانم مي توانند همانجا (اگر آب نبود، تيمم نمايند) و نماز بخوانند.

3ـ مال غنيمت براي من حلال گردانده شده است در حالي كه قبل از من، براي هيچ پيامبري، حلال نبوده است.

4ـ حق شفاعت به من عنايت شده است.

5 ـ هر پيامبري فقط براي قوم خودش فرستاده شده است در حالي كه من براي تمام مردم دنيا مبعوث شده ام.

باب (2): اگر شخص مقيم، به آب دسترسي پيدا نكرد و بيم فوت نماز مي رفت، تيمم نمايد

223 ـ [illegible]. ([illegible]:337)

ترجمه: ابو جهيم بن حارث انصاري مي گويد: رسول الله از طرف چاه جمل مي آمد كه شخصي به ايشان رسيد و سلام گفت. رسول خدا سلام او را پاسخ نداد تا آنكه به ديواري رسيد. آنگاه، بر آن دست زد و آنها (دستهايش) را بر چهره و دستهايش ماليد (يعني تيمم كرد). سپس سلام آن شخص را پاسخ داد.

باب (3): آيا تيمم كننده مي تواند (پس از زدن دستها بر خاك) آنها را فوت كند

224 [illegible]

(338)

ترجمه: عمار بن ياسر رضي الله عنهما ميگويد: خطاب به عمر گفتم: به ياد نداري كه من و تو هر دو در مسافرت بوديم (و بعلت فرارسيدن وقت نماز و نبودن آب) تو نماز نخواندي و من در خاك غلطيدم و نماز خواندم و اين جريان را

به سمع (مبارك) رسول الله ﷺ رسانيدم. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر اينگونه عمل مي كردي، برايت كافي بود». سپس، رسول خداﷺ دستهايش را بر زمين زد و آنها را فوت كرد و چهره و دستها را مسح نمود؟

باب(4): خاك پاك، جاي آب وضو را براي مسلمان مي گيرد

225 [illegible]

[illegible]. ([illegible]: 344)

ترجمه: عمران بن حصين خزاعي ميگويد: درسفري همراه رسول الله بوديم. تمام شب راه رفتيم و در پايان، وقتي كه خواب و استراحت براي مسافر از هر چيز ديگري شيرينتر است، توقف نموده، خوابيديم. (هنگام صبح، بعلت خستگي) بيدار نشديم تا اينكه حرارت آفتاب، ما را بيدار كرد. اولين كساني كه بيدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم ، عمر فاروق بود. در مورد رسول الله عادت بر اين بود كه كسي او را از خواب بيدار نميكرد تا اينكه خودش بيدار مي شد. زيرا

ما نميدانستيم كه در خواب، براي رسول الله چه پيش ميآيد. اما چون عمر مردي جدي بود، هنگامي كه بيدار شد وآن صحنه را ديد، با صداي بلند، تكبير گفت و آرام آرام، صدايش را بلندتر كرد تا اينكه رسول الله بيدار شد. مردم، آنچه را كه برايشان اتفاق افتاده بود، با رسول الله در ميان گذاشتند. آنحضرت فرمود: «اشكالي ندارد كوچ نماييد». كاروان براه افتاد. پس از طي مسافت كوتاهي، توقف نمود. رسول الله آب خواست و وضو گرفت. سپس، اذان گفته شد و آنحضرت نماز را اقامه كرد. پس از اتمام نماز، مردي را ديد كه در گوشه اي نشسته و در نماز، شركت نكرده بود. رسول الله پرسيد: «اي فلاني! چرا در نماز جماعت شركت نكردي» ؟ گفت: من

نياز به غسل داشتم و آب نبود. رسول الله فرمود: «با خاك تيمم كن. همين برايت كافي است». كاروان دوباره براه خود ادامه داد. مردم از تشنگي، نزد رسول الله شكايت كردند. رسول الله ، علي و يكي ديگر از صحابه را صدا زد و فرمود: «برويد، آب پيدا كنيد». آن دو نفر به جستجوي آب رفتند. در راه، زني را ديدند كه دو مشك بزرگ و پر از آب را بر شتري، حمل مي كرد و خود نيز سوارآن بود و ميآمد. وقتي نزديك رسيد، از او پرسيدند: آبها را ازكجاآورده اي؟ زن گفت: ديروز همين موقع در محل آب بودم و ازآنجا بسوي خانه براه افتادم. مردان ما اينجا نيستند. علي و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بيا. گفت: كجا؟ گفتند: نزد رسول الله . زن گفت:

همان كسي كه دربارة او ميگويند كه از دين خود برگشته است؟ گفتند: آري، نزد همان كسي كه دربارة او چنين مياندیشي. پس حركت كن. سرانجام، او را نزد رسول الله آوردند و ماجرا را براي رسول خدا بازگو كردند. (عمران) ميگويد: از آن زن خواستند كه از شتر پياده شود. رسول الله ظرف آبي طلبيد و از دهانة هر دو مشك، درآن ظرف، آب ريخت. سپس، دهانة بزرگ مشكها را بست و دهانة كوچك آنها را باز كرد و اعلام فرمود كه :آب بنوشيد و شترها و اسبها را نيز آب دهيد. تمام كاروان، آب نوشيدند و به شتران خود نيز، آب دادند. ودر پايان، به آن يك نفر كه جُنُب بود، آب دادند تا غسل نمايد. آن زن، همچنان ايستاده بود و آنچه را كه بر سر

مشكهاي آبش مي آوردند، نظاره ميكرد. راوي مي گويد: سوگند به خدا كه آب مشكها تمام شد ولي ما مي ديديم كه مشكها، پرتر از قبل بود. پس ازآن، رسول الله دستورداد تا چيزي براي آن زن، جمعآوري كنند. صحابه، مقداري آرد، خرما وسويق براي او جمع آوري نمودند وآنها را در پارچه اي بستند. آنگاه، دوباره زن را سوار شتر كرده، مواد غذايي ياد شده را روي شتر و در جلوي او نهادند. رسول الله خطاب به آن زن، فرمود: «تو خود ديدي كه ما چيزي از آب مشكهاي تو را كم نكرديم. پروردگار ما، ما را سيراب نمود». وقتي آن زن به روستاي خود رسيد، از او پرسيدند: چرا دير كردي؟ گفت: چيز شگفت انگيزي ديدم. در مسيرراه، دو نفر جلوي مرا گرفتند و

پيش كسي بردند كه بقول شما، از دين خود برگشته است. آن شخص، چنين و چنان كرد. به خدا سوگند! كه او، يا بزرگترين جادوگر ميان اين و آن (زمين وآسمان) است ويا پيامبر برحق خدا مي باشد. راوي ميگويد: مسلمانان به دهكدههاي اطراف، يورش ميبردند اما به روستاي آن زن، تعرض نميكردند. سپس، روزي آن زن به مردان طايفة خود گفت: مسلمانان، عمداً به شما تعرض نميكنند. آيا باز هم در بارة اسلام، شك و ترديد داريد؟! سرانجام، تمام مردم طايفه، به پيروي از آن زن، مسلمان شدند.

8 ـ کتاب نماز

باب (1): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گردید؟

226 ... قَالَ: « ...

[illegible] فَقَالَ: [illegible] فَقَالَ: [illegible] (349)

ترجمه: انس به نقل از ابوذر مي گويد: رسول اكرم فرمود: «زماني كه درمكه بسر مي بردم، شبي سقف منزلم

سوراخ شد وجبرئيل فرود آمد و سينه مرا شكافت و با آب زمزم شستشو داد. پس از آن، طشتي را كه پر از حكمت و ايمان بود، آورد و در سينة من خالي كرد وآنرا بست. سپس دست مرا گرفت و به سوي آسمان برد. وقتي به آسمان دنيا رسيدم، جبرئيل به نگهبان آسمان گفت: در را باز كن. پرسيد: شما چه كسي هستيد؟گفت: من جبرئيل هستم. فرشته پرسيد: آيا شخص ديگري همراه توست؟ جبرئيل گفت:آري، محمد با من است. نگهبان گفت: آيا ايشان دعوت شده اند؟ جبرئيل گفت: آري. بعد، در باز شد و ما از آسمان دنيا بالا رفتيم. ناگهان، نگاهم به شخصي افتاد كه عدة زيادي سمت راست و چپ او قرار داشتند. آن شخص هر وقت به سمت

راست نگاه میکرد، میخندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه میکرد، گریه میکرد. وقتي مرا دید، فرمود: بسیار خوش آمدي اي پیامبر و فرزند نیکوکار من. از جبرئیل پرسیدم: این شخص کیست؟ گفت: آدم است. و اینها که سمت چپ و راست او مي بیني، ارواح فرزندانش هستند. آنان که سمت راست او قرار دارند، اهل بهشت اند و آنها که سمت چپ او هستند، اهل دوزخ اند. بدینجهت هر وقت به سمت راست نگاه میکرد، میخندید. و هر وقت به سمت چپ نگاه میکرد، مي گریست. بعد، جبرئیل مرا به سوي آسمان دوم برد و از نگهبان آن خواست تا در را باز کند. نگهبان آسمان دوم همان چیزي را که

نگهبان آسمان اول پرسيده بود، تکرار کرد و سپس در را باز کرد».

انس به نقل از ابوذر ميگويد: رسول الله در مسير آسمانها با آدم، ادريس، موسي، عيسي و ابراهيم ملاقات کرد. البته در بارة جزئيات مرتبه و جايگاه آنان به تفصيل چيزي نفرمود. فقط يادآوري نمودکه آدم را در آسمان دنيا و ابراهيم را در آسمان ششم ملاقات کرده است.

انس ميگويد: هنگامي که جبرئيل رسول الله را با خود نزد ادريس برد، ادريس فرمود: بسيار خوش آمدي اي پيامبر و برادر نيکوکار من. رسول الله ميفرمايد: از جبرئيل

پرسيدم: كه اين شخص، كيست؟ جبرئيل گفت: ايشان ادريس هستند. بعد از كنار موسي گذشتيم. وقتي نگاه موسي به من افتاد، فرمود: خوش آمدي اي پيامبر و برادر نيكوكار من. دربارة او از جبرئيل پرسيدم، فرمود: ايشان موسي هستند. بعد به عيسي رسيديم. عيسي نيز فرمود: خوش آمدي اي پيامبر و برادر نيكوكار من. از جبرئيل پرسيدم: او كيست؟ فرمود: ايشان عيسي است. سپس به ابراهيم نزديك شديم. ايشان نيز مرحبا و خوش آمد گفت. دربارة وي از جبرئيل سؤال كردم. فرمود: ايشان ابراهيم است.

ابن شهاب (يكي از راويان) ميگويد: ابن عباس و ابوحبه انصاري روايت مي كنند كه رسول الله فرمود: «سپس مرا

عروج داد و بجايي رسيدم كه صداي خش خش قلمهاي فرشتگان را كه مشغول نوشتن بودند، شنيدم».

انس بن مالك ميگويد: رسول الله فرمود: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانيد. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اينكه به موسي رسيدم. ايشان پرسيد: خداوند بر امتت چه چيزي فرض كرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسي فرمود: دوباره نزد پروردگارت برو. زيرا امتت توانايي انجام اين كار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالي بخشي از آن پنجاه نماز را كم كرد. وقتي نزد موسي آمدم، گفتم: بخشي از نمازها را معاف نمود. موسي گفت: بازهم بسوي خدا برگرد زيرا امتت توانايي اين را هم نخواهد داشت.

من بار ديگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال اين بار نيز بخشي از نمازها را كم كرد. باز چون نزد موسي رفتم و گفتم كه خداوند بخشي ديگر از نمازها را بخشيده است، موسي باز همان سخن قبلي خود را تكرار كرد. براي آخرين بار، نزد حق تعالي رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانيد و ثواب پنجاه نماز را دريافت كنيد و من هيچگاه خلاف وعده عمل نمي كنم. من بسوي موسي بازگشتم. گفت: بار ديگر به خداوند مراجعه كن. (اين بار نپذيرفتم) گفتم: از خداوند شرم مي كنم. آنگاه، جبرئيل مرا با خود برد تا اينكه به سدر المنتهي رسيديم. در آنجا، چيزهاي گوناگوني ديدم كه از آنها سر در نياوردم.

سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجيرهاي ساخته شده از مرواريد و خاك بهشت كه از مشك و عنبر بود، روبرو شدم».

227- [illegible]: [illegible] (350: [illegible]).

ترجمه: از ام المؤمنين عايشه رضي الله عنها روايت است كه ميفرمايد: هنگامي كه خداوند، نمازها را فرض كرد، همة نمازهاي سفر و حضر، دو ركعتي بودند. سپس نماز سفر، دو ركعتي باقي ماند و نماز حضر، افزايش يافت.

باب (2): نماز خواندن در يك پارچه

228 [illegible] (354:[illegible])

ترجمه: عمر بن ابي سلمه میگوید: نبي اكرم در يك چادركه دو طرف آن را بر شانههاي خود انداخته بود، نماز خواند.

باب (3): نماز خواندن در لباسي كه آنرا گرد خود پيچيده باشد

229- [illegible]

[illegible] (353 و 357)

ترجمه: روايت ام هاني دربارة اينكه ايشان در سال فتح مكه، نزد رسول الله ﷺ آمد و سلام گفت در حاليكه رسول خدا ﷺ مشغول استحمام بود و فاطمه رضيالله عنها او را در پرده

گرفته بود، قبلا گذشت. در اين روايت، ام هاني مي افزايد: رسول الله بعد از غسل و استحمام، در حالي كه خود را در پارچه اي پيچيده بود، هشت ركعت نماز خواند. بعد از پايان نماز، عرض كردم: اي پيامبر گرامي ! برادرم ؛علي ؛ ميخواهد فلاني فرزند هبيره راكه من پناه داده ام، به قتل برساند. رسول الله فرمود: «كسي را كه تو پناه داده اي، ما هم پناهش ميدهيم».

ام هاني ميگويد: نمازي را كه رسول الله خواند، نماز اشراق بود.

230- [illegible] «[illegible]» (358:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است که شخصي از رسول الله دربارة نماز خواندن در يك قطعه پارچه، سؤال كرد. رسول الله فرمود: «مگر هر كدام از شما دوقطعه پارچه دارد»؟

باب (4): اگر كسي در يك قطعه لباس، نماز خواند بايد آنرا به شانه هايش بيندازد

231- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:359)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «تنها در يك قطعه لباس كه بر روي شانه هايتان چيزي نباشد، نماز نخوانيد».

232- [illegible]: «[illegible]» ([illegible]: 360).

ترجمه: همچنين ابوهريره ميگويد: گواهي ميدهم كه از رسول الله شنيدم كه فرمود: «اگر با يك لباس (غير دوخته) نماز ميخوانيد، دو طرف آن را در جهت مخالف يكديگر(روي شانه هايتان) بيندازيد».

باب (5): اگر لباس، تنگ باشد

233 [illegible]

[illegible]

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ميگويد: دريكي ازسفرها، همراه رسول خدا ﷺ بودم. شبي براي كار شخصي خود، نزد رسول الله ﷺ رفتم.آنحضرت ﷺ مشغول نماز خواندن بود. من فقط يك قطعه لباس داشتم كه خود را در آن پيچيده بودم.كنارآنحضرت ﷺ به نماز ايستادم. پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ فرمود: «اي جابر! در اين هنگام از شب چرا آمده اي»؟ من منظورم را براي رسول الله ﷺ بيان كردم. آنگاه رسول الله

ﷺ فرمود: «چرا خود را چنين در چادر پيچيده اي»؟ عرض كردم: اي پيامبرخدا! همين يك قطعه پارچه را داشتم. (و چاره اي جز اين نداشتم). رسول الله ﷺ فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دورخود بپيچان و اگر كوچك است، بجاي شلوار از آن استفاده كن».

234 [illegible]

«[illegible]». ([illegible]:362)

ترجمه: سهل ميگويد: مرداني با رسول الله نماز مي خواندند كه ازارهاي خود را (كه بجاي شلوار از آنها استفاده ميكردند) مانند كودكان بر گردنهاي خود، بسته بودند.آنحضرت خطاب به زنان فرمود: «تا وقتيكه مردان، سر از سجده برنداشته اند، شما سر از سجده، بر نداريد».

باب (6): نماز خواندن در عباي شامي

235 [illegible]

[illegible] ([illegible]: 363)

ترجمه: مغيره ابن شعبه ميگويد: در سفري با نبي اكرم بودم. آنحضرت فرمود: «اي مغيره! ظرف وضو را بياور». آنرا آرودم. رسول الله براي قضاء حاجت، بقدري دور رفت كه از ديد من پنهان شد. بعد از قضاي حاجت، آنحضرت كه يك پالتوي شامي بر تن داشت، ميخواست دستهايش را از آستين، بيرون بياورد اما چون آستينهاي آن تنگ بود ناچار دستها را از داخل پالتو بيرون آورد. من بر اعضاي (مبارك)

رسول الله آب ريختم. رسول خدا وضوي كامل گرفت و بر موزه هايش مسح كرد و نماز خواند.

باب (7): كراهيت برهنه نماز خواندن

236

. (بخاری:364)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما میگوید: رسول الله (قبل از بعثت)هنگام تعمیرکعبه، همراه سایر قریش، سنگها را بر دوش خود حمل میکرد. آنحضرت صل الله علیه و آله و سلم در آن هنگام، ازار پوشیده بود. عباس ؛عموي رسول الله ؛ فرمود: برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز کني و آن را زیر سنگها و روي شانه ات بگذاري.

راوي ميگويد: رسول الله ﷺ ازار خود را باز نمود و آنرا روي شانه هاي خود نهاد. سپس بيهوش به زمين افتاد. و بعد از آن، هرگز برهنه ديده نشد.

باب (8): آنچه كه از عورت، بايد پوشيده شود

237 [illegible] (367:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري ميگويد: رسول الله از اينكه شخص، خود را طوري در لباس بپيچدكه دستهايش داخل آن بمانند و بيرون آوردن آنها مشكل باشد وهمچنين از احتباء كه موجب كشف عورت مي شود، منع فرمودند.

(احتباء يعني بستن كمر و زانوها با يكديگر. كه در صورت پوشيدن ازار، كشف عورت ميشود).

238- [illegible] (368:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ؓ میگوید: نبي اكرم ﷺ از دو نوع خريد و فروش يعني: لماس و نباذ و همچنين از احتباء، (در حديث قبلي شرح آن گذشت) منع فرمودند.

(لِماس: نوعي خريد و فروش است كه مشتري به محض دست زدن به كالا، بايد آنرا بخرد. ونَباذ: يعني اينكه هر يك از فروشنده وخريدار، كالا و پول را بسوي يكديگر پرت ميكنند وخريد و فروش، الزامي ميگردد و هيچ يك، حق اعتراض ندارد).

239 [illegible]

[illegible] (369)

ترجمه: ابوهريره میگويد: ابوبکر (سالي که امير حجاج بود) به من دستور داد تا توسط مناديان اعلام نمايم که از اين سال به بعد، هيچ مشرکي، اجازة حج کردن ندارد و هيچ عرياني، نميتواند خانة کعبه را طواف کند. سپس رسول الله علي ابن ابي طالب را فرستاد تا سورة براءت را براي مردم بخواند. چنانکه او نيز با ما، روز عيد، در منا، اعلام نمود که

از اين سال به بعد، هيچ مشركي اجازة حج كردن ندارد و هيچ شخص برهنه اي هم نمي تواند، بيت را طواف كند.

باب (9): آنچه كه در مورد (حكم) ران آمده است

240 [illegible]

فَقَالَ: «».

(بخاری:371)

ترجمه: انس مي گويد: رسول الله براي جهاد با اهل خيبر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزديك خيبر، در تاريكي خوانديم.آنحضرت پس از نماز فجر، بر مركب خود، سوار شد. ابوطلحه نيز بر مركب خود، سوار شد. من هم پشت سر

ابوطلحه سوار شدم. نبي اكرم ﷺ در كوچه هاي خيبر براه افتاد. چون كوچه هاي خيبر، تنگ بود، زانوي من به ران (مبارك) رسول الله ﷺ برخورد ميكرد. رسول اكرم ﷺ ازارش را بالا كشيد بطوريكه من سفيدي ران ايشان را ديدم. رسول اكرم ﷺ پس از ورود به خيبر، فرياد زد: «الله اكبر، نابود گشت خيبر!! هرگاه ما وارد سرزمين قومي بشويم كه بيم داده شده اند، آنروز، براي آن قوم، بامداد بدي خواهد بود». و اين جمله را سه بار تكرار نمود.

راوي مي گويد: هنگام ورود آنحضرت ﷺ به خيبر، مردم سر كارهايشان بودند. آنها با ديدن لشكر مسلمانان، گفتند: محمد با

لشكرش آمد، محمد با لشكرش آمد. سر انجام، خيبر بزور شمشير، فتح شد. هنگامي كه اسيران جنگ، جمع آوري شدند، دحيه كلبي آمد و گفت: اي پيامبر خدا! از اين اسيران،كنيزي به من بده. رسول الله فرمود: «برو و كنيزي براي خود انتخاب كن». او صفيه بنت حُيَىّ را انتخاب كرد. سپس شخصي آمد و به رسول الله گفت: اي پيامبر خدا! صفيه دختر حُيَىّ؛ بي بي بني قريظه و بني نظير؛ را به دحيه عنايت كردي؟ صفيه تنها شايستة شما است. رسول الله فرمود: «دحيه و صفيه را صدا كنيد». هنگامي كه رسول الله صفيه را ديد، به دحيه فرمود: «بجاي او ميتواني كنيز ديگري انتخاب كني».

انس ميگويد: رسول الله صفيه را آزاد كرد و سپس با وي ازدواج نمود. و همين آزادي، مهريه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفيه به وسيلة ام سليم رضي الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله صبح روز بعد، فرمود: «هر كس، هر چه دارد، حاضر كند». سپس سفرة چرميني را پهن كرد. بعضيها خرما، برخي ها روغن و بعضي ديگر، آرد جو آوردند و روي سفره چيدند و از مواد غذايي موجود، يك نوع شيريني درست كردند. و همين، وليمة رسول الله بود.

باب (10): زن بايد در چند لباس نماز بخواند؟

241 [illegible]

(372: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول خدا [illegible] نماز فجر را ميخواند و تعدادي از زنان مسلمان هم، در حالي كه خود را در چادرهايشان مي پيچيدند، در نماز شركت ميكردند. و هنگامي كه به خانه هايشان برمي گشتند، (بدليل تاريكي هوا) هيچ كس، آنان را نمي شناخت.

باب (11): نماز خواندن در لباسي كه داراي نقش و نگار باشد

242- [illegible] (373:[illegible]).

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: نبي اكرم ﷺ در لباسي كه داراي نقش و نگار بود، نماز خواند. و نظرش به نقشهاي آن، افتاد. پس از اتمام نماز، فرمود: «اين چادر را به

ابوجهم بدهيد و چادر خشن و بي نقش و نگار او را براي من بياوريد. زيرا هم اكنون، اين نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوي خود جلب كرد».

باب (12): اگر كسي در لباس داراي صليب يا تصوير نماز بخواند، نمازش فاسد ميشود؟

243 [illegible]: [illegible] «[illegible]». (374:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: عايشه رضي الله عنها در گوشهاي از خانة خود، پرده اي را كه روي آن، تصوير وجود داشت، آويزان كرده بود. رسول الله به عايشه فرمود: «اين پرده ات را از مقابل من بردار. زيرا هنگام نماز، تصاوير آن، جلب توجه مي كند.

باب (13): نماز خواندن در عباي ابريشمي و درآوردن آن

244 [illegible] (375:[illegible])

ترجمه: عقبه بن عامر میگويد: عبايي ابريشمي به رسول الله اهداء نمودند. رسول خدا آن را پوشيد و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند کسي که آنرا

نپسنديده باشد، از تن بيرون آورد و فرمود: «اين لباس، شايستة اهل تقوي نيست».

باب (14): نماز خواندن در عباي سرخ رنگ

245ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ الله فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ الله ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ

صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ. (بخارى:376)

ترجمه: ابوجحيفه ميگويد: رسول الله را در خيمه اي چرمي و سرخ رنگ ديدم. بلال برايش آب وضو آورد. (وآنحضرت وضو ساخت). مردم براي گرفتن آب وضوي رسول الله از يكديگر سبقت ميگرفتند. هركس موفق ميشد، آن را بر سر و صورت خود ميماليد. و كسي كه به آن دست

نمي يافت، از تري دست همراهانش، استفاده ميکرد. سپس بلال را ديدم كه نيزه اي برگرفت و در زمين فرونشاند. و رسول الله كه عباي سرخ رنگي بر تن داشت و آستينهايش را بالا زده بود، براي نماز بيرون آمد و رو به نيزه كرد و دو ركعت نماز، براي مردم، اقامه نمود. و همچنين مردم و حيوانات را ديدم كه از پشت آن نيزه، عبور مي كردند.

باب (15): نماز خواندن بالاي سقف، منبر و جايگاه چوبين

246ـ عن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ وَقَدْ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْغَابَةِ، عَمِلَهُ فُلانٌ مَوْلَى فُلانَةَ لِرَسُولِ الله ، وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ الله حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَ رَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الأَرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ، ثُمَّ رَفَعَ

رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالأرْضِ، فَهَذَا شأنه. (بخارى:337)

ترجمه: از سهل بن سعد روايت است كه از وي پرسيدند: منبر رسول خدا از چه ساخته شده است؟ گفت: در اين مورد، در ميان مردم، كسي داناتر از من وجود ندارد. منبر رسول الله از تنة نوعي گز جنگلي بود كه غلام آزاد شدة فلان زن، آن را براي رسول خدا ساخته بود. وقتي كه منبر، آماده و سر جايش نهاده شد، آنحضرت روي منبر ايستاد، رو به قبله نمود و تكبير تحريمه گفت. مردم نيز به ايشان اقتدا كردند. رسول خدا پس از قرائت، ركوع كرد. مردم هم به

ركوع رفتند. و پس از برداشتن سر از ركوع، اندكي عقب رفت و روي زمين، سجده نمود. سپس دوباره بالاي منبر رفت و قرائت خواند و ركوع نمود. و بعد از آن، اندكي عقب رفت و روي زمين، سجده كرد. و اينگونه نماز خواند.

باب(16): نماز خواندن بر حصير

247

[illegible] (380:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك میگويد: مادر بزرگم ؛مليكه؛ رسول الله را به صرف غذايي كه براي ايشان تهيه كرده بود، دعوت نمود. رسول الله پس از صرف غذا، فرمود: «بلند شويد تا براي شما نماز بخوانم». انس میگويد: بلند شدم و بسوي يكي از حصيرهايمان كه از كثرت استعمال، سياه شده بود، رفتم و مقداري آب روي آن، پاشيدم. رسول الله روي آن ايستاد. من و كودكي يتيم، پشت سر آنحضرت صف بستيم. و پير زن، پشت سر ما ايستاد. رسول اكرم دو ركعت نماز، براي ما خواند و تشريف برد.

باب (17): نماز خواندن بر رختخواب

248ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ الله ﷺ وَرِجْلايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ. (بخارى:382)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم؛ ميفرمايد: (بعلت كمي جا) روبروي رسول الله مي خوابيدم بطوري كه پاهايم در سمت قبلة ايشان قرار ميگرفت. و هنگامي كه رسول اكرم مي خواست سجده نمايد، با دستش، پاهايم را مي فشرد. و من پاهايم را جمع مي كردم. و چون بلند مي شد، پاهايم را دراز ميكردم. قابل ياد آوري است كه در آن زمان، در خانهها، چراغ وجود نداشت.

249ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ الله كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ اعْتِرَاضَ الْجَنَازَةِ. (بخارى:383)

ترجمه: ام المومنين عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله نماز مي خواند در حالي كه من در رختخواب، بين او و قبله، مانند جنازه اي، دراز كشيده بودم.

باب (18): سجده كردن بر لباس و پارچه از شدت گرما

250ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ، فَيَضَعُ أَحَـدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ. (بخارى:385)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: با نبي اكرم نماز مي خوانديم و بخاطر شدت گرما و داغ بودن زمين، كنارة چادر يا جامة خود را بر زمين مي گذاشتيم و بر آن سجده ميكرديم.

باب (19): نماز خواندن با كفش

251ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أنَّه سُئل: أَكَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخارى: 386)

ترجمه: از انس ابن مالك سؤال شد: آيا نبي اكرم با كفش نماز مي خواند؟ گفت : بله.

باب (20): نماز خواندن با موزه

252ـ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الله : أَنَّهُ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَنَعَ مِثْلَ هَذَا. فَكَانَ

يُعْجِبُهُمْ، لانَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ. (بخارى:387)

ترجمه: از جرير بن عبدالله روايت است كه وي ادرار كرد. سپس، وضو گرفت و بر موزه هايش مسح كشيده، نماز خواند. سؤال كردند: چرا چنين كردي؟ گفت: رسول الله را ديدم كه بر موزه ها مسح كرد. مردم آنرا پذيرفتند (و بر مسح موزه ها، يقين نمودند). زيرا جرير از آخرين كساني بود كه مسلمان شده بود.

باب (21): دور نگهد اشتن بازوها هنگام سجده

253ـ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخارى:390)

ترجمه: عبدالله بن مالك بن بحينه ميگويد: رسول الله هنگام سجده، دستهايش را چنان از پهلو دور ميداشت كه سپيدي زير بغلهايش، ديده ميشد.

باب (22): فضيلت رو به قبله نمودن

254ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله : «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ الله وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلا تُخْفِرُوا الله فِي ذِمَّتِه». (بخارى: 391)

ترجمه: از انس ابن مالك روايت است كه رسول الله فرمود: «هر كس مانند ما نماز بخواند و به قبلة ما رو نمايد و ذبيحة ما را بخورد، مسلمان است. و چنين شخصي را خدا و

رسول، امان داده اند. پس به كسي كه در امان خدا است خيانت نكنيد».

باب (23): خداوند مي فرمايد: مقام ابراهيم را جاي نماز قرار دهيد

255ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّه سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ لِلْعُمْرَةِ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ:

قَدِمَ النَّبِيُّ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (بخارى: 395)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما سؤال كردند: اگر شخصي به قصد اداي عمره، بيت را طواف نمايد ولي سعي بين صفا و مروه را انجام ندهد، آيا مي تواند با همسرش، همبستري كند؟ (يعني ميتواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله كه به مكه تشريف آورد،

نخست، بيت را طواف نمود و دو ركعت، نماز طواف، خواند. سپس بين صفا و مروه، سعي نمود. و آنحضرت بهترين الگو، براي شماست.

256ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ». (بخارى:398)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميفرمايد: هنگامي كه رسول الله وارد خانة كعبه (يعني داخل آن) شد، در چهار گوشة آن، دعا نمود. و لي نماز نخواند. و هنگامي كه از خانة كعبه، بيرون آمد، دو ركعت نماز بسوي كعبه، بجاي آورد و فرمود: «اين است قبله».

باب(24): از هر جا بايد رو به قبله نمود

257ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِي الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ

سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا. تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا اِخْتِلافٌ فِي اللَّفْظِ. (بخارى:399)

ترجمه: براء ابن عازب مي گويد: رسول الله بعد از هجرت به مدينه منوره، حدود شانزده الي هفده ماه به طرف بيت المقدس نماز خواند. (اين حديث، در شمارة 38 گذشت. البته ميان اين حديث و حديث گذشته، اختلاف لفظ، وجود دارد).

258ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ. فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. (بخارى:400)

ترجمه: جابر ابن عبد الله ميفرمايد: رسول الله نوافل را بر پشت مركب و به هر طرفي كه آن مي رفت، مي خواند. اما هنگامي كه مي خواست نماز فرض بخواند، پياده مي شد و رو به قبله، نماز مي خواند.

259ـ عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
الرَّ
َاوِيّ
ُ عَنْ عَلْقَمَةَ
الرّ
َاوِيّ
ِ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ: لا أَدْرِي: زَادَ أَوْ نَقَصَ ـ فَلَمَّا

سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ الله، أَحَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قَال: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ

فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيُسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ».
(بخارى:401)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ميگويد: روزي، رسول الله نماز خواند. ابراهيم به روايت از علقمه، و او به روايت از ابن مسعود مي گويد: يادم نيست كه رسول الله از نماز، چيزي كاست يا بر آن، افزود. بعد از اتمام نماز، سؤال كردند: اي پيامبر خدا! آيا چيز تازه اي در نماز رخ داده است؟ رسول الله فرمود: «مگر شما تغييري در نماز خواندن من مشاهده كرديد»؟ صحابه گفتند: شما اين قدر (پنج) ركعت، خوانديد. رسول الله پس از شنيدن اين سخن، دو زانو نشست و رو به

قبله نمود و دو سجدة سهو بجاي آورد. و پس از سلام، خطاب به حاضران فرمود: «اگر حكم جديدي دربارة نماز نازل ميشد، به اطلاع شما مي رساندم. ولي من نيز مانند شما بشر هستم و همانطوري كه شما دچار فراموشي مي شويد، من نيز دچار فراموشي ميشوم. بنابر اين، هرگاه من دچار فراموشي شدم، يادآوري كنيد. و اگر كسي از شما در نمازش شك نمود، سعي كند كه صحيح ترين آن را بياد آورد و نمازش را بر اساس آن، كامل كرده، سلام گويد. سپس، دو سجدة سهو، بجاي آورد.

باب(25): آنچه در بارة قبله آمده است ونظر كساني كه مي گويند هركس اشتباهاً به سوي قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نكند

260ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قال: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلاثٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوِ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَنَزَلَتْ: **وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى**، وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ،

وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: **﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ﴾** فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ. (بخارى:402)

ترجمه: عمر بن خطاب ميگويد: در سه مورد، نظر من با وحي پروردگار موافق گرديد: يكي اينكه گفتم: اي رسول خدا! چقدر خوب است كه در مقام ابراهيم نمازبخوانيم. خداوند اين آيه را نازل كرد: **﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾**. يعني مقام ابراهيم را محل نماز قرار دهيد. دوم اينكه گفتم: اي رسول خدا! چقدر خوب بود كه شما همسران خود را دستور

مي داديد تا حجاب نمايند. زيرا انسانهاي خوب و بد با آنان سخن ميگويند. آنگاه، آية حجاب نازل شد. سوم، زماني كه همه همسران رسول الله با وي درگير شدند، من به آنها گفتم: اگر رسول الله همة شما را طلاق دهد، خداوند متعال همسران بهتري از شما به او عنايت خواهد فرمود. آنگاه، آية معروفِ **عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ** در اين باره نازل شد.

باب (26): پاك كردن آب بيني از مسجد با دست

261ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى نُخَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلا يَبْزُقَنَّ أَحَدُكُمْ قِبَلَ قِبْلَتِهِ،

وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ»، ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا». (بخارى:405)

تر جمه: انس بن مالك مي فرمايد: نبي اكرم آب دهاني را كه در جهت قبله (و در برابر ديدگان نمازگزاران) انداخته شده بود، ديد. و از ديدن آن، بقدري ناراحت شد كه آثار ناراحتي در چهرة مباركش نمودار گرديد. آنحضرت از جا برخاست و آب دهان را با دست، پاك كرد و فرمود: «هنگامي كه شما براي نماز مي ايستيد، بايد بدانيد كه با پروردگارتان راز

و نیاز میکنید. یا اینکه پروردگارتان بین شما و قبله، قرار دارد. بنابراین، به طرف قبله، آب دهان نیندازید. بلکه به سمت چپ یا زیر پاهایتان بیندازید». و بعد، در گوشة چادر خود، آب دهن انداخت و دو طرف آن را به هم مالید و فرمود: «یاچنین کنید».

باب (27): کفارة تف کردن در مسجد

262ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «الْبُزَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». (بخاری:415)

ترجمه: انس ابن مالك مي گويد: نبي اكرم فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است. و كفارة آن، دفن كردن و از بين بردن آن، مي باشد».

باب(28): پند و اندرز امام به مردم دربارة كامل كردن نماز و ذكر قبله

263ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ الله قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَ الله مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». (بخارى:418)

ترجمه: از ابو هريره روايت است كه رسول الله فرمود: «آيا شما فكر ميكنيد كه من رويم بسوي قبله است (و از اطراف خود، بي خبرم)؟ به خدا سوگند كه خشوع و ركوع شما بر من پوشيده نيست. و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب مي بينم».

باب (29): آيا جايز است مسجد فلاني گفته شود؟

264ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفْيَاءِ، وَأَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ الله بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. (بخارى:420)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله □ براي اسبهاي تربيت شده، مسابقه اي برپا نمود كه مسافت آن، از حفياء تا □□□□ الوداع بود. و براي اسبهاي تربيت نشده، از □□□□ الوداع تا مسجد بني زريق تعيين فرمود. و من هم جزو كساني بودم كه در آن مسابقه، شركت داشتم.

باب (30): تقسيم كردن و آويزان نمودن خوشة خرما در مسجد

265ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ □ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ □ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي

الْمَسْجِدِ». وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ الله ﷺ، فَخَرَجَ رَسُولُ الله ﷺ إِلَى الصَّلاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ الله ﷺ: «خُذْ». فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ

يَرْفَعْهُ إِلَيَّ، قَالَ: «لا». قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لاَ». فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ الله ﷺ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ الله ﷺ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ. (بخاری: 421)

ترجمه: انس ابن مالك میگوید: مقداري مال از بحرين براي رسول الله ﷺ آوردند.آنحضرت ﷺ فرمود: «آنها را داخل

مسجد بريزيد». راوي مي گويد: اين محموله، بزرگترين مالي بود كه خدمت رسول خدا آورده شده بود. رسول اكرم براي اقامة نماز به مسجد رفت و به آنها توجه ننمود. پس از اتمام نماز، آمد و در كنار آن اموال، نشست. هر كه را مي ديد، مقداري به او مي داد تا اينكه عباس آمد و عرض كرد: اي پيامبر گرامي! به من نيز عنايت فرما. زيرا من براي خودم و عقيل (در اسارت بدر) فديه داده ام. رسول الله فرمود: «شما نيز بردار». عباس با هر دو دست، شروع به پر كردن چادر خود كرد. و هنگامي كه خواست آنها را حمل كند، نتوانست. عرض كرد: اي پيامبر گرامي! يكي را بگوييد تا اينها را بر پر پشت من بگذارد. رسول الله فرمود: «خير». عباس گفت: پس

خود شما آن را بر دوش من بگذاريد. رسول الله فرمود: «خير». آنگاه، عباس مقداري از آنها را كم كرد و بقيه را بر دوش خود نهاد و براه افتاد. رسول الله از حرص عباس تعجب كرد و همچنان به طرف او نگاه ميكرد تا از نظر ما ناپديد گرديد. و تا يك درهم از آن مال، باقي بود، رسول الله آن جا را ترك نكرد.

باب (31): مسجد یا نمازخانه در منزل

266ـ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ الأنْصَارِيِّ ﭬ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأَنْصَارِ: أَتَى رَسُولَ اللهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأَمْطَارُ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ اللهِ

أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ الله ﷺ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ الله». قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ الله ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ الله ﷺ فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ»؟ قَالَ: فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَسُولُ الله ﷺ فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّفْنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ

سَلَّمَ، قَالَ: وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ الدُّخْشُنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لَا يُحِبُّ الله وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «لا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا الله، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ الله». قَالَ: الله وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى

الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ الله : «فَإِنَّ الله قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا الله، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ الله». (بخارى:425)

ترجمه: محمود بن ربيع انصاري ميگويد: صحابي جليل القدر ؛عتبان بن مالك انصاري ؛ كه در جنگ بدر نيز شركت كرده بود، نزد رسول خدا آمد و عرض كرد: اي پيامبر گرامي! بينايي ام ضعيف شده است و من پيش نماز قبيله ام مي باشم. و هنگام بارندگي، سيل رودخانه اي كه ميان من و مسجد قرار دارد، مانع از رفتن من به آنجا ميشود. بنابراين، دوست

دارم شما به خانه ام تشريف بياوريد و در جايي از آن، نماز بخوانيد تا من آن را براي خود، نمازخانه قرار دهم.

رسول الله فرمود: «بزودي اين كار را خواهم كرد».

عتبان ميگويد: صبح روز بعد كه آفتاب كمي بالا زده بود، رسول الله همراه ابوبكر صديق به خانة ما آمد و اجازة ورود خواست. گفتم : بفرمائيد. وقتي وارد خانه شد، قبل از نشستن، فرمود: «در كجاي خانه ات دوست داري نماز بخوانم»؟ عتبان مي گويد: به گوشه اي از خانه، اشاره كردم. رسول الله آنجا رفت و تكبير گفت. ما نيز به ايشان اقتدا نموده، صف بستيم. رسول خدا دو ركعت نماز خواند و سلام گفت.

عتبان بن مالك ميگويد: رسول الله را جهت صرف غذايي كه براي ايشان تدارك ديده بوديم، نگه داشتيم. تعدادي از اهالي محل نيز در خانة ما گرد آمده بودند. يكي از حاضرين گفت: مالك ابن دُخَيشِن (يا مالك بن دُخْشُن) كجا است؟ ديگري گفت: او منافق است و خدا و رسولش را دوست ندارد. رسول الله فرمود: «چنين مگو، زيرا او بخاطر خوشنودي خدا، (لااله الا الله) گفته است». يكي گفت: خدا و رسولش بهتر ميدانند ولي ما ميبينيم كه خيرخواه منافقين است و به آنان توجه بيشتري دارد. رسول الله فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر كسي كه (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودي الله بگويد، حرام كرده است».

باب(32): آيا جايز است قبرهاي مشركين زمان جاهليت، خراب شود و جاي آن، مسجد بنا گردد؟

267ـ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ

الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:427)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: ام حبيبه و ام سلمه رضي الله عنهما براي آنحضرت از كليسايي كه در زمان هجرت به حبشه، آنرا ديده بودند و مملو از عكس و تصوير بود، سخن گفتند. رسول الله فرمود: «آنها كساني بودند كه هرگاه فرد نيكوكاري از آنان، فوت ميكرد، بر قبرش، مسجدي بنا مي كردند و در آن، تصاوير و تمثالهاي آن شخص

را نقاشي مي كردند. روز قيامت، اين افراد، بدترين مخلوق، نزد خدا خواهند بود».

268ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاءُوْا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ

حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى رَحْلَهُ بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلإٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لا وَالله لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى الله، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ

فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ:

اللهمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

ترجمه: انس ابن مالك ميفرمايد: هنگامي كه رسول الله (از سفر هجرت) وارد مدينه شد، نخست، در حوالي مدينه، نزد

قبيلة عمرو بن عوف بمدت دو هفته، سكونت گزيد. سپس بني نجار را طلبيد. آنان در حالي كه مسلح بودند، به خدمت رسيدند. انس ميگويد: آن جريان چنان در برابر ديدگانم قرار دارد كه گويي هم اكنون، من رسول الله را در حالي كه ابوبكر پشت سر ايشان سوار است و طايفة بني نجار پيرامون رسول الله گرد آمده اند، مي بينم. رسول الله همچنان پيش رفت تا اينكه كنار منزل ابو ايوب رحل اقامت افكند. رسول خدا دوست داشت هرجا كه وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند. حتي در آغل گوسفندان نيز نماز ميخواند.

و روزي كه خواست مسجد را بنا كند، بني نجار را دعوت كرد و خطاب به آنان فرمود: «قيمت باغ را تعيين كنيد». بني

نجار سوگند خوردند که قيمت آنرا فقط از خدا مي گيريم. انس ابن مالك ميفرمايد: در آن باغ، قبور مشرکين، درخت خرما و ويرانه هاي زيادي وجود داشت. رسول الله دستور داد تا قبور مشرکين، نبش گردد و درختان خرما، قطع گردد و خرابه ها، هموار شود. و همچنين دستور داد تا دو طرف مسجد را از سنگ بسازند و قسمتي را که بسوي قبله بود با تنة درختان خرما، پوشش دهند. صحابه در حالي که سنگها را بر دوش، حمل ميکردند و رسول الله نيز همراه آنان بود، رجز مي خواندند و رسول الله چنين ميگفت:

اللهمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ   فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

پروردگارا! كار خير آن است كه فقط براي آخرت انجام گيرد. پس مهاجرين و انصار را مورد مغفرت قرار بده.

باب (33): نماز خواندن در جايگاه شتران

269ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ يَفْعَلُهُ. (بخارى:430)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما شتر خود را ستره قرار داد و نماز خواند و فرمود: رسول الله را ديدم كه چنين ميكرد.

باب (34): كسي كه رو به سوي تنور يا آتش و يا هر چيز ديگري كه

عبادت مي شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد

270ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي». (بخارى: 431)

ترجمه: انس ابن مالك مي گويد: نبي اكرم فرمود: «در حالي كه نماز ميخواندم، آتش دوزخ بر من عرضه شد».

باب (35): كراهيت نماز خواندن در قبرستانها

271ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاتِكُمْ وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا». (بخارى:432)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم فرمود: «بخشي از نمازها را در منزل بخوانيد و خانه هايتان را به قبرستان تبديل نكنيد». (منظور سنن و نوافل است).

باب(36)

272ـ عن عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمْ قَالا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. (بخارى:435)

ترجمه: عايشه و عبد الله ابن عباس رضي الله عنهم ميگويند: آنحضرت در بيماري وفات، چادرش را بر چهرة مباركش انداخت. و هنگامي كه چهره اش كاملا پوشيده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند يهود و نصاري را لعنت كند كه قبور پيامبرانشان را مسجد كردند». راوي ميگويد: هدف آنحضرت اين بود كه ما را از اينگونه اعمال، برحذر دارد.

باب (37): خوابيدن زنان در مسجد

273ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ، لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقُوهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجَتْ صَبِيَّةٌ لَهُمْ، عَلَيْهَا وِشَاحٌ أَحْمَرُ مِنْ سُيُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعَتْهُ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّاةٌ وَهُوَ مُلْقًى، فَحَسِبَتْهُ لَحْمًا فَخَطِفَتْهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفَتِّشُونَ، حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ

مَرَّتِ الْحُدَيَّاةُ فَأَلْقَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَأَسْلَمَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا خِبَاءٌ فِي الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدَّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا إِلا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكِ لا تَقْعُدِينَ مَعِي مَقْعَدًا إِلا قُلْتِ هَذَا؟ قَالَتْ: فَحَدَّثَتْنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ. (بخاري:439)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضيالله عنها؛ ميفرمايد: كنيز سياه آزاد شدة يكي از قبائل عرب كه قبلاً با آنها زندگي كرده بود، (خاطره اي براي من تعريف كرد و)گفت :دختر بچة

خردسالي از آن قبيله، که گردن بند چرمي سرخ رنگي داشت، از خانه بيرون شده بود. معلوم نيست آنرا به زمين نهاده يا گم کرده بود. از قضا، پرنده اي گوشت خوار آنرا ديده و به خيال اينکه قطعه گوشتي است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه کوشش کردند، آنرا نيافتند. سرانجام، مرا متهم کردند و بازرسي نمودند. تا جايي که شرمگاه مرا نيز تفتيش کردند. بخدا سوگند، ديري نگذشته بود که آن مرغ، گردن بند را از بالا به زمين انداخت. گفتم: اين است آن چيزي که مرا به سرقت آن متهم کرده ايد در صورتي که من بي گناه بودم . بعد از آن بود که خدمت رسول الله شرفياب شده، مسلمان شدم.

عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: آن كنيزك كه در صحن مسجد، خيمه اي داشت، هر روز نزد من ميآمد و با من سخن ميگفت و اين شعر را مي خواند:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

روز گم شدن آن زيور قرمز، از شگفتي هاي پروردگار ما بود. ولي شكر كه مرا از ديار كفر، نجات داد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: من كه از او پرسيدم: چرا هر روز اين شعر را مي خواني؟ وي ماجراي فوق را برايم، بازگو كرد.

باب (38): خوابيدن مردان در مسجد

274ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ؟» قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ

عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ». (بخارى:441)

ترجمه: سهل بن سعد ميگويد: روزي، رسول الله به خانة دخترش ؛فاطمه رضي الله عنها؛ تشريف برد. علي در خانه نبود. آنحضرت پرسيد: «پسر عمويت كجاست»؟ فاطمة زهرا رضي الله عنها عرض كرد: بين ما كدورتي پيش آمد. بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اينجا استراحت نكرد.

رسول الله به يكي گفت: «ببين او كجاست»؟ آن مرد آمد و گفت: اي رسول خدا! او در مسجد، خوابيده است. رسول الله به مسجد تشريف برد. علي در آنجا دراز كشيده بود در حالي كه چادرش روي زمين افتاده و بدنش خاك آلود شده بود. رسول الله در حالي كه خاكها را از بدن علي پاك ميكرد، باو گفت: «ابوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو».

باب (39): كسي كه وارد مسجد مي شود، دو ركعت نماز بخواند

275ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». (بخارى:444)

ترجمه: ابو قتاده سلمي ميگويد: رسول الله فرمود: «هرگاه، يكي از شما وارد مسجد شود، قبل از اينكه بنشيند، دو ركعت نماز بخواند».

باب (40): بناي مسجد

276ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: إنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مَبْنِيًّا بِاللَّبِنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمُدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ، وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِاللَّبِنِ وَالْجَرِيدِ، وَأَعَادَ عُمُدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ، فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً، وَبَنَى جِدَارَهُ

بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَّةِ، وَجَعَلَ عُمُدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ، وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ. (بخارى:446)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: ديوارهاي مسجد النبي در عهد مبارك رسول الله از خشت خام، سقف آن از شاخههاي درخت خرما و ستونهايش از تنة آن، ساخته شده بود. ابوبكر آن را توسعه نداد. عمر در عهد خلافت خويش، آن را قدري توسعه داد و مانند زمان رسول الله از خشت خام و شاخه هاي درخت خرما استفاده كرد و ستونهايش را از چوب، ساخت. بعد از آن، عثمان آن را توسعه داد و

تغييرات زيادي در آن بوجود آورد. ديوارهاي مسجد را با سنگهاي منقش، ساخت و گچكاري نمود. و در ساختن ستونها نيز از سنگهاي منقش، استفاده كرد. و سقفش را از چوب ساج، ساخت. (نوعي چوب معروف و مقاوم كه از هند آورده مي شود).

باب (41): همكاري در ساخت مسجد

277ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخدري : أَنَّهُ كان يُحَدِّث يَوْماً حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ:

كُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَةً لَبِنَةً، وَعَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ، فَرَآهُ النَّبِيُّ فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ. (بخاری:447)

ترجمه: روايت است كه روزي، ابوسعيد خدري در حال سخن گفتن، صحبت از ساختن مسجد نبوي بميان آورد و گفت: ما هر كدام يك خشت حمل مي كرديم. ولي عمار دوتا، دوتا حمل ميكرد. رسول اكرم او را ديد. و در حاليكه گرد و

خاك را از او دور مي ساخت، فرمود: «افسوس براي عمار، كه توسط يك گروه ياغي به قتل ميرسد. عمار آنها را به بهشت فرا ميخواند وآنها وي را به سوي آتش، دعوت مي دهند». راوي ميگويد: عمار بعد از شنيدن اين سخن، گفت: از فتنه ها به خدا پناه مي برم.

باب (42): كسي كه مسجدي بنا كند

278 [illegible]

[illegible] (450 :[illegible])

ترجمه: هنگامي كه عثمان در مورد بناي مسجد النبي با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زياد، خرده گيري مي كنيد ولي من از رسول الله شنيدم كه فرمود: «هركس براي خوشنودي خدا مسجدي بنا كند، خداوند خانهاي مانند آن، در بهشت براي وي بنا خواهد كرد».

باب (43): کنترل و گرفتن سر نیزه ها هنگام عبور از مسجد

279ـ عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يَقُوْلُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا» (بخارى:451)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: شخصي با مقداري تير از داخل مسجد عبور مي كرد. رسول

الله فرمود: «پيكان تيرها را بگير». (يعني لبة تيز آنها را محافظت كن تا باعث زخمي شدن كسي نشوند).

باب (44): عبور نمودن از داخل مسجد

280ـ عَنْ أَبِيْ مُوسى عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نِصَالِهَا، لا يَعْقِرْ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا». (بخارى:452)

ترجمه: ابوموسي اشعري ميگويد: نبي اكرم فرمود: «هركس با نيزه از مساجد يا بازارهاي ما مي گذرد، بايد سرِ نيزه ها را محافظت كند. مبادا مسلماني را با دست خود، زخمي نمايد».

باب (45): حكم شعر سرودن در مسجد

281ـ عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الانْصَارِيِّ : أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ : أَنْشُدُكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ

 اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ. (بخارى:453)

ترجمه: از حسان بن ثابت روايت است که ايشان، ابوهريره را گواه گرفت و پرسيد: تو را بخدا سوگند، آيا شنيدي که رسول الله فرمود: «اي حسان! از طرف رسول الله به مشرکين پاسخ بده. خدايا! حسان را توسط جبرئيل، ياري کن»؟ ابوهريره گفت: آري.

باب (46): نيزه بازي در مسجد

282ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. وفي رواية: يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ. (بخارى:454)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: روزي، رسول الله را ديدم كه كنار دروازة خانة من ايستاده است در حالي كه عده اي از مردم حبشه، داخل مسجد، تمرين نيزه مي كردند.

آنحضرت ﷺ چادرش را روي من انداخت تا در كنار ايشان، نيزه بازي آنها را تماشا كنم.

باب (47): تعقيب مديون و درخواست وام در مسجد

283ـ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِجْفَ

حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ»، قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». (بخارى:457)

ترجمه: كعب بن مالك ميگويد: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد مطالبه كردم. سر و صداي ما بلند شد. رسول الله كه داخل حجره بود سر و صداي ما را شنيد. پردة حجره را كنار زد و با صداي بلند ندا كرد: «اي كعب»! گفتم: گوش به فرمانم اي رسول خدا! آنحضرت فرمود: «نصف قرض خود را

معاف كن». گفتم: معاف كردم، اي رسول خدا. آنگاه، رسول الله به ابوحدرد گفت: «بلند شو و نصف ديگر آنرا بپرداز».

باب (48): جارو زدن مسجد و جمع آوري خار و خاشاك آن

284ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَجُلا أَسْوَدَ، أَوِ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلا كُنْتُمْ

آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرِهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا. (بخارى:458)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: مرد يا زن حبشي اي كه مسجد را جارو ميزد، فوت نمود. رسول الله دربارة او از مردم پرسيد. گفتند: فوت كرده است. رسول الله فرمود: «چرا مرا خبر نكرديد؟ قبر او را به من نشان دهيد». آنگاه، رسول الله سر قبرش رفت و بر او نماز جنازه خواند.

باب (49): اعلام (حكم) تحريم تجارت شراب در مسجد

285ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ. (بخارى:459)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: وقتي آياتي از سورة بقره كه دربارة ربا است نازل شد، رسول الله به مسجد رفت و آنها را براي مردم تلاوت كرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نيز اعلام فرمود.

باب (50): بستن اسير و مديون در مسجد

286ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاةَ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: **رَبِّ هَب لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي**. (بخارى:461)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «ديشب، جن سركشي نزد من آمد تا نماز مرا بهم زند. اما خداوند مرا بر او چيره گردانيد. خواستم او را به يكي از ستونهاي مسجد ببندم تا هنگام صبح، همة شما او را ببينيد. اما بياد سخن برادرم؛ سليمان؛ افتادم كه فرموده بود: پروردگارا! به من پادشاهي و قدرتي عنايت فرما كه بعد از من، شامل حال هيچ كس نشود».

باب (51): خيمه زدن در مسجد براي مداواي بيماران و غيره

287ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فِي الإكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْذُو جُرْحُهُ دَمًا،فَمَاتَ فِيهَا. (بخارى:463)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: در جنگ خندق، شاهرگ دست سعد بن معاذ قطع شد. آنحضرت خيمه اي در مسجد برپا كرد تا از نزديك مراقب حال او باشد. در كنار اين چادر، چادري ديگر از قبيلة بني غفار نيز در مسجد نصب شده بود. آنچه باعث وحشت آنها گرديد، خوني بود كه از خيمة سعد به سوي خيمة آنها جاري بود. آنها پرسيدند: اي اهل خيمه! اين خون از كجا ميآيد؟ ناگهان متوجه شدند كه سعد دچار خونريزي شده است و (متاسفانه) در اثر همان خون ريزي بود كه درگذشت.

باب (52): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت

288ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ يُصَلِّي إِلَی جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِـ **الطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ**. (بخارى:464)

ترجمه: ام سلمه ضي الله عنها مي گويد: به آنحضرت گفتم كه من مريض هستم. ايشان فرمود: «شترت را سوار شو و از وراىِ طواف كنندگان، طواف كن». ام سلمه رضي الله

عنها مي گويد: من طواف كردم در حالي كه آنحضرت در كناركعبه به نماز ايستاده بود و سورة طور را مي خواند.

باب (53)

289ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ

بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ. (بخارى:465)

ترجمه: انس ابن مالك روايت مي كند كه: دو تن از ياران رسول الله در شبي تاريك از مجلس رسول خدا (به قصد خانه هايشان)برخاستند. و دو چيز شبيه چراغ، همراه آنها بود كه راهشان را روشن مي كرد. هنگامي كه از يكديگر جدا شدند، آن روشني، با هر يك از آنها تا رسيدن به خانه اش همراه بود.

باب (54): باز کردن درب و پنجره به مسجد

290ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ . فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الْعَبْدَ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ:

«يَا أَبَا بَكْرٍ لا تَبْكِ، إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلا مِنْ أُمَّتِي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلام وَمَوَدَّتُهُ، لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلا سُدَّ، إِلا بَابُ أَبِي بَكْرٍ». (بخارى:466)

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه رسول الله ضمن ايراد خطبه، فرمود: «خداوند به بنده اي اختيار داد تا از ميان دنيا و آخرت، يكي را انتخاب نمايد. آن بنده، آخرت را انتخاب نمود». ابوبكر پس از شنيدن اين سخن، به گريه افتاد.

راوي مي گويد: با خود گفتم: چرا ابوبكر با شنيدن اين سخن، به گريه افتاد؟! بعد دانستم كه آن بنده ، رسول الله مي باشد و چون ابوبكر از همة ما داناتر بود، زودتر مطلب را دريافت. پيامبر خطاب به ابوبكر فرمود: «اي ابوبكر! گريه نكن». سپس افزود: همانا ابوبكر بيشتر از همة مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از ميان امتم، كسي را بعنوان دوست صميمي، انتخاب ميكردم، حتما ابوبكر را انتخاب ميكردم. اما دوستي و اخوت اسلامي، كافي است». آنحضرت در پايان، فرمود: «تمام درهايي را كه به مسجد باز شده اند، ببنديد جز دروازة خانه ابوبكر را».

291ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِباً رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثنَى عَلَيْهِ، ثمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بكْرِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ

أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری:467)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله در بيماري وفات، در حالي كه پارچه اي به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «اي مردم! همانا ابوبكر بيشتر از همة مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از ميان شما، كسي را بعنوان دوست خالص، انتخاب ميكردم، حتماً ابوبكر را برمي گزيدم. اما دوستي اسلامي از هر گونه دوستي ديگر،

بهتر است». و افزود: «همة دريچه هايي را كه به مسجد باز مي شود، ببنديد جز دريچة خانه ابوبكر را».

باب (55): قفل و دروازة خانه كعبه و مساجد ديگر

292

[illegible]
[illegible]
(468:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: پس از اينكه رسول الله ﷺ وارد مكه شد، عثمان بن طلحه (كليد دار كعبه) را بحضور طلبيد. او آمد و در را گشود. رسول الله ﷺ باتفاق بلال، اسامه و عثمان بن طلحه وارد كعبه شد و در را بست. و پس از ساعتي درنگ، بيرون آمدند. ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: بلافاصله، از بلال پرسيدم: رسول الله ﷺ داخل كعبه چه كار كرد؟ بلال [illegible] گفت: نماز خواند. پرسيدم: در

چه نقطهاي از آن؟ بلال پاسخ داد: ميان دو ستون. راوي مي گويد: امّا فراموش كردم كه بپرسم چند ركعت نماز خواند.

باب (56): حلقة درس و تشكيل جلسه در مسجد

293ـ وعَنْهُ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلاةِ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «مَثنَى مَثنَى، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرَتْ لَهُ مَا صَلَّى». وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا

آخِرَ صَلاتِكُمْ وِتْرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى أَمَرَ بِهِ. (بخاری:472)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله بر منبر نشسته بود كه شخصي پرسيد: نماز شب را چگونه بايد خواند؟ رسول الله فرمود: «دو ركعت، دو ركعت خوانده شود. و اگر احتمال طلوع فجر مي رود، يك ركعت ديگر بخواند تا نمازهايش را وتر بگرداند». ابن عمر رضي الله عنهما مي گفت: وتر را آخرين نماز خود در شب، قرار دهيد. زيرا رسول خدا نيز چنين امر فرمودند.

باب (57): دراز كشيدن در مسجد

294ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيْدَ : أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى. (بخارى:475)

ترجمه: عبدالله بن زيد انصاري ميگويد: رسول الله را در مسجد ديدم در حالي كه به پشت، دراز كشيده و يكي از پاهايش را روي پاي ديگرش، گذاشته بود.

باب(58): نماز خواندن در مسجد بازار

295ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلاتِهِ فِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لا يُرِيدُ إِلا الصَّلاةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةً حَتَّى يَدْخُلَ

الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي ـ يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ ـ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِث فِيه». (بخارى:477)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول اكرم فرمود: «نماز جماعت بر نماز خانه و بازار، بيست و پنج درجه، برتري دارد. زيرا اگر شما درست وضو بگيريد و به مسجد برويد و هيچگونه انگيزهاي بجز نماز نداشته باشيد، با هر قدمي كه برميدارد، يك درجه به درجات شما افزوده مي شود و

گناهي از گناهان شما كاسته مي گردد تا اينكه وارد مسجد شويد. و پس از ورود به مسجد، تا زماني كه در انتظار نماز نشسته ايد، بحساب نماز منظور مي گردد. و مادامیکه در جاي نماز نشسته باشيد، فرشتگان براي شما دعاي خير مي كنند و مي گويند: خدايا ! او را مغفرت كن و بر او رحم فرما. و تا زماني كه وضو داشته باشيد، همچنان فرشتگان براي شما دعاي خير مي كنند».

باب (59): داخل كردن انگشتان در يكديگر در مسجد و بيرون از مسجد

296ـ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ. (بخارى:481)

ترجمه: از ابوموسي اشعري روايت است كه رسول اكرم فرمود: «مؤمن براي مؤمن، بمنزلة يك ساختمان است كه هر قسمت آن، موجب تقويت قسمت ديگر آن مي شود». و (براي نشان دادن حالت آن،) انگشتان دستهاي خود را تشبيك كرد. (يعني: تو در تو نمود).

297ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ إِحْدَى صَلاتَيِ الْعَشِيِّ، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ ثمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّه غَضْبَانُ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الأيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرَعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ

يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلَاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ». فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثمَّ سَلَّمَ، ثمَّ كَبَّرَ، وَسَجَدَ مِثلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثمَّ سَلَّمَ. (بخارى:482)

ترجمه: ابو هريره مي گويد: رسول الله يكي از نمازهاي بعد از زوال (ظهر يا عصر)را دو ركعت خواند و سلام گفت: سپس بسوي چوبي كه در مسجد بود، رفت. و مانند كسي كه عصباني باشد، بر آن تكيه زد. و دست راستش را روي دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه راستش را بر پشت دست چپ نهاد. كسانيكه عجله داشتند از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز كوتاه شده است؟ ابوبكر و عمر رضي الله عنهما نيز كه در ميان جمعيت بودند از ترس، چيزي نگفتند. در آن ميان، شخصي كه دستهايش دراز بود و او را ذواليدين مي ناميدند،پرسيد: اي رسول خدا! نماز تخفيف يافته يا شما دچار فراموشي شديد؟ آنحضرت فرمود: «نه

نماز تخفيف يافته و نه من دچار فراموشي شدم». سپس رسول خدا از حاضرين پرسيد: «آيا چنين است كه ذواليدين ميگويد»؟ همه گفتند: بلي. آنگاه رسولالله جلو آمد و باقيمانده نماز را كامل كرد و سلام داد. بعد تكبير گفت و به سجده رفت و مانند سجدة نماز يا طولاني تر از آن ، سجده نمود. سپس سرش را بلند كرد و دوباره تكبير گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت . در پايان، سرش را بلند كرده، تكبير گفت و سلام داد.

باب(60): مساجدي كه در راه مكه و مدينه قرار دارند و اماكني

که رسول الله ﷺ در آنجا نماز خوانده است

298ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيْقِ وَيَقُوْلُ: أَنَّهُ رَأى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي فِي تِلْكَ الأَمْكِنَةِ. (بخارى: 483)

ترجمه: نقل شده است كه عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در مکانهاي متعددي كه در مسير راه (مكه و مدينه)

قرار دارند، نماز میخواند و میفرمود: من رسول الله را دیدم که در این مکانها نماز می خواند.

299 [illegible]

[illegible] (484:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله ﷺ در سفرهاي حج و عمره در ذوالحليفه، زير درخت سمره، جايي كه مسجد ذوالحليفه قرار دارد، توقف مي كرد. و هنگام بازگشت از جنگلي كه مسيرش آنجا بود و يا پس از اتمام حج يا عمره، از داخل رودخانه مي گذشت و وقتيكه از آن خارج مي شد، در كناره شرقي آن رودخانه، توقف مي نمود وشب را در آنجا سپري مي كرد. نه در كنار مسجد سنگي و نه روي تپه اي كه مسجد بر آن بنا شده بود.

در آنجا دره عميقي وجود داشت كه مملو از تپه هاي شني بود و رسول خدا روي آنها نماز مي خواند كه عبدالله بن عمر نيز هنگام عبور از آنجا، در همان مكان، نماز مي خواند. البته بعداً سيل آمد و تپه هاي شني را با خود برد و جايي را كه عبد الله آنجا نماز ميخواند، معدوم ساخت.

300 [illegible]

[illegible] (485:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: پيامبر اكرم در جاي مسجد كوچك، قبل از مسجدي كه در بلندي روحاء قرار دارد، نماز خواند. و عبد الله بن عمر جايي را كه رسول الله در آن نماز خوانده بود، مي دانست و مي گفت: هنگامي كه در مسجد، نماز ميخواني، جاي حقيقي نماز آنحضرت ، سمت راست تو واقع مي شود. آن مسجد، سمت راست و كنار راهي كه به مكه مي رود، قرار دارد. فاصله اين مسجد تا مسجد بزرگ، باندازة پرتاب سنگ يا چيز ديگري است.

301 [illegible]

[illegible] (486: [illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در رودخانه اي كه آخر دهكده روحاء قرار داشت، نماز مي خواند. بخش پاياني آن رودخانه، به كنار جاده منتهي مي شود قبل از مسجدي كه در مسير مكه ساخته اند. عبد الله در آن مسجد نماز نمي خواند. بلكه هنگام نماز، نزديك آن، طوري مي ايستاد كه مسجد سمت چپ و پشت سر او قرار مي گرفت. او هر وقت از روستاي روحاء حركت مي كرد نماز ظهر را آنجا مي خواند و در بازگشت از مكه، اگر قبل از صبح يا سحر به آنجا مي رسيد، براي اداي نماز صبح، آنجا توقف مي كرد.

302

(487)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: پيامبر زير درخت بزرگي كه قبل از قريه رويثه قرار دارد، توقف مينمود. آن درخت، سمت راست و كنار راه، درجاي وسيع و هموار در دامنة تپه اي كه در دو ميلي روستاي رويث بود، قرار داشت. قسمت بالاي درخت، شكسته وبه روي درخت

افتاده بود. با وجود اين، تنة درخت، همچنان استوار بود و در پايين آن، شن زيادي جمع شده بود.

303 [illegible]: [illegible]: [illegible]

[illegible] (488:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ در سراشيبي رودي كه آن سوي روستاي عرج، قرار دارد، همان جايي كه بسوي بلندي مي رود، نماز خواند. سمت راست آن جاده و در كنار مسجد، دو يا سه قبر وجود دارد كه چند قطعه سنگ بزرگ روي آنها گذاشته اند. مسجد، در ميان چند راه فرعي كه از راه اصلي، جدا مي شوند، واقع شده است. عبد الله بن عمر پس از زوال خورشيد، از روستاي عرج حركت مي كرد و نماز ظهر را در آن مسجد مي خواند.

304

[illegible] (489:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر مي گويد: رسول الله زير درختان بزرگي كه سمت چپ راه و در سراشيبي قبل از روستاي هرشي قرار دارند، توقف مي نمود. سراشيبي مذكور به روستاي هرشي متصل است. فاصله اين مكان و جادة اصلي، حدود يك ميل است. عبدالله زير يكي از آن درختها كه به راه نزديكتر واز بقيه آنها بزرگتر بود، نماز مي خواند.

305 [illegible] (490:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ هنگاميكه از منطقه صفراوات سرازير مي شد، در سراشيبي رودخانة مرالظهران كه به مدينه نزديكتر است پياده مي شد. يعني در نهايت سراشيبي و سمت چپ راهي كه به مكه مي رود، توقف مي كرد . فاصلة راه و جايي كه آنحضرت

در آن جا، استراحت مي كرد، به اندازة مسافت پرتاب يك سنگ بود.

306 [illegible] (491:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله هنگامي كه به منطقة ذي طوي(نزديك مكه) ميرسيد، شب را در آنجا توقف مي كرد و نماز صبح را نيز آنجا مي خواند. سپس بسوي مكه حركت مي كرد. جايي كه

رسول الله ﷺ در آنجا نماز خواند پائين تر از مسجد و روي تپه ي شني سختي، قرار داشت نه جايي كه اكنون مسجد بنا شده است.

307 [illegible]

[illegible] (492: [illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اکرم بسوي دهانه كوهي ايستاد كه در ميان دو كوهي قرار دارد كه رشتة بزرگتر آن بسوي كعبه است. اكنون مسجدي آنجا بنا شده است. جاي نماز خواندن آنحضرت ، پائين تر از مسجد و روي تپه سياهي بوده است كه سمت چپ آن قرار دارد . اگر خواستي آنجا نماز بخواني، چيزي حدود ده متر جلوتر، رو به سوي دهانه كوهي كه بين تو و كعبه است، قرار بگير و نماز بخوان.

ابواب سترة نمازگزار

باب (1): سترة امام، سترة مقتدي نيز هست

308ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ

وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثمَّ اتَّخَذَهَا الأمَرَاءُ. (بخاری:494)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما نقل شده است كه رسول الله روزهاي عيد، هنگام نماز، دستور مي داد تا نيزه اي جلوي آن حضرت نصب شود. آنگاه، رسولالله بسوي آن، نماز مي خواند و مردم پشت سر رسول الله ، نماز ميخواندند. در سفر نيز رسول الله چنين ميكرد. به همين خاطر، امراء و حكام نيز از نيزه استفاده مي كنند.

309 ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ، الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ، تَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ. (بخارى:495)

ترجمه: ابو جحيفه روايت مي كند كه رسول الله در بطحاء، نمازهاي ظهر و عصر را، دو ركعتي برگزار نمود، در حالي كه جلويش نيزه اي قرار داشت و زنان و الاغها، از آن سويش، عبور مي كردند.

باب (2): فاصلة بين نماز گزار و سُتره

310ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ. (بخارى:496)

ترجمه: سهل بن سعد روايت مي كند كه: فاصله جاي نماز رسولالله و ديوار (مقابل) به اندازهاي بود كه گوسفندي ميتوانست از آنجا عبور كند.

باب (3): نماز خواندن به سوي نيزه

311ـ عَنْ أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلامٌ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ، أَوْ عَصًا، أَوْ عَنَزَةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَاوَلْنَاهُ الإِدَاوَةَ. (بخارى:500)

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه ميفرمايد: هنگامي كه رسول الله براي قضاي حاجت بيرون مي رفت، من و جواني ديگر، پشت سر او ميرفتيم و يك آفتابه و عصا يا نيزه اي با خود مي برديم. و پس از قضاي حاجت، آفتابه را بايشان ميداديم تا وضو بگيرند.

باب (4): نماز خواندن بسوي ستون

312ـ عن سَلَمَةَ بْنِ الأكْوَعِ : أَنَّهُ كان يُصَلِّي عِنْدَ الأسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَاكَ تَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَ هَذِهِ الاسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَهَا. (بخارى:502)

ترجمه: روايت است كه سلمه بن اكوع نزديك ستون مصحف، (جاي ويژه قرآن) نماز ميخواند. پرسيدند: اي ابو مسلم! تو را مي بينيم كه بيشتر نزد اين ستون نماز مي خواني؟ پاسخ داد: من رسول الله را ديدم كه سعي مي كرد كنار اين ستون نماز بخواند.

باب (5): نماز خواندن انفرادي بين ستونها

313ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ الْكَعْبَةَ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَبِلالٌ، وَعُثمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ،

فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَث فِيهَا، فَسَأَلْتُ بِلالا حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ وَثلاثةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثمَّ صَلَّى. وفي رواية: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ. (بخارى: 505)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله باتفاق اسامه بن زيد، بلال و عثمان بن طلحه

وارد كعبه شد. و عثمان بن طلحه دروازه را بست. رسول الله پس از مدت كوتاهي، بيرون آمد. عبد الله بن عمر ميگويد: از بلال پرسيدم: آنحضرت داخل كعبه چه كرد؟ گفت: ايشان طوري ايستاد كه يك ستون، سمت چپ و يك ستون، سمت راست و سه ستون، پشت سرش قرار داشت. آنگاه، نماز خواند. قابل ذكر است كه كعبه در آن زمان، شش ستون داشت. و در روايتي ديگر آمده است كه رسول خدا دو ستون، سمت راست خود گذاشت.

باب (6): نماز خواندن به سوي سواري، شتر، درخت و زين شتر

314ـ عَنِ ابْنِ عُمَـرَ رَضِـيَ الله عَنْهُمَـا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَـانَ يُعَـرِّضُ رَاحِلَتَـهُ فَيُصَـلِّي إِلَيْهَا، قيل لنافع: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَـابُ؟ قَـالَ: كَـانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِـهِ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ ﭭ يَفْعَلُـهُ. (بخـارى: 507)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله مركبش را در جلوي خود قرار مي داد و به سوي آن نماز ميخواند. نافع ميگويد: پرسيدم: اگر سواري بر مي خاست و فرار ميكرد، آنگاه چه كار ميكرد؟ گفت: زين شتر را جلوي خود قرار مي داد و بسوي آخر آن، نماز ميخواند. راوي ميگويد: ابن عمر نيز چنين ميكرد.

باب (7): نماز خواندن بسوي تخت

315ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ﷺ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنِّحَهُ، فَأَنْسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيِ السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي. (بخارى: 508)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: شما زنان را (در عبور از جلوي نمازگزار) با سگ و الاغ برابر مي دانيد. در

حالي كه من بالاي تخت دراز كشيده بودم، رسول خدا آمد و مقابل تخت، به نماز ايستاد. و چون من دوست نداشتم هنگام نماز، جلوي آنحضرت باشم، آهسته از طرفي كه پاهايم قرار داشت از تخت فرود مي آمدم و بدين ترتيب بسترم را ترك مي كردم.

باب (8): نمازگزار بايد مانع عبور ديگران از جلويش شود

316ـ عن أَبي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي يَوْم جُمُعَةٍ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إلا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الأولَى، فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ

عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلابْنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (بخارى:509)

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه وي روز جمعه، چيزي را بين خود و مردم سُتره قرار مي داد و نماز ميخواند. يكي از جوانان قبيله بني معيط، خواست از جلويش بگذرد. ابو سعيد با دست به سينه اش زد و او را عقب راند. وي به

اطرافش نگاه كرد (تا از جائي ديگر برود) اما چون راهي جز گذشتن از جلوي ابو سعيد نيافت، دوباره سعي كرد تا از آنجا بگذرد. اين بار ابوسعيد با شدت بيشتري او را عقب راند. جوان، به ابوسعيد ناسزا گفت. سپس نزد مروان رفت و از او شكايت كرد. ابوسعيد بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعيد! بين تو و برادرزاده ات (اين جوان) چه نزاعي در گرفته است؟ ابوسعيد گفت: شنيدم كه رسول الله فرمود: «هرگاه، يكي از شما، چيزي را بين خود و مردم، ستره قرار داد و نماز خواند و شخصي خواست از جلويش بگذرد، او را دفع كند. و اگر نپذيرفت، با وي بجنگد زيرا او شيطان است».

باب (9): گناه عبور كردن از جلوي نماز گزار

317ـ عن أَبِي جُهَيْمٍ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ : «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ الراوي: لا أَدْرِي أَقَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً. (بخاري: 510)

ترجمه: ابوجهيم روايت مي كند كه رسول اكرم فرمود: «كسي كه از جلوي نمازگزار ميگذرد، اگر ميدانست كه اين كار چقدر گناه دارد ، تا چهل (سال) توقف مي نمود ولي از جلوي نماز گزار، عبور نمي كرد». راوي ميگويد: يادم نيست كه رسول الله فرمود: چهل روز، ماه يا سال.

باب (10): نماز خواندن بسوي كسي كه خواب است

318ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ.)بخارى:512)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله نماز ميخواند در حالي كه من جلوي آنحضرت و روي رختخوابش خوابيده بودم. سپس هنگامي كه ميخواست نماز وتر بخواند، مرا نيز بيدار مي كرد. من هم نماز وتر مي خواندم.

باب (11): كسي كه هنگام نماز، دختر بچه خرد سالي را با خود حمل كند

319ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَلأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا. (بخارى:516)

ترجمه: ابوقتاده انصاري ميگويد: رسول الله هنگام نماز خواندن، امامه، دختر زينب (نوه اش) را كه پدرش ابوالعاص بن ربيع بن عبد شمس بود، بر دوش مي گرفت. و هنگاميكه به سجده ميرفت، او را بر زمين ميگذاشت و وقتيكه از سجده بلند ميشد، او را دوباره بر دوش مي نهاد.

باب (12): زني كه پليدي را از روي نماز گزار بر مي دارد

320 ـ حديث ابن مسعود في دعاء النبي على قريش يوم وضعوا عليه السلي تقدم، وقال هنا في آخره: ثمَّ سُحِبُوا إِلَى الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ، ثمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «وَأُتْبِعَ أَصْحَابُ الْقَلِيبِ لَعْنَةً». (بخاري:520)

ترجمه: قبلاً حديث ابن مسعود در مورد نفرين قريش، توسط رسول خدا ذكر گرديد. در قسمت پاياني اين حديث، آمده است كه اجساد آنان در روز بدر، در خندق، انداخته شد. و

رسول الله فرمود: «كساني كه در گودال افتاده اند به لعنت خدا گرفتار شده اند».

كتاب(9) اوقات نماز

باب (1): اوقات و فضيلت نمازها

321 ـ عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ : أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْمُغِيْرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَقَدْ أَخَّرَ الصَّلاةَ يَوْماً، وَهُوَ بِالْعَرَاقِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جِبْرِيلَ نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ

اللَّهِ ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ، ثمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ». (بخارى:521).

ترجمه: ابو مسعود انصاري روايت مي كند كه: روزي نزد مغيره بن شعبه در عراق رفته بودم. او در خواندن نماز، تأخير كرد. پرسيدم: اين چه كاري است مغيره؟! مگر نميداني كه جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله با وي نماز خواند. باز

جبرئيل آمد ونماز خواند و رسولالله با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله با وي نماز خواند. و در پايان، جبرئيل گفت: «به من چنين دستور داده شده است». (هدف ابومسعود اين بود كه اوقات نمازهاي پنجگانه را جبريل تعيين نموده است).

باب (2): نماز، باعث آمرزش گناهان مي شود

322- عن حُذَيْفَةَ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَهُ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لَجَرِيءٌ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنِ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا

مُغْلَقًا، قَالَ: أَيُكْسَرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذًا لا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيث لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ. (بخارى:525)

ترجمه: حذيفه ميگويد: خدمت عمر ابن خطاب نشسته بوديم كه ايشان پرسيد: چه كسي از شما حديثي در مورد فتنه

از رسول الله بياد دارد؟ حذيفه ميگويد: گفتم: من حديث رسول الله را در اين مورد، همانطور كه ايراد فرمودند، بياد دارم. عمر فرمود: شما خيلي جرأت داريد. گفتم: فتنههايي كه دامنگير مرد از ناحيه زن، فرزند،ثروت وهمسايه مي شود به وسيله نماز، روزه، صدقه، وامر به معروف ونهي از منكر از بين خواهند رفت. عمر فرمود: منظورم اين فتنه ها نيست . بلكه فتنههايي است كه مانند امواج دريا، موج مي زنند. حذيفه ميگويد: عرض كردم: اي امير المومنين! از آن فتنهها، ضرري به شما نمي رسد. زيرا ميان شما و آنها، دروازه محكمي وجود دارد. عمر سؤال كرد: آيا آن دروازه، باز مي شود يا شكسته مي شود؟ حذيفه گفت: شكسته خواهد شد. عمر فرمود: در

آنصورت، هرگز دوباره بسته نخواهد شد. از حذيفه سؤال شد: آيا عمر آن دروازه را ميدانست. گفت: آري، برايش مانند روز، روشن بود. زيرا من حديث صحيحي براي او نقل كردم كه در آن، هيچگونه مطلب غلط و نادرستي وجود نداشت. حاضران گفتند: ما ترسيديم چيزي از حذيفه در مورد آن دروازه، بپرسيم. بنابراين، از مسروق خواستيم تا از او بپرسد. حذيفه در جواب مسروق، گفت: منظور از آن دروازه، وجود خود عمر است.

323ـ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ رَجُلا أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ

اللَّهُ : **أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**) قَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ». (بخارى:526)

ترجمه: ابن مسعود مي گويد: شخصي زني را بوسيد. بعد از آن، خدمت رسول الله آمد و گفت: اي رسول خدا! مرتكب چنين خطايي شده ام، تكليف چيست؟ آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود: (در دو طرف روز و هم چنين قسمتي از شب، نماز را برپا دار. همانا اعمال نيك، گناهان را از بين ميبرند). آن

شخص، سؤال كرد: اي رسول الله! آيا اين حكم، ويژة من است؟ رسول الله فرمود: «خير، بلكه شمال حال همه ي امت من است».

باب (3): فضيلت نماز خواندن به موقع

324ـ عن ابن مسعود قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ : أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ».

قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي. (بخارى:527)

ترجمه: ابن مسعود ميگويد: از نبي اكرم سؤال كردم: كدام عمل، نزد الله پسنديدهتر است؟ فرمود: «نمازي كه در وقت خودش، خوانده شود». عرض كردم: بعد از آن؟ فرمود: «نيكي به پدر و مادر». عرض كردم: بعد از آن ؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». ابن مسعود ميگويد: پيامبر همين سه مطلب را به من گفت. اگر بيشتر مي پرسيدم، آنحضرت نيز، جواب بيشتري مي داد.

باب (4): نمازهاي پنجگانه، باعث كفارة گناهان مي شود

325 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ»؟ قَالُوا: لاَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا». (بخارى:528)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: از رسول الله شنيدم كه ميفرمود: «اگر مقابل منزل كسي نهر آبي باشد و او روزي پنج بار، در آن، غسل نمايد، آيا به نظر شما، چركي بر بدن او باقي خواهد ماند»؟ صحابه عرض كردند: خير. رسول الله فرمود: نمازهاي پنجگانه چنين اند. يعني خداوند بوسيله آنها گناهان را از بين مي برد».

باب (5): نماز گزار با پروردگارش مناجات مي كند

326 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ أنه قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلا يَبْسُطْ ذِرَاعَيْهِ كَالْكَلْبِ، وَإِذَا بَزَقَ فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ». (بخاري:532)

ترجمه: انس ابن مالك ميگويد: نبي اكرم فرمود: «در سجده، اعتدال را رعايت كنيد. و دستها را مانند سگ، بر زمين نگذاريد. همچنين اگر كسي خواست آب دهان بيندازد، جلو و سمت راست خود، نيندازد. زيرا وي در نماز، با پروردگارش، راز و نياز ميكند».

باب (6): تأخير نماز ظهر درتا بستان تا اينكه از شدت گرما، كاسته شود

327 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، وَاشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ،

فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ ،وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ»(بخارى:536ـ537)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نبي اكرم فرمود: « در شدت گرما، نماز ظهر را زماني بخوانيد كه هوا اندكي سردتر شود. زيرا شدت گرما،از تنفس دوزخ است. آتش دوزخ نزد خدا شكايت كرد كه اجزاي من، از شدت گرما، يكديگر را نابود مي كند. پروردگار به وي اجازه داد تا سالي دو بار، تنفس كند: يكي در زمستان و ديگري در تابستان. سرماي شديد، تنفس زمستان و گرماي شديد، تنفس تابستان اوست».

328 ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَذِّنُ أَنْ يُؤَذِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ : «أَبْرِدْ». ثمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ. (بخارى:539)

ترجمه: ابوذر غفاري میگويد: در سفري با رسول الله همراه بوديم. مؤذن خواست براي نماز ظهر، اذان گويد. رسول خدا فرمود: «اندكي صبركن تا هوا سردتر شود». پس از چند لحظه، بار ديگر، مؤذن قصد اذان نمود. رسول الله

فرمود: «صبر كن تا هوا سرد شود». و اينگونه، اذان ظهر تا ظاهر شدنِ ساية تپهها، بتأخير افتاد.

باب (7): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است

329 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَامًا، ثمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ

بِشَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَخْبَرْتُكُمْ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثمَّ قَالَ:

«عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ». (بخارى:540)

ترجمه: انس ابن مالك ميگويد: روزي، بعد از زوال آفتاب، رسول الله به مسجد آمد و نماز ظهر را اقامه نمود. سپس، به منبر رفت و دربارة قيامت و اينكه در آن روز، حوادث بسيار مهمي به وقوع خواهد پيوست، سخن گفت و فرمود: «هركس، سؤالي دارد، بپرسد. تا زماني كه اينجا نشسته ام به همة سؤالات شما، پاسخ خواهم داد». مردم بشدت گريه مي كردند و آنحضرت چندين بار فرمود: «سؤال كنيد». در آن ميان، عبدالله بن حذافه برخاست و پرسيد: پدر من كيست؟

رسول الله فرمود: پدر تو، حذافه است. رسول خدا دوباره فرمود: «سؤال كنيد». آنگاه، عمر ابن خطاب دو زانو نشست و عرض كرد:«خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دين و محمد را بعنوان پيامبر، قبول داريم و به آن، خرسنديم».
رسول الله پس از اندكي سكوت، فرمود: « هم اكنون، بهشت و دوزخ، روي اين ديوار، بر من عرضه شد. تاكنون چيزي به زيبائي بهشت و زشتي دوزخ، نديدهام».

330 ـ عَنْ أَبِي بَرْزَةَ قَالَ:كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا

مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ فيرَجَعَ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثلُث اللَّيْلِ، ثمَّ قَالَ: إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ (بخارى: 541)

ترجمه: ابو برزه ميگويد: نبي اكرم نماز صبح را هنگامي ميخواند كه هر كس، همنشين خود را مي شناخت. و در آن، بين

شصت تا صد آيه ميخواند. و نماز ظهر را بعد از زوال آفتاب و نماز عصر را وقتي ميخواند كه اگر يك نفر، به دورترين نقطه مدينه برود و برگردد، هنوز آفتاب زرد نشده باشد. ابومنهال ميگويد: قول ابوبرزه را درباره نماز مغرب، فراموش كرده ام. ولي او براي تأخير نماز عشاء، تا يك سوم شب، باكي نداشت. سپس افزود: تا نصف شب هم، باكي نداشت.

باب (8): تأخير نماز ظهر تا وقت عصر

331 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. (بخارى:543)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ در مدينه منوره، هشت ركعتِ ظهر و عصر و هفت ركعتِ مغرب و عشاء را بصورت جمع خواند.

باب (9): وقت نماز عصر

332 ـ حَدِيْث أَبِي بَرْزَةَ في ذِكْرِ الصَّلَوَاتِ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَقَالَ في هذِهِ الرِّوَايَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْعِشَاءَ:كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيث بَعْدَهَا. (بخارى:541)

ترجمه: قبلاً حديث ابوبرزه، دربارة وقت نمازها، ذكر شد. در اين حديث، بعد از يادآوري نماز عشاء، فرمود: رسول الله خوابيدن قبل از نماز عشاء و بيدار ماندن و داستان سرايي بعد از نماز عشاء را ناپسند مي دانست.

333 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ثمَّ يَخْرُجُ الْإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَنَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ. (بخارى:548)

ترجمه: انس ابن مالك ميگويد: نماز عصر را زماني ميخوانديم كه اگر بعد از پايان نماز، كسي به محله قبيلة بني عمرو ابن عوف (قبا) مي رفت، آنان را در حال نماز خواندن، مي ديد.

(معني حديث، اين است كه رسول الله نماز عصر را در اول وقتش مي خواند و بني عمرو، چون مشغول كشاورزي و غيره بودند، در وسط وقت، ميخواندند). مترجم

334 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ، وَبَعْضُ الْعَوَالي مِنَ الْمَدِيْنَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أوْ نَحْوِهِ. (بخارى:550)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: رسول الله نماز عصر را زماني مي خواند كه آفتاب، هنوز بلند و بسيار روشن بود. (يعني مايل به زردي نشده بود). و اگر كسي پس از نماز عصر، به عوالي مدينه ميرفت، هنوز آفتاب بلند بود كه آنجا ميرسيد. قابل يادآوري است كه بخشهايي از عوالي، حدود چهار ميل از مدينه منوره، فاصله دارد.

باب (10): گناه كسي كه نماز عصرش فوت گردد

335 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ». (بخارى:552)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول اكرم فرمود: «كسي كه نماز عصرش فوت گردد، مانند اين است كه اهل ومالش را از دست داده باشد».

باب (11): كسي كه نماز عصر را ترك كند

336ـ عَنْ بُرَيْدَةَ : أَنَّهُ قَالَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ: بَكِّرُوا بِصَلاةِ الْعَصْرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». (بخارى: 553)

ترجمه: روايت است كه بريده در يك روز ابري، فرمود: نماز عصر را زود بخوانيد زيرا رسول اكرم فرمود: «هركس، نماز عصر را ترك نمايد، تمام اعمال نيك اش از بين ميرود».

باب (12): فضيلت نماز عصر

337 ـ عَنْ جَرِيرٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثمَّ قَرَأَ: **وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ**. (بخارى:554)

ترجمه: جرير بن عبد الله ميگويد: شبي، خدمت نبي اكرم بوديم. ايشان به سوي ماه، نظر كرد و فرمود: «همينطور كه اين ماه را مي بينيد، پروردگارتان را خواهيد ديد. در اين مورد، هيچ مزاحمتي براي شما، وجود نخواهد داشت. (اگر مي خواهيد ديدار خداوند نصيب شما شود) سعي كنيد بر نمازهاي صبح و عصر، مواظبت نماييد. و حتماً اين كار را انجام دهيد». سپس، آنحضرت اين آيه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاكي ياد كنيد).

338ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ وَصَلاةِ الْعَصْرِ، ثمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». (بخارى:555)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «فرشتگاني شب و فرشتگاني ديگر، روز را به نوبت، با شما بسر مي برند. و هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع ميشوند. سپس، فرشتگاني كه شب را نزد شما سپري كرده اند، بسوي عرش الهي ميروند. خداوند متعال با وجودي كه حال بندگانش را بهتر ميداند، از آنان مي پرسد: وقتي آمديد؛ بندگان مرا در چه حالي ديديد؟ فرشتگان در جواب، ميگويند: پروردگارا! هنگامي كه نزد آنان رفتيم و زماني كه از آنها جدا شديم، مشغول نماز خواندن و عبادت بودند».

باب (13): كسي كه يك ركعت از نماز عصر را پيش از غروب آفتاب، دريابد

339ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ». (بخارى:556)

ترجمه: ابو هريره مي گويد: رسول الله فرمود: «هر كس، يك ركعت از نماز عصرش را قبل از غروب آفتاب، دريابد، بايد بقيه نماز را بخواند و كامل كند. و هركس، يك ركعت از نماز فجرش را قبل از طلوع آفتاب، دريابد، بايد بقيه نماز را بخواند و كامل نمايد».

340ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن عمر: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ كَمَا بَيْنَ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ،

فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلاةِ الْعَصْرِ، ثمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثمَّ أُوتِينَا الْقُرْآنَ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأُعْطِينَا قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ: أَيْ رَبَّنَا أَعْطَيْتَ هَؤُلاءِ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، وَأَعْطَيْتَنَا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثرَ عَمَلاً؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». (بخارى:557)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «عمر شما در برابر عمر امتهاي گذشته به اندازه فاصله نماز عصر و مغرب است. تورات به اهل آن، داده شد و آنان تا نصف روز، بدان عمل كردند. آنگاه، خسته شدند. و به هر كدام از آنان، يك قِيراط، اجر داده شد. هم چنين، انجيل به اهل آن، داده شد و آنان از نصف روز تا موقع نماز عصر به آن، عمل كردند و بعد خسته شدند و به

هركدام از آنان نيز باندازه يك قِيراط، اجر داده شد. سپس، قرآن به ما عطا شد و ما تا غروب آفتاب به آن عمل كرديم. ولي به هر كدام از ما، دو قيراط، پاداش داده شد. اهل تورات و انجيل، نزد پروردگار، شكايت بردند و گفتند: پروردگارا ! ما كه كار بيشتري انجام داديم، به ما يك قيراط، عنايت فرمودي. ولي به آنها كه كار كمتري انجام دادند، دو قيراط، عطا كردي؟ خداوند فرمود: آيا بر شما ستم روا داشته ام؟ گفتند: خير . آنگاه، حق تعالي فرمود: اين لطف و احسان من است، به هر كس كه بخواهم، مي دهم».

باب (14): وقت نماز مغرب

342 ـ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ يَقُولُ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا، وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ. (بخارى:559)

ترجمه: رافع بن خديج ميگويد: نماز مغرب را همراه رسول الله مي خوانديم و بر ميگشتيم. باز هم، هوا به اندازه اي روشن بود كه اگر تيري را پرتاب مي كرديم، جاي افتادن آن را مي ديديم.

343 ـ عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقِيَّةٌ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا وَأَحْيَانًا، إِذَا رَآهُمُ اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَئُوْا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ كَانُوا أَوْ كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّيهَا بِغَلَسٍ. (بخارى:560)

ترجمه: جابر بن عبد اللّه ميگويد: رسول الله نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعي كه آفتاب، خوب روشن بود، ميخواند. و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب و نماز

عشاء را گاهي زود و گاهي دير، يعني اگر مردم دير ميآمدند، دير، و در غير آنصورت، زود ميخواند. و نماز صبح را با رسول الله هنگامي كه هوا هنوز تاريك بود، ميخوانديم.

باب (15): كسيكه نمي خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد

344ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ : أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «لا تَغْلِبَنَّكُمُ الأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ

صَلاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ: الأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ (بخاری:563)

ترجمه: عبد الله مزني میگويد: رسول الله فرمود: «باديه نشينان، نماز مغرب را عشاء میگويند. اما شما دچار اشتباه نشويد. پس از غروب را، مغرب و نماز بعد از آن را عشاء بناميد».

باب (16): فضيلت نماز عشاء

345 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الإِسْلامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ غَيْرَكُمْ» (بخارى:566)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ﷺ يكبار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخير انداخت. و از خانه بيرون نيامد تا اينكه عمر ابن خطاب او را صدا زد و

گفت: اي رسول خدا! زنان و کودکان خواب رفتند. آنگاه، رسول اکرم از خانه بيرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضرين، فرمود:«هيچ کس از اهل زمين جز شما، منتظر اين نماز نيست».

346ـ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِي فِي السَّفِينَةِ نُزُولاً فِي بَقِيعِ بُطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ عِنْدَ صَلاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ أَنَا وَأَصْحَابِي وَلَهُ بَعْضُ

الشُّغْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلاةِ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ، ثمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا صَلَّى هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لا يَدْرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى:

فَرَجَعْنَا، فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخاری:567)

ترجمه: ابوموسي ميگويد: من و همراهانم با كشتي آمديم. و در بقيع بطحان، منزل گرفتيم. رسول الله ﷺ در مدينه بود. هر شب، عده اي از ما به نوبت، نزد رسول الله ﷺ ميرفتند. يكي از شبها، نوبت من و چند نفر ديگر فرا رسيد . خدمت آنحضرت ﷺ رسيديم . ايشان به علت سرگرم بودن در بعضي امور، نماز عشاء را به تأخير انداخت بطوريكه ستارگان در سراسر آسمان، آشكار شدند. (بخش بزرگي از شب سپري شد). سپس،آنحضرت ﷺ تشريف آورد و نماز خواند. پس از

اتمام نماز، فرمود: «صبركنيد. خبر خوشي براي شما دارم. و آن خبر خوش، اينست كه لطف خدا، شامل حال شما است . زيرا غير از شما، كسي ديگر در اين ساعت ، نماز نخوانده است».يا«در حال نماز نيست» ابوموسي ميگويد: از اين مژدة رسول الله ، همه خوشحال و شادمان، برگشتيم.

باب (17): خوابيدن كسي كه قبل از نماز عشاء، خوابش بگيرد

347 ـ حَدِيث أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْعِشَاءِ حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ تَقَدَّمَ، وَ في هذا زيادة، قَالَتْ: وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثلُث اللَّيْلِ الأَوَّلِ. وفي رواية عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: فَخَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا». (بخارى:569-571)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها درباره اينكه پيامبر نماز عشاء را به تاخير انداخت و عمر به ايشان گفت: زنان وبچه ها خواب رفتند و... را قبلا ذكر كرديم.و در اينجا، اين مطلب، اضافه شده است كه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: آنحضرت نماز عشاء را حد فاصل ميان غروب شفق ويك سوم اول شب، مي خواندند. ودر روايت ابن عباس رضي الله عنهما آمده است كه: رسول الله در حالي كه آب از سر مباركش ميچكيد و دستش را روي سرش گذاشته بود، تشريف آورد. ـ گويا هم اكنون، او را مي بينيم.ـ و فرمود: اگر براي امتم، مشكل نمي بود، دستور مي دادم كه نماز عشاء را چنين (با تأخير) بخوانند.

باب (18): وقت نماز صبح

348 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثابِتٍ حَدَّثهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ، ثمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً. (بخارى:575)

ترجمه: انس روايت مي كند كه زيد بن ثابت فرمود: صحابه با رسول الله سحري خوردند. سپس، براي اقامة نماز صبح برخاستند. انس ميگويد: پرسيدم: بين خوردن سحري و

نماز صبح، چقدر فاصله بود؟ زيد بن ثابت جواب داد: باندازة تلاوت پنجاه تا شصت آيه.

349 ـ عَنْ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ثمَّ يَكُونُ سُرْعَةٌ بِي أَنْ أُدْرِكَ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ . (بخارى:577)

ترجمه: سهل بن سعد ميگويد: با خانواده ام سحري مي خوردم و زود حركت مي كردم تا نماز جماعت را همراه رسول الله بخوانم .

باب (19): فضيلت نماز فجر

350 ـ عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخارى: 574)

ترجمه: ابوموسي ميگويد: رسول الله فرمود: «هركس، نمازهاي صبح و عصر را بخواند، به بهشت ميرود».

باب (20): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب

351- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رِجَالٌ مَرْضِيُّونَ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ. (بخارى:581)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي فرمايد: مرداني صادق كه در راس آنها عمر بود، نزد من گواهي دادند كه: نبي اكرم از نماز خواندن ، پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب وپس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهي فرمودند.

352 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَحَرَّوْا بِصَلاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا». (بخارى:582)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول اكرم ﷺ فرمود: «نماز صبح را هنگام طلوع آفتاب و نماز عصر را هنگام غروب آفتاب، نخوانيد».

353 ـ قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَغِيبَ». (بخاري: 583)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامي كه گوشه خورشيد، آشكار شد، نماز نخوانيد تا

اينكه خورشيد، كاملا بالا رود. و هنگامي كه گوشة خورشيد، غروب كرد، نماز نخوانيد تا اينكه كاملا غروب كند».

354 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَى عَنْ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبْسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلاتَيْنِ، نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ. (بخارى:584)

ترجمه: از ابـوهريره روايت است كه رسـول الله از دو نوع بيع، دو روش لبـاس پوشـيدن(كه ذكر آنها قبلا گذشـت) ودو

نماز، نهي فرمود: يكي، نماز خواندن بعد از نماز صـبح تا طلـوع آفتاب و ديگري، نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب.

باب (21): نبايد قبل از غروب آفتاب، نمازي خوانده شود

355 ـ عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلاةً، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا. (يَعْنِي: الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ) (بخارى:587)

ترجمه: از معاويه روايت است كه فرمود: شما نمازي ميخوانيد كه ما، با وجودي كه در خدمت رسول الله بوديم، نديديم كه چنين نمازي را بخواند. بلكه از خواندن آن، (دو ركعت بعد از نماز عصر) منع فرمود.

باب(22): نمازهاي قضايي ومانند آن را ميتوان بعد از عصر، خواند

356-عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ، مَا تَرَكَهُمَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى

ثقُلَ عَنِ الصَّلاةِ، وَكَانَ يُصَلِّي كَثيرًا مِنْ صَلاتِهِ قَاعِدًا، تَعْنِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّيهِمَا، وَلا يُصَلِّيهِمَا فِي الْمَسْجِدِ، مَخَافَةَ أَنْ يُثقِّلَ عَلَى أُمَّتِهِ، وَكَانَ يُحِبُّ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ. (بخارى:590)

ترجمه: عايشه مي فرمايد: سوگند به ذاتي كه آنحضرت را از اين دنيا برد كه رسول خدا خواندن دو ركعت بعد از نماز عصر را تا هنگام رحلت، ترك نفرمود. و ايشان، زماني رحلت كرد كه نماز خواندن برايش دشوار گرديد و

بسياري از نمازهايش را نشسته مي خواند. وچون آنحضرت همیشه تخفيف را براي امت خود دوست داشت، اين دو ركعت را در مسجد نمي خواند تا مبادا باعث زحمت امت گردد.

357- وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: رَكْعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ يَدَعُهُمَا سِرًّا وَلا عَلانِيَةً، رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ. (بخارى:592)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله دو ركعتِ قبل از نماز صبح و دو ركعتِ بعد از نماز عصر را در هيچ حالتي ـ پنهان و آشكار ـ ترك نمي كرد.

باب (23): اذان گفتن پس از وقتش

358 ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَّسْتَ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلاةِ». قَالَ بِلالٌ: أَنَا أُوقِظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا وَأَسْنَدَ بِلالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ»؟ قَالَ:

مَا أُلْقِيَتْ عَلَيَّ نَوْمَةٌ مِثلُهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلالُ، قُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلاةِ». فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَّتْ، قَامَ فَصَلَّى. (بخارى:595)

ترجمه: ابوقتاده ميگويد: شبي، همسفر رسول الله بوديم. گروهي گفتند: چه خوب بود اگر براي خواب، توقف ميكرديم. رسول خدا فرمود: «ميترسم براي نماز صبح بيدار نشويم». بلال گفت: من شما را بيدار ميكنم. مردم دراز

كشيدند و خوابيدند. بلال هم نشست و به شترش تكيه زد. ديري نگذشت كه خواب بر او نيز غلبه كرد. رسول الله زماني از خواب بيدار شد كه آفتاب طلوع كرده بود. آنگاه، خطاب به بلال فرمود: «كجاست آنچه وعده نمودي»؟! بلال گفت: اي رسول خدا! من هرگز چنين بخواب نرفته بودم. رسول الله فرمود: «هرگاه، خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض ميكند و هرگاه بخواهد، بر ميگرداند. اي بلال! اكنون، برخيز و اذان بگو». سپس آنحضرت وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود.

باب (24): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت

359ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَاللهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ

مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ. (بخاری:596)

ترجمه: جابر بن عبد الله ميگويد: پس از غروبِ آفتابِ روزِ خندق، عمر فاروق در حالي كه كفار قريش را نفرين مي كرد، خدمت رسول اكرم رسيد و گفت: اي رسول خدا! من نماز عصر را نزديك غروب آفتاب، خواندم. رسول الله فرمود: « به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخواندهام». بعد از آن، به بُطحان رفته، وضو گرفتيم. و رسول الله پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند.

باب (25): كسي كه نمازي را فراموش كرد، هرگاه بيادش آمد، آنرا بخواند

360 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ: **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**». (بخارى:597)

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه رسول الله فرمود: «هركس، نمازي را فراموش كرد، هر وقت كه بيادش آمد، بخواند. زيرا ترك نماز، كفاره اي ديگر ندارد. خداوند ميفرمايد: (نماز را هنگام ياد من، برپا دار)».

باب (26)

361ـ عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رسول الله : «لَمْ تَزَالُوا فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاةَ». (بخارى:600)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسول الله فرمود: «تا زماني كه در انتظار نماز نشسته باشيد، گويا در حال نماز هستيد».

باب (27)

362 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهِ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهَا تَخْرِمُ ذَلِكَ الْقَرْنَ. (بخارى:601)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله فرمود: « پس از صد سال، از كساني كه امروز روي زمين هستند، هيچ كس زنده نخواهد ماند». منظور اين بود كه اين قرن، به پايان خواهد رسيد.

باب (28): شب نشيني با مهمان و خانواده خود

363 ـ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أُنَاسًا فُقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثالِث، وَإِنْ أَرْبَعٌ فَخَامِسٌ أَوْ سَادِسٌ». وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثلاثةٍ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ بِعَشَرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، ـ فَلا أَدْرِي قَالَ: وَامْرَأتِي ـ وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ

أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثمَّ لَبِث حَيْث صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ، ثمَّ رَجَعَ، فَلَبِث حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ أَوْ قَالَتْ: ضَيْفِكَ، قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِيهمْ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عُرِضُوا فَأَبَوْا، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا غُنْثرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُلُوا لا هَنِيئًا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لا

أَطْعَمُهُ أَبَدًا، وَايْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثرَ مِمَّا كانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثرُ مِنْهَا، فَقَالَ لامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لا وَقُرَّةِ عَيْنِي، لَهِيَ الآنَ أَكْثرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثلاث مَرَّاتٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ،

ثمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الأَجَلُ، فَفَرَّقَنَا اثنَي عَشَرَ رَجُلا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ. (بخاری:602)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابي بكر رضي الله عنهما مي گويد: اصحاب صفه، تنگدست و فقير بودند. رسول الله گفته بود: «هركس، باندازه دو نفر غذا دارد، يك نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازة چهار نفر، غذا دارد، پنجمي يا

ششمي را با خود ببرد». در نتيجه، ابوبكر همراه سه نفر از آنها به خانه آمد و رسول الله نيز ده نفر را با خود به برد. عبدالرحمن ميگويد: من و پدرم و مادرم و خدمتكارمان در خانه بوديم. راوي مي گويد: نميدانم كه عبدالرحمن از همسرش نام برد يا خير.ابوبكر به خانه پيامبر اكرم رفته، شام خورد وهمراه آنحضرت (در مسجد) نماز خواند و دوباره به خانه رسول الله برگشت و پاسي از شب را آنجا ماند. وقتي به خانه برگشت، همسرش به وي گفت: چرا مهمانان خود را در انتظار گذاشتي؟ ابوبكر گفت : مگر هنوز آنان را شام نداده ايد؟ همسرش گفت: شام برديم ولي چون شما نبوديد،آنها شام نخوردند. عبدالرحمن ميگويد: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا

صدا زد: اي نادان! و ناسزا گفت و در پايان فرمود: بخوريد، هر چند كه اين شام بعلت تأخير گوارا نيست. بخدا سوگند، من هرگز از اين غذا نميخورم. عبدالرحمن ميگويد: هر لقمه اي كه از غذا برميداشتيم، به خدا سوگند، بجاي آن، بيش از يك لقمه، اضافه ميشد تا جائيكه همه مهمانان سير خوردند و غذا بيشتر از آنچه كه آوردند، باقي ماند. پدرم وقتي ديد كه غذا نه تنها باقي مانده، بلكه بيشتر شده است، خطاب به همسرش گفت: اي خواهر بني فراس، ماجرا چيست؟

همسرش گفت: به خدا سوگند كه اين غذا، سه برابر غذاي قبلي است. آنگاه ابوبكر نيز شروع بخوردن كرد و فرمود: سوگندي كه ياد كردم، از طرف شيطان بود. آنگاه، يك لقمه از

آن را خورد و بقيه طعام را خدمت رسول الله برد. و آن غذا تا صبح نزد رسولالله ماند. ميان ما و طايفهاي ديگر عهد و پيماني بود كه از قضا موعدش فرا رسيده بود. آنها دوازده نفر بودند ولي با هركدام، تعدادي همراه بود كه همه از آن غذا خوردند و سير شدند.

كتاب اذان

باب (1): آغاز مشروعيت اذان

364 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمِ: اتَّخِذُوا

نَاقُوسًا مِثلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوقًا مِثلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ : أَوَلا تَبْعَثونَ رَجُلا يُنَادِي بِالصَّلاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «يَا بِلالُ قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاةِ». (بخارى:604)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: زماني كه مسلمانان، تازه به مدينه آمده بودند، چون براي اوقات نماز، اذان گفته نمي شد، مردم تجمع ميكردند و منتظر وقت نماز مي ماندند. سرانجام، روزي مسلمانان در اين باره با يكديگر، تبادل نظر كردند. بعضي گفتند: ناقوسي مانند ناقوس نصارا و

بعضي ديگر گفتند: شيپوري مانند شيپور يهود، به صدا درآوريم. اما عمر فرمود: بهتر است وقت نماز، كسي را بفرستيم تا مردم را به نماز فرا خواند. رسول الله فرمود: «اي بلال! برخيز و مردم را به نماز فراخوان».

باب (2): كلمات اذان دو بار، گفته ميشود

365 ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أُمِرَ بِلالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ، إِلا الإِقَامَةَ. (بخارى: 605)

ترجمه: انس میگوید: به بلال دستور داده شد که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامه را يك بار، بگويد جز «قدقامت الصلاه» که دوبار گفته شود.

باب (3): فضیلت اذان گفتن

366 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاةِ، أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى النِّدَاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثوِّبَ بِالصَّلاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى

إِذَا قُضِيَ التَّثوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّي يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». (بخارى:608)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود:«هنگامي كه براي نماز، اذان داده ميشود، شيطان فرار ميكند و از عقب خود، هوا خارج ميكند تا صداي اذان را نشنود. و بعد از اذان، برميگردد. و باز، هنگام اقامه گفتن، فرار ميكند. و دوباره، پس از اتمام آن، بر ميگردد تا نمازگزاران را دچار وسوسه كند و ميگويد: فلان مسئله و فلان مسئله و... را به خاطر بياور. يعني

همة انچه را که فراموش کرده است به یادش مي آورد و او را چنان سرگرم مي کند که نداند چند رکعت، خوانده است».

باب (4): اذان گفتن با آواز بلند

367ـ عَنْ أبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ الله يَقُوْلُ: «إِنَّهُ لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ إِلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:609)

ترجمه: ابوسعيد خدري میگوید: از رسول اکرم شنیدم که میفرمود: «جن و انس و هر مخلوق دیگري که صداي مؤذن را بشنوند، روز قیامت براي او گواهي خواهند داد».

باب (5): اذان از خونریزي جلوگیري مي کند

368ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بِنَا حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَـارَ عَلَيْهِمْ. (بخارى:610)

ترجمه: انس ابن مالك ميگويد: هرگاه، رسول الله براي جهاد ميرفت، منتظر مي ماند و تا صبح، حمله نمي كرد. اگر صداي اذان را مي شنيد، دست نگه مي داشت و در غير اينصورت، حمله را آغاز مي كرد.

باب (6): هنگام شنيدن اذان، چه بايد گفت؟

369ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ، فَقُولُوا مِثلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ». (بخارى:611)

ترجمه: ابوسعيد خدري ﷺ ميگويد: رسول اكرم ﷺ فرمود: «هنگامي كه صداي اذان به گوش شما رسيد، كلمات اذان را با مؤذن تكرار كنيد».

370 ـ عَنْ مُعَاوِيَةَ مِثلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. ولَمَّا قَالَ: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». وَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْنَا نَبِيَّكُمْ يَقُولُ. (بخارى:612ـ613)

ترجمه: از معاويه روايت است كه ايشان، كلمات اذان را تا كلمة«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با موذن، تكرار كرد و همينكه مؤذن به «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» رسيد، در

جواب، گفت: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». و فرمود: شنيدم كه پيامبر چنين ميگفت.

باب (7): دعاي اذان

371ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ،

وَابْعَثهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:614)

ترجمه: جابر ابن عبد الله میگوید: رسول اکرم فرمود: «هرکس بعد از شنیدن اذان، این دعا را بخواند: **«اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ»** روز قيامت، از شفاعت من، بهرهمند خواهد شد.

ترجمة دعا: خدايا ! اي صاحب اين دعوت كامل (اذان) و نمازي كه هم اكنون برگزار مي شود! به محمد وسيله (درجه

اي است در بهشت) و فضيلت عنايت فرما و او را طبق وعده ات به مقام محمود(شفاعت) برسان.

باب (8): قرعه كشي براي اذان گفتن

372 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا

إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (بخاری: 615)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه ميبودند و براي دستيابي به آن، چاره اي جز قرعه كشي نداشتند، حتما قرعه كشي مي كردند. همچنين، اگر ثواب اول وقت را مي دانستند، براي رسيدن به آن، از يكديگر سبقت مي گرفتند. و اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع ميبودند، با خزيدن هم كه شده بود در آنها شركت ميكردند».

باب (9): اذان گفتن شخص نابينا در صورتي كه كسي وقت اذان را به او بگويد

373 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ بِلالا يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». ثمَّ قَالَ: وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى لا يُنَادِي حَتَّى يُقَالَ لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ. (بخارى:617)

ترجمه: عبد الله بن عمر میگوید: رسول الله فرمود: «بلال زماني اذان مي گويد كه هنوز شب است (قبل از طلوع فجر). بنابراين، شما پس از اذان بلال، بخوريد و بياشاميد تا اينكه عبد الله ابن ام مكتوم اذان گويد».

عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: عبد الله ابن ام مكتوم نابينا بود، تا او را از طلوع فجر با خبر نمي ساختند، اذان نميگفت.

باب (10): اذان گفتن پس از طلوع فجر

374ـ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَا الصُّبْحُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلاةُ. (بخارى:618)

ترجمه: حفصه رضي الله عنها ميگويد: پس از اذان صبح و آشكار شدن فجر، رسول اكرم قبل از اداي فرض، دو ركعت نماز، بطور مختصر ميخواند.

باب (11): اذان گفتن قبل از طلوع فجر

375 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَوْ أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانُ بِلالٍ مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ، وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ، أَوِ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ، وَرَفَعَهَا إِلَى فَوْقُ، وَطَأْطَأَ إِلَى أَسْفَلُ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا.

قَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَّابَتَيْهِ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الأُخْرَى، ثمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ. (بخارى:621)

ترجمه: عبدالله بن مسعود میگوید: رسول اکرم فرمود: « مواظب باشید که اذان بلال، مانع خوردن سحري نگردد. زيرا بلال، قبل از طلوع فجر، اذان میگوید تا کساني که مشغول نمازند، براي سحري برگردند و آنان که خوابند، بيدار شوند. پس، اذان بلال را با صبح صادق اشتباه نگيريد». وآنحضرت با انگشتهايش اشاره کرد، ابتدا انگشتهايش را بالا برد وسپس، به طرف پائين آورد و فرمود: «تا روشني و سفيدي افق، اينگونه ظاهر شود».زهير (يکي از راويان اين حديث) دو انگشت سبابه

خود را روي هم گذاشت. سپس، آنها را به سوي راست و چپ، باز نمود و گفت: نور صبح صادق، اينگونه گسترش مي يابد.

باب (12) بين هر اذان و اقامه اي ميتوان نماز خواند

376 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاَةٌ-ثلاثا- لِمَنْ شَاءَ». و في رواية: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ،

بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ». ثم قال في الثالثة: «لِمَنْ شَاءَ». (بخارى: 624و627)

ترجمه: عبدالله بن مغفل روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «ميان هر اذان و اقامه اي نمازي وجود دارد. (اين جمله را سه بار تكرار كرد) وگفت: البته براي هر كس كه بخواهد».

و در روايتي ديگر آمده است كه آنحضرت فرمود: «ميان هر اذان و اقامه، نمازي وجود دارد، ميان هر اذان و اقامه، نمازي وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته براي هر كس كه بخواهد».

باب (13): كسي كه در حالت سفر، اذان يك مؤذن را كافي مي داند

377 ـ عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ: «ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ». (بخارى:628)

ترجمه: مالك بن حويرث ميگويد: من و گروهي از افراد قبيله ام نزد رسول الله شرفياب شديم. بيست روز، نزد ايشان توقف كرديم. آنحضرت فردي بسيار شفيق و مهربان بود. رسول رحمت هنگامي كه علاقه ما را نسبت به خانواده هايمان احساس كرد، فرمود: «برگرديد و درميان خانواده هايتان زندگي كنيد و آنها را با مسايل و احكام دين، آشنا سازيد. و هرگاه، وقت نماز فرا رسيد، يكي از شما اذان بگويد و كسي كه از نظر سني از ديگران، بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گيرد».

378 ـ و عَنهْ ؓ في رواية: أَتَى رَجُلانِ النَّبِيَّ ﷺ يُرِيدَانِ السَّفَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا، فَأَذِّنَا، ثمَّ أَقِيمَا، ثمَّ لِيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا». (بخارى:630)

ترجمه: و در روايتي ديگر، مالك بن حويرث ميگويد: دو نفر كه قصد مسافرت داشتند، خدمت آنحضرت ﷺ شرفياب شدند.

رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه به مسافرت رفتيد و وقت نماز فرارسيد، اذان و اقامه بگوييد و نماز بخوانيد و هر يك از شما كه بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گيرد».

باب (14): اگر مسافران، جماعتي بودند، اذان واقامه بگويند

379 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَذِّنًا يُؤَذِّنُ، ثمَّ يَقُولُ عَلَى إِثرِهِ: «أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ»، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوِ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ. (بخارى:632)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول اكرم در شبهاي سرد يا باراني، در مسافرت، به مؤذن دستور مي داد تا اذان بگويد و بعد از اذان، اعلام كند كه: «در محل اقامت خود، نماز بخوانيد».

باب (15): كسي كه بگويد: نمازمان فوت شده است

380ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ إِذْ سَمِعَ جَلَبَةَ رِجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ»؟ قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى

الصَّلاةِ. قَالَ: «فَلا تَفْعَلُوا إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». (بخارى:635)

ترجمه: ابوقتاده ميگويد: با رسول اكرم مشغول نماز خواندن بوديم كه صداي جست وخيز عده اي، بگوش رسيد. پس از اتمام نماز، رسول اكرم خطاب به آنان، فرمود: «اين چه كاري بود كه كرديد »؟گفتند: براي رسيدن به نماز جماعت، عجله داشتيم. رسول الله فرمود: «دوباره اين كار را انجام ندهيد. هنگامي كه براي نماز مي آييد، با سكون و آرامش بياييد.

هر چه از نماز را دریافتید، بخوانید. وبقیه را خودتان، کامل کنید».

باب (16): چه وقت باید براي نماز خواندن، بلند شد

381 ـ وعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي». (بخارى:637)

ترجمه: ابوقتاده ميگويد. رسول الله فرمود: ««هنگامي كه براي نماز، اقامه گفته شد تا من نيامدم و مرا نديديد از سر جايتان بلند نشويد».

باب (17): اگر پس از اقامه گفتن، براي امام كاري پيش آمد

382 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَالنَّبِيُّ يُنَاجِي رَجُلا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ. (بخارى:642)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: براي نماز، اقامه گفته شد در حاليكه پيامبر اكرم در گوشة مسجد، با كسي مشغول صحبت كردن بود. بعد از شنيدن اقامه، آنحضرت براي خواندن نماز، بلند نشد مگر زماني كه عده اي بخواب رفته بودند.

باب (18): وجوب نماز جماعت

383 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثمَّ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ

يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ». (بخارى:644)

ترجمه: ابوهريره نقل مي كند كه رسول الله فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در يد قدرت اوست، تصميم گرفتم دستور دهم تا هيزم آماده كنند. وپس از اذان، كسي را براي امامت نماز بگمارم و خود، نزد كساني بروم كه در خانهها نشسته و در نماز جماعت شركت نميكنند و آنها را با خانه هايشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آناني كه به جماعت نميآيند، اگرميدانستند كه استخواني چرب يا دو تكه گوشت خوب به آنان ميرسد، حتما در نماز عشاء شركت ميكردند».

باب (19): فضيلت نماز جماعت

384 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». (بخارى:645)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما نقل مي كند كه رسول الله فرمود: «نماز جماعت بر نمازي كه تنها خوانده شود، بيست و هفت درجه، برتري دارد».

باب (20): فضيلت نماز صبح با جماعت

385 ـ عَنْ أبي هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلاةُ الْجَمِيعِ صَلاةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ». ثمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: **إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا** (بخارى:648).

ترجمه: ابوهريره ميگويد: از رسول اکرم شنيدم که ميفرمود: «نماز با جماعت بر نمازي که به تنهايي خوانده مي شود، بيست و پنج برابر، برتري دارد. و هنگام نماز صبح، فرشتگان شب و روز، جمع ميشوند». ابوهريره ميگويد: براي اثبات اين مطلب، اين آيه را بخوانيد:**إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا** يعني همانا نماز فجر، زمان حضور فرشتگان است.

386 ـ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلاةِ أَبْعَدُهُمْ

فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاَةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنِ الَّذِي يُصَلِّي، ثمَّ يَنَامُ».)بخاری:651(

ترجمه: ابو موسي اشعري مي گويد: رسول الله فرمود: «بيشترين ثواب را در نماز، كساني ميبرند كه مسير طولاني تري را طي نمايند. (يعني هر اندازه از مسجد دورتر باشند، ثواب بيشتري خواهند برد). و كسي كه منتظر مي ماند تا نماز را با جماعت بخواند از كسي كه نمازش را مي خواند و ميخوابد، ثواب بيشتري مي برد».

باب (21): فضيلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما

387 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». ثمَّ قَالَ: «الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ،

وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللهِ». (بخارى:652)

ترجمه: از ابوهريره روايت است که رسول الله فرمود: «شخصي، شاخة خارداري را در مسير راه ديد، آن را برداشته و به کناري نهاد. خداوند از او خشنود شد و او را مورد مغفرت قرار داد». و بعد افزود : «شهدا پنج گروه اند: 1ـ کسي که در اثر طاعون و وبا، بميرد. 2ـ کسي که در اثر اسهال، بميرد. 3ـ کسي که در اثر غرق شدن در آب، بميرد. 4ـ کسي که زير آوار، فوت نمايد. 5ـ کسي که در راه الله، کشته شود».

باب (22):پاداش گام برداشتن در راه خدا

388 ـ عن أَنَسٍ : أَنَّ بَنِي سَلِمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ، فَيَنْزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ

، قَالَ: فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلا تَحْتَسِبُونَ آثارَكُمْ». (بخاری:656)

ترجمه: انس روايت مي كند كه بني سلمه (كه در اطراف مدينه سكونت داشتند) تصميم گرفتند خانه هاي خود را رها كنند و در جوار رسول الله سكونت نمايند. رسولخدا از خالي شدن اطراف مدينه، اظهار ناخوشنودي كرد و فرمود: «مگر شما نميدانيد كه پياده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد»؟!

باب (23): فضيلت نماز عشاء با جماعت

389 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «لَيْسَ صَلاةٌ أَثقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْر وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (بخارى:657)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول اكرم فرمود: «هيچ نمازي بر منافقين، دشوارتر از نمازهاي صبح و عشاء نيست. ولي اگر ميدانستند كه در اين نمازها چه اجر عظيمي نهفته است، بصورت افتان و خيزان هم كه مي بود، حتماً در آنها، شركت ميكردند».

باب (24): فضيلت مساجد و اجر و پاداش كسي كه در مسجد نشسته ومنتظر نماز باشد

390 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا

فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (بخارى:660)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «خداوند، هفت گروه را روزي كه هيچ سايه اي جز سايه او وجود ندارد، در زير سايه خود، جاي مي دهد. 1ـ فرمانرواي عادل. 2ـ جواني كه در سايه اطاعت و بندگي خدا، رشد يافته

باشد. 3 ـ كسي كه همواره دل بسته مسجد باشد. 4 ـ دو مسلماني كه صرفا بخاطر خوشنودي الله با يكديگردوست باشند و بر اساس آن ،با هم جمع يا از يكديگر جدا مي شوند. 5 ـ كسي كه زني زيبا و صاحب مقام ،او را به فحشاء بخواند ولي او نپذيرد وبگويد: من از خدا مي ترسم. 6 ـ كسي كه با دست راستش طوري صدقه دهد ،كه دست چپش نداند. 7 ـ كسي كه در تنهايي بياد خدا باشد و از ترس او، اشك بريزد».

باب (25): فضيلت رفتن به مسجد

391ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ». (بخارى:662)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «هركس به مسجد رفت و آمد كند، خداوند براي هر رفت و برگشت او، ضيافتي در بهشت تدارك مي بيند».

باب (26): هنگام اقامه نماز فرض، هيچ نماز ديگري صحيح نيست .

392 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَأَى رَجُلا وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ لاثَ بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ : «الصُّبْحَ أَرْبَعًا، الصُّبْحَ أَرْبَعًا»؟ (بخارى:663)

ترجمه: عبدالله ابن مالك ابن بُحينه ميگويد: رسول خدا شخصي را ديد كه پس از گفتن اقامه (براي نماز صبح)، دو ركعت نماز ميخواند. وقتي كه نماز تمام شد، مردم اطراف رسول الله جمع شدند. رسول الله خطاب به آن شخص،

فرمود: «آيا نماز صبح را چهار ركعت مي خواني؟ آيا نماز صبح را چهار ركعت مي خواني»؟ توضيح: منظور رسول الله ﷺ اين بود كه هنگام شروع نماز فرض، شركت در آن لازم است. مترجم

باب (27): شخص بيمار تا چه وقت بايد براي نماز جماعت حاضر شود

393 [illegible]

[illegible]

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول خدا در بيماري وفات، پس از شنيدن صداي اذان، فرمود:«به ابوبكر

بگوييد كه امامت نماز را به عهده گيرد».عرض كردم: ابوبكر مرد رقيق القلبي است و اگر در جايگاه شما قرار گيرد، نمي تواند مردم را نماز دهد. رسول الله بار دوم، سخنش را تكرار كرد. ما نيز همان جواب قبلي را داديم .رسول الله براي بار سوم، سخنش را تكرار كرد و فرمود: «معلوم ميشود كه شما مانند همان زناني هستيد كه يوسف را احاطه كرده بودند، به ابوبكر بگوييد كه نماز را امامت كند». آنگاه، ابوبكر رفت و امامت كرد. در آن اثنا، حال رسول خدا كمي بهتر شد و با كمك دو نفر، به مسجد تشريف برد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنوز آن صحنه را از ياد نبرده ام كه پاهاي (مبارك) رسول الله بدليل ضعف و ناتواني بر زمين كشيده مي شد. وقتي كه

چشم ابوبكر به رسول الله افتاد، خواست خود را كنار كشد اما آنحضرت با اشاره ،به او فهماند كه همانجا بماند. سپس، او را جلو آوردند. و ايشان در كنار ابوبكر نشست. و نماز گزارد و ابوبكر ادامه نماز را به آنحضرت اقتدا نمود ومردم به نماز ابوبكر اقتدا نمودند. در روايتي ديگر آمده است كه: پيامبر سمت چپ ابوبكر نشست و ابوبكر نماز را ايستاده اقامه نمود.

شرح: «إنكن صواحب يوسف» يعني شما مانند زناني هستيد كه يوسف را احاطه كرده بودند، هرچند خطاب بصورت جمع آمده است اما مخاطب آن، عايشه رضي الله عنها است واز سوي ديگر، كلمه «صواحب»كه جمع است منظور زليخا

ميباشد. و وجه مشابهت آن، در اين بودكه هر يك ، چيزي اظهار مي كرد كه خلاف باطنش بود. زليخا ظاهراً زنان را مهمان كرده بود تا آنها را پذيرائي كند ولي هدفش، نشان دادن حسن و جمال يوسف بود تا آنها او را معذور بدانند. عايشه رضي الله عنها نيز كه به ظاهر رقت قلب پدرش را مطرح ساخت، منظورش اين بود كه اگر آنحضرت وفات يابد، مردم اين واقعه را به فال بد گيرند و از ابوبكر خوشحال نيايد.

394 [illegible]:
[illegible].
[illegible]. (665:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: هنگامي كه بيماري رسول الله شدت يافت، از ساير همسرانش اجازه خواست تا ايام بيماري را در خانة من، پرستاري شود. آنها نيز موافقت كردند.

باب (28): آيا امام با كسانيكه حاضر شده اند، نماز بخواند؟ و آيا در روزهاي باراني خطبة جمعه خوانده شود؟

395 [illegible]

[illegible] (668:[illegible])

ترجمه: ابن عباس [illegible] در يكي از روزهاي باراني، به ايراد خطبه پرداخت و هنگامي كه مؤذن به حي علي [illegible] (بشتابيد براي نماز)رسيد، ابن عباس [illegible] به او دستور داد تا [illegible] في الرحال (نماز را در خانههاي تان بخوانيد) بگويد. با شنيدن اين

کلمه، مردم با تعجب، به یکدیگر نگاه کردند. ابن عباس خطاب به آنان فرمود: گویا این سخن، مورد پسند شما واقع نشد. ولي كسيكه از من، بهتر بود، (یعني رسولالله) چنین کرد. گرچه حضور شما در نماز جمعه، افضل است ولي من نمي خواهم شما ر ا با مشکل مواجه سازم.

396

[illegible] (670:[illegible])

ترجمه: انس ابن مالك مي گويد: شخصي از انصار،كه خيلي فربه و چاق بود، به آنحضرت گفت، نمي توانم با شما در نماز جماعت، شركت كنم. آنگاه، غذائي تدارك ديد و آنحضرت را به منزلش دعوت نمود. آنجا، حصيري پهن نمود وروي آن، آب پاشيد. رسول خدا روي آن، دو ركعت، نماز خواند. مردي از آل جارود، از انس پرسيد: آيا رسول خدا نماز چاشت، مي خواند؟ جواب داد: غير از آن روز، من نديدم كه بخواند.

باب (29): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نيز فرا رسيد (چه بايد كرد؟)

397 [illegible]

[illegible] (672:[illegible])

ترجمه: انس ابن مالك روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «اگر شام قبل از نماز مغرب آماده شد، نخست، شام را با آرامش، بخوريد». (بعد نماز بخوانيد).

باب (30): كسي كه در خانه اش مشغول كاري بوده وهنگام
فرار رسيدن وقت نماز، به مسجد رفته است

398 [illegible] (676:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: از من درباره اموري كه رسول الله ﷺ در خانه انجام ميداد، سؤال نمودند.

جواب دادم: رسول الله ﷺ در كارهاي خانه، همسران خود را كمك ميكرد. اما به محض اينكه وقت نماز فرا مي رسيد، براي نماز، بيرون مي رفت.

باب (31): امامت مردم، براي آموزش كيفيت نماز پيامبر ﷺ

399 [illegible] (677)

ترجمه: از مالك بن حويرث روايت است كه فرمود: مي خواهم نماز جماعت برگزار نمايم. ولي هدفم، نماز خواندن نيست، بلكه مي خواهم عملاً كيفيت نماز آنحضرت را به شما نشان دهم.

باب (32): اهل علم و فضل، براي امامت از ديگران شايسته ترند

400 [illegible]

ترجمه: قبلاً روايت عايشه رضي الله عنها در اين مورد، بيان شد. در اين روايت نيز آمده است كه آنحضرت ﷺ در بيماري وفات، فرمود: به ابوبكر بگوييد كه نماز را براي مردم، امامت كند. عايشه رضي الله عنها مي گويد: عرض كردم : اگر ابوبكر در جايگاه شما قرار گيرد، از شدت گريه، نمي تواند

صدايش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهيد تا امامت كند. عايشه مي گويد: من به حفصه نيز گفتم كه به رسول خدا بگويد كه ابوبكر اگر در جاي شما قرار گيرد، از شدت گريه، نمي تواند صدايش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهيد. حفصه نيز چنين كرد. آنگاه، رسول خدا فرمود: «شما همان زناني هستيد كه يوسف را احاطه كرده بودند. به ابوبكر بگوييد تا براي مردم، امامت كند». حفصه (كه از عايشه ناراحت شده بود) گفت: هيچگاه از ناحيه تو خيري به من نرسيد. (براي توضيح بيشتر، به حديث شماره 393 مراجعه كنيد).

401 [illegible] (680)

ترجمه: انس مي گويد: در بيماري وفات رسول الله ، ابوبكر براي مردم امامت ميكرد تا اينكه روز دوشنبه فرا رسيد.

در آنروز، در حالي كه مردم صف بسته و مشغول نماز خواندن بودند، رسول الله پرده اطاق را كنار زد و در حالي كه ايستاده بود به ما نگاه كرد و تبسم نمود. چهرة مباركش مانند كاغذ، زرد بود. ما با ديدن جمال آنحضرت از فرط خوشحالي، نزديك بود نماز را رها كنيم. ابوبكر هم به گمان اينكه رسول الله براي امامت تشريف مي آورد، آهسته خود را عقب كشيد تا به صف نمازگزاران برسد. اما رسول الله اشاره كرد كه نمازتان را كامل كنيد. سپس، پرده را پايين انداخت. (با كمال تأسف) آنحضرت در همان روز، دارفاني را وداع گفت.

باب (33): اگر كسي خواست نماز را براي مردم اقامه كند ولي امام اصلي آمد

402 ... فَقَالَ: ...

[illegible]

(684: [illegible])

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي ميگويد: روزي رسول الله نزد قبيله بني عمرو ابن عوف رفت تا ميان آنان، صلح و آشتي برقراركند. وقت نماز فرا رسيد. مؤذن نزد ابوبكر آمد و

گفت: اگر شما امامت میکنید تا اقامه گویم. ابو بکر فرمود: آري.آنگاه، اقامه گفته شد و ابوبکر نماز را شروع کرد. در آن اثنا، رسول الله تشريف آورد و از ميان صفها عبور نمود و خود را به صف اول، رساند. مردم دستها را به يكديگر زدند تا ابوبكر را از آمدن آنحضرت با خبر سازند. اما ابوبکر در حال نماز، به اطراف خود توجه نمي كرد. سرانجام، مردم چندين بار، دست زدند تا اينكه ابوبكر متوجه پيامبر شد. رسول الله با اشاره به ابوبكر فهماند كه سَر جايـَت بمان و به نماز ادامه بده. ابوبکر دستهايش را بلند كرد و براي كاري كه رسول خدا او را به آن، امر كرده بود، خدا را سپاس گفت و به صف نمازگزاران پيوست. آنگاه، رسول خدا جلو رفت و امامت كرد.

و پس از اتمام نماز، خطاب به ابوبكر فرمود: «اي ابوبكر! وقتي من به تو دستور دادم كه سر جايت بمان، چرا قبول نكردي»؟ ابوبكر عرض كرد: اي پيامبر گرامي خدا! براي پسر ابو قحافه شايسته نيست كه رسول الله را امامت نمايد. بعد از آن، رسولالله خطاب به ساير نمازگزاران فرمود: « چرا شما اينهمه كف زديد؟ هرگاه در اثناء نماز، مشكلي پيش آمد، «سبحان الله» بگوييد. آنگاه، امام متوجه مي شود. كف زدن، مخصوص زنان است».

باب (34): امام براي آن تعيين شده است كه به او اقتدا كنند

403 [illegible]

[illegible] (687:[illegible])

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ مي گويد:

هنگامي كه بيماري رسول اكرم [illegible] شدت يافت، فرمود: «آيا

مردم نماز خواندند»؟ گفتيم: خير، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبي برايم بياوريد». عايشه مي گويد: طشت آورديم. آنحضرت غسل كرد و هنگامي كه مي خواست بلند شود، دچار بيهوشي شد. وقتي به هوش آمد، فرمود: «آيا مردم نماز خواندند»؟ گفتيم: خير، آنان منتظر شما هستند. رسول الله دوباره آب خواست و غسل نمود. اما وقتي خواست بلند شود، براي بار دوم، بيهوش شد. چند لحظه بعد، وقتي به هوش آمد، پرسيد: «آيا مردم نماز خواندند»؟ گفتيم: خير، آنها منتظر شما هستند. و مردم هم براي نماز عشا در مسجد، منتظر

آنحضرت بودند. رسول الله كسي را نزد ابوبكر فرستاد تا نماز را برگزار كند. قاصد نزد او رفت و پيام را بايشان رساند. ابو بكر چون مردي رقيق القلب بود، به عمر گفت: شما نماز را برگزار كنيد. عمر گفت: شما براي امامت سزاوارتر ايد. اينگونه بود كه ابوبكر در آن روزها، وظيفه خطير امامت را بعهده گرفت.

404 [illegible]: «[illegible]». [illegible] (688:)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها دربارة نماز خواندن رسول الله ﷺ در خانه، هنگام بيماري، قبلا بيان گرديد. در اين روايت آمده است كه رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه امام، نشسته نماز خواند، شما نيز نشسته نماز بخوانيد».

باب (35): مقتدي چه وقت بايد سجده كند؟

405- [illegible]

([illegible]:690)

ترجمه: براء بن عازب میگوید: وقتي كه رسول الله از ركوع بلند مي شد و«سمع الله لمن حمده» مي گفت، هيچ يك از ما كمرش را خم نميكرد و به سجده نميرفت تا زماني كه آنحضرت به سجد نيفتاده بود بلكه پس از اينكه او به سجده مي رفت، ما سجده مي كرديم.

باب (36): گناه كسي كه سرش را قبل از امام، بلند نمايد

406

[illegible]

[illegible]

[illegible]». (691:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] ميگويد: رسول اكرم [illegible] فرمود: «كسي كه سرش را قبل از امام، بلند مي كند، آيا نمي ترسد كه خداوند سرش را به سر الاغ و يا صورتش را به صورت الاغي، تبديل نمايد».

باب (37): امامت برده، غلام آزاد شده و كودك نابالغ

407 [illegible] (693

ترجمه: انس ابن مالك روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «از امير خود، بشنويد و اطاعت كنيد اگر چه او برده اي حبشي و سيه فام بوده و سرش به اندازه يك كشمش، كوچك باشد».

باب (38): اگر امام نماز را كامل نكرد ولي مقتديان نماز را كامل كردند

408 [illegible] (694)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «اگر امامان شما، براي شما درست و صحيح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش داده مي شود. ولي اگر در نمازشان، اشكالي وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دريافت مي كنيد و آنها گناهكار مي شوند».

باب (39): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوي با امام بايستد

409 [illegible]

([illegible]:698)

ترجمه: در اين مورد، قبلاً حديث ابن عباس را روايت كرديم كه ايشان شب را در خانه خاله اش؛ ميمونه؛ گذراند. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده كه رسول الله ﷺ خواب رفت طوري كه صداي نفسش شنيده ميشد. و معمولاً هر وقت به خواب مي رفت، صداي نفسش بلند مي شد. سپس مؤذن آمد

و او را بيدار كرد. آنحضرت بدون اينكه تجديد وضو نمايد، به مسجد رفت و نماز خواند.

باب (40): طولاني شدن نماز و خارج شدن كسي كه براي كاري عجله داشته باشد

410

(701)

ترجمه: جابر بن عبد الله میگوید: معاذ بن جبل معمولاً نماز عشا را پشت سر رسول اكرم ادا مي كرد و بعد به مسجد محله خود، ميرفت و براي مردم قبيله خود، امامت ميكرد. در يكي از شبها، سوره بقره را در نماز عشا قرائت نمود. نماز آنقدر طولاني شد كه يكي از مقتديان نماز را ترك كرد و رفت. معاذ به او ناسزا گفت. هنگامي كه خبر به گوش آنحضرت رسيد، خطاب به معاذ فرمود: «مگر تو فتنه گر هستي و مي خواهي مردم را در فتنه بيندازي»؟ و اين جمله

را سه بار تکرار نمود. آنگاه، به او توصیه کرد که دو سوره متوسط از سوره هاي مفصل (از «ق» تا آخر قرآن) را انتخاب کند و بخواند.

باب (41): امام قراءت را کوتاه و رکوع و سجده را کامل نماید

411 [illegible]

(702)

ترجمه: ابومسعود روايت مي كند كه شخصي نزد رسول اكرم آمد و گفت: اي رسول خدا! بخدا سوگند، من بدليل اينكه فلاني، نماز را بسيار طولاني ميكند، در نماز جماعت صبح، شركت نمي كنم. ابو مسعود ميگويد: من در هيچ يك از سخنرانيها، رسول خدا را مانند آن روز، خشمگين نديده بودم. آنحضرت فرمود: «بعضي از شما، مردم را متنفر ميكنيد. بنابراين، هركس از شما كه امامت نماز را بعهده گرفت، آنرا

مختصر بخواند زيرا در ميان نمازگزاران، افراد ضعيف، پير و كساني كه كار فوري دارند، وجود دارد».

412– [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:705)

ترجمه: حديث معاذ كه جابر آن را روايت كرده بود، قبلا بيان گرديد.در اين روايت آمده است كه رسول الله [illegible] به معاذ فرمود: «چرا از سوره هاي «سبح اسم ربك» و «والشمس وضحاها» و «والليل اذا يغشي» نمي خواني»؟

باب (42): نماز مختصر، ولي كامل باشد

413 [illegible] (706: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: رسول الله نماز را مختصر، ولي كامل ميخواند.

باب (43): مختصر كردن نماز، هنگام شنيدن صداي گرية كودك

414 – [illegible] (707: [illegible])

ترجمه: ابو قتاده ؓ میگوید: نبي اكرم ﷺ فرمود: «گاهي كه به نماز مي ايستم، دوست دارم آنرا طولاني بخوانم. در آن اثنا، صداي گرية كودكي به گوشم مي رسد. آنگاه، نماز را مختصر مي خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم».

باب (44): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز

415 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 717)

ترجمه: نعمان بن بشير میگوید: نبي اكرم فرمود: «صفهاي نمازتان را برابر كنيد و اگر نه، بيم آن مي رود كه خداوند چهرهايتان را مسخ كند».

باب (45): روكردن امام بسوي نماز گزاران، هنگام برابر كردن صفها

416 [illegible]

«[illegible]».

(719:[illegible])

ترجمه: انس ابن مالك [illegible] ميگويد: رسول الله [illegible] فرمود: « صفهاي نمازتان را راست و منظم كنيد زيرا من از پشت سرم، شما را ميبينم».

باب (46): اگر ميان امام و مقتديانش پرده يا ديوار باشد

417 [illegible]

[illegible] (729:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ﷺ نماز شب را در حجرة خود ميخواند و چون ديوارهاي حجره، كوتاه

بود و آنحضرت ديده ميشد، بعضي از مردم، خارج از خانه به او اقتدا كردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن، با يكديگر، سخن گفتند. شب دوم و سوم نيز چنين شد. بعد از آن، رسول خدا در خانه نشست و براي نماز، بيرون نيامد. صبح روز بعد، مردم علتش را جويا شدند؟ آنحضرت فرمود: «ترسيدم از اينكه مبادا نماز شب بر شما فرض گردد».

باب (47): نماز شب

418 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:731)

ترجمه: حديث فوق، به روايت زيد بن ثابت هم آمده است. و بر آن حديث، اين مطلب افزوده شده است كه رسول خدا [illegible] فرمود: «من در اين چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز خواندنتان را ديدم. پس اي مردم ! در خانه هايتان نماز بخوانيد. زيرا بجز نمازهاي فرض، خواندن ساير نمازها در خانه بهتر است».

ابواب صفت نماز

باب (1): رفع يدين در تكبير اولي هنگام شروع نماز

419 - [illegible] «[illegible]» [illegible]. ([illegible]:735)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول خدا در آغاز نماز و هنگام تكبير ركوع، رفع يدين مي كرد يعني دستهايش را تا برابر شانه ها بالا مي برد. همچنين هنگام برخاستن از ركوع، نيز رفع يدين مي كرد و «   » مي گفت. ولي در سجده، چنين نمي كرد.

باب (2): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)

420 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:740)

ترجمه: سهل بن سعد [illegible] میگوید: «مردم دستور داده مي شدند که در نماز، دست راست خود را روي ساعد چپشان بگذارند».

باب (3): بعد از تکبیر تحریمه، چه باید خواند؟

421 [illegible]: [illegible]. ([illegible]:743)

ترجمه: انس ابن مالك ميگويد: رسول الله و ابوبكر و عمر رضي الله عنهما، نماز را با فاتحه شروع ميكردند.

422 [illegible]

«[illegible]». (744:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله بين تكبير تحريمه و قرائت، اندكي سكوت ميكرد. ابوهريره ميگويد: عرض كردم: اي پيامبر گرامي ! پدر و مادرم فدايت باد، در اين ميان، چه مي‌خواني؟ رسول الله فرمود: « ميگويم: [illegible]». خدايا! ميان من و گناهانم فاصله بيانداز همانطور كه ميان مشرق و مغرب فاصله انداختي. خدايا! همچنانكه پارچة سفيد، از پليدي و چرك، پاك و صاف مي گردد، گناهانم را پاك و صاف بگردان. خدايا! گناهانم را به وسيلة آب، يخ و تگرگ بشوي و پاك گردان».

باب (4)

423 [illegible]

[illegible] (745:[illegible])

ترجمه: حديث اسماء دختر ابو بكر رضي الله عنهما درباره كسوف قبلاً بيان شد و در اين روايت علاوه بر آن، چنين آمده است كه رسول الله فرمود: «بهشت چنان نزديك من آمد كه اگر بخود جرأت مي دادم از ميوه هاي آن براي شما مي آوردم. دوزخ نيز چنان نزديك من آمد كه با خود گفتم: خدايا ! مگر من هم از دوزخيانم؟ در آن اثنا، چشمم به زني افتاد كه گربهاي، چهره اش را مي خراشيد. پرسيدم: اين زن، چه كرده است؟ گفتند: گربه اي را در دنيا حبس كرده تا اينكه از گرسنگي مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چيزهاي ديگر زمين، تغذيه كند».

باب (5): نگاه كردن به سوي امام در نماز

424 [illegible] قَالَ: [illegible] (746:[illegible])

ترجمه: خباب میگوید: به من گفتند: آيا رسول الله در نماز ظهر و عصر، چيزي مي خواند؟ گفتم: آري. پرسيدند: از كجا ميدانستيد؟ گفتم: از تكان خوردن ريش مباركش.

باب (6): نگاه كردن به سوي آسمان، در نماز

425 [illegible] (750:[illegible]).

ترجمه: انس ابن مالك مي گويد: رسول الله فرمود: «چرا بعضي از مردم، در نماز، به طرف آسمان، نگاه ميكنند»؟ و در اين باره، سخنان شديدي بر زبان آورد تا جائيكه فرمود: «يا از اين كار خود، باز مي آيند يا بينايي شان، ربوده ميشود».

باب (7): التفات در نماز

426 [illegible] «[illegible]» (751:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: از رسول الله درباره التفات (نگاه كردن به اطراف خود) هنگام نماز، پرسيدند: آنحضرت فرمود: «اين نوعي سرقت شيطان، از نماز بنده است».

باب (8): وجوب قرائت براي امام و مقتدي در تمام نمازها

427

قَالَ

قَالَ

قَالَ:

(755:)

ترجمه: جابر ابن سمره ميگويد: اهل كوفه از سعد نزد عمر ؛خليفه رسول خدا ؛ شكايت كردند. عمر او را عزل كرد و عمار را بجاي اوگمارد. مردم كوفه در شكايت عليه سعد تا جايي پيش رفتند كه گفتند: او خواندن نماز را هم بخوبي نمي داند. عمر سعد را احضار نمود وگفت: اي ابو اسحاق! اين مردم مي گويند: تو نماز را هم درست نمي خواني. سعد گفت: بخدا سوگند، من به همان شيوه رسول خدا و بدون كم و كاست، نماز را براي آنان اقامه مي كردم. مثلاً دو ركعت اول نماز عشا را طولاني و دو ركعت آخر آن را مختصر مي خواندم.

عمرگفت: اي ابو اسحاق! گمان ما دربارة تو نيز همين بود. آنگاه، گروهي را براي جستجو و تحقيق، همراه وي به كوفه فرستاد. آنان به همة مساجد كوفه، سرزدند و از مردم دربارة سعد، پرسيدند. مردم، از او تعريف مي كردند. تا اينكه به مسجد قبيله بني عبس رسيدند. در اين مسجد، شخصي بنام اسامه ابن قتاده برخاست و گفت: اكنون كه مرا سوگند داديد، حقيقت را براي شما بازگو مي كنم: سعد با ما به جهاد نميرفت، اموال غنيمت را عادلانه تقسيم نميكرد و در قضاوت و داوري، عدالت را رعايت نمينمود. سعد گفت: به خدا سوگند كه من سه دعا در حق تو ميكنم: خدايا! اگر اين بنده ات بخاطر كسب شهرت و مقام، دروغ مي گويد: عمرش را دراز كن، او را فقير و

تنگدست بگردان و گرفتار فتنه ها كن. جابر ميگويد: بعدها كه مردم، او را مي ديدند و حالش را مي پرسيدند، مي گفت: پير و فقير شده ام، اسير فتنه ها گشته ام و دعاي سعد، مرا به اين روز، انداخته است. عبدالملك بن عمير ؛راوي حديث جابر؛ مي گويد: من در آخر عمر، اسامه را ديدم كه ابروهايش در اثر كهنسالي، روي چشمهايش افتاده بود (و آنقدر بي حيا شده بود) كه بر سر معابر مي نشست و براي دختران، ايجاد مزاحمت مي كرد.

428 [illegible]:

«[illegible]». ([illegible]:756)

ترجمه: از عباده بن صامت روایت است که رسول الله فرمود: «نماز هیچ کس، بدون خواندن سوره فاتحه، صحیح نیست».

429 [illegible]

[illegible] فَقَالَ: « [illegible]

[illegible] (757: [illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كندكه: رسول الله وارد مسجد شد. بعد از ايشان، شخص ديگري آمد و شروع به خواندن نماز، كرد. پس از اتمام نماز، به آنحضرت سلام كرد. رسول اكرم پس از پاسخ سلام، به او فرمود: «برو نماز بخوان. زيرا تو نماز نخواندي». او رفت و همانطور كه نماز خوانده بود، نماز خواند. بعد، آمد و سلام كرد. آنحضرت دوباره فرمود: «برو نماز بخوان. زيرا تو نماز نخواندي». بار

سوم نيز چنين كرد. آنگاه، گفت: سوگند به ذاتي كه تو را به حق فرستاده است، من بهتر از اين، نمي دانم. به من ياد بده. رسول اكرم فرمود: «هر وقت كه خواستي نماز بخواني، نخست، تكبير بگو. بعد، آنچه از قرآن برايت ميسر است بخوان. سپس، با آرامش كامل، ركوع كن و پس از برداشتن سر از ركوع، راست بايست و اندكي مكث كن. سرانجام، با آرامش كامل، سجده كن. پس از برداشتن سر از سجده، اندكي بنشين. و همين شيوه را در تمام نمازهايت، رعايت كن.

باب (9): قرائت در نماز ظهر

430 [illegible]

(759: [illegible])

ترجمه: ابو قتاده [illegible] ميگويد: رسول الله [illegible] در دو ركعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه و سوره اي ديگر را مي خواند. ركعت اول را طولاني و ركعت دوم را كوتاه مي خواند. و گاهي بعضي از آيات را طوري تلاوت مي كرد كه ما مي شنيديم.

همچنين در دو ركعت اول نماز عصر، سوره فاتحه و سوره اي ديگر را تلاوت مي نمود. ركعت اول را طولاني و ركعت دوم را كوتاه مي خواند. همچنين، آنحضرت ركعت اول نماز فجر را طولاني و ركعت دوم آن را كوتاه ميخواند.

باب (10): قرائت در نماز مغرب

431 ...

(763: ...)

ترجمه: عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: روزي سوره « والمرسلات عرفا» را ميخواندم كه مادرم ؛ام الفضل؛ آنرا شنيد و گفت: فرزندم ! با تلاوت اين سوره، مرا به ياد رسول خدا ﷺ انداختي. زيرا آخرين قرائتي كه از ايشان شنيدم، همين سوره بود كه در نماز مغرب، آنرا تلاوت كرد.

432 - (764)

ترجمه: زيد بن ثابت [illegible] ميگويد: از رسول الله [illegible] شنيدم كه در نماز مغرب، از ميان دو سوره طولاني (اعراف و انعام)، سوره طولاني تر (اعراف) را تلاوت مي كرد.[illegible]

باب (11): قرائت با صداي بلند در نماز مغرب

433 [illegible] (765:[illegible])

ترجمه: جبير بن مطعم [illegible] ميگويد: شنيدم كه رسول خدا [illegible] در نماز مغرب، سوره طور را تلاوت كرد.

باب (12): خواندن سوره داراي سجده، در نماز عشاء

434 [illegible] (768:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نماز عشاء را پشت سر [illegible] خواندم. رسول الله سورة [illegible] را خواند و سجده كرد. من هم تا زماني كه بميرم و به ملاقات

آنحضرت [illegible] بروم هر وقت كه اين سوره را بخوانم، سجده مي كنم.

باب (13): قرائت در نماز عشاء

435 [illegible]

[illegible] (769:[illegible])

ترجمه: براء ابن عازب میگوید: رسول الله در يكي از مسافرتها، در نماز عشاء، سوره «والتين والزيتون» را خواند. و در روايتي ديگر مي گويد: من صدايي دلنشين تر از صداي رسول اكرم در قرائت، نشنيده ام.

باب (14): قرائت در نماز فجر

436 [illegible] ([illegible]:772).

ترجمه: ابوهريره ميگويد: در همه نمازها بايد قرآن خواند. نمازي را كه آنحضرت با صداي بلند مي خواند، ما هم براي شما، با صداي بلند مي خوانيم. و نمازي را كه آهسته مي خواند، ما هم براي شما، آهسته مي خوانيم. اگر در نماز، تنها سوره فاتحه را بخوانيد، كفايت مي كند ولي اگر آياتي به آن بيافزاييد، بهتر است.

باب (15): قرائت با صداي بلند در نماز فجر

437

خالَ

[illegible]

773)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهماميگويد: روزي، رسول الله ﷺ با تني چند از يارانش به قصد بازار عُكاظ، براه افتاد. و اين، زماني بود كه از دسترسي جِن ها به اخبار آسمانها، جلوگيري شده بود. و شهابهاي آسماني، آنها را تعقيب

ميكردند. جن ها وقتي با اين وضعيت روبرو شدند، نزد قوم خويش باز گشتند. قوم شان پرسيد: چرا برگشتيد؟ جن ها در جواب، گفتند: از دسترسي ما به اخبار آسمانها، جلوگيري شده است. و اگر كسي براي رفتن به آسمانها، سعي كند، به وسيله شهابها تعقيب ميشود. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصي در دنيا بوقوع پيوسته است. برويد اطراف و اكناف عالَم، بگرديد و علت آن را پيدا كنيد. عده اي از جن ها مامور تحقيق پيرامون آن شدند. گروهي كه بطرف تهامه بسيج شده بودند، در آنجا، با رسول الله مواجه شدند. رسول الله در محلي بنام نخله، حضور داشت و عازم بازار عكاظ بود. لحظه اي كه جن ها رسيدند، رسول الله و يارانش در حال خواندن نماز فجر

بودند. وقتي صداي قرآن را شنيدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به يكديگر گفتند: همين قرآن است كه از رفتن ما به سوي آسمانها و بدست آوردن خبرهاي آسماني، ممانعت نموده است. اين بود كه به سوي قوم خود، بر گشتند و گفتند: « اي قوم! ما قرآن شگفت انگيزي را شنيديم كه رهنمون به سوي كاميابي است. پس ما به آن ايمان آورده، از اين پس، با پروردگار خود، كسي را شريك نمي گردانيم. خداوند بعد از آن، اين آيات سوره جن را بر پيامبر نازل فرمود: ﴿[illegible]﴾. و آنچه نازل شد، سخن جن ها بود.

438 [illegible] (774:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نمازهايي را كه خداوند به آنحضرت دستور داد بلند بخواند، بلند مي خواند و نمازهايي را كه دستور داد آهسته بخواند، آهسته ميخواند. (و خداوند هرگز فراموش نمي كند) و (رسول الله بهترين الگو، براي شماست).

باب (16): خواندن سوره هاي مختلف در نماز

439 [illegible] فَقَالَ: [illegible] (775:[illegible])

ترجمه: ابن مسعود [illegible] ميگويد: شخصي، نزد من آمد و گفت: ديشب، در يك ركعت، همه سوره هاي مفصل(از ق تا آخر قرآن) را تلاوت كردم. ابن مسعود گفت: آيا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندي؟ من سوره هايي را كه شبيه هم هستند و رسول الله [illegible] هر دوتاي آنها را در يك ركعت تلاوت مي كرد، خوب مي دانم. سپس، ابن مسعود بيست سوره از

سوره هاي مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در يك ركعت، بخوان.

باب (17): خواندن فاتحه در دو ركعت آخر نماز

440

(776)

ترجمه: ابوقتاده میگوید: رسول الله در دو رکعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه را با سوره اي ديگر از قرآن مي خواند. اما در دو رکعت آخر، فقط سوره فاتحه را مي خواند. و بعضي از آيات را طوري مي خواند که ما میشنیدیم. رکعت اول را نسبتاً از رکعت دوم، طولانیتر میکرد. آنحضرت در نماز عصر و صبح نيز به همين شيوه، عمل مینمود.

باب (18): آمين گفتن امام با صداي بلند

441- [illegible] «[illegible]». (781: [illegible])

ترجمه: ابوهريره ﷺ ميگويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هنگامي كه امام آمين گفت، شما نيز آمين بگوييد. زيرا آمين هر كس كه همزمان با آمين فرشتگان باشد، تمام گناهان گذشته اش، آمرزيده ميشود». (گفتني است كه بعد از آمين امام، فرشتگان نيز آمين ميگويند). مترجم.

باب (19): فضيلت آمين گفتن

442 [illegible] (781:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «اگر آمين گفتن يكي از شما، با آمين گفتن فرشتگان، در آسمان، همزمان باشد، گناهان گذشته اش بخشيده ميشود».

باب (20): ركوع نمودن قبل از رسيدن به صف

443 – [illegible]

(783: [illegible])

ترجمه: ابوبکره میگوید: روزي وارد مسجد شدم. آنحضرت در رکوع بود. قبل از رسیدن به صف، به رکوع رفتم. پس از خواندن نماز، آن را با رسول الله در میان گذاشتم. آنحضرت فرمود: «خداوند علاقه ات را نسبت به نماز بیافزاید. ولي دوباره چنین کاري نکن». (یعني قبل از رسیدن به صف، رکوع نکن).

باب (21): تكبيرگفتن براي ركوع

444- [illegible] (784)

ترجمه: از عمران بن حصين روايت است كه وي روزي پشت سر علي در شهر بصره، نماز خواند و گفت: اين مرد، ما را به ياد نماز خواندن رسول الله انداخت. چرا كه آنحضرت هنگام هر برخاستن و فرود آمدن، تكبير مي گفت.

باب (22): تکبیر گفتن هنگام بلند شدن از سجده

445- [illegible]

(789: [illegible]).

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله هنگام شروع نماز و هنگام ركوع، تكبير مي گفت. و هنگامي كه از ركوع بلند ميشد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» مي گفت. و هنگاميكه راست مي ايستاد «ربَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» مي گفت. سپس هنگام پائين رفتن براي سجده و بلند شدن از آن، تكبير مي گفت. و براي سجده دوم نيز چنين مي كرد. و تا پايان نماز، به همين شيوه،. عمل مي نمود. گفتني است كه هنگام بلند شدن از قعده اول نيز تكبير مي گفت.

باب (23): گذاشتن كف دستها بر زانوها در ركوع

446 [illegible] (790:[illegible])

ترجمه: مصعب بن سعد بن ابي وقاص میگويد: روزي، كنار پدرم نماز مي خواندم. هنگام ركوع، كف دستهايم را با هم چسبانده و در ميان رانهايم گذاشتم. پدرم مرا منع كرد و گفت: ما نيز همين كار را مي كرديم اما از آن، منع شديم. و به ما دستور داده شد كه دستها را روي زانوها، بگذاريم.

باب (24): برابر نمودن سر و كمر در ركوع و آرامش در آن

447 - [illegible] قَالَ: [illegible]. ([illegible]:792)

ترجمه: براء میگوید: مدت زمان ركوع، سجده، نشستن میان دو سجده (جلسه) و ایستادن بعد از ركوع (قومه) رسول الله ، نزديك به هم بود. البته مدت زمان قیام و قعود یعني تشهد، طولانیتر بود.

باب (25): دعا در ركوع

448 - [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:794)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ﷺ در ركوع و سجدة خود، دعاي «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» را ميخواند.

449 - [illegible]: [illegible]. ([illegible]:817)

ترجمه: و در روايتي ديگر از عايشه رضي الله عنها آمده است كه رسول الله در ركوع و سجده، آنچه را كه در قرآن به وي امر شده بود، مي خواند.

باب (26): فضيلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ)

450– [illegible]

[illegible] (796: [illegible])

ترجمه: ابوهریره [illegible] می‌گوید: رسول الله [illegible] فرمود: «هنگامی که امام ([illegible]) می گوید، شما ([illegible]) بگویید. اگر این گفتة شما همزمان با ([illegible]) ملائکه ادا شود، تمام گناهان گذشتة شما مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (27): قنوت

451 [illegible]

[illegible] (797:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه مي فرمود: من نماز رسول الله را (با بيان عملي) به فهم شما نزديك مي گردانم. و ايشان (ابوهريره) در ركعت آخر نماز ظهر، نماز عشاء و نماز صبح، بعد از (**سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**)، قنوت ميخواند و در دعاي قنوت، براي مومنان، دعاي خير مي كرد و براي كفار، لعن و نفرين مي فرستاد.

452-

(798:)

ترجمه: انس مي گويد: رسول الله در نماز مغرب و صبح، قنوت ميخواند.

453

قَالَ: [illegible] . قَالَ: « [illegible]
[illegible] ». (799)

ترجمه: رفاعه ابن رافع زرقي ؓ ميگويد: روزي، پشت سر آنحضرت ﷺ نماز ميخوانديم. وقتي رسول خدا ﷺ سر از ركوع برداشت و «سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، يكي از نماز گزاران اين جملات را خواند: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله ﷺ پرسيد: «چه كسي اين كلمات را خواند»؟ آن نمازگزار گفت: من بودم. رسول الله ﷺ فرمود: «سي و اندي فرشته را ديدم كه براي نوشتن اين جملات، از يكديگر سبقت مي گرفتند و هر كدام، سعي مي كرد قبل از ديگري، آنرا بنويسد».

باب (28): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع

454- [illegible] (800: [illegible])

ترجمه: انس نماز رسول الله را عملاً به ما نشان میداد و هنگامي که سرش را از رکوع بلند میکرد، آنقدر مکث مي نمود (و به سجده نمي رفت) کـه ما فکر میکردیم سجده را فراموش کرده است.

باب (29): تكبير گويان به سجده ميرفت

455 [illegible]

[illegible] (804)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله هر وقت سرش را از ركوع بلند ميكرد، «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» ميگفت. سپس، نام چند نفر را ذكر مي كرد و براي آنان دعا مي نمود و مي فرمود: «خدايا! وليد بن وليد، سلمه بن هشام، عياش بن ربيعه و ساير مؤمنان مستضعف را نجات بده. الهي! قهر و غضبت را بر قوم مُضَر، نازل كن و آنان را دچار خشكسالي اي مانند خشكسالي دوران يوسف، بگردان». راوي ميگويد: قبيلة مضر كه در شرق مدينه سكونت داشتند، آن روزها، مخالف سرسخت رسول الله بودند.

باب (30): فضيلت سجده

456

قَالَ:

806) [illegible]

ترجمه: ابوهريره ميگويد: مردم از رسول الله پرسيدند: آيا ما روز قيامت، پروردگارمان را خواهيم ديد؟ آنحضرت فرمود: « مگر شما در رؤيت ماه شب چهارده در هواي غير ابري، شك داريد»؟ گفتند: خير، اي رسول خدا ! باز فرمود: «آيا شما در رؤيت خورشيد در هواي غير ابري، شك داريد»؟ گفتند: خير. آنحضرت فرمود: « شما پروردگارتان را در روز قيامت به

همين صورت خواهيد ديد. همه مردم در آن روز، محشور خواهند شد و خداوند خطاب به آنان مي فرمايد: هركس، در دنيا، چيزي (يا كسي) را پرستش كرده است، دنبال آن برود. عده اي بدنبال خورشيد مي روند، عده اي بدنبال ماه راه مي افتند و گروهي پشت سر طاغوت ها حركت مي كنند. و سرانجام، اين امت باقي مي ماند در حالي كه منافقين در كنار آنها قرار دارند. خداوند مي آيد و مي گويد: من پروردگار شما هستم. آنان ميگويند: تا پروردگار ما نيايد، از جاي خود تكان نمي خوريم. هرگاه پروردگارمان بيايد، او را خواهيم شناخت. آنگاه خداوند به صورتي كه براي آنان شناخته شده است، مي آيد و مي گويد: من پروردگار شما هستم. مي گويند:

آري، تو پروردگار ما هستي. سپس خداوند، آنان را بسوي خود فرا مي خواند و پلي بر روي دوزخ نصب مي گردد. من نخستين پيامبري خواهم بود كه با امت خود از روي آن، عبور خواهم كرد. در آن روز، كسي جز پيامبران نمي تواند سخن بگويد. و سخن پيامبران هم اين خواهد بود: « اللّهم سلِّم، سلِّم » يعني: پروردگارا، نجات، نجات. (در دوزخ) قلابهايي مانند خارهاي درخت سَعدان وجود دارد. آيا شما خار درخت سعدان را ديده ايد»؟ صحابه عرض كردند: بلي. پيامبر فرمود: «قلاب هاي مذكور مانند خار درخت سعدان است. البته بزرگي آنها را جز الله، كسي ديگر نميداند. اين قلابها، مردم را طبق اعمالشان مي ربايند. بعضي از مردم در اثر اعمال بدشان

توسط آن قلابها به دوزخ مي افتند و هلاك مي شوند و برخي ديگر سرانجام با برداشتن زخمهاي سهمگين، نجات مي يابند. سپس، رحمت خداوند شامل حال دوزخياني مي شود كه خدا بخواهد. آنگاه، به فرشتگان دستور مي دهد تا كليه كساني را كه او را پرستش كردنده اند، از دوزخ بيرون بياورند. فرشتگان، خداپرستان را از آثار سجده شان مي شناسند. زيرا خداوند اعضاي سجده را بر آتش دوزخ، حرام گردانيده است. آنها را از آتش بيرون مي آورند. آتش همه اعضاي بدن انسان را مي سوزاند مگر جايي كه اثر سجده باشد. آنان در حالي از دوزخ بيرون مي آيند كه آتش، بدنشان را سوخته و گوشت هايشان را گداخته است. سپس آب حيات بر بدنشان پاشيده مي شود.

و همانند دانه اي كه در كنار نهر آب، جوانه مي زند، آنان نيز جوانه مي زنند. پس از آن، خداوند از قضاوت بين بندگان در حالي فارغ مي شود كه فقط يكي از بندگانش بين بهشت و دوزخ بلاتكليف مانده است. و او آخرين فرد دوزخي است كه وارد بهشت مي شود. او كه چهره اش به سوي دوزخ است، مي گويد: پرودگارا ! چهره ام را از دوزخ برگردان. زيرا وزش هواي آتشين آن، حالم را به هم مي زند و شعله هاي آتشينش، مرا مي سوزاند. خداوند مي فرمايد: اگر اين خواسته ات را بر آورده سازم، چيز ديگري نمي خواهي؟ مي گويد: سوگند به عزتت، كه نمي خواهم. و چندين عهد و پيمان ديگر مي بندد. خداوند چهره اش را از جانب دوزخ برمي گرداند. وقتي چهره

اش به سوي بهشت مي شود و شادابي آنرا مي بيند، ابتدا اندكي سكوت مي كند سپس مي گويد: پروردگارا ! مرا نزديك دروازة بهشت ببر. خداوند به او مي گويد: مگر تو آن همه عهد و پيمان نبستي كه چيز ديگري نخواهي ؟! مي گويد: پروردگارا مرا شقي ترين بنده ات مگردان. خداوند مي فرمايد: اگر اين خواسته ات را نيز برآورده سازم، چيز ديگري نمي خواهي؟ مي گويد: سوگند به عزتت كه چيز ديگري نمي خواهم. خداوند او را نزديك دروازه بهشت مي برد. وقتي چشمش به زيبائيها و شادابيهاي بهشت مي افتد، لحظه اي سكوت مي كند. سپس مي گويد: خدايا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند مي فرمايد: واي بر تو اي فرزند آدم! چقدر عهد شكن هستي! مگر تو با

من، آن همه عهد و پيمان نبستي که چيز ديگري نخواهي. مي گويد: پروردگارا ! مرا شقي ترين بنده ات مگردان. خداوند به اين رفتار بنده اش مي خندد. سپس به او اجازة ورود به بهشت مي دهد و مي فرمايد: اکنون هر چه آرزو داري، بخواه. پس او آنقدر مي طلبد که آرزوهايش به پايان مي رسد. خداوند عزوجل به يادش مي اندازد که چنين و چنان بخواه. تا اينکه اين آرزوها نيز به پايان مي رسد. حق تعالي مي فرمايد: دو برابر آنچه که خواستي به تو عنايت فرمودم».

ابوسعيد خدري به ابوهريره گفت: من از رسول خدا شنيدم که فرمود: «خداوند به او ده برابر عنايت مي کند». ابوهريره گفت: من بخاطر ندارم که آنحضرت بيشتر از دو

برابر فرموده باشد. ابوسعيد گفت : من خودم شنيدم كه آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند ده برابر به او مي دهد».

باب (31): سجده با هفت عضو

457 – [illegible] (812: [illegible])

ترجمه: در روايتي، ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «به من دستور داده شده است كه با

هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمايم: پيشاني ـ و با دستش به بيني خود اشاره كرد (يعني پيشاني و بيني با هم)ـ دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا. همچنين به ما دستور داده شده است كه در نماز، موهاي سر و لباس خود را جمع نكنيم».

باب (32): مكث بين دو سجده

458 [illegible] : [illegible] . [illegible] . (821: [illegible])

ترجمه: انس ابن مالك فرمود: من از نشان دادن نماز رسول الله به شما به هيچ وجه كوتاهي نميكنم... حديث قبلاً بيان گرديد.

باب (33): نمازگزار نبايد در سجده، ساعدهايش را روي زمين بگذارد

459 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 822)

ترجمه: انس ابن مالك میگوید: رسول الله فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ كنید و هیچ یك از شما ساعدهایش را مانند سگ، بر زمین نگذارد».

باب (34): نشستن بعد از ركعت اول وسوم وسپس، برخاستن از آن

460 [illegible] (823: [illegible])

ترجمه: مالك بن حويرث ؓ مي گويد: من رسول الله ﷺ را ديدم كه نماز مي خواند و بعد از ركعت اول و سوم (پس از سجده دوم) نخست، اندكي مي نشست وسپس برمي خاست.

باب (35): تكبير گفتن، هنگام بلند شدن از سجده

461 [illegible] (825:[illegible]).

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت شده است كه او در نماز، هنگام بلند كردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از بر خاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول با صداي بلند، تكبير مي گفت و فرمود: رسول الله را ديدم كه چنين مي كرد.

باب (36): نشستن به طريقه سنت، در تشهد

462 [illegible]

[illegible] (827)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در نماز، چهار زانو مینشست. ولي وقتي پسرش را ديد كه او هم، چهار زانو مي نشيند، وي را از اين كار منع كرد و گفت: نشستن به طريقه سنت، در نماز، اين است كه قدم پاي راست را نصب كني (ايستاده نگه داري) و قدم پاي چپ را پهن نمايي. پسرش گفت: چرا خود شما چهار زانو مينشينيد؟! گفت: من ناتوانم و پاهايم مرا تحمل نمي كند.

ترجمه: ابوحميد ساعدي ميگويد: من از همة شما شيوه نماز خواندن رسول الله را بهتر ميدانم. رسول الله را هنگام گفتن تكبير تحريمه ديدم كه دستهايش را تا برابر شانههايش بلند ميكرد. در ركوع، زانوها را با كف دستهايش محكم مي گرفت. آنگاه، كمرش را طوري خم مي كرد كه سر و كمرش در راستاي هم قرار مي گرفت. پس از برخاستن از ركوع، كاملاً راست و استوار مي ايستاد، طوري كه مهره هاي كمرش سر جاي خود، قرار مي گرفت. و هنگام سجده، دستهايش را طوري روي زمين مي گذاشت كه ساعدهايش نه به زمين فرش مي شد و نه به بدنش مي چسبيد و انگشتان پاهايش را به طرف قبله مي نمود. و در تشهد اول، روي پاي

چپ مي نشست و پاي راست را نصب ميكرد. و در تشهد آخر، پاي چپ را مقداري جلو مي برد و پاي راست را نصب ميكرد و نشيمنگاه خود را بر زمين قرار مي داد.

باب (37): كسي كه تشهد اول را واجب نميداند

464

[illegible] (829:[illegible])

ترجمه: عبد الله ابن بحينه ؛ صحابي جليل القدر رسول الله ؛ كه از قبيله ازد شنوءه و از هم پيمانان عبد مناف بود، ميگويد: روزي، همراه رسول خدا نماز ظهر را ميخوانديم. آنحضرت در پايان ركعت اول، فراموش كرد كه بنشيند. مردم نيز با آنحضرت بلند شدند. وقتي نماز به پايان رسيد و مردم منتظر سلام گفتن رسول الله بودند، آنحضرت در حالي كه نشسته بود، تكبير گفت و به سجده رفت و قبل از سلام، دو سجده بجاي آورد و سپس، سلام گفت.

باب (38): خواندن تشهد در جلسه آخر

465- [illegible] (831:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن مسعود میگوید: پشت سر رسول الله نماز میخواندیم و در قعده، چنین دعا میکردیم: سلام بر

الله، سلام بر جبرئيل، ميكائيل و فلان وفلان. رسول الله ﷺ به سوي ما نگاه كرد و فرمود: «خداوند، خودش منشأ سلامتي است. (هيچ نيازي ندارد كه شما بر او سلام بگوييد). شما بايد در نماز، چنين بگوييد: ... ـ اين دعا شامل همه بندگان نيك الله در زمين و آسمان مي شود ـ ...».

باب (39): دعا نمودن قبل از سلام گفتن

466 [illegible]

(832:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول الله ؛ روايت مي كند كه آنحضرت در نماز چنين دعا ميكرد:

«[illegible]

». «پروردگارا ! از عذاب قبر، فتنه دَجال و فتنه زندگي و مرگ به تو پناه مي برم. پروردگارا ! از اينكه مقروض و بدهكار شوم به تو پناه ميبرم». شخصي پرسيد: يارسول الله! شما از اينكه بدهكار شويد زياد به خدا پناه مي بريد؟ فرمود: زيرا انسان بدهكار، دروغ ميگويد و خلف وعده ميكند».

467

[illegible]». (834):

ترجمه: ابوبكر صديق میگويد: به رسول الله گفتم: دعايي به من بياموز تا آنرا در نماز بخوانم. آنحضرت فرمود: «اين دعا را بخوان: «[illegible]». «پروردگارا! بر خود بسيار ستم كرده ام و جز تو كسي ديگر نيست كه گناهان مرا بيامرزد. خداوندا ! با عنايت خود، مرا بيامرز و بر من رحم كن. همانا تو بخشنده و مهرباني».

باب (40): دعاهاي اختياري پس از تشهد

468 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 835)

ترجمه: حديث ابن مسعود دربارة تشهد، در سطور بالا گذشت. در اين روايت همچنين آمده است كه بعد از «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، هر دعايي را كه مايل است، مي تواند بخواند.»

باب (41): سلام گفتن

469 [illegible] ([illegible]:837)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ميگويد: پس از اينکه رسول الله ﷺ سلام مي داد و نماز به پايان مي رسيد، زنها بلند ميشدند و مي رفتند. آنحضرت ﷺ اندکي توقف ميکرد و آنگاه برمي خاست.

باب (42): نماز گزار وقتي سلام گويد که امام سلام دهد

470 – [illegible]: [illegible]. ([illegible]:838)

ترجمه: عتبان بن مالك ميگويد: با نبي اكرم نماز خوانديم. و هنگامي كه ايشان سلام گفت، ما نيز سلام گفتيم.

باب (43): ذكر بعد از نماز

471 [illegible] ([illegible]:841)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: ذكر با صداي بلند، بعد از نماز هاي فرض، در زمان رسول الله ﷺ رايج بود. ابن عباس رضي الله عنهما اضافه ميكند: من با شنيدن صداي ذكرشان، مي دانستم كه نماز، تمام شده است.

472 [illegible]

[illegible] قَالَ [illegible] (843:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: عدهاي از فقرا نزد رسول الله آمدند و عرض كردند: ثروتمندان علاوه بر رفاه مادي، درجات رفيع بهشت و نعمتهاي جاودان آن را از آن خود ساختند. زيرا مانند ما نماز مي خوانند، روزه مي گيرند و بدليل برتري در ثروت، حج و عمره مي گزارند و جهاد مي كنند و

صدقه مي دهند. (و اين كارها از ما ساخته نيست). رسول خدا فرمود: «آيا عملي به شما نياموزم كه اگر آن را انجام دهيد، كساني را كه از شما پيشي گرفته اند، در خواهيد يافت و بهترين انسانهايي كه با شما هستند، خواهيد شد. و جز كساني كه مثل شما اين عمل را انجام مي دهند، كسي ديگر به شما نخواهد رسيد؟ آن عمل، اين است كه پس از هر نماز فرض، سي و سه بار سبحان الله و سي و سه بار الحمدلله و سي و سه بار الله اكبر بگوييد.

راوي ميگويد: بعد از آن، درباره تعداد اين تسبيحات ميان ما (صحابه) اختلاف نظر بوجود آمد. بعضيها گفتند كه «سبحان الله و الحمدلله » سي وسه بار و «الله اكبر» سي وچهار بار گفته

شود. ابوهريره مي گويد: در اين مورد، به رسول خدا ﷺ مراجعه كردم. فرمود: «هر يك را سي وسه بار، تكرار كنيد».

473- [illegible] (844:[illegible])

ترجمه: مغيره بن شعبه روايت مي كند كه رسول الله ﷺ بعد از هر نماز فرض، اين دعا را ميخواند: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ

وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (هيچ معبود بر حقي جز الله وجود ندارد. يكتايي است كه شريكي ندارد. پادشاهي، از آن اوست. و همة ستايشها، شايستة اوست. هيچ كس، نمي تواند مانع بخشش تو شود. و كسي را كه تو محروم سازي، هيچ كس نمي تواند به او چيزي عطا كند. سعي و تلاش فرد، در برابر مشيت تو، سودي ندارد.

باب (44): روگردانيدن امام به سوي مردم، پس از اتمام نماز

474- [illegible] (845:[illegible])

ترجمه: سمره بن جندب [illegible] ميگويد: نبي اكرم [illegible] پس از نماز، رو به ما مي كرد (و مينشست).

475- [illegible] فَقَالَ: [illegible]

[illegible]». ([illegible]: 846)

ترجمه: زيد بن خالد جهني ميگويد: رسول الله در صبحگاه يك شب باراني، پس از اقامه نماز صبح در حديبيه، رو به مردم كرد و فرمود: «آيا مي دانيد پروردگار شما چه فرمود»؟ صحابه گفتند: خدا و رسولش بهتر مي دانند. آنحضرت گفت: خداوند فرمود: «بندگان من، صبح كردند در حالي كه بعضي مومن و بعضي كافر شدند. آنها كه گفتند: فضل و رحمت خدا شامل حال شد و باران نازل فرمود، به من ايمان آوردند و به تاثير ستارگان كافر گرديدند. و اما كساني كه آن را به ستارگان نسبت دادند به من كافر شدند و به ستارگان ايمان آوردند».

باب (45): امام مي تواند در صورت نياز از بالاي شانه هاي مردم، عبور نمايد

476 - [illegible] «[illegible]». ([illegible]:851)

ترجمه: عقبه ميگويد: در مدينه، نماز عصر را پشت سر رسول الله خواندم. آنحضرت پس از اتمام نماز، برخاست

و با شتاب از روي شانه هاي نمازگزاران، عبور كرد و به خانه يكي از همسران خود رفت. مردم از شتاب رسول خدا متحير شدند. آنحضرت پس از چند لحظه، دوباره (به مسجد) برگشت و ديد كه مردم از شتاب او، شگفت زده شده اند. فرمود: «به يادم آمد كه مقداري طلا در خانه ما وجود دارد. دوست نداشتم كه توجه مرا بخود مشغول سازد. لذا دستور دادم آنرا تقسيم كنند».

باب (46): روي گردانيدن يا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز

477 [illegible]

([illegible]:852)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ميگويد: مواظب باشيد كه شيطان در نمازهاي شما سهمي نداشته باشد. بدين معنا كه نمازگزار فكر كند كه روي گردانيدن يا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضروري است. در حالي كه من رسول خدا را بارها ديده ام كه از سمت چپ، روي به مردم مي نمود يا بيرون مي رفت .

باب (47): حكم خوردن سير، پياز و ترة خام

478 [illegible]

[illegible] (854:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله روايت ميكند كه رسول الله با اشاره به بوتة سير، فرمود: «هر كس كه از اين گياه خورد، به مساجد ما نيايد». راوي مي گويد: از جابر پرسيدم: منظور آنحضرت كدام نوع سير است؟ جابر گفت :به نظرم سير خام

است. و در روايتي ديگر گفت: به نظرم، سيري است كه بوي تند دارد.

479 ... قَالَ: ...

(855:...)

ترجمه: جابر بن عبد الله ميگويد: رسول الله فرمود: «هركس كه سير و يا پياز بخورد، از ما كناره گيري نمايد» يا فرمود: «به مساجد ما نيايد و در خانه خود بنشينند».

همچنين، روزي، يك ديگ نزد آنحضرت آوردند كه در آن، چند نوع سبزي بود. بوي تندي از آنها، به مشام رسول اكرم رسيد. از محتويات آن (ديگ)پرسيد: آنها سبزيجاتي را كه در آن، وجود داشت، نام بردند. آنحضرت نخورد و با اشاره به سوي يكي از اصحاب كه همراهش بود، فرمود:«نزد او ببريد». او نيز از خوردن آن، سرباز زد. رسول خدا فرمود: بخور زيرا من با

كسي از نزديك سخن مي گويم (جبرئيل)كه شما سخن نمي گوييد».

480- [illegible]: [illegible]: [illegible].

ترجمه: و در روايتي آمده است كه يك سيني نزد آنحضرت [illegible] آوردند كه در آن، انواع سبزي وجود داشت.

باب (48): وضوي كودكان

481 [illegible]: [illegible]. ([illegible]:857)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما میگوید: گذر رسول الله ﷺ بر قبري دور افتاده و تنها افتاد. بر آن قبر، نماز جنازه خواند و حاضران پشت سر ایشان صف بستند و نماز خواندند. (ابن عباس هم که در آن زمان، کودکي نابالغ بود، جزو نمازگذاران بود).

482- [illegible]:

«[illegible]». ([illegible]: 858)

ترجمه: ابوسعيد خدري ﷺ میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «غسل روز جمعه، بر هر شخص بالغ، واجب است».

483 [illegible] (863)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: شخصي از من پرسيد: آيا با رسول الله به عيدگاه رفته اي؟ گفتم: بلي. ولي اگر خويشاوندي نزديك، با رسول الله نمي داشتم، به علت

خرد سالي، نمي توانستم با ايشان به عيدگاه بروم. آنحضرت كنار پرچمي كه بر سرِ درِ منزل كثير بن صلت نصب شده بود، تشريف برد و خطبه خواند. سپس به مجلس زنان رفت و آنان را موعظه و ارشاد نمود و امر به صدقه فرمود. آنگاه، زنان شروع به دادن صدقه نمودند. يكي انگشتر، ديگري النگو و آن ديگر، زيور آلات خود را بيرون مي آورد و در چادر بلال مي انداخت. سپس، رسول خدا و بلال به خانه برگشتند.

باب (49): رفتن زنان به مسجد در شب و تاريكي

484- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:865)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «اگر همسران شما اجازه خواستند تا شبها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهيد».

11 ـ کتاب نماز جمعه

باب (1): فرض بودن نماز جمعه

485 ـ [illegible] (876:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «ما در دنيا، آخرين اُمت هستيم ولي در قيامت، پيشاپيش ساير امتها خواهيم بود با وجودي كه آنها قبل از ما صاحب كتاب آسماني شده اند. سپس، خداوند روز جمعه را براي اهل كتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولي آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمايي فرمود و بقيه مردم (اهل كتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت يهود و يكشنبه روز عبادت نصارا است».

باب (2): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه

486- [illegible] : «[illegible]». ([illegible]: 880)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: گواهي مي دهم بر اينكه رسول الله فرمود: «غسل روز جمعه و مسواك زدن، بر هر فرد بالغ و مسلمان، واجب است. و اگر به مواد خوشبو، دسترسي داشت، استفاده كند».

باب (3): فضيلت روز جمعه

487 [illegible]

ترجمه: ابو هريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «هركس، روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نمايد و اول وقت براي نماز جمعه برود، گويا شتري صدقه نموده است. و هر كس، بعد از آن، برود، گويا گاوي صدقه نموده است. و هر كس، بعد از آن، برود، گويا قوچي صدقه نموده است. و هر كس، بعد ازآن، برود، گويا يك مرغ صدقه نموده است. و هر كس، بعد از آن، برود، گويا يك تخممرغ صدقه نموده است. ولي زماني كه امام براي ايراد خطبه برخيزد، فرشتگان (قلم و كاغذ خود را جمع كرده) به خطبه گوش مي دهند».

باب (4): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه

488 [illegible] (883:[illegible])

ترجمه: سلمان فارسي روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «هركس، روز جمعه غسل كند و حتي المقدور، خود را پاكيزه نمايد و از روغن يا مواد خوشبويي كه در اختيار دارد، استفاده كند. سپس، براي نماز جمعه برود و در مسجد نيز از روي شانه هاي مردم، عبور نكند و آنچه برايش مقدّر شده

است، نماز بخواند و با دقت و رعايت سكوت، به خطبه امام، گوش فرا دهد، تمام گناهانش از جمعه قبل تا اين جمعه، بخشيده خواهند شد». [illegible]

489 [illegible] قَالَ: «[illegible]». [illegible]: [illegible]. (884:[illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما پرسيدند: مردم ميگويند: رسول خدا [illegible] فرموده است: «روز جمعه غسل

کنید وسرهایتان را بشویید اگر چه جنب نباشید و همچنین از مواد خوشبو استفاده نمایید»؟ ابن عباس رضي الله عنهما گفت: در مورد دستور به غسل، بلي. اما در مورد استفاده از مواد خوشبو،آن را به خاطر ندارم».

باب (5): پوشیدن بهترین لباس

490- [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible]

(886:[illegible]) [illegible]

ترجمه: عمر[illegible] پارچة ابريشمي را ديد كه در آستانه مسجد النبي [illegible] براي فروش به نمايش گذاشته شده بود. عرض كرد: اي رسول خدا! چقدر خوب است، اگر شما اين پارچه را بخريد

و در روزهاي جمعه و هنگام ملاقات با هيئت هايي كه به خدمت شما مي رسند، آن را بپوشيد؟ رسول الله فرمود: «اينگونه پارچه ها را كساني مي پوشند كه از نعمتهاي آخرت، سهمي نداشته باشند». پس از مدتي، چند دست لباس از همان پارچه، به آنحضرت هديه دادند. رسول خدا يكي از آنها را به عمر داد. ايشان عرض كرد: يا رسول الله! اين پارچه را به من بخشيدي تا بپوشم در حالي كه قبلاً پوشيدن آن را مذمت فرمودي. رسول خدا فرمود: «من آن را نداده ام كه بپوشي». بعداً عمر آن پارچه را براي برادر مشرك خود كه در مكه بود، فرستاد.

باب (6): مسواك زدن در روز جمعه

491- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 887)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «اگر بر امت من، يا بر مردم دشوار نميشد، به آنان دستور مي دادم كه براي هر نماز، مسواك بزنند».

492 [illegible] قَالَ: قَالَ [illegible]: «[illegible]». (888:[illegible])

ترجمه: انس میگوید: رسول الله فرمود: «درمورد مسواك زدن، به شما زياد تأكيد نمودم».

باب (7): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده ميشود

493 [illegible] (891:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] میگوید: رسول الله [illegible] در نماز فجر روز جمعه، بیشتر سورهاي سجده [illegible] و دهر [illegible] را تلاوت میکرد.

باب (8): نماز جمعه در روستاها و شهرها

494 [illegible]

[illegible] .«

قَالَ: [illegible] «: [illegible]

[illegible] ». ([illegible] :893)

ترجمه: عبدالله بن عمر مي گويد: رسول الله فرمود: «هر كدام از شما مسئول است، و از هريك از شما، درمورد زير دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعيت مي باشد. مرد، مسئول خانواده و زير دستانش مي باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زير دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئوليت هاي ديگرش، سئوال خواهد شد». راوي مي گويد: به گمانم آنحضرت

این جمله را نیز افزود که «مرد هم مسئول مال پدر خود مي باشد. و همه شما مسئول هستید و از شما در مورد مسئولیت تان، سئوال خواهد شد».

باب (9): آیا بر کسي که نماز جمعه واجب نیست غسل جمعه واجب است؟

495 – [illegible]

([illegible]:897)

ترجمه: حديث ابوهريره درباره اينكه رسول الله فرمود: «ما در دنيا، آخرين امت هستيم. اما روز قيامت، پيشگام همه خواهيم بود»، بيان گرديد. در اين روايت علاوه بر آن، چنين آمده است كه آنحضرت فرمود: «در هر هفت روز، يك بار، غسل كردن بر هر مسلمان، واجب و ضروري است. يعني هفتهاي يك بار، بايد سر و بدن خود را بشويد».

باب (10): نماز جمعه بر چه كسي و تا چه فاصله اي فرض است؟

496– [illegible]

[illegible] «[illegible]». (902 :[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛همسر گرامي رسول خدا ﷺ؛ مي گويد: مردم، روز جمعه از خانههاي خود و از عوالي (مكاني در چهار ميلي مدينه) به طور نوبتي براي شركت در نماز جمعه مي آمدند. و لباسهاي شان در اثر عرق و گرد وخاك، بد بو مي شد. روزي رسول الله ﷺ در خانه من بود كه

يك نفر از آنان، نزد آنحضرت ﷺ آمد. رسول الله ﷺ فرمود: «چقدر خوب بود اگر شما براي اين روز، طهارت يعني غسل ميكرديد».

497 [illegible] (903: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: مردم، خودشان كارهايشان را انجام ميدادند و با همان لباسهاي كار، براي اداي

نماز جمعه میآمدند. به آنان گفته شد: «چقدر خوب بود اگر امروز غسل میکردید».

498- [illegible]. (905:[illegible])

ترجمه: انس [illegible] میگوید: رسول الله [illegible] نماز جمعه را پس از زوال آفتاب مي خواند.

باب (11): اگر روز جمعه هوا گرم بود

499 [illegible]

ترجمه: انس میگوید: رسول الله در زمستان که هوا سخت سرد مي شد، نماز جمعه را زود مي خواند و در تابستان که هوا سخت گرم مي شد، آن را به تاخير مي انداخت.

باب (12): رفتن به نماز جمعه

500- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:907)

ترجمه: ابو عبس در حالي كه براي نماز جمعه مي رفت،گفت: از رسولالله شنيدم كه ميفرمود: «هر كس كه قدمهايش در راه خدا گردآلود شوند، آتش دوزخ بر او حرام خواهد شد».

باب (13): نبايد كسي برادر مسلمانش را از جايش بلند نمايد

و خودش بجايش بنشيند

501 [illegible] (911: [illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ نهي كرد از اينكه كسي برادر مسلمانش را از جايش بلند كرده و خود بجايش بنشيند. سؤال شد: آيا اين حكم، براي روز جمعه است؟ فرمود: براي روز جمعه و غيره جمعه است.

باب (14): اذان روز جمعه

502- [illegible] (912:[illegible]).

ترجمه: سائب بن يزيد ميگويد: در زمان رسول الله ، ابوبكر و عمر اذان جمعه همان اذان اوّل بود كه جلوي منبر گفته مي شد آنهم وقتي كه امام براي ايراد خطبه، بالاي منبر

ميرفت. امّا در زمان خلافت عثمان وقتي جمعيت زياد شد، اذان سوّم بالاي زوراءِ گفته شد و اضافه گرديد.

باب (15): يك مؤذن در روز جمعه

503- [illegible] (913:[illegible])

ترجمه: و در روايتي از سائب بن يزيد آمده است كه: رسول الله يك مؤذن بيشتر نداشت. و اذان روز جمعه هم، زماني كه امام روي منبر مي نشست،گفته مي شد.

باب(16): امام، روز جمعه بالاي منبر به صداي اذان پاسخ دهد

504

[illegible] (914:[illegible])

ترجمه: معاويه روز جمعه بر منبر نشسته بود. هنگامي كه مؤذن الله اكبر گفت، او نيز الله اكبر گفت. و هنگامي كه مؤذن اشهدان لااله الاالله گفت، ايشان نيز آن را تكرار كرد. وقتي مؤذن أشهد أن محمدا رسولالله گفت، معاويه نيزآن را تكرار نمود.تا اين كه اذان به پايان رسيد آنگاه، فرمود: اي مردم ! من از رسول خدا در همين جايگاه شنيدم كه هنگام اذان گفتن موذن، اين گونه كه از من شنيديد، عمل مي كند.

باب(17): خطبه خواندن بالاي منبر

505 [illegible] (917:[illegible]).

ترجمه: حديث سهل بن سعد درباره نماز خواندن رسول الله بالاي منبر و پايين آمدن آنحضرت هنگام سجده، قبلاً بيان شد. علاوه بر آن، در اين حديث آمده است كه رسول الله پس از اتمام نماز، فرمود: «اي مردم! من اين عمل را بخاطر آن انجام دادم كه شما به من اقتدا كنيد و كيفيت نمازخواندن مرا بياموزيد».

506 [illegible]

(918:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله میگوید: رسول الله ﷺ در ابتدا بر تنة درختي تكيه مي كرد و خطبه ميخواند. ولي پس از اينكه براي آنحضرت ﷺ منبري ساختند، آن تنة درخت (كه ديگر مورد استفاده قرار نمي گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، مي ناليد. تا اينكه رسول الله ﷺ از منبر پايين آمد و دست (مباركش) را (جهت تسلي) بر روي آن كشيد.

باب (18): خطبه خواندن در حالت ایستاده

507 [illegible]. ([illegible]:920)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله [illegible] ايستاده خطبه را آغاز مي كرد. سپس اندكي مي نشست و آنگاه دوباره بلند مي شد. همناطور كه امروز نيز رائج است.

باب (19): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثناي خداوند در خطبه

508

[illegible] (923)

ترجمه: عمرو بن تغلب میگوید: مقداري مال يا چند تن اسير جنگي، نزد رسول الله آوردند. رسول الله آنها را تقسيم نمود. افرادي را از اين مال، داد و تعدادي را نداد. به آنحضرت خبر رسيد كه آناني كه سهمي نبرده اند، ناخشنود هستند. رسول الله پس از حمد و ثناي خدا، فرمود: «اما بعد: بخدا سوگند، من به بعضي از اين اموال، ميدهم و به بعضي ديگر، نميدهم. اما آناني را كه نداده ام، نزد من محبوب تر اند از كساني كه به آنها مال دادهام. زيرا من به كساني كه در آنها

حرص و طمع مي بينم، مي دهم. و برخي ديگر را به خيري كه خداوند در دلهايشان قرار داده است، مي سپارم. و عمرو بن تغلب از آنان است». عمرو بن تغلب مي گويد: به خدا سوگند كه اين سخن رسول الله ﷺ براي من از شتران سرخ رنگ نيز محبوب تر بود.

509 [illegible]

[illegible] «[illegible]». (925:[illegible])

ترجمه: ابوحميد ساعدي ميگويد: رسول الله شبي پس از نماز عشاء، بلند شد و پس از حمد و ثناي خداوند،فرمود: «امّا بعد». (و سخنراني نمود).

510

[illegible] (927) .

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: آخرين باري كه رسول الله ﷺ بر منبر نشست، چادري بر روي شانههاي (مباركش) انداخته و پارچهاي بر سرش بسته بود. آنحضرت ﷺ پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «اي مردم! نزديك تر بياييد». مردم نيز هجوم آوردند و نزديك آمدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ فرمود: «اما بعد: اين گروه اَنصار به تدريج كم مي شوند در حالي كه ساير مردم، روز به روز زياد مي شوند. پس هر كس از امّت محمّد ﷺ كه به مقامي رسيد و توان نفع و ضرر به

مردم را داشت، از نيکوکاران انصار قدرداني کند و از خطاکاران آنها، گذشت نمايد».

باب (20) : امام در اثناي خطبه، به شخصي که وارد مسجد مي شود
امر نمايد تا دو رکعت نماز بخواند

511 [illegible] (930)

ترجمه: جابر بن عبد الله میگوید: در یکي از روزهاي جمعه که رسول خداﷺ در حال ایراد خطبه بود، شخصي وارد مسجد شد و نشست .آنحضرت ﷺ فرمود: «یا فلاني! آیا نماز خوانده اي»؟ گفت: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: «برخیز و دو رکعت نماز بخوان». (یعني تحیه المسجد)

باب (21): طلب باران در خطبه روز جمعه

512

الْمَالُ

(933)

ترجمه: انس ابن مالك میگوید: در زمان رسول الله مردم دچار قحطسالي شدند. در يكي از روزهاي جمعه كه رسول الله مشغول ايراد خطبه بود، يكي از اعراب باديه نشين برخاست و گفت: يا رسول خدا! دامها هلاك شدند و اهل و عيال گرسنه اند. براي ما ازخدا طلب باران كن . آنحضرت دستهايش را بلند كرد در حالي كه هيچ ابري در آسمان مشاهده نمي شد. راوي مي گويد: سوگند به خدايي كه جانم در يد اوست، هنوز آنحضرت از دعا فارغ نشده بود كه آسمان

مدينه، از ابرهايي مانند كوه، پوشيده شد. پس از خطبه، وقتي كه رسولالله از منبر پابين آمد، قطرههاي باران از محاسن مبارك ايشان، سرازير بود. روز دوم، سوم، چهارم و تا جمعة بعد، باران ادامه پيدا كرد. در جمعه بعد، همان باديه نشين يا شخص ديگري از ميان جمع، بلند شد و گفت: اي رسولخدا! خانه ها خراب شد، اموال و دامها غرق شدند. از خدا بخواه كه باران را متوقف سازد. رسول الله دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! باران را از مدينه به حوالي آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابري كه اشاره مي كرد، پراكنده مي شد. و اينگونه، ابرها به اطراف مدينه پراكنده شدند و آسمان مدينه به شكل دايره اي خالي از ابر درآمد. و در اثر باران،

رودخانه قنات تا يك ماه جاري بود. و هركس از اطراف مدينه ميآمد، خبر از بارندگي مطلوب ميداد.

باب (22): خاموش نشستن وگوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه

513- [illegible] «[illegible]».

([illegible]:934)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «اگر روز جمعه كه امام مشغول ايراد خطبه است، به كسي كه در مجاورت، نشسته است، بگويي: ساكت باش، سخن بيهوده اي گفته اي».

باب (23): لحظه اجابت دعا در روز جمعه

514 [illegible]: [illegible] «[illegible]». [illegible] (935:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ميگويد: روزي رسول خدا درمورد روز جمعه، سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، ساعتي وجود دارد كه اگر بنده مومن، در ان لحظه، نماز بخواند و دعا كند، خداوند متعال دعايش را مستجاب خواهد كرد». و با حركات دست، كوتاهي ان لحظه را نشان داد.

باب (24): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند.

515 [illegible]

(936:[illegible])

ترجمه: جابر ابن عبد الله [illegible] میگوید: در یکي از روزهاي جمعه که آنحضرت [illegible] مشغول خواندن خطبه بود و ما منتظر نماز بودیم، کاروانی از غله وارد مدینه شد. مردم برخاسته و بسوي کاروان رفتند. فقط دوازده نفر، نزد رسول الله [illegible] باقي ماند. آنگاه ، این آیه نازل شد: [illegible]

[illegible] يعني هنگامي كه تجارت يا سرگرمي اي را ببينند، از اطراف تو پراكنده مي شوند و تو را ايستاده رها مي كنند. (اين واقعه در ابتداي اسلام بود ومردم به احكام دين، آشنايي كامل نداشتند).

باب (25): نمازهاي سنت قبل و بعد از نماز جمعه

516 [illegible] (937:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله دو ركعت قبل از نماز ظهر، دو ركعت بعد از آن و دو ركعت بعد از مغرب در خانهاش مي خواند. و دو ركعت بعد از نماز عشاء ميخواند. و بعد از نماز جمعه، نمازي نمي خواند مگر زماني كه به خانه اش برمي گشت. آنگاه، در منزل دو ركعت نماز مي گزارد.

احكام نماز خوف

باب (1): نماز خوف

517 [illegible]

([illegible]:942)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در يكي از غزوات، همراه رسول الله [illegible] به سوي نجد مي رفتيم. در

آنجا، با دشمن روبرو شديم و در برابر يكديگر، صف بستيم. رسول الله نماز را اقامه كرد. يك گروه از ما در برابر دشمن ايستاد و گروهي ديگر، پشت سر آنحضرت به نماز اقتداء كرد. رسول الله همراه اين گروه، يك ركوع و دو سجده بجا آورد. سپس اين گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهي كه مواظب حمله دشمن بود، آمد و به آنحضرت اقتداء نمود. رسول خدا با اين گروه نيز يك ركوع و دو سجده بجا آورد و سلام گفت. آنگاه، هر كدام از آن دو گروه، برخاستند و يك ركوع و دو سجدة باقيمانده را به تنهايي ادا نمودند.

باب (2): نماز خوف در حالت سواره و پياده

518 [illegible] (943:[illegible])

ترجمه: در يك روايت از ان عمر رضي الله عنهما آمده است كه رسول الله [illegible] فرمود: «اگر تعداد افراد دشمن زياد بود و ترس شديد به وجود آمد، مي توان در حالت ايستاده و سوار بر مركب، يا به هر شكل ممكن، نماز خواند».

باب (3): در حالت هجوم و دفاع در جنگ،

مي توان سواره و با اشاره، نماز خواند

519 [illegible]

([illegible]:946)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهماروايت مي كند كه: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از جنگ احزاب، فرمود: « هيچ

كس نماز عصر را نخواند مگر در بنيقريظه». در مسير راه، قبل از رسيدن به بنيقريظه، وقت نماز عصر فرا رسيد. بعضيها گفتند: ما تا به بني قريظه نرسيم، نماز عصر را نميخوانيم. برخي ديگر گفتند: ما نماز مي خوانيم زيرا منظورآنحضرت اين نبود كه نماز نخوانيم. (و اينگونه، بعضيها در مسير و بعضيها در بني قريظه، نماز عصر را خواندند).پيامبر اكرم پس از اطلاع از اختلاف عمل آنها، هيچ كدام را سرزنش نكرد . (براي توضيح بيشتر، به كتاب المغازي مراجعه شود).

ابواب عيدين

آداب نمازعيدين و جشن روز عيد

باب (1): حمل سپر و نيزه در روز عيد

520 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ الله ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ،

تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالَ: «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا. (بخارى:949)

ترجمه: امالمومنين ؛عايشه رضي الله عنها؛ ميگويد: (روز عيد) دو دختر بچه در خانه من، مشغول خواندن سرود جنگ بعاث، بودند كه رسول الله ﷺ وارد شد و براي استراحت، به رختخواب رفت و چهرة خود را برگرداند. چند لحظه بعد،

ابوبكر وارد خانه شد و با ديدن اين صحنه، مرا سرزنش كرد و فرمود: صداي شيطان درخانه پيامبر؟! رسول الله رو به ابوبكر كرد و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عايشه رضي الله عنها مي گويد: پس از اينكه ابوبكر سرگرم كاري ديگر شد، من با اشاره به آنها گفتم كه برويد. و آنها رفتند.

باب (2): خوردن چيزي قبل از رفتن به نماز عيد فطر

521 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله لا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمَرَاتٍ. وفي رواية عنه قال: وَيَأْكُلُهُنَّ وِتْرًا. (بخارى: 953)

ترجمه: انس ابن مالك ميگويد: رسول الله روز عيد فطر تا چند عدد خرما نمي خورد، به عيدگاه تشريف نميبرد. و در روايتي ديگر آمده است كه در خوردن آنها، عدد فرد را رعايت ميكرد.

باب (3): خوردن در روز عيد قربان

522ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلُ الله يَخْطُبُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا»ـ (بخارى:951)

ترجمه: براء بن عازب ميگويد: شنيدم كه رسول الله در خطبه روز عيد، فرمود: اولين كاري كه امروز بايد انجام

دهيم، اين است كه نماز بخوانيم. سپس، به خانه هاي خود برگرديم و قرباني كنيم. و هركس، چنين كند، به سنت ما عمل كرده است».

523 ـ وَعَنْهُ قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ يَوْمَ الأضْحَى بَعْدَ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلاةِ فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلاةِ وَلا نُسُكَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ، خَالُ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَغَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلاةَ، قَالَ: «شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَذَعَةً هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (بخاری:955)

ترجمه: براء بن عازب ميگويد: رسول خدا در خطبه نماز عيد قربان، فرمود: «هر كس كه مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قرباني كند، قرباني اش بجا مي باشد. و هر كس كه قبل از نماز، ذبح كند، از او پذيرفته نمي شود». راوي ميگويد: دايي من ؛ابوبرده؛ عرض كرد: يا رسول الله ! من قبل از نماز، قرباني خود را ذبح نمودم چون فكر ميكردم كه امروز، روز خوردن و نوشيدن است. و همچنين دوست داشتم كه نخست، گوسفندم در خانه ام ذبح گردد. لذا قبل از اينكه به نماز بيايم، از گوشت آن خوردم. آنحضرت فرمود: «گوسفند تو براي گوشت خوردن، ذبح شده است». ابو برده گفت: ما يك ماده بزغالة خرد سالي داريم كه از دو

گوسفند، نزد من پسنديده تراست. آيا قرباني كردن آن، درست است؟ رسول الله فرمود: «بلي، اما بعد از تو، براي كسي ديگر، جايز نيست».

باب (4): رفتن به عيدگاه بدون منبر

524 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالأضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلاةُ، ثُمَّ

يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ،

فَجَبَذْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَذَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللَّهِ. فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ. فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلاةِ، فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلاةِ. (بخارى:956)

ترجمه: ابوسعيد خدري ميگويد: رسول الله روز عيد فطر و عيد قربان، به عيدگاه مي رفت و اولين كاري كه انجام ميداد، برگذاري نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل

نمازگزاراني كه در صفها نشسته بودند، مي ايستاد و به موعظه آنها مي پرداخت، آنان را وصيت مي كرد و دستورات لازم را صادر مي فرمود. و اگر مي خواست لشكري را به جايي اعزام نمايد، يا دستور انجام كار ديگري بدهد، در همانجا اقدام مي كرد. آنگاه، بر مي گشت. راوي مي گويد: پس از رسول خدا مردم به همين شيوه عمل مي كردند تا زمان مروان، فرا رسيد. روزي با مروان كه حاكم مدينه بود به عيدگاه رفتم. در آنجا، منبري وجود داشت كه كثير بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان، متوجه شدم كه مروان مي خواهد قبل از نماز، بالاي منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پايين كشيدم. ولي او

خود را از دست من، رها ساخت و بالاي منبر رفت و قبل از نماز، بايراد خطبه پرداخت. گفتم: بخدا سوگند، شما سنت رسول الله را تغيير داديد. مروان گفت: اي ابوسعيد! آنچه را تو ميداني اكنون نميشود بر آن عمل كرد. گفتم: به خدا سوگند، آنچه را كه ميدانم، بهتر است از آنچه كه نميدانم. (يعني خطبه بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، براي شنيدن خطبه ما نمينشينند، بدينجهت آنرا قبل از نماز، خواندم.

باب (5): پياده و سواره رفتن به عيدگاه و

نماز خواندن بدون اذان و اقامه

525ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلا يَوْمَ الأَضْحَى. (بخارى:960)

ترجمه: ابن عباس و جابر بن عبد الله رضي الله عنهم ميگويند: روز هاي عيد فطر و عيد قربان، براي نماز عيد، اذان گفته نميشد.

باب (6): خطبه عيدين بعد از نماز است

526ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمْ، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ. (بخارى:962)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما میگوید: نماز عید را پشت سر رسول الله ، ابوبکر ، عمر و عثمان خواندم. همه این بزرگواران، نماز عید را قبل از خطبه میخواندند.

باب (7): فضیلت اعمال نیك در ایام تشریق

527 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ». قَالُوا: وَلا الْجِهَادُ؟ قَالَ: «وَلا الْجِهَادُ إِلا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ». (بخارى:969)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول الله فرمود: «هيچ عملي در ايام سال، بهتر از انجام آن، در اين ايام (دهه اول ذي الحجه) نيست». پرسيدند: حتي جهاد؟ فرمود: «جهاد نيز با اعمال نيك اين روزها، برابري

نمي كند. مگر كسيكه با جان و مال خود در راه خدا بيرون شود و هيچ چيز را برنگرداند».

باب (8): تكبير گفتن در ايام (منا) و هنگام رفتن به عرفات

528ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﭬ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّلْبِيَةِ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ:

كَانَ يُلَبِّي الْمُلَبِّي لا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلا يُنْكَرُ عَلَيْهِ. (بخارى:970)

ترجمه: از انس ابن مالك روايت است كه از او پرسيدند: شما همراه رسول الله چگونه لبيك ميگفتيد؟ انسگفت: برخي لبيك و عده اي تكبير مي گفتند و هيچكدام مورد اعتراض قرار نمي گرفت.

باب (9): نحر شتر و ذبح گوسفند وگاو، روز عيد در عيدگاه

529ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَنْحَرُ أَوْ يَذْبَحُ بِالْمُصَلَّى. (بخارى: 982)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله در عيدگاه، شتر را نحر و يا حيوان ديگري را ذبح ميكرد. (يعني قرباني مينمود).

باب (10) : تغيير راه رفت و برگشت به عيدگاه در روز عيد

530 ـ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ. (بخارى:986)

ترجمه: جابر میگويد: رسول الله روز عيد، از يك راه به عيدگاه ميرفت و از راه ديگري، بر مي گشت.

531- قَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ يَسْتُرُنِي وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي

الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ : «دَعْهُمْ، أَمْنًا بَنِي أَرْفِدَةَ». (بخارى:988)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول الله مرا با چادري پوشانيد و من به بازي گروهي از حبشي ها در مسجد، نگاه مي كردم. عمر آنها را سرزنش كرد. ولي رسول خدا فرمود: « بني ارفده را بحال خودشان بگذار».

ابواب نماز وتر

باب (1): آنچه درباره نماز وتر آمده است

532ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ صَلاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا

خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى». (بخارى:990)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: شخصي از رسول الله درباره‌ٔ نماز شب، سؤال كرد. آنحضرت فرمود: «نماز شب، دو ركعت، دو ركعت خوانده شود. اگر كسي احتمال داد كه طلوع فجر نزديك است، يك ركعت بخواند تا نمازهايي را كه خوانده است، وتر شوند».

533 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً،

كَانَتْ تِلْكَ صَلاتَهُ-تَعْنِي بِاللَّيْلِ- فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الايْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلصَّلاةِ.(بخارى:994)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضي الله عنها؛ ميفرمايد: رسول الله يازده ركعت، نماز شب ميخواند و سجده را در آنها به اندازه اي كه يك نفر از شما پنجاه آيه بخواند، طولاني مي كرد. و قبل از نماز فجر، دو ركعت مي خواند.

سپس، به پهلوي راست، دراز مي كشيد. تا اينكه مؤذن مي آمد و او را براي نماز صبح، فرا مي خواند.

باب (2): اوقات نماز وتر

534 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ. (بخارى:996)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله در تمام بخشهاي شب، نماز وتر را ميخواند. و آخرين وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود.

باب (3): نماز وتر، آخرين نماز باشد

535 ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْرًا». (بخاری:998)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما میگوید: رسول الله فرمود:« آخرین نماز خود را در شب، وتر قرار دهید».

باب (4): خواندن نماز وتر بر سواري

536 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ. (بخارى:999)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما میگوید: رسول الله سوار بر شتر، نماز وتر را میخواند.

باب (5): خواندن قنوت قبل و بعد از رکوع

537ـ عَنْ أَنَسٍ : أَنَّهُ سُئِلَ: أَقَنَتَ النَّبِيُّ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوَقَنَتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيرًا. (بخارى: 1001)

ترجمه: از انس سؤال شد كه آيا رسول الله در نماز صبح، قنوت ميخواند؟ جواب داد: بلي. دوباره سؤال شد: آيا قبل از ركوع، قنوت مي خواند؟ گفت: مدت كوتاهي، بعد از ركوع نيز ميخواند.

538ـ عن أَنَسٍ : أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُوتُ، فَقِيْلَ لَهُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ

أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ. فَقَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أُرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَّاءُ زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلاً إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أُولَئِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَهْدٌ، فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ. (بخارى: 1002)

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ قالَ: قَنَتَ النَّبِيُّ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ. (بخارى:1003)

ترجمه: انس روايت مي كند كه از وي درباره خواندن قنوت سؤال كردند، گفت: قنوت، وجود داشت. پرسيدند: قبل از ركوع يا بعد از آن؟ فرمود: قبل از ركوع. گفتند: فلاني به نقل از شما گفته است كه قنوت، بعد از ركوع خوانده شود. انس گفت: دروغ گفته است. رسول الله فقط به مدت يك ماه، قنوت را بعد از ركوع مي خواند و دليلش هم اين بود كه رسول الله هفتاد نفر را كه بنام قراء معروف بودند به طرف گروهي از مشركين كه با آنها پيمان صلح داشت،

اعزام كرد. (مشركين پيمان را رعايت نكردند و قاريان را كشتند). رسول الله به مدت يك ماه، عليه آنان دعا نمود.

و در روايتي ديگر از انس آمده است كه رسول الله به مدت يك ماه، قنوت خواند و عليه رعل و ذكوان، دعاي بد كرد.

539-وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخارى:1004)

ترجمه: انس مي گويد: دعاي قنوت در نماز مغرب و صبح، خوانده مي شد.

15 ـ کتاب استسقاء

باب (1): استسقاء (طلب باران)

540 ـ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ يَسْتَسْقِي وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ. (بخاری:1005)

ترجمه: عبد الله بن زيد روايت مي كند كه رسول الله براي دعاي باران، از خانه خارج شد. و (پس از دعا) چادرش را (كه روي شانه هايش انداخته بود) وارونه كرد. و در روايتي ديگر، دو ركعت نماز خواند.

باب (2): نفرين پيامبر كه فرمود: «آنان را به قحط سالي مانند زمان يوسف، مبتلا گردان»

541 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ حَدِيْثُ دُعَاءِ النَّبِيِّ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وعَلَى مُضَرَ تَقَدَّمَ وَقَالَ فِيْ آخِرِ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ». (بخارى:1006)

ترجمه: حديث ابوهريره در مورد دعاي رسول الله براي مستضعفان مومن و نفرين عليه طايفه مُضَر ، قبلا بيان گرديد. در آخر آين حديث، اين جمله افزوده شده است كه

رسول الله فرمود: «خداوند، بني غفار را مورد مغفرت قرار دهد و قبيلة اسلم را سالم نگهدارد».

542 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِدْبَارًا، قَالَ: «اللَّهُمَّ سَبْعٌ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجِيَفَ، وَيَنْظُرَ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ

بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ** إِلَى قَوْلِهِ: **إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ** فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتِ الدُّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ وَاللِّزَامُ وَآيَةُ الرُّومِ. (بخارى:1007)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ميگويد: هنگامي كه نبي اكرم با روي گرداني مردم (از اسلام) مواجه گرديد، آنان

را نفرين كرد و فرمود: «خدايا! آنان را مانند زمان يوسف، دچار هفت سال، قحط سالي بگردان». در نتيجه، آنان (كفار قريش) دچار خشكسالي شديد شدند بطوريكه همه چيز از بين رفت. و مردم از فرط گرسنگي، پوست حيوان، گوشت مرده و حيوانات مردار را مي خوردند. و اگر يكي از آنان به سوي آسمان، نگاه مي كرد، در اثر گرسنگي، آسمان به نظرش تيره و تار مي رسيد. سرانجام، ابوسفيان نزد رسول خدا آمد و گفت: اي محمد! شما كه مردم را به اطاعت خدا و رعايت صله رحم، دعوت مي كنيد، اكنون قومت در آستانه هلاكت قرار دارد. براي آنان دعا كن.

خداوند مي فرمايد:﴿**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**﴾ تا ﴿**إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ**﴾. (منتظر آن روز باش كه آسمان بصورت دود، بچشم آنها مي آيد. و اگر ما اندكي عذاب را برداريم، شما به كفر باز مي گرديد. و آنروز را كه ما آنها را سخت مواخذه مي كنيم، بخاطر داشته باش).

راوي مي گويد: هدف از اين مواخذه سخت، همان روز بدر بود. و همه اين پيش گويي هاي قرآن، يعني تيره و تار شدن آسمان، مواخذه كبري (بدر) و پيروز شدن رومي ها متحقق شد.

543 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهِ عَنْهُمَا قَالَ: رُبَّمَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَسْقِي، فَمَا يَنْزِلُ حَتَّى يَجِيشَ كُلُّ مِيزَابٍ، وَهُوَ قَوْلُ أَبِيْ طَالِبٍ:

وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ للأَرَامِلِ.

(بخارى:1009)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: وقتي كه به چهرة (مبارك) آنحضرت هنگام دعاي باران مي نگريستم كه هنوز از منبر پائين نيامده بود، آب از همه ناودانها سرازير مي شد، بياد اين شعر ابوطالب مي افتادم كه در وصف آنحضرت گفته بود: او زيبا رويي است كه ابرها از چهره اش طلب باران مي كنند. وي حامي يتيمان و پناهگاه بيوه زنان است.

544 ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ : أنَّه كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ ،

فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَ،ا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ. (بخاری:1010)

ترجمه: وقتي قحطسالي ميشد عمر بن خطاب بوسيله دعاي عباس طلب باران ميكرد و ميگفت: پروردگارا ! ما قبلاً به وسيله پيامبرت طلب باران ميكرديم و شما آب نازل مي فرموديد، اكنون بوسيله عموي پيامبرمان (يعني عباس) از شما طلب باران ميكنيم. راوي ميگويد: (بوسيله دعاي عباس باران مي باريد).

باب (3): دعاي طلب باران، در مسجد جامع

545 ـ حَدِيْثُ أَنَسٍ فِي الرَّجُلِ الَّذِيْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، وَالنَّبِيُّ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ بِالْغَيْثِ تَكَرَّرَ كَثِيْراً. وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَمَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا. ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ. وَرَسُولُ اللَّهِ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

هَلَكَتِ الأَمْوَالُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسِكْهَا عَنَّا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالظِّرَابِ وَبُطُونِ الأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قَالَ: فَأَقْلَعَتْ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ .
(بخارى:1013)

ترجمه: حديث انس دربارة مردي كه وارد مسجد شد و از پيامبر ـ كه مشغول خطبه بود ـ در خواست دعاي باران

كرد، قبلا بيان شد. در اين روايت، ميگويد: شش روز، آفتاب را نديديم. (يعني باران مي باريد). سرانجام، در جمعه بعد، مردي از همان دروازه، وارد مسجد شد و مقابل آنحضرت كه مشغول خطبه بود، ايستاد و گفت: دامها هلاك شدند و راه ها از بين رفتند. از خدا بخواه كه باران را متوقف سازد. رسول خدا دست به دعا برداشت و فرمود: «خدايا! باران را از روي ما به اطراف، پراكنده ساز و آنرا بر تپهها، كوهها، دره ها و محل روئيدن درختان، هدايت فرما». راوي ميگويد: بي درنگ، باران متوقف شد و ابرها پرا كنده گشتند بطوريكه هنگام بيرون شدن از مسجد، در هواي آفتابي، به خانه هايمان برگشتيم.

باب (4): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله

546ـ وَعَنْهُ : أَنَّه رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا». (بخارى:1014)

ترجمه: انس میگوید: (روز جمعه که رسول خدا رو به سوي مردم ، در حال ايراد خطبه بود)، دستهايش را بلند كرد و فرمود: «خدايا ! باران براي ما نازل فرما. خدايا ! باران براي ما نازل فرما. خدايا! باران براي ما نازل فرما».

باب (5): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء

547 ـ حَدِيْثُ عَبْدِاللهِ بْنِ زَيْدٍ فِيْ الاسْتِسْقَاءِ تَقَدَّمَ، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِدَاءَهُ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا رَكْعَتَيْنِ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَة. (بخارى:1024)

ترجمه: حديث عبدالله بن زيد درباره استسقاء، قبلاً بيان شد. دراين روايت، ميگويد: رسول الله پشت به مردم و رو به قبله كرد ودعا نمود. سپس، چادر خود را وارونه كرد و دو ركعت نماز، با صداي بلند، اقامه نمود.

باب (6): امام دستهايش را در استسقاء، بلند نمايد

548ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ لا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلا فِي الاسْتِسْقَاءِ،

وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخارى: 1031)

ترجمه: انس بن مالك میگوید: رسول الله بجز دعاي استسقاء، براي هيچ دعاي ديگري، دستها را بلند نميكرد. و در اين دعا، باندازه اي دستها را بالا ميبرد كه سفيدي زير بغل (مباركش) ديده ميشد.

باب (7): آنچه هنگام باريدن باران بايد گفت

549 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا». (بخارى:1032)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هرگاه رسول الله بارندگي را ميديد، اين دعا را مي خواند: پروردگارا! باران را سودبخش و مفيد بگردان».

باب (8): هنگام وزش طوفان و باد شديد

550 ـ عَنْ أَنَسٍ يَقُولُ: كَانَتِ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ إِذَا هَبَّتْ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ . (بخارى:1034)

ترجمه: انس ميگويد: هنگام وزيدن باد تند (طوفان شديد)، چهرة مبارك رسول الله تغيير ميكرد. و اين تغيير، در چهره ايشان، نمايان بود.

باب (9): پيامبر فرمود: «بوسيلة باد صبا، نصرت و ياري شدم»

551ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ». (بخاری:1035)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند بوسيلة باد صبا(باد شرقي)، مرا ياري كرد و قوم عاد بوسيلة باد دبور (غربي)، نابود گرديد».

باب (10): آنچه هنگام زلزله وديگر مصائب، گفته ميشود

552ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «هُنَاكَ الزَّلازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخارى:1037)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله دعا كرد و فرمود: «خدايا! در سرزمين شام و يمن ما

برکت نازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله فرمود: «خدایا! در شام و یمن ما برکت نازل بفرما». براي بار دوم، مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله فرمود: «نجد سرزمین فتنه و زلزله است و شاخهاي شیطان، از آنجا سر بر مي آورند».

باب (11): کسي جز خدا نمیداند که چه زماني باران مي بارد

553 ـ وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ: لا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الأَرْحَامِ، وَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ». (بخارى:1039)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله فرمود: « كليد هاي غيب، پنج چيز هستند كه هيچكس جز

الله، آنها را نميداند: 1ـ هيچ کس نميداند که فردا چه اتفاقي خواهد افتاد. 2ـ هيچكس نميداند که در رحمها، چه وجود دارد. 3ـ هيچكس نميداند که فردا چه کاري را انجام خواهد داد. 4ـ هيچكس نميداند که در چه سرزميني خواهد مُرد. 5ـ هيچكس نميداند که چه زماني باران خواهد باريد».

16ـ كتاب كسوف (خورشيد گرفتگي)

باب (1): خواندن نماز كسوف

554ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلْنَا، فَصَلَّى بِنَا

رَكْعَتَيْنِ حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بِكُمْ».
وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ ؓ قَالَ: قَالَ ﷺ: «وَلكِنَّ الله تَعَالى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ».
(بخارى:1040و 1048)

ترجمه: ابوبكره ؓ ميگويد: نزد رسول الله ﷺ بوديم كه خورشيد گرفتگي بوجود آمد. آنحضرت ﷺ برخاست و در حالي كه گوشه لباسش به زمين كشيده مي شد، به مسجد

رفت. ما نيز پشت سر ايشان، وارد مسجد شديم. و به امامت رسول الله دو ركعت نماز خوانديم تا اينكه خورشيد گرفتگي بر طرف شد. سپس، رسول الله فرمود: «خسوف و كسوف هرگز به خاطر مرگ كسي اتفاق نمي افتند. بنابر اين، هر وقت با آنها مواجه شديد، نماز بخوانيد و دعا كنيد تا اينكه گرفتگي آنها، برطرف شود». و در روايتي ديگر از ابوبكره آمده است كه آنحضرت فرمود: «خداوند به وسيله آنها بندگانش را ميترساند».

555 ـ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ

يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلاَ لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ». (بخارى:1043)

ترجمه: مغيره بن شعبه ميگويد: روز وفات ابراهيم؛ (پسر رسول الله) در زمان آنحضرت خورشيدگرفتگي رخ داد. مردم گفتند: خورشيد گرفتگي بخاطر مرگ پسر رسول الله اتفاق افتاده است. رسول الله فرمود: «خسوف و

كسوف بخاطر مرگ يا زندگي كسي بوقوع نمي پيوندند. پس هرگاه، چنين حالتي هايي را ديديد، نماز بخوانيد و دعا كنيد».

باب (2): صدقه دادن هنگام کسوف

556ـ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ بِالنَّاسِ ،فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ

فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ

مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». (بخارى: 1044)

ترجمه: ودر روايتي، عايشه رضي الله عنها ميگويد: در زمان رسول خدا خورشيد گرفتگي رخ داد. آنحضرت همراه مردم، نماز خواند و قيام و ركوع آنرا بسيار طولاني كرد. واز ركوع برخاست و دوباره تا دير وقت، قيام كرد، اما اندكي كمتر از قيام اول. و بعد به ركوع رفت اما اينبار

ركوع را از ركوع قبلي، اندكي كوتاه تر گرفت. وسپس به سجده رفت وآنرا نيز طولاني كرد. در ركعت دوم نيز مانند ركعت اول، عمل كرد. و پس از اتمام نماز، خورشيد گرفتگي نيز برطرف شد. آنگاه به ايراد خطبه پرادخت و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «ماه و خورشيد دو نشانه از نشانه هاي (قدرت) الله هستند. و بخاطر مرگ و زندگي كسي، دچار گرفتگي نميشوند. پس هرگاه، چنين حالت هايي را ديديد، دعا كنيد، تكبير بگوييد، نماز بخوانيد و صدقه بدهيد». سپس، اضافه نمود: «اي امت محمد! بخدا سوگند! هرگاه، يكي از بندگان الله، خواه مرد يا زن، مرتكب زنا شود، غيرت هيچ كس، به اندازة غيرت خدا به جوش نميآيد.

اي امت محمد! اگر آنچه را من ميدانم شما ميدانستيد، بسيار كم مي خنديديد و زياد گريه مي كرديد».

باب (3): فراخواندن براي نماز، هنگام خورشيد گرفتگي

557 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ

رَسُولِ اللَّهِ نُودِيَ: إِنَّ الصَّلاةَ جَامِعَةٌ. (بخارى: 1045)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما ميگويد: در زمان رسول الله ، هنگامي كه خورشيدگرفتگي رخ مي داد، ندا داده مي شد كه: نماز جماعت برگزار مي شود.

باب (4): پناه جستن از عذاب قبر در نماز كسوف

558 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهم؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ. ثُمَّ ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْكُسُوْفِ ثُمَّ قَالَتْ فِيْ آخِرِهِ: ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. (بخارى:1049)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: زني يهودي نزد من آمد و چيزي خواست و به من گفت: خداوند تو را از عذاب قبر، نجات دهد. عايشه رضي الله عنها ميگويد: از رسول الله پرسيدم: آيا مردم در قبر هايشان عذاب داده ميشوند؟ آنحضرت فرمود: «از عذاب قبر به خدا پناه مي برم».
سپس عايشه رضي الله عنها حديث كسوف را ذكر نمود ودر پايان آن، فرمود: همچنين، رسول الله به مردم دستور داد تا در آن، از عذاب قبر پناه بخواهند.

باب (5): برگزاري نماز كسوف با جماعت

559 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ذَكَرَ حَدِيْثَ الْكُسُوْفِ بِطُوْلِهِ ثُمَّ قَالَ: رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ كَعْكَعْتَ؟ فقَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا ،وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَأُرِيتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ،

وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخارى:1052)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما بعد از نقل حديث كسوف بطور كامل، مي گويد: سپس، من گفتم: اي رسول خدا! ما مشاهده كرديم كه شما در نماز، در حالي كه سرجاي خود بوديد، چيزي را گرفتيد و بعد، عقب رفتيد.

رسول الله فرمود: «بهشت را ديدم و خواستم خوشه انگوري بچينيم. اگر آن خوشه را بر ميگرفتم، شما تا پايان دنيا از آن، ميخورديد. همچنين دوزخ به من عرضه گرديد كه تاكنون، هيچگاه صحنه اي هولناكتر از آن، نديده بودم. و بيشترين دوزخيان را زنان، تشكيل مي دادند». گفتند: چرا يا رسول الله؟ فرمود: «زيرا آنان كفر و ناسپاسي ميكنند». پرسيدند: آيا به خدا كفر مي ورزند؟ آنحضرت فرمود: «از شوهرانشان ناسپاسي كرده، احسان آنان را فراموش ميكنند. اگر شما تمام عمر به ا و، نيكي كنيد، ولي يك بار ازشما، قصوري ببيند، مي گويد: هيچگاه از تو خيري نديدهام».

باب (6): آزاد كردن برده، هنگام كسوف آفتاب

560 ـ عَنْ أَسْمَاءَ رضي الله عنها قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. (بخارى:1054)

ترجمه: اسماء ؛دختر ابو بكر رضي الله عنهما؛ ميگويد: رسول الله هنگام خورشيدگرفتگي، دستور مي داد (و تشويق مي كرد كه مردم) برده هاي خود را آزاد كنند.

باب (7): ذکر و یاد خداوند، هنگام خورشید گرفتگي

561ـ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ فَزِعًا، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: «هَذِهِ الآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ، لا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ يخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ

شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ». (بخاری:1059)

ترجمه: ابوموسي اشعري ميگويد: روزي، خورشيد گرفتگي رخ داد. رسول الله از ترس اينكه مبادا قيامت رسيده باشد، سراسيمه برخاست، به مسجد رفت و طولانيترين نمازي را كه من تا كنون از ايشان ديده ام، خواند و فرمود: «اين نشانه هايي كه خداوند مي فرستد بخاطر زندگي و مرگ كسي نيست. بلكه خداوند با چنين پديده هايي بندگانش را ميترساند. هرگاه چنين چيزي را

مشاهده كرديد، به ياد الله، مشغول شويد و به نماز و توبه روي آوريد».

باب (8): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز كسوف

562ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ فِي صَلاةِ الْخُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ

الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلاةِ الْكُسُوفِ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ. (بخاری: 1065)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله نماز كسوف را با صداي بلند ميخواند. سپس، تكبير مي گفت و به ركوع مي رفت. بعد، از ركوع برمي خاست و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» مي گفت و دوباره، قرائت را اعاده مي نمود و ركوع مي كرد. بدين ترتيب در دو ركعت نماز كسوف، چهار ركوع و چهار سجده، انجام مي داد.

17 ـ کتاب سجدة تلاوت

باب (1): آنچه دربارة سجده تلاوت وسنت بودن آن، آمده است

563 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ النَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى أَوْ تُرَابٍ،

فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا. (بخارى:1067)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود روايت است كه رسول الله در مكه، سوره نجم را تلاوت كرد و سجده نمود. كليه كساني كه همراه پيامبر بودند، نيز سجده كردند. به جز يك پيرمرد كه بجاي سجده، مشتي خاك يا سنگريزه برداشت و بر پيشاني خود ماليد و گفت: همين برايم كافي است. راوي ميگويد: بعدها، او را ديدم كه در حالت كفر، كشته شد.

~

~

باب (2): سجدة سورة «ص»

564ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: «**ص**» لَيْسَت مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ يَسْجُدُ فِيهَا. (بخارى: 1069)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: (با وجودي كه) سجدة سورة «**ص**» ضروري نيست ولي من رسول الله را ديدم كه هنگام رسيدن به آن، سجده مي كرد.

باب (3): سجده مسلمانان با مشركان در حالي كه مشرك نجس است و وضو ندارد

565ـ وَحَدِيْثُهُ أَنَّ النَّبِيَّ سَجَدَ بِالنَّجْمِ قَدْ تَقَدَّمَ قَرِيْباً مِنْ رِوَايَةِ ابنِ مَسْعُوْدٍ وَزَادَ فِيْ

هذِهِ الرِّوَايَةِ: وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ. (بخارى:1071)

ترجمه: حديث ابن مسعود در مورد سجده سوره «نجم»، قبلاً بيان شد. و در اين روايت، مي افزايد: همراه آنحضرت ، مسلمانان ، مشركان، جن و انس، همگي سجده كردند.

باب (4): كسي كه آية سجده را خواند و سجده نكرد

566ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ «وَالنَّجْمِ»، فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا. (بخارى: 1073)

ترجمه: زيد بن ثابت مي گويد: سورة نجم را نزد رسول الله تلاوت كردم (ولي) آنحضرت سجده نكرد.

باب (5): سجدة سورة انشقاق

567 ـ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَرَأَ: ﴿**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**﴾ فَسَجَدَ بِهَا، فَقِيْلَ لَهُ فِيْ ذلِكَ، فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ. (بخارى:1074)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه وي سورة انشقاق را تلاوت كرد وسجده نمود. از او پرسيدند: چرا سجده كردي؟ گفت: اگر رسول الله را نميديدم كه سجده مي كرد، سجده نميكردم.

باب (6): كسي كه هنگام شلوغي، جايي براي سجده نيابد

568ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ. (بخارى:1079)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: گاهي كه رسول الله یكي از سوره هاي داراي سجده را تلاوت مينمود و سجده ميكرد، ما نيز همراه ايشان، سجده ميكرديم. چه بسا (بخاطر ازدحام) جايي براي نهادن پيشاني بر زمين، پيدا نمي كرديم.

18 ـ كتاب كوتاه خواندن نماز

باب (1): آنچه در باره كوتاه خواندن نماز آمده است ومدت اقامتي كه ميتوان در آن، نماز را كوتاه خواند

569 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ . (بخارى: 1080)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله نوزده روز، اقامت نمود و نماز را قصر (شكسته) ميخواند.

570 ـ عن أَنَسٍ قال: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. قِيْلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا. (بخارى: 1081)

ترجمه: انس میگوید: همراه رسول الله از مدينة منوره به مکه رفتيم. آنحضرت نمازها را شکسته میخواند تا اینکه به مدینه برگشتیم. شخصي پرسيد: در مكه چند روز مانديد؟ گفت: ده روز، آنجا مانديم.

باب (2): نماز خواندن در منا

571 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ،

وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا. (بخارى:1082)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در منا، نماز را با رسول الله ، ابوبكر، عمر و ابتداي خلافت عثمان ، دو ركعت خواندم. اما بعداً، عثمان نماز را كامل (يعني چهار ركعت) خواند. (زيرا عثمان در مكه ازدواج كرده بود و خود را مقيم مي دانست).

572ـ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ آمَنَ مَا كَانَ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ. (بخاری: 1083)

ترجمه: حارثه بن وهب میگوید: رسول الله در امنترین روزها، در منا، دو رکعت نماز براي ما امامت نمود.

573ـ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ لَمَّا قِيْلَ لَهُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانُ بِمِنًى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، اسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ،

وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ. (بخارى:1084)

ترجمه: هنگامي كه به ابن مسعود گفتند: عثمان در مِنا براي ما چهار ركعت، امامت نموده است. وي (متأسف شد و) إنا لله وإنا إليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله در منا دو ركعت خواندم، با ابوبكر در منا دو ركعت خواندم و با عمر در منا دو ركعت خواندم. اي كاش! بجاي

اين چهار ركعت، همان دو ركعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند.

باب (3): در چه مسافتي نماز، شكسته خوانده مي شود؟

574ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ

تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ». (بخارى:1088)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول اكرم فرمود: «براي زني كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، جايز نيست كه مسير يك شبانه روز راه را بدون مَحرَم، به مسافرت برود».

باب (4): نماز مغرب، در سفر هم، سه ركعت خوانده ميشود

575ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَّمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ. (بخارى:1092)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: من رسول الله را ديدم كه هنگام عجله در مسافرت، نماز مغرب را بتأخير مي انداخت و آنگاه، سه ركعت مي خواند. و

چند لحظه بعد، دو ركعت نماز عشاء، مي خواند. و بعد از آن، نمازي نمي خواند تا اينكه نصف شب (براي تهجد) بيدار ميشد.

576 ـ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كان النَّبِيَّ يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ. (بخارى: 1094)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله نمازهاي نفل را در حالت سواري و بدون اينكه روبه قبله باشد، مي خواند.

باب [5]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ

577 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ. فَقِيلَ لَهُ: تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ؟ فَقَالَ: لَوْلاَ أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ. (بخارى: 1100)

ترجمه: از انس ابن مالك روايت است كه سوار بر الاغ، نماز مي خواند در حالي كه چهره اش، سمت چپ قبله، قرار

داشت. از او پرسيدند: چرا به سوي غير قبله، نماز مي خواني؟ گفت: اگر نمي ديدم كه رسول الله چنين مي كرد، هرگز چنين نمي كردم.

باب (6): ترك نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر

578ـ عنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**. (بخارى:1101)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در مسافرتها، همراه رسول الله بودم. نديدم كه ايشان ، سنت بخواند. وخداوند متعال ميفرمايد:﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾يعني رسول الله براي شما بهترين نمونه والگو است.

باب (7): خواندن نماز نفل، در سفر

579 ـ عَنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ : أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. (بخارى: 1104)

ترجمه: عامر بن ربيعه مي گويد: رسول الله راديدم كه شب هنگام، در حاليكه سوار بر شتر بود و چهره اش به سمت مسير شتر بود، نماز نفل مي خواند.

باب (8): جمع ميان نماز مغرب و عشا، در سفر

580 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَجْمَعُ بَيْنَ صَلاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ، وَيَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ. (بخارى:1107)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله در سفر، نمازهاي ظهر و عصر و همچنين مغرب و عشا را با هم مي خواند.

باب (9): اگر كسي نتوانست نشسته نماز بخواند، ميتواند بر پهلو خوابيده، نماز بخواند

581ـ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرُ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ عَنِ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ». (بخارى:1117)

ترجمه: عمران بن حصين ميگويد: من به بيماري بواسير، مبتلا بودم. از رسول الله پرسيدم كه چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتیالامكان، نماز را ايستاده بخوان. اگر

نتوانستي، نشسته بخوان. و اگر اين هم برايت مقدور نبود، بر پهلو خوابيده، نماز بخوان .

باب (10) : اگر كسي بخاطر عذري، نماز را نشسته شروع كرد و در اثناي نماز، احساس كرد كه حالش بهتر شده است، بقية نماز را ايستاده بخواند

582 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّهِ يُصَلِّي صَلاةَ

اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ، حَتَّى أَسَنَّ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً، ثُمَّ رَكَعَ. (بخاری: 1118)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضيالله عنها؛ مي گويد: من رسول الله را نديدم كه نماز شب را نشسته بخواند مگر زماني كه پا به سن گذاشت. در اين هنگام، قرائت را نشسته ميخواند و وقتي كه مي خواست به ركوع برود، بلند

مي شد و حدود سي تا چهل آيه، قرائت مي نمود. سپس، به ركوع مي رفت.

583ـ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ: ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتُ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعَ. (بخارى: 1119)

ترجمه: و در روايتي ديگر، عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله در ركعت دوم نيز، چنين ميكرد و پس

از اتمام نماز، اگر من بيدار بودم، با من حرف ميزد وگرنه، ميخوابيد.

19 ـ کتاب نماز تهجد

باب (1): تهجد خواندن درشب

584 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ:«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ

السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ

وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». (بخارى:1120)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله هنگامي كه براي نماز شب، برمي خاست، اين دعا را

میخواند: «**اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ**

أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاّ بِاللَّهِ».

«پروردگارا! تمام تعريفها از آنِ توست. محافظِ زمين و آسمان و آنچه كه در ميان آنها وجود دارد، تو هستي. فقط تو شايسته حمد وثنايي.

حاكم زمين و آسمان و آنچه ميانشان وجود دارد، تو هستي. روشني آسمانها و زمين و آنچه ميانشان وجود دارد، تو هستي. حمد، شايسته توست. تو بر حقي و وعده ات نيز برحق است. ملاقات تو حق است. سخن تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق، پيامبرانت حق ، محمد حق، و قيامت نيز حق مي باشد.

پروردگارا ! تسليم تو شدم، به تو ايمان آوردم، به تو توكل نمودم و به تو رويِ آوردم. به كمك تو با دشمنان، مبارزه كردم. و تو را حَكَم قرار دادم. خدايا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا بيامرز. پروردگارا! تقديم و تاخير بدست توست. معبود برحقي، جز تو، وجود ندارد يا غير از

تو، خدايي وجود ندارد. بار الها! هيچ قدرتي غير از تو كه بتواند توفيق (كار نيك) دهد واز معصيت دور نمايد، وجود ندارد».

باب (2): فضيلت نمازشب

585 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقُصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَكُنْتُ غُلامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ

اللَّهِ ﷺ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أُنَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَنَا مَلَكٌ آخَرُ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرَعْ.
فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ

كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ». فَكَانَ بَعْدُ لا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلاَّ قَلِيلاً. (بخارى:1121)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: اگر كسي، در زمان رسول الله خوابي ميديد، آن را براي آنحضرت تعريف ميكرد. من هم كه در آن زمان، نوجوان بودم ودر مسجد نبوي ميخوابيدم، آرزو داشتم كه خوابي ببينم و آنرا براي پيامبر اكرم بازگو نمايم. سرانجام، خواب ديدم كه دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهي درست شده بود كه دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از كساني را كه مي شناختم، ديدم. در آن لحظه،

كه مي گفتم از دوزخ به خدا پناه ميبرم، فرشتهاي ديگر به ما رسيد و گفت: نترس.

صبح آن روز، خوابم را براي خواهرم؛ حفصه رضي الله عنها؛ تعريف كردم. و او آن را براي پيامبر تعريف كرد. رسول الله فرمود: «عبدالله بسيار انسان شايستهاي است. كاش! نماز شب ميخواند». راوي مي گويد: بعد از آن، عبد الله شب ها را خيلي كم ميخوابيد. (يعني: بيشتر به عبادت مي پرداخت).

باب (3): مريض ميتواند تهجد را ترك نمايد

586ـ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللهِ يَقُولُ: اشْتَكَى النَّبِيُّ ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ. (بخاری:1124)

ترجمه: جندب بن عبدالله میگوید: رسول الله بیمار شد و يك يا دوشب، تهجد را ترك نمود.

باب (4): تشویق پیامبر به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب کردن آن.

587ـ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ لَيْلَةً، فَقَالَ: «أَلا تُصَلِّيَانِ»؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا، فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ

مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: **وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً**. (بخارى:1127)

ترجمه: علي بن ابي طالب ميگويد: شبي، رسول الله به خانة ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «آيا نماز شب نمي خوانيد»؟ گفتم: يا رسول الله! ارواح ما در اختيار خداوند است. هر وقت، بخواهد، ما را بيدار نمايد، بيدار مي شويم. آنحضرت با شنيدن سخنان من، بدون اينكه پاسخي بدهد، برگشت. و در حين بازگشت، شنيدم كه (با تأسف) با دست، به ران خود مي زند و اين آيه را مي خواند: **وَكَانَ**

الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً﴾ (حقا كه انسان، بيش از هر چيز ديگر، به بحث ومجادله، مي پردازد).

588ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَدَعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ، وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا. (بخارى:1128)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: چه بسا، رسول الله عملي را دوست داشت كه انجام دهد، ولي از ترس اينكه مبادا مردم به آن عمل كنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترك مي كرد. بهمين دليل، آنحضرت به خواندن نماز چاشت مواظبت نمي كرد. ولي من، همواره، آنرا مي خوانم.

باب (5): پيامبر در شب، آنقدر نماز مي خواند كه پاهايش ورم مي كرد.

589ـ عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرِمُ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا».

(بخارى:1130)

ترجمه: مغيره بن شعبه ميگويد: رسول الله شبها بقدري به نماز مي ايستاد كه پاها و ساقهاي مباركش، ورم ميكردند. به آنحضرت مي گفتند: چرا خودت را اينهمه به زحمت مي اندازي؟(در حالي كه خداوند گناهان اول و آخرت را بخشيده است) در جواب مي فرمود: «آيا بنده اي شكر گزار نباشم».

باب (6): خوابيدن در وقت سحر

590ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى اللَّهِ صَلاةُ دَاوُدَ ، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ؛ وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». (بخارى:1131)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله فرمود: « بهترين نماز، نزد خدا، نماز

داوود و بهترين روزه، نزد خدا، روزة داوود است. ايشان تا نصف شب، مي خوابيد و يك سوم آنرا بيدار مي ماند و (نماز مي خواند). و بعد از آن ، يك ششم ديگر را دوباره مي خوابيد. و يك روز، روزه مي گرفت و يك روز، مي خورد».

591 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتِ: كَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى النَّبِيِّ الدَّائِمُ، قيل لها: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ. (بخارى:1132)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: محبوبترين عمل نزد رسول الله ، عملي بود كه همیشه انجام مي گرفت. يكي پرسيد: رسول الله چه وقت براي نماز شب، بيدار ميشد؟ گفت: وقتي كه بانگ خروس را مي شنيد.

592-وفي رواية: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى. (بخارى:1132)

ترجمه: و در روايتي ديگر، آمده است كه عايشه رضي الله عنهما فرمود: هنگامي كه رسول الله ﷺ بانگ خروس را مي شنيد، بر مي خاست ونماز مي خواند.

593-وفي رواية عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلاَّ نَائِمًا تَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ. (بخارى:1133)

ترجمه: ودر روايتي ديگر، عايشه رضي الله عنها مي گويد: همواره، هنگام فرا رسيدن سحر، آنحضرت ﷺ در خانه من، خواب بود.

باب (7): طولاني كردن قرائت در نماز شب

594ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ، قُلْنَا: وَمَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ . (بخارى:1135)

ترجمه: عبد الله بن مسعود ميفرمايد: شبي، با رسول الله نماز شب، خواندم. آنحضرت قيام را باندازه اي

طولاني كرد كه من تصميم بدي گرفتم. پرسيدند: چه تصميمي گرفتي؟ گفت: تصميم گرفتم كه بنشينم و رسول الله را تنها بگذارم.

باب (8): كم و كيف نماز رسول الله درشب

595ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ صَلاةُ النَّبِيِّ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. يَعْنِي بِاللَّيْلِ. (بخارى: 1138)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي فرمايد: نماز رسول الله در شب، سيزده ركعت بود.

596ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مِنْهَا الْوِتْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ. (بخارى:1140)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: شبها رسول الله در مجموع با نماز وتر و دو ركعت سنت فجر، سيزده ركعت، نماز مي خواند.

باب (9): بیدار شدن از خواب و قیام شب آنحضرت و آنچه که از آن، منسوخ شده است

597 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ

مُصَلِّيًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ، وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ. (بخارى: 1141)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: گاهي رسول الله در يك ماه، چندين روز، روزه نمي گرفت، طوري كه ما فكر مي كرديم در اين ماه، اصلاً روزه نخواهد گرفت. و گاهي چندين روز را روزه مي گرفت، طوري كه ما فكر مي كرديم در اين ماه، اصلاً نخواهد خورد. اگر مي خواستي شبها او را در حال نماز ببيني، مي ديدي و اگر مي خواستي در حال خواب ببيني، مي ديدي.

باب (10): گره زدن شيطان بر پشت گردن كسي كه نماز شب نمي خواند

598 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى

انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلانَ. (بخاري:1142)

ترجمه: ابوهريره میگويد: رسول الله فرمود: «هنگام شب كه شما مي خوابيد، شيطان بر پشت گردنهاي شما سه گره مي زند و مي گويد: شب طولاني است، بخواب. اگر (كسي به حرف او گوش نكرد و) از خواب بيدار شد و ذكر خدا را بر زبان آورد، يكي از گرههاي شيطان، باز مي شود. و اگر وضو گرفت، گره دوم باز مي شود. و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز مي شود. در اين حال، او

صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بيدار مي شود.

باب (11): شخصي كه بخوابد و نماز نخواند، شيطان در گوشش ادرار مي كند

599ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ رَجُلٌ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ، مَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ، فَقَالَ:«بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ». (بخارى:1144)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: نزد رسول الله از شخصي سخن بميان آمد. گفته شد: تا صبح، خواب است وبراي نماز، بيدار نميشود. رسول الله فرمود: «شيطان در گوشهاي او، ادرار كرده است».

باب (12): دعا و نماز در آخر شب

600 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى

السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»؟ (بخارى: 1145)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب ، به آسمان دنيا نزول مي فرمايد و مي گويد: آيا كسي هست كه مرا بخواند تا او را اجابت كنم؟ آيا كسي هست كه از من

بخواهد تا به او بدهم؟ آيا كسي هست كه از من طلب بخشش كند تا او را ببخشم»؟

باب (13): كسي كه اول شب بخوابد و آخر شب، بيدارشود

601 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ: عَنْ صَلاةِ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ، قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى

فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَثَبَ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلاَّ تَوَضَّأَ وَخَرَجَ. (بخارى:1146)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها دربارة نماز شب رسول الله سؤال شد. فرمود: اول شب، مي خوابيد و آخر شب، بيدار مي شد و نماز مي خواند و سپس به رختخواب، بر مي گشت. و وقتي كه مؤذن، اذان مي گفت، بر مي خاست. و اگر نياز به غسل بود، غسل مي كرد. وگرنه، وضو ميگرفت و براي نمازِ صبح، بيرون مي رفت.

باب (14): نماز شبِ پيامبر در رمضان و غير رمضان

602 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ صَلاتِهِ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ

قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلا يَنَامُ قَلْبِي». (بخارى: 1147)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها دربارة نماز شب رسول الله در رمضان، سؤال شد. فرمود: رسول الله در رمضان و غير رمضان، بيشتر از يازده ركعت، نمي خواند. ابتدا چهار ركعت مي خواند و آنها را بسيار زيبا و طولاني مي نمود. سپس، چهار ركعت ديگر ميخواند. و آنها را نيز بهمان زيبائي ركعات اول، ادا مي كرد. و در پايان، سه ركعت ديگر ميخواند.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: از رسول الله پرسيدم: آيا شما قبل از خواندن نماز وتر، مي خوابيد؟ آنحضرت فرمود: «اي عايشه! چشمهايم مي خوابند، اما قلبم بيدار است».

باب (15): سخت گيري ومبالغه در عبادت، مكروه است

603 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ، فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ،

فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ»؟ قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِزَيْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا، حُلُّوهُ، لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ». (بخارى:1150)

ترجمه: انس بن مالك ‏ میگوید: روزي، رسول الله‏ﷺ وارد مسجد شد. ناگهان چشمش به ريسماني افتاد كه ميان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «اين ريسمان، چيست»؟ مردم گفتند: آنرا زينب رضي الله عنها بسته است. هر وقت، از خواندن نماز، خسته میشود، آن را مي گيرد

و(به كمك آن، به نماز، ادامه ميدهد). رسول الله ﷺ فرمود:« خير. (نيازي نيست) آن را باز كنيد. تا زمانيكه شما بانشاط هستيد، نماز بخوانيد. و هرگاه، خسته شديد، بنشينيد»ـ

باب (16): كراهيت ترك نماز شب، براي كسي كه به آن، پاي بند بوده است

604ـ عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ، لا تَكُنْ مِثْلَ فُلانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ». (بخاری:1152)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله خطاب به من، فرمود: «اي عبد الله! مثل فلاني نباش كه (ابتدا) نماز شب مي خواند. سپس، آن را ترك كرد».

باب (17): فضيلت كسي كه شب، بيدار شود و نماز بخواند

605 ـ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلاتُهُ». (بخارى: 1154)

ترجمه: عباده بن صامت میگوید: نبي اکرم فرمود: «هرکس که در شب بیدار شود و این دعا، یعني : **(لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ)** را بخواند و سپس، بگوید: خدایا! مرا مغفرت کن. یا دعاي دیگري نماید، خداوند، اجابت میکند. و اگر (بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بخواند، این نماز (بیشتر) به درگاه خدا پذیرفته میشود».

606 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ يَقُصُّ فِي قَصَصِهِ وَهُوَ يَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ : «إِنَّ أَخًا لَكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْنِي بِذَلِكَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ رَوَاحَة :

وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ   إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ

أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا بِهِ   مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ

يَبِيتُ يُجَافِي جَنْبَهُ عَـنْ فِرَاشِـهِ إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْمُشْرِكِينَ الْمَضَاجِـعُ

(بخاری:1155)

ترجمه: ابوهريره در حالي كه از گذشته تعريف مي كرد و دربارة رسول خدا سخن مي گفت، فرمود: برادر شما ؛عبدالله بن رواحه ؛ بيهوده نه سروده است. آنجا كه ميگويد: در ميان ما پيامبري وجود دارد كه هنگام صبح ، كتاب خدا را تلاوت مي كند. و پس از گمراهي، ما را به راه راست هدايت كرد. قلوب ما يقين دارد كه هر چه فرموده است، تحقق پيدا مي كند. شبها كه مشركان به خواب گران فرو

رفته اند، آنحضرت رختخواب را به قصد عبادت خدا، رها مي سازد.

607 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ كَأَنَّ بِيَدِي قِطْعَةَ إِسْتَبْرَقٍ، فَكَأَنِّي لا أُرِيدُ مَكَانًا مِنَ الْجَنَّةِ إِلاَّ طَارَتْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ اثْنَيْنِ أَتَيَانِي. وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخارى: 1156).

ترجمه: عبد الله بن عمر می گويد: در زمان رسول الله ، خواب ديدم كه يك قطعه پارچة ابر يشمي در دست دارم. و بوسيلة آن، به هر طرف از بهشت كه اراده مي نمودم، پرواز مي كردم. و همچنين، خواب ديدم كه دو نفر نزد من آمدند. وسپس، بقيه حديثي را كه قبلاً در شمارة (585) ذكر شد، بيان نمود.

باب (18): دعاي استخاره و دو ركعتي خواندن نماز نفل

608 ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا

الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ». (بخارى: 1166)

ترجمه: جابر بن عبد الله مي گويد: رسول الله همان گونه كه سوره اي از قرآن را به ما مي آموخت، استخاره در همة كارها را نيز به ما ياد مي داد. و مي فرمود: «هرگاه قصد انجام كاري را كرديد، دو ركعت نماز نفل بخوانيد و چنين دعا كنيد: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي**

وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». سپس، حاجت خود را ذكر كند».

ترجمة دعا: پروردگارا! از علم تو، طلب خير مي كنم. و از قدرت تو، توانايي مي طلبم. و از فضل بي پايانت، بهره مي جويم. زيرا كه تو، توانايي و من ناتوانم. و تو مي داني و من نميدانم و تو داناي غيب هستي. خدايا! تو مي داني اگر

اين كار، به خير دين، دنيا و عاقبت كار من مي انجامد، آنرا براي من ممكن و آسان بگردان. و اگر براي دين، دنيا و عاقبت كار من ضرر دارد، آن را از من و مرا از آن، دور بگردان. (مرا منصرف كن) و خير را برايم مقدّر نما و مرا بدان، خوشنود ساز.

باب (19): پاي بند بودن به دو ركعت (سنت) صبح و نفل ناميدن آن

609 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ. (بخارى:1163)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ ميفرمايد: رسول الله بر هيچ يك از نمازهاي نفلي، به اندازة دو ركعت سنت فجر، مواظبت نميكرد.

باب (20): آنچه در دو ركعت سنت فجر خوانده مي شود

610ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ حَتَّى إِنِّي لأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأُمِّ الْكِتَابِ. (بخارى:1165)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت مي كند كه: رسول الله سنتهاي فجر را باندازه اي مختصر و كوتاه مي خواند كه با خود مي گفتم: آيا سورة فاتحه را خواند!؟

باب (21): نماز ضحي (چاشت) در حالت مقيم بودن

611ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي بِثَلاثٍ، لا أَدَعُهُنَّ حَتَّى أَمُوتَ: صَوْمِ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ

مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلاةِ الضُّحَى وَنَوْمٍ عَلَى وِتْرٍ. (بخارى:1178)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: دوستم؛ رسول خدا ؛ سه توصيه به من فرمود كه تا لحظه مرگ، آنها را رها نخواهم كرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندنِ نماز چاشت و خواندنِ نماز وتر، قبل از خوابيدن.

باب (22): سنت هاي قبل از نماز ظهر

612 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لا يَدَعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدَاةِ. (بخارى:1182)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ﷺ چهار ركعت قبل از نماز ظهر و دو ركعت قبل از نماز فجر را ترك نميكرد.

باب (23): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب

613ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ الْمُزَنِيِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً. (بخارى:1183)

ترجمه: عبد الله مزني میگوید: رسول الله فرمود: «قبل از نماز مغرب، دو رکعت نماز بخوانید». و این جمله را سه بار، تکرار کرد. و پس از تکرار سوم، فرمود: «هر کس که بخواهد». و جمله فوق را به خاطر این فرمود که دوست نداشت، مردم آنرا سنت مؤکده تلقي کنند.

20ـ كتاب نماز در مسجد مكه و مسجد مدينه

باب (1): فضيلت نماز در مسجد مكه و مسجد مدينه

614ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ

الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (بخارى:1189)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: رخت سفر نبنديد مگر براي زيارت سه مسجد: 1ـ مسجد الحرام 2 ـ مسجد النبي 3ـ مسجد الاقصي.

615 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلاَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ». (بخارى:1190)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بار بهتر از نماز خواندن در ساير مساجد است بجز مسجد الحرام».

باب (2): مسجد قبا

616ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا:أَنَّهُ كَانَ لا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلاَّ فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا ضُحًى، فَيَطُوفُ

بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ،

غَيْرَ أَنْ لا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا. (بخارى:1191 ، 1192)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه او نماز چاشت نمي خواند، مگر در دو روز. نخست، روزي كه وارد مكه مي شد. يعني هنگامي كه مي خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد مي شد. ابتدا، خانة كعبه را طواف مي كرد. سپس، دو ركعت نماز، در مقام ابراهيم مي خواند.دوم، روزهاي شنبه كه به مسجد قبا مي رفت. وقتي وارد مسجد مي شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بيرون رود. (بدين جهت در آنجا، نماز مي خواند).

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ گاهي پياده و گاهي سواره، به زيارت مسجد قبا مي رفت. من همان كاري را انجام مي دهم كه ساير دوستانم مي كنند. و هيچ كس را از خواندن نماز، در ساير اوقات شبانه روز، منع نمي كنم. البته هنگام طلوع و غروب آفتاب، نماز نخوانيد.

باب (3): فضيلت (مكان) ميان قبر و منبر رسول الله ﷺ

617 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». (بخاری:1196)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «ميان خانه و منبر من، باغي از باغهاي بهشت است. و منبر من، بر روي حوض من، (كوثر) قرار دارد».

21 ـ كتاب انجام دادن كاري در نماز

باب (1): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است

618 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ، فَيَرُدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا

عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلاةِ شُغْلاً». (بخارى:1199)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: (ابتدا) هنگامي كه رسول الله مشغول نماز خواندن بود و ما به ايشان سلام مي داديم، جواب سلام ما را مي داد. اما هنگاميكه از نزد نجاشي (پس از هجرت به حبشه) برگشتيم و سلام داديم، جواب نداد و فرمود: «در نماز، مشغوليت ديگري وجود دارد».

619ـ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ زَيْدِ بْنُ أَرْقَمَ قال: كَانَ أَحَدُنَا يُكَلِّمُ صَاحِبَهُ فِي الصَّلاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ: **حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ** فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ. (بخارى: 1200)

ترجمه: و در روايتي، زيد بن ارقم مي گويد: در ابتداي اسلام ، هنگام نماز خواندن، با يكديگر صحبت مي كرديم. اما زماني كه اين آيه نازل شد كه: (بر نمازها مواظبت كنيد

بويژه نماز ميانه، و براي خدا با فروتني بايستيد). به ما دستور داده شد تا در نماز، سكوت را رعايت نماييم.

باب (2): هموارکردن سنگ ريزه ها در نماز

620 ـ عَنْ مُعَيْقِيب : أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً». (بخارى:1207)

ترجمه: معيقيب مي گويد: رسول الله دربارة كسي كه خاكهاي مكان سجده اش را هموار مي كند، فرمود: «اگر مي خواهيد اين كار را انجام دهيد، يك بار كافي است».

باب (3): اگر سواري، هنگام نماز خواندن، فرار كرد

621 ـ عَنْ أَبِيْ بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ ﷺ: أَنَّهُ صَلَّى يَوْماً فِيْ غَزْوَةٍ وَلِجَامُ دَابَّتِهِ بِيَدِهِ، فَجَعَلَتِ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ وَجَعَلَ يَتْبَعُهَا، فقيل له في ذلك، فقَالَ: إِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَثَمَانِيَ، وَشَهِدْتُ تَيْسِيرَهُ، وَإِنِّي إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدَعَهَا تَرْجِعُ إِلَى مَأْلَفِهَا، فَيَشُقُّ عَلَيَّ. (بخارى:1211)

ترجمه: از ابو برزه اسلمي روايت است كه: وي روزي، در يكي از غزوات در حالي كه لگام اسبش را بدست گرفته بود، نماز مي خواند. اسب، او را مي كشيد و وي بدنبال اسب، حركت مي كرد. شخصي به او اعتراض كرد. ابوبرزه گفت: حدود شش، هفت و يا هشت غزوه، همراه رسول الله بودم و از نزديك مي ديدم كه آنحضرت چگونه كارها را ساده مي گرفت و سخت گيري نمي كرد. اگر من با اسبم برگردم بهتر است از اينكه، آن را رها سازم تا فرار كند و مرا دچار مشكل نمايد.

622 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:1212)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها درباره كسوف(خورشيدگرفتگي) قبلاً ذكر شد و در اين روايت ، بعد از آن، مي گويد: رسول الله فرمود: «دوزخ را ديدم كه شعله هايش، يكديگر را در كام خود فرو مي بردند. و عمرو بن لُحَي را در دوزخ ديدم. او همان كسي بود كه حيوانات را وقف بتها مي كرد و رها مي ساخت».

باب (4): جواب ندادن سلام در نماز

623

». . (: (1217)

ترجمه: جابر بن عبد الله مي گويد: رسول الله مرا دنبال كاري فرستاد. پس از انجام آن، نزد رسول خدا برگشتم و سلام دادم. اما رسول الله سلام مرا جواب نداد. خدا مي داند كه در دلم چه گذشت. با خود گفتم: شايد تاخيرم باعث ناراحتي ايشان شده است. بار دوم، سلام عرض كردم. باز هم رسول الله جواب نداد. من بيشتر ناراحت شدم. براي بار سوم، سلام گفتم. اين بار، رسول الله جواب داد و فرمود: «چون در حال نماز بودم، نتوانستم جواب سلام تو را بدهم». راوي مي گويد: (در آن لحظه) رسول الله درحالي كه

صورتش به سوي قبله نبود، سوار بر شتر خود، نماز مي خواند.

باب (5): دست به كمر ايستادن، در نماز

624- [illegible] (1220:[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه: نبي اكرم از اينكه كسي، هنگام نماز خواندن، دست به كمر بايستد، نهي فرموده است.

22 ـ كتاب سجدة سهو

باب (1): اگر كسي پنج ركعت نماز خواند

625 ـ [illegible] (1226:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: روزي، رسول الله نماز ظهر را پنج ركعت خواند. شخصي پس از نماز، پرسيد: آيا نماز، اضافه شده است؟ آنحضرت فرمود: «مگر چه شده

است»؟ گفت: شما پنج ركعت، نماز خوانديد. آنحضرت بعد از اينكه سلام داده بود، دو سجده (سهو) بجا آورد.

باب (2): كسي كه در نماز، با وي صحبت شود و او با دست، اشاره نمايد وگوش فرا دهد.

626

[illegible] «[illegible]». (1233:[illegible])

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ميفرمايد: از رسول اكرم ﷺ شنيدم كه از خواندن دو ركعت، بعد از نماز عصر، منع مي كرد. اما من ديدم كه در خانه من، دو ركعت، بعد از نماز عصر خواند. آن روز، چند زن انصاري، نزد من نشسته بودند. به دختر بچه اي گفتم: نزد رسول الله ﷺ برو و از قول من، بگو: اي رسول خدا ﷺ! شما از خواندن اين دو ركعت، ممانعت ميكردي. ولي اكنون مي بينم كه آنها را مي خواني. و افزود

که اگر آنحضرت با دست، اشاره فرمود، تو عقب برو. آن دختر بچه، نزد رسول الله رفت و چنان کرد. رسول اکرم با دست، اشاره فرمود. دختر نیز خود را عقب کشید (و منتظر ماند). پس از اتمام نماز، رسول اکرم فرمود: «اي دختر ابواميه! تو درباره دو رکعت بعد از عصر، پرسيدي. بايد بگويم: عده اي از افراد قبيله عبد قيس نزد من آمده بودند و بخاطر سرگرم شدن با آنان، دو رکعت بعد ازظهر من، فوت شد. اينها، همان دو رکعت بود که خواندم»ـ

23 ـ كتاب جنائز

باب (1): هر كس، آخرين سخنش «لا إله إلا الله» باشد

627 [illegible] (1237:[illegible])

ترجمه: ابوذر مي گويد: رسول الله فرمود: «فرستاده اي از جانب خدا نزد من آمد و به من خبر داد يا مژده داد كه هر كس، از امتيان من بميرد، ولي به خدا شرك نورزيده باشد، به بهشت مي رود». ابوذر مي گويد: از رسول خدا پرسيدم: اگر چه دزدي و زنا كرده باشد؟ آنحضرت فرمود: «اگر چه دزدي و زنا كرده باشد».

628 [illegible] (1238:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن مسعود [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هر كس، در حالي بميرد كه به خدا شرك ورزيده باشد، وارد دوزخ مي شود». و من مي گويم: هر كس، در حالي بميرد كه به خدا شرك نورزيده است، وارد بهشت مي شود.

باب (2): تشييع جنازه

629 ـ [illegible] (1239)

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: رسول الله ما را به انجام هفت كار، امر فرمود و از انجام هفت كار ديگر، منع كرد. آنچه به آن، امر كرد، عبارتند از: 1ـ تشييع جنازه 2ـ

عيادت مريض 3 ـ قبول دعوت 4 ـ كمك و ياري مظلوم 5ـ پاسخ دادن به سلام 6ـ جواب عطسه 7 ـ وفاي به عهد.

و كارهايي كه از آنها منع كرد، عبارتند از: 1 ـ استفاده از ظروف نقرهاي 2 ـ انگشتر طلا 3 ـ استفاده از لباس ابريشمي 4 ـ استفاده از ديباج (نوعي پارچه ابريشمي) 5ـ استفاده از قسي (نوعي لباس كه ابريشم در آن بكار رفته است) 6 ـ استفاده از استبرق (پارچهاي ابريشمي و كلفت). (و هفتمين چيزي كه در اين حديث نيامد، زين و پالاني است كه از ابريشم ساخته شده باشد. چنانچه در روايات ديگر آمده است).

باب (3): زيارت ميت، بعد از كفن شدن

630 [illegible]

[illegible]

(1243)

ترجمه: ام علاء رضي الله عنها ؛بانوي انصاري كه با رسول الله ﷺ بيعت كرده بود؛ ميگويد: انصار، براي دادن مسكن به مهاجرين، قرعه كشي كردند. عثمان بن مظعون سهم ما شد. ما او را به خانه هايمان برديم. پس از مدتي، بيمار شد و در همان بيماري، فوت كرد. وقتي او را غسل داديم و كفن پوشانديم، رسول الله ﷺ وارد شد. من گفتم: اي ابو سائب، (كنيه عثمان بن مظمون) خدا تو را رحمت كند. من گواهي مي

دهم كه تو نزد الله، بسيار عزيز و گرامي هستي. رسول الله فرمود: «تو از كجا ميداني كه او نزد خداوند، گرامي است»؟ گفتم: يا رسول الله! پدر و مادرم فدايت باد. پس چه كسي نزد خداوند، عزيز و گرامي خواهد بود؟ رسول الله فرمود: «او اكنون در گذشته است. بخدا، من برايش اميد خير دارم. اما سوگند به خدا، من كه رسول خدا هستم، نميدانم با من چه خواهد شد». راوي ميگويد: بخدا سوگند، از اين به بعد، بر تزكيه هيچ كس، گواهي نخواهم داد.

631 [illegible] (1244:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله مي گويد: هنگامي كه پدرم كشته شد، من مرتب چادر را از روي چهرهاش برمي داشتم و گريه مي كردم. مردم مرا از اين كار، منع مي كردند. اما آنحضرت منع نمي فرمود. عمهام ؛فاطمه؛ هم شروع به گريستن كرد. رسول الله فرمود: «چه گريه بكني چه نكني،

همچنان فرشتگان او را زير ساية بالهاي خود گرفته بودند تا زماني كه شما او را از اينجا، بلند كرديد».

باب (4) كسي كه به اهل ميت، خبر مرگ او را مي دهد

632 [illegible] (1245:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] خبر مرگ نجاشي را در همان روز وفاتش، اعلام كرد. سپس، به مصلي رفت و مردم را به صف كشيد و چهار تكبير گفت. (بر او نماز جنازه خواند).

633 [illegible] «[illegible]

[illegible] (1246:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسول الله در حالي كه اشك مي ريخت، فرمود: «زيد پرچم اسلام را بدست گرفت و شهيد شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهيد شد. بعد، عبد الله بن رواحه آن را بدست گرفت، ايشان نيز به شهادت رسيد.سر انجام، خالد بن وليد بدون اينكه بعنوان امير لشكر تعيين شود،پرچم را بدست گرفت و پيروز شد».

باب (5): کسي که فرزندش فوت کند و اجرش را از خدا بخواهد

634 [illegible]

(1248:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: رسول الله فرمود: «هر فرد مسلماني که سه فرزند نابالغ خود را از دست بدهد (و صبر

نمايد)، خداوند متعال با فضل و رحمتي كه نسبت به آن فرزندان دارد، او را وارد بهشت خواهد كرد».

باب (6): مستحب است عدد غسلهاي ميت، فرد باشد.

635 [illegible]

[illegible] (1253:[illegible])

ترجمه: ام عطيه انصاري رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ، روزي كه دخترش فوت كرده بود، نزد ما آمد و فرمود:« او را سه بار، يا پنج بار، يا بيش از اين، اگر لازم بود با آب و سدر، غسل دهيد. و در شستن آخر، از كافور استفاده كنيد. و وقتي كه از غسل او فارغ شديد، مرا اطلاع دهيد». ما نيز پس از غسل، ايشان را مطلع ساختيم. رسول خدا اِزارش (پارچه بلندي كه دور كمر مي بستند)را داد و فرمود: «او را با اين پارچه، بپوشانيد».يعني قبل از كفن نمودن.

باب (7): غسل ميت، از سمت راست شروع شود

636 [illegible]

ترجمه: و در روايتي ديگر آمده است كه رسول الله ﷺ فرمود: «غسل را از طرف راست و از اعضاي وضوي او، شروع كنيد». در پايان، ام عطيه گفت: موهاي سرش را با شانه، به سه قسمت تقسيم كرديم.

باب (8): استفاده از پارچة سفيد، براي كفن

637 [illegible] (1264:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله[illegible] در سه قطعه پارچه كتاني يمني سفيد،كه در آنها پيراهن و عمامه وجود نداشت، كفن گرديد.

باب (9): كفن كردن در دو پارچه

638 [illegible]

[illegible] (1265:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شخصي، هنگام وقوف در عرفات، از سواري خود، برزمين افتاد و گردنش شكست (و وفات كرد). رسول الله ﷺ فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهيد و در دو پارچه، كفن كنيد و مواد خوشبو نزنيد و سرش را نپوشانيد. زيرا او، روز قيامت، لبيك گويان، برانگيخته مي شود».

باب (10): كفن ميت

639 [illegible]

[illegible] فَقَالَ: [illegible]

[illegible] (1269:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: روزي كه عبد الله بن اُبَي مُرد، پسرش نزد رسول الله آمد و گفت: يا رسول الله! پيراهنت را عنايت كن تا پدرم را با آن كفن كنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برايش، دعاي مغفرت كن. رسول الله پيراهنش را به او عطا كرد و فرمود: «هنگامي كه جنازه آماده شد، مرا خبر كن تا بر او، نماز بخوانم». سپس آمد و رسول خدا را مطلع ساخت. هنگامي كه رسول الله خواست بر او نماز بخواند، عمر پيراهن آنحضرت را كشيد و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقين، منع نفرموده است؟ رسول الله فرمود: «به من اختيار داده شده است. خداوند مي فرمايد: (چه براي

منافقان، طلب مغفرت كني چه نكني، تفاوتي ندارد. حتي اگر هفتاد بار براي آنها طلب آمرزش كني، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشيد)». سرانجام، رسول الله ﷺ بر او نماز خواند. سپس، خداوند اين آيه را نازل فرمود: (بر هيچيك از مردگان منافق، نماز نخوان).

640 [illegible]

([illegible]: 1270)

ترجمه: جابر مي گويد: بعد از اينكه عبد الله بن اُبَي در قبر گذاشته شد، رسول الله آمد و او را بيرون آورد و آب دهان خود را بر او پاشيد و پيراهن خود را نيز به تنش داد.

باب (11): اگر كفن كوتاه بود، سر ميت پوشانده شود

641 [illegible]

[illegible] ».

(1276:[illegible])

ترجمه: خباب مي گويد: با رسول الله ً فقط بخاطر خوشنودي الله هجرت كرديم و اجر ما هم با خدا است. بعضي از ما، بدون اينكه چيزي از پاداش خود را در دنيا ببينند، فوت كردند. از جمله آنها مي توان، مصعب بن عمير را نام برد. و بعضي از ما، ميوه هجرت را پس از اينكه رسيده بود، چيد.

هنگامي كه مصعب بن عمير در جنگ احد به شهادت رسيد، جز چادري كوتاه براي كفن كردن او، چيز ديگري وجود نداشت. اگر سرش را مي پوشانيديم، پاهايش برهنه مي شد. و اگر پاهايش را مي پوشانيديم، سرش برهنه مي شد. رسول الله فرمود: «سرش را با چادر بپوشانيد و بر پاهايش، برگ گياه اذخر بريزيد».

باب (12): كسي كه در زمان رسول اكرم ، كفن اش را قبلاً آماده كرد و به او اعتراض نشد

642 [illegible]

[illegible] (1277)

ترجمه: سهل مي گويد: زني، چادري را كه كناره آن، بافتني داشت، به آنحضرت هديه داد ـ راوي از مردم پرسيد:

آيا ميدانيد بُرده چيست؟ گفتند: چادري پُرز دار است. سهل گفت: صحيح است ـ و گفت: اين چادر را با دست خودم بافته ام و نزد شما آورده ام تا آنرا بپوشيد. رسول خدا ﷺ كه به آن نياز داشت، آنرا پذيرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده كرد. يكي از اصحاب، آنرا پسنديد و گفت: چقدر زيبا است! آنرا به من بدهيد. مردم، به او گفتند:كار خوبي نكردي. زيرا رسول الله ﷺ بدان نياز داشت و آن را پوشيده بود. با وجود اين، تو آن را طلب كردي. و ميداني كه هر گاه از رسول الله ﷺ چيزي خواسته شود، دريغ نخواهد كرد. آن شخص گفت: بخدا سوگند، من آن را براي پوشيدن درخواست نكردم. بلكه ميخواهم آن

را کفن خود، نمایم. سهل مي گويد: سرانجام، همان چادر، کفن آن شخص، گرديد.

باب (13): شرکت زنان در تشییع جنازه

643 [illegible] ([illegible]:1278)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي گويد: ما زن ها از شرکت در تشییع جنازه، منع شديم. ولي اين منع، قطعي نبود.

باب (14): سوگ نشستن زن، براي غير شوهر

644- [illegible]

ترجمه: ام حبيبه رضي الله عنها؛ همسر گرامي پيامبر اكرم ؛ مي گويد: از رسول الله شنيدم كه مي فرمود: «هر زن مؤمني كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، مجاز نيست بيش از سه روز، براي كسي سوگوار باشد مگر براي شوهرش، كه در آنصورت، مي تواند چهار ماه و ده روز، به سوگ بنشيند».

باب (15): زيارت قبور

645 - [illegible]

[illegible]

(1283:[illegible]) .«[illegible]

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: رسول اكرم ﷺ زني را ديد كه در كنار قبري نشسته بود و گريه مي كرد. به او گفت: «از خدا بترس و صبر، پيشه كن». آن زن كه رسول خدا ﷺ را نمي شناخت، به او گفت: برو كنار. تو به مصيبت من گرفتار نشده اي. به آن زن گفتند: او رسول الله ﷺ است. زن به خانه پيامبر آمد. آنجا، نگهباني نيافت. به پيامبرﷺ گفت: (ببخشيد) من

شما را نشناختم. رسول خدا فرمود:«صبر، همان است که در آغاز مصيبت، باشد».

باب (16): گفتة پيامبر «ميت بسبب گرية اهل خانه اش، عذاب داده ميشود» اگر به آن وصيت کرده باشد

646 [illegible]

[illegible]

(1284:[illegible])

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: دختربچة يكي از دختران رسول الله ﷺ در سكرات موت، بسر مي برد. وي قاصدي نزد رسول الله ﷺ فرستاد واز او خواست تا بيايد. رسول الله ﷺ به قاصد گفت: سلام مرا به دخترم برسان و به

او بگو: «از آنِ خداست آنچه بدهد و بگيرد. همه نزد او، مدتي تعيين شده دارند. صبر كن و اميد ثواب داشته باش».

دختر رسول الله براي بار دوم، قاصدي فرستاد و آنحضرت را سوگند داد كه حتماً بيايد. آنحضرت به اتفاق سعد بن عباده، ابي بن كعب، زيد بن ثابت و چند نفر ديگر از يارانش، تشريف برد. آن دختر بچه را به رسول خدا سپردند در حالي كه نفسش، مانند مَشكي خشك شده، صدا مي داد.

با ديدن اين صحنه، اشك از چشمان رسول الله سرازير شد. سعد گفت: اي رسولخدا! اين چيست؟ پيامبر اكرم فرمود:«اين رحمتي است كه خداوند، در دل بندگانش نهاده

است. و همانا خداوند، بر بندگاني كه رحم و شفقت داشته باشند، رحم مي كند».

647 [illegible] (1285:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: در تشييع جنازه يكي از دختران رسول الله شركت كرده بوديم. آنحضرت كنار قبر،

نشسته بود و در حاليكه اشك از چشمان (مباركش) سرازير بود، فرمود: «آيا در ميان شما كسي هست كه ديشب با همسرش نزديكي نكرده باشد»؟ ابوطلحه گفت: بلي، من هستم. رسول الله فرمود: «پس، تو براي گذاشتن ميت، داخل قبر برو». ابوطلحه داخل قبر رفت.

648

[illegible] «[illegible]» [illegible].
([illegible]: 1288)

ترجمه: عمر مي گويد: رسول الله فرمود: «گريه كردن خويشاوندان ميت، موجب عذاب ميت مي شود». اين خبر، بعد از شهادت عمر به عايشه رضي الله عنها رسيد. وي فرمود: خداوند عمر را رحمت كند. بخدا سوگند، رسول الله نفرمود كه خداوند، ميت مومن را به سبب گريه كردن خويشاوندانش، عذاب مي دهد. بلكه فرمود: «خداوند، عذاب ميت كافر را بخاطر گريستن خويشاوندانش، مي افزايد». عايشه رضي الله عنها افزود: گواهي قرآن در اين مورد، كافي است: [illegible]

[illegible] يعني هيچ كس، گناه شخص ديگري را متحمل نمي شود.

649- [illegible] «[illegible]». (1289:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله [illegible] از كنار قبر زني يهودي، گذر كرد كه خويشاوندانش بر آن، گريه مي كردند. آنحضرت [illegible] فرمود: «خويشاوندان اين ميت، برايش گريه ميكنند در حالي كه خودش در قبر، عذاب داده مي شود».

باب (17): كراهيت نوحه خواني بر ميت

650 [illegible]

[illegible] (1291:[illegible])

ترجمه: مغيره مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هيچ كسي ديگر، نيست. هركس، سخن دروغي را به من نسبت

دهد، جايش را در دوزخ، آماده نمايد». همچنين شنيدم كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «براي هر ميتي كه نوحه خوانده شود، به سبب آن نوحه، عذاب داده مي شود». (البته اگر وصيت كرده باشد).

باب (18): كسي كه بر سر و صورت خود بزند، از ما نيست

651- [illegible]: «[illegible]».

([illegible]: 1294)

ترجمه: عبد الله بن مسعود روايت مي كند كه: رسول الله فرمود: «كسي كه (هنگام مصيبت) به سر وصورت خود بزند و گريبانش را پاره كند و سخن جاهلي بر زبان بياورد، از ما نيست».

باب (19): رثاي پيامبر براي سعد بن خوله

652 [illegible]

[illegible]

(1295:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي گويد: سال الوداع، به شدت بيمار شدم. رسول خدا به عيادت من آمد. عرض كردم: همينطور كه مشاهده مي فرمائيد من به شدت بيمارم و ثروت زيادي دارم. و غير از تنها دخترم، وارث ديگري ندارم. آيا مي توانم دو سوم سرمايه ام را صدقه دهم؟ آنحضرت فرمود: «خير». گفتم: نصف سرمايه ام را چطور؟ رسول خدا فرمود: «خير». سپس، فرمود: «يك سوم آنرا صدقه ده گر چه اين هم زياد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بي نياز ترك گويي، بهتر است از اينكه آنها را فقير رها كني تا دست گدايي پيش اين و آن، دراز كنند. و هرچه تو به خاطر خوشنودي الله براي زيردستان خود، انفاق كني، اجر

خواهي برد. حتي لقمه ناني را كه در دهن همسرت قرار ميدهي». عرض كردم: اي رسول خدا! آيا من پس از يارانم، زنده بمانم؟ رسول الله فرمود: «اگر چنين بشود، هر عملي را كه انجام ميدهي، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شايد اگر زنده بماني، گروهي از تو نفع ببرند و گروهي ديگر (مشركان وكافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت يارانم را بپذير و آنان را دوباره به كفر وگمراهي برنگردان. اما بيچاره سعد بن خوله... ». رسول الله با اين جمله، براي سعد بن خوله، اظهار تأسف كرد زيرا وي در مكه ماند و همانجا درگذشت و موفق نشد هجرت كند.

باب (20): ممنوعيت کندن مو، هنگام مصيبت

653- [illegible] (1296:[illegible]).

ترجمه: از ابوموسي روايت است که او بيمار شد. و از شدت بيماري، بيهوش گشت در حالي که سرش، روي زانوي همسرش، قرار داشت و همسرش با صداي بلند، گريه مي کرد. ابوموسي نتوانست جلوي گريه او را بگيرد. اما هنگاميکه به

هوش آمد، گفت: من بيزارم از كساني كه رسول خدا از آنها، اظهار بيزاري كرده است.

پيامبر خدا از زناني كه (هنگام مصيبت) با صداي بلند گريه مي كنند و گريبان چاك مي دهند و موهاي سرشان را مي كَنَند، اعلام برائت نمود.

باب (21): كسي كه هنگام مصيبت، بنشيند و اندوه از چهره اش، نمايان باشد

654

قَالَ:

(1299)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: هنگامي كه خبر شهادت زيد بن حارثه، جعفر بن ابي طالب وعبدالله بن رواحه

به رسول الله رسيد، ايشان (در مسجد) نشست و آثار غم و اندوه، از چهره اش، نمايان بود. عايشه رضي الله عنها مي گويد: من از شكاف در، نگاه مي كردم. شخصي نزد رسول الله آمد و از گريه و فقان زنهاي خانه جعفر، خبر داد. رسول الله   به او امر كرد تا آنها را از گريستن، باز دارد. آن شخص، رفت. اما ديري نگذشت كه دوباره آمد و گفت: آنان به حرف من گوش نمي كنند. رسول الله بار ديگر، فرمود: «آنان را منع كن». آن شخص رفت و بار سوم برگشت و گفت: اي رسول خدا ! آنان بر ما غلبه كردند. رسول الله فرمود: «در دهانشان خاك بريز». (يعني به هر صورت كه شده است آنان را از اين كار، باز دار. فتح الباري).

باب (22): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصيبت

[illegible] قَالَ [illegible]

[illegible] (1301:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: يكي از پسران ابوطلحه در غياب وي، فوت كرد. همسرش وقتي ديد فرزندش فوت كرده است، او را غسل داد و كفن كرد و در گوشة خانه گذاشت. هنگامي كه ابوطلحه آمد، پرسيد: حال بچه چطور است؟ همسرش گفت: آرام گرفته است. و اميدوارم كه راحت شده باشد. ابوطلحه خيال كرد كه همسرش راست مي گويد و شب را خوابيد. صبح غسل نمود و هنگامي كه مي خواست از

خانه بيرون رود، همسرش گفت: بچه فوت كرده است. ابوطلحه رفت، نماز صبح را با رسول الله خواند و ماجرا را براي آنحضرت بازگو كرد. رسول الله فرمود: «خداوند در شب گذشته شما، بركت دهد». راوي مي گويد: يكي از انصار مدينه، گفت: بعد از آن، ابوطلحه، صاحب نُه فرزند گرديد كه همه قاري قرآن شدند.

باب (23): پيامبر فرمود: ما براي تو، غمگين هستيم

656

[illegible] فَقَالَ: [illegible] «[illegible]». [illegible]: «[illegible]». (1303:[illegible])

ترجمه: انس ابن مالك مي گويد: با رسول الله نزد ابوسيفِ آهنگر رفتيم. او پدر رضاعي ابراهيم؛ فرزند رسول الله ؛ بود. آنحضرت ابراهيم را برداشت و بوسيد و بوييد. بار ديگر كه به خانه ابوسيف رفتيم، ابراهيم، آخرين لحظات زندگي اش

را مي گذراند. اشك از چشمان رسول الله سرازير شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: اي رسول خدا! شما هم گريه ميكنيد؟ رسول الله فرمود: «اي ابن عوف، گريه كردن من، نشانة شفقت و مهرباني است». و همچنانكه اشك مي ريخت، فرمود: «چشمها، اشك مي ريزد و دل اندوهگين است ولي ما سخني كه موجب عدم خوشنودي خدا شود به زبان نخواهيم آورد. و ما بخاطر جدايي تو، اي ابراهيم! غمگين هستيم».

باب (24): گريه كردن، نزد مريض

657

(1304:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: سعد بن عباده بيمار شد. رسول الله باتفاق عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابي وقاص و عبدالله بن مسعود رضي الله عنهم براي عيادت ايشان، تشريف برد. هنگامي كه آنحضرت وارد خانه شد، اعضاي خانواده سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله پرسيد: «آيا فوت كرده است»؟ گفتند: خير، يا رسول الله! آنحضرت به گريه افتاد. مردم چون رسول الله را در حال گريه ديدند، همگي شروع به گريه كردند. رسول الله فرمود: «مگر نمي دانيد كه خداوند بخاطر اشك ريختن و اندوهگين شدن، عذاب نمي دهد. بلكه بخاطر اين، (اشاره بطرف زبان) عذاب مي دهد يا رحم مي كند. و ميت بخاطر آه

و ناله اطرفيانش، عذاب داده مي شود». (البته اگر وصيت كرده باشد).

باب (25): نهي از نوحه خواني

658- [illegible]

([illegible]:1306)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول الله هنگام بيعت، از ما تعهد گرفت كه نوحه خواني نكنيم. اما هيچ كس از ما به اين عهد وفا نكرد، مگر پنج زن: ام سليم، ام علاء و دختر ابو سبره «همسر معاذ» و دو زن ديگر.

باب (26): برخاستن براي جنازه

659 [illegible]

[illegible]

[illegible] (1308:[illegible])

ترجمه: عامر بن ربيعه مي گويد: رسول الله فرمود: «هنگامي که يکي از شما جنازه اي را ديد، اگر نخواست همراه جنازه برود، بلند شود تا جنازه از او بگذرد يا بر زمين، گذاشته شود».

باب (27): تشييع کنندة جنازه، چه وقت بنشينند؟

660ـ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ وَهُمَا فِي جَنَازَةٍ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوضَعَ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ ، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ، فَقَالَ: قُمْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : صَدَقَ. (بخارى:1309)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه: در تشييع جنازه اي، من دست مروان را گرفته بودم و قبل از اينكه جنازه به زمين گذاشته شود، نشستيم. در آن لحظه، ابوسعيد آمد. دست مروان را گرفت و گفت: بلند شو. بخدا سوگند، او (ابو هريره)

مي داند كه رسول الله از نشستن، قبل از اينكه جنازه به زمين نهاده شود، منع فرموده است. ابوهريره گفت: ابوسعيد راست مي گويد.

باب (28): بلند شدن براي جنازة يهودي

661ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ بِنَا جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ

وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجِنَازَةَ فَقُومُوا». (بخارى:1311)

ترجمه: جابر بن عبد الله ر ضي الله عنهما مي گويد: جنازه اي از جلوي ما عبور كرد. رسول الله بخاطر او بلند شد و ما نيز همراه ايشان، بلند شديم. سپس، گفتيم: يا رسول الله! اين جنازه يهودي است. آنحضرت فرمود: «هرگاه جنازه اي را ديديد، بلند شويد».

باب (29): حمل جنازه، كار مردان است نه زنان

662 ـ عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلاَّ الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ». (بخارى: 1314)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: رسول الله فرمود: «هنگامي كه جنازه آماده مي شود و مردان آنرا بر روي شانه هايشان مي گذارند، اگر شخص نيكي باشد، مي گويد: مرا زودتر ببريد. اگر شخص ناصالحي باشد، به فغان و ناله در مي آيد و مي گويد: واي بر من، مرا كجا ميبريد؟ اين آه و فغانش را بجز انسان، هر چيز ديگر مي شنود. و اگر انسانها آن را بشنوند، بيهوش مي افتند».

باب (30): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود

663 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجِنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إليه، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». (بخارى:1315)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: جناز را هر چه زودتر به گورستان ببريد. اگر انسان نيكي باشد، پس او را زود تر به خيري كه در انتظارش مي باشد، مي رسانيد. و اگر انسان بدي باشد، زودتر، شرّي را از روي شانه هاي خود، بر زمين مي گذاريد.

ﷺ

باب (31): فضيلت تشييع جنازه

664 ـ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّه قِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَاهُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ. فَقَالَ: أَكْثرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقَتْ عَائِشَةُ أَبَا هُرَيْرَةَ وَقَالَتْ: سَمِعْتُ

رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ. (بخارى: 1323، 1324)

ترجمه: به ابن عمر رضي الله عنهما گفتند: ابوهريره مي گويد: هر كس، جنازه اي را تشييع كند، باندازة يك قيراط (واحد پيمانه)، اجر دريافت مي كند. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: ابوهريره زياد روايت مي كند! بعد، عايشه رضي الله عنها نيز حديث ابوهريره را تاييد كرد و فرمود: من اين حديث را از

رسول الله شنيدم. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: پس ما تاكنون، قيراطهاي زيادي را از دست داده ايم.

باب (32): كراهيت سجده گاه قرار دادن قبور

665 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

قَالَتْ: وَلَوْلا ذَلِكَ لأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا. (بخارى:1330)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول اللهﷺ در بيماري وفات خود، فرمود: «خداوند يهود و نصارا را لعنت كند، آنان قبور انبياي خود را مسجد قرار دادند». عايشه رضي الله عنها مي گويد: اگر اين احتمال وجود نمي نداشت، قبر رسول الله ﷺ را آشكار مي كردند (يعني در حجره قرار نمي دادند). ولي مي ترسم كه مردم آنرا مسجد قرار دهند.

ﷺ

باب (33): نماز خواندن بر زني كه در دوران نفاس، در گذشته است

666 ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَهَا. (بخاری:1331)

ترجمه: سمره بن جندب مي گويد: همراه رسول الله بر زني كه ايام نفاس (زايمان) فوت كرده بود, نماز جنازه خوانديم. آنحضرت مقابل كمر ميت، ايستاد. (و نماز خواند).

باب (34): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

667 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ. (بخارى:1335)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: او در نماز جنازه، سوره فاتحه را خواند و گفت: (اين كار را كردم) تا مردم بدانند كه (خواندنِ فاتحه در نماز جنازه) سنت است. (البته اينجا مراد خواندنِ با صداي بلند است.(مترجم)

باب (35): مردگان، صداي پاي (تشييع كنندگان) را مي شنود

668 ـ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوُلِّيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ،

فَيُقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ، فَيَقُولُ: لا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيُقَالُ: لا دَرَيْتَ وَلا تَلَيْتَ، ثمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلا الثقَلَيْنِ». (بخاری:1338)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه بنده اي را در قبرش ميگذارند و دوستانش بر مي گردند و مي روند، ميت صداي پاهايشان را مي شنود. در اين هنگام، دو فرشته نزد او مي آيند، او را مي نشانند و از وي مي پرسند: درباره اين شخص، يعني محمد چه مي گفتي؟ جواب مي دهد: من گواهي مي دهم كه محمد بنده خدا و رسول او است.

فرشته ها مي گويند: به جايگاه خود در روزخ نگاه كن. خداوند آنرا براي تو با جايي در بهشت، عوض كرده است». آنحضرت فرمود: پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را مي بيند. اما اگر آن شخص، كافر يا منافق باشد، در جواب فرشتگان،

مي گويد: من چيزي نميدانم. هر چه مردم مي گفتند، من نيز مي گفتم. به او مي گويند: تو ندانستي و نه سعي كردي كه بداني. سپس، با پتكي آهني، ضربة محكمي بر فرق سرش، مي كوبند. آنگاه، چنان فريادي سر مي دهد كه بجز انسانها و جن ها، همة مخلوقات اطراف او، فريادش را مي شنوند».

باب (36): آرزوي دفن شدن در سرزمينهاي مقدس

669ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلام، فَلَمَّا جَاءَهُ

صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لا يُرِيدُ الْمَوْتَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قَالَ: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمْيَةً بِحَجَرٍ». قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَلَوْ

كُنْتُ ثَمَّ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ». (بخاری:1339)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: ملك الموت براي قبض روح حضرت موسي عليه السلام فرستاده شد. هنگامي كه نزد او رفت، حضرت موسي او را سيلي زد. ملك الموت نزد پروردگارش برگشت و گفت: خدايا، مرا براي قبض روح بنده اي فرستادي كه نمي خواهد بميرد. خداوند چشمش را كه در اثر آن سيلي، بيرون آمده بود، سر جايش برگرداند و فرمود: برو به او بگو دستش را بر پشت گاوي بگذارد. به ازاي هر تار مويي كه زير دستش قرار مي گيرد, يك سال بر عمرش اضافه

مي شود. حضرت موسي گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن، مرگ است. حضرت موسي گفت: حال كه چنين است، ترجيح مي دهم، اكنون بميرم. و از خداوند خواست تا او را نزديك سرزمين مقدس، و به فاصلة پرتاب سنگي از آن، قرار دهد. رسول خدا فرمود:«اگر آنجا بوديم، قبر موسي را كنار راه، نزديك تپة سرخ، به شما نشان مي دادم.

باب (37): خواندن نماز جنازه بر شهيد

670 ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ»؟ فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا، قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمْ. (بخارى:1343)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله هر دو نفر از شهداي احد را در يك پارچه كفن ميكرد.

سپس، مي پرسيد: «كدام يك, قرآن را بيشتر ميداند؟» پس كسي را كه قرآن بيشتري مي دانست، در لَحَد، مقدم ميكرد. و فرمود: «من روز قيامت، براي اينها، گواهي خواهم داد». و دستور داد تا آنها را بدون غسل، با خون هايشان، دفن كنند. و همچنين، بر آنها نماز جنازه، گزارده نشد.

باب (38): نماز بر شهيد

671 ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ : أَنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاتَهُ عَلَى

الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». (بخارى:1344)

ترجمه: عقبه بن عامر مي گويد: روزي، رسول الله بيرون رفت و بر شهداي احد، نماز جنازه خواند. سپس، برگشت و بر منبر رفت و فرمود: «من روز قيامت، جلوتر از شما خواهم

بود و براي شما گواهي خواهم داد. بخدا سوگند، همين حالا حوض خود (كوثر) را مي بينم. و كليدهاي تمام خزانه هاي روي زمين، به من داده شده است. و بخدا سوگند، ترس من از اين نيست كه شما بعد از من، مشرك شويد، بلكه از اين مي ترسم كه شما براي بدست آوردن مال دنيا، به رقابت برخيزيد.

اگر كودكي مسلمان شد و مرد, آيا بر او جنازه خوانده شود؟

و آيا كودك، به اسلام دعوت شود؟

672ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قال: انْطَلَقَ عُمَرَ مَعَ النَّبِيِّ فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلُمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؟ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ : أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ

اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ، وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى»؟ قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ: «اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ ﷺ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ

تُسَلَّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ».

وَقَالَ عَبْدُ الله بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ ـ يَعْنِي فِي

قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ أَوْ زَمْرَةٌ ـ فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ، وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافِ، وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ، هَذَا مُحَمَّدٌ ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ : «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ». (بخارى: 1354، 1355)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله به اتفاق عمر و تني چند از يارانش، به طرف ابن صياد رفت. ابن صياد كه در آن وقت، نزديك به بلوغ بود، با جمعي از بچه ها در قِلاع بني مغاله، مشغول بازي بود. و متوجه

آمدن رسول الله نشد، تا اينكه آنحضرت با زدن دست خود، او را متوجه خويش ساخت و فرمود: «آيا گواهي مي دهي كه من، رسول خدا هستم». ابن صياد نگاهي به پيامبر كرد و گفت: «آري، گواهي مي دهم كه تو رسول اُميها هستي».
سپس، از رسول الله پرسيد: آيا تو گواهي مي دهي كه من، (ابن صياد) رسول خدا هستم؟ رسول الله سخنش را رد كرد و فرمود: «من به الله و رسولش، ايمان دارم». سپس، آنحضرت پرسيد: «چه مي بيني»؟ ابن صياد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من ميآيند. رسول الله فرمود: «اين امر براي تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چيزي برايت پنهان كرده ام، آيا مي تواني بگويي چيست»؟ ابن صياد گفت:

دُخ. (منظور سورة دخان بود). رسول الله فرمود: «خدا تو را خواركند، تو از حد خود، نمي تواني تجاوز كني». عمر عرض كرد: اي رسول خدا! اجازه بده تا گردن او را بزنم. رسول الله فرمود: «اگر او دجال باشد، از بين بردن او، كار تو نيست و اگر نباشد، كشتن او براي تو سودي ندارد».

همچنين، عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: روزي، رسول الله و ابي بن كعب به طرف باغ نخلي رفتند كه ابن صياد در آنجا بود. آنحضرت ميخواست بدون اينكه ابن صياد متوجه شود، سخنانش را بشنود. ابن صياد در چادري خود را پيچيده و دراز كشيده بود و چيزي را زمزمه مي كرد. رسول الله با اينكه خود را پشت درختي پنهان كرده بود، مادر ابن

صياد او را ديد. به فرزندش گفت: اي صاف! اين، محمد است. ابن صياد فوراً بلند شد. رسول الله فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود مي گذاشت، همه چيز، روشن مي شد».

673ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ غُلامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». (بخارى:1356)

ترجمه: انس مي گويد: نوجواني يهودي كه براي رسول الله خدمت مي كرد، بيمار شد. آنحضرت به عيادتش رفت و بر بالينش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو». آن پسر، به سوي پدرش كه نزد او نشسته بود، نگاه كرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمد) اطاعت كن. (يعني اسلام را بپذير). او مشرف به اسلام شد. رسول الله در حاليكه از منزل، خارج مي شد، فرمود: «سپاس بر خدا كه او را از آتش دوزخ، نجات داد».

674 -

[illegible] « [illegible] (1359:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هر نوزادي بر فطرت سالم (اسلام) بدنيا مي آيد. اما والدينش، او را يهودي، نصراني يا مجوسي (زرتشتي) بار مي آورند. همانگونه كه نوزاد حيوان، هنگام ولادت، صحيح و سالم است. آيا هيچ ديده ايد كه حيواني، گوش بريده بدنيا بيايد». سپس، ابوهريره [illegible] اين آيه را تلاوت كرد: [illegible]

اسلام دين فطرت است كه خداوند، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است. نبايد سرشت خدا را تغيير داد. اين است آيين محكم واستوار.

باب (39): اگر مشركي، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگويد

675ـ عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ،

فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللّهِ لأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمِّ، قُلْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللّهِ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ

عَبْدِالْمُطَّلِبِ. وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: ﴿**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ**﴾ الآيَةَ. (بخارى:1360)

ترجمه: مسيب بن حَزن ﷺ مي گويد: هنگامي كه وفات ابوطالب نزديك شد، رسول الله ﷺ نزد او رفت. ابوجهل و عبدالله بن اَبي اميه نيز در آنجا، نشسته بودند. رسول الله ﷺ به ابوطالب فرمود: «اي عموي من ! فقط يك كلمه، لااله الاالله بگو تا بر ايمان تو نزد ال،له گواهي دهم». ابو جهل و عبد الله

بن ابي اميه گفتند: اي ابوطالب! آيا مي خواهي از دين عبدالمطلب، برگردي؟ رسول الله همچنان كلمه توحيد را به او عرضه مي كرد و ابوجهل و عبدالله بن ابي اميه سخن خود را تكرار ميكردند. تا جايي كه آخرين سخن ابوطالب، اين بود كه: من بر دين عبدالمطلب هستم. و از گفتن كلمه لااله الا الله اعراض كرد. رسول خدا فرمود: «به خدا سوگند! براي تو طلب استغفار خواهم كرد مگر اينكه خدا مرا از اين كار، باز دارد. سپس، خداوند آيه **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ ..** را در اين مورد نازل فرمود. يعني شايسته پيامبر و مومنان نيست كه كه براي مشركين و كساني كه دوزخي بودنشان، روشن است, طلب آمرزش كنند, هر چند كه خويشاوندشان باشند.

باب (40): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وي

676ـ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَنَكَّسَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلاَّ كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ

قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ، قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ

الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: **﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى﴾** الآيَةَ. (بخارى:1362)

ترجمه: علي رضي الله عنه مي فرمايد: براي تشييع جنازه اي به قبرستان بقيع غرقد، رفته بوديم. رسول الله ﷺ تشريف آورد و نشست. ما نيز اطراف او نشستيم. رسول خدا ﷺ كه عصايي در دست داشت و نوك آن را آهسته بر زمين مي زد, فرمود: «كسي در ميان شما نيست و اصلا هيچ انساني وجود ندارد، مگر اينكه جايگاهش در بهشت و دوزخ، معين شده و سعادت و شقاوتش، تعيين گرديده است». يكي عرض كرد: اي رسول خدا! پس چرا عمل را كنار نگذاريم و به تقدير خود، توكل

نكنيم؟ زيرا هر كدام از ما، اهل سعادت باشد, خود به خود بسوي عمل اهل سعادت، مي رود و اگر، اهل شقاوت باشد، به سوي عمل اهل شقاوت مي رود.

رسول الله فرمود: «چنين نيست، براي اهل سعادت, انجام اعمال نيك، آسان مي شود و براي اهل شقاوت، ارتكاب اعمال بد، آسان مي گردد». سپس، آنحضرت اين آيه را تلاوت فرمود:**فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى**.

باب (41): آنچه در بارة خودكشي آمده است

677ـ عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (بخارى:1363)

ترجمه: ثابت بن ضحاك مي گويد: رسول الله فرمود: «هر كس كه آگاهانه به دورغ, به مذهبي سواي اسلام, سوگند بخورد (مثلاً بگويد يهودي باشم اگر اين كار را كرده ام), او همانگونه است كه مي گويد: و كسي كه خود را بوسيله آهني بكشد (خود كشي نمايد) با همان چيز در دوزخ، عذاب داده مي شود».

678ـ عَن جُنْدَبٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «كَانَ بِرَجُلٍ جِرَاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخارى: 1364)

ترجمه: جندب مي گويد: رسول الله فرمود: «شخصي كه زخمي شده بود، خودكشي كرد. خداوند در مورد او فرمود: بنده ام پيش از آنكه اجلش فرا رسد, خود را كشت. پس من هم بهشت را بر وي حرام كردم».

679ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَطْعُنُهَا يَطْعُنُهَا فِي النَّارِ». (بخارى:1365)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «كسي كه خود را خفه نمايد و بكشد، هميشه در دوزخ نيز خود را خفه مي كند. و هركس با نيزه خود را بكشد، هميشه خود را در دوزخ، با نيزه خواهد زد».

باب (42): تعريف و تمجيد از ميت

680ـ عن أَنَسٍ يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ : «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ». (بخارى:1367)

ترجمه: انس مي گويد: آنها (صحابه) از كنار جنازه اي گذشتند و او را تعريف كردند. رسول الله فرمود: «واجب شد». سپس، از كنار جنازه ديگري گذشتند و آن را نكوهش كردند. رسول الله فرمود: «واجب شد». عمر پرسيد: يا رسول الله! چه چيز واجب شد؟ رسول الله فرمود: «ميتي را كه شما تعريف كرديد، بهشت برايش واجب شد و ميتي را كه شما او را نكوهش كرديد، دوزخ براي او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روي زمين هستيد».

681ـ عَنْ عُمَرَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. (بخارى: 1368)

ترجمه: عمر مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند هر ميت مسلماني را كه چهار نفر به خوب بودنش گواهي دهند, وارد بهشت خواهد كرد.

عمر مي گويد: پرسيديم : اگر سه نفر گواهي دهند, چطور است؟ رسول خدا فرمود: «اگر سه نفر گواهي دهند نيز چنين خواهد بود». دوباره پرسيديم: اگر دو نفر گواهي دهند؟ آنحضرت فرمود: اگر دو نفر گواهي دهند نيز چنين مي شود». دربارة گواهي دادن يك نفر, سوال نكرديم.

باب (43): عذاب قبر

682ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ

أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ**﴾. (بخارى:1369)

ترجمه: براء ابن عازب رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «هنگامي كه مؤمن در قبرش نشانيده شود، (دو فرشته نزد وي) مي آيند. و او (مؤمن) گواهي مي دهد كه هيچ معبودي، بجز الله نيست و محمد ﷺ فرستاده الله است. و اين، همان مصداق سخن خداوند است كه مي فرمايد: ﴿**يُثَبِّتُ اللَّهُ**

الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (خداوند مؤمنان را بر قول حق، ثابت قدم نگه مي دارد).

683ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اطَّلَعَ النَّبِيُّ عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لا يُجِيبُونَ». (بخارى:1370)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا نگاهي به اهل قليب (گودالي كه كشته شدگان مشركين در

جنگ بدر درآن انداخته شدند) انداخت و فرمود: «آيا وعده پروردگارتان تحقق پيدا كرد»؟ مردم پرسيدند: يا رسول الله ! مردگان را خطاب ميكني؟ (مگر آنها مي شنوند)؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «شما از آنان، شنواتر نيستيد ولي آنها نمي توانند، جواب بدهند».

684 – [illegible] (1371:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «اكنون آنها (كفاري كه هلاك شده اند) به يقين ميدانند

که آنچه من به آنان گفته بودم، حق است». عايشه رضي الله عنها افزود که خداوند مي فرمايد: (اي پيامبر! تو مردگان را نمي شنواني).

685 ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتَتِنُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً. (بخاری:1373)

ترجمه: اسماء دختر ابو بكر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله برخاست و به ايراد خطبه پرداخت و از عذاب

قبر سخن بميان آورد كه انسان پس از مرگ، گرفتار آن، مي شود. مسلمانان با شنيدن آن، بشدت گريستند.

باب (44): پناه خواستن از عذاب قبر

686 ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا». (بخارى:1375)

ترجمه: ابو ايوب مي گويد: روزي، رسول الله هنگام غروب آفتاب، از خانه بيرون رفت. سپس، صدايي شنيد و فرمود: «يهوديان در قبرهايشان، عذاب داده مي شوند».

687 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ». (بخارى: 1377)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله چنين دعا مي كرد: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ**

الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ». پروردگارا! از عذاب قبر, عذاب دوزخ، فتنه زندگي و مرگ و فتنه دجال به تو پناه مي برم».

باب (45): جايگاه مرده، صبح وشام به وي عرضه مي شود

688 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ

مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى: 1379)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله فرمود: «هر وقت، يكي از شما فوت كند, صبح و شام، جايگاهش به او عرضه مي شود. اگر بهشتي باشد جايگاهش در بهشت و اگر دوزخي باشد, جايگاهش در دوزخ، به او نشان داده مي شود. و به او گفته ميشود: اين، جاي توست تا روز قيامت كه خداوند تو را حشر مي نمايد».

باب (46): آنچه دربارة فرزندان مسلمانان آمده است

689ـ عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». (بخارى:1382)

ترجمه: براء مي گويد: هنگامي كه ابراهيم (طفل خردسال رسول الله) فوت كرد، رسول الله فرمود: «او در بهشت، شيردهنده اي دارد».

باب (47): آنچه دربارة فرزندان مشركين آمده است

690ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَوْلادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ».
(بخارى:1383)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله دربارة اولاد مشركين (كه مرده اند) سوال شد. فرمود: «خداوند كه آفريدگار آنان است، بهتر مي داند كه (اگر زنده مي ماندند) چه عملي انجام مي دادند».

باب (48)

691 ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا»؟ قَالَ: فَإِنْ

رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَسَأَلَنَا يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا»؟ قُلْنَا: لا. قَالَ: لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُّوبٌ مِنْ حَدِيدٍ، قَالَ: إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُّوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الآخَرِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَئِمُ شِدْقُهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، قُلْتُ: مَا

هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدَخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهْدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَئِمَ رَأْسُهُ وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقْبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ، أَعْلاهُ ضَيِّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ

ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهَرِ، وَعَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ،

فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصِبْيَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ، وَأَدْخَلانِي دَارًا، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ، ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلانِي دَارًا، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ،

فِيهَا شُيُوخٌ وَشَبَابٌ، قُلْتُ: طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ. قَالا: نَعَمْ، أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ، فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ، فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، يُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقْبِ فَهُمُ الزُّنَاةُ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ

آكِلُوا الرِّبَا، وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام، وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلادُ النَّاسِ، وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَالدَّارُ الأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالا: ذَاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي، قَالا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ

تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوِ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ». (بخارى: 1386)

ترجمه: سمره بن جندب مي گويد: رسول الله بعد از نماز، رو به طرف مردم ميكرد و مي پرسيد: «آيا ديشب، كسي از شما خوابي ديده است»؟ اگر كسي خوابي ديده بود، بيان ميكرد. و رسول الله آنطور كه خدا مي خواست، آن را تعبير مي كرد. روزي، رسول الله حسب عادت پرسيد: «آيا ديشب، كسي از شما خوابي ديده است»؟ گفتيم: خير، ما خوابي نديده ايم. آنحضرت فرمود: «ولي من ديشب، خواب ديدم كه دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمين

مقدس بردند. در آنجا، يك شخص نشسته و شخص ديگري ايستاده و قلابي در دست داشت. شخص ايستاده، قلاب را در يك طرف دهان شخص نشسته، فرو مي برد و تا پشت سر او مي كشيد و بعد، آن را در طرف ديگر دهانش قرار مي داد و تا پشت سر او مي كشيد. در اين فاصله، طرف اول دهانش درست مي شد. و مرد ايستاده دوباره همان كارش را تكرار مي كرد. پرسيدم: اين چيست؟ گفتند: برويم جلوتر. به راهمان ادامه داديم تا اينكه به شخصي رسيديم كه به پشت، خوابيده است و شخص ديگري كنارش ايستاده و تخته سنگي را كه در دست دارد، بر سرش مي مي كوبد. و آن سنگ مي غلتد و دور مي افتد. و تا وقتيكه آن شخص سنگ را مي آورد، سرشكسته،

دوباره به حالت اول برمي گردد و آن شخص، مجددا آن سر را با سنگ ميكوبد و اين عمل همچنان تكرار مي شود. پرسيدم: اين كيست؟ گفتند: جلوتر برويم. براه خود ادامه داديم تا اينكه كنار خندقي كه مانند تنور بود، رسيديم. دهانه آن، تنگ و داخلش بسيار وسيع بود. و در زير آن، آتشي افروخته شده بود. عده اي از زنان و مردان لخت و برهنه در آن خندق، بودند. هنگامي كه آتش زبانه مي كشيد، آنها بالا مي آمدند بطوريكه نزديك بود از دهانه خندق، بيرون بيايند. و هنگامي كه آتش فروكش مي كرد، داخل خندق فرو مي رفتند. پرسيدم: اين چيست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. سپس، براه افتاديم تا اينكه به نهري از خون رسيديم و شخصي را ديديم كه در وسط نهر،

ايستاده و شخصي ديگر، كنار نهر ايستاده است. و مقداري سنگ، پيش رويش قرار دارد. مردي كه وسط نهر بود، براه مي افتاد و مي خواست بيرون بيايد. اما شخصي كه بيرون نهر بود، سنگي در دهانش مي كوبيد و او را به وسط نهر برمي گرداند. و اين كار همچنان تكرار مي شد. پرسيدم: اين چست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. به راه خويش ادامه داديم تا اينكه به باغي بسيار سر سبز و شاداب رسيديم كه در آن، درخت بسيار بزرگي وجود داشت. و در زير آن، يك پيرمرد و چند كودك نشسته بودند. و نزديك آن درخت، مردي، آتش روشن مي كرد. آن دو نفر، مرا بالاي درخت، به ساختماني بردند كه هرگز ساختماني به زيبايي آن، نديده بودم. عده اي پيرمرد، جوان، زن

و كودك در آن ساختمان زندگي مي كردند. سپس، مرا از آن ساختمان، بيرون كردند و به ساختماني ديگر بردند كه از ساختمان اول، بسيار بهتر و زيباتر بود. در اين ساختمان هم، تعدادي پيرمرد وجوان زندگي مي كردند. گفتم: تمام شب، صحنه هاي مختلفي را به من نشان داديد. هم اكنون آن صحنه ها را برايم توضيح دهيد. آن دو نفر، گفتند: بله، شخصي كه دهان او پاره مي شد، دروغگويي بود كه مردم دروغ هاي او را گوش كرده به ديگران مي رساندند به طوريكه دروغهايش به گوشه وكنار دنيا مي رسيد. و اين مجازات دروغگو، تا روز قيامت است. و كسي كه سر او با سنگ كوبيده ميشد، كسي بود كه خداوند او را علم و معارف قرآن داده بود، اما او بدان، عمل

نميكرد. شب ها مي خوابيد و روزها را به غفلت مي گذراند و به احكام الهي عمل نمي كرد. او تا قيامت، در همين عذاب، گرفتار خواهد بود. كساني را كه برهنه در تنور ديدي، زنا كاران بودند. شخصي را كه در نهر خون ديدي، ربا خوار بود. و مرد كهنسالي را كه با چند بچه زير درخت ديدي، ابراهيم بود كه بچه هاي مردم، اطراف او جمع شده بودند. و آن كه آتش را مي افروخت، مالك؛ نگهبان دوزخ؛ بود. اولين خانه اي كه داخل آن شدي، خانه و ساختمان عموم مؤمنان بود. و اما اين ساختمان بسيار زيبا براي شهداء ساخته شده است. من جبرئيل هستم و اين ميكائيل است. اكنون سرت را بلند كن. رسول الله مي فرمايد: وقتي سرم را بلند كردم، بالاي سرم چيزي مانند

ابر ديدم. آن دو، به من گفتند: اين، منزل و مكان تو است. گفتم: اجازه بدهيد تا وارد منزلم شوم. گفتند: هنوزعمر تو باقي است و كامل نشده است. وقتي عمر (مبارك) به پايان رسد، وارد آن خواهي شد».

باب (48): مرگ ناگهاني

692ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَجُلا قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخارى:1388)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: شخصي به رسول خدا ﷺ گفت: مادرم به مرگ ناگهاني مُرد. فكر مي كنم اگر فرصت حرف زدن پيدا مي كرد, صدقه مي داد. اگر من به نيابت از او صدقه دهم, پاداشي به وي خواهد رسيد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «بلي».

باب (49): آنچه دربارة قبر رسول اكرم ﷺ آمده است

693ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيَتَعَذَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا»؟ اسْتِبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي. (بخارى:1389)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: رسول الله در بيماري وفات خود، مي پرسيد: «امروز من كجا هستم؟ فردا نوبت كدام خانه خواهد بود»؟ منظورش اين بود كه بداند چه روزي نوبت عايشه است. عايشه رضي الله عنها مي گويد: وقتي كه نوبت من فرا رسيد، در حالي كه سر (مبارك) رسول الله روي سينه من قرار داشت, وفات نمود و در حجرة من، دفن گرديد.

694

[illegible]

[illegible] (1392: [illegible]).

ترجمه: عمر بن خطاب می گويد: رسول ا لله هنگام وفات، از اين شش نفر، يعني: عثمان، علي، طلحه، زبير، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابن وقاص رضي الله عنهم راضي بود.

باب (50) : به مردگان، بد گفته نشود

695 [illegible]

(1393 :[illegible])

ترجمه: عایشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله فرمود: «به مردگان، ناسزا نگوييد. زيرا آنان به نتيجة اعمالشان, رسيده اند».

24 ـ كتاب زكات

باب (1): وجوب زكات

696 [illegible]

[illegible] فَقَالَ: « [illegible]

». (: 1395)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم معاذ را به يمن فرستاد و فرمود: «اهل يمن را به توحيد يعني گواهي دادن به وحدانيت خداوند و رسالت من، فراخوان. اگر اين را پذيرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانيده است. اگر نماز را هم پذيرفتند، به آنان بگو: خداوند زكات مال را بر آنها واجب كرده كه از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقراي آنها برگردانيده شود».

697 [illegible]

([illegible]: 1396)

ترجمه: ابوايوب انصاري روايت مي كند كه: شخصي، نزد رسول الله آمد و عرض كرد: اي رسول خدا! عملي به من معرفي كن كه مرا وارد بهشت سازد. يكي از حاضران گفت: چه مي خواهد؟ چه مي خواهد؟ رسول الله فرمود: « نيازي دارد، چه مي خواهد. (سپس به آن شخص فرمود:) خدا را

عبادت كن و هيچ چيزي (يا كسي) را با وي شريك نساز، نماز بخوان، زكات بده و حق خويشاوندي را ادا كن».

698- [illegible] (بخارى: 1397)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه: مردي باديه نشين نزد رسول الله آمد و گفت: عملي به من معرفي كن كه اگر آنرا انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله فرمود: «خدا را عبادت كن و چيزي را با او شريك نگردان، نمازهاي فرض را بخوان، زكات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگير». آن مرد باديه نشين، گفت: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اضافه بر اينها (كه فرمودي)، هيچ كاري انجام نخواهم داد. هنگامي كه آن مرد رفت، رسول الله فرمود: «هر كس مي خواهد، مردي از اهل بهشت را ببيند، به اين مرد، نگاه كند».

699

(1339، 1400)

ترجمه: ابوهريره میگويد: هنگامي كه رسول الله وفات نمود و ابوبكر روي كار آمد و بعضي از قبايل عرب مرتد شدند (و ابوبكر قصد جهاد با مانعين زكات، نمود)، عمر گفت: چگونه با آنان جهاد ميكني؟ در حالي كه رسول الله فرمود: « به من امر شده است تا زماني با مردم بجنگم كه لا اله الا الله نگفته باشند. و كسي كه شهادت بياورد، جان و مالش در امان خواهد بود، مگر به حق آن، و حسابش با خدا خواهد بود». ابوبكر گفت: سوگند به خدا، با كساني كه بين نماز و زكات فرق قائل شوند, جهاد خواهم كرد. زيرا زكات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر از دادن بزغاله اي سرباز زنند, در حالي كه آنرا در زمان رسول خدا مي دادند, با آنها

خواهم جنگيد. عمر مي گويد: به خدا سوگند، وقتي ديدم كه خداوند به ابوبكر در اين مورد، انشراح صدر، عنايت فرموده است، به حقانيت موقف او پي بردم.

باب (2): گناه كسي كه زكات نميدهد

700- [illegible]

[illegible] (1402 :[illegible]).

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «اگر كسي حق شترهايش را ادا نكند (و زكات آنها را ندهد) روز قيامت، آن شترها با شاداب ترين وضعي كه در دنيا داشته اند, او را زير دست و پاهاي خود لِه مي كنند. همچنين كسي كه حق گوسفندانش را ادا نكند(و زكات آنها را ندهد) روز قيامت،

آن گوسفندان با شاداب ترين وضعي كه در دنيا داشته اند, او را زير سم هاي خود، قرار داده, با شاخهاي خود، مورد ضرب و جرح، قرار مي دهند». و فرمود: «و از جمله حقوق آنها، اين است كه در محل آبشخور، آنها را بدوشند(تا اگر شخصي فقير و يا رهگذري را ديدند, از آن شير، به او بدهند). مواظب باشيد، روز قيامت، كسي پيش من نيايد در حالي كه گوسفندي را بر دوش خود دارد و آن گوسفند فرياد مي كند و بگويد: اي محمد! (مرا نجات ده). من خواهم گفت: اكنون از دست من، كاري ساخته نيست. زيرا قبلاً، پيام خدا را به شما رسانيده ام. همچنين كسي با شتري كه بر دوش دارد و فرياد مي كند، نزد من نيايد و بگويد: اي محمد! (مرا نجات ده). آنگاه، خواهم گفت:

اکنون از دست من، کاري ساخته نيست. من قبلاً پيام خدا را به شما رسانيده ام».

701 - [illegible]

(1403)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «كسي كه خداوند به او ثروت داده است اگر زكات مالش را پرداخت نكند، روز قيامت، مالش به شكل اژدهايي سمي كه داراي دو نيش زهرآگين مي باشد، در مي آيد و به گردن او مي پيچد و دو طرف چهره اش (گونه هايش) را گرفته، مي گويد: من مال و خزانه تو هستم». سپس، رسول الله اين آيه را تلاوت كرد: [illegible] .... يعني: آنان كه نسبت به آنچه خداوند به آنها عنايت كرده است، بخل مي ورزند، گمان نكنند كه اين كار، برايشان خوب است. بلكه اين كار، براي آنها بد است. واين مالي كه نسبت به آن بخل ورزيده اند وحق آنرا ادا نكرده اند، روز قيامت، طوقي بر گردنشان خواهد بود.

باب (3): مالي كه زكات آن پرداخت گردد، كنز بحساب نمي آيد

702 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 1405)

ترجمه: ابوسعيد خدري روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «بر مالي كه كمتر از پنج اوقيه، پنج شتر و پنج وسق باشد، زكات واجب نمي شود».

باب (4): زكات در مال حلال وپاك است

703- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 1410)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: « خداوند فقط از مال حلال، صدقه قبول مي كند. و هركس، باندازة يك دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آن را

در دست راست خود ميگيرد و براي صاحبش چنان پرورش مي دهد (بزرگ مي كند) كه شما كره اسب خود را پرورش مي دهيد تا اينكه آن دانة خرما، باندازة يك كوه شود».

باب (5): صدقه دهيد قبل از آنكه كسي آنرا قبول نكند

704 ... قَالَ: ... :

«...

[illegible] (1411)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: از نبي اكرم شنيدم كه مي فرمود: «صدقه دهيد. زيرا زماني فرا خواهد رسيد كه شخص، با صدقه اش براه مي افتد، اما هيچ كس پيدا نمي شود كه آن را بپذيرد. شخص مي گويد: اگر ديروز، صدقه ات را مي آوردي، قبول مي كردم. اما امروز، نيازي به آن ندارم.

705- [illegible] «[illegible] الْمَالُ [illegible]». ([illegible]: 1412)

ترجمه: ابوهريره ؓ روايت مي كند كه نبي اكرم ﷺ فرمود: « قيامت برپا نخواهد شد تا زماني كه مال و ثروت درميان شما زياد شود تا جايي كه صاحب مال، اراده مي كند كه صدقه اش را به فلان شخص، بدهد. وقتي آنرا به او عرضه مي كند, آن شخص، مي گويد: بدان، نياز ندارم».

706

[illegible] ». (1413 :[illegible])

ترجمه: عدي بن حاتم مي گويد: نزد رسول الله ﷺ بودم كه دو نفر به محضر آنحضرت ﷺ رسيدند. يكي از فقر و گرسنگي و ديگري از نا امني راه ها، شكايت كرد. رسول الله ﷺ فرمود: «مسألة امنيت راه ها در آيندة نزديك، حل خواهد شد بطوريكه كاروانها بدون محافظ تا مكه خواهند رفت.

اما در مورد فقر و گرسنگي، بايد بگويم: قيامت برپا نخواهد شد تا وقتيكه (مال و ثروت بحدي زياد شود) كه يكي از شما براي پيدا كردن كسي كه صدقه اش را بپذيرد، به جستجو

بپردازد ولي او را پيدا نكند. سپس روز قيامت، شما در پيشگاه خدا حاضر خواهيد شد در حاليكه حجابي وجود ندارد و نيازي به مترجم نيست. آنگاه، خداوند خطاب به بنده اش مي فرمايد: آيا به تو مال نداده بودم؟ مي گويد: بلي. باز خداوند مي فرمايد: براي هدايت و راهنمايي تو پيامبر نفرستاده بودم؟ بنده مي گويد: بلي. آن شخص، به سمت راست خود نگاه مي كند بجز آتش، چيزي نمي بيند. سپس، به سمت چپ خود نگاه مي كند بجز آتش، چيزي نمي بيند». در اينجا آنحضرت فرمود: «خود را از آتش دوزخ دور نگاه داريد، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمايي باشد. و اگر اين نيز مقدور نبود، با سخن پسنديده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهيد».

باب(6): خود را از آتش، نجات دهيد اگر چه با نصف خرما و اندكي صدقه باشد

707 « :

[illegible] ». ([illegible]: 1414)

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: رسول الله فرمود: «زماني فرا مي رسد كه مردم، زكات طلا را بدست مي گيرند و مي چرخند, اما كسي پيدا نمي شود كه آنرا تحويل بگيرد. و به علت كثرت زنان و قلت مردان، چهل زن به يك مرد، پناه خواهند برد».

708 [illegible] «. ([illegible]: 1416)

ترجمه: ابو مسعود انصاري مي گويد: هنگامي كه رسول الله به ما دستور مي داد كه صدقه بدهيم، بعضي از ما به بازار مي رفتند و در ازاي مزد كم، كار مي كردند و بخشي از درآمد خود را صدقه مي دادند. اما امروز، پول برخي از مردم، به صد هزار مي رسد».

709 – [illegible]

([illegible]: 1418)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: روزي، زني با دو دخترش به خانه من آمد و چيزي خواست. در آن لحظه، بجز يك دانه خرما، چيز ديگري در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانة خرما را ميان دو دخترش تقسيم كرد و خودش چيزي

نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتي كه رسول الله تشريف آورد، جريان را برايش تعريف كردم. آنحضرت فرمود: «هر كس را كه خداوند به وسيلة چند دختر، مورد آزمايش قرار دهد (و او آنها را درست تربيت كند)، برايش سپري در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

باب (7): بهترين نوع صدقه، كدام است؟

710 ... قَالَ: ...

«[illegible]». ([illegible]: 1419)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: مردي نزد رسول الله آمد و پرسيد: اي رسول خدا! كدام صدقه، اجر بيشتري دارد؟ رسول الله فرمود: «صدقه اي كه آنرا در زمان تندرستي و هنگامي كه حرص جمع آوري مال داري و از فقر مي ترسي و اميد به ثروتمند شدن داري, بدهي, نه اينكه منتظر بماني تا لحظات مرگت، فرا رسد, آنگاه، (صدقه دهي و) بگويي: به فلاني اينقدر

بدهيد و به فلاني اينقدر بدهيد. در حالي كه در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به ديگران دارد». (و از آنِ تو نيست).

باب (8):

711

(1420

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: بعضي از همسران رسول الله از آنحضرت پرسيدند: بعد از وفات شما، كدام يك از ما، زودتر به شما ملحق خواهد شد؟ رسول خدا فرمود: «كسي كه دست هايش، درازتر باشد». عايشه رضي الله عنها ميگويد: بعد از آن، ما دست هاي خود را با چوبي از ني، اندازه گيري كرديم. دست هاي سوده رضي الله عنها از همه ما درازتر بود. اما بعدها دانستيم كه منظور آنحضرت از درازي دست، صدقه دادن بود. و ايشان كه صدقه دادن را دوست داشت، زودتر از همه ما، به رسول خدا ملحق شد.

تذكر: همانطور كه ملاحظه مي كنيد, روايت فوق، اندكي پيچيدگي دارد. زيرا از آن چنين استنباط مي شودكه بعد از وفات پيامبر، سوده رضي الله عنها قبل ساير ازواج، وفات نموده است. در حالي كه چنين نيست؛ بلكه درروايات متعدد ديگر، تصريح شده است كه چون زينب رضي الله عنها بيشتر از همه صدقه مي داد, زودتر از آنها به رسول الله پيوست. (براي تفصيل بيشتر، به شرح صحيح مسلم، حديث شماره 2452 و فتح الباري، مراجعه نماييد).

باب (9): اگر كسي ندانسته زكات را به ثروتمندي بدهد

712 ... فَقَالَ ...

[illegible]». ([illegible]: 1421)

ترجمه: ابوهريره نقل مي كند كه رسول الله فرمود: «شخصي گفت: مي خواهم صدقه اي بدهم. سپس، صدقه اش را برداشته و بيرون رفت و(بدون اينكه بداند) آنرا به دزدي داد. صبح روز بعد، مردم گفتند: به دزدي صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده، شكر خدا را بجا آورد و تصميم گرفت كه دوباره، صدقه دهد. سپس، صدقه اش را برداشته و بيرون رفت و (بدون اينكه بداند) آنرا به فاحشه اي داد. مردم گفتند: به فاحشه اي صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت:

خدايا! تو را سپاس مي گويم. صدقه ام بدست فاحشه اي افتاد. و تصميم گرفت بار ديگر، صدقه دهد و اين بار، صدقه اش بدست ثروتمندي افتاد. روز بعد، مردم گفتند: به ثروتمندي صدقه داده شده است. آن شخص، گفت: خداوندا! از اينكه به سارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده ام، شكر تو را به جا مي آورم. سرانجام، شخصي را (خواب ديد) كه نزد او آمد و گفت: اميد است صدقه ات به دزد، باعث دست برداشتن او، از دزدي بشود. و صدقه ات به زن فاحشه نيز باعث پاكدامني او گردد و صدقه اي كه به ثروتمند داده اي، باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق كند».

باب (10): اگر کسي ندانسته زکات مالش را به فرزندش بدهد

713 [illegible]: [illegible] فَقَالَ: [illegible]: «[illegible]». (1422 :[illegible])

ترجمه: معن بن يزيد مي گويد: من و پدر و پدر بزرگم، با رسول الله بيعت کرديم. خطبه نکاح مرا نيز آنحضرت

خواند. روزي، براي حل اختلافي كه بين من و پدرم پيش آمده بود، نزد آنحضرت رفتيم. پدرم ؛ يزيد؛ مقداري پول، در مسجد به شخصي داده بود كه آنها را صدقه دهد. من آمدم و آن شخص، پولها را به من داد. با آن پولها، نزد پدرم آمدم. پدرم گفت: سوگند به خدا! نمي خواستم آنها را به تو بدهد. سرانجام، براي حل اين اختلاف، به رسول خدا مراجعه كرديم. آنحضرت فرمود: «اي يزيد! تو به آنچه نيت كرده اي، رسيده اي. و تو اي معن! آنچه را گرفته اي از آنِ تو مي باشد».

باب (11): اجازه دادن به خادم براي دادن صدقه

714 [illegible]

([illegible]: 1425)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها نقل مي كند كه رسول اكرم فرمود: «هرگاه، زني بدون اسراف، چيزي از مال شوهرش را صدقه كند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب كسب آن مي رسد. و خادم و خزانه دار نيز در صورت انفاق, چنين وضعي دارند. و هيچكدام از ثواب ديگري نمي كاهد».

باب (12): صدقه آن است كه از روي بي نيازي باشد

715- [illegible] «[illegible]». (1428: [illegible])

ترجمه: حكيم بن حزام مي گويد: نبي اكرم فرمود: «دست بالا (صدقه دهنده) از دست پايين (صدقه گيرنده) بهتر است. صدقه را نخست، از افرادي شروع كنيد كه تحت تكفل

شما هستند. و بهترين صدقه، آنست كه (صدقه دهنده) از روي بي نيازي، آنرا (صدقه) دهد. (يعني طوري صدقه دهد كه خود, محتاج نشود). هر كس، از خواستن، دوري جويد, خداوند نيز او را از آن، دور نگاه مي دارد. و هر كس كه اظهار بي نيازي كند, خداوند او را بي نياز ميسازد».

716 [illegible]

«[illegible]». (1429:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما میگوید: رسول خدا بر منبر رفت و درباب صدقه دادن، چیز خواستن از دیگران و دوري جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بر دست پایین, فضیلت دارد. دست بالا, همان دست دهنده است و دست پایین, همان دست گیرنده (سؤال کننده) است».

باب (13): تشویق کردن براي دادن صدقه وسفارش کردن براي آن

717- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:1432)

ترجمه: ابوموسي روايت مي كند كه: هرگاه، سائلي نزد رسول الله مي آمد و يا كسي، از آنحضرت درخواست حاجتي مي كرد, رسول اكرم خطاب به صحابه رضي الله عنهم مي فرمود:«شما نيز (در حق اين) سفارش كنيد تا در اجر، شريك شويد. خداوند بر زبان پيامبرش آنچه را كه بخواهد، جاري مي كند».

718- [illegible] (1433:[illegible])

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ به من فرمود: «دستت را محكم نگير تا خداوند بر تو سخت نگيرد». ودر روايتي ديگر آمده است كه رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه را كه صدقه مي دهي، حساب نكن تا خداوند نيز براي تو حساب نكند».

باب(14): صدقه دادن باندازة استطاعت

719- [illegible]: « [illegible] ». ([illegible]:1433)

ترجمه: و در يك روايت، آمده است كه آنحضرت فرمود: «مال را نزد خود(براي اينكه انفاق نكني) نگه ندار, زيرا در آنصورت، خدا نيز با تو چنين خواهد كرد. و به اندازة توان خود، انفاق كن».

باب (15): حكم صدقه اي كه قبل از اسلام بوده است

720 [illegible]

[illegible] (1436 :[illegible])

ترجمه: ازحكيم بن حزام روايت است كه عرض كرد: اي رسول خدا! من درزمان جاهليت، كارهاي نيكي از قبيل صدقه دادن, آزاد كردن غلام و صلة رحم را بخاطر تقرب به خدا، انجام مي دادم. آيا براي آنها اجري به من مي رسد؟ آنحضرت فرمود: بركت همان كارهاي خير بود كه مشرف به اسلام شدي».

باب (16): پاداش خدمتگزاري كه با اجازه صاحبش، صدقه بدهد وخيانت نكند

721- [illegible] (1438: [illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خادم و انبار دار مسلمان و اميني كه ماموريت خود را بطور كامل و با طيب خاطر، انجام دهد و صدقه را به كسي كه

دستور داده شده است, برساند، او نيز يكي از صدقه دهندگان بشمار مي رود».

باب (17): خداوند مي فرمايد: ﴿فأما من أعطي واتقي﴾ يعني كسيكه صدقه داد و پرهيزگاري نمود «اللهم اعط منفق مال خلفاً» خدايا! انفاق كنندة مال را، عوض عطا فرما

722

[illegible]

[illegible]». ([illegible]: 1442)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «هر روزي كه بندگان، صبح مي كنند، دو فرشته از آسمان نازل مي شود. يكي مي گويد: خدايا! به كسي كه در راه تو انفاق مي كند، عوض بده. و ديگري مي گويد: خدايا! به كسي كه از انفاق، خود داري ميكند، ضرر و زيان برسان».

باب (18): مثال بخيل وصدقه دهنده

723- [illegible] (1444)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخيل، مانند دو مردي است كه زره آهني بر تن كرده باشند. و آن زره، از سينه تا گلوي آنان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامي كه صدقه مي دهد،

آن زره، گشاده مي شود وتمام بدنش را در برمي گيرد تا جائي كه نه تنها انگشتانش را مي پوشاند بلكه رد پايش را نيز از بين ميبرد (گناهانش را محو مي كند) ولي بخيل هنگامي كه مي خواهد چيزي انفاق كند, حلقه هاي آن زره، تنگ تر مي شود. و هر چه سعي مي كند، نمي تواند آنرا گشاده تر نمايد».

باب (19): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چيزي براي صدقه نيافت، كار نيكي انجام دهد

724 – [illegible]: «[illegible]». [illegible]: [illegible]:

[illegible] قَالَ: [illegible]

(1445)

ترجمه: ابوموسي روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «صدقه بر هر مسلمان، فرض است». صحابه گفتند: اي پيامبر خدا! اگر كسي، چيزي نداشت، چه كند؟ آنحضرت فرمود: «كار كند تا هم بخودش نفع برساند و هم به ديگران، صدقه دهد». دوباره پرسيدند: اگر اين كار از او ساخته نبود، چه كند؟ رسول الله فرمود: «به ستمديدة نيازمندي كمك كند».

پرسيدند: اگر اين را هم نتوانست؟ فرمود: «كار نيك، انجام دهد و از كار بد، اجتناب نمايد. همين، برايش صدقه محسوب ميشود».

باب (20): چقدر بايد زكات و صدقه داد؟

725 [illegible] (1446 :[illegible])

ترجمه: ام عطيه (نسيبه انصاري) رضي الله عنها ميگويد: گوسفندي را به من صدقه دادند. من، مقداري از گوشت آن را براي عايشه رضي الله عنها فرستادم. رسول الله از عايشه رضي الله عنها پرسيد: «چيزي براي خوردن داري»؟ عايشه رضي الله عنها گفت: خير، فقط همان گوشت گوسفندي كه ام عطيه فرستاده است, وجود دارد. رسول الله فرمود: «همان را بياور. زيرا صدقه به محل خود (ام عطيه) رسيده است».

توضيح: رسول خدا صدقه را قبول نمي كرد ولي هديه را مي پذيرفت. (مترجم)

باب (21): گرفتن مال در زكات

726 ...

(1448 :...)

ترجمه: انس روايت مي كند كه: ابوبكر صديق فريضة زكات را كه خداوند به پيامبرش امر فرموده بود، براي من چنين نوشت: «هركس كه نصاب زكات شترش به بنت مخاض (بچه شتر يكساله) برسد، ولي نداشته باشد وبنت لبون داشته باشد، همان بنت لبون از او پذيرفته شود. ولي زكات گيرنده، بايد به ا و بيست درهم يا دو گوسفند،پس بدهد. ولي اگر نزد وي بنت مخاض باشد و ابن لبون (بچه شتر دوساله) نداشته باشد، از وي پذيرفته مي شود و چيزي به او تعلق نمي گيرد».

باب (22): متفرق، نبايد جمع شود ويك مجموعه نبايد متفرق گردد

727 [illegible] «[illegible]». (1450:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: ابوبكر طبق دستور رسول الله احكامي را براي من نوشت و فرستاد. از جمله آنها، اين حكم بود: «اموال متفرق را جمع نكنيد و از ترس زكات، اموال جمع شده را پراكنده نسازيد».

باب (23): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زكات، بين آنها بطور مساوي تقسيم مي شود

728– [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 1451)

ترجمه: ودر روايتي آمده است كه: ابوبكر درباره آنچه رسول اكرم فرض گردانيده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترك داشتند وبه آنها زكات تعلق گرفت، پرداخت زكات را بين خود، بطور مساوي تقسيم نمايند».

باب (24): زكات شتر

729- [illegible]: «[illegible]» قَالَ: [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 1452)

ترجمه: ابوسعيد خدري نقل مي كند كه: باديه نشيني از رسول الله دربارة هجرت، پرسيد. آنحضرت فرمود: «واي بر تو، هجرت, بسيار مشكل است. آيا شتر داري كه زكات آنها را بدهي»؟ گفت: آري. رسول الله فرمود: « پس (به آنچه برايت ميسر است) عمل كن. زيرا خداوند، ذره اي از عمل تو را اگرچه در وراي درياها انجام گرفته باشد ضايع نخواهد كرد ».

باب (25): كسي كه در زكات مالش، بنت مخاض واجب گردد و بنت مخاض نداشته باشد

730 [illegible]

ترجمه: انس روايت مي كند كه ابوبكر صديق فريضه زكات را كه خداوند به پيامبرش امر كرده بود، برايش چنين نوشت: «هركس كه زكات شترهايش به "جذعه" (بچه شترچهار ساله) رسيد و آنرا نداشت كه پرداخت كند، ولي "حقه" (بچه شتر سه ساله)در شترانش بود، "حقه" از او پذيرفته مي شود. البته اگر دسترسي داشت، دو گوسفند يا بيست درهم همراه آن پرداخت نمايد. وهركس كه در زكات شترانش "حقه" واجب گرديد و"حقه" در شترانش نبود و"جذعه" وجود داشت، "جذعه" از او پذيرفته مي شود. البته زكات گيرنده بايد به او بيست درهم يا دو گوسفند،پس بدهد. وهركس كه در زكات شترهايش "حقه" واجب گرديد ودر شترانش فقط "بنت لبون" (شتر بچه

دوساله) وجوداشت، "بنت لبون" از وي پذيرفته مي شود و دو گوسفند يا بيست درهم نيز، (همراه او) بدهد. وهركس كه در زكات شترهايش "بنت لبون" واجب گرديد و "حقه" داشت، همان از وي پذيرفته مي شود و زكات گيرنده به وي بيست درهم يا دو گوسفند نيز بدهد. و هركس كه در زكات شترهايش، "بنت لبون" واجب گرديد و وي بنت لبون نداشت و"بنت مخاض" در شترانش وجود داشت، "بنت مخاض" از وي پذيرفته مي شود. علاوه بر آن، بيست درهم يا دو گوسفند نيز بدهد».

باب (26): زكات گوسفند

731

[illegible] (1454 :[illegible])

ترجمه: انس روايت مي كند كه: هنگاميكه ابوبكر صديق وي را به بحرين فرستاد، اين نامه را برايش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اين، فريضة زكاتي است كه رسول الله بر عهدة مسلمانان، مقرر كرده است. و همان دستور خداوند متعال است به رسولش. بنابراين، از هر مسلماني كه زكات مطالبه گردد،

بايد به همان مقدار تعيين شده، پرداخت نمايد. و اگر بيشتر از آن، مطالبه نمايند، پرداخت نكند.

در بيست وچهار شتر وكمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، يك گوسفند بايد داده شود. از بيست وپنج تا سي وپنج شتر، يك "بنت مخاض" لازم مي گردد. و از سي وشش تا چهل و پنج شتر، يك "بنت لبون" لازم مي گردد. و از چهل وشش تا شصت شتر، يك حقه كه آماده آبستن است، لازم مي گردد. و از شصت و يك تا هفتاد وپنج شتر، يك "جذعه" لازم مي گردد. و از هفتاد وشش تا نود شتر، دو "بنت لبون" لازم مي گردد. و از نود و يك تا يكصد وبيست شتر، دو "حقه" كه آماده آبستن اند، لازم مي گردد. وچون تعداد شتران از صد وبيست گذشت،

براي هر چهل شتر، يك "بنت لبون" و براي هر پنجاه شتر، يك "حقه" واجب مي گردد. و هركس، فقط چهار شتر دارد، زكات بر وي واجب نيست مگر اينكه صاحب آنها بخواهد چيزي صدقه نمايد. وچون تعداد آنها به پنج شتر برسد، يك گوسفند واجب مي گردد.

اما در مورد زكات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل راس گوسفند تا صد و بيست گوسفند، يكي واجب مي گردد. و از يكصد وبيست تا دويست راس، دو راس گوسفند. و از دويست تا سيصد، سه راس گوسفند، لازم مي گردد. وهنگاميكه تعدادشان از سيصد راس گذشت، از هر صد گوسفند، يكي لازم مي گردد. و اگر تعداد گوسفندان كسي از

چهل راس،کمتر باشند زکات بر او واجب نیست مگر اینکه خودش بخواهد چیزي صدقه بدهد.

واما زکات نقره: یك چهلم است. واگر فردي فقط یك صد و نود درهم دارد، زکات بر او واجب نیست مگر اینکه داوطلبانه، چیزي صدقه بدهد.

باب (27): زکات باید بي عیب باشد

732- [illegible]

[illegible] (1455)

ترجمه: انس میگوید: ابوبکر طبق دستور خدا به رسولش ، درباره زکات، براي من چنین نوشت: «گوسفند پیر و معیوب براي زکات داده نشود. و همچنین گوسفند نر، مگر اینکه صدقه دهنده خواسته باشد».

باب (28) در زکات نباید بهترین مال مردم انتخاب شود

733 [illegible]: [illegible]: «[illegible]» ....«[illegible]

[illegible]: «[illegible]».
([illegible]:1458)

ترجمه: حديث ابن عباس که رسول الله معاذ را بعنوان والي به يمن فرستاد، قبلا بيان شد. در اين روايت، آمده است که: آنحضرت فرمود: «تو به طرف اهل کتاب فرستاده ميشوي... » و در پايان، فرمود: «هنگام دريافت زکات، از گرفتن بهترين مال مردم، پرهيزکن».

باب (29): زکات دادن به خويشاوندان

734 [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible] « [illegible]

[illegible]

[illegible] (1461:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: ابوطلحه از ميان همه انصار مدينه، نخل بيشتري داشت. بهترين نخلستان وي بنام بيرحاء، روبروي مسجد نبوي بود. رسول الله گهگاهي وارد اين باغ ميشد و از آب آن، مي نوشيد. انس مي گويد: وقتي كه اين آيه نازل شد: [illegible]، ابوطلحه نزد رسول الله رفت و گفت: يا رسول الله! خداوند مي فرمايد: تا زماني كه محبوبترين اموالتان را انفاق نكرده ايد، به نيكي، دست نخواهيد يافت. باغ بيرحاء محبوبترين ثروت من

است. میخواهم آنرا در راه الله صدقه نمایم و اجر آن را از خداوند دریافت کنم. بنابر این، هرطور که شما مناسب مي دانید, در مورد آن، تصمیم بگیرید. رسول الله فرمود: «آفرین! این است مال سودمند. این است مال سودمند. آنچه را که گفتي، شنیدم. نظر من اینست که آنرا میان خویشاوندانت، تقسیم کني». ابوطلحه گفت: اي رسول خدا! همین کار را خواهم کرد. سپس، ابوطلحه آنرا میان پسرعموها و خویشاوندانش تقسیم نمود.

735 [illegible]

[illegible]

([illegible]: 1462)

ترجمه: حديث ابوسعيد خدري [illegible] دربارة رفتن پيامبر اكرم[illegible] به عيدگاه، قبلاً بيان شد. در اين روايت، مي گويد: رسول الله[illegible]

بعد از اين كه به خانه رفت، زينب ؛همسر ابن مسعود ؛ آمد و اجازة ورود خواست. به آنحضرت گفتند:اي رسول خدا ! زينب آمده است. پرسيد: «كدام زينب»؟ گفتند: همسر ابن مسعود.. رسول الله فرمود: «اجازه دهيد تا وارد خانه شود». او وارد خانه شد و عرض كرد: يا رسول الله ! شما امروز دستور داديد كه مردم صدقه بدهند. من قدري زيورآلات دارم و مي خواهم آنها را در راه الله، انفاق كنم. اما شوهرم ؛ ابن مسعود؛ و پسرش ميگويند: ما بيشتر از ديگران، مستحق اين صدقه هستيم. رسول الله فرمود: «ابن مسعود راست مي گويد. شوهر و فرزندت، بيشتر از ديگران، مستحق صدقه تو مي باشند».

باب (30): بر اسب، زكات واجب نيست

736 [illegible] (1463 [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: در اسبها و بردگان مسلمانان، زكات واجب نيست. (البته وقتي كه براي خدمت باشند نه براي تجارت). مترجم

باب (31): دادن زكات به يتيمان

737

فَقَالَ:

[illegible]

(1465:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري میگويد: روزي، رسول الله بر منبر نشست. و ما هم اطراف او نشستيم. رسول الله فرمود: «میترسم كه بعد از من، دروازه هاي زرق و برق دنيا بر شما گشوده شود». مردي گفت:يا رسول الله! مگر خير باعث شر مي شود؟ رسول الله سكوت كرد (وجوابي نداد). به او

گفتند: تو را چه شده است كه سخن مي گويي در حالي كه آنحضرتص سخن نمي گويد؟ (در آن اثناء) از آثار چهره رسول خداص متوجه شديم كه بر ايشان، وحي نازل ميشود.

راوي مي گويد: آنگاه، رسول خداص عرقهاي (چهره اش) را پاك نموده، فرمود: «سائل كجاست»؟ گويا از سؤال او خوشنود بود و بعد، فرمود: «در واقع، خير، موجب شر نمي شود. اما از باران فصل بهار، نوعي گياه مي رويد كه حيوانات از خوردن آن، مي ميرند يا مريض مي شوند مگر حيواني كه پس از سير شدن، زير آفتاب دراز مي كشد و آنها را دفع مي كند و دوباره، مي چرد. همانا مال دنيا، شيرين و دلفريب است. چقدر خوب است كه مسلمان، از اموال خود به ايتام، مساكين

و مسافران انفاق كند. و هركس كه مالي را به ناحق مي گيرد، مانند كسي است كه مي خورد و مي نوشد اما هرگز سير نمي شود. وآن مال، روز قيامت، عليه او گواهي خواهد داد».

باب (32): دادن زكات به شوهر و يتيمان تحت تكفل خود

738 -

[illegible]

(1466)

ترجمه: حديث زينب؛ همسر عبدالله بن مسعود رضي الله عنهما؛ قبلاً بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، مي گويد: به سوي خانة رسول الله براه افتادم. زني از انصار را كنار دروازة خانة آنحضرت ديدم كه سؤالي همانند سؤال من، داشت. بلال از كنار ما گذشت. به او گفتيم: از رسول خدا سؤال كن: آيا من مي توانم صدقة اموال خود را به شوهر و يتيماني كه تحت تكفلم مي باشند, بدهم؟ بلال از آنحضرت

پرسيد. رسول خدا ﷺ فرمود: «بلي، اگر به آنان صدقه دهند، دو اجر دارد: اجر خويشاوندي و اجر صدقه».

739 [illegible]

(1467 :[illegible])

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: از رسول الله ﷺ پرسيدم: اگر به فرزندان ابوسلمه كه فرزندان من هستند، انفاق نمايم، به من پاداش مي رسد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به آنها انفاق كن، زيرا پاداش انفاقت به آنها، به تو خواهد رسيد».

باب (33): خداوند مي فرمايد: زكات براي آزاد كردن بردگان و به بدهكاران و در راه خدا داده شود

740 [illegible]

[illegible] (1468)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله به دادن زكات، امر نمود. گفتند: ابن جميل، خالد بن وليد و عباس بن عبدالمطلب زكات نمي دهند. رسول الله فرمود: «ابن جميل(حق دارد!!) زيرا فقير و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زياد داد. اما شما دربارة خالد بن وليد ظلم ميكنيد زيرا او اسلحه و ساز و برگ جنگي خود را در راه الله وقف نموده

است. اما عباس بن عبدالمطلب ؛عموي رسول الله [illegible]؛ دو برابر زكات واجب را بايد پرداخت كند».

باب (34): خود داري از سؤال كردن مردم

741 [illegible] (1469 :[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: برخي از انصار، از رسول الله چيزي طلب كردند. رسول الله خواستة آنها را بر آورده نمود. دوباره و سه باره طلب كردند. رسول الله به آنها، آنچه را خواسته بودند, عطا فرمود تا اينكه مالي كه نزد رسول الله بود، تمام شد. آنگاه رسول خدا فرمود: «آنچه نزد من باشد، من آنرا ذخيره نمي كنم. ولي هركس از خواستن، اجتناب كند، خداوند او را از خواستن، بي نياز مي سازد. و هركس، اظهار بي نيازي كند، خداوند او را بي نياز مي سازد. و هركس صبر را پيشه سازد، خداوند به او صبر، نصيب خواهد كرد. و به هيچكس، نعمتي بهتر و فراختر از صبر، عنايت نشده است».

742 [illegible]

«[illegible]». (1470:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «به خدا سوگند كه اگر كسي از شما، طنابش را بر دارد و با جمع كردن و فروختن هيزم، امرار معاش كند، اين كار براي او بهتر است از آن كه دست گدايي، پيش اين و آن، دراز كند. و آن هم معلوم نيست كه به او چيزي بدهند يا ندهند».

743- [illegible]

«[illegible]». ([illegible]: 1471)

ترجمه: در روايتي ديگر از زبير آمده است كه رسول الله فرمود: «هركس طناب برداشته، بار هيزم را بر پشت خود حمل كند و در بازار بفروشد و خداوند به وسيله اين كار، آبروي او را حفاظت كند، اين، برايش از دست دراز كردن و خواستن از مردم، بهتر است كه معلوم نيست به او چيزي بدهند يا خير».

744

(1472)

ترجمه: حكيم بن حزام مي گويد: از رسول خدا چيزي خواستم. آن را به من عنايت فرمود. سپس براي بار دوم و سوم، خواستم و ايشان همچنان به من عطا كرد. آنگاه فرمود: «اي حكيم! مال دنيا، چيز بسيار شيرين و پسنديده اي است. هركس، آن را سخاوتمندانه دريافت كند, براي او با بركت خواهد بود. و هر كس، از روي حرص و طمع، طالب آن باشد, برايش بركتي نخواهد داشت. (و چنين شخصي) مانند كسي است كه بخورد و سير نشود. و دست بالا (دهنده) از دست پايين (گيرنده)

بهتر است». حكيم مي گويد: عرض كردم: يا رسول الله! سوگند به ذاتي كه تو را بحق مبعوث كرده است, بعد از شما، تا زماني كه زنده باشم از هيچ كس، چيزي نخواهم خواست. چنانكه ابوبكر در زمان خلافت خود, خواست چيزي به او عطا كند, ولي نپذيرفت و قبول نكرد. بعد، عمر نيز در زمان خود, خواست چيزي به او بدهد, باز هم نپذيرفت. سپس، عمر، خطاب به مردم فرمود: اي مسلمانان! من شما را گواه مي گيرم بر اينكه مي خواهم حق حكيم را از اين مال، به او بدهم ولي قبول نمي كند.

راوي مي گويد: حكيم پس از وفات رسول خدا ، همچنان از هيچ كس، چيزي قبول نكرد تا از دنيا رفت.

باب (35): اگر خداوند به کسي بدون سؤال و طمع چيزي عنايت کرد

745 [illegible] (1473)

ترجمه: عمر می گويد: هرگاه، رسول خدا می خواست چيزي به من عطا کند، من میگفتم: يا رسول الله! آن را به

كسي عطا كن كه از من، نيازمند تر است. (روزي) رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، بدون خواستن و طمع, چيزي به تو رسيد, آنرا قبول كن وگرنه، در پي آن مباش».

باب (36): كسي كه بدون ضرورت، سؤال كند

746 - [illegible] قَالَ: « [illegible] ».

[illegible] ». (1475 : [illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله فرمود: «بعضي ها هميشه دست تكدي پيش اين و آن دراز مي كنند. (اين افراد) روز قيامت در حالي حشر مي شوند كه بر صورتشان، گوشتي باقي نمانده است». همچنين آنحضرت افزود: «روز قيامت، خورشيد بقدري نزديك مي شود كه مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا از آدم و سپس از موسي و سرانجام از محمد كمك خواهند خواست».

باب (37): مرز بي نيازي

747- [illegible] (1479 :[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «مسكين كسي نيست كه به درِ خانه هاي مردم مي رود و يكي دو لقمه نان و يا يكي دو عدد خرما، دريافت مي

كند و بر مي گردد. بلكه مسكين كسي است كه چيزي ندارد و مردم از حال او آگاه نيستند تا به او صدقه دهند. و خودش هم از كسي سؤال نمي كند».

باب (38): تخمين زدن مقدار خرما

748

». (1481

ترجمه: ابوحميد ساعدي مي گويد: در غزوة تبوك، همراه رسول الله ﷺ بوديم. هنگامي كه به وادي "قري" رسيديم، زني را ديديم كه در باغ خود، مشغول كار بود. رسول الله ﷺ خطاب به اصحاب، فرمود: «محصول خرماي اين باغ را تخمين بزنيد». خود رسول الله ﷺ آن را ده وسق، تخمين زد و به آن زن، گفت: «هنگام برداشت خرما، مقدار آنها را مشخص كن».
و وقتي به تبوك رسيديم، رسول الله ﷺ فرمود: «امشب، هوا بسيار طوفاني خواهد شد. هيچ كس، از جايش تكان نخورد و

شترهايتان را نيز محكم ببنديد». راوي مي گويد: ما هم شترهايمان را بستيم. آن شب، طوفان شديدي آمد. يك نفر از جايش برخاست. طوفان او را در بر گرفت و روي كوه «طي» انداخت. پادشاه ايله قاطري سفيد و يك عدد چادر به رسول الله هديه كرد. آنحضرت براي او كه در ناحية ساحلي زندگي مي كرد، امان نامه اي نوشت. در بازگشت از تبوك، وقتي كه رسول الله به وادي قري رسيد، از آن زن پرسيد: «مقدار محصول باغَت، چقدر شد»؟ گفت: ده وسق. يعني همان مقداري كه رسول الله تخمين زده بود.

رسول الله فرمود: «من براي رفتن به مدينه، عجله دارم. هركس، دوست دارد با من بيايد, عجله كند». وقتي چشمش به

مدينه افتاد، فرمود: «اين است شهر خوب». و هنگامي كه كوه احد نمايان شد، فرمود: «اين كوهي است كه ما را دوست دارد و ما نيز آن را دوست داريم. آيا دوست داريد بهترين خانه هاي انصار را بدانيد»؟ صحابه گفتند: آري. آنحضرت فرمود: «منازل بني نجار سپس منازل بني عبدالاشهل وبعد از آن، منازل بني ساعده يا منازل بني خزرج و تمام منازل انصار، خوب هستند».

باب (39): مقدار زكات در محصولات كشاورزي

749 - [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 1483)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت ميكند كه رسول الله فرمود: «زكات محصولي كه از آب چشمه يا آب باران، آبياري مي شود و درختي كه ريشه در عمق زمين دارد (ونياز به آبياري ندارد)، يك دهم محصول، مي باشد. و (زكات) زميني كه با كشيدن آب از چاه، آبياري مي شود، يك بيستم مي باشد».

باب (40): زكات خرما، هنگام جمع آوري محصول است.
وآيا بايد به كودك اجازه داد تا از خرماي صدقه بخورد؟

750 [illegible]

[illegible]

(1485 :[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: هر شخص، هنگام برداشت محصول خرما، زكات آن را نزد رسول الله مي آورد. بطوريكه نزد ايشان، خرمني از خرما بوجود مي آمد. و حسن و حسين رضي الله عنهما با خرماها بازي مي كردند. روزي، يكي از آنها، خرمايي برداشت و در دهان خود نهاد. رسول الله متوجه شد. آن را از دهانش بيرون آورد و فرمود: «مگر نميداني كه آل محمد، صدقه نمي خورند»؟

باب (41): آيا شخص مي تواند زكات مال خود را دوباره بخرد؟

خريدن زكات ديگران، اشكالي ندارد

751 [illegible] قَالَ: [illegible] فَقَالَ: « [illegible] ». ([illegible]: 1490)

ترجمه: عمر[illegible] ميگويد: اسبم را در راه خدا، به كسي صدقه دادم. او به وضع آن رسيدگي نمي كرد. گمان كردم كه مي خواهد آن را با قيمت ارزان بفروشد، خواستم آن را بخرم. در اين باره از رسول الله [illegible] پرسيدم. آنحضرت [illegible] فرمود: «آن را خريداري مكن. و صدقه ات را پس مگير اگر چه آنرا به يك

درهم به تو بفروشد. زيرا كسي كه صدقه اش را پس بگيرد، مانند كسي است كه استفراغ كند و دوباره آن را بخورد».

باب (42): صدقه دادن به بردگان آزاد شدة همسران پيامبر

752– [illegible]

[illegible] (1492:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ مُردار گوسفندي را ـ كه قبلا آن گوسفند، به كنيز آزاد شدة ميمونه رضي الله عنها (همسر رسول خدا ﷺ) صدقه شده بود ـ ديد و فرمود: «چرا از پوست آن، استفاده نكرديد»؟ گفتند: يا رسول الله! اين گوسفند، مرده و حرام شده است. رسول الله ﷺ فرمود: «گوشت آن، حرام است». (يعني استفاده از پوستش، اشكالي ندارد).

باب (43): تغيير حالت زكات

753– [illegible] (1495)

ترجمه: انس مي گويد: نزد رسول الله گوشتي آوردند که به بريره، صدقه داده شده بود. آنحضرت فرمود: «اين گوشت، براي او (بريره) صدقه است وبراي ما هديه است». (يعني از حالت صدقه خارج شده است).

باب (44): زکات, از اغنياء گرفته و به فقرا داده شود

754

«. (1496 :

ترجمه: حديث معاذ دربارة اعزام وي به يمن، قبلا بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن, آمده است كه رسول الله فرمود: « از دعاي مظلوم بترس. زيرا بين او و خدا، حجابي وجود ندارد».

باب (45): دعاي خير براي صدقه دهنده

755

: «

[illegible]

(1497 :[illegible])

ترجمه: عبد الله بن ابي اوفي مي گويد: هرگاه، گروهي از مردم، صدقاتشان را نزد آنحضرت مي آوردند, در حق آنها دعاي خير مي كرد و مي فرمود: «خداوندا! بر آل فلان، رحمت نازل فرما». راوي مي گويد: همچنين، هنگامي كه پدرم صدقاتش را خدمت رسول خدا تقديم نمود، آنحضرت دعاي خير نمود و فرمود:«پروردگارا! رحمتت را شامل حال آل ابي اوفي بفرما».

باب (46): حكم آنچه از دريا استخراج ميشود

756 « : ». (: 1498)

ترجمه: ابوهريره از رسول الله نقل مي كند كه:

«شخصي از بني اسرائيل از شخصي ديگر، مبلغ هزار دينار، قرض خواست. او نيز به او داد. مقروض وقتي كه ميخواست قرض را به صاحبش بر گرداند، به طرف دريا رفت. اما وسيله

اي نيافت كه بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود). آن گاه، قطعه چوبي را برداشت و سوراخ كرد و هزار دينار را در داخل آن گذاشت و به دريا انداخت. (از قضا) شخص قرض دهنده يعني مالك هزار دينار، چوب را ديد و آن را به بعنوان هيزم، به خانه اش برد. وقتي چوب را شكست, هزار دينار را در آن يافت».

باب (47): زكات گنج، يك پنجم آن است

757- [illegible] «[illegible]». (1499 :[illegible])

ترجمه: از ابو هريره روايت است كه رسول الله فرمود: «آنچه را حيواني (بدون هدايت كسي) تلف كند, حقش بهدر مي رود. آنچه در چاه كسي بيفتد, حقش بهدر مي رود و آنچه در معدن آسيب ببيند و نابود شود, حقش به هدر مي رود». و افزود كه: «زكات گنج، يك پنجم آن است».

باب (48): حساب گرفتن از مأموران جمع آوري زكات

758 [illegible] (1500:[illegible])

ترجمه: ابوحميد ساعدي مي گويد: رسول الله شخصي از طايفه بني اسد را كه ابن لُتبيه نام داشت، براي وصول زكات اموال بني سليم مأموريت داد. و هنگامي كه برگشت، آنحضرت از او حساب گرفت.

باب (49): داغ كردن شترهاي صدقه و بيتالمال

759 [illegible]

([illegible]: 1502)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: عبدالله بن ابي طلحه را هنگام ولادت, براي تحنيك (باز كردن كام اش) نزد رسول الله بردم. هنگامي كه به آنجا رسيدم، ديدم كه آنحضرت ميله اي آهني در درست دارد و با آن، شترهاي زكات و (بيت المال) را براي نشانه گذاري، داغ مي كند.

25 ـ كتاب صدقة فطر

باب (1): فرض بودن صدقة فطر

760 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى،

وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلاةِ. (بخارى:1503)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله صدقة فطر را بر مرد و زن, بزرگ و كوچك, برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را يك صاع خرما و يا يك صاع جو، تعيين فرمود. و دستور داد تا قبل از نماز عيد فطر، پرداخت گردد.

باب (2): صدقه فطر, بايد قبل از نماز عيد، پرداخت شود

761 [illegible] (1510:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري می گويد: ما در زمان رسول الله يك صاع از طعام را صدقه فطر ميداديم. و طعام ما در آن ايام، جو، كشمش، كشك و خرما بود.

باب (3): صدقة فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است

762 [illegible] (1512 : [illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسولالله [illegible] صدقه فطر را بر هر كوچك و بزرگ و برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد. و مقدار آن را يك صاع جو يا كشمش يا خرما تعيين فرمود.

26 ـ كتاب حج

باب (1): وجوب حج و فضیلت آن

763 [illegible]

[illegible] «[illegible]». [illegible]

[illegible] ([illegible]: 1513)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: فضل بن عباس پشت سر رسول الله بر مركب سوار بود. زني از طايفه خثعم آمد. فضل به آن زن نگاه مي كرد و او نيز به فضل، مي نگريست. و رسول الله چهرة فضل را به سوي ديگر برمي گرداند. آن زن پرسيد: خداوند حج را بر بندگانش فرض كرده است. پدرم واجد شرايط است ولي پير و ناتوان است و نمي تواند خود را بر روي شتر يا سواري ديگر، نگه دارد. آيا مي توانم بجاي او، حج نمايم؟ آنحضرت فرمود: «بلي». راوي مي گويد: اين پرسش و پاسخ، در زمان الوداع بود.

باب (2): خداوند مي فرمايد: به مردم اعلام كن تا به حج بيايند...

764 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهِ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ يُهِلُّ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً. (بخارى: 1514)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا ﷺ را ديدم كه در ذوالحليفه سوار بر شتر شد و تا زماني كه شتر برخاست و راست ايستاد, تلبيه مي گفت.

باب (3): انجام مناسك حج، در حالت سواري

765 [illegible]: [illegible]. ([illegible]: 1517)

ترجمه: انس مي گويد: رسول الله سوار بر شتر، مناسك حج را بجاي آورد. و زاد و توشه سفرش نيز، روي همان شتر، قرار داشت.

باب (4): فضيلت حج مقبول

766 [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 1520)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه عرض كرد: اي رسول خدا! جهاد را بهترين عمل مي دانيم. پس چرا به جهاد نرويم؟ رسول الله فرمود: «خير, بزرگترين جهاد براي شما, حج مقبول است».

767 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 1521)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «هركس، بخاطر (رضاي) خدا حج نمايد و از مقاربت جنسي و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهيز نمايد و مرتكب

معصيت نشود, چنان از گناه پاك مي شود كه گويي تازه از مادر، متولد شده است».

باب (5): ميقات هاي حج

768 [illegible] (1530)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله "ذوالحليفه " را براي اهالي مدينه، "جحفه" را براي اهالي شام، "قرن المنازل" را براي اهالي نجد و "يَلَملَم" را براي اهالي يمن بعنوان ميقات (محل بستن احرام) مقرر فرمود. ميقاتهاي ياد شده هم براي ساكنين فوق الذكر و هم براي كساني كه از آن نواحي، براي حج و عمره مي روند, معين شده است. و كساني كه بعد از ميقات ها، قرار دارند, از هر جا كه بخواهند, مي توانند احرام ببندند. تا جايي كه براي اهل مكه, شهر مكه، ميقات است.

باب (6)

769 [illegible] (1532) [illegible]

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است که: رسول الله ﷺ در دشت هموار ذوالحليفه، شتر را خواباند و نماز خواند. و عبد الله بن عمر رضي الله عنهما نيز، چنين مي کرد.

باب (7): رفتن رسول الله ﷺ به حج از راه شجره

770 [illegible] (1533:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله از راه شجره، مدينه را به قصد مكه ترك مي گفت. و در بازگشت، از راه «معرَّس»، وارد مي شد. همچنين آنحضرت هنگام رفتن به مكه، در مسجد شجره، نماز مي خواند و هنگام

بازگشت، در میان وادي ذوالحليفه، نماز ميخواند و شب را همانجا سپري مي كرد.

باب (8): رسول اكرم فرمود: «عقيق وادي مباركي است»

771 [illegible]

[illegible] «[illegible]».

(1534:[illegible])

ترجمه: عمر می گوید: از رسول الله در وادي عقيق، شنيدم كه فرمود:«امشب، قاصدي از طرف پروردگارم آمد و گفت: در اين وادي مبارك، (وادي عقيق) نماز بخوان و نيت كن كه عمره و حج را با هم انجام دهي».

772 - [illegible] (1535: [illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما از رسول الله روايت مي كند كه: آنحضرت در ذوالحليفه، در وسط وادي

(عقيق)، استراحت مي كرد كه در خواب، به ايشان گفته شد: تو در دشت مباركي، قرار داري.

باب (9): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس

773 [illegible]

[illegible] (1536:[illegible])

ترجمه: يعلي بن اميه به عمر گفت: رسول خدا را هنگام نزول وحي، به من نشان بده. يعلي مي گويد: روزي، رسول الله با چند نفر از صحابه رضوان الله عليهم در جعرانه، تشريف داشت كه شخصي نزد وي آمد و گفت: يا رسول الله! نظر شما دربارة كسي كه براي عمره، احرام بسته و لباسش معطر باشد، چيست؟ آنحضرت اندكي سكوت كرد. در آن اثنا،

وحي نازل شد. عمر به من اشاره كرد كه بيا. من آمدم و ديدم كه پارچه اي را براي سايه، روي سر آنحضرت نگه داشته اند. سرم را زيرا چادر بردم. ديدم كه آنحضرت نفس عميق مي كشد و چهرة مباركش كاملاً قرمز شده است. سپس، آثار وحي بر طرف شد و فرمود: «كجا است كسي كه دربارة عمره پرسيد»؟ آن شخص را نزد ايشان آوردند. رسول خدا فرمود: «مواد خوشبو را سه بار بشوي و جبه را از تن بيرون كن. سپس، آنچه را كه در حج انجام مي دهي، در عمره نيز انجام بده».

باب (10): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحرِم چه نوع لباسي بپوشد

774 [illegible]

[illegible] (1539:[illegible])

ترجمه: عايشه؛ همسر گرامي رسول الله؛ مي گويد: من تن (مبارك) رسول الله را هنگام بستن احرام و در زماني

که از احرام بيرون مي آمد، يعني قبل از طواف بيت, خوشبويي مي زدم.

باب (11): احرام بستن با سر پوشيده از حنا

775 - [illegible] (1540)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله شنيدم كه نيت احرام نمود در حالي كه سر (مباركش) با حنا پوشيده شده بود.

باب (12): احرام بستن از مسجد ذو الحليفه

776 - [illegible] (1541:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ احرام نمي بست مگر از مسجد يعني مسجد ذوالحليفه.

باب (13): سوار شدن دو نفر بر يك سواري در حج

777ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أُسَامَةَ كَانَ رِدْفَ النَّبِيِّ مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمزْدَلِفَةِ إِلَى مِنًى، فَكِلاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ. (بخارى:1543،1544)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: اسامه از عرفات تا مزدلفه پشت سر رسول الله سوار شتر بود.

سپس، از مزدلفه تا منا, فضل پشت سر رسول الله سوار شد. و هر دو نفر میگفتندکه رسول الله تا رمي جمرة عقبه، لبيك مي گفت. (يعني تا هنگام زدن شيطان بزرگ، لبيك مي گفت).

باب (14): آنچه شخص مُحرم میتواند بپوشد

778ـ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ مِنَ الْمَدِينَةِ، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَادَّهَنَ، وَلَبِسَ إِزَارَهُ وَرِدَاءَهُ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ

يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الأَرْدِيَةِ وَالأُزُرِ تُلْبَسُ، إِلاَّ الْمُزَعْفَرَةَ الَّتِي تَرْدَعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهَلَّ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحَجُونِ،

وَهُوَ مُهِلٌّ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا،وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلالٌ، وَالطِّيبُ وَالثِّيَابُ. (بخاری:1545)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: آنحضرت همراه ياران خود پس از اينكه سرش را روغن ماليد و شانه زد و ازار و رداي احرام پوشيد، از مدينه براه

افتاد. و پوشيدن هيچ لباسي را منع نكرد مگر پارچه اي كه آغشته به زعفران شده بود و اثرش بر روي بدن باقي مي ماند. رسول خدا شب را در ذوالحليفه گذراند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد و هنگامي كه به «بيدا» رسيدند، ايشان و يارانش لبيك گفتند. وآنحضرت گردنبندي به گردن هدي (حيواني كه به شكرانه حج در مكه ذبح مي شود) خود انداخت و آن را نشان كرد. درآن وقت، پنج روز به پايان ماه ذي قعده مانده بود. و روز چهارم ذيحجه، وارد مكه شدند. آنحضرت نخست، به طواف كعبه پرداخت و سعي بين صفا و مروه نمود. و چون هدي همراه داشت از احرام بيرون نيامد. سپس، در قسمت بالاي شهر مكه در محلة حجون

منزل گرفت و همچنان براي حج، در احرام بسر مي برد. و به آن عده از اصحاب كه هدي همراه نداشتند, دستور داد كه پس از طواف بيت و سعي بين صفا و مروه, موهاي خود را كوتاه كنند و از احرام خارج شوند و به كساني از آنها كه همسرانشان را با خود آورده بودند, اجازه داد تا با آنها نزديكي كنند و از مواد خوشبو استفاده نمايند و لباس دوخته به تن كنند.

باب (15): تلبيه گفتن

779 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ». (بخارى: 1549)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله چنين لبيك مي گفت: «**لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ**».

باب (16): تحميد وتسبيح وتكبير گفتن، هنگام سوارشدن بر سواري قبل از نيت كردن حج يا عمره

780 ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ، وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ النَّاسُ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، أَهَلُّوا بِالْحَجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ

النَّبِيُّ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ. (بخاری:1551)

ترجمه: انس بن مالك میگوید: همراه رسول خدا نماز ظهر را در مدينه، چهار ركعت و نماز عصر را در ذوالحليفه، دو ركعت، خوانديم. و شب را همانجا ماند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد. و زماني كه به بيداء رسيد, تحميد (الحمد لله)، تسبيح و تكبير گفت. سپس، نيت حج و عمره نمود. و مردم نيز نيت حج و عمره كردند. راوي مي گويد: هنگامي كه وارد مكه شديم, به مردم دستور داد (كه پس از عمره) از احرام خارج شوند تا اينكه روز هشتم فرا رسيد,

مردم دوباره براي حج احرام بستند. و روز عيد، رسول خدا چندين شتر را ايستاده ذبح كرد. راوي مي گويد: يكبار در مدينه منوره نيز آنحضرت دو قوچ سفيد، ذبح كرد.

باب (17): روبه قبله نمودن. هنگام نيت حج يا عمره

781 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُلَبِّي من ذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ إِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ يُمْسِكُ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طُوًى بَاتَ بِهِ، حَتَّى

يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَ ذَلِكَ. (بخاری:1553)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما از ذوالحليفه لبيك ميگفت و هنگامي كه به حرم مي رسيد, ديگر لبيك نمي گفت. تا اينكه به «ذي طوي» مي رسيد، شب را در آنجا مي گذراند. و بعد از نماز صبح، استحمام مي كرد و معتقد بود كه رسول الله چنين مي كرد .

باب (18): تلبيه گفتن، هنگام پايين رفتن در وادي

782 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَبِيُّ : «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي». (بخارى:1555)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله فرمود: «گويا هم اكنون موسي را مي بينم كه لبيك گويان به سوي وادي، سرازير است».

باب (19): كسيكه در زمان پيامبر مانند ايشان به حج يا عمره نيت كرده است

783 ـ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ»؟ قُلْتُ: أَهْلَلْتُ كَإِهْلالِ النَّبِيِّ . قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ»؟ قُلْتُ: لا. فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحْلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطَتْنِي، أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي. فَقَدِمَ عُمَرُ ، فَقَالَ: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ:

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ للَّه وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحَرَ الْهَدْيَ.(بخاري: 1559)

ترجمه: ابوموسي مي گويد: رسول الله مرا بسوي قومي در يمن، فرستاد. وقتي از آنجا برگشتم، رسول الله در بطحاء بود. و از من پرسيد: «به چه نيتي احرامي بستهاي»؟ عرض كردم: به همان نيتي كه رسول الله احرام بسته است. رسول اكرم پرسيد: «آيا همراه خود، هدي آورده اي»؟ عرض كردم: خير. آنحضرت به من دستور داد تا

پس از طواف بيت و سعي بين صفا و مروه، از احرام خارج شوم. من هم، چنين كردم. سپس، نزد زني از بستگان خود رفتم. او موهاي مرا شانه زد يا سر مرا شست. در اين اثنا، عمر آمد و گفت: اگر بخواهيم به دستور كتاب خدا عمل كنيم, كتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را كامل نماييم آنطور كه مي فرمايد: **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ للَّه** . و اگر بخواهيم به سنت رسول الله عمل كنيم, ايشان قبل از ذبح هدي، از احرام خارج نشد.

باب (20): خداوند مي فرمايد: حج در ماههاي خاصي است

784 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَحَدِيْثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلَيَالِيَ الْحَجِّ وَحُرُمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا بِسَرِفَ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ،

وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلا». قَالَتْ: فَالآخِذُ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ. وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخارى: 1560)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها در بارة حج, قبلا بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن, آمده است كه: عايشه رضي الله عنها فرمود: در ماهها، شبها و ايام حج با رسول الله احرام بستيم و از مدينه منوره حركت كرديم. و در

محلي بنام سرف، توقف كرديم. رسول الله در آنجا، خطاب به اصحاب، فرمود: «هركس از شما، هدي همراه نياورده و مي خواهد با همين احرام, عمره كند، مانعي ندارد. اما كسي كه هدي، همراه دارد، چنين نكند». عايشه رضي الله عنها ميگويد: بعضي از اصحاب، حج خود را به عمره تبديل كردند و بعضي نكردند. رسول الله و تني چند از يارانش كه وضع مالي بهتري داشتند و هدي همراه شان بود، نتوانستند اعمال عمره را انجام دهند.

باب (21): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج براي كسي كه با خود، هدي نياورده است.

785 ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ وَلا نُرَى إِلَّا أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسُقْنَ فَأَحْلَلْنَ،

قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلاَّ حَابِسَتَهُمْ قَالَ: «عَقْرَى حَلْقَى أَوَ مَا طُفْتِ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «لا بَأْسَ انْفِرِي». (بخارى: 1561)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: با رسول الله (از مدينه) خارج شديم. و نيتي جز اداي حج، نداشتيم. هنگامي كه به مكه رسيديم، بيت الله را طواف كرديم. سپس، رسول الله دستور داد تا هر كس كه هدي با خود نياورده است از احرام، خارج شود. آنگاه، كساني كه هدي با خود نياورده

بودند، از احرام، بيرون آمدند. صفيه رضي الله عنها گفت: ممكن است بدليل قاعدگي، مانع از رفتن شما شوم. رسول الله فرمود: «اي زن گرفتار و مصيبت زده! مگر طواف زيارت را انجام نداده اي»؟ گفت: بلي. رسول الله فرمود: «مانعي ندارد. حركت كن».(چون معذور هستي، طواف وداع، برايت لازم نيست و دم نيز واجب نمي گردد).

786 ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ

بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ. (بخارى:1562)

ترجمه: و در روايتي ديگر، عايشه رضي الله عنها مي گويد: در سال حجة الوداع، همراه رسول الله به قصد حج، از مدينه، خارج شديم. بعضي از ما براي حج و عمره و برخي تنها براي عمره و عده اي تنها براي حج، احرام بسته بوديم. رسول الله فقط نيت حج كرده بود. كساني كه فقط

نيت حج ، يا نيت حج و عمره را با هم كرده بودند(يعني قارن بودند) تا روز عيد، از احرام بيرون نيامدند.

787 ـ عَنْ عُثْمَانَ : أَنَّهُ نْهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأى عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا: لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لأَدَعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ لِقَوْلِ أَحَدٍ. (بخارى:1563)

ترجمه: روايت است كه عثمان از حج تمتع و حج قرآن، (حج و عمره با هم) منع ميكرد. وقتي كه علي متوجه

اين امر شد, نيت حج و عمره كرد و لبيك گفت و فرمود: براي حج و عمره، هر دو، احرام بسته ام و افزود: من سنت رسول الله را بخاطر سخن كسي، ترك نخواهم كرد.

788 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبَرْ وَعَفَا الأَثَرْ ، وَانْسَلَخَ صَفَرْ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرْ. قَدِمَ

النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْحِلِّ؟ قَالَ: «حِلٌّ كُلُّهُ».

(بخارى:1564)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: (اعراب دوران جاهليت) معتقد بودند كه عمره نمودن در ايام حج، بدترين گناه روي زمين، بحساب مي آيد: از اينرو، ماه محرّم را صفر، قرار مي دادند و ميگفتند: زماني كه زخم

هاي پشت شتر، التيام يابد و اثر پاي آنها از بين برود و ماه صفر به پايان رسد، آنگاه، عمره كردن حلال ميشود. رسول الله و يارانش در حالي كه احرام حج بسته بودند، در تاريخ چهارم ذيحجه وارد مكه شدند. آنحضرت به يارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره بدل، نمايند. اين كار براي مردم, قدري دشوار بود، لذا پرسيدند: يا رسول الله! اين چه نوع حلال شدني است؟ رسول اللهفرمود: «حلال بجا و كامل».

789 ـ عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهِ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». (بخارى:1566)

ترجمه: حفصه رضي الله عنها؛ همسر رسول گرامي ؛ ميگويد: از پيامبر خدا پرسيدم: يا رسول الله! چرا ساير مردم از احرام عمره، بيرون آمدند ولي شما هنوز در احرام، بسر ميبريد؟ آنحضرت فرمود: «من با خود، هدي آورده ام

و سرم را حنا زده ام. بنابر این، تا ذبح نکنم باید در احرام بمانم».

790 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِيْ نَاسٌ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ بِهِ، قَالَ الرَّجُلُ: فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلاً يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْرُورٌ، وَعُمْرَةٌ مُتَقَبَّلَةٌ، فَأَخْبَرْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: سُنَّةَ النَّبِيِّ ﷺ. (بخارى:1576)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي از او در بارة حج تمتع پرسيد و گفت: بعضيها مرا از آن، منع كرده اند. ابن عباس رضي الله عنهما به او دستور داد تا حج تمتع، انجام بدهد. آن شخص، گفت: در خواب ديدم كه گويا شخصي به من ميگويد: حَجت, حجي مقبول و عمره ات, عمره اي مقبول است. سپس، خوابم را براي ابن عباس رضي الله عنهما بيان كردم. او گفت: اينگونه حج گزاردن، مطابق سنت رسول الله ﷺ است.

791ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ سَاقَ الْبُدْنَ مَعَهُ،

وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلالاً، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهِلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلا أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ

لا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا. (بخاری:1568)

ترجمه: جابر بن عبد الله میگوید: با رسول الله زماني كه شتران هدي را همراه داشت، به حج رفتم. مردم نيت حج مفرد كرده بودند. رسول الله به آنها گفت: «بعد از طواف كعبه و سعي ميان صفا و مروه و كوتاه كردن موي سر, از احرام، خارج شويد. و بعد، در حالت حلال، (خارج از احرام) بمانيد تا آنكه روز هشتم ترويه (ذو الحجه) فرا رسد. سپس، روز هشتم، براي حج، احرام ببنديد. و اعمال قبلي را عمره بحساب آوريد». مردم گفتند: يا رسول الله!

چگونه آن اعمال را عمره بحساب آوريم در حالي كه ما نيت حج كرده بوديم؟ رسول الله فرمود: «آنچه دستور ميدهم انجام دهيد. اگر من هدي با خود نميآوردم، همين طور كه به شما دستور مي دهم, عمل ميكردم. ولي هيچ حرامي براي من تا زمانيكه قرباني ذبح نكنم، حلال نخواهد شد». مردم نيز طبق دستور رسول خدا عمل كردند.

باب (22): حج تمتع

792 ـ عَنْ عِمْرَانَ قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ فَنَزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ. (بخارى:1571)

ترجمه: عمران ميگويد: در زمان رسولالله حج تمتع، انجام داديم و دربارة آن, آية قرآن نيز نازل شد. ولي بعداً، مردي بر اساس رأي خود، در باب آن، نظر داد.

باب (23): از كجا بايد وارد مكه شد

793 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. (بخارى:1575)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله از گردنة بالايي راه كداء كه در بطحاء است، وارد مكه شد و از گردنة پاييني، بيرون رفت.

باب (24): فضيلت مكه و خانة كعبه

794 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْجَدْرِ، أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ،

فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالأَرْضِ». (بخارى:1584)

ترجمه: عايشه رضيالله عنها ميگويد: از رسول الله ﷺ پرسيدم: آيا حطيم جزو كعبه است؟ فرمود: «بلي». عرض كردم: پس چرا آنرا جزو بناي كعبه، قرار نداده اند؟ فرمود: «زيرا هزينه قومت (يعني قريش) براي اين كار، كافي نبود». دوباره گفتم: چرا دروازة كعبه را در ارتفاع زياد، قرار داده اند؟ فرمود: « براي اينكه قومت كسي را كه مايل باشند، اجازة ورود دهند و كسي را كه نخواهند, از ورود به آن، جلوگيري نمايند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بيم آن

نمي رفت كه اين كار را نپسندند، حطيم را جزو بناي خانه خدا، قرار مي دادم و دروازة كعبه را نيز هم سطح زمين، مي كردم».

795 ـ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «لَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ

بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ». (بخارى:1586)

ترجمه: در روايتي ديگر، از عايشه رضي الله عنها چنين آمده است كه رسول الله فرمود: «اگر قومت (قريش) تازه مسلمان نمي بودند، دستور مي دادم تا خانة كعبه را منهدم كنند. آنگاه، حطيم را با كعبه، ملحق مي كردم و براي آن, دو دروازه در نظر مي گرفتم كه يكي بسوي شرق و ديگري بسوي غرب، باز شود. و بدينصورت، خانة كعبه مانند بناي حضرت ابراهيم عليه السلام مي شد».

باب (25): به ارث بردن خانه هاي مكه و خريد و فروش آن
و اينكه مردم در مسجد الحرام با يكديگر برابرند.

796 ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ

بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ، أَوْ دُورٍ»؟ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلا عَلِيٌّ رَضِي اللَّه عَنْهمَا شَيْئًا، لأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ. (بخارى:1588)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله پرسيدم: آيا در مكه، به خانه ات مي روي؟ فرمود: «مگر عقيل، خانه و ملكي براي ما باقي گذاشته است»؟ گفتني است كه عقيل و طالب از ابوطالب ارث

بردند. اما علي و جعفر از ابوطالب ارث نبردند. زيرا اين دو, مسلمان شده بودند و طالب و عقيل (در آن زمان) كافر بودند. (البته بعدها عقيل مسلمان شد ولي طالب كافر ماند و در غزوة بدر كه همراه سپاه كفر بود، مفقود الاثر شد). مترجم.

باب (26): اقامت گزيدن پيامبر در مكه

797 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا غَدًا إِنْ

شَاءَ اللَّهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي: ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لا يُنَاكِحُوهُمْ وَلا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ﷺ. (بخارى:1590)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: هنگامي كه رسول الله ﷺ خواست (از منا) وارد مكه شود، فرمود: «اگر خدا بخواهد

فردا در خيف بنيکنانه، جايي که قريش براي باقي ماندن بر کفر، عهد و پيمان بستند، منزل خواهيم نمود». يعني در محصّب. و آن، جايي بود که قريش و بنيکنانه عليه بنيهاشم و بني عبدالمطلب، عهد و پيمان بسته بودند که تا محمد را به آنها تحويل ندهند، هيچگونه داد و ستد و ازدواج و نکاحي با آنان، صورت نخواهد گرفت.

باب (27): انهدام کعبه

798 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (بخاری:1591)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «كعبه را مردي از حبشه كه پاهاي باريكي دارد، منهدم خواهد كرد».

باب (28): خداوند مي فرمايد: (خداوند خانة كعبه و ماههاي حرام را وسيله اي براي بر پايي دين، قرار داده است)

799 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرُ فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ

شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ». (بخاری:1592)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: قبل از فرض شدن روزه رمضان، مردم روز عاشورا (دهم محرم) را روزه ميگرفتند. و در همين روز، كعبه را با پرده مي پوشانيدند. اما هنگامي كه خداوند روزة رمضان را فرض كرد، رسول الله فرمود: «هركس دوست دارد، روز عاشورا، روزه بگيرد. و هر كس كه تمايل ندارد، روزه نگيرد».

800ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لَيُحَجَّنَّ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ». (بخارى:1593)

ترجمه: ابوسعيد خدري ميگويد: رسول الله فرمود: «زيارت بيت الله براي حج و عمره، بعد از خروج ياجوج و ماجوج نيز ادامه خواهد يافت».

باب (29): انهدام كعبه

801 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ، يَقْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا». (بخارى: 1595)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما از نبي اكرم روايت مي كند كه فرمود: «گويا هم اكنون، آن شخص سياه چهره و داراي پاهاي گشاده از يكديگر را مي بينم كه سنگهاي خانة كعبه را يكي پس از ديگري, ازجا مي كند».

باب (30): آنچه در بارة حجر الاسود آمده است

802ـ عَنْ عُمَرَ : أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لا تَضُرُّ وَلا تَنْفَعُ، وَلَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. (بخارى:1597)

ترجمه: روايت است كه عمر فاروق كنار حجرالاسود آمد و آن را بوسيد و فرمود: بخوبي ميدانم كه تو سنگي بيش نيستي و نمي تواني نفع و ضرر برساني. اگر نمي ديدم كه رسول الله تو را مي بوسيد، تو را نميبوسيدم.

باب (31): كسي كه داخل كعبه نرفت

803 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ

النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لا. (بخاری:1600)

ترجمه: عبد الله بن ابي اوفي ميگويد: رسول الله ﷺ براي عمره، بيت الله را طواف نمود و در مقام ابراهيم، دو ركعت نماز خواند در حالي كه تعدادي از يارانش او را محافظت ميكردند. يكي از حاضرين، از عبد الله بن ابي اوفي پرسيد: آيا رسول الله ﷺ داخل كعبه رفت؟ عبد الله گفت: خير.

باب (32): كسي كه در اطراف كعبه، تكبير گفت

804 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا قَدِمَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ، وَفِيهِ الآلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الأَزْلامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ».

فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ». (بخارى:1601)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: هنگامي كه رسول الله وارد مكه شد، بخاطر وجود بتها از رفتن به داخل بيت، خودداري نمود. لذا دستور اخراج بتها را از كعبه صادر كرد. همراه ساير بتها، تصاوير حضرت ابراهيم و اسماعيل را كه نشان مي داد تيرهاي قمار در دست دارند، بيرون آوردند. آنگاه، رسول الله فرمود: «خداوند مشركان را نابود كند. به خدا سوگند، مشركان ميدانستند كه آن دو، هرگز

قمار نكردند». سپس، رسول الله داخل بيت رفت و در اطراف آن، تكبير گفت ولي نماز نخواند.

باب (33): آغاز "رمل"چگونه بود؟

805ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَصْحَابُه، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَّى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ الثَّلاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعْهُ

أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلاَّ الإِبْقَاءُ عَلَيْهِمْ. (بخارى:1602)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: هنگامي كه رسول الله و صحابه (براي انجام عمره) به مكه آمدند، مشركين گفتند: مسلماناني كه نزد شما ميآيند، تب يثرب، آنان را ضعيف و ناتوان كرده است. بدين جهت، رسول الله به تمام همراهان، دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمايند. (يعني گام هاي نزديك به هم و تندي بردارند و شانه هايشان را حركت دهند تا مشركان چنين نپندارند كه آنان ضعيف و ناتوان هستند). ولي در ميان ركن

يماني و حجر الأسود، بطور عادي راه بروند. گفتني است که آنحضرت صرفا بخاطر شفقت و ترحم به حال حجاج، دستور نداد تا در هر هفت شوط، «رمل» نمايند.

باب (34): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رَمَل نمودن در سه شوط اول

806 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهِ عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَمَ

الرُّكْنَ الأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ يَخُبُّ ثَلاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ. (بخارى:1603)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله را ديدم كه هنگام ورود به مكه، در آغاز طواف، حجر الاسود را مي بوسيد و از هفت شوط، در سه شوط اول، رمل ميكرد.

باب (35): رمل نمودن در حج و عمره

807 ـ عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ): أَنَّهُ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمَلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَاءَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ. (بخاری:1605)

ترجمه: از عمر روایت است که فرمود: ما چرا هنگام طواف، رمل نماییم؟! آن زمان، صرفا براي نشان دادن قدرت خود به مشرکان، چنین کردیم. اکنون، خداوند آنها را از بین

برده است. سپس، افزود: در عين حال، دوست نداريم چيزي را كه رسول الله انجام داده است، ترك كنيم.

808ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ يَسْتَلِمُهُمَا. (بخارى: 1606)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: بعد از اينكه استلام ركن يماني و حجرالاسود را از رسول خدا ﷺ ديدم در هيچ شرايطي ـ چه سهل و چه دشوار ـ آن را ترك نكردم.

باب (36): استلام حجر الاسود با عصا

809 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِحْجَنٍ. (بخارى:1607)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما میگوید:
رسول الله در حجة الوداع، سوار بر شتر، بیت را طواف کرد و به وسیلة عصا حجر الاسود را استلام نمود.

باب (37): بوسیدن حجر الاسود

810ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَه رَجُلٌ عَنِ اسْتِلامِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. فَقَالَ الرجل: أَرَأَيْتَ إِنْ زُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. (بخارى:1611)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: مردي (از اهل يمن) از او دربارة استلام حجر

الاسود پرسيد. وي گفت: من رسول الله را ديدم كه حجرالاسود را مي بوسيد و استلام ميكرد. آن شخص، گفت: اگر ازدحام جمعيت بود و يا نتوانستم به آنجا برسم، آنگاه، چه كار كنم؟ ابن عمر رضي الله عنهما گفت: اگر، مگرها را در يمن بگذار. من رسول الله را ديدم كه آن را استلام ميكرد و مي بوسيد.

باب (38): طواف كعبه، هنگام ورود به مكه، قبل از رفتن به خانه

811ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا مِثْلَهُ. (بخارى: 1614)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: اولين چيزي كه رسول اكرم هنگام ورود به مكه انجام داد، اين بود كه وضو گرفت و طواف كرد ولي عمره بجاي نياورد. بعد از آن، ابوبكر و عمر رضي الله عنهما نيز مانند ايشان، عمل نمودند.

812 ـ عَن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حَدِيْثُ طَوَافِ النَّبِيِّ ﷺ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: أَنَّهُ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخارى:1616)

ترجمه: حديث ابن عمر رضي الله عنهما در مورد طواف رسول الله ﷺ قبلاً بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه: رسول الله ﷺ بعد از طواف، دو ركعت نماز خواند و بين صفا و مروه، سعي نمود.

باب (39): صحبت كردن هنگام طواف

813 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بِسَيْرٍ أَوْ بِخَيْطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُدْهُ بِيَدِهِ». (بخاري:1620)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله در حال طواف كعبه، از كنار شخصي گذشت كه خود را

بوسيله طناب با شخصي ديگر بسته بود و طواف مي كرد. رسول خدا طناب را قطع كرد و فرمود: «دست او را بگير و طواف كن».

باب (40): جلوگيري از طواف شخص عريان و حج مشركين

814ـ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ: أَلا لايَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ

مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. (بخاری: 1622)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: قبل از حجة الوداع، همان سالي كه ابوبكر توسط رسول اكرم بعنوان امير حجاج تعيين شده بود، به من و چند نفر ديگر مأموريت داد تا در روز عيد قربان، اعلام كنيم كه از امسال به بعد، هيچ مشركي حق ندارد به حج بيايد، و هيچ شخص لخت و عرياني نمي تواند، كعبه را طواف نمايد.

باب (41): كسي كه بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است

815 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ. (بخارى:1625)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه ميگويد: رسول الله پس از ورود به مكه، طواف كرد و بين

صفا و مروه، سعي نمود و بعد از آن، نزديك كعبه نرفت تا زمانيكه از عرفات، برگشت.

باب (42): تهية آب آشاميدني براي حجاج

816ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لَيَالِيَ مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ.(بخارى:1634)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: عباس بن عبدالمطلب از رسول الله اجازه خواست تا شب هايي را كه حجاج در منا مي گذرانند، براي تهيه آب آشاميدني آنها در مكه بماند. رسول الله نيز به او اجازه داد.

817 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ جَاءَ إِلَى السِّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ، فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ

أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ، وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي عَاتِقَهُ وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ. (بخارى: 1635)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله به سقايه (جايي كه به حجاج آب مي دادند)،

رفت و آب خواست. عباس به پسرش؛ فضل؛ گفت: پيش مادرت برو و براي رسول الله از نزد او، آب بياور. رسول الله فرمود: «از همين آب، به من بده» عباس گفت: اي رسول خدا! مردم دستهايشان را در اين آب، مي زنند. رسول الله فرمود: « از همين آب بده». سرانجام، رسول الله از همان آب، نوشيد. سپس، كنار چاه زمزم رفت. درآنجا مردم آب مي دادند و خدمت مي كردند. رسول الله فرمود: «كار كنيد زيرا شما كار نيك، انجام ميدهيد». سپس، فرمود: «اگر شما دچار زحمت نمي شديد، (با ديدن كار من، همه به آن روي نمي آورديد) وارد چاه مي شدم و ريسمان آنرا اينجا مي انداختم» و به سوي شانه اش اشاره كرد.

818 ـ وَعَنْهُ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ مَاكَانَ يَوْمَئِذٍ إِلاَّ عَلَى بَعِيرٍ. (بخارى: 1367)

ترجمه: و در روايتي، ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: من به رسول الله آب زمزم دادم. آنحضرت ايستاده آب نوشيد. و همچنين در روايتي از ابن عباس رضي الله عنهما آمده است كه: رسول الله آنروز، فقط سوار بر شتر بود.

باب (43): وجوب سعي بين صفا و مروه

819 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا ابْنُ أُخْتِهَا عُرَوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا**﴾. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوْ كَانَتْ

كَمَا أَوَّلْتَهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مَنْ أَهَلَّ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى:﴿**إِنَّ الصَّفَا**

وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ الآيَةَ. قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا. (بخارى:1643)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه خواهرزاده اش؛ عروه بن زبير؛ از او دربارة آية**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** پرسيد و گفت: بخدا سوگند، اگر كسي، سعي بين صفا و مروه را انجام ندهد، برايش گناهي نيست. عايشه رضي الله عنها فرمود: اي خواهرزاده!

سخن بدي بزبان آوردي. اگر اينطور كه شما تفسير كرديد، مي بود، خداوند مي فرمود: «لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا». ولي آيه فوق، درمورد انصار نازل شد. آنها قبل از اينكه اسلام بياورند، براي بت منات كه در مشلل آن را عبادت مي كردند، احرام مي بستند. و كسي كه احرام مي بست، سعي بين صفا و مروه را گناه مي دانست. هنگامي كه مسلمان شدند، از رسول خدا در اين مورد، پرسيدند و گفتند: اي رسول خدا! ما سعي بين صفا و مروه را گناه مي دانستيم. در پاسخ آنها، خداوند اين آيه را نازل فرمود: **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ..** همانا صفا و مروه از نشانه هاي خدا هستند. پس هر كس كه حج يا

عمره نمايد، بر او گناهي نيست كه بين صفا و مروه، سعي نمايد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول خدا با عمل خود، سعي بين صفا و مروه را فرض گردانيد. پس هيچ كس، حق ندارد آنرا ترك نمايد.

باب (44): آنچه دربارة سعي بين صفا و مروه آمده است.

820 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا طَافَ الطَّوَافَ الأَوَّلَ خَبَّ ثَلاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا. وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخارى: 1644)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله در سه شوط طواف اول، رمل ميكرد (يعني گامهاي نزديك به هم و تندي برميداشت و شانه هايش را تكان مي داد) و در چهار شوط بعدي، بطور عادي راه مي رفت. و

هنگام سعي بين صفا و مروه، در بطن وادي، آهسته مي دويد.

باب (45): زن حائضه مي تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد

821ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ

بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا إِلاَّ مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ فَبَلَغَ النَّبِيَّ فَقَالَ: «لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ». (بخارى:1651)

ترجمه: از جابر روايت است كه: رسول الله و يارانش براي حج، احرام بستند و بجز رسول خدا و طلحه، كسي ديگر هدي همراه نداشت. علي كه هدي همراه داشت، از

يمن آمد و گفت: من به همان نيت احرام بسته ام كه رسول خدا احرام بسته است. نبي اكرم به اصحاب دستور داد تا حج را به عمره تبديل نمايند و طواف كنند و سپس موهايشان را كوتاه كنند و از احرام، بيرون بيايند، مگر كسي كه هدي همراه داشته باشد. صحابه گفتند: به منا برويم در حالي كه از همبستري ما با زنان، چيزي نگذشته است؟! رسول خدا فرمود: «اگر آنچه را كه اكنون مي دانم، اول ميدانستم، هدي با خود نمي آوردم. و اگر هدي با من نمي بود از احرام، بيرون ميآمدم».

باب (46): حجاج نماز ظهر روز ترويه(هشتم ذوالحجه) را كجا بخوانند؟

822ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنًى، قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ. (بخارى:1653)

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه مردي از او پرسيد: آنچه از نبي اكرم فهميده اي به من بگو. رسول خدا نمازهاي ظهر و عصر روز هشتم ذوالحجه را كجا خواند؟ گفت: درمنا. آن مرد، پرسيد: نماز عصر روز نَفر (دوازدهم ذوالحجه) را كجا خواند؟ گفت: در ابطح. سپس، گفت: آنچه امراي تو انجام مي دهند، انجام بده.

باب (47): روزه گرفتن در روز عرفه

823ـ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَت: شَكَّ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ، فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. (بخارى: 1658)

ترجمه: ام فضل رضي الله عنها ميگويد: مردم دربارة روزه داشتن رسول الله در روز عرفه، شك داشتند. من يك ليوان نوشيدني براي نبي اكرم فرستادم و ايشان، آن را نوشيد.

باب (48): براه افتادن هنگام گرمي هوا، در روز عرفه

824 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ أتى يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَاحَ

عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعَصْفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرَّوَاحَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجُ، فَنَزَلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللهِ ـ وَكَانَ مَعَ أَبِيْهِ ـ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَاقْصُرِ الْخُطْبَةَ، وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ، فَلَمَّا

رَأَى ذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ: صَدَقَ. وَكَانَ عَبْدُالْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ أنْ لا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ. (بخارى:1660)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما هنگام زوال آفتاب روز عرفه، كنار خيمة حجاج آمد و با صداي بلند او را صدا زد. حجاج در حالي كه چادري زرد رنگ به خود پيچيده بود، از خيمه بيرون آمد و گفت: اي ابو عبدالرحمن! چه خبر است؟ ابن عمر رضي الله عنهما گفت: اگر ميخواهي به سنت رسول الله عمل كني، بايد به موقف برويم. حَجّاج گفت: اكنون

برويم؟ ابن عمر گفت: بلي. حَجّاج گفت: اندكي مهلت ده تا غسل كنم سپس، خارج شوم. ابن عمر رضي الله عنهما منتظر ماند تا او بيرون آمد. سالم بن عبد الله كه همراه پدرش بود، به حجاج گفت: اگر ميخواهي مطابق سنت رسول الله عمل كني، خطبه را كوتاه بخوان و براي وقوف، عجله كن. حجاج به عبدالله بن عمر، نگاه كرد. او گفت: سالم، درست ميگويد. گفتني است كه عبدالملك (خليفه وقت) نامه اي به حجاج، نوشته و از وي خواسته بودكه در احكام حج با عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مخالفت نكند.

باب (49): شتاب براي رفتن به موقف

در اين باب، امام بخاري رحمه الله هيچ حديثي نياورده است. اما حديث باب گذشته به اين باب نيز تعلق مي گيرد. (مترجم)

باب(50): وقوف در عرفات

825 ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ: أَضْلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَا هُنَا. (بخارى:1664)

ترجمه: جبير بن مطعم ميگويد: شترم، گم شد. روز عرفه، براي يافتن آن، بيرون رفتم. رسول الله را در عرفات، در حال وقوف، ديدم. گفتم: بخدا سوگند! اين مرد، از قريش است. اينجا چه كار مي كند؟! (چون قريش جاهليت، در زمان حج، از حرم، بيرون نمي رفتند)

باب (51): چگونگي برگشتن رسول الله از عرفات بسوي مزدلفه

826ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عن سِيرِ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ، قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ. (بخارى:1666)

ترجمه: از اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت است كه از وي در مورد چگونگي راه رفتن رسول الله هنگام برگشتن از عرفات، در حجة الوداع، پرسيدند. اسامه گفت: عادي راه ميرفت. و هرگاه، به جاي خلوتي مي رسيد، تندتر راه مي رفت.

باب (52): پیامبر ﷺ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود

827 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ

وَرَاءَهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا للإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالإِيضَاعِ». (بخارى: 1671)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: روز عرفه، با رسول الله از عرفات، براه افتادم. نبي اكرم سر و صداي زدن شترها را از پشت سر، شنيد. آنگاه، با تازيانه اش به سوي آنها اشاره كرد و فرمود: «اي مردم! آرامش را

حفظ كنيد. زيرا اجر و پاداش، در عجله كردن و دوانيدن شترها نيست».

باب (53): كسي كه افراد ناتوان و ضعيف خود را درشب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا كند و بعد از غروب ماه، براه بيفتد

828ـ عَنْ أَسْمَاءَ بَنْتِ أَبِيْ بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ،

هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: لا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قال: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا. حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فقال لَهَا: يَا هَنْتَاهُ، مَا أُرَانَا إِلاَّ قَدْ غَلَّسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِلظُّعُنِ. (بخارى:1679)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما روايت است كه او در شبي كه نمازهاي مغرب و عشاء را باهم مي خوانند (شب مزدلفه)، در مزدلفه توقف كرد و به نماز

ايستاد و ساعتي نماز خواند. سپس، گفت: اي پسرم! آيا ماه، غروب كرده است؟ وي گفت: خير. اسماء ساعتي ديگر، نماز خواند و دوباره پرسيد: اي پسرم! آيا ماه، غروب كرده است؟ گفت: بلي. اسماء رضي الله عنها گفت: پس حركت كنيد. آنگاه، ما حركت كرديم و رفتيم تا اينكه اسماء رضي الله عنها جمرة عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد. عبد الله ؛بردة اسماء و راوي حديث؛ ميگويد: به ايشان گفتم: فكر مي كنم در تاريكي، حركت كرديم. اسماء گفت: فرزندم! رسول الله زنان را براي اين كار، اجازه داده است.

829 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنَتِ النَّبِيَّ سَوْدَةُ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتِ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ كَمَا اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ. (بخارى:1681)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: با رسول الله در مزدلفه، منزل گرفتيم. سوده رضي الله عنها كه زني بطيئ السير (آهسته رو) بود، از رسول الله اجازه خواست تا قبل از ازدحام مردم، حركت كند. رسول الله به او اجازه داد و او قبل از ساير مردم، براه افتاد. ما تا صبح، در مزدلفه، مانديم. و با رسول الله برگشتيم. ولي اگر من نيز مانند سوده رضيالله عنها اجازه ميگرفتم، برايم خيلي بهتر بود.

باب (54): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟

830 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا فَصَلَّى الصَّلاتَيْنِ، كُلَّ صَلاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعَشَاءُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلاتَيْنِ حُوِّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلا يَقْدَمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتِمُوا، وَصَلاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»،

ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَدْرِي أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ ، فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ. (بخارى:1683)

ترجمه: هنگامي كه عبد الله به مزدلفه رسيد، نماز مغرب و عشاء را جمع كرد. هر نماز را با اذان و اقامه اي جداگانه خواند و بين نماز مغرب و عشا، شام خورد. و نماز صبح را هنگام طلوع فجر (اول وقت)، خواند. طوري كه

بعضي گفتند: فجر طلوع كرده و بعضي گفتند: طلوع نكرده است. سپس، عبد الله گفت: رسول الله فرمود: «نماز هاي مغرب و عشاء در اينجا (مزدلفه)، از وقت اصلي خود، تغيير يافته اند. پس تا هوا خوب تاريك نشده به مزدلفه نياييد. و نماز صبح نيز بايد در اين وقت، خوانده شود».
عبدالله بعد از نماز فجر تا روشن شدن هوا، توقف كرد. بعد فرمود: اگر اكنون، امير المومنين بر مي گشت، مطابق سنت، عمل مي كرد. راوي مي گويد: نمي دانم ابن عمر زودتر اين سخن را گفت يا عثمان زودتر حركت كرد. (يعني عثمان مطابق سنت عمل نمود). و همچنان تا رمي جمرة عقبه در روز عيد، لبيك مي گفت.

باب (55): چه وقت از مردلفه باید حرکت کرد؟

831 ـ عَنْ عُمَرَ: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعٍ الصُّبْحَ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرِقْ ثَبِيرُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ. (بخارى:1684)

ترجمه: روايت است كه عمر بن خطاب نماز فجر را در مزدلفه خواند. سپس، ايستاد و فرمود: مشركين، قبل از طلوع آفتاب، از مردلفه، حركت نمي كردند و ميگفتند: اي ثبير! (كوهي در مزدلفه) روشن شو. اما رسول الله با آنها مخالفت كرد و قبل از طلوع خورشيد، حركت كرد.

باب (56): سوار شدن بر شتر هَدي

832 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ. (بخارى:1689)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه: رسول الله شخصي را ديد كه شتر قرباني را مي كشيد و با خود ميبرد. آنحضرت فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: اين، شتر قرباني است. رسول الله فرمود: «سوار

شو». و بار دوم يا سوم، پيامبر اكرم ﷺ فرمود: «واي برتو، سوار شو».

باب (57): كسي كه شتر (هَدي) با خود ببرد

833 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ

أَهَلَّ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لِشَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيُقَصِّرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهِلَّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ

فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ». (بخارى: 1691)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهماروايت است كه: رسول الله در حجة الوداع، حج و عمره را با هم ادا نمود و هدي به همراه داشت كه آنرا از ذوالحليفه آورده بود. نخست، براي عمره و بعد براي حج، نيت نمود. و مردم نيز با رسول الله نيت حج وعمره كردند. عده اي از آنان، هدي (شكرانه) همراه داشتند و عده اي ديگر، بدون هدي بودند. هنگامي كه رسول الله وارد مكه شد، به مردم گفت: «آناني

که هدي همراه خود آورده اند، حلال نخواهند شد مگر اينکه مناسك حج را به پايان برسانند. و کساني که هدي همراه نياورده اند، بعد از طواف و سعي بين صفا و مروه، موهايشان را کوتاه کنند و از احرام، بيرون آيند. سپس براي حج، احرام ببندند. و کساني که توانايي هدي، ندارند، سه روز در (ايام) حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه، روزه بگيرند».

باب (58): قلاده کردن هدي در ذو الحليفه، سپس، احرام بستن

834 ـ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالا: خَرَجَ النَّبِيُّ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ النَّبِيُّ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ. (بخارى: 1694، 1695)

ترجمه: از مسور بن مخرمه و مروان رضي الله عنهما روايت است كه: رسول الله در زمان صلح حديبيه، با بيش

از هزار تن از يارانش از مدينه بيرون آمد. و هنگامي كه به ذو الحليفه رسيد، شترهاي هدي (شكرانه) را قلاده انداخت و كوهانهاي آنها را علامتگذاري كرد و براي عمره، احرام بست.

باب (59): كسي كه بدست خود، هَدي را قلاده نمود

835 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا:أَنَّهَا بَلَغَهَا: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدْيًا، حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى

الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ هَدْيُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا: لَيْسَ كَمَا قَالَ، أَنَا فَتَلْتُ قَلائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ . (بخارى: 1700)

ترجمه: به عايشه رضي الله عنها خبر رسيد كه عبدالله بن عباس رضي الله عنهما گفته است: هركس حيواني را به عنوان هدي، به سرزمين حرم بفرستد، تازمانيكه هدي، ذبح نشده

است، هر چه براي يك حج گزار حرام است، براي او نيز حرام مي شود. عايشه رضي الله عنها گفت: اينطور نيست كه او مي گويد. زيرا من با دست خودم، قلاده هاي هدي رسول الله را بافتم و پيامبر اكرم آنها را با دستهاي خود، بر گردن حيوانات هدي، انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدي (عيد قربان)، آنچه را كه خداوند براي رسول خدا حلال كرده بود، حرام نشد.

باب (60): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان

836 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ مَرَّةً غَنَمًا. وَفي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ قَلَّدَ الْغَنَمَ وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلالاً عِنْدِي. (بخارى: 1701ـ1702)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله يكبار گوسفندي را براي ذبح به حرم فرستاد. و در روايتي نيز آمده است كه: رسول الله قلاده در گردن گوسفندي انداخت و (آنرا به عنوان هدي، همراه حجاج فرستاد) و خودش در خانه بحالت حلال، نزد ما ماند.

باب (61): قلادة پشمي

837ـ وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي . (بخارى:1705)

ترجمه: و در روايتي از عايشه رضي الله عنها آمده است كه مي گويد: قلاده هاي آنها را با پشمي كه نزد من بود، بافتم.

باب (62): پالان شتر و صدقه دادن آن

838ـ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلالِ الْبُدْنِ الَّتِي نَحَرْتُ وَبِجُلُودِهَا. (بخارى:1707)

ترجمه: علي میگوید: رسول الله به من دستور داد تا پالان و پوست شترهاي قرباني را كه ذبح كرده بودم، صدقه نمايم.

باب (63): قرباني كردن گاو براي همسران خود، بدون درخواست آنها

839ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ زِيَادَةُ: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا ؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْ أَزْوَاجِهِ. (بخارى: 1707)

ترجمه: حديث عايشه رضيالله عنها كه ميگويد: پنج روز از ماه ذوالقعده مانده بود كه با رسول الله براي حج از

مدينه خارج شديم، قبلاً بيان شد. ودر اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه عايشه رضيالله عنها فرمود: روز عيد، مقداري گوشت گاو براي ما آوردند. من پرسيدم: اين چيست؟ (يعني گوشت از كجا؟) آن شخص، گفت: اينها از گوشتهاي قرباني اي است كه رسول خدا براي همسرانش، ذبح كرده است.

باب (64): ذبح كردن در جايي كه پيامبر ﷺ قرباني نموده است

840ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ يعني: مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (بخارى:1710)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: وي در محلي كه رسول خدا ﷺ قرباني كرده بود، هدي خود را ذبح ميكرد.

باب (65): نحر (ذبح) شتر در حالت قيد (بسته بودن پاها)

841ـ وَعَنْهُ : أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ . (بخاری:1713)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مردي را ديد كه شتر قربانياش را خوابانيده بود تا آنرا ذبح كند. عبد الله گفت:

شتر را ایستاده و در حالي که پاهایش بسته باشند، طبق سنت محمد ، ذبح کن.

باب (66): به ذبح کننده (قصاب) چیزي از گوشت هدي، داده نشود

842 [illegible] (1716 :[illegible])

ترجمه: علي مي گوید: رسول الله سرپرستي شترهاي قرباني را بعهده من، واگذار نمود و دستور داد تا از گوشت آنها (به عنوان مزد) به قصابها ندهم.

باب (67): چه مقدار از گوشت قرباني را خودمان استفاد كنيم
و چه مقدار را صدقه نماييم؟

843 ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا لا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنَا فَوْقَ ثَلاثِ مِنًى فَرَخَّصَ لَنَا النَّبِيُّ فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا» فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا. (بخارى: 1719)

ترجمه: جابر میگوید: ما در ابتدا، گوشتهاي قرباني را بيش از سه روز، يعني همان ايام منا، نمي خورديم. سپس، رسول خدا اجازه داد و فرمود: «بخوريد و نگه داريد». ما نيز خورديم و براي خود، نگه داشتيم.

باب (67): تراشيدن وكوتاه كردن موي سر، هنگام خارج شدن از احرام

844ـ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قال: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّتِهِ. (بخارى:1726)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله در حج خود، موهاي سر (مباركش) را تراشيد.

845ـ وعنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ». (بخارى:1727)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ فرمود: «پروردگارا! به كساني كه (در حج) موهاي سرشان را مي تراشند، رحم فرما». پرسيدند: اي رسول خدا! كساني كه كوتاه مي كنند، چي؟ رسول الله ﷺ دوباره فرمود: «پروردگارا! به كساني كه سرشان را مي تراشند، رحم فرما». دوباره پرسيدند: اي رسول خدا! كساني كه كوتاه مي

كنند، چي؟ آنحضرت فرمود: «بر كوتاه كنندگان نيز رحم فرما».

846 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ مثل ذلك إلا أنه قَالَ: «اغْفِرْ» بدل ارحم قَالَهَا ثَلاثًا قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ».

ترجمه: از ابوهريره هم همين حديث نقل شده ولي بجاي« ارحم» ، «اغفر» آمده است. يعني مورد مغفرت قراره بده. و آنرا سه بار تكرار كرد و در پايان، فرمود: كوتاه كنندگان را نيز مغفرت كن.

847ـ عَنْ مُعَاوِيَةَ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ بِمِشْقَصٍ. (بخارى:1730)

ترجمه: معاويه ميگويد: موهاي رسول الله را با سر نيزه كوتاه كردم.

باب (68): رمي جمرات (سنگ زدن به شيطانها)

848ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أنه سأله رجل: مَتَى أَرْمِي الْجِمَارَ قَالَ: إِذَا رَمَى

إِمَامُكَ فَارْمِهْ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ قَالَ: كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا. (بخارى:1746)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه شخصي از او پرسيد: چه وقت رمي جمره كنم؟ عبد الله بن عمر رضي الله عنهما گفت: هرگاه، امامت رمي كرد، تو نيز رمي كن. آن شخص، دوباره سؤالش را تكرار كرد. آنگاه، ابن عمر رضي الله عنهما گفت: منتظر مي مانديم تا آفتاب، زوال كند، آنگاه، رمي ميكرديم.

باب (69) رَمي جمرات از تهِ دره

849ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بن مسعود أنه رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي فقيل له: إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا، فَقَالَ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ . (بخارى:1747)

ترجمه: عبد الله بن مسعود از بطن وادي (تهِ دره)، رمي جمره ميكرد. به او گفتند: مردم از بالاي وادي، رمي ميكنند. عبد الله گفت: سوگند به معبودي كه جز او معبود

برحقي وجود ندارد، كسي كه سورة بقره بر او نازل شد (رسول اكرم) از همين جا، رَميكرد.

باب (70): رمي جمرات با هفت سنگ ريزه

850 ـ وعنه أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى جَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمِنًى عَنْ يَمِينِهِ وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ .

ترجمه: از عبد الله بن مسعود روايت است كه وي هنگامي كه به شيطان بزرگ (جمره عقبه) مي رسيد، كعبه را طرف چپ و منا را طرف راست خود، قرار مي داد و با هفت سنگ ريزه رمي مي كرد و مي فرمود: كسي كه سورة بقره بر او نازل شد (رسولالله)، چنين رمي، كرد.

باب (71): پس از رمي دو جمره (اول و دوم) در مكاني هموار، رو به قبله ايستاد

851 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهِلَ فَيَقُومَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهِلُ وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُومُ طَوِيلاً ثُمَّ يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلا

يَقِفُ عِنْدَهَا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُولُ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَفْعَلُهُ. (بخارى: 1751)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه وي جمرة اولي را هفت سنگ ريزه مي زد و بعد از هر سنگ ريزه، تكبير مي گفت. سپس، اندكي جلو مي رفت و در جاي هموار، مي ايستاد، آنگاه رو به قبله مي نمود و دستهايش را بلند مي كرد و تا مدت زيادي، دعا مي كرد. بعد، جمره وسطي را سنگ مي زد. آنگاه، به طرف چپ مي رفت و بر زمين همواري، مي ايستاد و رو به قبله مي كرد و دستها را بلند مي نمود و تا مدت زيادي، دعا مي كرد. و بعد، از تهِ

دره به رمي جمره عقبه مي پرداخت ولي در آنجا توقف نمي كرد. در پايان، مي گفت: رسول الله را ديدم كه چنين رمي، مي كرد.

باب (72): طواف وداع

852ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلاَّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ. (بخارى:1755)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: به مردم، امر شد كه آخرين عملشان در ايام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه كه از اين قانون، مستثنا مي باشند.

853ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ. (بخاري:1756)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: رسول الله (هنگام بازگشت از منا)، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در مقام «مُحَصَّب» خواند و زماني كوتاه، خوابيد. آنگاه، سوار مركب شد و براي طواف بيت، رفت.

باب (73): اگر زني پس از طواف افاضه، دچار قاعدگي شود

854ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا أَفَاضَتْ. قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لا تَنْفِرُ ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدُ إِنَّ النَّبِيَّ رَخَّصَ لَهُنَّ. (بخارى: 1760ـ1761)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: به زنهاي حايضه اجازه داده شده است كه پس از طواف زيارت، بروند. طاووس مي گويد: از ابن عمر رضي الله عنهما شنيدم كه نخست، اجازه رفتن به زنان حايضه را

نميداد ولي بعدها شنيدم كه فرمود: رسول الله ﷺ به چنين زن هايي، اجازه رفتن داده است.

باب (74): (حكم توقف كردن) در مُحَصَّب

855ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. (بخارى:1766)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: توقف در محصب، جزو مناسك نيست. بلكه مكاني است كه رسول الله (بصورت اتفاقي) در آنجا، توقف كرد.

باب (75): توقف كردن در (ذي طوي) پيش از ورود به مكه و در دشت (ذو الحليفه) پس از بازگشت از مكه

856ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُوًى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ

دَخَلَ وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُوًى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخارى:1769)

ترجمه: روايت است كه هرگاه، ابن عمر رضي الله عنهما به مكه مي رفت، در «ذي طوي» توقف مي كرد و شب را در آنجا مي ماند. و هنگام صبح، وارد مكه ميشد. و در مراجعت از مكه نيز از ذي طوي ميگذشت و شب را تا صبح، آنجا مي ماند. و مي فرمود: رسول الله چنين عمل مي كرد.

27 ـ کتاب عمره

باب (1): وجوب عمره وفضيلت آن

857 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (بخارى:1773)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «يك عمره تا عمره ديگر، موجب بخشش و كفاره گناهاني ميشود كه ميان آن دو عمره، انجام گرفته اند. و حج مقبول پاداشي جز بهشت ندارد».

باب (2): كسي كه قبل از حج، عمره نمايد

858 ـ عَنِ ابْنَ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ، فَقَالَ: لا بَأْسَ

وقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ قَبْلَ أَنْ يَحُجّ. (بخارى: 1774)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما دربارة اداي عمره، قبل از انجام حج، پرسيدند. فرمود: اشكالي ندارد. و افزود: رسول الله قبل از اداي حج، عمره نمود.

**باب (3): تعداد عمره هاي رسولالله **

859 ـ عَنْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أنه قيل لَهُ: كَمِ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قال السائل: فقلت لعَائِشَةَ: يَا أُمَّاهُ أَلا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُوعَبْدِالرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ. قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ مَا

اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلاَّ وَهُوَ شَاهِدُهُ وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ.(بخاري:1776)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه شخصي از وي پرسيد: رسول الله چند بار عمره نمود؟ فرمود: چهار بار، كه يكي از آنها در ماه رجب بود. آن شخص، ميگويد: نزد عايشه رضي الله عنهما رفتم و گفتم: اي امالمومنين! شنيده اي كه ابوعبدالرحمن چه ميگويد؟ عايشه رضي الله عنها فرمود: چه ميگويد؟ گفت: ميگويد: رسول الله چهار عمره انجام داده كه يكي از آنان در رجب بوده

است. عايشه رضي الله عنها فرمود: خداوند بر ابوعبدالرحمن رحم كند؛ او در تمام عمره هاي رسول الله حضور داشته است. هرگز آنحضرت در ماه رجب، عمره ننموده است.

860 ـ عَنْ أَنَسٍ أنه سئل: كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ؟ قَالَ: أَرْبَعًا: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةٌ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعِرَّانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةَ، أُرَاهُ ـ حُنَيْنٍ.

قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: وَاحِدَةً، وفي رواية أنه اعْتَمَرَ النَّبِيُّ حَيْثُ رَدُّوهُ وَمِنَ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ.
(بخاری:1778 ـ 1779)

ترجمه: از انس روايت است که شخصي از او پرسيد: رسول خدا چند عمره انجام داد؟ فرمود: چهار بار. نخست، عمره حديبيه است که در ماه ذوالقعده، صورت گرفت و کفار مانع رسول الله شدند. عمرة دوم، در ماه ذوالقعدة سال

بعد، زماني كه با مشركين صلح كرد، انجام گرفت. عمرة سوم، عمرة جعرانه است كه در سال تقسيم غنايم جنگ حنين، انجام يافت. آن شخص مي گويد: پرسيدم رسول الله چند بار حج نمود؟ انس در جواب، گفت: يك بار.

و در روايتي ديگر، آمده است كه رسول الله يك عمره، در سال صلح حديبيه، انجام داد كه كفار مانع ايشان شدند و عمره دوم را سال بعد و عمره سوم را در ماه ذوالقعده و عمره چهارم را با حج، بجاي آورد.

861ـ عَنْ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ قال: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ. (بخارى:1781)

ترجمه: براء بن عازب ميگويد: رسول الله دو عمره در ماه هاي ذوالقعده، سالهاي قبل از حج، بجاي آورد.

باب (4): عمرة تنعيم

862 ـ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ. (بخارى: 1784)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابو بكر رضي الله عنهما؛ برادر عايشه رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم به من دستور داد كه عايشه را همراه خود به تنعيم ببرم تا از آنجا براي عمره، احرام ببندد.

863 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:1785)

ترجمه: سراقه بن مالك روايت مي كند كه پيامبر را در حال رمي جمرة عقبه، ملاقات نمود. و از آنحضرت پرسيد: آيا اين (تبديل حج به عمره)، مخصوص شماست؟ فرمود: «خير، بلكه براي (همه و) هميشه است».

باب (5): عمره نمودن پس از حج، بدون هدي

864 [illegible] ([illegible]: 1786 [illegible] 1521 [illegible] 1561)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها درباره حج، قبلا چندين بار، بطور كامل، بيان گرديده است.

باب (6): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است

865ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أن النبي ﷺ قال لها في العمرة: «وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكِ أَوْ نَصَبِكِ». (بخارى:1787)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ﷺ در مورد عمره، به ايشان فرمود: «پاداش عمره ي تو مطابق با هزينه و زحمت شما خواهد بود».

باب (7): عمره كننده چه وقت از حالت احرام خارج ميشود

866 ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما أنها كانت كُلَّمَا مَرَّتْ بِالحَجُونِ تقول: صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَا هُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ ظَهْرُنَا قَلِيلَةٌ أَزْوَادُنَا فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَفُلانٌ وَفُلانٌ فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ. (بخارى:1796)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما روايت است كه وي هر وقت، از حجون عبور مي كرد، مي گفت: درود خداوند بر پيامبرش محمد باد. همراه آنحضرت در اين محل، توقف كرديم. گفتني است كه ما در آن زمان، سبكبار بوديم زيرا توشة مختصري و سواري هاي اندكي داشتيم. من و خواهرم؛ عايشه؛ و زبير و فلان و فلان، عمره كرديم. پس از طواف كعبه، از احرام بيرون آمديم. سپس، در بعد از ظهر همان روز، دوباره براي حج، احرام بستيم.

باب (8): آنچه در بازگشت از حج یا عمره و یا جهاد باید گفت

867ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ مِنَ الأَرْضِ ثَلاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ

سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». (بخاری:1797)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله هنگام بازگشت از جهاد، حج يا عمره، وقتي كه از مكان مرتفعي عبور ميكرد، سه بار تكبير مي گفت وسپس، مي فرمود: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ

الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» يعني بجز خداوند يگانه، معبود بر حقي نيست، و شريكي ندارد، پادشاهي از آن اوست. و حمد و ثنا شايسته اوست، و بر هر چيزي توانايي دارد. رجوع و بازگشت ما به سوي اوست. ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستيم. خداوند به وعده خود وفا كرد. بنده خويش را كمك كرد و به تنهايي، لشكر كفار را شكست داد.

باب (9): استقبال از حجاج

868 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَتْهُ أُغَيْلِمَةُ

بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَحَمَلَ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ.
(بخارى:1798)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه رسول الله وارد مكه شد، تني چند از خرد سالان بني عبدالمطلب، به استقبال او آمدند. رسول الله يكي را جلو و ديگري را پشت سرخود، سوار كرد.

باب (10): بازگشت به خانه بعد از ظهر

869ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ لا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لا يَدْخُلُ إِلاَّ غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً. (بخاري:1800)

ترجمه: از انس روايت است كه رسول الله (در بازگشت از سفر)، هنگام شب وارد خانه نميشد، بلكه صبح يا بعد از ظهر، وارد منزل ميشد.

870ـ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلاً. (بخارى:1801)

ترجمه: جابر رضي الله عنه مي گويد: رسول الله از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلي) منع فرمود.

باب (11): تيز راندن شتر، هنگام نزديك شدن به مدينه

871 ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَأَبْصَرَ دَرَجَاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ

نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَّكَهَا وزاد في رواية مِنْ حُبِّهَا.(بخاري: 1802)

ترجمه: از انس روايت است كه رسول خدا هنگام بازگشت از مسافرت، هنگامي كه از دور چشمش به خانه هاي مدينه مي افتاد، به سرعت شتر خود يا هر سواري ديگري كه داشت، مي افزود. و در روايتي ديگر، آمده است كه بخاطر محبتي كه به مدينه داشت، چنين ميكرد.

باب (12): سفر، قطعه اي از عذاب است

872ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». (بخاری:1804)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «سفر، بخشي از عذاب است. زيرا انسان را از خوردن، نوشيدن و خوابيدن، باز مي دارد. بنابراين، پس از انجام امور آن، بايد هر چه زودتر به خانه برگشت».

28ـ كتاب محصر

باب (1): اگر عمره كننده، دچار مانعي شود

873ـ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قال: قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلاً. (بخارى:1809)

ترجمه: ابن عباس میگوید: بعد از اینکه رسول الله (توسط کفار، از اداي عمره) باز داشته شد، سرش را تراشيد و با همسرانش، همبستر شد و قرباني كرد. و سال بعد، عمره نمود.

باب (2) : برخورد به مانع در حج

874 ـ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا

وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابِلاً فَيُهْدِي أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا. (بخارى:1810)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما فرمود: آيا سنت رسول الله براي شما كافي نيست؟ هر گاه براي كسي از شما (بعد از پوشيدن احرام)، مانعي ايجاد شد، (پس از برطرف شدن آن)، خانه كعبه را طواف كند و بين صفا و مروه سعي نمايد و از احرام خارج شود و سال بعد، حج گزارد. و هدي ذبح كند. و اگر قادر بر هدي نبود، روزه بگيرد.

باب (3): هنگام برخورد با مانع، هدي بايد قبل از تراشيدن موي سر، ذبح گردد

875ـ عَنِ الْمِسْوَرِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. (بخارى: 1811)

ترجمه: مِسور روايت مي كند كه رسول الله قبل از آنكه سرش را بتراشد، هدي خود را ذبح نمود و دستور داد كه اصحابش نيز، چنين كنند.

باب (4): خداوند در سورة بقره مي فرمايد: « أو صدقه » يعني طعام دادن به شش نفر مسكين

876 ـ عن كَعْب بْنَ عُجْرَةَ قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ قَمْلاً فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاحْلِقْ رَأْسَكَ ـ أَوْ قَالَ: احْلِقْ» قَالَ: فِيَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ**﴾ إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ : «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقٍ بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوِ انْسُكْ بِمَا تَيَسَّرَ». (بخارى:1815)

ترجمه: كعب بن عجره میگوید: رسول خدا در حديبيه، متوجه شد كه سرم شپش زده است. فرمود: «آنها موجب ناراحتي تو شده اند»؟ عرض كردم: بلي. آنحضرت فرمود: «پس موهايت را بتراش». كعب ميگويد: اين آيه دربارة من نازل شد: **فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ** (اگر كسي از شما بيمار شد و يا ناراحتي در سر داشت تا آخر آيه ..) بنابراين، رسول الله فرمود: «بخاطر آن، سه روز، روزه بگير يا سه صاع خوراك، ميان شش مسكين، توزيع كن. يا آنچه برايت ميسر است، قرباني كن».

باب (5): مقدار طعام در فديه، نصف صاع است

877 ـ وَعَنهُ [illegible]

ترجمه: و در روايتي ديگر، كعب بن عجره [illegible] ميگويد: آية مذكور، بطور خاص در مورد من، نازل شد. ولي حكم آن، شامل همة شما مي باشد.

29 ـ كتاب جريمة شكار كردن

باب (1): شخص مُحرم مي تواند از شكار شخص غير مُحرم، استفاده كند

878 ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ

أُحْرِمْ، فَأُنْبِئْنَا بِعَدُوٍّ بِغَيْقَةَ فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِحِمَارِ وَحْشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُّهُ فَاسْتَعَنْتُهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلاً مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: تَرَكْتُهُ

بِتَعْهَنَ وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَءُونَ عَلَيْكَ السَّلاَمَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْظُرْهُمْ، فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا اصَّدْنَا حِمَارَ وَحْشٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا فَاضِلَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرِمُونَ. (بخاري:1821)

ترجمه: ابوقتاده میگوید: در سال حدیبیه، با نبي اکرم از مدینه، براه افتادیم. اصحاب آنحضرت مُحرِم شده بودند. ولي من احرام نبسته بودم. آنگاه، اطلاع یافتیم که دشمن، در محلي بنام غیقه، خود را آمادة کارزار مي سازد. بسوي دشمن، براه افتادیم. همراهانم، گورخري دیدند (چون در احرام بسر مي بردند و نمي توانستند شکار کنند) با نگاه به یکدیگر، شروع به خندیدن کردند. من به اطراف خود نگریستم، چشمم به آن افتاد. اسبم را تاختم و گورخر را زخمي کردم و با او گلاویز شدم. آنگاه، از آنان خواستم که با من کمك کنند. ولي همه از این کار سرباز زدند. (ناچار به تنهایي، آن را از پاي درآوردم) و همه از گوشت آن، خوردیم. سپس، خود را به

رسول خدا رسانيدم. و چون مي ترسيدم از آنحضرت بازمانم، اسبم را گاهي تند تر و گاهي آهسته مي راندم. نيمه هاي شب، شخصي از بني غفار را ديدم و پرسيدم كه در كجا از رسول خدا جدا شده اي؟ گفت: كنار چشمه آبي بنام تعهن. و قصد داشت كه در مقام سقيا، بيتوته نمايد. سرانجام، خود را به ايشان رسانيدم. و گفتم: اي رسول خدا! اصحابت خدمت شما سلام رسانيدند و مي ترسيدند كه دشمن بين شما و آنها، حايل شود. بهتر است منتظر بمانيد تا بما برسند. آنحضرت نيز پذيرفت. سپس، گفتم: يا رسول الله! ما گوخري شكار كرديم و از گوشت آن، هنوز مقداري

همراه من مي باشد. پيامبر خدا به اصحاب كه در احرام بسر مي بردند، فرمود: «از اين گوشت، بخوريد».

باب (2): مُحرم نبايد غير مُحرم را در شكار كردن، ياري كند

879 ـ وَعَنهُ فِي رِوَايَةٍ: أنهم لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا

أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا» قَالُوا: لا قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا». (بخارى:1824)

ترجمه: در روايتي ديگر، از ابوقتاده آمده است كه وقتي آنها نزد رسول خدا رسيدند، پرسيد: «آيا كسي از شما، دستور حمله به گورخر را داده و يا به طرف آن، اشاره كرده است»؟ گفتند: خير. آنگاه، رسول الله فرمود: «گوشت باقي مانده را نيز بخوريد».

باب (3): مُحرِم نبايد غير مُحرِم را در كشتن شكار، ياري كند

880 ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلاثٍ وَمِنَّا الْمُحْرِمُ، وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، الحديث. (بخارى: 1823)

ترجمه: در روايتي ديگر، از ابو قتاده چنين آمده است: كه با پيامبر در سه مايلي مدينه، در محلي به نام «قاحه» بوديم. برخي از ما محرم بودند و برخي ديگر، محرم نبودند. (سپس بقيه حديث فوق را ذكر نمود).

باب (4): نپذيرفتن گورخر زنده در حالت احرام

881ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بن عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيِّ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ حِمَارًا وَحْشِيًّا وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلاَّ أَنَّا حُرُمٌ». (بخارى: 1825)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه صعب ابن جثامه ليثي گورخري را در محلي به نام ابواء يا وَدّان به رسول خدا اهداء كرد. رسول الله آنرا نپذيرفت. (آن شخص، غمگين و افسرده شد). هنگامي كه رسول اكرم آثار پريشاني را در چهره اش ديد، فرمود: «چون در احرام بسر ميبريم، آنرا نپذيرفتيم».

باب (5): آنچه را مُحرم مي تواند بكُشد و آنچه مجاز است در حرم كشته شود

882 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يَقْتُلْنَّ فِي الْحَرَمِ الْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». (بخارى: 1829)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله فرمود: «پنج نوع از حيوانات را كه موذي هستند، مي توان در حرم كشت و آنها عبارتند از: كلاغ، باز شكاري، عقرب، موش و سگِ هار».

883 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارٍ بِمِنًى، إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ ﴿وَالْمُرْسَلاتِ﴾ وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا وَإِنِّي لأَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا». (بخارى:1830)

ترجمه: از عبد الله بن مسعود روايت است كه ميگويد: همراه رسول الله در غاري، در منا بوديم كه سورة «مرسلات» نازل شد. رسول الله آنرا تلاوت ميكرد و من همانطور كه از زبان (مباركش) مي شنيدم آن را حفظ ميكردم. هنوز سوره «مرسلات» به پايان نرسيده بود كه ماري بسوي ما پريد و به ما حمله كرد. رسول الله فرمود: «آنرا بكشيد». ما نيز فوراً اقدام نموديم ولي مار فرار كرد. رسول الله فرمود: « مار از شر شما نجات پيدا كرد همانطور كه شما از شر او، نجات يافتيد».

884 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُوَيْسِقٌ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.(بخاري: 1831)

ترجمه: عايشه رضي الله عنهاميفرمايد: رسول الله وَزَغ را موذي خواند، اما نشنيدم كه ما را به كشتن آن، امر نمايد.

باب (6): جنگ و درگيري در مكه جائز نيست

885 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا». (بخاري:1834)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول اكرم روز فتح مكه فرمود: « (از اين پس) هجرتي (از مكه) وجود ندارد، اما جهاد و نيت آن، باقي است. و هرگاه، دعوت به جهاد شديد، جهاد كنيد».

باب (7): حكم حجامت براي مُحرم

886 ـ عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِلَحْيِ جَمَلٍ فِي وَسَطِ رَأْسِهِ. (بخارى:1836)

ترجمه: ابن بحينه ميگويد: رسول الله در محلي به نام «لحي جمل» در حال احرام، فرق سرش را حجامت نمود.

باب (8): (حكم) نكاح براي مُحرم

887ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخارى: 1836)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله در حال احرام، با ميمونه رضي الله عنها ازدواج كرد.

باب (9): استحمام نمودن مُحرم

888ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَأْطَأَهُ حَتَّى بَدَا لِي رَأْسُهُ، ثُمَّ قَالَ لإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ يَفْعَلُ. (بخاري:1840)

ترجمه: از ابو ايوب انصاري پرسيدند: رسول الله در حال احرام، چگونه سر (مباركش) را مي شست؟ ابو ايوب

پارچه اي را كه روي سرش بود، برداشت و سرش آشكار شد. آنگاه، به كسي كه آب بر سرش مي ريخت (خدمتگذارش)، گفت: آب بريز. او بر سر ش آب ريخت. سپس، ايوب سرش را با دستانش حركت داد. و نخست، دستها را از جلو به عقب، و سپس، از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول الله را ديدم كه چنين ميكرد.

باب (10): ورود به حرم و مكه بدون احرام

889 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». (بخارى:1846)

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه رسول الله سال فتح مكه در حالي كه كلاه خودي بر سر داشت، وارد مكه شد. وقتي كه آنرا از سرش برداشت، مردي رسيد و گفت: ابن خطل به پردة كعبه پناه آورده است. رسول الله

فرمود: «او را بكشيد». (ابن خطل، مسلماني را كشته و خود مرتد شده بود. مترجم)

باب (11): حج گزاردن به نيابت از ميت

890ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا أَرَأَيْتِ لَوْ

كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ أَكُنْتِ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ». (بخارى:1852)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه يكي از زنان طايفه جهينه، نزد رسول الله آمد و گفت: مادرم نذر كرده بود كه به حج برود، ولي موفق نشد و فوت كرد. آيا من ميتوانم از طرف او، حج كنم؟ رسول الله فرمود: «بلي، از طرف او، حج كن. اگر مادرت بدهكار ميبود، آيا بدهكاريش را پرداخت نمي كردي؟ پس وام خدا را ادا كن. زيرا اداي حق خدا، واجب تر است».

باب (12): حج كودكان

891ـ عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ. (بخارى: 1858)

ترجمه: سايب بن يزيد ميگويد: مرا در سن هفت سالگي، همراه رسول خدا به حج بردند.

باب (13): حج زنان

892 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ مِنْ حَجَّتِه قَالَ لأُمِّ سِنَانٍ الأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكِ مِنَ الْحَجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلانٍ ـ تَعْنِي زَوْجَهَا ـ كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا وَالآخَرُ يَسْقِي أَرْضًا لَنَا قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً مَعِي».(بخاري: 1863)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي که رسول الله از سفر حج، برگشت، خطاب به ام سنان انصاري فرمود: «چرا به حج نرفتي»؟ وي گفت: شوهرم دو شتر براي آب كشيدن داشت. يكي را با خود به حج برد. و دومي، زمينهاي ما را آبياري مي كرد. رسول الله فرمود: « ثواب يك عمره در ماه مبارك رمضان، برابر با حجي است كه همراه من، ادا شود».

893 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَالَ: أَرْبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ

فَأَعْجَبْنَنِي وَآنَقْنَنِي: «أَنْ لا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلا صَوْمَ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى، وَلا صَلاَةَ بَعْدَ صَلاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، وَلا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (بخارى:1864)

ترجمه: ابوسعيد خدري که در دوازده غزوه، همراه رسول الله بوده است، ميگويد: چهار نصيحت از رسول الله

 شنيدم كه مورد پسند من واقع شد و باعث خرسندي من گرديد. اول اينكه: «هيچ زني شرعاً حق ندارد مسافت دو روز را بدون شوهر يا محرم ديگري، به سفر برود. دوم اينكه: هيچ كس، حق ندارد روزهاي عيد فطر و عيد قربان را روزه بگيرد. سوم اينكه: هيچ نمازي بعد از اين دو نماز نيست يعني بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. چهارم اينكه: بار سفر (به سوي هيچ مسجدي) بسته نشود مگر به مسجدالحرام و مسجد من (مسجد النبي) و مسجد الاقصي».

باب (14): كسي كه نذر نمايد تا پياده به خانة كعبه برود

894 ـ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟» قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ» وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. (بخاري:1865)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم پيرمردي را ديد كه به كمك دو پسرش، تلو تلو راه مي رفت. فرمود: «اين

را چه شده است»؟ گفتند: نذر کرده است که پیاده به حج برود. رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نیازي ندارد که این شخص، این همه خود را به زحمت اندازد». و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود).

895ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ ﭬ قَالَ: نَذَرَتْ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرَتْنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ ﷺ: «لِتَمْشِ وَلْتَرْكَبْ». (بخاری:1866)

ترجمه: عقبه بن عامر میگوید: خواهرم نذر کرده بود که پیاده به زیارت خانة خدا برود. و به من دستور داد تا از رسول الله در این باره، سؤال کنم. من هم از آنحضرت پرسیدم. ایشان فرمود: «گاهي، پیاده برود و گاهي، سوار شود».

30 ـ کتاب فضایل مدینة منوره

باب (1): حرم مدینه

896 ـ عَنْ أَنَسٍ ؓ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخارى:1867)

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم فرمود: «مدينه از فلان نقطه تا فلان نقطه، حرم است. درخت آن، بريده نشود و ظلم و تجاوزي در آنجا، انجام نگيرد. هركس، در مدينه ظلم و تجاوز كند، لعنت خدا، فرشتگان و همة مردم بر او باد».

897 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لاَبَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي» قَالَ: وَأَتَى النَّبِيُّ بَنِي حَارِثَةَ فَقَالَ: «أَرَاكُمْ يَا بَنِي

حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ» ثُمَّ الْتَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ». (بخارى:1869)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: رسول الله فرمود: «خداوند حد فاصل دو ناحية سنگلاخي مدينه را حرم قرار داد و حكم آن را بزبان من جاري ساخت». راوي ميگويد: رسول الله نزد بني حارثه آمد و فرمود: «اي بني حارثه! فكر ميكنم شما بيرون از حدود حرم باشيد». سپس، به اين سو و آن سو، نگاه كرد و فرمود: «خير، شما در محدودة حرم هستيد».

898ـ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلاَّ كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ : «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَمَنْ

تَوَلَّى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ». (بخارى:1870)

ترجمه: از علي بن ابي طالب روايت است كه فرمود: بجز كتاب خدا و اين صحيفه، چيز ديگري نزد ما نيست. (و در آن آمده است كه) رسول الله فرمود: «مدينه از كوه عاير تا فلان نقطه، حرم است. هركس در مدينه ظلم كند يا ظالمي را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. نه فرايض چنين كسي پذيرفته مي شود و نه عبادات نفلياش». و فرمود: «تعهد و پيمان مسلمانان، يكي است.

هركس، تعهد مسلماني را نقض نمايد، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد. نه فرايضش قبول مي شود و نه عبادت نفلياش. هر برده اي كه بدون اجازه صاحبش با ديگران پيمان دوستي ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. نه فرايضش قبول مي شود و نه عبادات نفلي اش».

باب (2): فضيلت مدينه و اينكه انسانهاي بد را از خود، ميراند

899 ـ عَنْ أَبَي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى يَقُولُونَ يَثْرِبُ وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ، كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». (بخارى:1871)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «خداوند به من امر نموده است تا به شهري بروم كه بر ساير شهرها مسلط خواهد شد. و آن شهر، يثرب و مدينه است كه آدمهاي بد را از خود، جدا مي سازد همانطور كه كوره مواد ناخالص را از فلزات، جدا مي كند».

باب (3): مدينه، سرزمين پاكي است

900ـ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ مِنْ تَبُوكَ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ». (بخارى: 1872)

ترجمه: ابو حميد ميگويد: همراه رسول الله از تبوك برمي گشتيم. هنگامي كه به مدينه، نزديك شديم، رسول خدا فرمود: «اين (مدينه)، سرزمين پاكي است».

باب (4): كسي كه از مدينه، روي بگرداند

901 ـ عَنِ أبي هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لا يَغْشَاهَا إِلاَّ الْعَوَافِ» يُرِيدُ عَوَافِيَ السِّبَاعِ وَالطَّيْرِ «وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا». (بخاری: 1874)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «مردم، مدينه را در بهترين وضعي كه دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حيوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند كرد. و آخرين كساني كه حشر مي شوند دو چوپان از طايفه مزينه خواهند بود كه با گوسفندانشان به سوي مدينه مي روند و وقتي به آنجا مي رسند، آن را پر از جانوران وحشي مي بينند، و هنگاميكه به ثنية الوداع مي رسند، به چهره، بر زمين مي افتند و بيهوش مي شوند».

902 ـ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الشَّأْمُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ،

فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». (بخارى:1875)

ترجمه: سفيان بن ابي زهير ميگويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «يمن فتح خواهد شد و گروهي همراه اعضاي خانواده و هوا دارانشان از مدينه به يمن خواهند رفت. حال آنكه مدينه براي آنان، بهتر است. كاش اين را مي دانستند! همچنين، شام فتح خواهد شد و گروهي همراه اعضاي خانواده و هوا دارانشان از مدينه به طرف آن خواهند رفت. در حالي كه مدينه براي آنان، بهتر است. كاش اين را ميدانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهي همراه اعضاي

خانواده و هوا دارانشان از مدينه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنکه مدينه براي آنان، بهتر است. اي كاش اين را ميدانستند»!

باب (5): ايمان، به مدينه برخواهد گشت

903ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا». (بخاری:1876)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «سرانجام، ايمان به مدينه باز خواهد گشت، همانطور كه مار به سوراخش، باز مي گردد».

باب (6): گناه مكر با اهالي مدينه

904 ـ عَنْ سَعْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: «لا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلاَّ انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ». (بخارى:1877)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي گويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «هركس، با مردم مدينه، فريب كاري كند، از بين مي رود همانطور كه نمك در آب، از بين مي رود».

باب (7): قلعه هاي مدينه

905ـ عن أُسَامَةَ قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ

مَا أَرَى إِنِّي لأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ». (بخارى:1878)

ترجمه: از اسامه روايت است كه روزي، نبي اكرم از مكاني بلند به يكي از قلعه هاي مدينه، نظر كرد و فرمود: «آيا مي بينيد آنچه را كه من مي بينم؟ من محل سقوط فتنه ها را مانند نزول قطرات باران، در ميان خانه هاي شما مي بينم».

باب (8): دجال وارد مدينه نخواهد شد

906 ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ». (بخارى:1879)

ترجمه: از ابوبكره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «خطر ورود دجال مسيح به مدينه وجود ندارد. (زيرا) درآن زمان، مدينه داراي هفت دروازه خواهد بود كه بر هر يك از آنها دو فرشته، نگهبان خواهد بود».

907 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلائِكَةٌ لا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلا الدَّجَّالُ». (بخاری: 1880)

ترجمه: ابو هريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «در گوشه وكنار مدينه، فرشته هايي وجود دارند كه مانع ورود طاعون و دجال در آن، ميشوند».

908 ـ عَنِ أَنَسِ بْنُ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلاَّ سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إِلاَّ

مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلاَّ عَلَيْهِ الْمَلاَئِكَةُ صَافِّينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». (بخارى:1881)

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هيچ شهري در دنيا وجود ندارد كه دجال وارد آن نشود مگر مكه و مدينه. فرشتگان بر تمام راههاي ورودي مكه و مدينه صف بسته، آنها را حراست مي كنند. مدينه

سه بار به لرزه درخواهد آمد و خداوند هركافر و منافقي را از آنجا، بيرون خواهد راند».

909 ـ عَنْ أبي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ ـ يَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ

أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَقْتُلُهُ. فَلا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ». (بخارى:1882)

ترجمه: ابوسعيد خدري ؓ ميگويد: رسول الله ﷺ دربارة دجال، زياد سخن گفت. از جمله فرمود: «دجال كه ورودش به مدينه حرام شده است در يكي از شوره زارهاي نزديك مدينه

فرود مي آيد. شخصي از بهترين مردم آن زمان، نزدش مي رود و مي گويد: من گواهي مي دهم كه تو دجال هستي. همان كسي كه رسول الله در مورد تو ما را باخبر ساخته است.

دجال ميگويد: اگر من اين شخص را بكشم و دوباره زنده كنم بازهم در كار من شك مي كنيد؟ مردم مي گويند: خير. دجال او را مي كشد و دوباره، زنده مي كند. آن شخص، پس از زنده شدن، مي گويد: بخدا سوگند! هيچگاه من به اندازة امروز، بصيرت نداشته ام. (من يقين دارم كه تو دجال هستي). دجال تصميم مي گيرد كه دوباره او را بكشد، ولي نمي تواند».

باب (9): مدينه، پليدي را از خود، دفع ميكند

910ـ عَنْ جَابِرٍ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ فَبَايَعَهُ عَلَى الإِسْلاَمِ فَجَاءَ مِنَ الْغَدِ مَحْمُومًا فَقَالَ: أَقِلْنِي فَأَبَى ثَلاثَ مِرَارٍ فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا وَيَنْصَعُ طَيِّبُهَا». (بخارى: 1883)

ترجمه: جابر میگوید: عربي باديه نشين نزد رسولالله آمد و بيعت بر اسلام كرد. روز بعد، در حالي كه بيمار بود، نزد رسول الله آمد و گفت: بيعت مرا فسخ كن. رسول الله سه بار تقاضاي او را رد كرد. آنگاه، فرمود: «مدينه مانند كوره است كه ناخالص را بيرون مي ريزد و خالص را نگه مي دارد».

باب (10)

911ـ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ». (بخارى:1885)

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم فرمود: «خداوندا! دو برابر بركاتي كه به مكه عطا كرده اي، به مدينه نيز عنايت فرما».

باب (11)

912 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلالٌ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَـلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِـرٌ وَجَلِيلُ
وَهَـلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَـنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَا لَ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ

بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدِّنَا، وَصَحِّحْهَا لَنَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ أَوْبَأُ أَرْضِ اللَّهِ قَالَتْ فَكَانَ بُطْحَانُ يَجْرِي نَجْلاً. تعني ماءً آجنًا. (بخارى:1889)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: هنگامي كه رسول الله وارد مدينه منوره شد، ابوبكر و بلال رضي الله عنهما بيمار شدند. وقتي كه ابوبكر تب مي شد، اين شعر را مي خواند:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

(هر شخص، در ميان خانواده اش صبح ميكند، در حالي كه مرگ نزديكتر از بند كفش اوست).

و هر گاه، تب بلال كاهش مي يافت، صدايش را بلند مي كرد و چنين مي سرود:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَـلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِـرٌ وَجَلِيلُ

وَهَـلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَـنَّةٍ وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَـــــــــــامَةٌ وَطَفِيــــــــــــلُ

(اي كاش، شبي را در وادي مكه ميگذراندم در حالي كه دور و بر من، گيـــاه اِذخر و جليل ميبـــود. اي كـــاش، روزي آب چشمه مجنه را مينوشيدم. اي كــاش، شامـه و طفـــــيل را مـــيديدم).

و مي گفت: پروردگارا! شيبه بن ربيعه، عتبه بن ربيعه و اميه بن خلف را لعنت كن و از رحمتت دور بگردان، همانگونه كه ما را از وطن مان (مكه) به سرزمين وبا خيز (مدينه) بيرون راندند.

سپس، هنگامي كه رسول الله ﷺ اين سخنان را شنيد، دعا كرد و فرمود: «پروردگارا! محبت مدينه را مانند محبت مكه يا بيشتر از آن، در دلهاي ما جاي بده. پروردگارا! به صاع و مُد ما (واحد هاي وزن) بركت عنايت فرما. و آب و هواي مدينه را براي ما مساعد بگردان. و تبي را كه در مدينه است به جُحفه منتقل كن». عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: زماني كه ما وارد مدينه شديم، مدينه از هر جاي ديگر، بيشتر گرفتار بيماري وبا بود. و در بُطحان، آب بسيار بدبويي جاري بود.

31 ـ كتاب احكام روزه

باب (1): فضيلت روزه

913 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ: «الصِّيَامُ جُنَّةٌ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَجْهَلْ وَإِنِ
امْرُؤٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ،
وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ

عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي الصِّيَامُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا». (بخارى: 4981)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: « روزه، سپري (در برابر آتش دورخ) است. روزه دار نبايد ناسزا بگويد و عمل جاهلانه انجام دهد. اگر كسي با او درگير شود و يا به وي ناسزا گويد، درجوابش بگويد: من روزه هستم، من روزه هستم. و افزود: سوگند به ذاتي كه

جانم در دست اوست، بوي دهان روزه دار، نزد خداوند از بوي مُشك، خوشبو تر است. (خداوند مي فرمايد): روزه دار، خوردن، آشاميدن و ارضاي تمايلات جنسي را بخاطر من، ترك مي كند. روزه از آنِ من است و خود من پاداش آنرا مي دهم. و هر نيكي، ده برابر پاداش دارد».

باب (2) : رَيّان، دروازه اي از بهشت است كه مخصوص روزه داران مي باشد

914ـ عَنْ سَهْلٍ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ».

ترجمه: از سهل روايت است كه نبي اكرم فرمود:«بهشت، دروازه اي دارد كه به آن، ريان مي گويند. روز قيامت، فقط روزه داران از آن دروازه، وارد(بهشت) مي

شوند. و غير از آنها كسي ديگر از آن، وارد نمي شود. (روز قيامت) ندا داده مي شود كه كجايند روزه داران؟ پس آنها برمي خيزند و غير از آنها كسي ديگر، وارد نمي شود. پس از اينكه روزه داران وارد مي شوند، آن در، بسته مي شود و هيچ كس ديگري از آن، وارد نمي شود».

915ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ،

وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَام دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». (بخارى: 1897)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هركس، دو نوع انفاق در راه خدا نمايد، از دروازه هاي بهشت ندا داده مي شود: اي بنده خدا ! اين است نتيجه كار خير. پس هر كسي كه اهل نماز بوده، او را از دروازة نماز، و هر كس اهل جهاد بوده او را از دروازة جهاد، و كسي كه اهل روزه بوده، او را از دروازة رَيّان و كسي كه اهل صدقه بوده، او را از دروازة صدقه، صدا مي زنند. ابوبكر گفت: اي رسول خدا! پدر و مادرم فدايت باد(اگر چه) كسي كه از يك دروازه، صدا زده شود، نيازي ندارد (كه از دروازه هاي ديگر او را صدا بزنند) ولي آيا چنين فردي وجود

دارد كه او را از همة درها صدا بزنند؟ فرمود: «آري، اميدوارم كه تو نيز يكي از آنها باشي».

916 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» وفي رواية عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». (بخارى:1899)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «وقتي ماه رمضان فرا مي رسد، درهاي بهشت گشوده مي شوند». و در روايتي ديگر، ابوهريره مي گويد: رسول اكرم فرمود: «وقتي ماه رمضان از راه مي رسد، درهاي آسمان، گشوده مي شوند و درهاي دوزخ، بسته مي گردد و شياطين به زنجير كشيده مي شوند».

باب (3): آيا رمضان گفته شود يا ماه رمضان و يا هر دو؟

917 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ» يعني: هِلالِ رَمَضَانَ. (بخارى: 1900)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «هرگاه، هلال رمضان را ديديد، روزه بگيريد. و هرگاه، هلال شوال را مشاهده كرديد،

افطار كنيد. و اگر آسمان، ابري بود (ماه رويت نشد)، سي روز را كامل كنيد».

باب (4): كسي كه دروغ گفتن وعمل به آن را در رمضان، ترك نكند

918ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ

فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ». (بخارى:1903)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «هركس كه دروغ گويي و عمل به مقتضاي آن را ترك نكند، خداوند نيازي ندارد كه او خوردن و نوشيدن را ترك كند».

باب (5): آيا روزه دار در جواب كسي كه به او دشنام مي دهد، بگويد: من روزه هستم؟

919 ـ وعنه الحديث المتقدم: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلاَّ الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» وقال في آخره: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ». (بخارى:1904)

ترجمه: حديث ابوهريره قبلاً بيان گرديد كه: (خداوند مي فرمايد): هر عملي كه فرزند آدم انجام دهد، براي خودش مي باشد، جز روزه كه مخصوص من است. و من خودم پاداش آنرا خواهم داد». و در پايان حديث، پيامبر اكرم

فرمود: «روزه دار، دو بار خوشحال مي شود: يكي، هنگامي كه افطار مي كند. و ديگري، زماني كه با پرودگارش ملاقات مي نمايد، از روزه اش شادمان مي شود».

باب (6): كسي كه از مجرد بودن خود، مي ترسد، روزه بگيرد

920 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ فَقَالَ: «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ

لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». (بخارى:1905)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: همراه رسول خدا بوديم كه ايشان فرمودند: «كسي كه توانايي ازدواج كردن دارد، ازدواج كند. زيرا اين كار، باعث حفاظت چشم و شرمگاه، مي شود. و كسي كه توانايي ازدواج را ندارد، روزه بگيرد. چرا كه روزه، شهوت را ضعيف و كنترل ميكند».

باب (7): پيامبر فرمود: «با ديدن هلال ماه،

روزه بگيرد و با ديدن هلال، عيد نماييد»

921ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً فَلا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلاثِينَ». (بخارى:1907)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله فرمود: «ماه، بيست ونه شب است. تا هلال

ماه را نديده ايد، روزه نگيريد. و اگر هوا، ابري بود ونتوانستيد آنرا ببينيد، سي روز را كامل كنيد».

922ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ آلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ شَهْرًا فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». (بخارى:1910)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله سوگند ياد كرد كه تا يك ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بيست و نه روز، هنگام صبح يا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت گفتند: شما براي يك ماه، سوگند ياد كرده ايد!؟ فرمود: «يك ماه، بيست و نه روز است».

باب (8): دو ماه عيدين (فطر و ضحي) ناقص نمي شوند

923 ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «شَهْرَانِ لا يَنْقُصَانِ شَهْرَا عِيدٍ رَمَضَانُ وَذُو الْحَجَّةِ». (بخارى:1912)

ترجمه: از ابوبكره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «دو ماه عيد، يعني ماه رمضان و ماه ذوالحجه كم نميشوند». (يعني اينكه همزمان در يك سال، هر دو كمتر از 30 روز نميشوند. يا اينكه اگر اين دو ماه، بيست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سي روز را دارند».

باب (9): اين فرمايش رسول اكرم ﷺ: «ما نوشتن و حساب كردن را نمي دانيم»

924ـ عن ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ وَمَرَّةً ثَلاثِينَ». (بخارى:1913)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «ما ملتي امي هستيم. نوشتن و حساب كردن را نمي دانيم. ماه، گاهي اينقدر و گاهي اين

قدر مي شود». (و با باز و بسته نمودن انگشتان دستهاي خود، نخست، بيست و نه و سپس، سي روز را به آنان، نشان داد».

باب (10): نبايد (بخاطر احتياط) يك يا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

925ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ

يَوْمَيْنِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ». (بخارى: 1914)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه: رسول الله فرمود: «هيچكس از شما نبايد يك يا دو روز قبل از رمضان، روزه بگيرد، مگر كسي كه مقيد به روزه گرفتن(بعنوان مثال، روزهاي دوشنبه و پنجشنبه)، بوده است. چنين شخصي، روزه بگيرد».

باب (11): خداوند مي فرمايد: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُم وَأَنتُم لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ يعني همبستري با همسرانتان در شبهاي رمضان، براي شما حلال شده است. آنها براي شمابه مثابة لباس هستند و شما نيز براي آنها به مثابة لباس هستيد. يعني براي راحت نفس، به يكديگر روي مي آوريد

926 ـ عَنِ الْبَرَاءِ قَا لَ: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا فَحَضَرَ الإِفْطَارُ فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلا يَوْمَهُ حَتَّى يُمْسِيَ وَإِنَّ قَيْسَ بْنَ صِرْمَةَ الأَنْصَارِيَّ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا حَضَرَ الإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدَكِ طَعَامٌ؟ قَالَتْ لا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَيْبَةً لَكَ فَلَمَّا

انْتَصَفَ النَّهَارُ غُشِيَ عَلَيْهِ فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: **أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ** فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا وَنَزَلَتْ: **وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**. (بخارى:1915)

ترجمه: براء ميگويد: هنگامي كه بعضي از ياران رسول الله روزه ميگرفتند و زمان افطار فرا مي رسيد و قبل از اينكه افطار نمايند، خواب ميرفتند، آن شب و روز بعد تا وقت افطار، چيزي نمي خوردند. (زيرا ابتدا چنين بود كه بعد

از خوابيدن در شبهاي رمضان، ، خوردن، آشاميدن و همبستري، ممنوع بود).

روزي، قيس بن صرمة انصاري روزه بود. هنگامي كه وقت افطار، فرا رسيد، نزد همسرش آمد و پرسيد: براي خوردن چيزي داري؟ همسرش گفت: خير، ولي صبر كن تا چيزي برايت پيدا كنم. قيس بن صرمه كه كار ميكرد (قبل از اينكه همسرش برگردد)، خواب رفت. وقتي همسرش آمد و ديد كه شوهرش خواب رفته است، گفت: افسوس كه به خواسته ات نرسيدي. روز بعد هنگام ظهر، قيسبن صرمه از شدت گرسنگي، غش كرد و افتاد. آنحضرت را از اين جريان

مطلع كردند. آنگاه، اين آيه نازل شد: **﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾** (همبستري با زنان در شب هاي رمضان، براي شما حلال شد). صحابه از نازل شدن اين آيه، خيلي خوشحال شدند. همچنين، اين آيه نازل شد: **﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ﴾** بخوريد و بياشاميد تا اينكه نخ سفيد (روشني صبح) از نخ سياه (تاريكي شب) كاملاً براي شما آشكار بشود.

باب (12): خداوند مي فرمايد: ﴿كُلُوا وَاشرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الفَجرِ﴾ بخوريد و بيا شاميد تا اينكه نخ سفيد (روشني فجر) از نخ سياه (تاريكي شب) براي شما، نمايان شود.

927ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿**حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**﴾ عَمَدْتُ إِلَى عِقَالٍ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالٍ

أَبْيَضَ فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وِسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلا يَسْتَبِينُ لِي فَغَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ». (بخارى:1916)

ترجمه: عدي ابن حاتم ميگويد: وقتي كه اين آيه **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ** نازل شد. يك طناب سياه و يك طناب سفيد را زير بالشت خود گذاشتم. تمام شب به آنها نگاه ميكردم ولي براي من قابل تشخيص نبودند. هنگام صبح، نزد رسول خدا

رفتم و ماجرا را برايش تعريف كردم. فرمود: «منظور از نخ سياه، تاركي شب و منظور از نخ سفيد، روشني بامداد است».

باب (13): فاصله ميان سحري و طلوع فجر

928ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلاَةِ قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ

الأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً. (بخاری:1921)

ترجمه: زيد بن ثابت ميگويد: همراه رسول الله سحري خورديم. سپس، آنحضرت براي نماز فجر، بلند شد. پرسيديم: فاصلة ميان اذان صبح و سحري، چقدر بود؟ زيد گفت: به اندازه اي كه حدود پنجاه آيه خوانده شود.

باب (14): سحري، بركت دارد ولي واجب نيست

929ـ عن أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً». (بخارى: 1923)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: نبي اكرم فرمود: «سحري بخوريد زيرا در خوردن سحري، خير و بركت نهفته است».

باب (15): نيت روزه گرفتن در اثناي روز

930ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ أَنَّ النَّبِيَّ بَعَثَ رَجُلاً يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ أَوْ فَلْيَصُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلا يَأْكُلْ». (بخاری:1924)

ترجمه: سلمه بن اكوع مي گويد: نبي اكرم در روز عاشورا، شخصي را مأموريت داد تا اعلام كند: «هركس، چيزي خورده است تا فرا رسيدن شب، چيزي نخورد يا روزه گيرد. و هركس كه تا كنون چيزي نخورده است، نخورد و روزه بگيرد».

باب (16): روزه داري كه در حالت جنابت، صبح مي كند

931ـ عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. (بخارى: 1925)

ترجمه: عايشه و ام سلمه رضي الله عنهما مي گويند: گاهي، فجر طلوع مي كرد در حالي كه رسول الله بعلت همبستري، در جنابت بسر مي برد. آنگاه، غسل مي كرد و به روزه اش ادامه مي داد.

باب (17): هم آغوشي با همسر، براي روزه دار

932ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لإِرْبِهِ. (بخارى:1927)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم در حالت روزه، همسرانش را در آغوش مي گرفت و مي بوسيد. سپس، عايشه رضي الله عنها افزود كه آنحضرت از همة شما در كنترل غراير خويش، قوي تر بود.

باب (18): اگر روزه دار در حالت فراموشي، چيزي بخورد و يا بياشامد

933ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». (بخارى: 1933)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «اگر كسي در حال فراموشي، چيزي خورد و يا نوشيد، روزه اش را كامل كند، زيرا خداوند به او آب و غذا داده است».

باب (19): كسي كه در روز ماه رمضان، همبستري كرد و چيزي براي كفاره نداشت

934 ـ عَنْ أبي هُرَيْرَةَ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لا، قَالَ: «فَهَلْ

تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَجِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لا، قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ﷺ فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعَلَى أَفْقَرَ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا ـ يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ ـ أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي،

فَضَحِكَ النَّبِيُّ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ».

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نزد رسول الله نشسته بوديم كه شخصي آمد و گفت: اي رسول خدا! من هلاك شدم. رسول الله فرمود: «چه شده است»؟ آن شخص، گفت: ماه رمضان در حال روزه، با همسرم همبستري كردم.

رسول الله فرمود: «آيا غلامي داري كه او را آزاد كني»؟ گفت: خير. رسول الله فرمود: «ميتواني دو ماه متوالي، روزه بگيري»؟ گفت: خير. رسول الله فرمود: «ميتواني شصت مسكين را خوراك بدهي»؟ گفت: خير.

آنحضرت چيزي نگفت و مدتي ساكت ماند. در آن اثنا، كيسهاي پر از خرما نزد رسول الله آوردند. رسول الله پرسيد: «سائل چه شد»؟ آن شخص، پاسخ داد: من حاضرم. رسول الله فرمود: «اين كيسه را بردار و صدقه كن». آن شخص، گفت: به خدا سوگند! در ميان اين دو سنگلاخ مدينه، هيچ خانه اي از خانة من محتاج تر نيست. رسول خدا با شنيدن اين سخن، طوري خنديد كه دندانهاي(مباركش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «اين كيسه را بردار و براي همسر و فرزندانت ببر».

باب (20): حجامت كردن و يا استفراغ نمودن روزه دار

935ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ. (بخارى: 1938)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله در حال احرام و همچنين زماني كه روزه بود، حجامت نمود.

باب (21): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر

936 ـ عَنِ بنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ

أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». (بخارى: 1941)

ترجمه: ابن ابي اوفي میگوید: در سفري، همراه رسول الله بوديم. آنحضرت خطاب به يكي از همراهان، فرمود: «پياده شو (و از آرد جو) شربتي براي من تهيه كن». آن شخص، گفت: يا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نكرده است. آنحضرت دوباره فرمود: «پياده شو و برايم شربت درست كن» او گفت: يا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نكرده است. رسول الله فرمود: «پياده شو و برايم شربت درست كن». آن شخص، پياده شد و شربت درست كرد و رسول الله

آن را نوشيد و با اشاره دست به سوي مشرق، فرمود: «هرگاه ديديد كه سياهي شب از افق آشكار شد، بدانيد كه وقت افطار فرا رسيده است».

937ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهِ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرٍو الأَسْلَمِيَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ». (بخارى:1943)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم مي گويد: حمزه بن عمرو اسلمي كه زياد روزه مي گرفت، از رسول الله پرسيد: آيا در سفر، روزه بگيرم؟ رسول الله فرمود: « اگر خواستي، روزه بگير و اگر نخواستي، نگير».

باب (22): اگر كسي بخشي از رمضان را روزه بگيرد. سپس، به مسافرت برود

938 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ أَفْطَرَ فَأَفْطَرَ النَّاسُ. (بخارى:1944)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله در ماه مبارك رمضان، به بقصد مكه، براه افتاد و روزه بود. اما وقتي كه به منطقة كديد (نزديك مكه) رسيد، روزه را افطار كرد. ساير همراهانش نيز روزة خود را افطار كردند.

باب (23)

939 ـ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلاَّ مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ وَابْنِ رَوَاحَةَ. (بخاری:1945)

ترجمه: ابو درداء میگوید: در یکي از سفرها، همراه رسول خدا خارج شدیم. هوا گرم بود تا جایي که مردم از شدت گرما، دستهاي خود را روي سرشان مي گذاشتند. و از میان ما کسي غیر از رسول خدا و ابن رواحه، روزه نبود.

باب (24): پیامبر فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نیکي محسوب نمي شود»

940ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَفَرٍ فَرَأَى زِحَامًا وَرَجُلاً قَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ». (بخارى:1946)

ترجمه: جابر بن عبد الله ميگويد: رسول الله در يكي از سفرها، ديد كه گروهي از مردم، ازدحام نموده اند و شخصي را زير سايه گرفته اند. پرسيد: «او را چه شده

است»؟ گفتند: روزه است. رسول الله فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نيكي محسوب نمي شود».

باب (25): صحابه، يكديگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نكوهش نميكردند

941ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ فَلَمْ يَعِبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ وَلا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ. (بخارى:1947)

ترجمه: انس بن مالك میگوید: «با رسـول خـدا سـفر کـردیم. (بعضي در سـفر روزه مي گرفتند و بـرخي روزه نمي گرفتنـد). روزه داران از کسـاني که روزه نداشـتند، ایـراد نمي گرفتنــد. و کســاني که روزه نبودنــد، روزه داران را ســرزنش نمي کردند».

باب (26): كسي كه فوت نمايد و روزه بر ذمه اش باشد

942 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». (بخارى: 1952)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله فرمود: «هركس، بميرد و روزه اي بر ذمه اش باقي مانده باشد، وَليِ او، از طرف وي روزه بگيرد».

943 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرٍ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ: «نَعَمْ، فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى». (بخارى:1953)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي، نزد رسول الله آمد و عرض كرد: اي پيامبر خدا! مادرم فوت نموده، ولي روزة يك ماه، بر ذمه اش باقي

مانده است. آيا مي توانم به نيابت از او، روزه بگيرم؟ رسول الله فرمود: «آري. دَين خدا، سزاوارتر است كه ادا شود».

باب (27): روزه دار چه وقت مي تواند افطار كند

944 ـ حَدِيثُ عَبْدِاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى وَقَوْلُ النَّبِيِّ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا» تقدَّمَ قَرِيبًا وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ

أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قِبَلَ الْمَشْرِقِ. (بخارى: 1956)

ترجمه: حديث ابن ابي اوفي كه در آن پيامبر خطاب به وي فرموده بود: «پياده شو و شربتي براي ما بساز»، قبلا ذكر شد. و در اين روايت، مي فرمايد: «اگر مشاهده نموديد كه شب از اين طرف، آشكار شد، بدانيد كه وقت افطار فرارسيده است». و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره نمود.

باب (28): تعجيل در افطار

945ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ». (بخاری:1957)

ترجمه: سهل ابن سعد ميگويد: رسول الله فرمود: «مردم تا زماني در خير، بسر ميبرند كه در افطار نمودن، عجله كنند». (يعني بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمايند).

باب (29): اگر كسي در رمضان، افطار كند. سپس، مشخص شود
كه آفتاب، غروب نكرده است

946 ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَتْ: أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ يَوْمَ غَيْمٍ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ. (بخارى:1959)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر میگويد: روزي ابري، در زمان رسول الله افطار كرديم. سپس، آفتاب از پشت

ابرها آشكار شد.(در چنين صورتي، نزد جمهور علماء، قضاء روزه واجب ميشود).

باب (30): روزة كودكان

947 ـ عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلَيَصُمْ» قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ وَنُصَوِّمُ

صِبْيَانَنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللُّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الإِفْطَارِ. (بخارى: 1960)

ترجمه: ربيع دختر معوذ ميگويد: رسول الله صبح روز عاشورا به روستاها و محلههاي انصار، قاصد فرستاد تا اعلام كنند كه: «هركس از صبح، روزه نگرفته است، بقيه روز، روزه بگيرد. و هركس، روزه بوده است، روزهاش را ادامه دهد». ربيع بنت معوذ ميگويد: بعد از آن، ما روز عاشورا را روزه مي گرفتيم و فرزندان خرد سال خود را نيز وادار

به روزه گرفتن مي كرديم. و براي آنها عروسكهاي پشمي مي ساختيم. و هر وقت يكي از آنها براي غذا گريه ميكرد، او را با آن عروسك، سرگرم مي كرديم تا اينكه وقت افطار، فرا ميرسيد.

باب (31): ادامه دادن روزه تا وقت سحر

948 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ يَقُولُ: «لا تُوَاصِلُوا فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ». (بخارى:1963)

ترجمه: از ابوسعيد روايت است كه نبي اكرم فرمود: «روزه ها را با يكديگر، وصل ننماييد. (يعني: بدون افطار و خوردن چيزي، دو روز پشت سر هم، روزه نگيريد). اگر كسي از شما خواست روزه اش را ادامه دهد، تا هنگام سحر، چنين كند». (آنگاه، چيزي بخورد).

باب (32): سرزنش نمودن كسي كه بر روزه وصال اصرار ورزد

949 ـ عَنْ أبي هُرَيْرَةَ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ يَوْمًا ثُمَّ رَأَوُا الْهِلَالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ

يَنْتَهُوا. وفي رواية عنه قال لهم: «فَاكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ». (بخارى: 1965 ـ 1966)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله از وصل كردن روزه به روزة ديگر، منع فرمود. يكي از مسلمانان پرسيد: اي رسول خدا! شما خود، روزة وصال مي گيريد؟ (بدون افطار و سحري، روز بعد هم، روزه مي گيريد)؟ رسول الله فرمود: «چه كسي از شما مانند من است!؟ مرا خدا در شب، مي خوراند و مي نوشاند». اما وقتي مشاهده كرد كه آنان از روزة وصال باز نمي آيند، سه روز پي در پي، همراه آنان، روزه گرفت تا اينكه هلال ماه

نو (شوال) را رويت كردند. آنگاه، پيامبر اكرم فرمود: «اگر هلال، رويت نمي شد، چند روز ديگر، بر آن مي افزودم». راوي مي گويد: اين عمل پيامبر بخاطر مجازات آنها بود كه حاضر نشدند از روزة وصال، باز آيند. و در روايتي ديگر، ابوهريره مي گويد: آنحضرت فرمود: «به اندازة توانايي خود، سختي عمل را تحمل كنيد».

باب (33): كسي كه سوگند ياد كند تا برادرش روزة نفلي اش را بخورد

950 ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: آخَى النَّبِيُّ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا. فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ. قَالَ: مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قَالَ: فَأَكَلَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ. ثُمَّ ذَهَبَ

يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانُ: قُمِ الآنَ فَصَلَّيَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ : «صَدَقَ سَلْمَانُ». (بخارى:1968)

ترجمه: ابوجحيفه ميگويد: رسول الله بين ابودرداء و سلمان رضي الله عنهما، پيمان اخوت و برادري، برقرار نمود.

روزي سلمان به خانة ابودرداء رفت و اُم درداء را ژوليده و ژنده پوش، ديد. پرسيد: چرا ژنده پوش و ژوليده اي؟ گفت: برادرت ؛ابودرداء؛ به زندگي دنيا، نيازي ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذايي درست كرد و براي سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوري من نيز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد.
وقتي شب شد و هنگام خواب، فرا رسيد، ابودرداء بلند شد تا عبادت كند. سلمان گفت: بخواب. ابودرداء كمي خوابيد و دوباره بلند شد تا عبادت كند. سلمان گفت: بخواب. وقتي شب بآخر رسيد، سلمان به ابودرداء گفت: اكنون بلند شو. آنگاه، هر دو، نماز شب خواندند. بعد، سلمان به ابودرداء گفت:

پرودگارت بر تو حقي دارد. جسمت بر تو حقي دارد. عيال تو بر تو حقي دارد. حق هر صاحب حقي را ادا كن. سپس، ابودرداء نزد رسول الله آمد و ماجرا را برايش تعريف كرد. رسول خدا فرمود: «سلمان، راست گفته است».

باب (34): روزه گرفتن در ماه شعبان

951 ـ عَنْ عَائِشَـةَ رَضِـي اللَّه عَنْهَا قَـالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَصُومُ حَتَّى نَقُـولَ لا يُفْطِـرُ،

وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لا يَصُومُ فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلاَّ رَمَضَانَ وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ. (بخاری:1969)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: گاهي، رسول الله (پشت سرهم) روزه مي گرفت كه ما خيال مي كرديم هيچگاه، روزه را ترك نخواهد كرد. و گاهي، طوري (پشت سر هم) روزه نمي گرفت كه ما فكر مي كرديم هيچوقت، روزه نخواهد شد. عايشه رضي الله عنها افزود: نديدم كه آنحضرت

 غير از ماه رمضان، ماه ديگري را كاملاً روزه بگيرد. همچنين، نديدم كه در ماه هاي ديگر (غير از رمضان) به اندازة شعبان، روزه بگيرد.

952ـ وعَنْها رَضِي اللَّه عَنْهَا وفي رواية زيادة وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى النَّبِيِّ مَا دُووِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ،

وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا. (بخارى: 1970)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها در روايتي ديگر، چنين آمده است كه رسول الله فرمود: «به اندازة توانايي خود، عمل (عبادت) كنيد. زيرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمي شود، مگر اينكه شما خسته شويد». و پسنديده ترين نماز نزد رسول خدا نمازي است كه بر آن، مداومت شود اگر چه اندك باشد. و هر وقت، رسول خدا نمازي مي خواند، بر آن، مداومت مي كرد.

باب (35): آنچه دربارة روزه گرفتن و افطار نمودن پيامبر گفته شده است

953ـ عن أَنَس وقد سئل عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مُفْطِرًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مَسِسْتُ خَزَّةً وَلاَ حَرِيرَةً أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ

اللَّهِ وَلا شَمِمْتُ مِسْكَةً وَلا عَبِيرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ .

ترجمه: از انس دربارة روزه گرفتن رسول خدا پرسيدند. گفت: هر وقت، در ماهي مي خواستم او را روزه دار ببينم، مي ديدم. و اگر مي خواستم او را در حال خوردن (غير روزه) ببينم، مي ديدم. و هر پاسي از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت بيابم، مي يافتم و اگر ميخواستم او را در حال استراحت ببينم، مي ديدم. و هيچ پارچة پشمي يا ابريشمي را كه نرمتر از دست هاي (مبارك) رسول خدا

باشد، لمس نكردم. همچنين، هيچ مُشك و گلابي را خوشبوتر از رايحة آنحضرت نيافتم.

باب (36): حق جسم در روزه

954 ـ حديث عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِي اللّه عَنْهُمَا تَقَدَّمَ وَقَالَ في هَذِهِ الرواية: فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّ.

ترجمه: حديث عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قبلا بيان گرديده است. در اين روايت، چنين آمده است كه عبد الله وقتي پا به سن گذاشت، گفت: اي كاش! من رخصت (تخفيف)رسول الله را مي پذيرفتم. (و بيشتر از سه روز درماه، روزه نمي گرفتم).

955 ـ وفي رواية عنه: أَنَّهُ لما ذكر صِيَامَ دَاوُدَ قَالَ: وَكَانَ وَلا يَفِرُّ إِذَا لاقَى قَالَ عبدالله: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ لا صَامَ مَنْ صَامَ الأَبَدَ مَرَّتَيْنِ.(بخاري:1977)

ترجمه: در روايتي ديگر از عبد الله چنين نقل شده است كه وقتي رسول الله سخن از روزة حضرت داوود بميان آورد (كه يك روز در ميان، روزه مي گرفت)، فرمود:(بدينجهت بود كه) «هنگام رويارويي با دشمن، فرار نمي كرد». عبد الله مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! كسي هست كه اين را براي من، متعهد شود؟ رسول الله دوباره، فرمود: «كسي كه تمام عمر را بدون وقفه روزه گيرد، روزه اش معتبر نخواهد شد».

باب (38): كسي كه به ديدن گروهي رفت، ولي نزد آنها افطار نكرد

956ـ عَنْ أَنَسٍ دَخَلَ النَّبِيُّ عَلَى أُمِّ سُلَيْمٍ فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمْنٍ قَالَ: «أَعِيدُوا سَمْنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمْرَكُمْ فِي وِعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ فَدَعَا لأُمِّ سُلَيْمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خُوَيْصَّةً قَالَ: «مَا هِيَ؟»

قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسٌ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلا دُنْيَا إِلاَّ دَعَا لِي بِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالاً وَوَلَدًا وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ» فَإِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ الأَنْصَارِ مَالاً وَحَدَّثَتْنِي ابْنَتِي أُمَيْنَةُ أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلْبِي مَقْدَمَ حَجَّاجٍ الْبَصْرَةَ بِضْعٌ وَعِشْرُونَ وَمِائَةٌ. (بخارى:1982)

ترجمه: انس مي گويد: رسول الله به ديدن اُم سليم رضي الله عنها رفت. اُم سليم رضي الله عنها براي آنحضرت خرما و روغن آورد. رسول الله فرمود: «خرماي و روغن

تان را سرجايش برگردانيد. زيرا كه من روزه هستم». سپس، آنحضرت در گوشه اي از خانه به نماز ايستاد و نفل خواند و براي اُم سليم و خانواده اش دعا كرد. ام سليم گفت: اي رسول خدا! من تقاضاي خاصي دارم. آنحضرت فرمود: «آن چيست»؟ گفت: براي خادمت ؛انس؛ (فرزندم، دعاي خير كن). انس مي گويد: رسول خدا هيچ خيري از دنيا و آخرت را باقي نگذاشت مگر اينكه برايم درخواست نمود و فرمود:«پرودگارا! به او مال و فرزند، عطا كن و به آنها بركت ده». انس مي گويد: من ثروت مندترين فرد انصار بودم. دخترم ؛امينه؛ مي گويد: تا روي كار آمدن حَجّاج (حاكم

بصره)، حدود يكصد و بيست و اندي از نسل من به خاك سپرده شدند.

باب (39): روزه گرفتن در آخر ماه

957ـ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ : أَنَّهُ سَأَلَهُ أَوْ سَأَلَ رَجُل،اً فَقَالَ: «يَا أَبَا فُلانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ:

«فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» وفي رواية عنه قال: «مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ». (بخارى:1983)

ترجمه: از عمران بن حصين روايت است كه نبي اكرم از مردي پرسيد: «ابوفلاني! آيا در آخر اين ماه (شعبان)، روزه گرفتي»؟ گفت: خير. رسول الله فرمود:«بنابراين، پس از عيد (فطر)، دو روز، روزه بگير». در روايتي ديگر، آمده است كه فرمود: «از آخر شعبان، روزه گرفتي»؟

باب (40): روزة روز جمعه

958ـ عَنْ جَابِرٍ: نَهَى النَّبِيُّ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری:1984)

ترجمه: از جابر پرسيدند: آيا رسول الله از روزه گرفتن روز جمعه، منع فرمود؟ گفت: بلي.

959ـ عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ

صَائِمَةٌ فَقَالَ: «أَصُمْتِ أَمْسِ؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «فَأَفْطِرِي». (بخارى:1986)

ترجمه: جويريه بنت حارث رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ﷺ روز جمعه به خانه من تشريف آورد و من روزه بودم. فرمود: «ديروز روزه بودي»؟ گفتم: خير. فرمود: «فردا قصد روزه داري»؟ گفتم : خير. فرمود: «پس افطار كن».

باب (41): آيا رسول الله ﷺ روزهاي بخصوصي را روزه ميگرفت؟

960 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّها سُئلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْتَصُّ مِنَ الأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطِيقُ. (بخارى:1987)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها پرسيدند: آيا رسول الله ﷺ روزهاي خاصي را براي روزه گرفتن، اختصاص مي داد؟

گفت: خير. و افزود كه رسول الله بر هر عملي، مداومت ميكرد. و كدام يك از شما توان و مقاومت رسول خدا را دارد؟!

باب (42): روزه در ايام تشريق

961ـ عَنْ عَائِشَةَ و ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالا: لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ

يُصَمْنَ إِلاَّ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ. (بخارى:1997-1998)

ترجمه: عايشه و ابن عمر رضي الله عنهم مي گويند: به هيچكس، اجازه داده نشد كه در ايام تشريق، روزه بگيرد. مگر كسي كه هدي(شكرانة حج) نداشته باشد.

باب (43): روزة روز عاشورا

962 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَصُومُهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ. (بخارى: 2002)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: قريش در زمان جاهليت، روز عاشورا را روزه مي گرفتند. رسول خدا نيز

روزه مي گرفت. و پس از هجرت به مدينه نيز، روزه مي گرفت و ديگران را امر به روزه گرفتن، مي نمود. (ولي) هنگامي كه روزة ماه مبارك رمضان فرض شد، روزة عاشورا را ترك كرد. (پس از آن)، هر كس كه مي خواست، آن روز را روزه مي گرفت و هر كس كه نمي خواست، روزه نمي گرفت.

963 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ

صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ.

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: وقتي رسول الله وارد مدينه شد، ديد كه يهود، روز عاشورا را روزه مي گيرند. پرسيد: «اين روزه براي چيست»؟ گفتند: اين روز (دهم محرم)، روز خوبي است. يعني روزي است كه خداوند بني اسرائيل را از دست دشمن، نجات داد. بدين جهت بود كه حضرت موسي اين روز را روزه گرفت. رسول خدا

فرمود: «من از شما به موسي نزديك تر هستم». پس خودش روزه گرفت و به يارانش دستور داد كه روزه بگيرند.(البته اين حكم قبل از فرض شدن روزة رمضان بود).

32 ـ كتاب صلاة التراويح

باب (1): فضيلت قيام در (شبهاي) ماه رمضان

964 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلاتِهِ، تقدم هذا الحديث في كتاب الصلاة وبينهما مخالفة في

اللفظ وقال في آخر هذه الرواية فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ . (بخارى: 2012)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها در بارة اينكه رسول الله نيمه شب به مسجد رفت و در آنجا نماز خواند و مردم نيز پشت سر آنحضرت نماز خواندند،قبلا در بخش نماز، بيان شد. اما اين دو روايت در الفاظ با هم اختلاف دارند. و در آخر اين روايت، عايشه رضي الله عنها مي

فرماید: رسول الله ﷺ رحلت کرد و حکم بر همین بود. (یعني نماز تراویح، با جماعت خوانده میشد).

باب (2): جستجوي شب قدر، در هفت شب آخر رمضان

965ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

«أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». (بخارى: 2015)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت ميكند كه: چند تن از اصحاب پيامبر خواب ديدند كه شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول خدا فرمود: «مي بينم كه خوابهاي شما در باب اينكه شب قدر در هفت شب آخر رمضان مي باشد، موافق يكديگر است. پس كسي كه در صدد يافتن شب قدر مي باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نمايد».

966 [illegible]

(2016 :[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري میگوید: در دهة دوم رمضان با رسول الله به اعتكاف نشستيم. آنحضرت صبح روز بيستم،

بيرون آمد وبه ايراد سخن پرداخت وفرمود: «شب قدر، در خواب برايم مشخص شد. ولي من آنرا فراموش كردم و يا آنرا از يادم بردند. پس آنرا در شبهاي فرد دهة آخر، جستجو نماييد. و همچنين، در خواب ديدم كه ميان آب وگل، سجده ميكنم. هركس با من معتكف بوده است، به خانه اش برگردد». راوي ميگويد: وقتي به خانه برگشتيم، هيچ پاره ابري در آسمان نديديم. اما ديري نگذشت كه ابري آمد و باران تندي، باريدن گرفت و آب از سقف مسجد كه از شاخة نخل ساخته شده بود، سرازيرشد. وقتي كه نماز اقامه شد، ديدم كه رسول الله ميان آب وگل، سجده مي كند و اثر گل را بر پيشاني (مباركش) مشاهده نمودم.

باب (3): جستجوي شب قدر در شبهاي فرد دهة آخر

967- [illegible] (2021)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما روايت ميكند كه: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر را در دهة آخر رمضان، يعني در نه يا هفت يا پنج روز باقيماندة آن، جستجو كنيد».

968 [illegible] (2022).

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما در روايتي ديگر، مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «شب قدر در دهة آخر رمضان است، در نه شب و يا درهفت شب آخر آن، مي باشد».

باب (4): عبادت و يا انجام كار نيك در دهة آخر ماه رمضان

969 [illegible]

(2024 :[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگاميكه دهة آخر رمضان، فرا مي رسيد، رسول الله ﷺ كمرش را محكم مي بست (از همسران، دوري مي گزيد) و شب خود را با عبادت، زنده نگه مي داشت و خانواده اش را نيز بيدار مي كرد.

33 ـ كتاب اعتكاف

باب (1): اعتكاف در دَهة آخر رمضان و اعتكاف در همة مساجد

970 ـ [illegible] (… : 2026)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول خدا ؛ مي گويد: رسول الله تا زماني كه فوت كرد، دهة آخر

رمضان را به اعتكاف مي نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نيز معتكف مي شدند.

باب (2): معتكف بدون ضرورت، نميتواند به خانه برود

971 [illegible] (2029 :[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي رسول خدا (ص) روايت است كه ميگويد: گاهي آنحضرت (ص) در حالي كه

در مسجد معتكف بود، سر مباركش را به سوي من متمايل مي ساخت و من موهايش را شانه ميزدم. و آنحضرت (ص) هنگامي كه معتكف بود، بدون ضرورت وارد خانه نمي شد.

باب (3): اعتكاف در شب

972 [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2032)

ترجمه: از عمر بن خطاب [illegible] روايت است كه از رسول الله [illegible] پرسيد: در دوران جاهليت نذر كرده بودم كه شبي را در

مسجد الحرام معتکف شوم (حال چه کنم)؟ رسول الله ﷺ فرمود: «به نذر خود، وفا کن».

باب (4): خیمه زدن در مسجد

973- [illegible]

[illegible] (2034)

ترجمه: عايشه صديقه رضي الله عنها ميگويد: نبي اكرم خواست كه معتكف شود. وقتي به محلي كه براي اعتكاف در نظر داشت، رسيد، ناگهان چشمش به چند خيمه افتاد كه در آنجا نصب شده بود. يكي از آنها از عايشه و ديگري از حفصه و سومي از آنِ زينب، بود. رسول خدا فرمود: «شما خيال مي كنيد كه با اين كار، عمل نيكي انجام مي دهيد»؟ سپس، از اعتكاف، منصرف شد. (و بجاي آن)، ده روز از شوال، به اعتكاف نشست.

باب (5): آيا معتكف در صورت نياز تا دروازة مسجد ميتواند بيايد

974

(2035)

ترجمه: صفيه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم ؛ ميگويد: در دهة آخر رمضان كه رسول الله در مسجد، معتكف بود، نزد وي رفتم و ساعتي با او گفتگو كردم. سپس، برخاستم تا به خانه بروم. رسول خدا نيز برخاست و مرا همراهي كرد تا اينكه به درب مسجد، جايي كه باب ام سلمه بود، رسيديم. دو مرد انصاري از آنجا گذشتند و به آنحضرت سلام دادند. رسول خدا به آنها گفت: «صبر كنيد. او صفيه دختر حُيّ؛ همسر من؛ مي باشد». اين سخن، بر آنها دشوار آمد. لذا گفتند: سبحان الله، اي رسول خدا! (اين چه حرفي است)؟ رسول خدا فرمود: «شيطان همانند خون، در رگهاي بدن انسان، جريان دارد.

بنابراين، ترسيدم که مبادا شيطان در دلهاي شما گمان بد بوجود آورد».

باب (6): اعتکاف در دهة دوم رمضان

975 [illegible]

[illegible] (2044:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم در هر رمضان، ده روز به اعتكاف مينشست، اما در سالي كه رحلت كرد، بيست روز معتكف بود.

34 ـ كتاب بيوع

باب (1): آنچه دربارة اين گفتة خداوند آمده است كه مي فرمايد: [illegible] (آنگاه كه نماز خوانده شد، در زمين پراكند شويد...)

976 [illegible]

([illegible]: 2048)

ترجمه: عبدالرحمن بن عوف میگوید: وقتي (از مكه هجرت كرديم و) وارد مدينه شديم. رسول الله بين من و سعد بن ربيع، پيمان اخوت برقرار كرد. سعد بن ربيع به من گفت: من ثرتمندترين فرد انصار هستم و نصف ثروتم را به تومي دهم. و هر كدام از همسرانم كه مورد پسند تو باشد، او را طلاق ميدهم تا پس از پايان عدت، با او ازدواج نمايي. عبدالرحمن گفت: من نيازي باين كار، ندارم. آيا دراينجا بازاري براي تجارت وجود دارد؟ سعد بن ربيع او را به بازار قينقاع، راهنمايي كرد. عبدالرحمن صبح روز بعد، به بازار قينقاع رفت و مقداري كشك و روغن همراه آورد. و همچنان به كارش ادامه داد. و ديري نگذشت كه نزد پيامبر آمد در حالي كه آثار

زعفران بر روي لباسش، نمايان بود. رسول الله پرسيد: «ازدواج كرده ا ي»؟ گفت: آري. آنحضرت فرمود: «با چه كسي»؟ عبدالرحمن گفت: با يك زن انصاري. رسول خدا پرسيد: «چقدرمهريه دادي»؟ گفت: باندازة يك هستة خرما، طلا داده ام. سول الله فرمود: «وليمه بده اگر چه يك گوسفند باشد».

باب (2): حلال و حرام آشكارند و در ميان آنها، امور مشتبهي وجود دارد

977 [illegible]

«[illegible]». (2051:[illegible])

ترجمه: نعمان بن بشير مي گويد: نبي اكرم فرمود: «حلال روشن است و حرام نيز روشن است. اما در ميان حلال و حرام، امور مشتبهي وجود دارد. پس هر كس از گناهان مشتبه دوري جويد، بطريق اولي از گناهان آشكار، دوري خواهد

جست. اما كسي كه به ارتكاب گناهان مشتبه، جرأت نمايد، ديري نمي گذرد كه مرتكب گناهان آشكار خواهد شد. گناهان بمثابة حريم ممنوعة الله هستند. هر كس، در محدودة چراگاه كسي، گله اش را بچراند، بيم آن مي رود كه گوسفندانش وارد حريم او شوند».

باب (3): توضيح مشتبهات (امور مشكوك)

978 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي

وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي فَاقْبِضْهُ قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ

وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ: «احْتَجِبِي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخارى: 2053)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: عتبه بن ابي وقاص به برادرش ؛سعد بن ابي وقاص، توصيه نمود كه پسر كنيز زمعه را از وي تحويل بگيريد؛ زيرا او فرزند من است. عايشه رضي الله عنها ميگويد: سال فتح مكه، سعد آن كودك را گرفت وگفت: اين برادر زادة من است. و برادرم مرا در مورد نگهداري او سفارش كرده است. عبد بن زمعه برخاست

وگفت: اين، پسر برادر من است زيرا فرزند پدرم مي باشد. زيرا در رختخواب پدرم بدنيا آمده است. سرانجام، براي حل اختلاف، نزد رسول الله رفتند. سعد گفت: اي رسول خدا! او برادر زادة من است و برادرم دربارة او به من سفارش نموده است. عبد بن زمعه گفت: او برادرم مي باشد و پسر كنيز پدرم است كه در رختخواب او بدنيا آمده است. رسول الله فرمود: «اي عبد بن زمعه! او از آنِ شما است». سپس، افزود: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناكار، سنگ تعلق ميگيرد».

سپس، آنحضرت رو به سوده دختر زمعه (همسر خويش) نمود و فرمود: «از او (پسرکنيز زمعه)، حجاب کن». زيرا او شبيه عتبه بود. و سوده نيز تا زمان وفات، او را نديد.

باب (4): کسي که وسوسه‌ را از امور مشتبه نمي داند

979

[illegible] (2057)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه گروهي از مردم، گفتند: يا رسول الله! بعضي براي ما، گوشت ميآورند ولي ما نمي دانيم كه هنگام ذبح كردن، بسم الله گفته اند يا خير؟ (تكليف ما چيست)؟ رسول الله [illegible] فرمود: «بسم الله بگوييد و بخوريد».

باب (5): كسيكه اهميت نمي دهد كه مال را از چه راهي بدست مي آورد

980- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2059)

ترجمه: از ابوهريره ﷺ روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «روزگاري فرا خواهد رسيد كه مردم اهميت نمي دهند كه آنچه بدستشان مي رسد از راه حلال است يا حرام».

باب (6): تجارت منسوجات

981- [illegible]

[illegible] (2061 :[illegible])

ترجمه: زيد بن ارقم و براء بن عازب رضي الله عنهما ميفرمايند: در زمان رسول الله ﷺ تجارت ميكرديم. در مورد صرافي (معامله پول با پول)، از رسول الله ﷺ پرسيديم. فرمود: «اگر معامله، نقدي باشد، مانعي ندارد ولي اگر نسيه باشد، درست نيست».

باب (7): بيرون رفتن براي تجارت

982 [illegible]

[illegible] (2062 :[illegible])

ترجمه: از ابوموسي اشعريِ روايت است كه وي اجازه خواست تا نزد عمر برود. ظاهراً عمر مشغول كاري بود و به

ايشان، اجازه داده نشد. ابوموسي برگشت. وقتي عمر فارغ شد، گفت: آيا صداي عبد الله بن قيس (ابوموسي) نبود كه من شنيدم؟ به او اجازه دهيد تا بيايد. گفتند: برگشته است. عمر او را طلبيد و (علت برگشتنش را از او جويا شد). ابوموسي گفت: آنحضرت به ما چنين امر فرموده است (كه اگر اجازه ندادند برگرديد). عمر گفت: براي اين (ادعاي خود) گواه بياور. ابوموسي به مجلس انصار رفت و از آنها (در اين مورد)، پرسيد. گفتند: كوچكترين فرد ما كه ابوسعيد است، براين مطلب، گواهي خواهد داد. او (ابوموسي) ابوسعيد را نزد عمر برد. عمر (با تعجب) فرمود: آيا چنين دستوري از رسول خدا بر من پوشيده مانده است؟ و افزود كه داد و ستد در بازار

مرا از (شنيدن) آن باز داشته است. يعني تجارت باعث شده بود كه كمتر در مجلس رسول خدا حاضر بشوم.

باب (8): كسي كه خواهان گشايش روزي، باشد

983- [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2067)

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: شنيدم كه رسول الله [illegible] فرمود: «هركس كه مي خواهد روزي اش زياد گردد و عمرش طولاني شود، بايد كه صله رحم داشته باشد».

باب (9): خريد كالاي نسيه توسط رسول خدا [illegible]

984- [illegible]: [illegible]

[illegible] ». ([illegible]: 2069)

ترجمه: انس میگوید: مقداري نان جو با كمي روغن بدبو، خدمت رسول الله بردم. آنحضرت زره اش را نزد فردي يهودي به رهن نهاده و از او قدري جو براي توشة عيالش گرفته بود. انس میگوید: از رسول الله شنيدم كه ميفرمود: «هرگز يك صاع گندم ويا يك صاع از ديگر حبوبات، تا وقت شب، نزد آل محمد باقي نمانده است. حال آنكه ايشان نُه همسر دارد».

باب (10): خوردن از دست رنج خويش

985 [illegible] (2072 :[illegible])

ترجمه: از مقدام روايت است كه رسول اكرم فرمود: «هرگز كسي غذايي بهتر از غذاي دست رنجش، نخورده است. و همانا داوود ؛پيامبر خدا ؛ هميشه از دست رنج خود، غذا مي خورد».

باب (11): سهل گيري در خريد و فروش و در طلب حق خويش

986 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 2076)

ترجمه: از جابر روايت است كه رسول الله فرمود: «خداوند بر بنده اي رحم ميكند كه هنگام خريد و فروش و طلب حق خود، سهل گير باشد».

باب (12): مهلت دادن به ثروتمند

987- [illegible] (2077)

ترجمه: از حذيفه روايت است كه نبي اكرم فرمود: «فرشتگان، روح يكي از افراد امتهاي گذشته را استقبال نمودند و از او پرسيدند: آيا كار خيري در زندگي، انجام دادهاي؟ گفت: به خادمان خود دستور مي دادم كه (بدهكاران) تهي دست را

مهلت دهند و بر توانگران نيز آسان بگيرند. راوي مي گويد: رسول خدا فرمود: «خداوند او را (بخاطر اين كار)، مورد عفو قرار داد».

باب (13): بيان عيب كالا در تجارت، موجب بركت است

988- [illegible]

[illegible] ». ([illegible]: 2079)

ترجمه: از حكيم بن حزام روايت است كه رسول الله فرمود: « فروشنده و خريدار تا زماني كه از هم جدا نشده‌اند، اختيار فسخ معامله را دارند». و افزود كه: «اگر آنها راست بگويند و عيب كالا را بيان كنند، در معاملة آنان، خير و بركت بوجود خواهد آمد، و اگر عيب كالا را پنهان كنند و دروغ بگويند، معاملة آنها بي بركت خواهد شد».

باب (14): فروختن خرماي مخلوط

989 [illegible] (2080)

ترجمه: ابوسعيد خدري ميگويد: «به ما خرماهاي مخلوط (كه از هر نوع در آن، آميخته شده بود)، مي رسيد. ما دو صاع آنها را در مقابل يك صاع (خرماي خوب)، داد و ستد ميكرديم. آنحضرت فرمود: «معاملة دوصاع در برابر يك صاع و دو درهم در مقابل يك درهم، درست نيست».

باب (15): ربا خوار

990 [illegible]

(2086: [illegible])

ترجمه: ابوجحيفه میگوید: پدرم را دیدم غلامي خريد كه شغلش حجامت بود. و دستور داد تا ابزار حجامت او را بشكنند. از پدرم، علت آن را پرسیدم. گفت: رسول خدا از قیمت فروش سگ، از مزد حجامت، از خال کوبیدن، خوردن

ربا و دادن آن، منع فرموده و كسي را كه تصوير مي كشد، لعنت كرده است.

باب (16): خداوند، ربا را از بين مي برد و صدقات را بركت مي دهد

991 [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 2087)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: از رسول الله شنيدم كه فرمود: «سوگند دروغ، باعث (گرمي بازار و) فروش كالا مي شود ولي خير و بركت آن را از بين مي برد».

باب (17): دربارة آهنگر و صنعتگر

992- [illegible]

[illegible] (2091)

ترجمه: خباب [illegible] میگوید: در زمان جاهلیت، شغل آهنگري داشتم. عاص بن وائل مبلغي به من بدهکار بود. من وام خود را از او طلب کردم. گفت: تا به محمد، کفر نورزي، وام تو را نخواهم داد. گفتم: اگر خداوند تو را بکشد و دوباره زنده کند، باز هم منکر او نخواهم شد. گفت: به من مهلت بده تا بمیرم و دوباره زنده شو و ثروت و فرزندانم زیاد شوند. آنگاه، وام تو را پرداخت خواهم کرد. سپس، این آیه نازل شد: [illegible]

(آيا ديدي كسي را كه آيات و احكام ما را انكار كرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آيا او از غيب خبر دارد يا از خداوند، چنين تعهدي گرفته است).

باب (18): دربارة خياط

993

[illegible]

([illegible]: 2092)

ترجمه: انس بن مالك ؓ مي گويد: خياطي، رسول الله ﷺ را براي صرف غذايي كه تدارك ديده بود، دعوت كرد. من نيز همراه رسول الله ﷺ براي صرف غذا رفتم. مرد خياط، نان وخورشي كه از كدو و گوشت خشك، تهيه شده بود، به محضر رسول الله ﷺ آورد. رسول اكرم ﷺ را ديدم كه در گوشه هاي ظرف غذا، در صدد يافتن كدو بود و از آن، تناول ميفرمود. انس ؓ ميگويد: از آن پس، من نيز همواره كدو را ميپسندم.

باب (19): خریدن چارپایان و الاغ

994 [illegible]

[illegible]

([illegible]:2097)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ميگويد: در غزوهاي همراه رسول الله ﷺ بودم. شترم خسته شده بود و راه نمي رفت. رسول اكرم ﷺ كه از كنارم مي گذشت، پرسيد: «جابر هستي»؟ گفتم: بله. فرمود: «چه خبر است»؟ گفتم: شترم خسته شده است و آهسته ميرود. بدين جهت از كاروان عقب مانده ام. رسول الله ﷺ از مركب خود پياده شد و با عصايي كه در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: «سوار شو».

من سوار شدم و مهار شترم را كه با سرعت پيش مي رفت، به سوي خود مي كشيدم تا از رسول خدا سبقت نگيرم. رسول الله از من پرسيد: «ازدواج كرده اي»؟ عرض كردم: بلي. فرمود: «با دختري يا بيوه زني»؟ گفتم: با بيوه اي. آنحضرت فرمود: «چرا با دوشيزهاي ازدواج نكردي تا تو با او و او با تو، بازي كند»؟ گفتم: يا رسول الله! چند خواهر يتيم داشتم. ميخواستم با همسري ازدواج كنم كه خواهرانم را سرپرستي كرده، امور آنان را اداره كند و به نظافت آنان بپردازد. فرمود: «اكنون، مدينه نزديك ميشود، بايد هوشيار وبيدار باشي». بعد، فرمود: «شترت را نميفروشي»؟ عرض كردم: بلي، يا رسول الله! آنحضرت شترم را در برابر يك اوقيه نقره،

خريد. سپس، قبل از من، وارد مدينه شد. و من صبح روز بعد، وارد مدينه شدم. وقتي به درب مسجد رسيدم، رسول الله را در آنجا ديدم. فرمود: «اكنون، وارد مدينه شدي»؟ گفتم: بلي. فرمود: «شترت را بگذار و داخل مسجد برو و دو ركعت نماز بخوان». وارد مسجد شدم و دو ركعت نماز خواندم. رسول الله به بلال دستور داد تا يك اوقيه نقره، براي من وزن كند. او نيز يك اوقيه نقره، برايم وزن كرد وچيزي بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله فرمود: «جابر را صدا كنيد و نزد من بياوريد». من فكر كردم الآن، رسول الله شترم را به من، برمي گرداند (و معامله را فسخ مي نمايد). چيزي براي

من ناراحت كننده تر از اين نبود. رسول الله ﷺ فرمود: «شترت را بگير و قيمتش نيز از آنِ تو باشد».

باب (20): خريدن شتران بيمار

995

[illegible] : «[illegible]». ([illegible]: 2099)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شتران بيماري را از شخصي كه شريكي داشت، خريدم. شريك آن شخص، نزد من آمد وگفت: شريكم تو را نشناخته و شتران بيماري را به تو فروخته است. گفتم: آنها را در پيش گير و برو. هنگاميكه رفت تا شترانش را ببرد، گفتم: آنها را بگذار، به داوري رسول الله [illegible] راضي هستم كه فرمود: «بيماري، منتقل نمي شود». (يعني بيماري آنها به ساير شترها، سرايت نمي كند).

باب (21): درباره حجام

996 [illegible] (2102 :[illegible])

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: ابوطيبه (جهت مداوا) رسول الله [illegible] را حجامت كرد. رسول اكرم [illegible] دستور داد تا يك صاع خرما به وي بدهند و به مأموران جمعآوري ماليات، امر فرمود كه براي وي تخفيف قايل شوند.

997 [illegible]

(2103 :[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله [illegible] حجامت كرد و اجرت حَجّام را پرداخت نمود. اگر مزد حجامت حرام ميبود، رسول الله [illegible] آن را نميپرداخت.

باب (22): داد و ستد چيزي كه پوشيدن آن براي مردان و زنان است

998 [illegible]

[illegible] (2105 [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: متكايي (پشتي) خريدم كه داراي تصوير بود. هنگامي كه رسول الله آن را ديد، كنار در، توقف كرد و وارد خانه نشد. آثار ناراحتي را در چهرهاش ديدم. گفتم: اي رسول خدا! به پيشگاه خدا و رسولش توبه ميكنم. چه خطايي مرتكب شده ام؟ رسول الله فرمود: «اين متكا چيست»؟ عرض كردم: يا رسول الله! آن را براي شما خريدهام تا روي آن بنشينيد و بر آن تكيه زنيد. رسول الله فرمود: « روز قيامت، ترسيم كنندگان اين تصاوير عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته ميشود: آنچه را كه آفريده ايد، زنده كنيد». وافزود: «هر خانهاي كه در آن، تصوير باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

باب (23): كسي كه چيزي بخرد و بلافاصله آن را هبه كند

999 [illegible]

[illegible].

([illegible]: 2115)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در سفري، همراه رسول الله بودم. و بر شتري جوان و سركش كه از پدرم بود، سوار بودم. گاهي از كنترل من خارج مي شد و از كاروان، جلو ميافتاد. عمر آن را متوقف مي كرد و به عقب مي راند. ولي دوباره، جلو مي افتاد. عمر او را تنبيه مي كرد و برمي گرداند. رسول خدا به عمر گفت: «او را به من بفروش». عمر گفت: اي رسول خدا ! از آنِ شما باشد. رسول الله فرمود: «آن را به

من بفروش». عمر آن را به رسول خدا فروخت. سپس، رسول الله خطاب به عبدالله بن عمر رضي الله عنهما فرمود: «اي عبد الله! او مال تو باشد و هر چه مي خواهي، با او بكن».

باب (24): فريب كاري در معاملات، ناپسند است

1000 [illegible]

[illegible] (2117)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است که: شخصي نزد رسول الله ﷺ آمد و از اينکه در معاملات، او را فريب مي دهند، سخن گفت. رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه معامله ميکني، بگو: به شرط اينکه فريبي در کار نباشد».

باب (25): آنچه دربارة بازارها آمده است

1001 [illegible]

[illegible]: «[illegible]».

([illegible]:2118)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «لشكري به قصد حمله به كعبه، حركت خواهد كرد. و هنگامي كه به سرزمين بيداء مي رسند، همة آنان در زمين فرو خواهند رفت». عايشه رضي الله عنها ميگويد: پرسيدم: يا رسول الله! چگونه همة آنان را زمين مي بلعد، حال آنكه ميان آنان افراد بازاري (غير جنگجو) و كساني كه نيت جنگ ندارند، وجود دارد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «زمين، همه را

خواهد بلعيد. اما روز قيامت، هركس، مطابق نيت خويش، حشر خواهد شد».

1002 [illegible] (2120 :[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: نبي اكرم در بازار بود. شخصي صدا زد و گفت: يا ابا القاسم! رسول الله به سوي او نگاه كرد. آن شخص، گفت: منظورم فلاني بود نه

شما. آنگاه، رسول الله [illegible] فرمود: «اسم مرا بر خود بگذاريد ولي كنيه ام را براي خود، بكار نبريد».

1003 [illegible]

[illegible] «[illegible]». (2122:[illegible])

ترجمه: ابوهريره دوسي ميگويد: رسول الله در بخشي از روز، به طرف بازار رفت. (در مسير راه) نه ايشان با من سخن گفت و نه من با ايشان. تا اينكه وارد بازار بني قينقاع شد و در صحن خانة فاطمه زهرا رضي الله عنها نشست و فرمود: «كوچولو اينجا است؟ كوچولو اينجا است»؟ (هدفش حسن و حسين رضي الله عنهما بود). فاطمه رضي الله عنها در فرستادن طفل، اندكي تاخير كرد. راوي مي گويد: خيال كردم گردن بندي به گردنش مي آويزد يا او را مي شويد. سپس، كودك، دوان دوان نزد رسول الله آمد. آنحضرت او را در آغوش گرفت و بوسيد و فرمود: «پروردگارا! اين را

دوست بدار و هر كس كه او را دوست بدارد تو نيز او را دوست بدار».

1004 [illegible] (2124) :[illegible]

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: برخي از مردم، در زمان رسول الله خوراكيها را در بين راه از فروشندگان آنها مي خريدند. رسول اكرم كسي را نزد

آنان فرستاد تا آنها را از فروش آن مواد، قبل از رسيدن به بازار، منع كند. عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول خدا ﷺ از فروختن مواد غذايي قبل از اينكه قبض شود (بدست خريدار برسد)، منع كرده است.

باب (26): كراهيت براه انداختن جار وجنجال در بازار

1005

[illegible] (2125)

ترجمه: از عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما پرسيدند كه سيرت رسول اكرم ﷺ در تورات، چگونه بيان شده است؟ گفت: بخدا سوگند، بعضي از صفات رسول الله ﷺ در تورات، عيناً مانند صفات ايشان در قرآن، بيان شده است. چنانچه تورات مي گويد: اي نبي! ما تو را بعنوان گواه و

بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افراد اُمي قرار داده ايم. تو بنده و رسول من هستي. تو را متوكل نام نهاده ام. (و مي افزايد كه آن پيامبر) بدخو و سنگدل نيست و در بازارها سرو صدا به راه نمي اندازد. بدي را با بدي، جواب نمي دهد. بلكه مي بخشد و از آن، در ميگذرد. و خداوند او را نمي ميراند تا زماني كه ملت گمراه را بوسيله او، هدايت نكند و آنها (كلمه توحيد يعني) لااله الا الله نگويند و بوسيله آن، چشمهاي كور، گوشهاي كر و قلبهاي مهر زده را باز ننمايد.

باب (27): وزن و يا پيمانه كردن كالا بر عهدة فروشنده است

1006 [illegible]

[illegible] (2127 :[illegible])

ترجمه: جابر [illegible] میگوید: عبد الله بن عمرو بن حرام در حالي كه بدهكار بود، از دنيا رفت. از رسول الله [illegible] تقاضا كردم

که از طلبكارانش بخواهد تا مقداري از طلب خود را كم كنند. رسول الله سفارش كرد، اما آنها نپذيرفتند. آنحضرت به من گفت: «برو و خرماهاي خود را از هم جدا كن. يعني هر يك از عجوه و عذق زيد (انواع خرما) را از يكديگر جدا ساز. آنگاه، مرا خبر كن». من نيز اطاعت امر كردم. سپس، كسي را نزد رسول الله فرستادم. آنحضرت آمد و بالا يا وسط خرماها نشست و فرمود: «وزن كن و به طلبكاران، بده». من نيز خرما ها را وزن كردم و بدهي هر يك را بطور كامل، پرداخت نمودم. و خرماهايم باقي ماند بطوري كه گويا چيزي از آنها كم نشده بود.

باب (28): آنچه که وزن وپیمانه اش مستحب است

1007 [illegible]

[illegible] (2128 :[illegible]).

ترجمه: مقدام بن معدي کرب میگوید: نبي اکرم فرمود:« مواد خوراکي خود را هنگام داد و ستد، وزن کنید تا در آن، براي شما برکت حاصل شود.

باب (29): برکت صاع و مد (واحد وزن) پیامبر

1008 [illegible] (2129 : [illegible])

ترجمه: عبد الله بن زيد میگوید: نبي اكرم فرمود: «ابراهيم مكه را حرم قرار داد و براي آن دعا كرد. من نيز همان گونه كه ابراهيم مكه را حرم قرار داد، مدينه را حرم قرار دادم و براي مد و صاع (پيمانة وزن) مدينه دعا كردم همانطور كه ابراهيم براي مكه، دعاي بركت نمود».

باب (30): آنچه دربارة فروش و احتكار مواد خوراكي آمده است

1009 [illegible] ([illegible]: 2131)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در زمان رسول خدا ﷺ كساني كه بدون وزن و از روي تخمين، مواد خوراكي را مي خريدند و قبل از قبض (در اختيار گرفتن)، آنرا به ديگران ميفروختند، تنبيه مي شدند.

1010 [illegible] «[illegible]».

([illegible]: 2132)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول الله مردم را از فروختن مواد خوراكي، قبل از اينكه آن را قبض كنند (تحويل بگيرند)، منع فرمود. از ابن عباس رضي الله عنهما پرسيدند: يعني چگونه؟ فرمود: بدين معني كه پول در مقابل پول، پرداخت شود ولي تحويل مواد خوراكي به تاخير بيافتد. (يعني مثلا گندم را قبل از اينكه از فروشنده تحويل بگيرد، بفروشد).

1011

(2134)

ترجمه: عمر بن خطاب از رسول الله نقل مي كند كه فرمود: «فروختن طلا در مقابل طلا، و گندم در مقابل گندم، و خرما در مقابل خرما، و جَو در مقابل جَو، ربا است مگر اينكه دست به دست باشد».

باب (31): مسلمان نبايد معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود،

معامله كند مگر اينكه او اجازه دهد يا صرف نظر كند

1012- [illegible] (2140 : [illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] از اينكه فرد شهر نشين، (بعنوان دلال) كالاي فرد روستايي را بفروش رساند، منع كرده است. و نيز فرمود كه وارد معاملة كسي، به قصد

افزايش قيمت، نشويد. و همچنين شخص، معاملة برادر مسلمانش را بخاطر خود، بهم نزند. و هيچ كس به خواستگاري كسي كه برادر مسلمانش از او خواستگاري كرده، نرود. و هيچ زني متقاضي طلاق خواهر مسلمانش، به نفع خود نگردد.

باب (32): فروش مزايده

1013 [illegible]

([illegible]: 2141)

ترجمه: از جابر بن عبد الله رضي الله عنهما روايت است که شخصي، غلامش را مُدبَّر نمود. (يعني گفت: پس از مرگ من، تو آزادي). ولي بعداً محتاج شد. رسول خدا اعلام کرد که چه کسي اين غلام را مي خرد؟ نعيم بن عبد الله آنرا در مقابل مبلغي، خريداري نمود. و آنحضرت قيمتش را به مالکش، تحويل داد.

باب (33): معاملة فريبکارانه و فروش حيوان درشکم مادرش

1014 [illegible] (2143 :[illegible])

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: رسول الله [illegible] از بيع حبل الحبله كه در زمان جاهليت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنين بود كه شخصي، شتر مادهاي را ميخريد و شرط ميگذاشت كه هرگاه شتر، بچهاي بزايد و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچهاي بزايد، آنگاه، قيمت آنرا بپردازد.

باب (34): منع كردن فروشنده از اينكه شير شتر يا گاو يا گوسفند را در پستانهايشان ذخيره كند

1015 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2148)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «شير شتر و گوسفند را (بقصد فريب دادن مشتري) در پستانشان ذخيره نكنيد. و هر كس چنين حيواني را خريد و

دوشيد، بعد از آن، مختار است كه آنرا بپذيرد يا به صاحبش برگرداند و يك صاع خرما (در مقابل شيري كه دوشيده است) به او بدهد.

باب (35): فروختن غلام زناكار

1016 [illegible]

[illegible] (2152 :[illegible])

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نبي اكرم فرمود: «هرگاه، كنيز كسي زنا كند و كارش ثابت شود او را شلاق بزنند و به سرزنش اكتفا نكند. بار دوم اگر زنا كرد، باز هم او را شلاق بزند و به سرزنش، بسنده نكند. و اگر بار سوم مرتكب زنا شد، او را بفروشد، اگر چه در برابر يك ريسمان بافته شده از مو باشد».

باب (36): آيا شهرنشين كالاي باديه نشين را بدون اجر بفروشد؟ و به وي (در اين مورد) كمك كند و يا نصيحت نمايد؟

1017 [illegible] (2158)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «براي خريد كالا به استقبال كاروان نرويد. و شهرنشين، كالاي باديه نشين را براي او نفروشد». از ابن عباس رضي الله عنهما پرسيدند: منظور رسول اكرم ﷺ از اينكه فرمود: «شهر نشين براي باديه نشين، كالا نفروشد»، چيست؟ گفت: يعني براي او دلالي نكند.

[illegible] (37): [illegible]

1018 [illegible]

[illegible] (2165 :[illegible])

[illegible]

(38):

1019

(2171 :)

(39):

1020

(2174)

(40):

1021

(2175)

[illegible]

باب (41): فروش نقره در مقابل نقره

1022 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ [illegible] أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ [illegible] قَالَ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ

إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ». (بخارى: 2177)

[illegible]

(42): [illegible]

1023 [illegible]

[illegible] (2178 [illegible] 2179)

[illegible]

[illegible]

[illegible] (44): [illegible]

1025 [illegible]

[illegible] (2183، 2184)

[illegible]

[illegible]

[illegible] (45): [illegible]

1027 [illegible]

(2190 [illegible]

[illegible] بيع عريه را [illegible]

[illegible] (46): [illegible]

1028

(2193 :)

(47):

1030

(2199:)

1032

(: 2207).

1 2 3

4 5

(50):

1034

(2213)

(52)

1035

این بار نیز

(53):

1036

(2222)

(54)

1037

(2225 :[illegible])

[illegible]

[illegible] (55): [illegible]

1038 - [illegible] (2227: [illegible])

[illegible]

(56):

1039

[illegible] «. ([illegible]: 2236)

[illegible] شنيدم كه [illegible]

[illegible] (57): [illegible]

1040

(2237

35 [illegible]

[illegible] (1): [illegible]

1041 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ [illegible] الْمَدِينَةَ وَالنَّاسُ يُسْلِفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». وفي

روایة: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ ». (بخاری: 2239 ـ 2241)

[illegible]

[illegible] :(2) [illegible]

1042

(2242 ، 2245)

[illegible] 36

[illegible] (1): [illegible]

1043 ـ عَنْ أَبي رَافِعٍ [illegible] مَوْلَى النَّبِيِّ [illegible] أَنَّهُ جَاء
إلى سعد بن أبي وقاص، فَقَالَ لَهُ: ابْتَعْ مِنِّي بَيْتَيَّ
فِي دَارِكَ، فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ
آلافٍ مُنَجَّمَةً أَوْ مُقَطَّعَةً قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ

بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ مَا أَعْطَيْتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلافٍ، وَأَنَا أُعْطَى بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ». (بخارى: 2258)

[illegible]

[illegible] پانصد [illegible]

(2)

1044

(2259)

[illegible] 37

[illegible] (1): [illegible]

1045 [illegible]

(2261 :[illegible])

[illegible]

1048

(5):

1049

(2276

[illegible]

[illegible] (6): [illegible]

1050 [illegible]

[illegible] (2284)

[illegible]

38 [illegible]

[illegible] (1): [illegible] ثروتمندى [illegible]

1051 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2288)

[illegible]: [illegible] «[illegible]».

[illegible] (2299:[illegible])

[illegible] نشسته [illegible]

فرمود: «[illegible]

[illegible] بر [illegible]

بر !

او، نماز بخوان. پرداخت

1053

(2294

روايت است كه از وي پرسيدند:

(4):

1054

([illegible]:2296)

[illegible] دستور داد، [illegible]

(2306 :

خواستند او را

تنبيه كنند.

«تري

(4):

1058 [illegible]

(5)

1059

[illegible]

([illegible]:2311)

[illegible]

[illegible] :(6) [illegible]

1060 [illegible]

[illegible] (2312 :[illegible]).

[illegible] خطاب به او، [illegible]

[illegible]

[illegible] (7): [illegible]

1061 [illegible]

[illegible] ([illegible]: 2316)

[illegible]

[illegible]

40 ـ كتاب كشت و زراعت

[illegible] (1): [illegible]

1062 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2320)

(2)

1063

(2321

1064

(2322)

[illegible]

باب (4): [illegible]

1065 [illegible]

[illegible] (2324)

[illegible]

دوباره، [illegible]

[illegible] (5): [illegible]

1066

(2325)

1067

1068

(2328)

1069

(2330:)

(7):

1070 [illegible]

[illegible] (2334 :[illegible])

[illegible] روایت است که [illegible]

[illegible] (8): [illegible]

1071 [illegible]

[illegible] (2335 :[illegible])

1072

[illegible]
[illegible] (2338:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما میگوید: عمر بن خطاب يهود و نصاري را از سرزمین حجاز، جلاي وطن کرد. البته زماني که رسول الله خيبر را فتح نمود و خواست که يهود را از آنجا (خيبر)، که زمينهاي آن، متعلق به خدا و رسول و مسلمين شد، اخراج نمايد، يهوديان از رسول خدا در خواست نمودند تا آنها را در خيبر بگذارد که کار کنند و نصف محصول را براي خود، بردارند. (و نصف ديگر را به مسلمانان دهند). رسول الله به آنها گفت: «شما را تا زماني که

بخواهيم، در خيبر مي گذاريم». راوي مي گويد: يهوديان، در خيبر ماندند تا اينكه عمر آنان را به تيما و اريحا، جلاي وطن كرد.

باب (9): همكاري اصحاب رسول الله با يكديگر در كشت و زراعت

1073 [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible] (2339)

ترجمه: رافع بن خديج مي گويد: عمويم؛ ظهير بن رافع؛ گفت: رسول الله ما را از كاري كه به آن عادت كرده بوديم، منع كرد. گفتم: آنچه رسول الله فرموده است، حق است.

ظهير گفت: رسول الله مرا خواست و فرمود: «شما با زمين هاي كشاورزي تان چه ميكنيد»؟ عرض كردم: يا رسول الله! زمينها را در برابر يك چهارم محصول يا در برابر چند وسق جو و خرما، به اجاره ميدهيم. رسول الله فرمود: «چنين نكنيد، يا

خودتان آنها را بکارید یا به دیگران، بدهید تا آن را بکارند و یا آنها را بحال خود بگذارید». رافع بن خدیج میگوید: گفتم: شنیدم و اطاعت کردم.

1074 - [illegible]

[illegible] (2343: [illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: وي زمين هاي كشاورزي اش را در زمان رسول الله ، ابوبكر، عمر، عثمان و در ابتداي امارت معاويه، اجاره مي داد. سپس، به ايشان، گفتند: رافع بن خديج مي گويد: رسول الله از اجاره دادن زمين هاي كشاورزي، منع نموده است. آنگاه، ابن عمر رضي الله عنهما نزد رافع بن خديج رفت و از وي، در اين باره، پرسيد. رافع گفت: نبي اكرم از اجاره دادن زمين هاي كشاورزي، منع فرموده است. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: تو ميداني كه ما زمين هايمان را در زمان رسول خدا ، در برابر محصولاتي كه بر جدول هاست و مقداري از كاه آن، به اجاره مي داديم.

1075 [illegible] قَالَ: [illegible] (2345: [illegible]).

ترجمه: همچنین، از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت است که فرمود: میدانستم که در عهد مبارك رسول الله ﷺ، زمینها را اجاره مي دادند. راوي مي گوید: سپس، عبد الله بن عمر ترسید که مبادا رسول اکرم ﷺ فرمان جدیدي صادر کرده که او نمي داند. بدین جهت، اجاره دادن زمین را رها کرد.

باب (10)

1076 [illegible]

[illegible] (2348)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: روزي، رسول الله در حالي كه يك مرد باديه نشين نزدش نشسته بود، فرمود: «مردي از

بهشتيان، از پرودگارش اجازه مي خواهد تا كشت و زرع نمايد. خداوند به او مي فرمايد: آيا خواسته ات برآورده نشده است؟ مي گويد: بلي، ولي دوست دارم كشاورزي نمايم». پيامبر مي فرمايد: «او، بذر مي افشاند. آنگاه، روييدن، رشد كردن و برداشت آن، كمتر از يك چشم بهم زدن، پايان مي يابد و خرمني مانند كوه، فراهم مي گردد. خداوند مي فرمايد: اينها را بردار و هيچ چيزي تو را سير نخواهد كرد». آن مرد باديه نشين، گفت: بخدا سوگند، آن مرد، غير از قريش يا انصار، كسي ديگر نخواهد بود. زيرا آنها كشاورزند، ولي ما كشاورز نيستيم. نبي اكرم از شنيدن اين سخن، تبسم نمودند.

14 ـ كتاب مساقاة (آبياري)

باب (1): كسي كه صدقه و هبة آب را جايز مي داند

1077 [illegible]

[illegible] (2351)

ترجمه: از سهل بن سعد روايت است كه ميگويد: يك ليوان آب، براي نبي اكرم آوردند. آنحضرت قدري از آن را نوشيد. و سمت راستش، جواني وجود داشت كه از همه خردسال تر بود. و سمت چپش، گروهي از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله فرمود: «اي جوان! اجازه ميدهي اين آب را (كه حق تو است) به بزرگترها بدهم»؟ جوان گفت: اي رسول خدا! من هيچ كس را در اين مورد، بر خود ترجيح نمي دهم. آنگاه، رسول الله آب را به او داد.

1078- [illegible]

[illegible] (2352).

ترجمه: انس بن مالك ﷺ ميگويد: گوسفندي را براي رسول الله ﷺ در خانة من، دوشيدند و آن شير را با قدري از آب چاهي كه در خانه ام بود، مخلوط كردند. و من آن را به رسول اكرم ﷺ دادم. ايشان قدري از آن شير را نوشيد. و هنگامي كه ليوان را از دهانش برداشت، سمت چپ اش ابوبكر ﷺ، و سمت

راست اش مردي باديه نشين قرار داشت. عمر از ترس اينكه مبادا آنرا به باديه نشين بدهد، گفت: اي رسول خدا! آنرا به ابوبكر بده كه در كنارت نشسته است. اما رسول خدا ﷺ آنرا به باديه نشيني كه سمت راستش نشسته بود، داد. سپس، فرمود: «حق با كسي است كه سمت راست، نشسته باشد».

باب (2): صاحب آب تا زماني كه سير شود، از ديگران مستحق تر است

1079- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 2353)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «آب اضافه (بر ضرورت) جلوگيري نشود تا باعث جلوگيري آب، از گياهان نگردد».

1080 [illegible] : [illegible] « [illegible] ». (2354:[illegible])

ترجمه: همچنين، ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «آب اضافه را جلوگيري نكنيد تا باعث جلوگيري آب، از گياهان نشويد».

باب (3): حل اختلاف در بارة چاهها

1081

(2357)

ترجمه: از عبد الله روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هركس كه با سوگند دروغ، مال مسلمان را تصاحب كند، در حالي خدا را ملاقات مي كند كه خدا بر وي، خشمگين است». سپس، اين آيه نازل شد: ﴿ [illegible] ﴾ (آناني كه در برابر عهد خدا و سوگندهاي خود، قيمت اندكي دريافت مي كنند) تا آخر آيه. اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن با شما چه مي گفت؟ اين آيه، دربارة من نازل شده است. من در زمين پسرعمويم، چاهي داشتم. (بين من و او اختلاف بروز كرد). رسول اكرم به من فرمود: «گواه بياور». گفتم: گواه ندارم. رسول الله فرمود: «پس بر او سوگند واجب مي شود». وي گفت: يا رسول الله! او سوگند

(دروغين) ميخورد. آنگاه، رسول الله حديث فوق را بيان كرد و خداوند نيز در تأييد رسول الله ، آية مذكور را نازل فرمود.

باب (4): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است

1082 [illegible]

[illegible] (2358:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره [illegible] روايت است كه رسول الله [illegible] فرمود: «خداوند، روز قيامت، به سه گروه، نظر نمي كند و آنها را تزكيه نمي نمايد و گرفتار عذاب دردناك مي گرداند: 1ـ كسي كه در مسير راه، قرار دارد و آب اضافه را به مسافر نمي دهد. 2ـ كسي كه با رهبر خود، صرفاً بخاطر منافع مادي، بيعت كند. بدين معني كه اگر چيزي به او بدهد، راضي شود. وگرنه، از او برنجد. 3ـ كسي كه كالايش را بعد از عصر، عرضه نمايد و بگويد به خدايي كه غير از او خدايي وجود ندارد، سوگند ياد مي كنم كه من براي اين كالا، اين قدر و آن قدر داده ام و

شخصي او را تصديق نمايد». سپس، رسول خدا ﷺ آية زير را تلاوت فرمود: [illegible] (يعني كساني كه در برابر عهد و پيمان خدا و سوگند هايشان، قيمت اندكي دريافت مي كنند.

باب (5): فضيلت آب دادن

1083 [illegible]

«[illegible]

[illegible] (2363:[illegible]).

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «روزي، مردي در مسير راه، بشدت تشنه شد. وارد چاهي شد و از آن آب، نوشيد. سپس، بيرون آمد و ناگهان، سگي را ديد كه از شدت تشنگي، زبانش بيرون آمده است و خاك مي خورد.

(با خود) گفت: اين سگ، به همان اندازه، تشنه است كه من تشته بودم. (دوباره، وارد چاه شد)، موزه اش را پر از آب كرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از

او راضي شد و گناهانش را بخشيد». صحابه گفتند: اي رسول خدا ! خداوند براي نيكي به حيوانات هم به ما پاداش مي دهد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «نيكي كردن به هر موجود ذي روحي، ثواب دارد».

باب (6): كسي كه صاحب حوض و مشك را به آبش مستحق تر مي داند

1084 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2367)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست او است، روز قيامت، بعضي را از حوض خود دور خواهم كرد، همانگونه كه شتران بيگانه از حوض، رانده ميشوند».

1085 [illegible] (2369:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «سه گروه هستند كه خداوند در روز قيامت، با آنان سخن نمي گويد و به آنان، نظر نمي نمايد: 1ـ مردي كه سوگند مي خورد كه كالاي خود را به فلان قيمت، خريده است در حالي كه اين قيمت، بالاتر از قيمت حقيقي آن است و او دروغ مي گويد. 2ـ مردي كه بعد از عصر، بدروغ سوگند ياد مي كند تا مال مرد مسلمان را تصاحب كند. 3ـ و مردي كه مانع رسيدن آب اضافي به ديگران شود. پس خداوند ميفرمايد: امروز تو را از فضلم محروم مي كنم همانطوري كه تو ديگران را از آبي كه كسب تو نبود، محروم ساختي».

باب (7): تعیین چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا است

1086 [illegible]
[illegible] (2370:[illegible])

ترجمه: صعب بن جثامه [illegible] میگوید: رسول الله [illegible] فرمود: «فقط الله و رسول او، حق تعیین چراگاه را دارند».

باب (8): نوشیدن انسانها و چارپان از آب رود خانه ها

1087

[illegible] (2371:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «نگهداري اسب براي بعضي باعث ثواب، براي برخي باعث نجات و براي بعضي باعث گناه مي شود: براي كسي كه آن را بخاطر جهاد در راه الله نگهداري نمايد و آنرا در چراگاه بزرگ يا باغچه اي با طنابي بلند ببندد، تا جائي كه آن اسب ميچرد، براي صاحبش اجر و پاداش محسوب مي گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، يك يا دو تپه را پشت سر بگذارد، در

برابر هر قدم و هر سرگين، به صاحبش اجر مي رسد. و اگر از نهري بگذرد و آب بخورد، اگر چه صاحبش قصد آب دادن آن را نداشته باشد، باز هم برايش اجر به حساب مي آيد. زيرا اين كار، برايش اجر دارد. و براي كسي كه اسب را بخاطر بي نيازشدن و عدم سؤال از ديگران، نگهداري كند و حق الله را در آن، فراموش ننمايد، باعث نجات او مي شود. (نه ثواب دارد و نه گناه). و كسي كه اسب را بخاطر فخر و ريا و دشمني با مسلمانان، نگهداري كند، براي او باعث گناه خواهد شد». و از رسول الله ﷺ دربارة الاغ پرسيدند. فرمود: «در اين باره، فقط اين آية جامع و بي نظير، بر من نازل شده است: [illegible]. يعني هر

كس، باندازة يك ذره، عمل نيك انجام دهد، پاداش آن را خواهد ديد. و هركس، باندازة يك ذره، عمل بد انجام دهد، سزاي آنرا خواهد ديد».

باب (9): فروختن هيزم و علف

1088

[illegible]

(2375:[illegible])

ترجمه: علي بن ابي طالب [illegible] ميگويد: از غنايم غزوة بدر، كه رسول خدا [illegible] همراه ما بود، يك شتر به من رسيد. همچنين رسول اكرم [illegible] (علاوه بر آن)، شتري ديگر نيز به من داد. روزي، من آنها را كنار دروازة مردي انصاري خوابانيدم تا اذخر (نوعي گياه) بر پشت آنها بگذارم و براي فروش ببرم. طلافروشي كه از طايفه بني قينقاع بود و من مي خواستم براي عروسي فاطمه از او كمك بگيرم، مرا همراهي مي كرد. و حمزه ابن عبدالمطلب در خانة آن مرد انصاري، شراب مي نوشيد. و يك

زن خواننده نيز آنجا بود و چنين مي سرود: آگاه باش اي حمزه! بسوي شتران فربه برو.

با شنيدن اين سخنان، حمزه با شمشير، بسوي شتران پريد، كوهانهايشان را قطع نمود، پهلوهايشان را دريد و قسمتي از جگرهايشان را برداشت. علي مي گويد: من كه شاهد اين صحنه بودم، بسيار ترسيدم. لذا نزد نبي اكرم آمدم در حالي كه زيد بن حارثه، آنجا نشسته بود. و آنحضرت را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه، رسول خدا همراه زيد بن حارثه بيرون رفت. و من هم با ايشان براه افتادم. آنحضرت نزد حمزه آمد و بر او خشم گرفت. حمزه بسوي آنان، نگاه كرد و گفت: شما

کسي جز بردگان آباء و اجداد من نيستيد. با شنيدن اين سخن، رسول خدا [illegible] به عقب برگشت تا اينکه از آنجا بيرون رفت. و اين ماجرا قبل از تحريم شراب بود.

باب (10): اختصاص دادن زمين به اشخاص

1089 [illegible]: [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:2377)

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم خواست زمينهاي بحرين را به مردم، واگذار نمايد. انصار گفتند: همان قدر كه به هر كدام از ما مي دهي، به برادران مهاجر ما نيز همان قدر، بده. رسول اكرم فرمود: «تبعيضهاي زيادي بعد از من، خواهيد ديد. پس صبر كنيد تا اينكه مرا در روز قيامت، ملاقات نماييد».

باب (11): كسي كه گذرگاه و راه او از باغ و يا نخلستان كسي ديگر، مي گذرد

1090 [illegible] «[illegible]». (2379:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله [illegible] شنيدم كه فرمود: «هركس، نخلي را بعد از گرد افشاني بخرد، محصول آن، مال فروشنده است. مگر اينكه خريدار شرط نمايد (كه محصول، از آنِ او باشد). و هركس، برده اي بخرد و آن برده، مالي داشته باشد. آن مال، از آنِ فروشنده است. مگر اينكه خريدار، شرط نمايد».

42 ـ كتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (1): كسي كه مال شخصي را به اين نيت بردارد
كه آنرا بازگرداند و يا از بين ببرد

1091 ـ [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2387)

ترجمه: از ابوهريره روايت است که نبي اکرم فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگيرد و نيت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند وامَش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نيت اتلاف و ضايع کردن، بگيرد، خداوند مال و جانش را ضايع مي گرداند».

باب (2): پرداخت دَين

1092 [illegible] قَالَ: «[illegible]»

[illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible] (2388:[illegible])

ترجمه: ابوذر میگوید: با رسول الله بودم. پس هنگامي که چشم رسول خدا به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این

كوه، براي من تبديل به طلا شود، دوست ندارم يك دينار از آن، بيش از سه روز، در خانة من بماند. مگر ديناري كه آن را براي پرداخت وام، نگه داشته باشم». سپس، فرمود: «كساني كه مال بيشتري دارند، ثواب و اجر كمتري دريافت مي كنند. مگر كساني كه آنرا اينگونه و اينگونه و اينگونه در راه خدا انفاق نمايند (و با بردن دستها به جلو و راست و چپ، حالت انفاق را نشان داد) و چنين كساني هم اندك اند». آنگاه، رسول خدا به من گفت: «سر جايت بايست». و خودش كمي جلوتر رفت. سپس، صدايي بگوشم رسيد. خواستم بطرف صدا بروم. اما سخن رسول خدا كه فرموده بود: «سرجايت بايست تا برگردم»، به يادم آمد. هنگامي كه رسول خدا آمد، گفتم: اي

رسول خدا ! صدايي كه شنيدم .... رسول خدا (سخن مرا قطع كرد و) فرمود: «آيا صدايي شنيدي»؟ گفتم: بلي. فرمود: «جبرئيل عليه السلام نزد من آمد و گفت: هر كس از اُمتيان ات بميرد در حالي كه به خدا شرك نورزيده باشد، وارد بهشت مي شود». پرسيدم: و اگرچه فلان و فلان گناه را هم انجام داده باشد؟ فرمود: «بلي».

باب (3): به خوبي پرداختن وام

1093 [illegible] (2394:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله میگوید: هنگام چاشت، نزد نبي اکرم آمدم که ایشان در مسجد بود. پس فرمود: «دو رکعت نماز بخوان». و من که از رسول خدا قرض مي خواستم. آنرا پرداخت نمود و چیزي بر آن افزود.

باب (4): نماز جناره خواندن بر شخص بدهکار

1094 [illegible] «[illegible]». (2399:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «من نسبت به هر مؤمني در دنيا و آخرت، اولويت بيشتري دارم. اگر مي خواهيد (براي تأييد اين گفته) اين آيه را تلاوت نماييد: [illegible] يعني پيامبر نسبت به مؤمنان، از خود آنها نزديك تراست. پس هر مؤمني فوت نمود

و مالي از خود بجا گذاشت، آن مال به ورثة او تعلق مي گيرد، هر كس كه باشند. و اگر قرض يا فزرنداني از خود بجاي گذاشت، پس نزد من بيايند. زيرا من مسئول آنها هستم».

باب (5): جلوگيري از ضايع كردن ويا به هَدَر دادن اموال

1095 [illegible]

[illegible] (2408:[illegible])

ترجمه: از مغيره بن شعبه روايت است كه نبي اكرم فرمود: «خداوند نافرماني از مادران، زنده بگور كردن دختران، به زور گرفتن چيزي و ندادن حق ديگران را براي شما حرام قرار داده است. و سخن بيهوده، زياد از ديگران خواستن، و ضايع كردن مال را ناپسند و مكروه دانسته است».

43 ـ کتاب مشاجره و اختلافات

باب (1): آنچه که دربارة احضار مدیون و خصومت بین مسلمان و یهود آمده است

1096 ـ [illegible] قَالَ [illegible] قَالَ: [illegible]

(2410)

ترجمه: عبد الله بن مسعود میگوید: شنیدم که شخصي آیه اي را خلاف آنچه من از رسول خدا شنیده بودم، تلاوت میکرد. دستش را گرفته و نزد رسول خدا بردم. پیامبر اکرم فرمود: «شما هر دو، صحیح میخوانید». شعبه (یکي از راویان) مي گوید: فکر مي کنم که رسول خدا فرمود: «با یکدیگر اختلاف نکنید. زیرا امتهاي گذشته، بعلت اختلاف، از بین رفتند».

1097

(2411:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه ميگويد: دو نفر كه يكي مسلمان و ديگري يهودي بود، يكديگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتي كه محمد را بر تمام جهانيان برگزيده است. يهودي گفت: سوگند به ذاتي كه موسي را بر تمام جهانيان برگزيده است. در اين هنگام، مسلمان دستش را بالا برد و يك سيلي به صورت يهودي زد. يهودي نزد نبي اكرم رفت و آنچه را كه پيش آمده بود، به اطلاع ايشان رساند. رسول اكرم آن مسلمان را بحضور طلبيد و از او در اين باره پرسيد. مسلمان نيز ماجرا را تعريف كرد. رسول خدا فرمود: «مرا بر موسي ترجيح ندهيد. زيرا همة مردم روز قيامت بيهوش مي شوند. من نيز همراه آنها بيهوش مي شوم. و اولين كسي

هستم كه بهوش مي آيم و موسي را مي بينم كه گوشة عرش را بدست گرفته است. ولي نمي دانم كه او از كساني است كه بيهوش شده و قبل از از من بهوش آمده است يا از كساني است كه خدا او را استثناء نموده است». (اصلاً بيهوش نشده است).

1098 [illegible]

[illegible] (2413)

ترجمه: از انس روايت است كه يك مرد يهودي، سركنيزي را ميان دو سنگ قرار داد و سرش را كوبيد و شكست. از كنيز پرسيدند كه چه كسي سر تو را شكسته است؟ فلاني، فلاني؟.. تا اينكه نام آن مرد يهودي به ميان آمد. آن كنيز، با اشارة سر، گفت: بلي. سپس، آن يهودي را دستگير كردند. او به جرم خود اعتراف كرد. پس نبي اكرم دستور داد تا سرش را بين دوسنگ قرار دهند و بكوبند و بشكنند.

44 ـ کتاب اموال یافته شده

باب (1): اگر صاحبِ چیز پیدا شده، نشانه هایش را بگوید، آن چیز، به وي داده مي شود

1099 ـ [illegible] : [illegible] فَقَالَ: « [illegible] ». [illegible] فَقَالَ: « [illegible] » [illegible] : « [illegible]

[illegible]

[illegible] ».

([illegible]:2426)

ترجمه: اُبَي بن كعب میگوید: کیسهاي را که صد دینار در آن بود، یافتم. آن را نزد نبي اکرم بردم. رسول الله فرمود: «تا مدت یك سال، (پیدا شدن) آن را به مردم اعلام کن». من نیز تا یك سال آن را اعلام کردم. اما صاحبش پیدا نشد. سپس، نزد رسول الله رفتم. دوباره فرمود: «تا یك سال اعلام کن». من نیز چنین کردم. اما کسي را نیافتم که آنرا بشناسد. براي بار سوم، نزد رسول الله رفتم. آنحضرت فرمود: «ظرف آن و تعداد و پارچه اي که با آن بسته شده

است را نگهدار. اگر صاحبش آمد، به او بده وگرنه خودت از آن استفاده کن».

باب (2): اگر دانه خرمايي در راه يافت

1100- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2432)

ترجمه: ابوهريره [illegible] ميگويد: نبي اکرم [illegible] فرمود: «چه بسا وارد خانه ام ميشوم و خرمايي را ميبينم که روي رختخوابم

افتاده است. سپس، آنرا بر مي دارم تا بخورم. اما از ترس اين كه مبادا مال صدقه باشد، آنرا مي اندازم».

45 ـ كتاب داد خواهي

باب (1): قصاص ظلم وستم

1101 [illegible]

(2440: [illegible])

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه رسول الله فرمود: «زماني كه مؤمنان از آتش، نجات پيدا مي كنند، روي پلي بين بهشت و دوزخ، متوقف مي شوند و تقاص ظلم و ستمهايي را كه در دنيا نسبت به يكديگر روا داشته اند، پس مي دهند تا اينكه پاك و صاف شوند. آنگاه، به ايشان اجازة ورود به بهشت را مي دهند. سوگند به ذاتي كه جان محمد در دست اوست، هر يك از آنها، مَسكن اش را در بهشت از منزلش در دنيا، بهتر مي شناسد».

باب (2): خداوند مي فرمايد: لعنت خدا بر ستمكاران باد

1102 [illegible] (2441 :[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله شنيدم كه مي فرمود: «روز قيامت، خداوند بندة

مؤمن را نزد خود فرا مي خواند و در آغوش مي گيرد و به دور از انظار ديگران، به او مي فرمايد: آيا فلان گناه و فلان گناه را به ياد داري؟ بنده مي گويد: بلي، اي پروردگار من!

و اينگونه خداوند از او، به گناهانش اعتراف مي گيرد و بندة مؤمن، خود را در معرض هلاك مي بيند. آنگاه، خداوند مي فرمايد: در دنيا گناهانت را پوشانيدم. امروز نيز آنها را (مي پوشانم و) مورد مغفرت قرار مي دهم. سپس، كارنامة اعمال صالح به او داده مي شود. اما دربارة كفار و منافقين، گواهان خواهند گفت: (اينها كساني هستند كه بر خدا دروغ گفته اند. بدانيد كه لعنت و نفرين الله بر ستمكاران است».

باب (3): مسلمان، به مسلمان ظلم نمي كند و او را تسليم ظالمان نمي نمايد

1103 [illegible]

(2442: [illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است.

بدينجهت به او ظلم نميكند و او را تسليم (ظالم) نمي نمايد. هركس، در صدد برآورده ساختن نياز برادر مسلمانش باشد، خداوند در صدد رفع نيازهاي او بر مي آيد. هر كس، مشكل برادر مسلمانش را برطرف سازد، خداوند مشكلي از مشكلات روز قيامت او را بر طرف خواهد كرد. و هر كس كه عيب برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عيبهاي او را در روز قيامت، خواهد پوشاند».

باب (4): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، كمك كن

1104- [illegible]

[illegible] (2444:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: رسول الله فرمود: «به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، كمك كن». اصحاب گفتند: اي رسول خدا! كمك به مظلوم، روشن است ولي چگونه به ظالم كمك كنيم؟ رسول الله فرمود: «دست او را بگيريد». (و از ظلم كردن، باز داريد).

باب (5): ظلم، باعث تاريكي در روز قيامت مي گردد

1105 – [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 2447)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «ظلم، باعث تاريكي هاي (متعددي) در روز قيامت مي گردد».

باب (6): اگر شخصي در حق كسي ظلم كرده باشد،

آيا لازم است هنگام عذر خواهي، آنرا بيان كند

1106 [illegible] (2449:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هر كس كه ظلمي به برادرش نموده باشد، خواه به آبروي او لطمه زده و يا حق ديگري از او پايمال كرده است، همين

امروز (در دنيا) از او طلب بخشش كند قبل از اينكه روزي (قيامت) فرا رسد كه در آن، درهم و ديناري، وجود ندارد. زيرا اگر اعمال نيكي داشته باشد، (در آنروز) به اندازة ظلمي كه نموده است، از آنها كسر ميگردد. و اگر اعمال نيكي نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) مي گذارند».

باب (7): گناه كسي كه زمين ديگران را تصاحب كند

1107 [illegible]: [illegible]: «[illegible]».
([illegible]:2452)

ترجمه: سعيد بن زيد میگوید: از رسول الله شنیدم که فرمود: «هرکس، زمین دیگري را (بناحق) تصاحب کند، آن زمین تا هفت طبق، طوقي در گردن او میشود».

1108 [illegible] (2454).

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما میگوید: نبي اکرم فرمود: «هرکس، زمین دیگري را به ناحق، تصرف کند، روز قیامت در هفت زمین، فرو برده میشود».

باب (8): اگر کسي به ديگري اجازه دهد، مي تواند آن کار را انجام دهد

1109 [illegible] (2455:[illegible])

ترجمه: همچنين از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است که ايشان، از کنار عده اي که خرما ميخوردند، عبور کرد و گفت: رسول الله [illegible] از گذاشتنِ همزمانِ دو خرما در دهن، منع کرده است مگر اينکه از دوستش اجازه بگيرد.

باب (9): این گفتة خداوند (كه در مورد شخصي) فرمود :
(و او بدترين، ستيزه جويان است)

1110 [illegible]:
«[illegible]». ([illegible]:2457)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «بدترين اشخاص، نزد خداوند، شخص ستيزه جو و لجوج است».

باب (10): گناه كسي كه آگاهانه و به ناحق، ادعاي چيزي را بكند

1111 ـ عَن أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ: أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَابِ حُجْرَتِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِيَ لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ

بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا». (بخاری:2458)

ترجمه: از ام سلمه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول الله ؛ روايت است كه روزي، آنحضرت سروصدايي جلوي خانه شان شنيد. پس بيرون رفت برد و به آنها گفت: «من هم بشري هستم (مانند شما). هرگاه، براي حل خصومتي نزد من مي آييد، ممكن است يكي از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خيال اينكه راست ميگويد، به نفع او قضاوت بكنم. پس هر كسي كه من حق مسلماني را (اينگونه) به او بدهم، در واقع

قطعه اي از آتش را به او داده ام. حال او آزاد است كه آنرا بگيرد يا رها كند».

باب (11): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بيافتد

1112 :

«

. » (2461:)

ترجمه: عقبه بن عامر میگوید: به رسول الله ﷺ عرض کردیم: یارسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام میکنید، اگر آن مردم، ما را پذیرایي نکردند چه باید کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: «اگر با شما آنطور که شایستة مهمان است برخورد کردند، بپذیرید. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگیرید».

باب (12): همسایه نباید همسایه اش را از کوبیدن میخ به دیوارش منع کند

1113 [illegible]

[illegible]

(2463:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هيچ همسايه اي، همسايهاش را از اينكه ميخي به ديوار (مشترك) بكوبد منع ننمايد». سپس، ابوهريره گفت: چرا اكنون شما را مي بينم كه از اين حديث، روي بر مي گردانيد. سوگند به خدا كه من آن ميخ را به شانه هايتان خواهم زد». (بعلت اهميت حق همسايه چنين فرمود).

باب (13): تجمع جلوي خانه و نشستن برسر معابر

1114- [illegible] «[illegible]». [illegible] قَالَ: «[illegible]» [illegible] قَالَ: «[illegible]». (2465:[illegible])

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه نبي اكرم فرمود: «از نشستن در معابر عمومي اجتناب كنيد». مردم گفتند: يا رسول الله! چاره اي جز اين نداريم زيرا آنجا، محل نشستن و سخن گفتن ما است. رسول الله فرمود: «اگر چاره اي جز

این ندارید، پس حق راه را مراعات کنید». پرسیدند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشمها ، اذیت نکردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهي از منكر».

باب (14): اختلاف نظر در مورد راههاي عمومي

1115 [illegible] ([illegible]:2473)

ترجمه: ابوهريره میگوید: نبي اکرم در مورد اختلاف نظر دربارة معابر عمومي اينگونه داوري فرمود كه هفت زرع، در نظر گرفته شود.

باب (15): نهي از چپاول و مُثله كردن

1116 [illegible]. [illegible] (2474:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن يزيد انصاري مي گويد: نبي اكرم از چپاول (مال) و مُثله كردن (مردم) منع كرده است.

باب (16): كسي كه بخاطر مالش كشته شود

1117 [illegible]: «[illegible]».

([illegible]:2480)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از نبي اكرم ﷺ شنيدم كه مي فرمود: «هركس، براي دفاع از مالش، كشته شود، شهيد است».

باب (17): شكستن ظرف يا ساير كالاهاي مردم

1118 [illegible] (2481)

ترجمه: از انس روايت است كه نبي اكرم در خانة يكي از همسرانش (نشسته) بود كه يكي ديگر از همسرانش، كاسه اي غذا همراه خادمش براي رسول خدا فرستاد. اين همسرش (كه احتمالاً عايشه بود) با دستش به كاسه زد و آنرا شكست. رسول خدا قطعات كاسه را (كنار هم گذاشت و)

بهم وصل كرد و آن غذا را در آن، نهاد و فرمود: «بخوريد». و خادم و آن ظرف را تا وقتي كه از خوردن غذا فارغ شدند، نزد خود نگهداشت. آنگاه، كاسة سالمي به او داد و ظرف شكسته را نزد خود نگهداشت.

46 ـ کتاب شراکت

باب (1): شراکت در طعام، خوردني وکالا

1119 ـ [illegible]

فَقَالَ [illegible]

[illegible] (2484:[illegible])

ترجمه: از سلمه بن اكوع ؓ روايت است كه مردم، توشه تمام كردند و گرسنه شدند. آنگاه، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و اجازه خواستند تا شترهايشان را ذبح نمايند. رسول خداﷺ اجازه داد. سپس، مردم با عمرؓ روبرو شدند و او را از جريان، آگاه ساختند. عمرؓگفت: شما بدون شتران تان چگونه زندگي خواهيد كرد؟ سپس خود، نزد رسول خدا ﷺ رفت و عرض كرد: اي

رسول خدا ! اينها بدون شترانشان چگونه زنده خواهند ماند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «مردم را صدا بزن تا هر كس، باقيماندة توشه خود را بياورد». آنگاه، زير اندازي چرمي را پهن كردند و آنچه داشتند، روي آن گذاشتند. رسول خدا ﷺ آنجا ايستاد و دعاي بركت نمود. سپس، به مردم دستور داد تا ظرفهايشان را بياورند. پس همه از آن غذاها برداشتند. پس از فراغت، رسول خدا فرمود: «گواهي مي دهم كه معبودي بحق جز الله وجود ندارد و من فرستادة خدا هستم».

1120

[illegible]

(2486)

ترجمه: از ابوموسي اشعري روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه اشعريها در جهاد، توشه تمام ميكنند يا در مدينه، خوراكي آنان كم ميشود، آنچه را كه نزد خود دارند، در يك پارچه جمع ميكنند و با پيمانه اي آن را بطور مساوي ميان خود، تقسيم ميكنند. آنان از من هستند و من از آنان هستم».

باب (2): تقسيم گوسفندان

1121

[illegible]

[illegible] :[illegible] »]. ([illegible]:2488)

ترجمه: رافع به خديج ميگويد: با نبي اكرم ﷺ در ذوالحليفه بوديم كه مردم گرسنه شدند. در آن اثنا، تعدادي شتر و گوسفند به غنيمت گرفتند. راوي ميگويد: نبي اكرم ﷺ در صفوف آخر قافله بود. مردم، شتابزده تعدادي از گوسفندان مال غنيمت را ذبح كردند و ديگها را نصب كردند. رسول الله ﷺ دستور دادند تا ديگها را واژگون كنند. آنگاه، رسول الله ﷺ مال غنيمت را تقسيم كرد و ده گوسفند را برابر با يك شتر قرار داد. يكي از شتران مال غنيمت فرار كرد. براي گرفتن آن سعي و تلاش

فراواني بعمل آمد، اما همه را عاجز كرد و نتوانستند او را بگيرند با خود، اسب كم داشتيم. از اينرو يكي از حاضران تيري بسوي شتر فراري پرتاب كرد و او را از پا درآورد. سپس رسولالله فرمود: « بعضي از اين چارپايان وحشي ميشوند. هرگاه حيواني از دست شما رم كرد با آن چنين كنيد». عرض كردم احتمالاً فردا با دشمن روبرو مي شويم و اكنون با خود چاقو نداريم. آيا بوسيله ني ذبح كنيم؟ رسولالله فرمود: «هر چيزي كه خون را جاري سازد ميتوان بوسيله آن ذبح كرد. و اسم خدا بر آن گرفته شود از آن بخوريد. بجز دندان و ناخن. چون دندان استخوان است و ناخن كارد حبشي ها است».

باب (3): قيمت گذاري كالا بين شُركا بصورت عادلانه

1122 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2492)

ترجمه: ابو هريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «اگر كسي، سهم خود را در برده اي مشترك، آزاد نمود، بايد سهم شريك خود را از مال خود، آزاد نمايد. واگر ما لي در بساط نداشت، غلام را به قيمت عادلانه اي قيمت گذاري كنند. سپس

از او بخواهند (تا براي پرداخت سهم شريك) تلاش نمايد، بگونه اي كه برايش دشوار نباشد».

باب (4): تقسيم نمودن با قرعه كشي

1123

[illegible]».

([illegible]:2493)

ترجمه: از نعمان بن بشير[illegible] روايت است كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «مثال كساني كه حدود الله را رعايت ميكنند و آناني كه رعايت نميكنند، مانند مسافران يك كشتي است كه براي سوار شدن در آن، قرعه كشي مي نمايند. در نتيجه، بعضي در طبقة بالا و تعدادي در طبقة پايين، قرار مي گيرند. ساكنين طبقة پايين، براي آب، به طبقة بالا، آمد و شد مي كنند. سپس، با يكديگر مشورت نموده و مي گويند: مزاحم ساكنين طبقة بالا نشويم. بهتر است سهمية خودمان (طبقة پايين كشتي) را سوراخ

كنيم (و مستقيماً از آب دريا استفاده كنيم) و باعث اذيت و آزار افراد طبقة بالا نشويم. اگر ساكنان طبقة بالا، آنها را براي اجراي تصميم شان آزاد بگذارند، همه هلاك خواهند شد. ولي اگر مانع آنان بشوند، همه نجات خواهند يافت».

باب (5): شراكت در طعام و غيره

1124

[illegible] (2501، 2502)

ترجمه: از عبدالله بن هشام که زمان حیات نبي اکرم را دریافته بود، روایت است که مادرش؛ زینب بنت حهید؛ او را نزد رسول الله برد و گفت: یا رسول الله! از او بیعت بگیر. رسول الله فرمود: «او خردسال است». آنگاه، رسول الله دست مبارك را بر سر او گذاشت و برایش دعا کرد. راوي میگوید: هرگاه، عبدالله بن هشام براي خرید گندم و اشیاء

خوردني به بازار ميرفت، و ابن عمر و ابن زبير او را ميديدند، ميگفتند ما را در معاملة خود، شريك كن. زيرا رسول الله براي تو دعاي بركت نموده است. عبدالله نيز آنان را شريك ميكرد. و چه بسا كه به بار كامل شتر، (بعنوان منفعت) دست پيدا مي كرد و آن را به منزل ميفرستاد.

47 ـ كتاب رهن در غير سفر

باب (1)

1125 ... [illegible]

(2512:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «حيواني كه نزد كسي رهن است، آن شخص، ميتواند به اندازة نفقهاي كه برايش هزينه ميكند، از سواريش استفاده كند. واگر حيوانِ رهن، شير دِه باشد، ميتواند به اندازة نفقه اي كه براي آن هزينه مي كند، از شير آن استفاده نمايد. و نفقه و خرج حيوان رهن، بعهدة كسي است كه بر آن سوار ميشود و يا شير آن را ميدوشد و استفاده ميكند».

باب (2): اگر رهن دهنده و رهن گيرنده با هم اختلاف كنند

1126

(2514 :)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم چنين قضاوت كرد كه سوگند بر مدعي عليه واجب است.

48 ـ كتاب آزاد كردن برده وفضيلت آن

1127 ـ ... (2517: ...)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هركس، بردة مسلماني را آزاد كند، خداوند در برابر هر عضو

آن برده، يك عضو آزاد كننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».

باب (1): آزاد كردن كدام برده بهتر است؟

1128 [illegible]

قَالَ: [illegible] (2518:[illegible])

ترجمه: ابوذر [illegible] ميگويد: از نبي اكرم [illegible] پرسيدم: كدام عمل نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: «ايمان آوردن به ذات يگانه الله و جهاد كردن در راه او». پرسيدم: آزاد كردن كدام برده افضل است؟ فرمود: «برده اي كه قيمتش بيشتر و نزد صاحبش، پسنديدهتر باشد». عرض كردم: اگر نتوانستم اين كار را انجام دهم؟ فرمود: «دست فقير ومستمندي را بگير و كسي را كه كاري بلد نيست، ياري كن». عرض كردم: اگر اين را هم

نتوانستم؟ فرمود: «در حق مردم، بدي نكن. زيرا اين خود صدقه ايست كه بر خويشتن مي كني».

باب (2): آزاد كردن غلام يا كنيزي كه ميان چند نفر، مشترك باشد

1129 - [illegible]: «[illegible]».

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله فرمود: «اگر كسي از يك غلام مشترك، سهم خود را آزاد كرد و به اندازة قيمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قيمت گذاري كنند و او سهم ديگر شركاء خود را بپردازد و غلام، آزاد مي شود. و اگر به اندازة قيمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد مي شود».

باب (3): خطا و فراموشي در آزاد كردن، طلاق دادن و غيره

1130- [illegible] «[illegible]». (2528:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «خداوند، وسوسه‌هايي را كه در دل امت من، خطور مي نمايند، معاف فرموده است تا زماني كه بر مقتضاي آن، عمل نكرده و يا دربارة آن، سخن بر زبان نياورده باشند».

باب (4): اگر كسي به غلامش بگويد:«او از آن خداست» و نيت اش

آزاد کردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد کردن

1131 [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible]

(2530: [illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه: وقتي كه او و غلامش به منظور قبول اسلام از خانه براه افتادند، يكديگر را گم كردند. مدتي بعد، در حالي كه ابوهريره در محضر نبي اكرم نشسته بود، غلامش آمد. نبي اكرم فرمود: «ابوهريره! غلامت آمد». ابوهريره عرض كرد: شما گواه باشيد كه من او را آزاد كردم. راوي مي گويد: ابوهريره در مسير راه مدينه، اين شعر را مي خواند:

چه شب طولاني و پر مشقتي را (پشت سر گذاشتم). اما شكر خدا را كه از ديار كفر، نجات يافتم .

باب (5): آزاد كردن مشرك، بردة خود را

1132 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2538)

ترجمه: از حکیم بن حزام روایت است که: وي قبل از اسلام، صد غلام آزاد کرد و صد شتر در میان مردم پیاده، توزیع کرد. و بعد از اینکه مسلمان شد، باز هم صد غلام، آزاد نمود و

صد نفر شتر، در ميان مردم پياده، توزيع كرد. راوي مي گويد: از رسول خدا [illegible] پرسيدم و گفتم: اي رسول خدا! نظر شما در مورد آنچه قبل از اسلام، براي تقرب به خدا و به نيت خير، انجام مي دادم، چيست؟ فرمود: «همان اعمال خير گذشته ات، باعث شد كه مسلمان شوي».

باب (6): كسي كه مالك بردة عربي بشود

1133 [illegible]

[illegible] (2541: [illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ﷺ بني مصطلق را غافلگير نمود و در حالي كه گوسفندانشان بر سر آبي براي نوشيدن آب، گردآورده شده بودند، بر آنها حمله كرد. آنحضرت ﷺ جنگجويان آنها را به قتل رساند و فرزندانشان را اسير گرفت. و در همين روز، جويريه بدست پيامبر ﷺ افتاد.

1134 [illegible]

« [illegible] الدَّجَّالِ» قَالَ: [illegible]
[illegible] « [illegible] » [illegible]: « [illegible] ». ([illegible]: 2543)

ترجمه: ابوهريره ميگويد: از زماني كه از رسول الله سه مطلب را دربارة بني تميم شنيدم، همواره آنان را دوست ميدارم. رسول الله دربارة آنان فرمود: «بني تميم، سختترين افراد امتيان من، بر دجال خواهند بود». همچنين، (هنگامي كه) صدقات بني تميم آمد، رسول الله فرمود: «اين، صدقات قوم ما است». و (زماني كه) يكي از زنان بني تميم نزد عايشه

رضي الله عنها اسير بود، رسول الله ﷺ فرمود: «آزادش كن. چون او از فرزندان اسماعيل ؛ است».

باب (7): كراهيت بد زباني با بردگان

1135 – [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2552)

ترجمه: ابو هريره ؛ روايت مي كند كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «هيچ يك از شما به غلامش نگويد: به مالك و رب خود، غذا

بده، براي رب خود، آب وضو بياور، يا به رب خود، آب بده. بلكه بگويد: آقا و مولاي. همچنين شما، خطاب به آنها نگوييد: بندة من! كنيز من! بلكه بگوييد: پسرم! دخترم! جوان من!».

باب (8): وقتي كه خادم شما برايتان غذا آورد

1136 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2557)

ترجمه: ابوهريره میگوید: نبي اكرم فرمود: «هرگاه، مستخدم براي شما غذا ميآورد، اگر او را همراه خود شريك نميكنيد، حداقل يك يا دولقمه برايش بدهيد. زيرا او براي شما زحمت پخت و پز آن را متحمل شده است».

باب (9): اگر كسي خواست غلامش را تنبيه كند از زدن به چهره اش خودداري نمايد

1137 [illegible]

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هرگاه، يكي از شما دعوا كرد، از زدن به چهره، اجتناب كند».

باب (10): شروط جايز براي مكاتب

1138

[illegible]

(2561:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: بريره رضي الله عنها نزد وي آمد و در مورد كتابت خود (پرداخت مال براي آزادي خويش) كمك خواست. و هنوز چيزي از مال كتابت را پرداخت نكرده بود. عايشه رضي الله عنها به وي گفت: نزد مالك خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من

(عايشه) پول كتابت را پرداخت مي كنم مشروط به اينكه ولاي تو از آنِ من باشد. بريره به مالكش اين پيشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذيرفتند وگفتند: اگر عايشه رضي الله عنها در حق تو چنين احساني مي كند، بكند. ولي ولاي تو از آنِ ما است.
عايشه رضي الله عنها اين مطلب را براي رسول اكرم بازگو نمود. رسول الله فرمود: «بريره را بخر و آزاد كن. همانا حق ولاء از آنِ كسي است كه او را آزاد مي كند». رواي مي گويد: بعد از آن، رسول الله برخاست و فرمود: «چرا بعضي از مردم، شرطهايي مي گذارند كه در كتاب خدا نيست؟ هركس، شرطي بگذارد كه در كتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل

است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (باید دانست که) شرط خداوند سزاوارتر و محکم تر است». (که انجام گیرد).

49 ـ کتاب هبه و فضیلت آن وتشویق به آن

باب (1): فضیلت بخشش

1139 «: ».

(2566:)

ترجمه: ابوهريره میگويد: نبي اكرم فرمود: «هيچ زني، هديه به همسايه (يا هدية همسايه) را حقير و كوچك نشمارد، اگر چه سُم گوسفندي باشد».

1140

(2567:)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه به عروه گفت: اي خواهرزاده ام! گاهي، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده مي كرديم ولي در خانه هاي رسول الله آتشي (براي پخت وپز) افروخته نمي شد. عروه پرسيد: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده ميمانديد؟ فرمود: فقط بر دو چيز سياه يعني خرما و آب، قناعت ميكرديم. البته رسول الله همسايگاني از انصار داشت كه داراي شتر و گوسفند بودند و آنان براي آنحضرت شير ميفرستادند و رسول الله از آن شيرها به ما ميداد كه بنوشيم.

1141- [illegible] (2568:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ميگويد: نبي اكرم فرمود: «اگر مرا براي صرف ساعد يا پاچه (گوسفندي) دعوت كنند، خواهم پذيرفت. همچنين، اگر به من، ساعد يا پاچه اي هديه داده شود، خواهم پذيرفت».

باب (2): پذيرفتن شكار هديه

1142 [illegible]

(2572: [illegible])

ترجمه: انس [illegible] ميگويد: در مرالظهران، خرگوشي را دنبال كرديم. مردم بدنبال آن دويدند اما درماندند. ولي من خودم را به آن رساندم و آن را گرفتم. سپس، آنرا نزد ابوطلحه [illegible] آوردم. او آن را ذبح كرد و يك ران يا هر دو رانش را براي رسول الله [illegible] فرستاد. ايشان آن را پذيرفت. و در روايتي آمده است كه: از آن، تناول فرمود.

باب (3): پذيرفتن هديه

1143- [illegible] (2575:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: خالة ابن عباس
؛ام حفيد؛ مقداري كشك، روغن و چند عدد ضب (نوعي

سوسمار) به رسول الله ﷺ هديه كرد. رسول الله ﷺ از كشك و روغن تناول فرمود. اما از ضب، اظهار كراهيت نمود و آن را نخورد. ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: ضب بر سفرة رسول الله ﷺ خورده شد. (يعني ديگران آنرا خوردند). اگر چنانچه حرام ميبود، بر سفرة رسول الله ﷺ خورده نميشد.

1144

ترجمه: ابوهريره [illegible] ميگويد: هرگاه، غذايي نزد رسول الله [illegible] آورده مي شد، ايشان مي پرسيد: «صدقه است يا هديه»؟ اگر مي گفتند: صدقه است، به يارانش مي گفت: «بخوريد». و خود از آن تناول نميفرمود. و اگر گفته مي شد: هديه است، دست فرو برده و همراه آنان، مي خورد.

1145 [illegible]

(2577:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك میگوید: مقداري گوشت، نزد نبي اكرم آوردند و گفتند: این صدقه اي است كه به بريده داده شده است. رسول الله فرمود: «براي بريره، صدقه بوده و براي ما، هديه است».

باب (4): كسي كه به دوستش چيزي ببخشد، وقتي كه او نزد بعضي از همسرانش باشد

1146 [illegible]

فَقَالَ

[illegible]

([illegible]:2581)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: همسران رسول الله ﷺ دو گروه بودند. عايشه، حفصه، صفيه و سوده رضي الله عنهن جزو يك گروه، و ام سلمه رضي الله عنها و ساير همسران رسول خدا ﷺ جزو گروه دوم بودند. و صحابه رضوان الله عليهم اجمعين محبت رسولالله ﷺ را نسبت به عايشه رضي الله عنها خوب ميدانستند. بنابر اين، اگر كسي ميخواست

به رسول الله ﷺ هديه اي بدهد، هديهاش را به تأخير مي انداخت تا روزي كه نوبت عايشه رضي الله عنها فرا رسد. و آن روز كه رسول الله ﷺ به خانة عايشه رضي الله عنها ميرفت، هدايا فرستاده ميشدند. گروه ام سلمه رضي الله عنها بعد از گفتگو، به ام سلمه رضي الله عنها گفتند: شما به رسول الله ﷺ بگوييد با مردم صحبت كند و به آنها بگويدكه هر كس خواست به رسول خدا ﷺ هديه اي بدهد، در خانة هر يك از ازواج بود، هديه خود را بدهند. ام سلمه رضي الله عنها سخنان آنان را براي آنحضرت ﷺ مطرح ساخت. رسول الله ﷺ به ام سلمه رضي الله عنها پاسخي نداد. گروه ام سلمه رضي الله عنها نتيجة مذاكرات را از ام سلمه جويا شدند. او گفت: رسول خدا

 چيزي نگفته است. آنها به ام سلمه گفتند: دوباره با رسول خدا در اين مورد، صحبت كن. ايشان دوباره هنگامي كه آنحضرت به خانه اش آمد، صحبت كرد، ولي رسول خدا پاسخي نداد. آنها بار ديگر از ام سلمه رضي الله عنها نتيجه را جويا شدند. او گفت: رسول اكرم به من پاسخي نداد. آنها گفتند: باز هم با ايشان صحبت كن تا جواب تو را بدهد. ام سلمه رضي الله عنها بار سوم، هنگامي كه آنحضرت به خانه اش آمد، اين مطلب را با پيامبر اكرم درميان گذاشت. اين بار، آنحضرت فرمودند: «در بارة عايشه مرا اذيت نكنيد زيرا هرگز وحي، در بستر هيچكدام از همسرانم بر من نازل نشده است مگر در بستر عايشه». ام سلمه رضي الله عنها پس از

شنيدن اين پاسخ، گفت: اي رسول خدا! به خدا پناه مي برم از اينكه موجب ناراحتي شما شوم.
آنگاه، همسران رسول خدا از فاطمه رضي الله عنها درخواست نمودند (تا نزد رسول خدا برود و در اين مورد با ايشان صحبت نمايد). فاطمه رضي الله عنها شخصي را نزد آنحضرت فرستاد و گفت: همسرانت تو را سوگند مي دهند كه در مورد دختر ابوبكر، عدالت را رعايت كني. ايشان فرمود: «دخترم! مگر كسي را كه من دوست دارم تو دوست نداري»؟ فاطمه رضي الله عنها جواب داد: بلي. سپس، نزد آنها برگشت و پاسخ پيامبر را به اطلاع آنها رساند. آنها از او خواستند كه دو باره برود، ولي او نپذيرفت. سپس، زينب بنت جحش رضي الله عنها

را فرستادند. او نزد رسول الله آمد و با لهجة تند با آنحضرت صحبت كرد و گفت: همسران شما در مورد دختر ابوبكر، شما را به خدا سوگند مي دهند و از شما تقاضاي عدل و انصاف دارند. آنگاه، زينب صدايش را بلند كرد تا جايي كه عايشه را نكوهش كرد. عايشه نيز حضور داشت. و رسولالله چشم به عايشه دوخته بود كه ببيند، جواب زينب را مي دهد يا خير؟ راوي مي گويد: عايشه جواب او را داد و او را ساكت نمود. رسول خدا فرمود: «اين دختر ابوبكر است».

باب (5): هديه اي كه مسترد نمي شود

1147 [illegible]. ([illegible]:2582)

ترجمه: از انس ‌ روايت است كه: نبي اكرم ‌ مواد خوشبو را بر نمي گردانيد.

باب (6): پاداش دادن در مقابل هديه

1148 [illegible]. ([illegible]:2585)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ‌ هديه را ميپذيرفت و در عوض آن، به هديه كننده، پاداش ميداد.

باب (7): گواه گرفتن بر بخشش

1149 ... فَقَالَ: ...

(2587: ...)

ترجمه: نعمان بن بشير رضي الله عنهما ميگويد: پدرم چيزي را به من هديه كرد. عَمره بنت رواحه (مادرم) گفت: تا رسول الله را گواه نگيري، من راضي نخوام شد. پدرم نزد رسول خدا آمد و گفت: به پسرم كه از عَمره بنت رواحه است، چيزي اهدا كرده ام، ولي مادرش ميگويد كه شما را بايد گواه بگيرم.

رسول الله فرمود: «آيا ساير فرزندانت را هم، چنين هديه اي دادهاي»؟ گفت: خير. رسولالله فرمود: «از خدا بترسيد. و ميان فرزندانتان، با عدالت رفتار كنيد». نعمان ميگويد: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت.

باب (8): پس گرفتن بخشش

1150 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:2589)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «كسي كه هبه اش را پس ميگيرد، مانند سگي است كه استفراغ مي كند، سپس دوباره استفراغش را مي خورد».

باب (9): بخشش زن به كسي غير از شوهر و آزاد كردن برده بدون اجازة او

1151 [illegible]

ترجمه: از ام المومنين؛ ميمونه دختر حارثـ؛ رضي الله عنها روايت است كه ايشان، كنيزي را بدون اينكه از نبي اكرم

ﷺ اجازه بگيرد، آزاد نمود. و هنگامي كه نوبت او فرا رسيد و رسول الله ﷺ تشريف آورد، ميمونه رضي الله عنها عرض كرد: اي رسول خدا! خبرداري كه من كنيز خود را آزاد كرده ام.
رسول الله ﷺ پرسيد: «واقعاً چنين كرده اي »؟ گفت: بلي.
رسول الله ﷺ فرمود: «اگر او را به دايي هايت ميدادي، از اجر بيشتري، بهره مند مي شدي».

1152 – [illegible]

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: هرگاه، رسول الله ﷺ مي خواست به سفر برود، ميان همسران خود، قرعه كشي ميكرد. و قرعه به نام هر كس مي افتاد، او را همراه خود ميبرد. و (قابل ياد آوري است كه) آنحضرت ﷺ نزد هر يك از همسران خود، يك شبانه روز ميماند. اما سوده رضي الله عنها نوبت خود را براي خوشنودي رسول الله ﷺ به عايشه بخشيد.

باب (10): غلام و متاع بخشيده شده، چگونه وصول مي شود

1153 [illegible] (2599:[illegible])

ترجمه: مِسور بن مخرمه میگوید: رسول الله تعدادي قباء تقسیم نمود. اما به مخرمه، چیزي از آنها نرسید. مخرمه به من گفت: پسرم! مرا نزد رسول الله ببر. مِسور میگوید: با پدرم براه افتادم. (وقتي به منزل رسول الله رسیدیم)، پدرم گفت: برو داخل و رسول الله را بگو نزد من بیاید. من نیز رفتم و رسول الله را صدا کردم. آنحضرت در حالي که یکي از همان قباها را پوشیده بود، بیرون تشریف آورد و به پدرم گفت: «این را براي شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه کرد. رسول الله فرمود: «مخرمه، راضي شد».

باب (11): بخشیدن چیزي که پوشیدن آن، مکروه است

1154 [illegible]

(2613:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما میگوید: (روزي،) نبي اكرم ﷺ به منزل فاطمه رضي الله عنها تشريف برد ولي به داخل خانه نرفت. (و برگشت). پس از آنكه علي آمد، فاطمه رضي الله عنها او را در جريان امر، قرار داد. علي از رسول

الله ﷺ علت را جويا شد. رسول الله ﷺ فرمود: «بر درب خانة فاطمه، پرده اي آراسته و نقاشي شده ديدم» و افزود: «مرا با دنيا چه كار»؟ علي نزد فاطمه رضي الله عنها آمد و جريان را گفت. فاطمه رضي الله عنها گفت: رسول الله ﷺ در بارة آن، هر حكمي، صادر كند، (من حاضرم). رسول الله ﷺ فرمود: «آن را براي فلان خانواده كه به آن نياز دارند، بفرست».

1155 - [illegible]

([illegible]:2614)

ترجمه: علي □ ميگويد: نبي اكرم □ لباسي ابريشمي به من هديه نمود. من آن را پوشيدم. از اين كار، آثار خشم و غضب را در چهرة رسول الله □ مشاهده نمودم. آنگاه، من آنرا قطعه قطعه كردم و بين زنان (خانواده ام) تقسيم نمودم.

باب (12): پذيرفتن هديه از مشركان

1156 – [illegible]

[illegible]

(2618:[illegible])

ترجمه: عبدالرحمن بن ابيبكر رضي الله عنهما ميگويد: (در يكي از سفرها)، يكصد و سي نفر با رسول الله ﷺ همراه

بوديم. نبي اكرم پرسيد: «آيا كسي از شما، غذايي همراه دارد»؟ متوجه شديم كه يك صاع (دو كيلو) آرد، نزد يكي از همراهان است. آن آرد، خمير كرده شد. سپس، يكي از كفار كه موهاي ژوليده وقامتي بلند داشت با گلّه اي گوسفند، نزد ما آمد. رسولالله از او پرسيد: «آيا اين گوسفندان براي فروش است يا براي هديه»؟ گفت: خير. براي فروش است. رسول الله يك گوسفند از او خريد (و ذبح كرد) و دستور داد تا دل و جگرش، كباب شود (و بقية گوسفند در ديگ) درست شود. راوي ميگويد: به خدا سوگند، از ميان يكصد و سي نفر، كسي باقي نماند، مگر اينكه رسول خدا قطعهاي از دل و جگر آن را به او داد. كسي كه حاضر بود، به او مي داد و كسي كه غايب

بود، سهم او را مي گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند، در دو ظرف بزرگ، گذاشته شد و همه تا سير، خوردند. و از هر دو ظرف، مقداري باقي ماند (كه هنگام حركت) آن را بر شتر حمل كرده (با خود برديم).

باب (13): هديه دادن به مشرك

1157 -

«». (2620:)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما ميگويد: در زمان حيات رسول الله مادرم كه مشرك بود، نزد من آمد. از رسول الله پرسيدم و گفتم: مادرم به خانة من آمده است و از من انتظار (نيكي و هديه) دارد. آيا با او صله رحمي كنم؟ رسول الله فرمود: «بلي، با مادرت صله رحمي كن». (حق خويشاوندي را رعايت كن).

باب (14)

1158 [illegible] (2624:[illegible])

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه وي نزد مروان، به نفع فرزندان صهيب، گواهي داد كه رسول الله [illegible] به صهيب، دو منزل و يك حجره داده است.

مروان بر اساس شهادت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما به نفع فرزندان صهيب، قضاوت كرد.

باب (15): هبه كردن عمري

1159 [illegible] (2625:[illegible])

ترجمه: جابر [illegible] ميگويد: رسول الله [illegible] قضاوت كرد كه هبة عمري، از آنِ موهوب له مي باشد. يعني اگر كسي به كسي گفت: تا زنده هستي، اين چيز از آنِ تو باشد، آن چيز، براي هميشه از آنِ موهوب له خواهد بود.

باب (16): عاريت گرفتن وسايل براي عروس، هنگام عروسي

1160 [illegible]

(2628:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه ايمن نزد او رفت در حالي كه او جامه اي پنبه اي كه قيمت آن حدود پنج درهم بود، به تن داشت. عايشه رضي الله عنها گفت: به اين كنيزم نگاه كن كه از روي تكبر، نميخواهد اين جامه را در

خانه بپوشد، حال آنکه در زمان رسول الله من چنين جامهاي داشتم كه براي آراستن عروسهاي مدينه، مردم آن را از من به عاريت ميبردند.

باب (17): فضيلت بخشش

1161

[illegible]

(2630:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك [illegible] میگوید: هنگامي كه مهاجرين از مكه به مدينه هجرت كردند، چيزي همراه نداشتند. و انصار، داراي مِلك و زمين بودند. انصار زمينهاي خود را به مهاجرين دادند تا آنها كارهاي كشاورزي را انجام دهند و در محصول،

شريك باشند. ام سليم رضي الله عنها؛ مادر انس ؛ چند درخت خرما به رسول الله داده بود. رسول الله آن درختها را به كنيز آزاد شده‌اش، ام ايمن؛ مادر اسامه ابن زيد داد.

انس ميگويد: وقتي كه رسول الله از غزوة خيبر برگشت، مهاجرين زمينهاي كشاورزي انصار را پس دادند. و رسول الله نيز درختهاي خرما را به مادر انس برگرداند. و به ام ايمن؛ مادر اسامه بن زيد؛ در عوض درختهاي پس گرفته شده، چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

1162 [illegible]

(2631)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «چهل خصلت (نیکو) وجود دارد که اعلاترین آنها، عاریت دادن بز شیر دِه است. هر کس، یكي از این خصلتها را بقصد ثواب و رسیدن به پاداش موعود، انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت خواهد کرد».

50 ـ كتاب الشهادات

باب (1): اگر كسي بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهي ندهد

1163 [illegible] (2652)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود روايت است كه رسول اكرم فرمود: «بهترين مردم، كساني هستند كه در عهد و زمان من بسر مي برند (صحابه). وبعد، كساني كه بعد از آنها مي‌آيند (تابعين). و سپس كساني كه پس از آنها مي آيند (تبع تابعين). و بعد از آنان، كساني مي‌آيند كه گاهي قبل از سوگند خوردن، گواهي مي دهند و گاهي قبل از گواهي دادن، سوگند

مي‌خورند». يعني تقوا ندارند و براحتي گواهي مي دهند و سوگند مي خورند.

باب (2) : شهادت دروغ

1164 [illegible]

[illegible] (2654:[illegible])

ترجمه: ابوبكره مي گويد: نبي اكـرم سه بـارفرمود: «آيا شما را از بزرگـترين گناهـان كبـيره با خـبر نسـازم»؟ صـحابه عرض كردند: بلي اي رسول خدا. رسول اكرم فرمود: «شـرك ورزيـدن به خداوند و نافرمـاني پـدر ومـادر». آنگـاه بعد از اينكه تكيه داده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشيد كه شـهادت نـاحق نيز از گناهان كبيره است». و آنقدر اين جمله را تكرار كـرد كه ما (با خود) گفتيم: اي كاش! ساكت مي شد.

باب (3): گواهي فرد نابينا و ساير كارها و معاملاتش

1165 [illegible] (2655:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ صداي مردي را كه در مسجد، قرآن مي خواند، شنيد. فرمود: «خداوند، بر اين شخص، رحم كند. زيرا او فلان و فلان آيه از فلان و فلان سوره را كه من فراموش كرده بودم، بيادم آورد».

1166 [illegible]

[illegible] (2655:[illegible])

ترجمه: و در روايتي ديگر از عايشه رضي الله عنها آمده است كه فرمود: رسول خدا ﷺ در خانة من نماز تهجّد خواند. و در اين ميان، صداي عباد را كه در مسجد، نماز مي خواند، شنيد. پرسيد: « اي عايشه! آيا اين صداي عباد است»؟ گفتم: بلي. رسول الله ﷺ فرمود: «بار الها! بر عباد رحم كن».

باب (4): زنان مي توانند يكديگر را تأييد نمايند

1167ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ.

فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ أَظْفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ

الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا. فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ. فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ،

فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرِّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ. فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ وَيَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ﷺ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ:

«كَيْفَ تِيكُمْ»؟ لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرَّزُنَا لا نَخْرُجُ إِلاَّ لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ أَوْ فِي التَّنَزُّهِ. فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي، فَعَثَرَتْ فِي مِرْطِهَا فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتِ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا؟ فَقَالَتْ: يَا هَنْتَاهْ، أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرَتْنِي

بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ فَقُلْتُ: ائْذَنْ لِي إِلَى أَبَوَيَّ، قَالَتْ: وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَأَتَيْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لأُمِّي مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ. فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَى نَفْسِكِ الشَّأْنَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلاَّ أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا. قَالَتْ: فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقِ

اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكِ»؟ فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي

أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ مَعِي». فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلاً صَالِحًا وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لا تَقْتُلُهُ وَلا تَقْدِرُ عَلَى

ذَلِكَ. فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَثَارَ الْحَيَّانِ الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى سَكَتُوا، وَسَكَتَ، وَبَكَيْتُ يَوْمِي لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي.ه قَالَتْ: فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ

الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمِ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ ثُمَّ، قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ

اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لأَبِي: أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْتُ لأُمِّي: أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ. قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ،

وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِن اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقُنِّي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلاً إِلاَّ أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَال: ﴿**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ**﴾ ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا وَلأَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ

رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ، احْمَدِي اللَّهَ، فَقَدْ بَرَّأَكِ اللَّهُ». فَقَالَتْ لِي أُمِّي: «قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». فَقُلْتُ: لا وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلا أَحْمَدُ إِلاَّ اللَّهَ، فَأَنْزَلَ

اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ**﴾ الآيَاتِ. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ ﷺ وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿**وَلاَ يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا**﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿**غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتِ مَا رَأَيْتِ»؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلاَّ خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ. (بخاري:2661)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هرگاه رسول الله ﷺ مي خواست سفر نمايد، ميان همسرانش قرعه كشي مي كرد. به نام هر كس كه قرعه مي افتاد، او را با خود مي برد. در يكي از غزوات، ميان ما قرعه كشي نمود و قرعه بنام من

افتاد. در نتيجه، من او را همراهي نمودم و چون حكم حجاب، نازل شده بود مرا كه در كجاوه بودم، بر پشت سواري ام مي نهادند و با همان كجاوه، پايين مي آوردند. راهمان را ادامه داديم تا اينكه غزوة رسول خدا به پايان رسيد و بسوي مدينه برگشت. شبي، نزديك مدينه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشكر كوچ كند. پس از اعلام كوچ، من براي قضاي حاجت از لشكر فاصله گرفتم. و بعد از قضاي حاجت، بسوي سواري ام بر گشتم. در آنجا دست به سينه ام بردم و ناگهان متوجه شدم كه گردن بندم كه از مهره هاي يمني شهر ظفار ساخته شده بود، از جايش جدا شده و افتاده است. براي پيدا كردن آن، دوباره برگشتم. جستجوي گردن بند، مانع رفتنم شد و كساني

که مسئول حمل کجاوه بودند، به این گمان که من در کجاوه هستم، آن را برداشتند و روي شترم گذاشتند- قابل ذکر است که زنان در آن زمان، گوشت و وزن زيادي نداشتند- زيرا غذاي اندکي به اندازة سد رمق، ميل مي کردند. علاوه بر آن، من زن کم سن و سالي بودم. در نتيجه، آنها بدون اينکه متوجه وزن کجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند کردند و رفتند. بعد از اينکه سپاه، حرکت کرد و رفت، من گردنبندم را پيدا کردم. و هنگامي که به منزلگاه خود رسيدم، کسي آنجا نبود. به گمان اين که آنها بزودي متوجه گم شدن من مي شوند و بر مي گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم که خواب بر من غلبه نمود و خواب

رفتم. صفوان بن معطل سلمي ذكواني كه مسئول بررسي منزل سپاه بود، هنگام صبح به جايگاه من رسيد و سياهي انسان خوابيده اي را مشاهده نمود. وي قبل از نازل شدن حكم حجاب، مرا ديده بود. با استرجاع (**إنا لله وإنا إليه راجعون**) گفتنش از خواب بيدار شدم. او شترش را خواباند و پايش را بر زانوي شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اينكه به لشكر كه هنگام ظهر براي استراحت، توقف كرده بود، رسيديم.

هلاك شوندگان، هلاك شدند. عبدالله بن ابي بن سلول (رئيس منافقين) رهبري اين تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما

به مدينه آمديم و من يك ماه بيمار شدم. در اين ميان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افك يعني تهمت زنندگان بودند.

آنچه مرا به شك وا مي داشت، اين بود كه من آن توجه و مهرباني اي را كه در ساير بيماريها از رسول خدا مشاهده مي كردم، در اين بيماري نمي ديدم. رسول خدا نزد ما مي آمد، و سلام مي كرد و مي گفت: «بيمار شما چطور است»؟

من از اين شايعات، هيچ اطلاعي نداشتم تا اينكه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح براي قضاي حاجت، به مناصع (محل قضاي حاجت) بيرون رفتيم. گفتني است كه ما فقط شبها براي

قضاي حاجت، بيرون مي رفتيم. و اين زماني بود كه هنوز در نزديكي خانه هايمان توالت نساخته بوديم و براي قضاي حاجت، مانند عربهاي نخستين، از خانه ها دور مي شديم و فاصله مي گرفتيم. من و امّ مسطح مي رفتيم كه چادر امّ مسطح زير پايش گير كرد و به زمين افتاد.

در اين هنگام، گفت: مسطح، هلاك شود. من به او گفتم: چه سخن بدي بزبان آوردي. آيا به مردي كه در غزوة بدر حضور داشته است، ناسزا مي گويي؟ امّ مسطح گفت: اي فلاني! مگر سخنانشان را نشنيده اي؟ و اينجا بود كه مرا از سخنان اهل افك، مطلع ساخت.

با شنيدن اين سخن، بيماري ام افزايش يافت. هنگامي كه به خانه برگشتم، رسول خدا نزد من آمد و سلام كرد و گفت: «بيمار شما چطور است»؟ گفتم: به من اجازه دهيد تا نزد والدينم بروم. هدفم اين بود كه از پدر و مادرم اصل ماجرا را جويا شوم و نسبت به آن، يقين پيدا كنم. پيامبر اكرم هم به من اجازه داد. پس نزد والدينم رفتم و سخنان مردم را براي مادرم بازگو نمودم. مادرم گفت: اي دخترم! اين امر را بر خودت آسان بگير. زيرا زني زيبا كه در خانة مردي باشد و هوو هايي داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هووها عليه او سخنان زيادي مي گويند. گفتم: سبحان الله! مردم هم اين سخنان را به زبان مي آورند!!

بهرحال، آن شب را به صبح رساندم بدون اينكه اشكهايم قطع شود و لحظه اي چشمانم را با خواب، سرمه نمايم. و چون مدتي، وحي نازل نشد، رسول خدا علي بن ابي طالب و اسامه بن زيد را خواست و با آنها در مورد جدايي از خانواده اش مشوره نمود. از آنجايي كه اسامه، محبت قلبي رسول اكرم را نسبت به همسرانش مي دانست، گفت: اي رسول خدا! او همسر شماست و ما چيزي بجز خير و نيكي از او سراغ نداريم. اما علي بن ابي طالب گفت: اي رسول خدا! خداوند شما را مجبور نكرده است و زنان زيادي بجز او وجود دارند. و اگر از كنيز (عايشه) بپرسي او حقيقت را برايت خواهد گفت.

رسول خدا بريره (كنيز مرا) را صدا كرد و گفت: «اي بريره! آيا از عايشه مورد مشكوكي مشاهده نموده اي»؟ بريره گفت: نه، سوگند به ذاتي كه تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عيبي در او مشاهده نكرده ام مگر اينكه بعلت كم سن و سال بودن، خواب مي‌رود. پس گوسفند مي آيد و خميرش را مي خورد.

رسول خدا همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابي بن سلول شكايت كرد و فرمود: «چه كسي در مورد مردي كه با تهمت زدن به خانواده ام باعث اذيت و آزارم شده است، مرا معذور مي داند؟ (اگر او را مجازات نمايم، مرا سرزنش نمي

نمايد). سوگند به خدا كه من از خانواده ام بجز خير و نيكي، چيز ديگري سراغ ندارم و همچنين در مورد مردي (صفوان بن معطل) كه از او سخن مي گويند نيز بجز خير و نيكي، چيز ديگري نمي دانم و فقط همراه من به خانه ام مي‌آمد». با شنيدن اين سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور مي دانم. اگر آنمرد، از قبيلة اوس است، ما گردنش را مي زنيم و اگر از برادارن خزرجي ماست، شما دستور دهيد تا ما دستور شما را اجرا نماييم. بعد از اين گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده كه قبل از اين، مردي نيكوكار بود اما در اين لحظه، تعصب قومي اش گل كرد، برخاست و گفت: دروغ مي گويي. سوگند به خدا، نه او را به

قتل مي رساني و نه توانايي كشتن اش را داري. در اين هنگام، اسيد بن حضير برخاست و گفت: والله، دروغ ميگويي. سوگند به خدا كه او را مي كشيم. تو منافقي كه از منافقان، دفاع مي كني. اينجا بود كه قبيلة اوس و خزرج بر آشفتند و در حالي كه رسول خدا بالاي منبر بود، خواستند با يكديگر درگير شوند. با مشاهدة اين وضع، رسول خدا از منبر پايين آمد و آنها را به آرامش دعوت كرد. تا اينكه خاموش شدند و رسول خدا نيز سكوت كرد. من اين روز را هم با گريه، سپري كردم. براي يك لحظه هم اشكهايم قطع نشد و لحظه اي خوابم نبرد. بدين ترتيب، دو شب و يك روز را در

كنار پدر و مادرم با گريه گذراندم تا جايي كه گمان كردم شدت گريه، جگرم را تكه پاره مي كند.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: در حالي كه پدر و مادرم كنارم نشسته بودند و من گريه مي كردم، يك زن انصاري، اجازة ورود خواست. به او اجازه دادم. بعد از اينكه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گريه كرد. ما در حال گريستن بوديم كه ناگهان رسول خدا وارد شد و (كنار من) نشست در حالي كه از تاريخ شروع اين سخنان، كنارم ننشسته بود و يك ماه هم چيزي در مورد من به وي وحي نشده بود. رسول خدا بعد از نشستن، شهادتين خواند. سپس فرمود: «اي عايشه!

در مورد تو به من چنين سخناني رسيده است. اگر تو پاك و بي گناهي، بزودي خداوند پاكي و بي گناهي ات را اعلام خواهد كرد. و اگر مرتكب گناهي شده اي، از خداوند طلب مغفرت كن و بسوي او رجوع نما. زيرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نمايد و توبه كند، خداوند توبه اش را مي پذيرد». هنگامي كه رسول خدا سخنانش را به پايان رسانيد، اشك در چشمانم خشكيد طوريكه قطره اي هم يافت نمي شد.

به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله را بده. گفت: سوگند به خدا، نميدانم به رسول خدا چه بگويم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله پاسخ دهيد. گفت: سوگند به خدا که من هم نمي دانم به رسول خدا چه بگويم.

من که دختـرکم سن و سـالي بـودم و (تا آن زمـان) قـرآن زيـادي نمي دانسـتم، گفتم: به خـدا سـوگند، مي دانم که شـما سخنان مردم را شـنيده ايد و در قلبتـان جـاي گرفته اند و آنها را باور کرده ايد. در نتيجه، اگر به شـما بگـويم: من بي گنـاه و پـــاك ام و خـــدا مي داند که من بي گنـــاه ام، سخن مرا باور نمي کنيـد. و اگر به گنـاهي اعـتراف نمـايم ــ و خـدا مي داند که من بي گنـاه ام ــ شـما مـرا تصـديق مي

نمایید. بخدا سوگند، مثال من و شما مانند پدر یوسف است که فرمــود: ﴿**فَصَــبْرٌ جَمِيــلٌ وَاللَّهُ الْمُسْــتَعَانُ عَلَي مَا تَصِفُونَ**﴾

پس از گفتن این کلمات، به امید اینکه خداوند، برائت و پاکي ام را آشکار سازد، به رختخواب رفتم. اما بخدا سوگند، گمان نمي کردم خداوند دربارة من وحي نازل نماید. زیرا خودم را کوچکتر از آن مي دانستم که قرآن در مورد من به سخن آید. ولي امیدوار بودم که رسول خدا خوابي ببیند و خداوند، در آن خواب، پاکي ام را آشکار نماید. بخدا سوگند! قبل از اینکه رسول خدا از جایش بلند شود و

كسي از اهل خانه از خانه، بيرون رود، بر آنحضرت وحي نازل گرديد و همان سختي و دشواري حالت وحي، وي را فرا گرفت طوريکه در روز سرد زمستاني، قطرات عرق مانند دانه هاي مرواريد از بدن مباركش سرازير گشت.

نخستين كلماتي را كه رسول خدا بعد از برطرف شدن حالت وحي با تبسم به زبان آورد، اين بود كه به من گفت : «اي عايشه! خدا را سپاس بگوي زيرا خداوند، برائت و پاكي ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول خدا تشكر كن. گفتم: بخدا سوگند، بلند نمي شوم و بجز خدا، از كسي ديگر، تشكر نمي كنم.

خداوند اين آيات را نازل فرمود: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ** ...﴾ يعني كساني كه تهمت زدند، گروهي از شما بودند... تا آخر. هنگامي كه اين آيات، دربارة برائت و پاكي ام نازل گرديد، ابوبكر صديق كه همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و خويشاوندي انفاق مي كرد، گفت: بخدا سوگند كه بعد از اين، هرگز به او بخاطر سخناني كه در مورد عايشه به زبان آورده است، انفاق

نخواهم کرد. آنگاه خداوند اين آيات را نازل فرمود: (صاحبان ثروت و فضل شما، نبايد سوگند ياد کنند که به خويشاوندان، مساکين و مهاجرين در راه خدا، انفاق نکنند. بهتر است که عفو کنند و گذشت نمايند. آيا مايل نيستيد که خداوند از شما بگذرد؟ و خداند متعال بخشنده و مهربان است).

آنگاه ابوبکر فرمود: بلي، به خدا سوگند، دوست دارم که خداوند مرا بيامرزد و همچنان به انفاق کردن بر مسطح، ادامه داد.

قابل يادآوري است که رسول الله دربارة من از زينب دختر جحش نيز مي پرسيد و مي گفت: اي زينب! چه مي

داني و چه ديده اي؟ زينب رضي الله عنها هم در پاسخ مي گفت: من چشم و گوشم را حفاظت مي كنم. بخدا سوگند، من چيزي بجز خير و نيكي، از او نمي‌دانم.

بلي، زينب رضي الله عنها همان كسي بود كه (در جاه و منزلت، نزد رسول خدا) با من رقابت مي كرد. اما (در اين جريان) خداوند او را با تقوايي كه داشت، نجات داد. (درمورد من گمان بد نكرد).

باب (5): تاييد يك نفر براي شخص، كافي است

1168ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ، فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فُلانًا وَاللَّهُ حَسِيبُهُ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ». (بخارى:2662)

ترجمه: ابوبكره مي گويد: شخصي، يكي از دوستانش را نزد رسول خدا تعريف و تمجيد نمود. رسول الله چندين بار فرمود: «واي برتو، گردن دوستت را شكستي. گردن دوستت را

شكستي». بعد از آن فرمود: «اگر قرار است حتماً كسي را تعريف و تمجيد كنيد، چنين بگوييد: گمان من دربارة فلاني، چنين است و خداوند، حالش را بهتر مي داند و من كسي را تزكيه نمي كنم. البته در صورتي مي تواند اوصاف فرد را بيان نمايد كه آن اوصاف، در او وجود داشته باشند».

باب (6): بالغ شدن اطفال و گواهي دادن آنها

1169ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي. (بخارى:2664)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: مرا در چهارده سالگي، نزد رسول خدا بردند تا در غزوة احد، شركت نمايم. اما رسول خدا به من اجازة شركت نداد. بعد از آن، در

پانزده سالگي مرا نزد پيامبر اکرم [illegible] بردند تا در غزوة خندق، شرکت کنم. اين بار، رسول اکرم [illegible] به من اجازه داد. (تا در غزوه شرکت نمايم).

باب (7): وقتي که مردم براي سوگند خوردن از يکديگر، سبقت بگيرند

1170 [illegible] . ([illegible]:2674).

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم از گروهي خواست تا سوگند ياد كنند. هريك از آنان مي خواست جلوتر از ديگران، سوگند ياد كند. آنگاه رسول الله براي اينكه چه كسي جلوتر سوگند ياد كند، ميان آنان، قرعه كشي كرد.

باب (8): چگونگي سوگند خوردن

1171 [illegible]: «[illegible]».
(2679:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «كسي كه مي خواهد سوگند ياد كند، به نام الله سوگند بخورد يا سكوت نمايد».

باب (9): كسي كه ميان مردم، آشتي بر قرار مي كند، دروغگو نيست

1172- [illegible]: [illegible] «[illegible]» ([illegible]:2692)

ترجمه: ام كلثوم؛ دختر عقبه؛ رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «كسي كه براي ايجاد صلح و آشتي ميان مردم، سخن مصلحت آميزي را به مردم برساند يا سخن مصلحت آميزي بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمي شود».

باب (10): رفتن امام همراه پيروانش براي صلح

1173 [illegible]

[illegible]

[illegible] (2693: [illegible])

ترجمه: سهل بن سعد مي گويد: ساكنان قبا باهم درگير شدند طوريكه به سوي يكديگر، سنگ پرتاب كردند. هنگامي كه رسول الله مطلع گرديد، فرمود: «برويم تا ميان آنان، صلح و آشتي بر قرار نماييم».

باب (11): چگونه نوشته مي‌شود؟ اين سند صلح وآشتي فلان بن فلان و فلان بن فلان است بدون ذكر قبيله و نسب

1174

[illegible] (2700)

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: رسول خدا در ماه ذي قعده قصد عمره نمود. اما ساكنان مكه از ورودش به مكه، جلوگيري كردند. تا اينكه رسول خدا با آنها قرار دادي امضا نمود كه طبق آن قرار داد (مسلمانان، امسال برگردند و سال آينده براي اداي عمره) فقط سه روز مي توانند در مكه بمانند.

هنگام نوشتن قرار داد، چنين نوشتند: اين، قرار داد محمد، رسول خدا است. مشركين گفتند: رسول خدا بودن تو را نمي

پذيريم. زيرا اگر ما مي دانستيم كه تو رسول خدا هستي، از ورودت به مكه، جلوگيري نمي كرديم. بلكه تو محمد بن عبد الله هستي. رسول الله فرمود: «من هم رسول خدا و هم محمد بن عبدالله هستم». سپس خطاب به علي فرمود: «لفظ رسول خدا را پاك كن». علي گفت: بخدا سوگند، هرگز آنرا پاك نميكنم. رسول خدا قرار داد را گرفت و دستور داد تا چنين بنويسد: «اين، قرار داد محمد بن عبد الله است. به مكه هيچ سلاحي وارد نشود مگر اينكه در غلاف باشد. و اگر كسي از اهل مكه، خواست از محمد پيروي نمايد، او را با خود نبرد. و اگر كسي از يارانش (ياران محمد) خواست در مكه بماند،

مانع اش نشود». و هنگامي که رسول خدا (سال بعد) وارد مکه شد و سه روز به پايان رسيد، مشرکين نزد علي آمدند و گفتند: به دوست ات بگو تا مکه را ترك کند. زيرا وقت اش تمام شده است.

نبي اکرم از مکه بيرون رفت در حالي که دخترخردسال حمزه عمو عمو کنان پشت سر آنها براه افتاد. علي بن ابي طالب دستش را گرفت و به فاطمه رضي الله عنها گفت: دختر عمويت را تحويل بگير. فاطمه رضي الله عنها او را در بغل گرفت. علي و زيد و جعفر دربارة او با يکديگر اختلاف نمودند. علي گفت: من براي حضانت او مستحق ترام زيرا

دختر عموي من است. جعفر گفت: من مستحق ترام. زيرا علاوه بر اينكه دختر عموي من است، خاله اش نيز همسر من مي باشد. زيد گفت: او برادرزادة من است. نبي اكرم او را به خاله اش سپرد و فرمود: «خاله به منزلة مادر است». و به علي گفت: «من از تو و تو از من هستي». و به جعفر گفت: «تو در سيرت و صورت با من شباهت داري». و به زيد گفت: «تو برادر و دوست ما هستي».

باب (12): اين گفتة پيامبر اكرم ﷺ كه در مورد حسن بن علي رضي الله عنهما فرمود: «اين فرزند من، سردار است»

1175 – [illegible] (2704)

ترجمه: ابوبكره ﷺ مي گويد: رسول خدا ﷺ را بالاي منبرديدم در حالي كه حسن بن علي رضي الله عنهما در كنارش قرار داشت. آنحضرت ﷺ گاهي به سوي مردم و گاهي بسوي او

نگاه مي‌كرد و مي فرمود: «اين فرزند من، سردار است و شايد خداوند بوسيلة او ميان دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح و آشتي بر قرار نمايد».

باب (13): آيا امام مي تواند در مورد صلح، نظر بدهد

1176- [illegible]

[illegible]

([illegible]:2705)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول خدا [illegible] صداي بلند افرادي را نزديك درِ خانه شنيد كه با يكديگر اختلاف داشتند. يكي از آنها از ديگري تقاضاي تخفيف (دَين) مي نمود و او را به لطف و مهرباني دعوت مي كرد ولي ديگري مي گفت: بخدا سوگند، تخفيف نمي دهم. رسول خدا [illegible] بيرون رفت و فرمود: «كجاست كسي كه سوگند مي خورد كه كار نيك انجام ندهد و در آن، افراط مي كند»؟ شخصي گفت: اي

رسول خدا! من هستم. اما اکنون، هر طورکه دوست دارد با او رفتار خواهم کرد.

51ـ كتاب الشروط

باب (1): شروط مهر، هنگام عقد نکاح

1177 [illegible]: [illegible] «[illegible]».

(2721: [illegible])

ترجمه: عقبه بن عامر مي گويد: رسول الله فرمود: «شروطي كه عمل كردن به آنها از همة شروط، لازم تر است، شروطي مي باشد كه بوسيلة آنها شرمگاهها را حلال قرار ميدهيد» (شروط نكاح).

باب (2): شروطي كه در حدود، صحيح نيست

1178

(2725

ترجمه: ابوهريره و زيد بن خالد جهني رضي الله عنهما مي گويند: مردي باديه نشين نزد رسول خدا آمد و گفت: اي رسول خدا! تو را بخدا سوگند مي دهم كه در مورد من، بر اساس كتاب خدا قضاوت نمايي. طرف ديگر كه مردي داناتر بود، گفت: بلي، ميان ما بر اساس كتاب خدا قضاوت كن. و اجازه بده تا من سخن بگويم. رسول خدا فرمود: «صحبت كن». او گفت: پسرم نزد اين (باديه نشين) كار مي كرد و با همسرش، مرتكب زنا گرديد. به من گفتند: پسرت بايد رجم شود. من بجاي رجم، صد گوسفند و يك كنيز به او فديه دادم. سپس مسأله را از علما پرسيدم. گفتند: پسرت بايد صد ضربه شلاق، زده شود و يك سال، تبعيد گردد. رسول خدا فرمود:

«سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، ميان شما، طبق كتاب خدا قضاوت مي نمايم. گوسفندان و كنيزت، به تو برگردانده مي شوند و پسرت بايد صد ضربه شلاق، زده شود و يك سال، تبعيد گردد». و با اشاره به سوي باديه نشين، فرمود: «اي انيس! فردا صبح نزد همسر اين مرد برو. اگر اعتراف كردكه مرتكب عمل زنا شده است، او را رجم كن».

راوي مي گويد: انيس، نزد آن زن رفت و او نيز اعتراف كرد. آنگاه، رسول خدا دستور رجم داد و حكم، اجرا شد.

باب (3): شرط گذاشتن در معاملات كشاورزي

1179 [illegible]

[illegible] (2730:[illegible])

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه هنگامي كه يهود خيبر، او را زدند و دست و پايش را زخمي كردند، عمر بن خطاب [illegible] برخاست و سخنراني كرد وگفت: همانا رسول خدا [illegible] دربارة اموال يهود خيبر، با آنها قرارداد منعقد ساخت و فرمود: «تا وقتي كه خدا بخواهد، شما را در خيبر، خواهيم گذاشت».

عبد الله بن عمر براي سركشي اموالش به خيبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وي حمله شده و دست و پايش مجروح گرديده است. ما در آنجا، دشمني بجز يهود نداريم. آنان دشمن ما هستند و در اين جريان، ما آنها را متهم مي دانيم. لذا به نظر مي رسد كه بايد از خيبر، جلاي وطن شوند.

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه عمر بن خطاب عزمش را جزم نمود تا آنها را بيرون كند، شخصي يهودي از قبيلة ابو الحقيق نزد او آمد و گفت: اي اميرالمؤمنين! آيا ما را از خيبر، بيرون مي كني در حالي كه محمد ما را بيرون نكرد بلكه دربارة اموال آن، طبق شرايطي

با ما قرار داد بست؟ عمر گفت: گمان مي كني سخن رسول خدا را فرموش كرده ام كه خطاب به تو فرمود: «هنگامي كه از خيبر، بيرون رانده شوي و هر شب، شترت تو را بجايي ببرد، حالت چگونه خواهد بود»؟

آن مرد گفت: اين، يك شوخي از ابو القاسم بود. عمر فرمود: دروغ مي گويي اي دشمن خدا!

سرانجام عمر آنها را از خيبر، بيرون راند و در عوض ميوه هايشان، به آنها شتر و كالاهاي ديگر از قبيل پالان شتر، ريسمان و چيز هاي ديگر داد.

باب (4): شروط در جهاد و صلح با دشمن ونوشتن شروط

1180 ... قَالَ: « ... ».

فَقَالَ

فَقَالَ:

قَالَ: ... «.

فَقَالَ: [illegible]

[illegible]

[illegible] ([illegible]:2731-2732)

ترجمه: مسور بن مخرمه و مروان ـ در حالي كه هر كدام از آنها، ديگري را تصديق مي نمايد ـ مي گويند: در زمان صلح حديبيه، رسول خدا [illegible] از مدينه حركت كرد. و بعد از طي مسافتي، فرمود: «خالد بن وليد با جمعي از سواران قريش كه طليعه دار لشكر آنها محسوب مي شوند، در غميمه بسر مي برند. پس شما مسيرتان را به سمت راست، ادامه دهيد».

بخدا سوگند، خالد متوجه لشكر اسلام نشد مگر زمانيكه گرد و خاك لشكر را مشاهده نمود. در اين هنگام، با سرعت، شروع به دويدن كرد تا قريش را مطلع سازد. رسول خدا هم مسيرش را ادامه داد تا اينكه به گردنه اي رسيد كه از آنجا بسوي لشكر قريش سرازير مي‌شد. در آن مكان، شتر رسول خدا زانو زد و به زمين نشست. مردم، تلاش نمودند تا شتر را حركت دهند، اما شتر، لجاجت كرد و از جايش بلند نشد. مردم گفتند: قصواء (نام شتر پيامبر) سركشي مي كند. نبي اكرم فرمود: «قصواء سركشي نمي كند و چنين عادتي ندارد ولي همان ذاتي كه مانع حركت فيل ها (اشاره به داستان اصحاب فيل) شد قصواء را ازحركت، باز مي‌دارد».

سپس فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، هر كاري كه باعث حفظ ارزش هاي الهي گردد و آنها آنرا در خواست نمايند، با آن، موافقت خواهم كرد». آنگاه بر شترش فرياد زد و آنرا راند. شتر نيز از جايش برخاست.

راوي مي گويد: بعد از آن، رسول اكرم راهش را كج نمود و در انتهاي حديبيه، كنار گودالي كه فقط اندكي، آب داشت، منزل گرفت. مردم، اندك اندك، شروع به برداشتن آب، نمودند. اما ديري نگذشت كه آب، تمام شد. از تشنگي نزد رسول خدا شكايت بردند. پيامبر اكرم تيري از جعبه اش بيرون آورد

و دستور داد تا آنرا داخل گودال، بگذارند. بخدا سوگند، آب چنان فوران كرد كه همه سيراب شدند و بي نياز گشتند.

درآن اثنا، بُديل بن ورقاء خزاعي با جمعي از افراد قبيله اش كه در ميان اهل تهامه از خيرخواهان و رازداران رسول خدا شمرده مي شد، آمد و گفت: من هم اكنون، از نزد كعب بن لوي و عامر بن لوي كه با شتران شير دِه و زنان و فرزندان خود، در كنار چشمه هاي حديبيه، منزل گرفته اند، مي آيم. آنها مي خواهند با شما بجنگند و از رفتن شما به بيت الله، جلوگيري نمايند.

رسول خدا فرمود: «ما براي جنگ با كسي نيامده ايم بلكه براي اداي عمره آمده ايم. جنگ، قريش را خسته و ضعيف كرده و خسارات و تلفات زيادي به آنها وارد ساخته است. اگر تمايل دارند تا مدتي با آنها، پيمان آتش بس امضا مي كنم. من و ساير كفار را به حال خود بگذارند. (اگر كفار بر من پيروز شدند، خيال آنها راحت مي شود) و اگر من بر آنها پيروز شدم، همانطور كه ساير مردم، مسلمان مي شوند آنها نيز اگر خواستند، مسلمان شوند. و اگر اسلام را نپذيرفتند، (بعد از گذشت اين مدت كه من با ساير كفار، درگير هستم) به اندازة كافي استراحت كرده و تقويت شده اند. ولي سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اگر آنها اسلام را نپذيرفتند، تا آخرين

رمق با آنها خواهم جنگيد. من مطمئنم كه خداوند كارش را خواهد كرد» (دينش را نصرت و ياري خواهد نمود).

بديل گفت: پيام ات را به آنها خواهم رساند. آنگاه، از آنجا حركت كرد و نزد قريش آمد و به آنها گفت: ما از نزد اين مرد (محمد) مي آييم. او پيشنهاداتي داشت. اگر تمايل داريد، آنها را به شما عرضه مي كنم. افراد سفيه و نادان قريش گفتند: ما نيازي به پيغام او نداريم. اما خردمندانشان گفتند: آنچه را كه شنيده اي، بگو. بديل گفت: او چنين و چنان گفت و همة آنچه را كه از نبي اكرم شنيده بود، براي آنها بازگوكرد.

عروه بن مسعود گفت: آيا شما بمنزلة پدرم نيستيد و من بمنزلة فرزند شما نيستم؟ (چون مادرم از قبيلة شماست). گفتند: بلي. پرسيد: آيا من، نزد شما متهم هستم؟ گفتند: نه. گفت: آيا اهل عكاظ را به بسيج عمومي دعوت نكردم و هنگامي كه امتناع ورزيدند، با زن و فرزندم و همة كساني كه از من پيروي كردند، به كمك شما نيامدم؟

گفتند: بلي. عروه گفت: اين شخص، پيشنهاد خوبي ارائه داده است. پيشنهادش را بپذيريد و بگذاريد تا من نزد او بروم. آنها اجازه دادند. او نزد نبي اكرم رفت و با ايشان به گفتگو پرداخت. رسول اكرم همان سخناني را كه به بديل گفته بود،

براي عروه نيز بازگوكرد. در اين هنگام، عروه گفت: اي محمد ! اگر قومت را ريشه كن نمايي، چه سودي به تو مي‌رسد؟ آيا شنيده اي كه تا كنون، كسي از عرب، قومش را هلاك و نابود كرده باشد؟

و اگر عكس آن، اتفاق افتد (قريش پيروز شوند) بخدا سوگند، من چهره هاي پراكنده اي را مي بينم كه فرار را بر قرار، ترجيح مي دهند و تو را تنها مي گذارند. ابوبكر گفت: (برو) فرج (بت خود) لات را ِبمَك.

آيا ما رسول خدا را تنها مي گذاريم و فرار مي كنيم؟ عروه پرسيد: اين كيست؟ گفتند: ابوبكر است. گفت: سوگند به

ذاتي كه جانم در دست اوست، اگر احسان تو بر من نمي بود، كه آنهم تاكنون بي جواب مانده است، پاسخ ات را مي دادم.

راوي مي گويد: عروه همچنان با نبي اكرم سخن مي گفت (تا رضايتش را جلب كند) و هنگام سخن گفتن، ريش مبارك آنحضرت را مي گرفت و مغيره بن شعبه كه بالاي سر رسول اكرم ايستاده بود و كلاه خودي بر سر و شمشيري در دست داشت، هر بار كه عروه دستش را بسوي ريش مبارك آنحضرت مي برد، مغيره با نيام شمشير، به دستش مي زد و مي گفت: دستت را از ريش مبارك رسول الله دور كن.

عروه سرش را بلند كرد و گفت: اين كيست؟ گفتند: مغيره بن شعبه است. عروه گفت: اي غدار! مگر من تاوان خيانت تو را نپرداختم؟ شايان ذكر است كه مغيره در دوران جاهليت، عده اي را كشته و اموالشان را بسر قت برده بود. آنگاه، نزد رسول اكرم آمد و مسلمان شد
رسول اكرم فرمود: «اسلامت را مي پذيرم ولي با اموال، كاري ندارم».

راوي مي گويد: عروه، همچنان دو چشمي به اصحاب رسول خدا نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار كه رسول خد آب دهان مي انداخت، يكي از يارانش، آنرا با كف دست مي

گرفت و به صورت و بدن خود مي ماليد. و هر گاه، به آنها دستوري مي داد، بي درنگ، اطاعت مي كردند و هر وقت، وضو مي گرفت، بخاطر آب وضويش، نزديك بود با يكديگر درگير شوند. و هنگام سخن گفتن، صدايشان را پايين مي آوردند. و بخاطر تعظيم آنحضرت ، هنگام نگاه كردن، به او خيره نمي شدند.

زماني كه عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: اي مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قيصر، كسري و نجاشي رفته ام. ولي هرگز نديده ام كه يارانشان به آنها احترامي بگذارند كه ياران محمد به او مي گذارند. بخدا

سوگند كه هر گاه، آب دهان مي انداخت، يكي از يارانش آنرا با كف دست مي گرفت و به صورت و بدن خود، مي ماليد. و هر وقت، به آنها دستوري مي داد، بلا فاصله اطاعت مي كردند. و هر گاه، وضو مي گرفت، براي دست يابي به آب وضويش، نزديك بود با يكديگر درگير شوند و هنگامي كه در حضور ايشان سخن مي گفتند، صدايشان را پايين مي آوردند. و بخاطر تعظيم وي، هنگام نگاه كردن، به او خيره نمي شدند. پيشنهاد خوبي به شما ارائه داده است. آنرا بپذيريد.

مردي از بني كنانه گفت: اجازه دهيد كه من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامي كه به نبي اكرم ويارانش،

نزديك شد، رسول خدا ﷺ فرمود: «اين، فلاني است و از قبيله اي است كه براي شتران هدي (شكرانه) احترام خاصي قائل اند. بنابر اين، شتران هدي را به استقبالش ببريد». دستور آنحضرت ﷺ اطاعت شد و مردم، لبيك گويان به استقبال او رفتند. آن مرد، با ديدن اين صحنه، گفت: سبحان الله، شايسته نيست كه اين گروه، از (زيارت) بيت الله، جلوگيري شوند. و هنگامي كه نزد يارانش برگشت، گفت: شتران را ديدم كه قلاده به گردن داشتند و علامت گذاري شده بودند. به نظرم نبايد از (زيارت) خانه كعبه، جلوگيري شوند.

[illegible]

[illegible]
[illegible]: «[illegible]». [illegible]: [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible]
[illegible]: «[illegible] **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**». سهيل گفت: بخدا سوگند، نمي دانم كه رحمان چيست؟ بنــويس: «**باسمك اللّهم**» همانطور كه در گذشته مي نوشتي. مسلمانان گفتند: سوگند به خدا كه چيزي جز «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**»، نمي نويسيم. نبي اكرم ﷺ فرمود: «بنـويس: **باسمك اللّهم**». سـپس افـزود: «اين، پيمـاني است كه محمـد، رسـول خـدا بسـته اسـت» سـهيل گفت: سوگند به خدا، اگر مي دانستيم كه تو رسـول خـدا هسـتي، تو را از زيارت خانة خدا منع نمي‌كـرديم و با تو نمي جنگيـديم. لكن بنـويس: محمد بن عبد الله. نبي اكرم ﷺ فرمود: «بخدا سوگند كه من، پيـامبر

خدا هستم اگر چه شما مرا تكذيب مي كنيد. بنـويس: محمد بن عبد الله». راوي مي گويد: رسول اكـرم بـدين جهت، جملة فـوق را به زبان آورد كه قبلاً فرموده بود: «بخـدا سـوگند، هر كـاري كه بـاعث حفظ ارزشهاي الهي گردد و آنها آنـرا از من درخواست كننـد، با آن، موافقت خواهم كرد».

رسول اكرم افزود: «بشرط اينكه راه را براي ما بـاز بگذاريد تا خانة خـدا را طـواف كـنيم». سـهيل گفت: بخـدا سـوگند، نخـواهيم گذاشت كه عـرب بگويد ما تسـليم زور شـديم. ولي مي‌توانيد سـال آينده براي طـواف بياييـد. وكـاتب هم، چـنين نوشـت. سـهيل گفت: شـرط ديگر اين است كه اگر شخصي از ما نـزد تو آمـد، اگر چه بر دين تو باشد، او را به ما بر گرداني. مسلمانان گفتند: سـبحان اللـه،

چگونه شخصي را كه مسـلمانان است و نـزد ما آمـده اسـت، به مشركين، باز گردانيم؟!

در اين ميان، ابوجندل فرزند سُهيل بن عمرو كه از بخش سـفلاي مكه خارج شده بود و در ميان غُل و زنجير، دست و پا مي زد، خـود را به مسلمانان رسانيد. سهيل با ديدن او گفت: اين، اولين شـرطي است كه بايد به آن، عمل كني و او را به من باز گرداني. نبي اكـرم فرمود: «هنـوز عهد و پيمـان، بسـته نشـده اسـت». سـهيل گفت: بخـدا سـوگند، در اين صـورت، هرگز در هيچ زمينه اي با تو صـلح نخـواهم كـرد. پيـامبر اكـرم گفت: «از اين يك نفـر، بخـاطر من بگـذر». گفت: هرگز از او نمي گـذرم. آنحضـرت فرمـود: «بلي، چنين كن». ولي سهيل گفت: چنين نخواهم كرد.

مكـــرز گفت: از او بخـــاطر تو گذشـــتيم. ابوجنـــدل گفت: اي مسلمانان! چگونه مرا به مشركين باز مي گردانيد در حـالي كه من مسلمانم و نزد شما آمده ام؟!

و او كه بشدت بخاطر خدا شكنجه شده بود، افزود: مگر وضعيت مرا نمي بينيد؟

عمر بن خطـاب مي گويـد: نـزد رسـول خـدا رفتم و عـرض كردم: مگر تو نبي بر حق خدا نيسـتي؟ فرمـود: «بلي». گفتم: مگر نه اين است كه ما حقيم و دشـمن، باطـل؟ فرمـود: «بلي». گفتم: پس چـــرا در اين صـــورت، ذلت در دين را بپـــذيريم؟ آنحضـــرت فرمود: «من، رسول خدا هستم. از او (خدا) نافرماني نخـواهم كـرد و او مرا ياري خواهد نمود». گفتم: مگر به ما نفرمـوده بـودي كه به كعبه مي رويم و آنرا طواف مي كـنيم؟ فرمـود: «بلي، ولي آيا گفته

بـــودم كه امســـال مي رويم»؟ گفتم: خـــير. فرمـــود: «تو به كعبه خواهي رفت و آنرا طواف خواهي كرد».

عمر مي گويد: نزد ابوبكر رفتم و گفتم: مگر او (محمد) رسول بر حق خدا نيست؟ ابـوبكر گفت: بلي.گفتم: مگر نه اينكه ما برحق و دشـــمن، بر باطل اســـت؟ گفت: بلي. گفتم: پس چـــرا در اين صورت، ذلت در دين را بپـذيريم؟ ابـوبكر گفت: اي مـرد! او، پيـامبر خداست و از دسـتورات خـدا، سر پيچي نمي كند وخـدا او را يـاري خواهد كـرد. ركـاب او را محكم بگـير. سـوگند به خـدا كه او برحق است. گفتم: مگر به ما نگفته بـود كه به خانه كعبه مي رويم و آنـرا طواف مي كنيم؟

گفت: بلي. ولي آيا به تو گفته بـود كه امسـال به كعبه مي روي؟ گفتم: خـير. گفت: تو به كعبه خـواهي رفت و آنـرا طـواف خـواهي كرد.

عمر مي گويد: براي جبران اين سخنانم، اعمال زيـادي (از قبيل صدقه، دادن روزه گرفتن، نماز خواندن و آزاد ساختن بـرده، چنانكه ابن اسحاق و واقدي بدان تصريح نموده اند) انجام دادم.

راوي مي گويــد: پس از نوشــتن صــلح نامــه، رســول الله به يارانش فرمود: «برخيزيد، شتران را نحر (ذبح) كنيد و سـرهايتان را بتراشيد».

راوي مي گويد: بخدا سوگند، هيچ كس از ميان آنـان، برنخاسـت. طوريكه رسول اكرم سه بار، سخنش را تكرار نمـود. و چـون هيچ كس برنخاست، نزد ام سلمه رفت و شيوة برخورد مردم را با خود،

بيـان نمـود. ام سـلمه گفت: اي رسـول خـدا! اگر مي خـواهي به خواسته ات، عمل شود، بـيرون بـرو و بـدون اينكه با كسـي، سـخن بگـويي، شـترت را نحر (ذبح) كن و از آرايشـگر بخـواه تا سـرت را بتراشد. آنحضرت هم بـدون اينكه با كسـي، سـخن بگويـد، بـيرون رفت، شترش را نحر كرد و آرايشگر را به حضور طلبيد و سرش را تراشيد. صحابه نـيز با مشـاهدة رفتـار رسـول اكـرم برخاسـتتند و شـتران خـود را نحر كردند و شـروع به تراشـيدن سـرهاي يكـديگر نمودند طوريكه از شدت ناراحتي، نزديك بود يكديگر را بكشند.

سپس، زنان مؤمني (هجرت كردند و) نزد رسـول اكـرم آمدنـد. آنگـاه خداونـد، اين آيـات را نـازل فرمـود: (اي مؤمنـان! اگر زنـان مؤمني بعنوان مهاجر، نزد شما آمدند، آنان را بيازماييد ... تا آنجا كه خداوند مي فرمايد: زنان كافر را در نكاح خود، نگاه نداريد).

با نزول اين آيات، عمر دو تن از زنـان مشـركش را طلاق داد كه يكي از آنـان را معاويه بن ابي سـفيان و ديگـري را صـفوان بن اميه به عقد خود در آورد.

سپس نبي اكرم به مدينه باز گشت. در آنجا، ابوبصير كه مـردي مسـلمان و از قـريش بـود، نـزد آنحضـرت آمـد. از طـرف ديگـر، قريش، دو نفر را در طلب او فرستادند و گفتنـد: به عهـدي كه با ما بسته اي، وفا كن. پيامبر نيز او را به آن دو مرد، سپرد. آنان او را با خود بردند تا اينكه به ذوالحليفه رسـيدند. در آنجا اسـتراحت كردند و مشغول خوردن خرما شـدند. ابوبصـير به يكي از آن دو مـرد گفت: فلاني! سوگند به خدا كه شمشير خوبي داري. او نيز شمشـيرش را از نيام، بيرون آورد و گفت: بلي، بخدا سوگند، شمشير بسيار خوبي است. من بارها آنرا آزموده ام. ابوبصير گفت: آنـرا به من بـده تا

نگاه كنم. آن مرد هم شمشيرش را به او داد. ابوبصــير او را به قتل رساند و ديگري فـرار كـرد و خـود را به مدينه رسـاند و دوان دوان، وارد مسجد نبوي شد. هنگامي كه رسـول خـدا او را ديـد، فرمـود: «اين شخص، دچار وحشت شده است». وقـتي كه آن مـرد به نـبي اكرم رسيد، گفت: بخدا سوگند، دوستم كشته شد و (اگر او را باز نداريد) من هم كشته مي شوم. در آن اثنا، ابوبصـير آمد و گفت: اي رسول خدا! تو به عهـدت وفا كـردي و مـرا به آنـان، بـاز گردانيـدي. ولي خداوند، مرا از دستشان، نجات داد.

نبي اكرم فرمـود: «واي بر مـادرش، عجب جنگ افـروزي است اگر كسي را داشــته باشــد». ابوبصــير با شــنيدن اين ســخنان، دانست كه رسول خدا او را تحويل قريش خواهد داد. لـذا شـهر را ترك كرد و به ساحل دريا رفت.

روای مي گويد: ابوجندل هم که قبلاً مسلمان شده بود، از دست کفـار قـريش، فـرار کـرد و به ابوبصـير ملحق شـد. بعد از آن، هر کس که از کفــار قــريش، مســلمان مي شــد. به آنها مي پيوست واينگونه گــروه بــزرگي تشــکيل شد که هر چند وقت يك بــار به کاروانهــاي قــريش که به شــام مي رفتنــد، يــورش مي بردنــد، افرادشــان را مي کشــتند و اموالشــان را به غـنيمت مي گرفتنـد. سرانجام، قريش پيکي نزد رسول خدا فرستاد و آنحضــرت را به خـدا و حق خويشـاوندي سـوگند داد (که جلـوي آنها را بگـيرد) و هر کس از قـريش که نـزد ايشـان (محمـد) بيايد و مسـلمان شـود، از سوي ما آزاد است.

ســپس رســول خــدا نــيز پيکي را نــزد ابوبصــير و همراهــانش فرستاد تا آنها را باز گردانـد. آنگـاه، خداوند متعـال اين آيه را نـازل

فرمود: (خداوند، همان ذاتي است كه دستهاي كفـار را از تعـرض به شـما و دسـتهاي شـما را از تعـرض به كفـار، در وادي مكه بعد از اينكه شـما را برآنـان، پـيروز گردانـد، بـاز داشـت... تا آنجا كه مي فرمايد: خداوند، مانع غرور و عصبيت جاهلي آنان گرديد).

باب (5): شروط و استثناهاي جائز در اقرار

1181- [illegible] (2736).

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. يعني يكي كمتر از صد. هر كس كه آنها را حفظ نمايد، به بهشت مي رود».

52 ـ كتاب وصيت ها

باب (1): وصيت ها

1182 ـ [illegible]

[illegible] ». ([illegible]: 2738)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله [illegible] فرمود: «براي مسلماني كه مالي دارد و بايد دربارۀ آن، وصيت كند، جايز نيست كه دو شب بر او بگذرد بدون اينكه وصيت اش را نوشته باشد».

1183 [illegible]

[illegible]». (2739:[illegible])

ترجمه: عمرو بن حارث؛ برادر همسر پيامبر اكرم ﷺ؛ جويريه، مي گويد: رسول الله ﷺ هنگام وفاتش، نه درهم و ديناري، نه غلام و كنيزي و نه چيز ديگري، از خود بجا گذاشت. فقط قاطر سفيد و اسلحه اش و زميني كه آنرا هم صدقه كرده بود، از وي باقي ماند.

1184 [illegible]

[illegible] (2740:[illegible])

ترجمه: از عبد الله بن ابي اوفي پرسيدند: آيا رسول الله وصيتي كرده بود؟ گفت: خير. به او گفتند: چرا بر مردم، وصيت كردن، لازم شده است يا چرا مردم به آن، امر شده اند؟ گفت: رسول الله براي عمل به كتاب خدا، و صيت كرده بود.

باب (2): صدقه و خيرات، هنگام مرگ

1185 [illegible]

[illegible]

(2748:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه مردي خطاب به نبي اكرم گفت: اي رسول خدا! كدام صدقه، بهتر است؟ فرمود: «صدقه اي كه هنگام تندرستي، حرص جمع آوري مال، اميد به ثروتمند شدن و ترس از فقر، داده شود. پس در صدقه دادن، تأخير نكن تا اينكه روح به حلقوم برسد. آنگاه، مي گويي كه به فلاني، اينقدر بدهيد و به فلان نفر ديگر، اينقدر بدهيد. در

صورتیکه آن زمان (هنگام سکرات) این مال از آن فلان (وارث) است».

باب (3): آیا زنان وفرزندان، جزو خویشاوندان هستند

1186- [illegible]

». (2753)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: هنگامي كه آية **وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ** يعني خويشاوندان نزديك ات را بترسان، نازل شد، رسول خدا برخاست و فرمود: «اي قريش! ـ يا خطابي مانند اين ـ خود را از عذاب الهي، نجات دهيد. زيرا من نمي توانم شما را از عذاب خدا، نجات دهم. اي فرزندان عبد مناف! من نمي توانم براي شما نزد خدا، كاري بكنم. اي عباس

بن عبد المطلب! من نمي توانم براي تو نزد خدا، كاري انجام دهم. اي صفيه؛ عمة رسول خدا! من نمي توانم براي تو، نزد خدا، كاري انجام دهم. و اي فاطمه دختر محمد! از مالم هر چه مي خواهي، طلب كن. ولي من نمي توانم براي تو نزد خدا، كاري انجام دهم».

باب (4): حكم خداوند دربارة اموال ايتام

1187 [illegible]

[illegible]

(2764:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: پدرم در زمان رسول الله [illegible] باغ نخلي را كه ثمغ نام داشت صدقه نمود و گفت: اي رسول خدا! من مالي دارم كه نزد من از

ارزش بالايي برخوردار است و مي خواهم آنرا صدقه بدهم. نبي اكرم فرمود: «اصل آنرا صدقه كن تا فروخته، هبه و به ارث برده نشود و فقط ميوة آن مورد استفاده قرار گيرد». عمر آنرا صدقه كرد. و اين صدقة او در راه خدا، آزاد ساختن بردگان، كمك به مساكين، پذيرايي مهمان و رهگذر و مساعدت خويشاوندان، صرف مي شد. و ايرادي ندارد كه سرپرست آن، به اندازة متعارف، از آن، بخورد يا به دوستش بخوراند ولي مجاز نيست كه (از ميوة آن) براي جمع آوري ثروت، استفاه كند.

باب (5) خداوند مي فرمايد: ﴿كساني كه اموال يتيمان را مي خورند در حقيقت، آتش، وارد شكمهايشان مي كنند و به دوزخ، واصل مي شوند﴾

1188- [illegible] «[illegible]»: [illegible] «[illegible]». [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:2767)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «از هفت گناه نابود كننده اجتناب كنيد». گفتند: اي رسول خدا! آنها كدامند؟ فرمود: «شرك به خدا، سحر، كشتن انسان بي گناه، خوردن ربا، خوردن مال يتيم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاكدامن و بي خبر از فساد».

باب (6): نفقة سرپرست وقف

1189- [illegible]

([illegible]:2776)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دينار و درهمي تقسيم نمي كنند. آنچه من از خود، بجاي گذاشتم، بعد از نفقة همسرانم و پرداخت مزد كارگرانم، صدقه بشمار مي رود».

باب (7): كسي كه زمين يا چاهي، وقف كند و بگويد: حصه ام (در وقف) باندازة ديگر مسلمانان است

1190 [illegible]

ترجمه: هنگامي كه عثمان در خانه اش، محاصره بود، فرمود: «شما را بخدا سوگند مي دهم. البته از ميان شما فقط اصحاب رسول خدا را سوگند مي دهم آيا شما نمي دانيد كه رسول الله فرمود: «هركس، چاه رومه را حفر كند (و در روايتي: بخرد) وارد بهشت مي شود» و من آنرا حفر

كردم؟ و همچنين آيا شما نمي دانيد كه آنحضرت ﷺ فرمود: «هر كس، سپاه عسره (تبوك) را مجهز به ساز و برگ جنگي كند، وارد بهشت مي شود» و من آنرا مجهز كردم؟ صحابه، سخنانش را تصديق نمودند.

باب (8): وصيت بايد در حضور دو گواه، انجام گيرد

1191

[illegible]

(2780: [illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: مردي از قبيله بني سهم با دو نفر به نامهاي تميم داري وعدي بن بدّاء، همسفر بود و در سرزميني كه هيچ مسلماني وجود نداشت، فوت كرد. هنگامي كه تركه اش را آوردند، يك جام نقره اي كه به شكل برگ درخت خرما، طلا كاري شده بود، در ميان آنها

وجود نداشت. رسول خدا آن دو نفر را (دربارة جام) سوگند داد. پس از مدتي،آن جام، در مكه پيدا شد. آنها گفتند: ما آنرا از تميم داري و عدي خريده ايم. آنگاه، دو نفر از اولياي او (ميت) برخاستند و سوگند ياد كردند كه گواهي ما درست تر از گواهي آن دو نفر است و اين جام به ميت خويشاوند ما تعلق دارد.

روای مي گويد: در اين خصوص، آية زير نازل شد: (اي مؤمنان! هنگامي كه مرگتان فرا رسيد، گواه بگيريد).

53 ـ كتاب جهاد

باب (1): فضيلت جهاد و پيروي از سيرت پيامبر اكرم [illegible]

1192 [illegible]

[illegible] (2785:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: مردي نزد رسـول الله آمد و گفت: عملي به من معرفي كن كه با جهاد، برابر باشـد. رسـول خدا فرمود: «چنين عملي، سراغ ندارم». و افـزود: «آيا تو مي تـواني از زمـاني كه مجاهد (بـراي جهـاد) بـيرون مي رود، به مسـجدت بـروي و بـدون احسـاس خسـتگي به نمـاز بايسـتي و بدون افطـار، روزه بگـيري (تا زمـاني كه مجاهد برگـردد)»؟ آن مرد، گفت: چه كسي توانايي چنين كاري را دارد؟

باب (2): بهترين مردم، مؤمني است كه با مال وجان خود، در راه خدا جهاد كند

1193 [illegible]: «[illegible]». [illegible] قَالَ: «[illegible]». (2786: [illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: پرسيدند: اي رسول خدا! بهترين مردم، چه كسي است؟ رسول الله فرمود: «مؤمني كه با جان و مالش، در راه خدا، جهاد كند». پرسيدند: بعد از

او، چه كسي، بهتر است؟ فرمود: «مؤمني كه راه تقواي خدا را در پيش مي گيرد و در يكي از دره ها، زندگي مي كند و به مردم، آسيبي نمي رساند».

1194 [illegible]

[illegible] (2787:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «مثال مجاهد در راه خدا ـ و خدا بهتر مي داند كه چه كسي در راه او جهاد مي كند ـ مانند كسي است كه هميشه در حال روزه و نماز بسر مي برد. و خداوند، تعهد نموده است كه اگر مجاهدِ راهش را بميراند، او را وارد بهشت سازد و (اگر زنده نگه دارد) سالم و تندرست، همراه پاداش يا غنيمت (به خانه) برگرداند».

باب (3): درجات رفيع مجاهدين في سبيل الله

1195

[illegible] قَالَ: « [illegible]». [illegible] (2790:[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «كسي كه به خدا و رسولش، ايمان بياورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگيرد، خدا تعهد نموده است كه او را وارد

بهشت سازد چه در راه خدا جهاد كند و يا در سرزميني كه متولد شده است، بنشيند». صحابه عرض كردند: يا رسول الله! آيا به مردم، مژده ندهيم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد كه خداوند آنها را براي مجاهدين راه خود، مهيا ساخته است و فاصلة هر درجه با درجة ديگر، به اندازة فاصلة بين زمين و آسمان مي باشد. پس هر گاه، چيزي از خدا خواستيد، بهشت فردوس را طلب كنيد. زيرا كه آن، بهترين و بالاترين، بهشت است». يكي از راويان مي گويد: فكر مي كنم كه رسول خدا فرمود: «عرش خدا بر روي آن، قرار دارد و نهرهاي بهشت، از آن سر چشمه مي گيرند».

باب (4): صبح و شامي در راه خدا رفتن، از دنيا و ما فيها بهتر است

1196 [illegible] (2792)

ترجمه: انس بن مالك روايت مي كندكه نبي اكرم فرمود: «صبح و شامي در راه خدا رفتن (جهاد كردن) از دنيا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

1197 [illegible]

([illegible]:2793)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «جايي به اندازة يك كمان، در بهشت، از آنچه خورشيد بر آن طلوع و غروب مي كند، بهتر است». و افزود: «صبح و شامي در راه خدا رفتن (جهاد كردن) از تمام چيز هايي كه خورشيد بر آنها طلوع و غروب مي كند، بهتر است».

باب (5): حوران بهشتي

1198 [illegible]

[illegible] (2796)

ترجمه: انس بن مالك روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «اگر يكي از زنان بهشتي بر اهل زمين، جلوه نمايد، فضاي ميان زمين و آسمان را روشن و مالامال از بوي عطر مي نمايد. و روسري اي كه بر سر دارد، از دنيا و آنچه در آن، وجود دارد، بهتر است».

باب (6): كسي كه در راه خدا زخمي شود

1199

[illegible] (2801:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم عده اي از قبيلة بني سليم را همراه هفتاد نفر ديگر، بسوي بني عامر فرستاد. وقتي به آنجا رسيدند، دايي ام؛ حرام بن ملحان؛ گفت: من جلوتر از شما مي روم. اگر به من اجازه دادند تا پيام رسول الله را به آنان برسانم (كه خوب است) وگر نه، شما به من نزديك هستيد (و مي توانيد از من دفاع كنيد). او رفت و آنها (بني عامر) هم به او اجازه دادند. اما در حالي كه داشت پيام رسول خدا را به آنان مي رساند، بسوي يكي از مردان خود، اشاره

كردند. او هم نيزه اي در بدنش فرو برد. حرام گفت: الله اكبر، سوگند به پرودگار كعبه كه رستگار شدم. سپس، بسوي ساير همراهان اش حمله ور شدند و بجز يك نفر لنگ كه بالاي كوه رفت، همگي را به قتل رساندند. جبريل امين، نبي اكرم را مطلع ساخت كه آنان به لقاي پروردگارشان نايل آمدند. خداوند از آنان خشنود شد و آنان را نيز خشنود ساخت.

راوي مي گويد: ما اين جملات را تلاوت مي كــرديم «**أن قد لقينا ربنا فرضي عنا وارضانا**» يعني به قــوم ما بگوييــد: ما به لقاي پرودگارمان، نايل آمديم. خداوند از ما خشـنود شد و ما را نيز خشنود گردانيد.

بعدها، اين آيات، منسوخ شد. و رسـول اكـرم تا چهل روز (در قنـوت نمـاز صـبح) قبايل رِعـل، ذكـوان، بـني لحيـان و بـني عصيّه را كه از خدا و رسولش، نافرماني كردند، نفرين كرد.

1200 [illegible]

[illegible] (2802:[illegible])

ترجمه: جندب بن سفيان مي گويد: انگشت مبارك رسول اكرم در يكي از غزوات، زخمي شد. آنحضرت فرمود: «تو انگشتي بيش نيستي كه زخمي شده اي و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا مي باشد».

باب (7): زخمي شدن در راه الله

1201 [illegible] (2803:[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، هركس، در در راه خدا زخمي شود ـ وخدا بهتر مي داند چه كسي در راه او

زخمي مي شود ـ روز قیامت، در حالي حشر مي شود، که رنگ زخمش، رنگ خون، و بوي آن، بوي مشك خواهد بود».

باب (8): این سخن خداوند متعال که مي فرماید: ﴿از میان مؤمنان، کساني هستند که به عهدي که با خدا بسته اند وفا کرده اند، بعضي در گذشته اند و..﴾

1202 [illegible]

[illegible] فَقَالَ: [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2806)

ترجمه: انس مي گويد: «عمويم؛ انس بن نضر؛ كه در جنگ بدر حضور نداشت، از رسو ل خدا پرسيد: يا رسول الله! در نخستين غزوه اي كه با مشركين جنگيدي، من شركت نداشتم. اگر خدا به من توفيق جنگيدن با مشركين را بدهد، خواهد ديد كه چه خواهم كرد.

و هنگامي که جنگ احد، روي داد و مسلمانان، پراكنده شدند، انس بن نضر گفت: پرودگارا! من از كاري كه اينها يعني مسلمانان، كردند، عذر خواهي مي كنم و از كاري كه اينها يعني مشركين كردند، بيزاري مي جويم. سپس جلو رفت و پيش روي خود، سعد بن معاذ را ديد و گفت: اي سعد بن معاذ! بهشت را مي خواهم. و سو گند به پرودگار نضر كه من بوي بهشت را از سوي احد، استشمام مي كنم.

سعد مي گويد: اي رسو ل خدا! آنچه او انجام داد، از توان من خارج است. انس بن مالك مي گويد: او كه توسط مشركين، كشته و مثله شده بود، هشتاد و اندي زخم شمشير،

ضربة نيزه و اثر تير در بدنش، وجود داشت. هيچ كس، او را نتوانست بشناسد جز خواهرش كه از انگشتانش او را شناخت. به نظر ما اين آيه ﴿**مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...**﴾ در مورد او و امثال او نازل شده است.

راوي مي گويد: خواهر انس بن نضر كه ربيَّع نام داشت، دندانهاي پيشين زني را شكست. رسول خدا ﷺ حكم قصاص، صادر فرمود. انس بن نضر گفت: اي رسو ل خدا! سوگند به ذاتي كه تو را به حق مبعوث كرده است، دندانهاي خواهرم شكسته نخواهد شد. سر انجام، اولياي آن زن، به دريافت ديه

راضي شدند و از اجراي قصاص، صرف نظر كردند. رسول خدا [illegible] فرمود: «همانا در ميان بندگان خدا، كساني هستند كه اگر به خدا سوگند ياد كنند، خداوند، سوگندشان را راست مي گرداند». (و اين، يكي ديگر از فضايل انس بن نضر بشمار مي‌رود).

1203 [illegible]: [illegible] (2807: [illegible]).

ترجمه: زيد بن ثابت مي گويد: (زماني كه) صحيفه هاي (متفرق) قرآن را در يك مصحف مي نوشتم، يك آيه از سورة احزاب را كه از رسو ل خدا تلاوت آنرا شنيده بودم، نيافتم. و سرانجام، آنرا فقط نزد خزيمه بن ثابت انصاري كه رسول الله گواهي او را بجاي گواهي دو نفر بحساب آورده بود، پيدا كردم. و آن آيه، اينست: [illegible] يعني در ميان مؤمنين، كساني وجود دارند كه به عهدهاي خود با خدا، وفا كردند.

باب (9): ايمان وعمل صالح، قبل از جهاد

1204 [illegible] (2808:[illegible])

ترجمه: براء مي گويد: مردي زره پوش نزد نبي اكرم آمد و گفت: يا رسول الله! به جهاد بروم يا مسلمان شوم؟ آنحضرت فرمود: مسلمان شو. آنگاه جهاد كن». لذا، آن مرد، مسلمان شد. سپس جهاد كرد و كشته شد. رسول خدا فرمود: «عملي اندك انجام داد ولي پاداشي بزرگ، دريافت كرد».

باب (10): كسي كه بر اثر تير فرد ناشناسي، كشته شود

1205 – [illegible]

[illegible] (2809: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: ام ربيع، دختر براء؛ كه مادر سراقه بن حارثه بود، نزد رسول اكرم آمد و گفت: اي رسول خدا! مرا از وضع حارثه با خبر كن ـ گفتني است كه حارثه در روز بدر بوسيلة تير فرد ناشناسي كشته شده بود ـ اگر در بهشت است، صبر مي كنم و گر نه، برايش بسيار گريه مي كنم. آنحضرت فرمود: « اي ام حارثه! بهشت، درجات مختلف دارد و يقيناً فرزند تو در فردوس برين، جاي دارد».

باب (11): مجاهد في سبيل الله چه كسي است؟

1206 [illegible] (2810)

ترجمه: ابوموسي مي گويد: مردي نزد نبي اكرم آمد و گفت: يكي بخاطر غنيمت، ديگري بخاطر نام و نشان و فردي بخاطر ريا مي جنگد. كدام يك، مجاهد راه خدا، بشمار مي رود؟ رسول الله فرمود: «كسي كه براي اعلاي كلمة الله بجنگد، او مجاهد راه خدا است».

باب (12): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ

1207 [illegible]

(2813:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه رسول الله ﷺ از غزوة خندق برگشت و سلاحش را بر زمين نهاد و

غسل كرد، جبرئيل در حالي كه سرش پوشيده از غبار بود، آمد و گفت: سلاحت را بر زمين نهاده اي؟ بخدا سوگند كه من هنوز، سلاحم را بر زمين ننهاده ام. رسول الله گفت: «كجا جهاد كنيم»؟ جبرئيل بسوي بني قريظه اشاره كرد و گفت: اينجا (با بني قريظه). آنگاه، رسول خدا بسوي آنان رفت.

باب (13): كافري كه مسلماني را كشته، سپس ايمان مي آورد و بر دين، استقامت مي كند و كشته مي شود

1208 [illegible] (2826:[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «خداوند به دو نفري كه يكي ديگري را به قتل مي رساند و هر دو وارد بهشت مي شوند، مي خندد. بدين معني كه يكي در راه خدا مي جنگد و (بوسيلة ديگري) كشته مي شود. سپس، خداوند، توبة قاتل را مي‌پذيرد و او نيز به شهادت مي رسد» (در نتيجه، هر دو وارد بهشت مي شوند).

1209 [illegible]

(2827)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: پس از فتح خيبر، نزد رسول خدا که آنجا بود، رفتم و گفتم: يا رسول الله! به من سهمي از غنيمت، بده. يكي از فرزندان سعيد بن العاص گفت: يا

رسول الله! به اوسهمي مده. گفتم: اين شخص، قاتل ابن قوقل است. فرزند سعيد بن العاص گفت: در شگفتم از اين گربة وحشي كه از كوه ضأن پايين آمده است و كشته شدن مرد مسلماني را كه خداوند او را با دستان من اكرام نمود (به شهادت رساند) و مرا با دستان او خوار نساخت (در حالت كفر به هلاكت نرساند) بر من عيب مي گيرد.

باب (14): ترجيح دادن جهاد بر روزه

1210 [illegible] (2828: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: ابوطلحه در زمان رسول خدا براي اينكه بتواند جهاد كند، روزة (نفلي) نمي گرفت. ولي پس از درگذشت رسول اكرم جز روزهاي عيد فطر و قربان، هيچ روزي او را بدون روزه، نديدم.

باب (15): بجز کشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد

1211- [illegible] «[illegible]» (2830)

ترجمه: انس بن مالك [illegible] روايت مي كند كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «هر مسلماني كه در اثر بيماري طاعون بميرد، شهيد است».

(در حديثي كه مؤطا از جابر بن عيتك [illegible] روايت نموده است، رسول اكرم [illegible] فرمود: «بجز كشته شدن، هفت نوع شهادت

وجود دارد: كسي كه بر اثر بيماري طاعون بميرد، شهيد است. فردي كه غرق شود، شهيد است . كسي كه بر اثر بيماري ذات الريه بميرد، شهيد است. آنكس كه بر اثر اسهال بميرد، شهيد است. فردي كه در اثر آتش سوزي بميرد، شهيد است. كسي كه زير آوار بميرد، شهيد است و زني كه در ايّام نفاس بميرد، شهيد است).

باب (16): شأن نزول ﴿لا يستوي القاعدون ...﴾

1212 [illegible]

(2832: [illegible])

ترجمه: زيد بن ثابت روايت مي كند كه رسول الله آية [illegible]... (يعني مؤمناني كه نشسته اند با كساني كه در راه خدا جهاد مي كنند، برابر نيستند) را بر

من املاء مي نمود. در آن اثنا، عبد الله بن ام مكتوم كه مردي نابينا بود، آمد و گفت: يا رسول الله! اگر توانايي جهاد مي داشتم، به جهاد مي رفتم. آنگاه، در حالي كه ران رسول خدا بر ران من گذاشته شده بود، خداوند وحي فرستاد. در اثر آن، آنقدر ران آنحضرت بر من سنگيني كرد كه ترسيدم رانم خرد شود. پس از بر طرف شدن حالت وحي، پيامبر اكرم گفت: خداوند عزوجل (در تكميل آية فوق) اين جمله را نازل فرمود: غير اولي الضرر. يعني مؤمناني كه نشسته اند با كساني كه در راه خدا جهاد مي كنند، برابر نيستند مگر كساني كه عذري داشته باشند).

باب (17): تشويق براي جهاد

1213 [illegible] قال: [illegible]

[illegible]

» [illegible] «

[illegible]

[illegible]

(2834:[illegible])

ترجمه: انس ؓ مي گويد: رسول الله ﷺ بسوي خندق رفت و مهاجرين و انصار را ديد كه در صبحگاه سردي، مشغول حفر خندق هستند. آنان برده و خدمتكاري نداشتند كه برايشان اين كار را انجام دهند.

هنگامي كه رسول خدا ﷺ خستگي و گرسنگي آنان را مشاهده كرد، فرمود: «پروردگارا! همانا زندگي، زندگي آخرت است. پس مهاجرين و انصار را ببخشاي».

آنان در پاسخ آنحضرت ﷺ گفتند: ما كساني هستيم كه براي هميشه و تا زنده ايم با محمد ﷺ بر جهاد، بيعت كرده ايم.

باب (18): كندن خندق

1214 [illegible]

[illegible]

(2835:[illegible])

ترجمه: و در روايتي، انس مي گويد: آنها مي گفتند : ما كساني هستيم كه براي هميشه و تا زنده ايم با محمد بر اسلام، بيعت كرده ايم. و نبي اكرم در جواب آنان، مي فرمود: «خدايا! همانا هيچ خيري جز خير آخرت، وجود ندارد. پس به مهاجرين و انصار، بركت عنايت فرما».

1215 قَالَ:

[illegible]

([illegible]:2837)

ترجمه: براء [illegible] مي گويد: روز جنگ احزاب، رسول خدا [illegible] را در حالي ديدم كه خاك، سفيدي شكمش را پوشانيده بود و مي گفت:«پروردگارا! اگر تو نبودي، ما هدايت نمي شديم، نماز نمي خوانديم و صدقه نمي داديم. پس بر ما آرامش نازل كن و هنگام رويارويي با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. آنان بر ما ستم كردند و دشمني ورزيدند. هرگاه، ارادة فتنه و فساد كنند، جلوي آنان را خواهيم گرفت».

باب (19): ترك جهاد به خاطر عذر

1216- [illegible]

[illegible] (2839: [illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم در يكي از غزوات (تبوك) فرمود: «گروهي از مسلمانان، پشت سر ما در مدينه، مانده اند (و نتوانسته اند در اين غزوه، شركت كنند). ولي هر دره و رودخانه اي را كه ما طي مي كنيم، آنان همراه ما

هستند (در اجر و ثواب با ما شريكند) زيرا عذر، مانع آمدن آنها با ما شد».

باب (20): فضيلت روزه در راه الله

1217 [illegible]: [illegible]
« [illegible]
[illegible]». ([illegible]:2840).

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم
فرمود: «هر كس كه يك روز در راه خدا (در جهاد) روزه بگيرد،

خداوند، چهره اش را به اندازة مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور مي كند».

باب (21): فضيلت مجهز كردن مجاهد و يا سرپرستي خانوده‌اش بطور شايسته

1218 [illegible] (2843:[illegible])

ترجمه: زيد بن خالد روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «هركس كه مجاهدي را در راه خدا، مجهز كند (ساز و برگ نظامي اش را فراهم سازد) همانا جهاد كرده است. و هر كس كه خانوادة مجاهدي را بنحو شايسته، سرپرستي نمايد، او نيز جهاد كرده است».

1219 [illegible] (2844:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم در مدينه غير از خانه هاي همسرانش، به هيچ خانه اي جز خانة ام سُليم (كه خالة

رضاعي اش بود) وارد نمي شد. در اين باره از رسول خدا
پرسيدند. فرمود: «من به او محبت مي كنم زيرا برادرش كه
همراه من بود، كشته شد».

باب (22): آمادگي براي مرگ، هنگام رفتن به جهاد

1220 [illegible]

[illegible] (2845:[illegible])

ترجمه: انس [illegible] مي گويد: روز جنگ يمامه، نزد ثابت بن قيس كه رانهايش را برهنه كرده بود و مواد خوشبويي را كه به ميت مي مالند، به بدنش مي ماليد، رفتم و گفتم: اي عمويم! چه چيز تو را از آمدن به جهاد، باز مي دارد؟ گفت: اي برادر زاده! هم اكنون، مي روم و همچنان مواد خوشبو را به بدنش مي ماليد. سپس آمد و نشست و در مورد فرار مردم از

جنگ، سخن به میان آورد و گفت: راه را باز کنید تا با کفار بجنگیم. ما در زمان رسول خدا از جنگ فرار نمي کردیم. ولي شما حریفتان را بد بار آورده اید. (با فرارتان آنها را دلیر نموده اید).

باب (23): فضیلت پیشگام شدن و جمع آوري اطلاعات از دشمن

1221 [illegible]

[illegible] (2846:[illegible])

ترجمه: جابر می گوید: نبی اکرم روز جنگ احزاب فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برای من بیاورد»؟ زبیر گفت: من. دوباره آنحضرت فرمود: «چه کسی می تواند اخبار دشمن را برایم بیاورد»؟ زبیر گفت: من. نبی اکرم فرمود: «هر پیامبری، حواری ای (دوست مخلصی) دارد. و حواری من، زبیر است».

باب (24): جهاد، در معيت انسان نيكوكار و بدكار، ادامه دارد

1222- [illegible] «[illegible]». [illegible] (2852)

ترجمه: عروه بارقي [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «در پيشاني اسبها، تا روز قيامت، خير و بركت كه همان پاداش و غنيمت باشد، گره زده شده است». يعني صاحب اسب، جهاد مي كند و پاداش و غنيمت بدست مي آورد.

1223- [illegible]:
«[illegible]». ([illegible]:2851)

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «خير و بركت در پيشاني اسبها نهفته است».

باب (25): ثواب پرورش اسب براي جهاد

1224- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 2853)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «هركس كه اسبي را در راه خدا (براي جهاد) با ايمان به خدا و تصديق وعده هايش، نگهداري كند، روز قيامت، خوردن و نوشيدن و ادرار و مدفوع آن اسب، در تراوزي اعمالش قرار خواهد گرفت».

باب (26): نام گذاري اسب و الاغ

1225 [illegible] قَالَ: [illegible] (2855:[illegible])

ترجمه: سهل مي گويد: نبي اكرم در باغ ما اسبي داشت كه آنرا، لُحَيف يا لُخَيف مي گفتند.

1226 [illegible] فَقَالَ: « [illegible]

[illegible]» [illegible]. ([illegible]: 2856)

ترجمه: معاذ [illegible] مي گويد: پشت سر نبي اكرم [illegible] بر الاغي كه عُفير نام داشت، سوار بودم. آنحضرت [illegible] فرمود: «اي معاذ! آيا حق خدا را بر بندگانش مي داني»؟ آنگاه، بقية حديث را كه شرح آن گذشت، بيان كرد.

1227- [illegible]: [illegible] يُقَالُ [illegible]: [illegible]: [illegible]. ([illegible]:2857)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: مردم مدينه (از ترس دشمن) دچار وحشت شدند. نبي اكرم اسب ما را كه مندوب نام داشت، به عاريت گرفت. (تا از جريان، آگاه شود). انس مي گويد: ما هيچگونه وحشتي نديديم مگر اينكه اين اسب، مانند دريا مي‌خروشيد.

باب (27): آنچه دربارة بديُمني اسب آمده است

1228- [illegible] (2858:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «بديُمني در سه چيز وجود دارد: اسب و زن و خانه».

باب (28): سهم اسب از مال غنيمت

1229 ... (2863:...)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ براي اسب، دو سهم و براي صاحبش، يك سهم از مال غنيمت، تعيين فرمود.

1230 ...

[illegible]

(2864:[illegible])

ترجمه: براء بن عازب روايت مي كند كه مردي از وي پرسيد: آيا روز جنگ حنين، از كنار رسول الله فرار كرديد؟ براء گفت: اما رسول خدا فرار نكرد. همانا هوازن، قومي تيرانداز

بود. هنگامي كه با آنها مواجه شديم، به آنان يورش برديم. آنها شكست خوردند. مسلمانان بسوي غنايم شتافتند. و هوازن با تير اندازي به استقبال ما آمدند. رسول خدا ﷺ فرار نكرد. من ايشان را ديدم كه بر قاطر سفيدش سوار است و در حالي كه ابوسفيان، افسارش را در دست دارد، مي فرمايد: من، نبي خدا هستم و اين، (ادعا) دروغ نيست. من فرزند عبد المطلب هستم.

باب (29): شتر پيامبر اكرم ﷺ

[illegible]

1231 [illegible]

[illegible]

[illegible] (2872:[illegible])

ترجمه: انس روايت مي كند كه نبي اكرم شتري بنام عضباء داشت كه هيچ شتري از آن، سبقت نمي گرفت. مردي باديه نشين كه سوار بر شترش بود، آمد و از عضباء سبقت گرفت. اين امر بر مسلمانان، دشوار آمد تا اينكه رسول خدا متوجه شد. آنگاه فرمود: «سنت خدا اين است كه هيچ چيزي در دنيا صعود نمي كند مگر اينكه خداوند آنرا پايين مي‌آورد».

باب (30): مشاركت زنان در جنگ با حمل آب براي مردم

1232

(2881:

ترجمه: از عمر بن خطاب روايت است كه او، پارچه هايي را ميان تعدادي از زنان مدينه، تقسيم كرد و يك قطعه پارچة خوب، باقي ماند. يك نفر كه آنجا بود، گفت: اي امير المؤمنين! اين را به همسرت؛ دختر رسول خدا ؛ بده. و منظورش ام كلثوم دختر علي بن ابي‌طالب (نوة رسول خدا) بود. عمر گفت: ام سليط مستحق تر است. چرا كه روز احد براي ما مشك هاي پر از آب مي آورد. گفتني است كه ام سليط، يكي از زنان انصار بود كه با رسول الله بيعت كرده بود.

باب (31): مداواي مجروحان جنگ، توسط زنان

1233 [illegible] (2883:[illegible])

ترجمه: ربيِّع دختر معوَّذ رضي الله عنها مي گويد: در غزوات، همراه نبي اكرم ﷺ شركت مي كرديم، به مجاهدين، آب مي داديم، زخمي هايشان را مداوا مي‌كرديم و كشته‌هايشان را به مدينه، انتقال مي داديم.

باب (32): نگهباني در ميادين جهاد

1234 ... قَالَ ... : « ... » ... : (2885)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ كه از مسافرتي، به مدينه باز گشته بود و خوابش نمي برد، گفت: «اي كاش! امشب، مردي صالح از يارانم، براي من نگهباني

مي داد». ناگهان صداي اسلحه اي به گوشمان رسيد. رسول اكرم ﷺ پرسيد: «اين كيست»؟ گفت: من، سعد بن ابي وقاص هستم. آمده ام تا از شما حراست كنم. آنگاه، رسول خدا ﷺ خوابيد.

1235

[illegible]». ([illegible]: 2887)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «بندة دينار و درهم و پارچة نفيس، نابود باد. زيرا اگر به او عطا شود، خرسند مي گردد و اگر عطا نشود، خشمگين و ناراحت مي شود. (چنين شخصي) هلاك و سر نگون باد (تا جايي كه) اگر خاري به پايش خلد، كسي پيدا نشود كه آنرا در آورد. خوشا به حال بنده اي كه با سري ژوليده و پاهايي غبار آلود، عنان اسبش را در راه خدا بدست گيرد. اگر در خط مقدم جبهه، مأمور حراست شود، حراست دهد و اگر

مأموريتش، پشت جبهه باشد، آنجا نيز به وظيفه اش عمل نمايد. (اين شخص، نزد مردم، هيچگونه جايگاهي ندارد طوريكه) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمي دهند و اگر شفاعتي كند، كسي شفاعتش را نمي پذيرد».

باب (33): فضيلت خدمت در جهاد

1236 [illegible] : [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2889)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: همراه رسول الله ﷺ به خيبر رفتم تا در خدمت ايشان باشم. هنگامي كه نبي اكرم ﷺ از خيبر برگشت و كوه احد، برايش آشكار شد، فرمود: «اين، كوهي است كه ما را دوست دارد و ما نيز آن را دوست داريم».

1237- [illegible]

(2890:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: (در يكي از سفرها) همراه نبي اكرم بوديم. كساني از بيشترين سايه بر خوردار بودند كه از چادرشان بعنوان سايبان استفاده مي كردند. (برخي از ما روزه داشتند و برخي، بدون روزه بودند) كساني كه روزه بودند، نمي توانستند كاري انجام دهند و كساني كه روزه نداشتند، شتران را آب و علوفه دادند، خدمت كردند و آب و غذا تهيه نمودند. نبي اكرم فرمود: «امروز، تمام اجر را كساني بردند كه روزه نداشتند».

باب (34): فضيلت يك روز نگهباني در راه خدا

1238- [illegible] : [illegible] «[illegible]». (2892: [illegible])

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي روايت مي‌كند كه رسول الله فرمود: «يك روز نگهباني در راه خدا از دنيا و مافيها بهتر است. و به اندازة جاي شلاق شما در بهشت، از دنيا و مافيها

بهتر است. و گامي كه بنده، شام يا صبحي در راه خدا بر مي‌دارد، از دنيا و مافيها بهتر است».

باب (35): كمك گرفتن از ضعفاء و نيكوكاران، در جنگ

1239 [illegible]: [illegible]: « [illegible] ». (2896:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «مگر غير از اين است كه شما بخاطر ضعفاء و مساكين تان، ياري مي شويد و روزي مي خوريد». (يعني دعا و عبادت آنان،

باعث پيروزي شما و خير و بركت در روزي تان مي شود . لذا به ديدة تحقير به آنان نگاه نكنيد).

1240 – [illegible]

«[illegible]». ([illegible]:2897)

ترجمه: ابو سعيد خدري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «زماني فرا خواهد رسيد كه گروهي از مردم به جهاد مي روند. و (از يكديگر) مي پرسند: آيا در ميان شما كسي هست كه همراه پيامبر خدا بوده است (صحابي)؟ مي گويند: بلي. و پيروز مي شوند. سپس، زماني فرامي رسد كه مي پرسند: آيا در ميان شما كسي هست كه همراه صحابه پيامبر خدا بوده است(تابعي)؟ مي گويند: بلي. و پيروز مي شوند. سپس زماني فرا مي رسد كه مي پرسند: آيا در ميان شما كسي هست كه با تابعين همراهي كرده باشد؟ يعني تبع تابعي باشد. مي گويند: بلي. و فتح پيروزي نصيب شان مي گردد. (حديث فوق در مورد فضيلت صحابه، تابعين و تبع تابعين مي باشد).

باب (36): تشويق به تيراندازي

1241 [illegible] (2900)

ترجمه: ابواُسَيد روايت مي كند كه نبي اكرم روز جنگ بدر كه ما در برابر قريش، و آنان در برابر ما صف آرايي كرده بودند، فرمود: «هنگامي كه به شما نزديك شدند، تير اندازي كنيد».

باب (37): پناه بردن به سپر ديگران

1242 [illegible] (2904:[illegible])

ترجمه: عمر [illegible] مي گويد: خداوند، اموال بني نضير را بدون اينكه مسلمانان، اسب و شتري بدوانند (جهاد كنند) به رسول اكرم [illegible] عنايت فرمود. در نتيجه، آن اموال به رسول خدا [illegible]

اختصاص يافت. و آنحضرت نفقة يك سال خانواده اش را مي داد و بقيه را صرف تهية سلاح، اسب و آمادگي جهاد در را خدا مي نمود.

1243 قَالَ: «». (2905)

ترجمه: علي مي گويد: نديدم كه نبي اكرم بعد از سعد، براي كسي ديگر، قربان و صدقه شود و شنيدم كه آنحضرت

به سعد مي گفت: «تير اندازي كن، پدر و مادرم، فدايت شود».

باب (38): آنچه دربارة آراستن شمشير آمده است

1244- [illegible] (2909: [illegible])

ترجمه: ابوامامه مي گويد: كساني اين پيروزيها را بدست آوردند كه شمشيرهايشان نه با طلا و نقره بلكه با پوست و آهن و سرب، آراسته شده بود.

باب (39): آنچه دربارة زره و لباس جنگي پيامبر اكرم ﷺ آمده است

1245 [illegible] «[illegible]» [illegible]

([illegible]:2915)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: (روز بدر) نـبي اكرم ﷺ كه زير سايباني قرار داشـت، فرمـود: «خـدايا! از تو مي خواهم كه به عهد و پيمانت، وفا كني. خدايا! اگر مي خواهي كه از امروز به بعد، عبادت نشوي...» در اينجـا، ابـوبكر دسـتش را گـرفت و گفت: اي رسـول خـدا! نـزد پرودگـارت بسـيار اصـرار نمـودي، بس اسـت. آنحضـرت ﷺ كه زره بر تن داشـت، بـيرون آمد درحالي كه مي گفت: [illegible] يعني جمعيت ايشان بزودي شكست مي خــورد و پشت مي كنند و مي گريزنــد. بلكه موعدشــان، قيامت است و قيامت، مصيبتي عظيم تر و تلخ تر است.

باب (40): استفاده از پارچة ابريشمي در جنگ

1246 [illegible] (2922: [illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم به عبدالرحمن بن عوف و زبير رضي الله عنهما كه بدنشان دچار خارش شده بود، اجازه داد تا پارچة ابريشمي بپوشند.

باب (41): آنچه که دربارة جنگ با رومیان، گفته شده است

1247- [illegible]

[illegible] (2924)

ترجمه: ام حرام رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم فرمود: «اولين لشكر امت من كه در دريا با دشمن، مي جنگد، بهشت برايش واجب مي شود». پرسيدم: آيا من هم در ميان آنان خواهم بود؟ فرمود: «تو نيز در ميان آنان، خواهي بود». سپس، نبي اكرم فرمود: «اولين لشكر امت من كه به شهر (قسطنطنيه) حمله مي كند، بخشيده مي شود». گفتم: يا رسول الله! من نيز در ميان آنان خواهم بود؟ فرمود: «خير».

باب (42): جهاد با يهود

1248- [illegible]

([illegible]:2925)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله [illegible] فرمود: «زماني فرا مي رسد كه شما با يهود، مي جنگيد تا جايي كه يكي از آنان، پشت سنگي، پنهان مي شود و آن سنگ، مي گويد: اي بندة خدا! اين، يهودي اي است كه پشت من، پنهان شده است. او را به قتل برسان».

1249 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2926)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «قيامت برپا نمي شود مگر اين كه شما با يهود بجنگيد تا آنجا كه سنگي كه يهودي پشت آن، پنهان شده است، بگويد: اي مسلمان! اين، يك نفر يهودي است كه پشت من پنهان شده، او را بقتل برسان».

باب (43): جنگ با ترکها

1250 [illegible] (2928)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «قيامت برپا نخواهد شد تا زمانيكه شما با تركهايي كه داراي چشمان كوچك، چهره هايي قرمز با بيني هايي پهن و صورت هايي مانند سپر هستند، نجنگيد. همچنين قيامت برپا

نخواهد شد تا زمانیکه شما با قومي که کفشهایشان از مو ساخته شده است، نجنگید».

باب (44): نفرین مشرکین

1251 [illegible] (2933)

ترجمه: از عبد الله بن ابي اوفي رضي الله عنهما روايت است که رسول الله ﷺ روز جنگ احزاب، مشرکين را چنين نفرين کرد: «الهي ، اي نازل کنندة کتاب و اي سريع الحساب! بار الها! احزاب را شکست بده. خدايا! آنان را شکست بده و متزلزل بگردان».

1252 [illegible]

[illegible] (2935 :[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: (روزي) چند نفر يهودي، نزد نبي اكرم آمدند و گفتند: سام عليك (مرگ بر تو). من آنان را لعنت كردم. آنحضرت پرسيد: «تو را چه شده است»؟ گفتم: مگر نشنيدي كه چه گفتند؟ فرمود: «مگر نشنيدي كه من به آنان گفتم: و عليكم» يعني مرگ بر شما باد. (پس نيازي نيست كه آنان را لعنت كني).

باب (45): دعا براي هدايت مشركين به قصد دلجويي از آنان

1253- [illegible] (2937:[illegible])

ترجمه: ابـــوهريره مي گويـــد: طفيل بن عمـــرو دوسي و يارانش نزد نـبي اكـرم آمدند و گفتنـد: يا رسـول اللـه! همانا طايفة دوس، عصيان كرده و كفر ورزيدنـد. آنـان را نفـرين كن. مـردم گمـان كردند كه (با نفـرين رسـول خـدا) دوس، نـابود خواهد شد. رسول الله (خلاف انتظـار آنهـا) دعـاي خـير كـرد و

فرمـــود: «خـــدايا! دوس را هـــدايت كن و مشـــرف به اســـلام گردان».

(46): دعوت مردم، توسط پيامبر اكرم به سوي اسلام و نبوت

1254- [illegible]

[illegible] (2942 : [illegible]).

ترجمه: سهل بن سعد مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم روز خيبر، چنين فرمود: «پرچم اسلام را بدست مردي مي سپارم كه خداوند بوسلة او خيبر را فتح خواهد كرد». صحابه برخاستند و هر يك اميدوار بود كه پرچم به او سپرده مي شود و شب را به همين اميد، به صبح رساندند. آنگاه، رسول خدا پرسيد: «علي

كجاست»؟ گفتند: چشم درد دارد. دستور داد كه او را صدا بزنند. علي آمد و آنحضرت بر چشمانش، آب دهان ماليد. بلافاصله بهبود يافت طوريكه گويا هرگز بيمار نبوده است. آنگاه از رسول خدا پرسيد: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ آنحضرت فرمود: «با تأني، نزد آنان برو تا بدانجا برسي. سپس، آنها را به اسلام،دعوت كن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر يكي از آنان بوسيلة تو هدايت شود، برايت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (ياد آوري مي شود كه شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسيار بالايي بر خوردار بودند).

باب (47): پنهان نمودن نيت جنگ از ديگران وترجيح سفر در روز پنجشنبه

1255 [illegible] (2949: [illegible])

ترجمه: كعب بن مالك مي گويد: كمتر اتفاق مي افتاد كه رسول الله غير از پنج شنبه، در روز هاي ديگر، به سفر برود.

باب (48): وداع کردن

1256-

(2954)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله كه ما را به يك سريه، اعزام مي كرد، فرمود: «اگر فلاني و فلاني را ديديد ـ دو نفر از قريش را نام برد ـ آنها را بسوازانيد».

راوي مي گويد: سپس، هنگام حركت، نزد آنحضرت رفتيم تا ايشان را وداع كنيم. رسول اكرم فرمود: «من به شما دستور دادم كه فلان و فلان شخص را در آتش، بسوزانيد. ولي بايد بدانيد كه عذاب دادن با آتش، كار خداست. پس اگر آنان را دستگير نموديد، به قتل برسانيد».

باب (49): اطاعت از پيشوا و رهبر

1257 [illegible] «[illegible]». (2955:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كندكه نبي اكرم ﷺ فرمود: «شنيدن سخنان رهبر و اطاعت از دستورات او مادام كه امر به معصيتي نكرده باشد، لازم است. پس هر گاه، امر به معصيتي كرد، نبايد سخنانش را شنيد و از دستوراتش ، اطاعت كرد».

باب (50): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه اش

1258- [illegible]

[illegible] (2956، 2957)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «امت من (از نظر زمان) آخرين امت، (و از نظر مقام و رتبه) از همه جلوتر است». و افزود: «هركس، از من اطاعت كند، همانا از خدا اطاعت كرده است. و هركس از من نافرماني كند، همانا از خدا نافرماني كرده است. و هركس از اميرش، اطاعت كند، يقيناً از من اطاعت كرده است. و هركس كه از او نافرماني كند، يقيناً از من نافرماني كرده است. همانا امام، سپر است. از او دفاع مي كنند و به او پناه مي برند. پس اگر به خدا ترسي و عدالت، امر نمايد، مستوجب پاداش مي شود. و اگر خلاف آن، امر كند، گناهكار مي گردد».

باب (51): بيعت بر عدم فرار از ميدان جنگ

1259

(2958:)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: يك سال پس از بيعت رضوان، هنگامي كه به آنجا بر گشتيم، هيچ دو نفري

از ما در مورد درختي كه زير آن بيعت كرده بوديم، اتفاق نظر نداشت. آن درخت، محل نزول رحمت الهي بود. (يا اينكه گم شدن آن، رحمت خدا بود).

از نافع كه راوي حديث از ابن عمر است، پرسيدند: رسول الله ﷺ بر چه چيزي با آنها بيعت كرد؟ بر مرگ؟ گفت: خير، بلكه با آنها بيعت كرد كه از ميدان جنگ، فرار نكنند.

1260- [illegible]

([illegible]:2959)

ترجمه: عبد الله بن زيد مي گويد: مردي در زمان جنگ حره (كه در زمان يزيد بن معاويه در سال 65 هـ .ق در مدينة منوره عليه عبد الله بن زبير و يارانش بوقوع پيوست) نزد من آمد و گفت: عبد الله بن حنظله از مردم، بر مرگ، بيعت مي گيرد. گفتم: پس از رسول الله با هيچ كسي، چنين بيعتي نمي كنم.

1261- [illegible]

[illegible] (2960:[illegible])

ترجمه: سلمه بن اكوع مي گويد: با نبي اكرم بيعت كردم. سپس به زير ساية همان درخت، برگشتم. هنگامي كه جمعيت، كم شد، رسول الله فرمود: «اي ابن اكوع! بيعت نمي كني»؟ گفتم: اي رسول خدا ! همانا، بيعت كردم. فرمود: «دوباره بيعت كن». پس براي بار دوم، بيعت كردم. از او پرسيدند: آنروز، بر چه چيزي، بيعت مي كرديد؟ گفت: «بر مرگ».

باب (52): امام و رهبر، پيروانش را به كاري امر نمايدكه توانايي آنرا داشته باشند

1262- [illegible] قَالَ: [illegible]: [illegible] فَقَالَ: «[illegible]». [illegible]: [illegible]: «[illegible]».
(2963:[illegible])

ترجمه: مجاشع [illegible] مي گويد: من همراه برادرم نزد نبي اكرم [illegible] رفتم و گفتم: با ما بر هجرت، بيعت كن. فرمود: «دوران هجرت به پايان رسيد». گفتم: اكنون با ما بر چه چيزي بيعت مي كني؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد».

(شايان ذكر است كه اين گفتگو بعد از فتح مكه بود و پيامبر خدا ﷺ فرموده است: پس از فتح مكه، هجرتي نيست).

1263

[illegible] (2964:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: امروز، مردي نزد من آمد و از من مسئله اي پرسيد كه ندانستم. پس گفت: نظر شما دربارة مردي كه سراپا مسلح و بسيار با نشاط است و با اميران ما در جنگها شركت مي كند. و امير، ما را وادار به انجام كارهايي مي كند كه نمي توانيم آنها را انجام دهيم، چيست؟ گفتم: به خدا سوگند، نمي دانم چه پاسخي به تو بدهم. فقط مي توانم بگويم هنگامي كه ما همراه نبي اكرم بوديم، آنحضرت براي انجام كارها، فقط يك بار به ما دستور مي داد و ما آن را انجام مي

داديم. همانا هر يك از شما تا زماني در خير و عافيت بسر مي برد که از خدا بترسد. و هرگاه در مورد امري، دچار شك و ترديد شد، از کسي بپرسد تا ترديدش، بر طرف گردد. شايد چنين شخصي (که به سؤال شما پاسخ بدهد) پيدا نشود. سوگند به ذاتي که هيچ معبودي جز او وجود ندارد، در مورد دنيا مي توانم بگويم که مثال آن، مانند برکه اي است که آب زلال آن نوشيده شده و آب آلوده اش، باقي مانده است.

باب (53): پيامبر اکرم اگر در آغاز روز نمي‌جنگيد، پس از زوال آفتاب، به جنگ مي‌پرداخت

1264 [illegible]

(2966:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن ابي اوفي رضي الله عنهما مي گويد: در يكي از روزها (روز جنگ احزاب) كه رسول الله [illegible] با دشمن، مواجه شد، منتظر ماند تا آفتاب، زوال كند. سپس برخاست و

میان مردم، سخنراني کرد و فرمود: «اي مردم! رويارويي با دشمن را آرزو نكنيد و از خداوند، عافيت بخواهيد. ولي اگر با دشمن، مواجه شديد، صبر كنيد و بدانيد كه بهشت زير ساية شمشيرهاست». سپس چنين دعا كرد: «الهي! اي نازل كنندة كتاب ...» و بقية دعا كه شرح آن گذشت.

باب (54): شخص مزدبگير

[illegible]

1265 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:2973)

ترجمه: يعلي بن اميه مي گويد: شخصي را به اجرت گرفته بودم. او با كسي ديگر، درگير شد. آن شخص، دست او را گزيد. كارگر من، دست اش را از دهان او بيرون كشيد و دندانهاي جلويي آن مرد را هم بيرون آورد. او نزد نبي اكرم آمد (و شكايت كرد). آنحضرت شكسته شدن دندانهايش را مباح قرار داد و فرمود: «آيا مي خواهي دستش را در اختيارت قرار دهد و تو آنرا مانند شتر مست، بجوي».

باب (55): آنچه دربارة پرچم رسول الله ﷺ آمده است

1266 [illegible] (2976: [illegible])

ترجمه: از عباس ؓ روایت است که به زبیر ؓ گفت: نبي اکرم ﷺ به تو دستور داد که پرچم را در اینجا (این نقطه) نصب کني.

باب (56): پيامبر اكرم فرمود: از مسافت يك ماه راه، دشمنانم دچار وحشت مي‌شوند

1267 [illegible] « [illegible] ». [illegible] (2977:[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمود: «با كلمات جامع (مختصر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) مبعوث

شدم و با رعب (ترسيدن دشمنان) ياري شده ام. و خواب بودم كه كليد گنجهاي زمين، در دستم نهاده شد». ابوهريره مي گويد: رسول الله رفت و شما آن گنجها را استخراج مي كنيد.

باب (57): برداشتن زاد و توشة جنگ (يا سفر)

1268

[illegible] قَالَ: [illegible] (2979)

ترجمه: اسماء رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه رسول خدا ﷺ مي خواست به مدينه، هجرت نمايد، توشة سفر آنحضرت ﷺ را در خانة ابوبكر، آماده كردم. اما چيزي كه كيسة توشه و دهانة مشك آب را ببنديم پيدا نكرديم. به پدرم؛ ابوبكر؛ گفتم: به خدا سوگند كه من براي بستن زاد سفر، چيزي جز كمربند خود، پيدا نكردم. پدر گفت: آنرا دو قسمت كن. با يكي دهانة كيسه و با ديگري، دهانة مشك را ببند. پس من هم چنين

كردم. بدين جهت، ذات النطاقين (صاحب دو كمر بند) ناميده شدم. (گفتني است كه رسول الله ايشان را ذات النطاقين ناميد).

باب (58): پشت سر كسي بر الاغ، سوار شدن

1269ـ عَنْ أُسَـامَةَ بْنِ زَيْـدٍ رَضِـيَ اللَّهُ عَنْهُمَـا: أَنَّ رَسُــولَ اللَّهِ رَكِبَ عَلَى حِمَــارٍ عَلَى إِكَــافٍ عَلَيْــهِ قَطِيفَةٌ وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ. (بخاري:2987)

ترجمــه: از اســامه بن زيد روايت است كه رســول الله بر الاغي كه پــالان داشت و روي آن، پارچه اي مخملي انداخته شــده بود، سوار شد و اسامه را پشت سرش، سوار كرد.

1270 [illegible]

(2988:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول خدا ﷺ روز فتح مكه، سوار بر شترش، از قسمت بالاي شهر مكه در حالي كه اسامه بن زيد نيز پشت سرش سوار بود و بلال و عثمان بن طلحه ﷺ كه يكي از كليد داران

كعبه بود، ايشان را همراهي مي كردند، وارد شد و شترش را در مسجد، خوابانيد و به عثمان بن طلحه دستور داد تا كليد كعبه را بياورد. او (كليد را آورد و) در را باز كرد. و رسول خدا وارد كعبه شد. شرح مفصل آن در جلد اول، حديث شمارة 292 بيان شد.

باب (59): كراهيت بردن قرآن به سرزمين دشمن

1271- [illegible]

([illegible]:2990)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا [illegible] از بردن قرآن به سرزمين دشمن، نهي فرمود.

باب (60): كراهيت تكبير گفتن با صداي بلند

1272 [illegible] (2992: [illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويـد: در معيت رسـول خـدا : بوديم. هر وقت به جاي بلنـدي مي رسـيديم، تهليل (لا اله الا الله) و تكبير (الله اكبر) مي گفتيم و صدايمان بلند مي شد. نبي اكرم فرمود: «بر خود رحم كنيد زيرا شما فرد كر و غايبي را

صدا نمي زنيد. او با شماست، به شما نزديك است و سخنانتان را مي شنود. اسمش با بركت و مقامش بالاست».

باب (61): تسبيح گفتن هنگام بالا رفتن و پايين آمدن از بلنديها

1273 [illegible] قَالَ: [illegible]
[illegible]. ([illegible]:2994)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاري مي گويد: هرگاه، به جاي بلندي مي رفتيم، الله اكبر و هرگاه از آن پايين مي آمديم، سبحان الله مي گفتيم.

باب (62): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسيد

1274- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:2996)

ترجمه: ابوموسي اشعري می گويد: رسول الله فرمود: «هرگاه، بنده اي، مريض يا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامت اش را انجام دهد) پاداش اعمالي را كه در زمان صحت و اقامت، انجام مي داده است، به او مي رسد».

باب (63): تنها رفتن به مسافرت

1275 :

«

». (2998:)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «اگر مردم، خطرات تنها به مسافرت رفتن را آنطور كه من مي دانم، مي دانستند، هيچ كس، به تنهايي در شب، به مسافرت نمي رفت».

باب (64): جهاد، با اجازة والدين

1276 [illegible]

[illegible] (3004)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: مردي نزد نبي اکرم آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آنحضرت پرسيد: «آيا پدر و مادرت، زنده اند»؟ گفت: بلي. رسول خدا فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست»

.

باب (65): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر

1277- [illegible] (3005: [illegible])

ترجمه: از ابوبشير انصاري روايت است كه ايشان در يكي از سفرها، همراه رسول خدا بود و هنگام شب كه مردم در حال استراحت بودند، رسول الله شخصي را فرستاد تا اعلام كند كه هيچ قلاده اي در گردن شتري باقي نماند مگر اينكه قطع شود.

باب (66) مسافرت زن، بدون محرم

1278

(3006)

ترجمه: ابنعباس رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «هيچ مردي با زني (بيگانه) خلوت نكند. و هيچ زني بدون محرم، به مسافرت نرود. مردي برخاست و گفت: اي رسول خدا! من براي فلان غزوه، ثبت نام شده ام و همسرم مي

خواهد به حج برود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همراه همسرت، به حج برو».

باب (67): به زنجیر بستن اسیران

1279 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3010)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «خداوند، از قومي كه به زنجير كشيده شده اند و وارد بهشت مي شوند، تعجب مي كند».

باب (68): شبيخون زدن

1280 [illegible]: [illegible]. [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3012)

ترجمه: صعببن جثّامه مي گويد: نبي اكرم در محل ابواء يا ودان نزد من آمد. از آنحضرت دربارة مشركين كه بر آنان، شبيخون زده مي شود و زنان و فرزندانشان نيز كشته مي شوند، پرسيدند. رسول خدا فرمود: «زنان و كودكانشان نيز جزو آنان هستند».

باب (69): كشتن زنان و كودكان، در جنگ

1281- [illegible]
([illegible]:3014)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي کند که در يکي از غزواتِ نبي اکرم ﷺ جنازة زني، پيدا شد. رسول الله ﷺ کشتن زنان و کودکان را امري ناپسند دانست.

باب (70): مردم را با عذاب خدا يعني آتش، نسوزانيد

1282- [illegible] فَقَالَ: [illegible] (3017:[illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه به ايشان، اطلاع دادند كه علي بن ابي طالب [illegible] عده اي (از مرتدين) را سوزانده است. ابن عباس رضي الله عنهما گفت: اگر من (بجاي او) مي بودم، آنها را نمي سوزاندم. زيرا نبي اكرم [illegible] فرمود: «مردم را با عذاب خدا (آتش)

عذاب ندهيد». بلكه آنها را مي كشتم همانطور كه رسول اكرم [illegible] فرمود: «هركس، دينش را تغيير داد، او را بكشيد».

باب (71)

[illegible]

1283- [illegible]

«[illegible]». ([illegible]:3019)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم که رسول الله فرمود: «يکي از پيامبران را مورچه اي گزيد. به دستور او، لانة مورچه ها را سوختند. خداوند، به او وحي فرستاد که تو را مورچه اي گزيد و تو يکي از امتها را که تسبيح مي گفتند، به آتش کشيدي».

باب (72): سوزاندن خانه ها و نخلستانها

1284 [illegible]

[illegible] (3020:[illegible])

ترجمه: جرير[illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] خطاب به من فرمود: «آيا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمي كني»؟ قابل ذكر است كه ذو الخلصه، خانه اي در قبيلة خثعم بود كه به آن، كعبة يماني مي گفتند. جرير مي گويد: من همراه صد و

پنجاه تن از سواران ماهر قبيلة أحمس، براه افتادم. البته در آن هنگام، نمي توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم. رسول خدا به سينه ام زد طوريكه آثار انگشتانش را بر سينه ام مشاهده كردم و چنين دعا كرد: «خدايا! او را ثابت قدم بدار، هدايتش كن و باعث هدايت ديگران، بگردان».

آنگاه، بدانجا رفتم، آنرا شكستم و به آتش كشيدم. سپس پيكي نزد رسول الله فرستادم تا او را از ماجرا با خبر سازد. او به رسول خدا گفت: سوگند به ذاتي كه تو را به حق، مبعوث كرده است، در حالي نزد تو آمده ام كه ذوالخلصه را مانند شتري تو خالي يا گر، پشت سر گذاشته ام (بر اثر

سوختن، پايه هايش فرو ريخته و رنگش سياه شده است).
آنگاه رسول خدا ﷺ پنج بار براي مردان و اسبهاي بني أحمس، دعاي خير و بركت نمود.

باب (73): جنگ، فريبكاري است

1285- [illegible] «[illegible]» [illegible]. ([illegible]: 3027-3028)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «كسرا، هلاك شد و بعد از او، كسرايي نخواهد آمد. قيصر، هلاك خواهد شد و بعد از او قيصري نخواهد آمد و گنج هاي آنها در راه خدا تقسيم خواهد شد». همچنين آنحضرت جنگ را فريبكاري خواند.

باب(74): كراهيت تنازع و اختلاف در جنگ

1286

[illegible] قَالَ: [illegible] (3039:[illegible])

ترجمه: براء بن عازب [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] روز جنگ احد، عبد الله بن جبير را فرمانده پياده نظامهاي تير انداز كه تعدادشان پنجاه نفر بود، تعيين كرد و فرمود: «اگر ديديد كه پرندگان بر سر لاشة ما آمده اند، تا زماني كه كسي را نزد شما نفرستاده ام، جايتان را ترك نكنيد. و اگر ديديد كه ما كفار

را شكست داديم و روي جنازه هايشان، راه مي رويم، بازهم تا شخصي نزد شما نفرستاده ام، جايتان را ترك نكنيد».

راوي مي گويد: مسلمانان، كفار را شكست دادند و سوگند به خدا كه من زنانشان را ديدم كه لباسهايشان را بالا زده بودند و در حالي كه ساقها و پاي برنجن هاي آنان آشكار بود، فرار مي كردند.

در اين هنگام، ياران عبد الله بن جبير صدا زدند: غنيمت، اي مردم! غنيمت. ياران شما پيروز شدند. چرا منتظريد؟ عبد الله بن جبير گفت: آيا فراموش كرديد كه رسول الله به شما چه گفت؟

گفتند: به خدا سوگند، نزد مردم مي رويم و سهم خود را از غنيمت، برمي داريم. هنگامي كه آنجا رفتند، حيران شدند و ندانستند به كجا بروند. (زيرا كفار از اين فرصت، استفاده كرده و از پشت به آنان، حمله كردند). در نتيجه، مسلمانان، شكست خورده، برگشتند.

اينجا بود كه رسول الله در ميان بقاياي آخرين گروه، آنان را صدا مي زد. در كنار نبي اكرم فقط دوازده نفر باقي مانده بود. كفار، هفتاد نفر از ما را كشتند. قابل ذكر است كه پيامبر و يارانش، در جنگ بدر يكصد و چهل نفر را كشته و

اسير كردند كه از آن ميان، هفتاد كشته و هفتاد نفر ديگر، اسير بودند.

در آن اثنا، ابوسفيان، سه بار، فرياد زد: آيا محمد در ميان شماست؟ نبي اكرم اجازه نداد كسي جواب او را بدهد. دوباره، ابوسفيان سه بار، فرياد زد: آيا فرزند ابوقحافه (ابوبكر) در ميان شماست؟ همچنين سه بار ديگر، فرياد زد: آيا فرزند خطاب (عمر) در ميان شماست؟ و سرانجام، رو به يارانش كرد و گفت: اين سه نفر، كشته شده اند.

اينجا بود كه عمر، كنترلش را از دست داد و گفت: سوگند به خدا كه دروغ مي گويي، اي دشمن خدا! كساني را كه تو

نام بردي و باعث خشم و ناراحتي ات مي‌شوند، همگي زنده‌اند.

ابوسفيان گفت: اين روز، پاسخ روز بدر است. و جنگ، شكست و پيروزي دارد. افرادي را در ميان كشته شدگان مي يابيد كه مثله شده اند. من چنين دستوري نداده ام. ولي از اين كار، ناراحت نيستم. سپس شروع به رجز خواني كرد و گفت: هبل، سر بلند باد، هبل، سر بلند باد.

رسول اكرم فرمود: «آيا جوابش را نمي دهيد»؟ صحابه گفتند: اي رسول خدا! چه بگوييم؟ فرمود: «بگوييد: الله، بالاتر و بزرگتر است». ابوسفيان گفت: ما عزّي داريم و شما عزّي

نداريد. دوباره نبي اکرم ﷺ فرمود: آيا جوابش را نمي دهيد»؟ صحابه گفتند: اي رسول خدا! چه بگوييم؟ فرمود: «بگوييد: الله، مولاي ماست و شما مولايي نداريد». (مولا بمعني يار و ياور است).

باب (75): کمك خواستن از مردم، هنگام ديدن دشمن

1287-

«[illegible]».

([illegible]:3041)

ترجمه: سلمه بن اكوع مي گويد: از مدينه بيرون رفتم و راه جنگل را در پيش گرفتم تا اينكه به گردنة جنگل رسيدم. در آنجا، بردة عبد الرحمن بن عوف را ديدم. به او گفتم: واي برتو، اينجا چكار مي كني؟ گفت: شتران شيردِه نبي اكرم را به سرقت بردند. پرسيدم: چه كسي آنها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طايفة غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صداي بلند، فرياد زدم: يا صباحاه (كلمه اي كه هنگام خطر بكار مي بردند) طوريكه صدايم را به گوش آنچه ميان دو سنگلاخ مدينه

وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حركت كردم تا اينكه به آنها كه داشتند شتران را مي بردند، رسيدم. شروع به تير اندازي كردم و مي گفتم: من، فرزند اكوع هستم و امروز، روز نابودي پست فطرتان است.

و اينگونه، شتران را قبل از اينكه شيرشان را بنوشند، نجات دادم و آنها را بسوي مدينه منوره مي بردم كه نبي اكرم مرا ديد. گفتم: اي رسول خدا! آنان، تشنه هستند زيرا من نگذاشتم كه سهمية شيرشان را بنوشند. لذا عده اي را به تعقيب آنها بفرست. رسول اكرم فرمود: «اي فرزند اكوع! تو بر آنان،

غالب آمدي. پس عفو و گذشت كن. هم اكنون، آنها در ميان قومشان پذيرائي مي شوند». (از دسترسي ما خارج اند).

باب(76): آزاد كردن اسيران جنگي

1288 [illegible] : [illegible] : «[illegible]».

([illegible]:3046)

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: رسول الله فرمود: «اسيران را آزاد كنيد، گرسنگان را طعام دهيد و بيماران را عيادت كنيد».

1289 [illegible]

(3047 [illegible]

ترجمه: ابوجحيفه مي گويد: به علي گفتم: آيا غير از آنچه در كتاب الله هست، چيزي از وحي، نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، سوگند به ذاتي كه دانه را شكافت و انسان را آفريد، بجز فهمي كه خداوند به انسان، در شناخت قرآن، عنايت مي كند و آنچه در اين صحيفه هست، چيز ديگري، وجود ندارد. پرسيدم: در اين صحيفه، چيست؟ گفت: احكام ديه، آزادي اسير و اين كه مسلمان نبايد در قبال كافر، كشته شود.

باب(77): فديه گرفتن از مشركين

1290- [illegible] (3048)

ترجمه: انس بن مالك [illegible] روايت مي كند كه چند مرد انصاري از رسول الله [illegible] اجازه خواستند و گفتند: اي رسول خدا! اجازه بده تا فدية خواهر زاده مان عباس را به او ببخشيم. آنحضرت [illegible] فرمود: «يك درهم از آنرا هم نبخشيد».

(اين ماجرا مربوط به زماني است كه عباس؛ عموي پيامبر؛ هنوز مسلمان نشده بود و در جنگ بدر، اسير شد. انصار كه در

اين حديث، به او خواهر زاده مي گفتند بخاطر اينست كه مادر عبد المطلب از انصار بود).

باب(78): اگر كافر حربي بدون امان خواستن، وارد سرزمين مسلمانان شود

1291- [illegible]

(3051)

ترجمه: سلمه بن اكوع مي گويد: رسول خدا در سفر بود كه جاسوسي از طرف مشركين آمد و با صحابه نشست و صحبت كرد. سپس، برگشت. نبي اكرم فرمود: «او را پيدا كنيد و بكشيد». سلمه او را كشت و رسول خدا اموال آن شخص را به او (سلمه) داد.

باب(79): جايزه دادن به سفير و نماينده

باب(80) آيا ميتوان براي اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگي رفتار با آنان

1292 ... فَقَالَ: ...

[illegible] (3053)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه گفت: روز پنج شنبه و روز پنج شنبه، چه روزي است؟ آنگاه، آنقدر گريه كرد كه اشكهايش، سنگريزه ها را تَر كرد. سپس گفت: بيماري رسول خدا ﷺ در روز پنج شنبه، شدت يافت و آنحضرت ﷺ فرمود: «دفتري بياوريد تا براي شما مطالبي بنويسم كه بعد از آن، هرگز گمراه نشويد». مردم، دچار اختلاف شدند حالانكه در حضور هيچ پيامبري، اختلاف، شايسته نيست.

بعضي گفتند: مگر رسول خدا هذيان مي گويد؟! (هرگز هذيان نمي گويد. دستورش را اطاعت كنيد). رسول خدا فرمود: «مرا به حال خود، رها كنيد زيرا آنچه را كه من مي خواهم از آنچه كه شما ميخواهيد، بهتر است». و آنحضرت هنگام رحلت، به سه چيز وصيت كرد: مشركين را از جزيرة العرب، بيرون كنيد، به پيك ها و قاصدان، جايزه دهيد، همانگونه كه من جايزه مي دادم». راوي مي گويد: وصيت سوم را فراموش كردم.

باب(81): چگونه اسلام بر كودك، عرضه شود؟

1293- [illegible] «[illegible]».

([illegible]: 3057)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم در ميان مردم، برخاست و آنطور كه شايستة خدا است، او را حمد و ثنا گفت. سپس، سخن از دجال به ميان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر مي دارم. و هيچ پيامبري نيامده

مگر اينکه قوم اش را از او برحذر داشته است. از آن جمله، نوح نيز قوم اش را برحذر داشته است. اما من دربارة او سخني مي گويم که هيچ پيامبري براي قوم اش نگفته است. دجال، يك چشم و احول است. ولي خداوند، چنين نيست». (زماني که دجال مي آيد، ادعاي خدايي مي کند).

باب (82): شمارش مردم، توسط امام

1294

[illegible]

([illegible]:3060)

ترجمه: حذيفه مي گويد: نبي اكرم فرمود: «فهرستي از كساني كه اسلام آورده اند، برايم بنويسيد». ما اسامي هزار و پانصد مرد مسلمان را برايش نوشتيم. و به يكديگر گفتيم: آيا ما هزار و پانصد نفر هستيم و باز هم مي ترسيم؟ راوي مي گويد: پس از آن، مورد آزمايش قرار گرفتيم تا جايي كه از ترس، به تنهايي نماز مي خوانديم.

(شايد اين مطلب، اشاره به فتنه هايي باشد كه بعد از رحلت رسول خدا ﷺ بوقوع پيوست). نووي.

باب (83): سه شب توقف در ميدان جنگ پس از پيروزي بر دشمن

1295 [illegible] (3065:[illegible])

ترجمه: ابوطلحه ﷺ مي گويد: هرگاه، نبي اكرم ﷺ بر گروهي پيروز مي شد، سه شب در ميدان جنگ، توقف مي كرد.

باب (84): اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبة دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟

1296 [illegible] (3067)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه اسبش رفت و بدست دشمن افتاد. سپس، مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ به آن دست يافتند و آن را به ابن عمر بر گرداندند.

همچنين برده اي از ابن عمر فرار كرد و به روميان پيوست. هنگامي كه مسلمانان پس از رحلت رسول اكرم ﷺ بر روميان پيروز شدند، خالد بن وليد آن برده را به او باز گردانيد.

باب(85): كسي كه به زبان فارسي و غير عربي، سخن بگويد

1297 [illegible]

[illegible] (3070:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! بزغالة كوچكي ذبح كرده و يك صاع جو، آرد نموده ام. شما و چند نفر ديگر، تشريف بياوريد. نبي اكرم [illegible] صدا زد و گفت: اي اهل خندق! جابر، غذا تهيه كرده است. پس بياييد و بسيار خوش آمديد».

1298 - [illegible]

[illegible] (3071)

ترجمه: ام خالد دختر خالد بن سعيد مي گويد: من كه جامه اي زرد رنگ به تن داشتم، همراه پدرم، نزد رسول الله رفتم. رسول اكرم گفت: «سَنَه سَنَه » و اين كلمه به زبان حبشي يعني زيباست، زيباست. ام خالد مي گويد: آنگاه، رفتم و سرگرم بازي با مُهر نبوت شدم. پدرم با عصبانيت مرا از آن بازداشت. رسول الله فرمود: «او را بگذار». سپس، فرمود:

«چندين جامه مانند اين را بپوشي و كهنه كني، چندين جامه مانند اين را بپوشي و كهنه كني، چندين جامه مانند اين را بپوشي و كهنه كني».

باب (86): خيانت در مال غنيمت

1299 [illegible] قَالَ: « [illegible]

[illegible] (3073)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم ميان ما برخاست و از خيانت در غنيمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگي برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبينم يكي از شما را در روز قيامت كه گوسفندي، بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع مي كند، يا

اسبي بر دوش دارد و آن اسب، شيهه مي كشد و آن شخص، مي گويد: اي رسول خدا! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبينم كه يكي از شما شتري بر دوش دارد و آن شتر، صدا مي دهد. و آن شخص،
مي گويد: اي رسول خدا! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبينم يكي از شما را كه طلا و نقره بر دوش دارد و مي گويد: اي رسول خدا ! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و يا نبينم يكي از

شما را كه قطعه پارچه اي بر دوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در مي آيد و آن شخص، ميگويد: اي رسول خدا! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم».

باب(87): خيانت اندك در امانت

1300 [illegible]

([illegible]:3074)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: مردي بنام كركره كه امين اموال رسول خدا بود، فوت كرد. رسول خدا فرمود: «او در دوزخ است». مردم رفتند و تحقيق كردند. سپس دريافتند كه او عبايي از مال غنيمت، دزديده است.

باب(88): استقبال از مجاهدين

1301 [illegible]

[illegible] (3082:[illegible])

ترجمه: ابن ابي ملكيه مي گويد: فرزند زبير به فرزند جعفر گفت: آيا به خاطر داري كه من، تو و ابن عباس به استقبال رسول خدا ﷺ رفتيم؟ گفت: بلي، ما را در آغوش گرفت و تو را رها كرد.

1302 [illegible] (3083:[illegible])

ترجمه: سائب بن يزيد [illegible] مي گويد: ما براي استقبال رسول خدا ﷺ همراه كودكان به ثنية الوداع رفتيم.

باب(89): دعاي برگشتن از جهاد

1303 [illegible]

[illegible] (3085:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: همراه نبي اكرم از عسفان برمي گشتيم. آنحضرت سوار بر شترش بود و صفيه دختر حيّ (همسرش) را پشت سر خود، سوار كرده بود. شتر لغزيد و هر دوي آنها به زمين افتادند.

ابوطلحه جلو پريد و گفت: اي رسول الله! خداوند مرا فدايت گرداند. پيامبر اكرم فرمود: «مواظب صفيه باش». ابوطلحه چادري بر چهره اش گذاشت و بسوي صفيه رفت و آن چادر را روي او انداخت. سپس، مركب شان را سر و سامان داد. و آندو سوار شدند.

راوي مي گويد: ما آنحضرت ﷺ را احاطه كرديم و براه افتاديم. و هنگامي كه به مدينه نزديك شديم، رسول خدا ﷺ اين دعا را مي خواند «آيبون **تائِبُونَ عَابِدُونَ لربّنا حَامِدُونَ**» يعني توبه كنان و عبادت كنان در حالي كه پرودگارمان را حمد و ثنا مي گوييم، بازمي گرديم. و همچنان، رسول خدا ﷺ اين كلمات را تكرار مي كرد تا اينكه وارد مدينه شد.

باب(90): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر

1304 ... (3088)

ترجمه: کعب مي گويد: هرگاه، نبي اکرم هنگام چاشت از سفر بر مي گشت، وارد مسجد مي شد و قبل از اينکه بنشيند، دو رکعت نماز مي خواند.

باب(91):فرض اداي خُمس

1305

(3094:

ترجمه: عمر بن خطاب مي گويد: رسول الله فرمود: «از ما ارث برده نمي شود. آنچه ما باقي مي گذاريم، صدقه است». و آنحضرت از مال فئ (مالي كه بدون جنگ از كفار بدست مي آيد) كه خداوند به ايشان عنايت كرده بود، نفقة يك سال خانواده اش را جدا مي كرد و باقيماندة آنرا در بيت المال مي گذاشت. سپس عمر بن خطاب به صحابه اي كه در آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدايي كه آسمان و زمين به اجازة او استوارند، سوگند مي دهم آيا اين مطلب را مي دانيد؟ گفتند: بلي.

قابل ذكر است كه در آن مجلس، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، زبير و سعد بن ابي وقاص، حضور داشتند.

سپس راوي اختلاف ميان علي و عباس رضي الله عنهما را در مورد فئ ذكر كرد كه آوردن آن در اينجا ضرورتي ندارد.

باب(92): آنچه دربارة آثار باقيمانده از رسول خدا و تبرك جستن به آنها آمده است

1306– [illegible]: [illegible] . (3107:[illegible])

ترجمه: از انس روايت است كه ايشان يك جفت كفش رنگ و رو رفته را كه داراي بندهاي لاي انگشتي بودند، به يارانش نشان داد و گفت: اينها كفشهاي نبي اكرم هستند.

1307 [illegible] (3108)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه ايشان چادر كلفتي را بيرون آورد و گفت: روح نبي اكرم در اين

چادر، از او جدا شد. و در روايتي ديگر، چنين آمده است كه عايشه رضي الله عنها ازار كلفتي را كه در يمن ساخته مي شود و چادري را كه مردم به آن «ملبَّد» مي گويند، بيرون آورد. (و گفت: روح رسول خدا ﷺ در اين ها از او جدا شد).

1308 [illegible] (3109: [illegible])

ترجمه: انس بن مالك ؓ مي گويد: كاسة نبي اكرم ﷺ شكست. پس شكاف آنرا با سيمي از نقره بست.

باب(93): خدا مي دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسيم كننده) هستم

1309 [illegible]

[illegible] «[illegible]». (3115:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاري مي گويد: مردي از ما (انصار) صاحب فرزندي شد و او را قاسم، نام نهاد. انصار به آن مرد گفتند: كنية تو را ابو القاسم نمي گذاريم و بدينوسيله تو را شاد نمي گردانيم. آن مرد، نزد نبي اكرم آمد و گفت: اي رسول خدا! صاحب فرزندي شده ام و او را قاسم، نام نهاده ام. انصار مي گويند: كنية تو را ابو القاسم نمي گذاريم و بدينوسيله تو را شاد نمي گردانيم. نبي اكرم فرمود: «انصار، كار خوبي كرده اند. نام مرا بر خود، بگذاريد ولي كنية مرا براي خود، انتخاب نكنيد. نام من، قاسم است.

1310 [illegible] «[illegible]».

([illegible]:3117)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «من عطا كنندة چيزي به شما و بازدارندة آن از شما نيستم. بلكه من، قاسم هستم و آنچه را كه به آن، امر شده ام، تقسيم مي نمايم».

1311 [illegible] «[illegible] مَال [illegible]». ([illegible]: 3118)

ترجمه: خولة انصاري رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «بعضي از مردم، به ناحق در اموال مسلمانان، دخل و تصرف مي كنند. بدين جهت، روز قيامت،آتش، نصيب شان مي شود».

باب(94): مال غنيمت براي شما حلال شده است

[illegible] ».

([illegible]:3124)

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «يكي از پيامبران (يوشع بن نون) مي خواست به جنگي برود. به قومش گفت: كسي كه زني را نكاح كرده ولي هنوز او را به خانه اش نياورده است و مي خواهد او را به خانه بياورد. و نيز كسي كه خانه اي ساخته و سقفش را نزده است. همچنين، كسي كه گوسفند و شتري خريده است و منتظر زاييدن آنها مي باشد، مرا همراهي نكند.

سپس براه افتاد. هنگام نماز عصر یا حول و حوش آن وقت، به روستاي مورد نظر (اريحا) نزديك شد. پس خطاب به خورشيد گفت: تو مأموري و من نيز مأمورم. خدايا! آن را براي ما ثابت نگهدار. خورشيد، ثابت نگه داشته شد تا زماني كه خداوند، او را پيروز گردانيد و غنايم را جمع آوري نمود. آنگاه آتشي آمد تا آن اموال را بخورد و نابود كند. ولي به آنها نزديك نشد.

آن پيامبر گفت: همانا در ميان شما، سرقتي از مال غنيمت، صورت گرفته است. از هر قبيله، يك نفر با من، بيعت كند. (هنگام بيعت) دست يك نفر از آنان به دست او چسبيد. گفت:

سرقت توسط قبيلة شما انجام گرفته است. قبيله ات بايد با من بيعت كند. سرانجام، دست دو يا سه نفر از افراد آن قبيله، به دست او چسبيد. گفت: شما سرقت كرده ايد. آنگاه، آنان، چيزي مانند سر گاو را كه از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همة آن اموال را خورد و نابود ساخت. آنگاه، خداوند كه ضعف و ناتواني ما را ديد، غنايم را براي ما حلال ساخت».

1313

(3134:

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول خدا ﷺ گروهي را بسوي نجد براي جهاد، فرستاد كه او نيز همراه آنان بود. آنها شتران زيادي به غنيمت گرفتند كه سهم هر كدام، يازده يا دوازده شتر شد. علاوه بر آن، به هر يك از آنها، يك شتر ديگر نيز جايزه داده شد.

1314

قَالَ

: . : «». (:
3138)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: روزي، رسول خدا مال غنيمتي را در محلي بنام جعرانه، تقسيم مي كرد كه مردي به او گفت: عدالت كن. رسول اكرم فرمود: «اگر عدالت نكنم، بدبخت مي شوم».

1315 :

[illegible] فَقَالَ: [illegible]
[illegible] (3144:[illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه از اسيران غزوة حنين، دو كنيز به عمر بن خطاب تعلق گرفت. وي آنها را در يكي از خانه هاي مكه، نگهداري مي كرد. راوي مي گويد: رسول خدا بر اسراي غزوة حنين، منت گذاشت (آنها را آزاد كرد) آنان در كوچه ها، شروع به دويدن كردند. عمر گفت: اي عبد الله ! ببين چه خبر است؟ عبد الله گفت: رسول خدا بر اسيران، منت نهاده است (آنها را آزاد كرده است). عمر گفت: برو و آن دو كنيز را هم آزاد كن.

1316

فَقَالَ: «»

[illegible] فَقَالَ: « [illegible] ». [illegible] (3141:[illegible])

ترجمه: عبد الرحمن بن عوف [illegible] مي گويد: روز بدر كه در صف جنگ ايستاده بودم به سمت راست و چپ خود، نگاه كردم. ناگهان ديدم كه دو نوجوان انصاري در اطرافم قرار دارند. آرزو كردم كه اي كاش در ميان افراد قوي تري قرار مي گرفتم. يكي از آنها به پهلويم زد و گفت: عموجان ! ابوجهل را مي شناسي؟ گفتم: بلي. اي برادرزاده ! با او چه كار داري؟

گفت: به من گفته اند كه رسول خدا را دشنام مي دهد. سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اگر او را ببينم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر يك از ما كه نزديك تر است، فرا رسد. از شنيدن اين سخن، تعجب كردم. سپس، نوجوان ديگر، به پهلويم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بي درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد كه در ميان مردم، گشت مي زد. گفتم: او همان كسي است كه سراغش را از من گرفتيد. آندو بلافاصله با شمشيرهايشان به وي حمله كردند و با ضربات شمشير، او را از پاي در آوردند. سپس، نزد رسول خدا برگشتند و آنحضرت را از ماجرا آگاه ساختند. رسول خدا پرسيد: «كدام يك از شما، او را به قتل

رساند»؟ هر يك از آنها گفت: من او را كشتم. رسول اكرم فرمود: «آيا شمشيرهايتان را پاك كرده ايد»؟ گفتند: خير. آنحضرت به شمشيرهايشان نگاه كرد و فرمود: «هر دوي شما او را كشته ايد. ولي ساز و برگ جنگي او به معاذ بن عمرو بن جموح، تعلق مي گيرد». قابل ذكر است كه يكي از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و ديگري، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

1317ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ : «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ». (بخارى: 3146)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم فرمود: «من به قريش، بذل و بخشش مي كنم تا دلشان را بدست آورم. زيرا آنان به دوران جاهليت نزديك اند». (تازه مسلمان اند)

1318

[illegible] (3147:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: هنگامي كه خداوند، اموال هوازن را به صورت فئ (بدون جنگ) در اختيار رسول خدا قرار داد و آنحضرت شروع به تقسيم آنها نمود طوري كه به برخي از مردان قريش، صد شتر مي داد، گروهي از انصار گفتند: خداوند، رسول الله را ببخشد. به قريش، بذل و بخشش مي كند و ما را كه خون آنها از شمشيرهايمان مي چكد، رها مي سازد.

انس مي گويد: هنگامي كه اين سخن به سمع رسول خدا رسيد، كسي را نزد انصار فرستاد. او آنها را در خيمه اي چرمين، جمع نمود و احدي غير از آنها را بدانجا دعوت نكرد. هنگامي كه همه جمع شدند، رسول خدا نزد آنان آمد و فرمود: «اين چه سخني است كه از شما به من رسيده است»؟! خردمندان انصار گفتند: اي رسول خدا! عاقلان ما چيزي نگفته اند». (براي دانستن بقية ماجرا، به حديث شمارة 4334 صحيح بخاري مراجعه نماييد).

1319

[illegible] «[illegible]». (3148:[illegible])

ترجمه: از جبير بن مطعم [illegible] روايت است: هنگامي كه ايشان همراه رسول خدا [illegible] و گروهي از مردم از غزوة حنين، برمي گشت، اعراب باديه نشين به آنحضرت [illegible] هجوم آوردند و از او درخواست مال كردند تا جايي كه او را مجبور ساختند تا زير درختي بنام ام غيلان (درختي تنومند و خاردار) برود.

ردای رسول خدا ﷺ به آن درخت، بند آمد. پیامبر خدا ﷺ توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بدهید. اگر به اندازهٔ این درختان، گوسفند وجود می داشت، بین شما تقسیم می کردم. آنگاه، می دانستید که من، بخیل و دروغگو و بزدل نیستم».

1320 [illegible] مَالِ [illegible]

([illegible]:3149)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: با نبي اكرم قدم مي زدم. ايشان چادري نجراني كه داراي حاشيه اي ضخيم بود، به تن داشت. مردي باديه نشين به آنحضرت رسيد و چادرش را به سختي كشيد طوريكه من به گردن نبي اكرم نگاه كردم و اثر حاشيه چادر را كه بشدت كشيده شده بود، ديدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا كه در اختيار توست، به من هم چيزي بدهند. رسول خدا به او نگاه كرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چيزي بدهند.

1321

[illegible]

(3150:[illegible])

ترجمه: عبد الله مي گويد: نبي اكرم روز غزوة حنين، تعدادي از مردم را در تقسيم اموال، ترجيح داد. بعنوان نمونه، به هر يك از اقرع بن حابس و عينيه، صد شتر داد. و به تعدادي از اشراف عرب نيز چنين بذل و بخششي نمود و آنها

را نيز در تقسيم، ترجيح داد. يكي گفت: بخدا سوگند، در اين تقسيم، عدالت رعايت نشده و خشنودي خدا مدنظر نبوده است. گفتم: بخدا سوگند، نبي اكرم را با خبر خواهم ساخت. سپس، نزد آنحضرت رفتم و ايشان را مطلع ساختم.

رسول اكرم فرمود: «اگر خدا و رسولش، عدالت را رعايت نكنند، پس چه كسي عدالت را رعايت مي كند. رحمت خدا بر موسي باد كه بيشتر از اين، مورد اذيت و آزار قرار گرفت ولي صبر كرد».

باب(95): خوردني هايي كه در جنگ بدست مي آيد

1322 [illegible]
[illegible] ([illegible]:3154)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: در غزواتي كه شركت مي كرديم، عسل و انگور بدست مي آورديم و آنها را مي خورديم و جمع آوري نمي كرديم.

باب(96): صلح با ذمي ها و حربي ها و گرفتن جزيه از آنان

1323 [illegible]

([illegible]: 3156، 3157)

ترجمه: از عمر بن خطاب [illegible] روايت است كه او يك سال قبل از شهادتش به مردم بصره، چنين نوشت: مجوسيهايي را كه با

محارم خود، ازدواج كرده اند، از يكديگر جدا كنيد. بايد گفت: كه عمر از مجوس، جزيه نمي گرفت تا زماني كه عبد الرحمن بن عوف گواهي داد كه رسول الله از مجوس هجر، جزيه گرفت. (آنگاه عمر دستور داد تا از آنها جزيه بگيرند).

1324

(3158)

ترجمه: عمرو بن عوف انصاري که هم پيمان بني عامر بن لوي و از بدري ها است، مي گويد: رسول خدا ابوعبيده بن جراح را به بحرين فرستاد تا ماليات آنجا را بياورد. گفتني

است كه آنحضرت با مردم بحرين، صلح كرده و علاء بن حضرمي را به عنوان اميرشان، تعيين فرموده بود. ابوعبيده با مالي كه از بحرين آورده بود، رسيد. انصار از آمدن او با خبر شدند.پس از اينكه نماز صبح را به امامت رسول خدا خواندند و آنحضرت رويش را بسوي مردم بر گردانيد،آنها با اشاره، در خواست مال كردند. پيامبر اكرم كه آنها را ديد، تبسم نمود و فرمود: «گمان مي كنم شما شنيده ايد كه ابوعبيده، چيزي آورده است».

گفتند: بلي، اي رسول خدا. پيامبر اكرم فرمود: «مژده باد شما را و به چيزي اميدوار باشيد كه شما را خوشحال خواهد

ساخت. بخدا سوگند، من از فقر شما نمي ترسم بلكه از آن بيم دارم كه دروازه هاي دنيا به روي شما باز شود همانطور كه بر پيشينيان باز شد و شما بر سر متاع دنيا با يكديگر، رقابت كنيد آنگونه كه آنها با يكديگر رقابت كردند و دنيا شما را هلاك كند همانطور كه آنان را هلاك كرد».

1325

(3160،3159:[illegible])

ترجمه: از عمر روايت است كه ايشان، مردم را براي جهاد با مشركين به شهرهاي بزرگ، فرستاد. هرمزان، مسلمان شد. عمر

گفت: در مورد اين جنگهايم از تو نظر خواهي مي كنم. هرمزان گفت: بلي، مثال جنگ و مثال كساني كه دشمن مسلمانان هستند، مانند پرنده اي است كه سر و دو بال و دو پا دارد. پس اگر يكي از بالهايش بشكند، با دو پا و يك بال و سر، بلند مي شود. و اگر بال ديگرش هم بشكند، با دو پا و سر، بلند مي شود. اما اگر سرش بشكند، پاها، بالها و سرش، همه از بين مي روند. پس كسري، سر، و قيصر، يك بال، و فارس، بال ديگر آن است. به مسلمانان، دستور دهيد تا بسوي كسري بروند.

دو تن از راويان، بنام بكر و زياد مي گويند: جبير بن حيّه گفت: آنگاه، عمر با جديت هر چه تمام تر، ما را فرا خواند و نعمان بن

مقرّن را بعنوان فرمانده ما تعيين نمود. سپس براه افتاديم تا اينكه به سرزمين دشمن رسيديم. آنجا با فرماندار كسري كه همراه چهل هزار تن بيرون آمده بود، مواجه شديم. مترجمي برخاست و گفت: يكي را بفرستيد تا با او سخن بگويم. مغيره گفت: هر چه مي خواهي، بپرس. گفت: شما كه هستيد؟ مغيره گفت: ما گروهي از عرب ايم كه بشدت گرفتار شقاوت و بدبختي بوديم، از شدت گرسنگي، پوست حيوانات و هستة خرما را مي مكيديم و لباسهاي مويي و پشمي، مي پوشيديم و سنگها و درختان را عبادت مي كرديم. در اين حالت، بسر مي برديم كه پرودگار آسمانها و زمين ها ـ تعالي ذكره و جلّت عظمته ـ پيامبري را كه پدر و مادرش را مي شناسيم، از ميان ما بسوي ما فرستاد. آنگاه، پيامبر ما كه فرستادة

پرودگار ماست به ما دستور داد كه با شما بجنگيم تا تنها خدا را عبادت كنيد يا جزيه بدهيد. پيامبر ما پيام پرودگارمان را به ما رسانيد كه هر يك از ما كشته شود، به بهشتي مي رود كه هرگز نعمتهايي مانند آنرا كسي نديده است. و هركس از ما كه زنده بماند، بر شما حكومت خواهد كرد.

نعمان (به مغيره كه خواهان آغاز فوري جنگ بود) گفت: چه بسا در چنين غزواتي همراه رسول خدا بوده اي و هرگز پشيمان نشده و هيچگونه سستي، بخود راه نداده اي. من هم كه در جنگها همراه رسول خدا بودم، اگر آنحضرت در اول روز نمي جنگيد،

صبر مي كرد تا بادها بوزد و وقت نماز فرا رسد. (هوا، مناسب شود. آنگاه، جنگ را آغاز مي نمود).

باب(97): اگر امام با پادشاهي صلح كند، آيا صلح با رعيتش نيز بحساب مي‌آيد؟

1326- [illegible]

[illegible]. (3161: [illegible])

ترجمه: ابوحُميد ساعدي مي گويد: در جنگ تبوك، همراه نبي اكرم بوديم. پادشاه ايله، يك اسب سفيد و يك چادر به پيغمبر خدا هديه داد. آنحضرت نيز براي مملكتش، امان نامه نوشت.

باب(98): گناه كسي كه فرد معاهدي را به ناحق بكشد

1327- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3166)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «هركس، فرد معاهدي (كافري كه با مسلمانان، عهد و پيمان بسته است) را بكشد، بوي بهشت به مشامش نميرسد. گفتني است كه بوي بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام مي رسد».

باب(99): آيا مشركاني كه در حق مسلمانان، خيانت كنند، بخشوده مي شوند؟

1328

[illegible] (3169:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: هنگام فتح خيبر، به نبي اكرم (گوشت) گوسفندي را كه زهر آلود شده بود، هديه دادند. نبي اكرم فرمود: «يهودياني را كه اينجا هستند، جمع كنيد». هنگامي كه جمع شدند، رسول اكرم فرمود: «من در مورد

چيزي از شما مي پرسم آيا در اين باره، راست مي گوييد»؟ گفتند: بلي. نبي اكرم پرسيد: «پدر شما كيست»؟ گفتند: فلاني است. آنحضرت فرمود: «دروغ مي گوييد بلكه پدر شما فلاني است». گفتند: راست مي گويي. رسول خدا دوباره پرسيد: «اگر در مورد چيزي از شما بپرسم، راست مي گوييد»؟ گفتند: بلي، اي ابو القاسم. و اگر دروغ بگوييم، شما مي دانيد همانطور كه در مورد پدرمان، دانستيد. رسول اكرم فرمود: «چه كساني، اهل دوزخ اند»؟ گفتند: ما زماني كوتاه در دوزخ بسر مي بريم. سپس شما در آنجا جانشين ما مي شويد. نبي اكرم فرمود: «در آن، خوار و ذليل شويد. بخدا سوگند، هرگز ما در آنجا جانشين شما نخواهيم شد». سپس پرسيد:

«اگر از شما در مورد چيزي بپرسم، آيا در اين باره، راست مي گوييد»؟ گفتند: بلي، اي ابو القاسم. رسول خدا پرسيد: «آيا اين (گوشت) گوسفند را زهر آلود كرده ايد»؟ گفتند: بلي. آنحضرت پرسيد: «انگيزه شما از اين كار چه بود»؟ گفتند: قصد ما اين بود كه اگر دروغگو باشي، از دست تو نجات پيدا مي كنيم. و اگر پيامبر خدا باشي، ضرري به تو نمي رسد.

باب(100): صلح با مشركين در مقابل مال و چيزهاي ديگر و گناه كسي كه به پيمانش، پايبند نباشد

1329

(3173)

ترجمه: سهل بن ابي حثمه مي گويد: زماني كه اهل خيـبر با مسلمانان در صلح بسر مي بردند، عبد الله بن سهل و محيصّـه بن مسـعود بن زيد به خيـبر رفتنـد. در آنجا از يكـديگر جدا شدند. بعد از آن، محيّصه نزد عبد الله بن سـهل آمد و ديد كه او در خـونش، غلتيـده و كشـته شـده اسـت. پس او را دفن كـرد و به مدينه بازگشـت. سـپس، عبد الـرحمن بن سـهل و دو فرزند مسـعود بنـام هـاي محيصّـه و حويصه نـزد نـبي اكـرم رفتند. و عبد الرحمن كه از همه كوچكتر بـود، شـروع به سـخن گفتن كرد. رسول خدا فرمود: «بگذار تا بزرگـتر از تو سـخن بگويد، بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگويد». او سكوت كـرد. پس آندو (كه بزرگتر بودند) سخن گفتند. رسـول اكـرم فرمـود: «آيا

سـوگند يـاد مي كنيد كه قاتل را مي شناسـيد»؟ گفتنـد: چگونه سوگند ياد كـنيم در حـالي كه شـاهد قتل نبـوده و آن را نديـده ايم؟!

پيـامبر خـدا فرمـود: «در اين صـورت، پنجـاه نفر از يهـود، سوگند ياد مي كنند و دست شما را كوتاه مي سـازند». گفتنـد: چگونه سـوگند قـومي را كه كافرنـد، قبـول كـنيم؟ سـرانجام، رسول خدا از اموال خود (يا اموالي كه نزدش وجود داشت) خونبهايش را پرداخت.

باب (101): آيا ذمّي اي كه جادو كند، معاف مي شود؟

1330 [illegible] (3175)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ را سحر كردند طوري كه خيال مي كرد كاري را انجام داده است در حالي كه انجام نداده بود.

باب(102): ترس از خيانت

1331- [illegible]

(3176:[illegible])

ترجمه: عوف بن مالك [illegible] ميگويد: در غزوة تبوك نزد نبي اكرم [illegible] كه در خيمة چرميني نشسته بود، رفتم. آنحضرت [illegible]

فرمود: «شش چيز را قبل از فرا رسيدن قيامت، بخاطر داشته باش: 1ـ مرگ من 2ـ فتح بيت المقدس 3ـ مرگ و مير بسيار زياد شما مانند وبايي كه در گوسفندان بيفتد. 4ـ كثرت مال تا جاييكه به يك شخص، صد دينار مي دهند باز هم ناراحت است. 5ـ فتنه اي كه وارد همة خانه هاي عرب مي شود. 6ـ صلح ميان شما و رومي ها. سپس، آنان خيانت مي كنند و با هشتاد پرچم كه زير هر كدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله مي كنند».

باب(103): گناه كسي كه عهد ببندد و سپس، خيانت كند

1332

(3180:)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه ايشان (خطاب به مردم) گفت: زماني كه شما هيچ دينار و درهمي بعنوان جزيه دريافت نكنيد، چه حالي خواهيد داشت؟ گفتند: اي ابوهريره! چگونه فكر مي كني كه چنين اتفاقي بيفتد؟ گفت: بلي، سوگند به ذاتي كه جان ابوهريره در دست اوست، اين، سخن صادق مصدوق (رسول خدا) است. پرسيدند: چرا چنين مي شود؟ گفت: به عهد و پيمان خدا و رسولش، هتك حرمت مي شود (مردم، ظلم و ستم مي كنند) آنگاه، خداوند دلهاي كافران ذمي را سخت مي گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختيار دارند (جزيه) سر باز مي زنند.

باب(104): گناه كسي كه به نيك و بد، خيانت مي كند

1333- [illegible] (3187:[illegible]).

ترجمه: عبد الله و ثابت، هر دو از انس روايت مي كنند كه نبي اكرم فرمود: «روز قيامت، هر فرد پيمان شكن، پرچمي دارد» و به قول يكي از راويان، آنحضرت فرمود:

«به اهتزاز در مي آيد». و به قول راوي ديگر، پيامبر اكرم فرمود: «روز قيامت بوسيلة آن، شناخته مي شود».

54- كتاب آغاز آفرينش

باب(1): خداوند متعال مي فرمايد: اوست كه آفرينش را آغاز كرده است و سپس، باز مي گرداند

1334 [illegible]

[illegible] (3190:[illegible])

ترجمه: عمران بن حصين رضي الله عنهما مي گويد: گروهي از بني تميم نزد نبي اكرم آمدند. آنحضرت فرمود: «بشارت باد شما را اي بني تميم». آنان گفتند: (اي رسول خدا!) ما را بشارت دادي. پس چيزي به ما عطا كن. از شنيدن اين سخن، چهرة پيامبر اكرم دگرگون شد. سپس، اهل يمن نزد پيامبر خدا آمدند. آنحضرت فرمود: « اي اهل يمن! بشارت را بپذيريد زيرا كه بني تميم آنرا نپذيرفتند». آنها گفتند: پذيرفتيم. آنگاه، نبي اكرم شروع به سخن گفتن از آغاز آفرينش و عرش خدا كرد. در آن اثنا، مردي آمد و گفت: اي عمران! شترت فرار كرد. عمران مي گويد: اي كاش! برنمي خاستم.

1335- [illegible]

([illegible]:3191)

ترجمه: عمران در روايتي ديگر، مي گويد: رسول الله فرمود: «خداوند، وجود داشت و چيزي غير از او، وجود نداشت و عرش خدا روي آب، قرار داشت. او تقدير همة كائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمين را آفريد».

عمران بن حصين مي گويد: در اين اثنا، كسي صدا زد كه اي فرزند حصين! شترت، رفت. من، براه افتادم و ديدم كه سراب ميان من و شترم، فاصله انداخته است. (شتر از من دور شده است). بخدا سوگند، دوست دارم كه شتر را رها مي كردم (و از مجلس رسول خدا بر نمي خاستم).

1336 [illegible] (3193:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است که نبياکرم فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: آدمي زاد، مرا دشنام مي دهد. حال آنکه شايسته او نيست که مرا دشنام دهد. همچنين آدمي زاد، مرا تکذيب مي کند حال آنکه شايسته او نيست. اما دشنامش، اين است که مي گويد: خدا فرزند دارد. و تکذيب اش، اين است که مي گويد: خداوند مرا مانند آفرينش اول، دوباره زنده نمي کند».

1337- [illegible] (3194: [illegible])

ترجمه: همچنين از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هنگامي كه خداوند مخلوقات را آفريد، در كتابش (لوح محفوظ) كه نزد او و بالاي عرش، قرار دارد، نوشت: همانا رحمتم بر خشمم، غلبه دارد».

باب(2): آنچه دربارة هفت زمين آمده است

1338 [illegible]

[illegible]». ([illegible]: 3197)

ترجمه: ابوبكره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «زمان به وضع اولش كه خداوند، آسمانها و زمين (هفت آسمان و هفت زمين) را آفريد، بر گشته است. سال، دوازده ماه است كه چهار ماه از آنها، ماههاي حرام هستند. سه ماه ذوالعقده، ذوالحجه و محرم، پشت سر هم قرار دارند. و ماه رجب (قبيلة) مضر كه ميان جمادي الثاني و شعبان، قرار دارد».

باب(3): گردش ماه و خورشید بر اساس نظم است

1339 ...

(3199: ...)

ترجمه: ابوذر مي گويد: نبي اكرم هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آيا مي داني كه خورشيد به كجا مي رود»؟ گفتم: خدا و رسولش، بهتر مي دانند. فرمود: «مي رود تا زير عرش، سجده كند. پس اجازه مي خواهد. و به او اجازه مي دهند. بزودي زماني فرا مي رسد كه مي خواهد سجده كند ولي از او پذيرفته نمي شود و اجازه مي خواهد ولي به او اجازه نمي دهند و مي گويند: از همان جايي كه آمده اي ، برگرد. در نتيجه، خورشيد از مغرب، طلوع مي كند. همانطور كه خداوند متعال مي فرمايد: يعني خورشيد بسوي قرار گاه خود در حركت است. اين، تقدير خداوند غالب و داناست».

1340 [illegible] «[illegible]» (3200:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «روز قيامت، خورشيد و ماه به هم پيچيده مي شوند و نورشان از بين مي رود».

باب(4): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: او ذاتي است كه ابرها را براي مژده دادن، پيشاپيش رحمت خود مي فرستد (اعراف:57)

1341 ... فَقَالَ ... « ... » ... (3206:...)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هرگاه، نبي اكرم ﷺ پارة ابري را در آسمان مي ديد، به جلو و عقب مي رفت. از خانه بيرون مي شد و دوباره بر مي گشت و چهره اش، دگرگون مي شد. و همين كه باران از آسمان مي باريد، اين حالت اش، بر طرف مي گرديد. عايشه رضي الله

عنها علتش را جويا شد. رسول اكرم فرمود: «نمي دانم شايد اين، مانند همان ابري باشد كه چون قوم عاد آنرا ديدند، گفتند: اين، ابري است كه اكنون بر ما مي بارد. (هود گفت): بلكه اين، همان چيزي است كه شما براي آن، عجله داشتيد. بادي است كه در آن، عذاب شديدي نهفته است» (از اين جهت مي ترسم).

باب(5): يادي از فرشتگان

1342

(3208:

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: رسول الله كه صادق مصدوق است، فرمود: نطفة هر يك از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع مي شود. سپس تا چهل روز ديگر، به شكل خون بسته در مي آيد. و بعد از چهل روز ديگر، به پاره گوشتي، تبديل ميشود. آنگاه، خداوند، فرشته اي را مي فرستد و او را به نوشتن چهار چيز، مأمور مي كند. و مي گويد: عمل، رزق، أجل و شقاوت يا سعادتش را بنويس. آنگاه در او، روح دميده مي شود. اينجاست كه مردي از شما اعمالي انجام مي دهد كه بين او و بهشت، فقط يك ذراع، باقي مي ماند. ولي تقديرش، بر او پيشي مي گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي دهد. (در نتيجه، به دوزخ مي رود) و شخص ديگري

از شما عملي انجام مي دهد كه بين او و جهنم، فقط يك ذراع، باقي مي ماند. ولي تقدير بر او پيشي مي گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي دهد» (در نتيجه، به بهشت ميرود).

1343 - «: : : ».

(3209:)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده اي را دوست داشته باشد، به جبرئيل، ندا مي دهد كه خداوند، فلاني را دوست دارد. تو نيز او را دوست بدار. پس جبرييل، او را دوست مي دارد و به اهل آسمان، ندا مي دهد كه خدا، فلاني را دوست دارد، شما نيز او را دوست بداريد. پس اهل آسمان هم او را دوست مي دارند. سپس به همين ترتيب، مقبول اهل زمين نيز مي گردد».

1344 – [illegible]

[illegible] ». (3210:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم ﷺ ؛ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ﷺ فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود مي آيند و آنچه را كه در آسمانها فيصله شده است، ياد آوري مي نمايند. شياطين، استراق سمع مي كنند و سخنانشان را مي شنوند و آنها را به كاهنان مي رسانند. كاهنان، از سوي خود، صد دروغ به آنها مي افزايند و به مردم مي گويند».

1345- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 3211)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه روز جمعه فرا مي رسد، فرشتگان به هر دري از دروازه هاي مسجد، مستقر مي شوند. و به ترتيب، اسامي كساني را كه وارد مسجد مي شوند، مي نويسند. و هنگامي كه امام براي خواندن خطبه مي نشيند، آنها دفترهايشان را جمع مي كنند و مي آيند و به خطبه، گوش مي

دهند». (شرح کامل حدیث، در شماره 487 جلد اول، آمده است).

1346- [illegible] (3213:[illegible])

ترجمه: براء مي گويد: نبي اكرم به حسان گفت: «مشركين را هجو كن و جبريل هم تو را كمك مي كند».

1347- [illegible]

[illegible]

[illegible] (3217:[illegible]) .

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم [illegible] به او گفت: اي عايشه! اين، جبريل است و به تو سلام مي دهد». عايشه گفت: سلام و رحمت و بركات خداوند بر او باد. تو (اي پيامبر) مي بيني آنچه راكه من نمي بينم.

1348 [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (3218) .

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله به جبريل گفت: «آيا بيشتر از اين، به ديدن ما نمي آيي»؟ ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: آنگاه، اين آيه، نازل شد: [illegible] يعني «ما فقط به فرمان پروردگارت، فرود مي آييم. آنچه پيش رو و پشت سر ماست از آنِ او مي باشد».

1349- [illegible] «[illegible]». (3219:[illegible])

ترجمه: همچنين از ابنعباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «جبريل (نخست) يك نوع قرائت قرآن را به من آموخت. من همواره از او خواستم كه قرائت هاي بيشتري، به من بياموزد تا اينكه به هفت قرائت رسيد».

1350- [illegible]: [illegible]. (3230:[illegible])

ترجمه: يعلي مي‌گويد: شنيدم كه نبي اكرم بالاي منبر، اين آيه را چنين خواند: [illegible] بجاي [illegible]. يعني دوزخيان، ندا مي دهند و مي گويند: اي مالك (نام فرشتة نگهبان دوزخ است).

[illegible]

1351- [illegible]

[illegible] (…: 3231)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ﷺ؛ روايت است كه ايشان از پيامبر خدا ﷺ پرسيد: آيا روزي،

سخت تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت فرمود: «از سوي قومت، سختيهاي زيادي را متحمل شده ام. اما شديدترين مشكلي كه از سوي آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. يعني هنگامي كه خود را به ابن عبدليل بن عبدكلال، عرضه كردم (وخواسته ام را به او گفتم). آنرا نپذيرفت. غمگين شدم و ناخود آگاه، به سويي كه چهره ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامي كه بخود آمدم، ديدم كه در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند كردم. ناگهان چشمم به ابري افتاد كه بر سرم سايه انداخته است. به آن ابر نگاه كردم. جبريل را در ميان آن ديدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم ات و پاسخشان را شنيد. هم اكنون، فرشتة كوهها را بسوي تو

فرستاده است تا هر چه را كه دوست داري، در مورد آنها به او دستور دهي. سپس فرشتة كوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: اي محمد! هر چه مي خواهي، انجام مي دهم. اگر مي خواهي، دو كوه سخت مكه را بر آنان، فرود مي آورم. نبي اكرم فرمود: «بلكه من اميدوارم كه خداوند از نسلهاي آنان، كساني را بوجود آورد كه فقط خدا را عبادت كنند و چيزي را با او شريك نسازند».

1352-

[illegible]

(3232: [illegible])

ترجمه: ابن مسعود دربارة اين سخن خداوند متعال كه فرمود: فاصلة او با محمد به اندازة دو كمان يا كمتر از آن، گرديد. پس خداوند، وحي كرد به بنده اش آنچه مي‌خواست وحي كند مي‌گويد: (منظور جبريل است) رسول اكرم جبريل را ديد كه ششصد بال دارد.

1353 - [illegible] (3233: [illegible])

ترجمه: ابن مسعود [illegible] درباره اين سخن خداوند متعال كه فرمود: [illegible] يعني رسول اكرم [illegible] نشانه هاي بزرگ پروردگارش را ديد، مي گويد: رسول اكرم [illegible] پارچة سبز رنگي ديد كه افق آسمان را پوشانيده بود. (احتمالاً اشاره به بالهاي جبريل است).

1354- [illegible]

([illegible]:3234)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هركس، گمان كند كه محمد ﷺ پروردگارش را ديده است، سخن بزرگي گفته است. ولي رسول خدا ﷺ جبريل را به شكل اصلي اش ديد كه سراسر افق را پوشانيده بود.

1355- [illegible]: [illegible] «[illegible]». (323:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «هرگاه، مرد، همسرش را به رختخواب فرا خواند و زن، اجابت نكند و شوهرش، شب را با خشم بر او، سپري نمايد، فرشتگان تا صبح، او را لعنت مي كنند».

1356- [illegible]: «[illegible]

[illegible] (3239)

ترجمه: ابنعباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم فرمود: «شب اسراء موسي را ديدم. او مردي گندم گون، بلند قامت و داراي موهاي مجعّد بود گويا يكي از مردان قبيلة شنوءه است. و عيسي را ديدم كه داراي قامتي متوسط و چهارشانه بود و رنگش، متمايل به سرخ و سفيد مي نمود. و موهايي فرو هشته اي داشت. همچنين، مالك؛ نگهبان دوزخ؛ و

دجال را ديدم. و آيات ديگري كه خداوند به من نشان داد. در همين مورد است كه خداوند مي فرمايد: دربارة ملاقات محمد با موسي شك و ترديد، نداشته باش.

باب(6): وصف بهشت و اينكه هم اكنون وجود دارد

1357 : : «

». (3240:)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، يكي از شما بميرد، صبح و شام، جايگاهش، به او عرضه مي گردد. اگر بهشتي باشد، جايگاهش در بهشت، و اگر دوزخي باشد، جايگاهش در دوزخ، به او نشان داده مي شود».

1358 [illegible] «[illegible]». (3241:[illegible])

ترجمه: عمران بن حصين مي گويد: نبي اكرم فرمود: «به بهشت، سر زدم و ديدم كه اكثر بهشتيان از فقرا هستند. و به دوزخ، نظر انداختم و ديدم كه اكثريت دوزخيان را زنان تشكيل مي دهند».

1359 [illegible] «[illegible]

(3242)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: روزي، نزد رسول الله نشسته بوديم كه فرمود: «خواب ديدم كه در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زني افتاد كه كنار قصري، وضو مي گرفت. پرسيدم: اين قصر، مال چه كسي است؟ (فرشتگان) گفتند: از آنِ عمر بن خطاب است. بياد غيرت عمر افتادم. پس پشت كردم و رفتم». عمر با شنيدن اين سخنان، به گريه افتاد و گفت: اي رسول خدا! آيا در مورد تو هم به غيرت مي آيم؟!

1360 [illegible] قَالَ: قَالَ [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3245)

ترجمه: همچنين از ابو هريره روايت است كه رسول الله فرمود: «اولين گروهي كه وارد بهشت مي شوند، چهره هايشان مانند ماه شب چهارده است. در آنجا، آب دهان و بيني نمي اندازند

و ادرار و مدفوعي نيز وجود ندارد. ظروفشان از طلا، شانهٔ موهايشان از طلا و نقره، و آتشدانهايشان از عود، ساخته شده است. عرقشان، مشك است. هر يك از آنان، دو همسر دارد كه از شدت زيبايي، مغز ساقهايشان از وراي گوشت، ديده مي شود. آنان، هيچگونه اختلاف و بغض و كينه اي به يكديگر ندارند. قلوبشان، قلبي واحد است و صبح و شام، خدا را تسبيح مي گويند».

1361 [illegible]: «[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ».

[illegible] . ([illegible]: 3246)

ترجمه: و در روايتي ديگر از ابوهريره آمده است كه رسول الله فرمود: «وكساني كه بعد از آنان (بعد از گروه اول) وارد بهشت مي شوند، چهره هايشان مانند درخشانترين ستاره است. قلوبشان، قلبي واحد است. هيچگونه اختلاف و دشمني با يكديگر ندارند. هر يك از آنان، دو همسر دارد كه از شدت زيبايي، مغز ساقهايشان از وراي گوشت، ديده مي شود. صبح و شام، خدا را تسبيح مي گويند. آنان در بهشت، مريض

نمي شوند و آب بيني ندارند». سپس بقية حديث را ذكر كرد كه شرح آن در حديث قبلي گذشت.

1362 – [illegible] (3247)

ترجمه: سهل بن سعد [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «هفتاد هزار يا هفت صد هزار نفر از امتيان من كه چهره هايشان مانند ماه شب چهارده است، وارد بهشت مي شوند.

اولين آنها وارد نمي شود تا زماني كه آخرين آنها وارد نشود». (همه با هم وارد مي شوند).

1363 [illegible]

(3248: [illegible])

ترجمه: انس مي گويد: عبايي ابريشمي به نبي اكرم هديه دادند حال آنكه رسول خدا از پوشيدن لباسهاي ابريشمي، منع مي فرمود. آن عبا مورد پسند مردم، قرار گرفت: آنحضرت فرمود: «سوگند به ذاتي كه جان محمد در

دست اوست، دستمالهاي سعد بن معاذ در بهشت، زيباتر از اين است».

1364ـ [illegible] عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا». (بخارى:3251)

ترجمه: همچـــنين از انس روايت است كه نـــبي اكـــرم ﷺ فرمود: «در بهشت، درختي وجود دارد كه فرد سواره، صد سال در زير ساية آن، حركت مي كند اما نمي تواند آنرا بپيمايد».

1365- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 3253)

ترجمه: ودر روايتي ديگر از ابوهريره [illegible] آمده است كه رسول اكرم [illegible] پس از حديث فوق فرمود: «اگر مي خواهيد، اين آية قرآن كريم را بخوانيد: ﴿[illegible]﴾ يعني سايه اي طولاني (كه در بهشت وجود دارد)».

1366- [illegible] «[illegible]

[illegible] (3256)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «همانا بهشتيان، صاحبان غرفه هايي را كه بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستارة درخشان ودوري مي بينند كه در گوشه اي از شرق يا غرب آسمان، به چشم مي خورد. و اين، بخاطر تفاضلي است كه ميان آنان، وجود دارد». صحابه گفتند: اي رسول خدا! اينها منازل انبياست كه ديگران به آن، دست نخواهند يافت؟ پيامبر اكرم

فرمود: «بلي، اما سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، كساني كه به خدا ايمان بياورند و پيامبران را تصديق كنند» (به اين منازل، دست خواهند يافت).

باب(7): وصف دوزخ و اينكه هم اكنون وجود دارد

1367 [illegible]:

«[illegible]». ([illegible]:3263)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «گرماي تب، برگرفته از گرماي جهنم است. پس بوسيلة آب، آنرا سرد كنيد».

1368- [illegible]. ([illegible]:3265)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «آتش دنيا، يك هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: يا رسول الله! مگر آتش دنيا، كافي نيست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه

مرتبه، سوزنده تر از آتش دنيا است. و هر مرتبة آن، به اندازة آتش دنيا، سوزندگي دارد».

1369

(3267)

ترجمه: اسامه مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «روز قيامت، مردي را مي آورند و در دوزخ مي اندازند. روده هايش بسرعت، در آتش، بيرون مي ريزد. و او همانند الاغي كه آسيا را مي چرخاند، دور خود، مي گردد. دوزخيان، اطراف او جمع مي شوند و مي گويند: فلاني! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهي از منكر نمي كردي؟ مي گويد: (بلي) شما را امر به معروف مي كردم ولي خودم آنرا انجام نمي دادم و شما را از منكر باز مي داشتم اما خودم آنرا انجام مي دادم».

باب(8): وصف شيطان و لشکريانش

1370 [illegible]

[illegible] قَالَ: [illegible]

«[illegible]». [illegible]. ([illegible]:3268)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ را سحر كردند طوريكه كاري را كه انجام نداده بود، خيال مي كرد انجام داده است. تا اينكه روزي بسيار دعا كرد و سپس، فرمود: «آيا مي داني كه خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. يكي از آنان بر بالينم وديگري، كنار پاهايم نشست. پس، يكي از آنها به ديگري گفت: درد اين مرد چيست؟ دومي گفت: سحر شده است. پرسيد: چه كسي او را سحر كرده است؟ گفت: لبيد بن اعصم. پرسيد: بوسيلة

چه چيزي سحر شده است؟ گفت: بوسيله شانه، پس ماندة الياف كتان و پوست شكوفة خرماي نر. پرسيد: كجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان».

راوي مي گويد: آنگاه، نبي اكرم بسوي آن (چاه) بيرون رفت. سپس برگشت و به عايشه گفت: «نخل هاي آنجا مانند سرهاي شيطان بود». عايشه پرسيد: آنها را از چاه بيرون آوردي؟ گفت: «خير». مرا كه خداوند، شفا داد ولي بيم آن دارم كه باعث ضرر و زيان مردم شود». سپس آن چاه را با خاك، پر كردند.

1371

(3276)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «شيطان نزد يكي از شما مي آيد و مي گويد: فلان چيز را چه كسي آفريده است؟ فلان چيز را چه كسي آفريده است؟ تا جايي كه مي گويد: پروردگارت را چه كسي آفريده است؟ هر گاه، به اينجا رسيد، (از شر او) به خدا پناه ببرد و باز آيد».

1372 [illegible]

(3279:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: ديدم كه رسول الله ﷺ به سمت شرق، اشاره مي كند، و مي گويد: «آگاه باشيد، فتنه از اينجاست. فتنه از اينجاست. از آنجا كه شاخ شيطان، بيرون مي آيد».

1373- [illegible] (3280)

ترجمه: جابر مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه هوا، تاريك شد، كودكانتان را نگذاريد (كه از خانه، بيرون بروند) زيرا در اين وقت، شياطين، پراكنده مي شوند. ولي همينكه ساعتي از شب گذشت، آنها را آزاد بگذاريد. سپس درِ خانه ات را ببند و بسم الله

بگو. چراغت را خاموش کن و بسم الله بگو. دهانة مشك ات را ببند و بسم الله بگو. ظرف ات را بپوشان و بسم الله بگو اگر چه قطعه چوبي باشد كه فقط بخشي از آن را بپوشاند».

1374 [illegible]

[illegible] (3282:[illegible])

ترجمه: سليمان بن صُرَد مي گويد: با نبي اكرم نشسته بودم. دو نفر به يكديگر، دشنام مي دادند. چهرة يكي از آنها، قرمز شده و رگهاي گردنش، بيرون آمده بود. نبي اكرم فرمود: من كلمه اي مي دانم كه اگر او آنرا به زبان آورد، خشم اش فرو مي نشيند. اگر اعوذ بالله من الشيطان بگويد، خشم اش فرو مي نشيند». به او گفتند: رسول اكرم مي فرمايد: «اعوذ بالله من الشيطان بگو». گفت: مگر ديوانه ام (كه چنين كلمه اي بگويم).

1375- [illegible] (3289:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «خميازه، از شيطان است. پس هر گاه، خميازه به سراغ يكي از شما آمد تا مي تواند جلويش را بگيرد. زيرا هنگامي كه يكي از شما (دهان، باز مي كند و) ها مي گويد، شيطان مي خندد».

1376- [illegible]

[illegible] ». (3292)

ترجمه: ابوقتاده مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خواب نيك از جانب خدا و خوابهاي پريشان از جانب شيطان است. پس هرگاه، يكي از شما خواب پريشاني ديد و ترسيد، سمت چپ خود، تف كند و از شر آن به خدا، پناه ببرد. آنگاه، ضرري به او نمي رساند».

1377 [illegible] «[illegible]». (3295:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه يكي از شما از خواب بيدار شد و وضو ساخت، سه بار آب در بيني كند و آنرا بشويد زيرا كه شيطان، شب را در خيشوم (آخر بيني) او مي گذراند».

باب(9): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و انواع جنبندگان را روي زمين پراكنده ساخت

1378 [illegible] «[illegible]» [illegible] «[illegible]» [illegible]. ([illegible]: 3297، 3298)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه ايشان از نبي اكرم شنيد كه هنگام ايراد خطبه بر منبر، فرمود: «مارها را بكشيد. بويژه آنهايي را كه بر پشت خود، دو خط سفيد دارند و آنهايي كه دم كوتاه دارند. زيرا اين دو نوع، چشمها را كور مي كنند و باعث سقط جنين مي شوند».

باب(10): بهترين مال مسلمان، گوسفند است كه آنها را بر فراز كوهها به چرا مي برد

1379

(3301)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «رأس كفر، سمت شرق است. و غرور و تكبر در ميان صاحبان اسب و شتر و كشاورزي و باديه نشينان است و سكون و تواضع در ميان صاحبان گوسفند است».

1380 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 3302)

ترجمه: از ابومسعود؛ عقبه بن عمرو؛ رضي الله عنه روايت است كه رسول الله ﷺ با دستش بسوي يمن، اشاره كرد و فرمود: «ايمان از اينجا، از يمن است. آگاه باشيد كه قساوت و سخت دلي در ميان كشاورزان است كه به دنبال شترانند. و شاخ هاي شيطان از ميان قبايل ربيعه و مضر، بيرون مي آيد».

(از سمت مشرق که این دو قبیله در آن طرف، سکونت داشتند)

1381 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 3303)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنيديد، فضل و كرم خدا را مسئلت نماييد. زيرا او در آن هنگام، فرشته اي را ديده است. و هرگاه، عرعر الاغ را

شنيديد، از شيطان، به خدا، پناه ببريد. زيرا او شيطاني را ديده است».

1382 [illegible]

([illegible]:3305)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «گروهي از بني اسرائيل، مفقود شدند و مردم ندانستند كه چه بر سرشان آمد. ولي من فكر مي كنم كه همين موشها باشند. (يعني مسخ شده و تبديل به موش شده اند). بخاطر اينكه اگر براي آنان، شير شتر گذاشته شود، نمي نوشند. واگر شير گوسفند، گذاشته شود، مي نوشند».

ابوهريره مي گويد: اين حديث را براي كعب (كه يهودي الاصل بود) بيان كردم. گفت: تو شنيدي كه رسول خدا چنين فرمود؟ گفتم: بلي. او چند بار اين سؤال را تكرار كرد. آنگاه به

او گفتم: مگر من تورات را مي خوانم؟! (که بدانم در آنجا هم، چنين مطلبي آمده است.)

باب(11): اگر مگسي در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهيد زيرا در يكي از بالهايش، مرض ودر بال ديگرش، شفا وجود دارد

1383ـ وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَالْأُخْرَى شِفَاءً». (بخاري: 3320)

ترجمه: همچنين از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هرگاه مگسي، در ظرف آب يكي از شما افتاد، آنرا در

آب، غوطه دهـد. سـپس بـيرون بينـدازد. زيـرا در يكي از بالهـايش، مرض، و در بال ديگرش، شفا وجود دارد».

1384ـ وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «غُفِـرَ لِامْـرَأَةٍ مُومِسَـةٍ مَـرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، كَـادَ يَقْتُلُـهُ الْعَطَشُ، فَنَـزَعَتْ خُفَّهَـا،

فَأَوْثَقَتْـهُ بِخِمَارِهَـا، فَنَـزَعَتْ لَـهُ مِنَ الْمَـاءِ، فَغُفِـرَ لَهَا بِذَلِكَ».(بخاري:3321)

ترجمه: از ابـوهريره روايت است كه رسـول الله فرمود: «زن فاحشه اي بخشيده شد. آن زن، سـگي را ديد كه كنـار چـاه آبي، قـرار دارد و زبـانش از شـدت تشـنگي، بـيرون آمـده و ميخواهد بمـــيرد. او كفش اش را در آورد و به چـــادرش بست و اينگونه از چاه، آب كشيد. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر اين كار، مورد مغفرت قرار گرفت».

55 ـ کتاب حکایات انبیاء

باب (1): آفرینش آدم و فرزندانش

1385 [illegible]

[illegible] (3326:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند، آدم را آفريد كه قامتش، شصت ذراع بود. سپس به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو كه چه جوابي به تو مي دهند. اين، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام عليكم. فرشتگان گفتند: السلام عليك و رحمة الله. و جملة «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام كساني كه وارد بهشت مي شوند، به شكل آدم خواهند بود. (خصوصيات آدم را خواهند داشت) و مردم از آن زمان تا كنون، در حال كوتاه شدن هستند».

1386

[illegible]

(3329:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: خبر تشريف فرمـايي رسـول الله به مدينه به عبد الله بن سلام رسيد. او نزد آنحضـرت رفت و گفت: سه چـيز از شـما مي پرسم كه غـير از پيـامبران، كسي ديگر آنها را نمي داند: 1ـ نخسـتين علامت قيـامت چيسـت؟ 2ـ نخستين غذايي كه بهشتيان مي خورند، چيست؟ 3ـ به چه دليل، فرزند به پدرش، شباهت دارد و چـرا به دايي هـايش، شباهت دارد؟ رسول خدا فرمود: «هم اكنـون، جبريل مـرا از اين امور، با خبر ساخت». عبد الله گفت: از ميان فرشـتگان، او دشـمن يهـود اسـت. رسـول الله فرمـود: «نخسـتين علامت قيامت، آتشي است كه مردم را از مشرق بسوي مغرب، سوق مي دهد. و نخستين غـذايي كه بهشـتيان مي خورنـد، زايـدة جگر

ماهي است. اما در مورد شباهت فرزنـد، اگر هنگـام همبسـتري، مرد زودتر انـزال شـود، فرزنـد، شـبيه او خواهد شد و اگر زن، زودتر انـزال شـود، فرزند شـبيه او خواهد شـد». عبد الله گفت: گواهي مي دهم كه تو پيامرخدا هستي. سپس افزود: اي رسـول خدا! همانا يهود قومي بسـيار دروغگو و تهمت زننـده اسـت. اگر قبل از اينكه از آنان سـؤال كـني، بدانند كه من مسـلمان شـده ام، نزد شما مـرا متهم مي سـازند. آنگـاه، يهوديـان آمدند و عبد الله در خانـه، پنهـان شـد. رسـول اكـرم پرسـيد: «عبدالله بن سلام در ميان شـما چگونه شخصي اسـت»؟ گفتنـد: او دانـاترين ما و فرزند داناترين ما، و بهـترين ما و فرزند بهـترين ما اسـت.

رسول الله ﷺ فرمود: «اگر عبدالله، مسلمان شود، چه مي گوييد»؟ گفتند: خدا او را از آن، پناه دهد.

در اين هنگام، عبد الله، بيرون آمد و گفت: گواهي مي دهم كه معبودي بجز الله، وجود ندارد و گواهي مي دهم كه محمد، فرستادة خدا است. آنگاه، يهوديان گفتند: او بدترين ما و فرزند بدترين ما است. و به او بد و بيراه گفتند.

1387 [illegible] «[illegible]». (3330:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمـود: «اگر بـني اسرائيل نمي بود، گوشت، فاسد نمي شد. و اگر حوا نمي بــود، هيچ زني به شوهرش، خيانت نمي كرد». (مقصـود از خيـانت در اينجا اينست كه شيطان، درخت را براي حوا، خوب جلـوه داد و او نيز به نوبة خود، آنرا به آدم، خوب نشان داد. و زنان نـيز كه مادرشان حوا است به او شباهت دارند).

1388 [illegible]

[illegible]». ([illegible]: 3334)

ترجمــه: انس روايت مي كند كه رســول خــدا فرمــود: «همانا خداوند از ميـان دوزخيـان، به كسي كه كمـترين عـذاب، نصيبش مي شود، مي گويد: اگر تمام آنچه كه روي زمين است، از آنِ تو مي بود، بـراي نجـات خـود مي دادي؟ مي گويـد: بلي. خداوند مي فرمايد: هنگامي كه تو در صلب آدم بودي، من كمتر از اين را از تو خواستم كه با من كسي را شريك نســازي. ولي تو نپذيرفتي و شرك ورزيدي».

1389- [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3335)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: رسول الله فرمـود: «هر انســاني كه به نــاحق، كشــته شــود، نخســتين فرزند آدم (قابيـل) با گنـاهش، شـريك اسـت. زيـرا او اولين كسي است كه سنت قتل را بنا نهاد».

باب (2): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: ﴿از تو دربـــارة ذو القـــرنين مي‌پرســـند. بگـــو: گوشه اي از سرگذشت او را برايتان بازگو خواهم كـرد. ما به او در زمين، قـدرت وحكـومت داديم و وسـايل هر چـيزي را دراختيارش گذاشتيم﴾

1390 [illegible]

[illegible] (3346:[illegible])

ترجمــه: زينب دخــتر حجش رضي الله عنها (همسر رســول خدا) مي گويد: نبي اكــرم وحشت زده، وارد خانه شد و مي گفت: «لا إله إلا الله، واي بر عرب از شري كه به آنـان، نزديك شــده اســت». و در حــالي كه انگشت شست و ســبابه اش را بصورت حلقه در آورده بـود، افـزود: «امـروز، اين انـدازه از سد يأجوج و مأجوج، باز شده است».

زينب رضي الله عنها مي گويـد: گفتم: اي رسـول خـدا! آيا ما نابود مي شـويم در حـالي كه افـراد نيكوكـار در ميـان ما وجـود دارند؟ فرمود: «بلي، هنگامي كه فسق و فجور زياد شود».

1391 [illegible]

[illegible] (3348:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: اي آدم. آدم در جواب مي گويد: آماده و گوش به فرمان توام و خير فقط در دست توست. خداوند خطاب به او مي فرمايد: جهنميان را جدا كن. مي گويد:

جهنميان چقدر هستند؟ مي فرمايد: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر. با شنيدن اين سخن، كودك، پير مي شود و همة زنان باردار، سقط جنين مي كنند و مردمان را مست مي بيني ولي مست نيستند بلكه عذاب خدا، شديد است» صحابه پرسيدند: آن يك نفر، از ميان ما چه كسي است؟ فرمود: «خوشحال باشيد. زيرا يك نفر از شما و هزار نفر از يأجوج و مأجوج به دوزخ مي رود». سپس افزود: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اميدوارم كه يك چهارم بهشتيان، شما باشيد». ما تكبير گفتيم. سپس فرمود: «اميدوارم يك سوم بهشتيان، شما باشيد». ما تكبير گفتيم. سپس فرمود: «اميدوارم نصف اهل بهشت، شما باشيد». باز هم ما تكبير گفتيم. بعد از آن، فرمود:

«شما در ميان مـردم، مانند مـوي سـياهي هسـتيد كه بر پوست گاو سفيدي باشد و يا مانند مـوي سـفيدي هسـتيد كه بر پوست گاو سياهي باشد».

باب (3): اين سخن حق تعالي كه مي‌فرمايد: خداوند ابراهيم را بعنوان دوست، انتخاب كرد

1392 [illegible]

[illegible]

(3349:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي اللّٰه عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «شما پا برهنه، عريان و ختنه نشده، حشر خواهيد شد». سپس، اين آيه را تلاوت كرد: [illegible] يعني همانگونه كه در بدو آفرينش شما را خلق كرديم، بار ديگر شما را زنده خواهيم كرد. اين

وعده اي است كه ما مي دهيم. قطعاً ما اين وعده را عملي خواهيم ساخت.

و اولين كسي كه روز قيامت، لباس پوشانيده مي شود، ابراهيم است. گروهي از ياران من بسوي چپ، برده مي شوند. مي گويم: اينها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند.

مي گويند: اينها بعد از تو، مرتد شدند. پس من همان سخن بندة صالح خدا ؛عيسي ؛ را مي گويم كه فرمود: **وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ**

شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِـرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يعـنيمن تا آن زمـان كه در ميان آنـان بـودم از كارهايشـان، اطلاع داشـتم. و هنگـامي كه مـرا ميرانـدي، تنها تو مـراقب آنـان بـودي و تو بر هر چـيز، گواه هستي. اگر آنـان را مجـازات كـني، بنـدگان تو هسـتند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهي، تو غالب و با حكمتي.

1393 [illegible]

[illegible]

(3350)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «روز قيامت، ابراهيم پدرش ؛آزر؛ را ملاقات مي كند در حالي كه چهرة آزر، از شدت غم و اندوه، تيره و تار و غبار آلود است. ابراهيم به او مي گويد: به تو نگفتم كه از من، نافرماني نكن؟ پدرش مي گويد: امروز، از تو نافرماني نمي

كنم. ابراهيم مي گويد: پرودگارا! تو به من وعده دادي كه مـرا خـوار نسـازي. پس چه خـواري اي بـدتر از اينست كه پـدرم از رحمت تو محروم شود و هلاك گردد. خداوند متعال مي فرمايـد: من بهشت را بـراي كـافران، حـرام سـاخته ام. سـپس گفته مي شود: اي ابراهيم! زير پاهايت چيسـت؟ او بـدانجا نگـاه مي كنـد، ناگهان، چشمش به كفتـار نر پر مو و كـثيفي مي افتـد. سـپس، دست و پاي او را مي گيرند و در دوزخ مي اندازند».

1394 [illegible]

[illegible] (3353)

ترجمه: ابوهریره مي گويد: پرسيدند: اي رسول خدا! گرامي ترين مردم، چه كسي است؟ رسـول الله فرمـود: «كسي كه تقوايش، بيشتر باشد». گفتند: سؤال مـا، اين نيسـت. پيـامبر اكرم فرمود: «پس يوسف، نبي خدا فرزند نبي خدا فرزند نبي خدا فرزند خليل خدا است». گفتند: سؤال ما، اين نيست. فرمود: «پس از اصل و نسب عـرب مي پرسـيد. آنـان كه در جـاهليت،

بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مـردم هسـتند البته اگر شناخت ديني داشته باشند».

1395

(3354)

ترجمه: سمره بن جنـدب مي‌گويـد: رسـول الله فرمـود: «ديشب، دو نفر نـزد من آمدنـد. ما با هم نـزد مـرد بسـيار بلند

قامتي رفتيم كه من به سختي، سرش را مي‌ديدم و او، ابراهيم بود».

1396 [illegible]

[illegible] (3355: [illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي اللّٰه عنهما مي گويد: رسـول الله فرمـود: «اگر مي خواهيد شـمايل ابـراهيم را بدانيـد، به من نگاه كنيد. اما موسي ، مردي چهار شانه و گنـدم گـون بـود و

سـوار بر شـتري سـرخ بـود كه مهـارش از ليف درخت خرما ساخته شده بود گويا اكنـون او را مي بينم كه بسـوي رودخانه سرازير است».

1397 [illegible]: [illegible]:
«[illegible]». ([illegible]:3356)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «ابراهيم در سن هشتاد سالگي، ختنه كرد».

1398- [illegible]

[illegible] (3358 [illegible]:2217)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمـود: «ابـراهيم عليه السـلام فقط سه بـار، دروغ گفت. دو بـار بخـاطر خـدا. آن

جايي كه فرمود: [illegible] يعني من مريض هستم. و ديگر آنجا كه گفت: [illegible] يعني اين بت بزرگ آنها، اين كار را كرده است. و سوم اينكه روزي، او و ساره از سرزمين يكي از پادشاهان جبار و ستمگر مي گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردي وارد سرزمين ما شده است كه زيباترين زن، همراه اوست. پادشاه پيكي به سوي او فرستاد و از او دربارة آن زن پرسيد و گفت: اين كيست؟ ابراهيم عليه السلام گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقية حديث در جلد اول حديث شمارة (1035) گذشت.

توضـيح: اگر چه در حـديث، لفظ دروغ بكـار رفته است اما اين سه مـورد، توريه هسـتند. يعـني اينكه متكلم، سـخني بگويد كه دو معني داشته باشد. مخاطب آنـرا بر معـني نزديـك، حمل كند و متكلم معـني دور را مد نظر داشـته باشـد. و توريه يكي از نكات مهم بلاغت بشمار مي رود.

قابل يـادآوري است كه فقهـاء گفته انـد: در بعضي مـوارد، دروغ گفتن نه تنها جـايز است بلكه واجب مي باشـد. (عمدة القاري)

1399

[illegible]

(3364:[illegible])

ترجمه: ابن عبـاس رضي الله عنهما مي گويـد: اولين بـار كه زنـان از شـال كمر اسـتفاده كردند به تقليد از مـادر اسـماعيل (هاجر) بود. وي شال كمـر، اسـتفاده كـرد تا رد پـايش را از بين بـبرد و سـاره آنـرا نبينـد. سـپس، ابـراهيم عليه السـلام هـاجر و

فرزندش، اسماعيل را كه شيرخواره بود، برد و در نـزديكي بيت الله زير درخت بـزرگي كه بـالاتر از زمـزم در قسـمت عليـاي مسجد، قرار داشت، گذاشت. در آن زمان، در مكه، احدي وجود نداشت و آب نبـود. ابـراهيم عليه السـلام آنها را با يك مشك خرما و يك مشك آب، همانجا رها كـرد. سـپس، به آنها پشت كرد و براه افتاد. مادر اسماعيل، بـدنبال او بـراه افتـاد و گفت: اي ابـراهيم! ما را در اين بيابـاني كه هيچ كس و هيچ چـيزي وجـود نـدارد، رها مي كـني و كجا مي روي؟ و چنـدين بـار، اين جمله را تكـرار كـرد. اما ابـراهيم عليه السـلام به او توجه نمي كـرد. آنگـاه، هـاجر گفت: آيا خداوند به تو چـنين دسـتوري داده است؟ ابراهيم گفت: بلي. هاجر گفت: در اين صـورت، خداوند ما

را ضايع نخواهد كرد. سپس برگشت. ابراهيم عليه السلام به راهش ادامه داد تا اينكه به گردنة كوه، جايي كه ديگر آنها او را نمي ديدند، رسيد. آنجا رو بسوي كعبه كرد و دستهايش را بلند نمود و چنين دعا كرد: پرودگارا! من زن و فرزندم را در سرزمين بدون كشت و زرعي در كنار خانة تو كه (تجاوز به) آنرا حرام ساخته اي، ساكن كرده ام تا نماز را بر پاي دارند. پس تو دلهاي گروهي از مردم را بسوي آنان متمايل كن و آنها را از ميوه ها، روزي عطا فرما. باشد كه سپاسگزاري كنند.

و هاجر نيز اسماعيل را شير مي داد و از آن آب، مي نوشيد تا اينكه آب مشك اش، تمام شد. آنگاه، او و فرزندش،

تشـنه شـدند. او فرزنـدش را مي ديد که از (شـدت تشـنگي) به خود مي پيچد و يا پاهايش را به زمين مي زند.

هـاجر که نمي توانست شـاهد ديـدن اين صـحنه باشـد، بـراه افتاد و بالاي کـوه صـفا که آنـرا نزديکـتر يـافت، رفت و در آنجا ايستاد و بسوي رودخانه نگاه کرد که آيا کسي را مي بيند؟ ولي کسي را نديــد. ســپس، از کــوه صــفا پــايين آمد تا به رودخانه رسيد. آنگاه، گوشة پيراهنش را بالا کشيد و مانند کسي که دچار مشــکل شــده باشــد، دويد تا اينکه از رودخانه گذشــت. ســپس، بالاي کوه مروه رفت و آنجا ايستاد و نگاه کــرد که آيا کسي را

مي بينـد؟ و لي كسي را نديـد. و هفت بـار، اين عمل را تكـرار نمود.

ابن عباس رضي الله عنهما مي گويـد: نـبي اكـرم فرمـود: «پس به همين خاطر است كه مـردم بين صـفا و مـروه، سـعي مي كنند».

سرانجام هنگامي كه مُشرف بر كوه مروه شد، صدايي شنيد. به خود گفت: ساكت بـاش. آنگـاه خـوب، گـوش فـرا داد. دوبـاره همان صدا را شنيد. سپس گفت: صدايت را به گوشم رسـانيدي. اگر مي تــواني به من، كمك كن. ناگهــان، فرشــته اي را كنــار جايگــاه زمـزم ديد كه با پــايش و يا بــالش به زمين مي زند تا

اينكه آب، بيرون آمد. سپس هاجر، آب را جمع كرد و با دستش، جلوي آن را گرفت. و از آن آب، بر مي داشت و در مشك مي ريخت. و پس از هر بار برداشتن، آب همچنان فـوران مي كـرد. ابن عبــاس رضي الله عنهما مي گويــد: نــبي اكــرم فرمــود: «خداوند، مادر اسماعيل را رحمت كند. اگر او زمـزم را رها مي كرد» يا اينكه فرمـود: «اگر او از آن آب بـرنمي داشـت، زمـزم، چشمه اي جاري و روان مي شد».

راوي مي گويد: او آب نوشيد و فرزندش را شـير داد. فرشـته به او گفت: از هلاك شـدن، نترسـيد. زيـرا اينجا خانة خداست كه اين پسر و پــدر، آنــرا خواهند ســاخت. و خداونــد، دوســتانش را

ضايع نمي گرداند. گفتني است كه جاي خانه كعبه، زميني مرتفع و تپه مانندي بود كه سيل، از چپ و راست آن، مي گذشت.

هـاجر اين گونـه، زنـدگي مي كـرد تا اينكه عـده اي از قبيلة جرهم كه از راه كداء مي آمدند، در قسـمت پـايين مكـه، توقف كردند. و پرنده اي را كه غالباً دور آب مي گــردد، در آنجا ديدند و گفتند: اين پرنده، اطراف آب، دور مي زند. و از زماني كه ما اين رودخانه را مي شناسـيم، آبي در آن، وجـود نداشـته اسـت. ســپس، يك يا دو نفر را فرســتادند. ناگهــان، آنــان آب ديدند و برگشتند و خبر آب را برايشان آوردنـد. آنـان بسـوي آب رفتند و در كنار آب، مادر اسماعيل را ديدند. به او گفتند: آيا به ما اجازه

مي دهي كه نزد تو بمانيم؟ گفت: بلي. ولي شـما هيچگونه حقي از آب نداريد. گفتند: باشد.

ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم فرمود: «مادر اسماعيل كه انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پيشنهاد آنان را پذيرفت. آنها هم در آنجا توقف كردند و كساني را براي آوردن خانواده هايشان فرستادند. آنان نيز آمدند و در آنجا سكونت گزيدند طوريكه چند خانواده از قبيلة جرهم در آنجا جمع شدند.

اسماعيل عليه السلام رشد كرد و نوجوان گرديد و عربي را از آنان، فرا گرفت. در اين هنگام، مورد پسند آنان واقع شد و

آنها او را انساني با ارزش مي دانستند. لـذا هنگـامي كه به سن بلوغ رسيد، يكي از دخترانشان را به نكـاح او در آوردنـد. و پس از مدتي، مادر اسماعيل، فوت كرد.

سر انجام، بعد از ازدواج اسماعيل، ابـراهيم عليه السـلام آمد تا خانواده اش را كه بخاطر خدا، رها كرده بـود، سر بزنـد. پس به خانة اسماعيل آمد ولي او آنجا نبـود. از همسـرش دربـارة او پرسيد. همسرش گفت: براي كسب رزق ما، بـيرون رفته اسـت. سپس، ابراهيم عليه السلام جوياي وضع معيشتي و زندگي آنــان شـد. گفت: وضع ما خيلي بد اسـت. در تنگنا و سـختي بسر مي بـريم. و خلاصه اينكه زبـان شـكوه گشـود. ابـراهيم عليه السـلام

گفت: هنگـامي كه همسـرت آمـد، به او سـلام برسـان و بگو تا آستانة دروازة خانه اش را تغيير دهد. هنگامي كه اسماعيل آمـد، بوي آشنايي، احساس كرد. لذا پرسـيد: آيا كسي نـزد شـما آمـده است؟ گفت: بلي. پيرمردي چـنين و چنـان، نـزد ما آمد و سـراغ تو را گرفت. به او گفتم كه تو كجا رفته اي. و همچـنين از وضع زندگي ما پرسيد. به او گفتم كه در سـختي و مشـقت بسر مي بريم. اسماعيل گفت: آيا به تو سفارشي كرد؟ گفت: بلي، به من دستور داد كه به تو سلام برسانم و گفت: آستانة درب خانه ات را عـوض كن. اسـماعيل گفت: او پـدر من است و دسـتور داده است تا از تو جدا شوم. پس نزد خانواده ات بــرو. اينگونه او را طلاق داد و با زني ديگر از آن قبيله، ازدواج كـرد. ابـراهيم عليه

السلام براي مدتي كه خدا مي خواست، نزد آنـان نيامـد. سـپس آمد و بار ديگر، اسماعيل را نيافت. نزد همسرش رفت و سـراغ اسـماعيل را گـرفت. گفت: به طلب روزي، بـيرون رفته اسـت. پرسيد: حال شما چطور است؟ و جوياي وضع معيشتي و زندگي آنان شد. گفت: ما در رفـاه و آسـايش بسر مي بـريم و خـدا را ستايش نمود. ابراهيم پرسيد: غذاي شما چيسـت؟ گفت: گوشـت. پرسيد: آشاميدني شـما چيسـت؟ گفت: آب. ابـراهيم عليه السـلام دعا كـرد و گفت: خـدايا! در گوشت و آب و نـان، بـركت عنـايت فرما.

رسـول خـدا فرمـود: «آن زمـان، در مكـه، حبوبـاتي وجـود نداشت وگر نه براي آنها نـيز دعـاي بـركت مي نمـود. بـدينجهت هركس، بيرون از مكه، تنها به خوردن گوشت و آب اكتفا كنـد، برايش ناسازگار خواهد شد».

ابـراهيم عليه السـلام گفت: هنگـامي كه همسـرت آمـد، به او سلام برسان و بگو: آستانة در خانه ات را محكم نگه دار. وقـتي كه اسماعيل آمد، پرسيد: آيا كسي نزد شما آمـده اسـت؟ گفت: بلي، پـيرمردي خـوش قيافه نـزد ما آمد كه داراي چـنين صـفات خوبي بود. آنگاه، سراغ تو را گرفت. به او گفتم كه تو كجا رفته اي. ســپس از وضع زنــدگي ما پرســيد. به او گفتم كه ما در

آسايش بسرمي بـريم. اسـماعيل پرسـيد: آيا به تو وصـيتي كـرد؟ گفت: بلي، به تو سلام رساند و دستور داد تا آســتانة درب خانه ات را محكم نگه داري. گفت: او پــدر من بــوده است و منظــور از آســتانة در، تــويي. به من دســتور داده است تا با تو زنــدگي كنم.

سپس، ابراهيم عليه السلام براي مـدتي كه خـدا مي خواست نزد آنان نيامد. بعد از آن، زماني آمد كه اسماعيل، نزديك زمـزم و زير درخت بـزرگ، مشـغول تراشـيدن و سـاختن تـيري بـود. هنگامي كه پدرش را ديد، برخاست و بسوي او رفت. و رفتـاري را كه شايستة پدر نسبت به فرزند، و فرزند، نسبت به پدر بود،

انجـام دادنـد. سـپس، ابـراهيم عليه السـلام گفت: اي اسـماعيل! خداوند مرا به انجام كاري، امر كرده است. اسماعيل گفت: آنچه را كه پرودگارت به تو دستور داده اسـت، انجـام بـده. گفت: آيا تو به من كمك مي كـــني؟ گفت: كمك ات مي كنم. گفت: همانا خداوند به من دســـتور داده است تا اينجا خانه اي بســـازم. و با دستش به سوي تپه هاي مرتفع اطرافش، اشاره كرد. راوي مي گويـد: اينجا بـود كه پايه هـاي خانة خـدا را بنا نهادنـد. اسـماعيل عليه السـلام سـنگ مي آورد و ابـراهيم عليه السـلام بنّـايي مي كـرد. و هنگـامي كه ديوارهـاي آن، بـالا مي آمـد، اسـماعيل اين سنگ (كه به مقام ابراهيم عليه السلام معروف است) را آورد و ابراهيم عليه السلام بر آن، ايستاد و بنّايي مي كرد و اســماعيل

به او سـنگ مي داد. و هر دو چـنين دعا مي كردند ﴿**رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**﴾ يعني پروردگارا! از ما بپذير. همانا تو شنوا و دانايي.

1400- [illegible]

[illegible] (3366:[illegible])

ترجمه: ابوذر میگوید: پرسیدم: اي رسول خدا! نخستين مسجدي كه روي زمين، ساخته شد، كدام است؟ رسول اكرم فرمود: «مسجد الحرام». پرسيدم: سپس،كدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصي». گفتم: بين ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسيد، همانجا نماز بخوان زيرا فضيلت، در همين است».

1401- [illegible]

[illegible] «[illegible]». ([illegible]:3369)

ترجمه: ابوحميد ساعدي [illegible] مي گويد: صحابه عرض كردنـد: اي رسول خدا! چگونه براي تو درود بفرستيم؟ رسول الله [illegible] فرمود: «بگوييد: [illegible]».

يعني خدايا! بر محمد و همسران و فرزندانش، درود بفرست همانگونه كه بر آل ابراهيم عليه السلام درود فرستادي. و به محمد و همسران و فرزندانش، بركت عنـايت كن همـانطور

که به آل ابـراهيم، بـرکت عنـايت فرمـودي. همانا تو سـتوده و بزرگواري.

1402 [illegible] «[illegible]» [illegible] (3371 :[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي اللّه عنهما مي گويد: نـبي اکـرم ﷺ براي حفظ حسن و حسين چنين دعا مي کرد: «[illegible]» و مي

فرمود: «پدر شما (ابراهيم عليه السلام) بـراي حفظ اسـماعيل و اسحاق، همين دعا را مي خواند».

ترجمة دعـا: از هر شـيطان، حشـرة گزنـده و چشم شـور به سخنان كامل خدا، پناه مي برم.

باب (4): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: از مهمانان ابراهيم براي آنان بگو

1403 [illegible] (3372: [illegible])

ترجمه: ابـوهريره ﷺ مي‌گويـد: رسـول الله ﷺ فرمـود: «ما از ابـــراهيم عليه الســـلام به شك كـــردن و طـــرح اين ســـؤال ســـزاوارتريم كه گفت: پرودگـــارا! به من نشـــان بـــده كه چگونه مردگـــان را زنـــده مي كـــني؟ خداوند فرمـــود: مگر (به اين چـــيز)

ايمان نـداري؟ ابـراهيم گفت: بلي، ولي مي‌خـواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنين رسـول خـدا فرمـود: «خداوند لـوط را رحمت كند كه به تكيه گاه محكمي (الله) پناه مي برد. و اگر من به انــدازة يوسف عليه الســلام در زنــدان مي مانــدم، دعــوت را اجــابت مي كــردم». (يعــني اگر از من خواســته مي شد تا از زنــدان بيرون شوم، بلافاصـله خـارج مي شـدم ولي يوسف اين كـار را نكرد و قاصد را نزد عزيز برگرداند).

باب (5): این گفتة خداوند متعال که مي‌فرماید: و در کتاب (قرآن) از اسماعیل یاد کن. آن کسي که در وعده‌هایش، صادق بود

1404- [illegible]

[illegible] (3373: [illegible])

ترجمه: سلمه بن اكوع ميگويـد: نـبي اكـرم از كنـار چند تن از قبيلة اسلم گذشت كه تير اندازي مي كردند. رسـول خـدا فرمـود:: «اي فرزنـدان اسـماعيل! تـير انـدازي كنيد زيـرا پـدر شـما (اسـماعيل) تـير انـداز بـود. تـير انـدازي كنيد و من نـيز با فرزنـدان فلاني هسـتم». راوي مي گويـد: با شـنيدن اين سـخن، يكي از آن دو گروه، از تير اندازي خـودداري كـرد. رسـول خـدا فرمـود: «چـرا تـير انـدازي نمي كنيـد»؟ گفتنـد: اي رسـول خـدا! چگونه تير اندازي كنيم در حالي كه شما با آنان هسـتيد؟ پيـامبر اكرم فرمود: «تير اندازي كنيد و من با همة شما هستم».

باب (6): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و به سوي قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستاديم

1405- [illegible] ([illegible]:3378)

ترجمـه: ابن عمر رضـي اللّه عنهما مي گويـد: هنگـامي كه رسـول خـدا ﷺ در غـزوة تبـوك در محل حِجر (منـازل ثمـود)

توقف کرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمیر کرده ایم و آب برداشته ایم! رسول خدا دستور داد تا آن خمیر را بیندازند و آن آب را بریزند.

باب (7): این گفتة خداوند متعال که مي‌فرماید: آیا هنگامي که وفات یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید آنگاه که به فرزندانش گفت: ...آیه

1406 ... : «...».

(3382: ...)

ترجمــه: همچــنين ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «بزرگـوار فرزند بزرگـوار فرزند بزرگـوار، يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم است». ﷺ

باب (8): داستان خضر با موسي عليهما السلام

1407- [illegible] «[illegible]». (3402:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «وجه تسمية خضر بدين جهت است كه او بر هر قطعه زمين خشكي كه مي نشست، اطرافش، سبزه مي روييد». (قابل يادآوري است كه كلمة خضر بمعني سبزه مي باشد).

باب (9)

1408 [illegible] (3406:[illegible])

ترجمــه: جــابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويــد: با رسول الله ﷺ از يك درخت بياباني بنام اراك، ميوه مي چيديم. آنحضــرت ﷺ فرمــود: «ميــوه هــاي ســياه را بچينيد زيــرا آنها خوشمزه ترند». صحابه گفتند: آيا شما گوسفند مي چرانيديد؟ فرمود: «مگر پيامبري هست كه گوسفند نچرانيده باشد»؟

باب (10): اين گفتة خداوند كه مي‌فرمايد: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمرة فرمانبرداران بود

1409 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3411)

ترجمه: ابوموسي [illegible] مي گويد: رسـول الله [illegible] فرمـود: «مـردان زيــادي به كمــال رســيده اند اما از زنــان، فقط آســيه همسر

فرعون و مريم دختر عمران به كمال رسيده اند. و همانا برتري عايشه بر سـاير زنـان مانند برتـري تريد (نـاني كه در آبگوشـت، خرد شده باشد) بر ساير غذاها ست».

باب (11): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و يونس از پيامبران بود

1410 [illegible]: «[illegible]». [illegible] (3413:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي اللَّه عنهما مي گويد: نبي اکرم فرمود: «براي هيچ بنده اي، شايسته نيست که بگويد: من از يونس بن متّي بهترم». و رسول خدا يونس را به پدرش نسبت داد. (برخي گفته اند: نام مادرش متّي بوده است).

باب (12): این سخن خداوند متعال که فرماید:
و به داود، زبور را عنایت کردیم

1411 – [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 3417)

ترجمه: ابـوهريره ؓ مي گويـد: نـبي اكـرم ﷺ فرمـود: «بـراي داوود، خوانـدن زبـور (يا تـورات) آسـان شـده بـود طوريكه او دستور مي داد تا حيواناتش، زين شـوند و قبل از اينكه آنها زين گردنـد، زبـور را ختم مي كـرد. و فقط از دسـترنج خـود، امـرار معاش مي نمود».

باب (13): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ما سليمان را به داوود، عطا كرديم. او بندة بسيار خوبي بود زيرا زياد توبه مي‌كرد

1412 [illegible]

[illegible] (3427:[illegible])

ترجمـهـ: ابـوهريره مي گويـد: از رسـول الله شـنيدم كه فرمــود: «مثــال من و مــردم، مانند مــردي است كه آتش بر افروخته اســــت. پس پروانه ها و اين حشــــرات در آتش مي افتند». (و من مانع افتادن آنها در آتش مي شوم).

و افزود: «دو زن همراه دو فرزند خـود بودند كه گـرگ آمد و فرزند يكي از آنها را برد. ديگري گفت: گـرگ، فرزند تو را بـرده اســت. وآن يكي گفت: فرزند تو را بــرده اســت. ســپس بــراي داوري نزد داود عليه السلام رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت كرد. (در حالي كه حق با ديگري بـود). آنگـاه، نـزد سـليمان عليه الســلام فرزند داوود رفتند و مــاجرا را بــرايش بــازگو نمودنــد.

سـليمان گفت: كـاردي بياوريد تا اين فرزند را دو نيم كنم و بين آنها تقسيم نمايم. زن كوچكتر گفت: خدا بر تو رحم كند. اين كار را نكن. اين، فرزند اوست. در نتيجه، سليمان به نفع زن كوچكتر قضاوت كرد و كودك را به او داد».

باب (14): اين گفتة خداوند كه مي‌فرمايد: وقتيكه فرشتگان گفتند: اي مريم! خداوند ترا بر گزيده است ... چه كسي سرپرستي مريم را بعهده بگيرد؟

1413- [illegible] (3432)

ترجمه: علي بن ابي طالب مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم فرمود: «بهترين زن امت هاي گذشته، مريم دختر عمران، و بهترين زن امت من، خديجه است».

1414- [illegible]
«[illegible]». ([illegible]:3434)

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: شنيدم كه رسول الله [illegible] فرمود: «زنان قريش، بهترين زنان شتر سوار عرب اند. آنان از همة زنان، به فرزندان خود، مهربان ترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت مي كنند».

باب (15): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: اي اهل كتاب! در دين خود، غُلوّ نكنيد

1415 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 3435)

ترجمـه: عبـاده روايت مي كند كه نـبي اكـرم فرمـود: «هركس، گواهي دهد كه هيچ معبودي بجز اللـهِ يگانه و بي همتا

وجود نـدارد و محمـد، بنـده و فرسـتادة اوست و عيسـي، بنـده، فرستاده، كلمه و روح خدا است كه به مريم سپرده شده است و بهشت و دوزخ، حق انــد، عملش هر چه باشــد، خداوند او را وارد بهشت خواهد كرد».

باب (16): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: در كتاب (قرآن) از مريم ياد كن، آنگاه كه از خانواده‌اش، كناره گرفت

1416

(3436

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكـرم فرمـود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته‌اند: 1ـ عيسي بن مريم 2ـ مـردي از بني اسرائيل كه جريج نام داشت. او مشغول خوانـدن نمـاز بـود

که مـادرش آمد و او را صـدا زد. با خـود گفت: جـواب مـادر را بدهم يا نمازم را ادامه دهم؟ مادرش او را نفرين کــرد و گفت: بار الها! تا زمانيکه چشمش به چهرة زنـان بـدکار نيفتـاده، او را نمـيران. جـريج در صـومعه اش بـود که زني آمد و با او سـخن گفت و خودش را بر او عرضه کرد. ولي جريج، نپذيرفت. آنگـاه، زن نـزد چوپـاني رفت و خـودش را در اختيـار او قـرار داد. در نتيجه، پسري بدنيا آورد و گفت: اين، فرزند جـريج اسـت. مـردم، هجـوم آوردند و صـومعه اش را شکسـتند و او را از آن پـايين آوردند و بد و بـيراه گفتنـد. جـريج، وضو گـرفت و نمـاز خواند و نزد آن پسر رفت و گفت: اي پسـر! پـدرت کيسـت؟ پسر گفت: فلان چوپان.

مردم گفتند: حال كه چـنين اسـت، صـومعه ات را از طلا مي سازيم. جريج گفت: خير، فقط آنرا، از گِل بسازيد.

3ـ زني از بني اسرائيل، مشغول شـير دادن بچه اش بـود كه سواري زيباروي از آنجا گذشت. زن گفت: خدايا! فرزندم را مانند او بگردان. كودك، پستانش را رها كرد و رو به آن مـرد نمـود و گفت: خـدايا! مـرا مانند او مگـردان. و دوبـاره به پسـتانش روي آورد و شروع به مكيدن آن كرد».

ابوهريره مي گويد: گويا هم اكنون مي بينم كه نبي اكـرم (بـراي نشـان دادن عمل آن كـودك) انگشت مبـارك اش را مي مكد.

«سپس، گذر آنان به كنيزي افتاد. مـادر گفت: بـار الهـا! فرزند مـرا مانند اين، مگـردان. كـودك، پسـتان مـادرش را رها كـرد و گفت: بار الها! مـرا مانند او بگـردان. مـادر گفت: چـرا چـنين دعا كردي؟ كودك گفت: آن مرد سـوار، يكي از جبـاران و سـتمگران بود. اما دربارة اين كنيز مي گويند: دزدي و زنا كـرده است در حالي كه او چنين كاري انجام نداده است».

1417 [illegible]

(3438 :[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي اللَّه عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: عيسي، موسي و ابراهيم را ديدم. عيسي مردي قرمز رنگ بود كه موهاي مجعد و سينة فراخي داشت. و موسي، مردي گندمگون و تنومند بود كه موهاي صاف و فرو هشته اي داشت. گويا يكي از مردان قبيلة زُطّ است».

1418 [illegible]

(3440)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «ديشب، خواب ديدم كه در كعبه هستم. ناگهان در آنجا مردي گندم گون مانند زيباترين مردهاي گندم گوني كه تاكنون مشاهده شده اند، ديدم. موهاي شانه شده اش ميان شانه هايش افتاده بود، از سرش، آب مي چكيد و دستهايش را روي شانة دو مرد ديگر گذاشته بود و خانة خدا را طواف مي

كرد. پرسيدم: اين، كيست؟ گفتند: عيسي بن مريم است. سـپس، پشت سر او، مردي را ديدم كه موهاي بسيار مجعّـدي داشت و چشم راستش،كور بود. از ميان كسـاني كه ديـده ام، بييشـتر به ابن قطن، شـباهت داشـت. او نـيز دسـتهايش را بر شـانه هـاي مـردي ديگر گذاشـته بـود و خانة خـدا را طـواف مي كـرد. پرسيدم: اين، كيست؟ گفتند: مسيحِ دجال است».

1419 [illegible]

[illegible] (3442: [illegible]).

ترجمــه: ابــوهريره ؓ مي گويــد: شــنيدم كه رســول الله ﷺ فرمود: «من از همة مردم به عيسي بن مريم، نزديكترم. و انبيا، فرزندان يك پدرند كه از چند مادر متولد شده اند (در اصــول با يكديگر مشـترك اند و در فـروع، متفـاوت). ميـان من و عيسـي، پيامبر ديگري وجود ندارد».

1420 – [illegible] (3443: [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسـول الله فرمـود: «من از همة مردم، در دنيا و آخرت، به عيسي بن مريم نزديك تـرم. و پيامبران، برادراني هستند كه از يك پدر بدنيا آمده اند و مـادران مختلفي دارند و دين آنها يكي است».

1421 [illegible]
(3444:[illegible])

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نـبي اكـرم فرمـود: «عيسي بن مــريم، مــردي را ديد كه ســرقت مي كــرد. به او

گفت: دزدي كردي؟ گفت: سـوگند به خـدايي كه معبـودي بجز او وجود ندارد، هرگز دزدي نكـرده ام. عيسي گفت: به خـدا، ايمـان دارم و چشمم را تكذيب مي كنم».

1422 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3445)

ترجمــه: از عمر [illegible] روايت است كه بــالاي منــبر مي گفت: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «در مدح و سـتايش من، افـراط نكنيد آنطور كه نصاري دربـارة عيسي بن مـريم، افـراط كردنـد. همانا من، بندة خدا هستم. پس بگوييد: بندة خدا و فرستادة او».

باب(17): نزول عيسي بن مريم عليهما السلام

1423 [illegible]

«[illegible]».

([illegible]:3449)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمـود: «حالتـان چگونه خواهد بـود زمـاني كه عيسي بن مـريم عليه السـلام در ميان شما نزول كند و امامتان از شما باشد».

باب (18): آنچه که دربارة بني اسرائيل آمده است

1424 [illegible] (3450:[illegible])

ترجمه: خديفه [illegible] مي گويد: شنيدم كه رسـول الله [illegible] فرمـود: «هنگـامي كه دجـال، ظهـور مي كنـد، آب و آتش، همـراه خـود دارد. ولي آنچه را كه مـردم، آتش مي پندارنـد، در حقيقت، آبي

خنك اسـت. و آنچه را كه مـردم، آنـرا آب خنك مي پندارنـد، در حقيقت،آتشي سوزان است. پس اگر كسي از شما آن زمـان را دريافت، به سراغ همان چيزي برود كه آنرا آتش مي‌پندارد زيـرا در واقع، آب سرد و گوارايي است».

1425

[illegible] ». ([illegible]:3452)

ترجمـــه: حذيفه مي گويـــد: از رســـول الله شـــنيدم كه فرمود: «مردي در حالت احتضار بسر مي بـرد. پس هنگـامي كه از زندگي نا اميد شد، به خانواده اش چنين وصيت كـرد: زمـاني كه من فوت كردم، هيزم زيـادي بـرايم جمع كنيد و مـرا در آنها آتش بزنيد طوريكه آتش، گوشتم را نـابود كند و به اسـتخوانهايم برسد و مـرا به طـور كامـل، بسـوزاند. آنگـاه، اسـتخوانهايم را برداريد و آســيا كنيد و منتظر روزي بمانيد كه طوفــان شــود. سپس، آنها را در دريا بريزيد. آنها نيز چـنين كردنـد. خداوند او را

جمع كـرد و فرمـود: چـرا چـنين كـردي؟ گفت: از تـرس تـو. در نتيجه، خداوند او را بخشيد».

1426 [illegible] (3455:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره مي گويـد: نـبي اكـرم فرمــود: «بــني اسرائيل را پيـامبران، رهـبري ميكردنـد. هر گـاه، پيـامبري فـوت

مي كـرد، پيـامبري ديگـر، جانشـين او مي شـد. ولي بعد از من، پيامبري نخواهد آمد. البته جانشـيناني مي آيند كه كارهـاي زيـادي (كه از اسلام نيستند) انجـام مي دهنـد». صـحابه گفتنـد: پس دستور شما به ما چيست؟ فرمـود: «شـما به تـرتيب، با هـركس كه بيعت كرديـــد، به عهد خـــود، وفا كنيد و حقـــوق آنها را ادا نماييد. زيـرا خداوند در مـورد حقـوق زير دسـتان، آنها را باز خواست خواهد كرد».

1427 [illegible]

[illegible] (3456:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: رسول اكرم فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از روش پيشينيان، پيروي خواهيد كرد. حتي اگر آنان وارد سوراخ سوسماري شده باشند شما نيز وارد آن خواهيد شد».

راوي مي گويد: گفتيم: اي رسول خدا! منظور از گذشتگان، يهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه كسي است»؟!

1428– [illegible]: «[illegible]». (3461:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «از طرف من به مردم ابلاغ كنيد، اگر چه يك آيه باشد. و روايت احاديث بني اسرائيل، اشكالي ندارد. (البته در صورتي كه با احكام دين، تضادي نداشته باشد). و هركس كه عمداً سخن دروغي را به من نسبت دهد، جايگاهش را در دوزخ، آماده كند».

1429- :
«». (: 3462)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «همانا يهود و نصاري (محاسن و موهايشان را) رنگ نمي زنند. پس شما خلاف آنان، عمل كنيد».

1430- : «

[illegible] «[illegible]».
([illegible]:3463)

ترجمه: جندب بن عبدالله [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «مردي از گذشتگان، زخمي شد. چون نتوانست شكيبايي كند، چاقويي برداشت و دستش را قطع كرد. پس خونش، بند نيامد تا اينكه فوت نمود. خداوند متعال فرمود: بنده ام بر من پيشي گرفت. پس بهشت را برايش حرام ساختم».

1431 [illegible]:
«[illegible]

[illegible] :[illegible]) .«[illegible] [illegible] (3464

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نـبي اكـرم فرمـود: «خداوند متعـال خواست سه نفر از بـني اسـرائيل را كه يكي، بيمـاري

پيس داشت و ديگري، كچَل بود و سومي نابينا، مـورد آزمـايش، قرار دهد. پس فرشـته اي را بسـوي آنـان فرسـتاد. فرشـته نـزد فـرد پيس آمد و گفت: محبوبـترين چـيز، نـزد تو چيسـت؟ گفت: رنگ زيبا و پوست زيبـا، چـرا كه مـردم از من، نفـرت دارنــد. فرشته، دستي بر او كشيد و بيماري اش برطـرف شد و رنگ و پوســتي زيبــايي به او عطا گرديــد. ســپس، فرشــته پرســيد: محبوبترين مال نـزد تو چيسـت؟ گفت: شـتر. پس به او شـتري آبســتن، عنــايت كــرد و گفت: خداوند آنــرا بــرايت مبــارك مي گرداند».

سپس، فرشته نزد مرد كَل آمد و گفت: محبوبترين چـيز، نـزد تو چيست؟ گفت: موي زيبا تا اين حالتم بر طرف شود چـرا كه مردم از من، نفرت دارند. فرشـته، دسـتي به سـرش كشـيد. در نتيجه، آن حالت، بر طـرف شد و مـويي زيبا به او عطا گرديـد. آنگاه، فرشته پرسـيد: كـدام مـال نـزد تو محبوبـتر اسـت؟ گفت: گاو. پس گاوي آبستن به او عطا كرد و گفت: خداوند آنرا برايت مبارك مي گرداند.

سرانجام، نـزد فـرد نابينا آمد و گفت: محبـوترين چـيز نـزد تو چيسـت؟ گفت: اينكه خداونـد، روشـنايي چشـمانم را به من بـاز گرداند تا مردم را بـبينم. فرشـته، دسـتي بر چشـمانش كشـيد و

خداوند، بيناي اش را به او باز گردانيد. آنگاه، فرشته پرسيد: محبوبترين مال نزد تو چيست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندي آبستن به او عطا كرد.

آنگاه آن شتر وگاو وگوسفند، زاد و ولد كردند طوريكه نفر اول، صاحب يك دره پر از شتر، و دومي، يك دره پر از گاو، و سومي، يك دره پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شكل همان مرد پيس، نزد او رفت و گفت: مردي مسكين و مسافرم. تمام ريسمانها قطع شده است و هيچ اميدي ندارم. امروز، بعد از خدا، فقط با كمك تو مي توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدايي كه به تو رنگ و

پوست زيبا و مــال، عنــايت كــرده است به من شــتري بــده تا بوسيلة آن به مقصد برســم. آن مــرد، گفت: من تعهــدات زيــادي دارم. فرشته گفت: گويا تو را مي شناسم. آيا تو همان فرد پيس و فقير نيستي كه مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چيز به تو عنايت كــرد؟ گفت: اين امــوال را از نياكــانم به ارث بــرده ام. فرشته گفت: اگر دروغ مي گويي، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه، فرشته به شكل همان فرد كَل، نزد او رفت و سخناني را كه به فرد اول گفته بود، به او نــيز گفت. او هم مانند همــان

شخص اول، به او جواب داد. فرشته گفت: اگر دروغ مي گـويي، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سر انجام، فرشته به شـكل همـان مـرد نابينا نـزد او رفت و گفت: مـردي مسـكين و مسـافرم و تمـام ريسـمانها قطع شـده است (هيچ اميـدي نـدارم). امـروز بعد از خـدا، فقط با كمك تو مي توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خـدايي كه چشـمانت را به تو برگرداند، گوسفندي به من بـده تا با آن به مقصد برسـم. آن مـرد گفت: من نابينا بـودم. خداونـد، بينـايي ام را به من بـاز گردانيد و فقـير بـودم. خداوند مـرا غـني سـاخت. هر چقـدر مي خواهي، بردار. سوگند به خدا كه امـروز، هر چه بخـاطر رضـاي

خـدا بـرداري، از تو دريغ نخـواهم كـرد. فرشـته گفت: مـالت را نگهدار. شما مورد آزمايش، قرار گرفتيد. خداوند از تو خشـنود و از دوستانت، ناراض شد».

1432 [illegible]

[illegible] (3470)

ترجمه: ابوسعيد خدري [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «مردي در بني اسرائيل وجود داشت كه نود و نه نفر را كُشت. سپس براي يافتن راه حلي، بيرون رفت. به راهبي رسيد. از او پرسيد: آيا راه توبه اي وجود دارد؟ گفت: خير. پس او را هم كشت. و همچنان به جستجو، ادامه داد. مردي به او گفت: به فلان روستا برو (زيرا در آنجا انسانهاي عابدي زندگي مي كنند) در ميان راه، مرگ به سراغش آمد و او سينه اش را متمايل به آن روستا ساخت. بين فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در

مـورد او اختلاف نظر پيش آمـد. پس خداوند به روسـتاي مقصد (كه مي خواست بدانجا برود) وحي كـرد (دسـتور داد) كه نزديك شـود و به روسـتاي مبـدأ (كه از آنجا مي آمـد) وحي كرد (دستور داد) كه دور شود و فرمود: فاصلة اين شـخص را با هر يك از دو روسـتا، انـدازه بگيريـد. آنگـاه، فرشـتگان او را به روسـتاي مقصـد، يك وجب، نزديك تر يافتنـد. در نتيجـه، مـورد مغفرت قرار گرفت».

1433 [illegible]

[illegible] (3472)

ترجمه: ابـوهريره روايت مي كند كه نـبي اكـرم فرمـود: «مردي از مردي ديگر، زميـني خريـد. مـرد خريـدار در آن زمين، كوزه اي پر از طلا يافت. به فروشنده گفت: طلاهـايت را از من تحويل بگـير. زيـرا من از تو فقط زمين را خريـده ام نه طلاي

آنـرا. صـاحب زمين گفت: من زمين و آنچه را كه در آن اسـت، به تو فروخته ام. سرانجام، براي داوري نـزد مـردي ديگر رفتنـد. آن مرد، گفت: آيا شـما فرزند داريـد؟ يكي از آنها گفت: من يك پسر دارم. و ديگري گفت: من يك دختر دارم. آن مـرد گفت: اين پسر و دختر را به نكاح يكـديگر در آوريد و از اين طلاها به آنها انفاق كنيد و صدقه دهيد».

1434 – [illegible]

[illegible] (3473: [illegible]).

ترجمـه: از اسـامه بن زيد رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: دربارۀ طاعون از رسول خـدا ﷺ چه شـنيده اي؟ گفت: رسـول الله ﷺ فرمـود: «طـاعون، عـذابي است كه بر گروهي از بـني اسـرائيل يا امت هـاي گذشـته، فرسـتاده شـده است. پس هرگاه، شنيديد كه در سرزميني، طـاعون وجـود دارد، بدانجا نرويد. و اگر در سرزميني كه شما در آنجا بسر مي بريد، طاعون، شيوع پيدا كرد، از ترس آن، فرار نكنيد».

1435- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3474)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ؛ مي گويد: از رسول الله دربارة طاعون پرسيدم. فرمود: «همانا طاعون، عذابي است كه خداوند بر هركس كه بخواهد، مي‌فرستد. و بايد دانست كه خداوند آنرا براي مؤمنين، رحمت

قرار داده است. بنابر اين، هنگام شيوع طاعون، هر كس كه با شكيبايي و نيت ثواب و اين اعتقاد كه هيچ ضرري بدون تقدير خداوند به او نمي رسد، در شهر خود بماند، اجري همانند اجر شهيد، به او عنايت مي شود».

1436 [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3477)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: گويا هم اكنون، نبي اكرم را مي بينم كه از پيامبري حكايت مي كند كه قومش

او را زده و خون آلـود کـرده اند و او در حـالي که خـون را از چهره اش پاك مي کند، مي گويد: خدايا! قومم را ببخشاي چـرا که آنان نمي دانند».

1437 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 3485)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اکرم ﷺ فرمود: «مردي که متکبرانه، ازارش را روي زمين مي کشيد، در زمين، فـــرو رفت. و تا روز قيـــامت، در زمين، فـــرو خواهد رفت».

باب (19): فضايل [illegible]

1438 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 3493، 3494)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه رسول الله فرمـود: «مـردم، مانند معـادن انـد. آنـان كه در جـاهليت، بهـترين مـردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند. البته اگر شناخت ديـني داشته باشند. و بهترين مردم در اين باره، كساني هستند كه (در دوران جـاهليت) كـراهيت بيشـتري نسـبت به اسـلام داشـتند. و بدترين مردم، انسان دو چهره اي است كه با يك چهره، نزد يك گروه، و با چهرة ديگر، نزد گروه ديگر مي رود».

1439

[illegible] «. ([illegible]: 3495 [illegible]
(3496

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «مـردم در اين زمينه (امـارت) تـابع قـريش انـد. مسـلمانان، تـابع مسـلمانان قـريش، و كـافران، تـابع كفـار قـريش هسـتند. و مـردم مانند معادن اند. آنان كه در جـاهليت، بهـترين مـردم بودنـد، در اسـلام نيز بهترين مردم هستند البته اگر شناخت ديني داشـته باشـند. و بهترين مردم در اين مورد (امارت) كساني هسـتند كه نسـبت به

آن (امـارات) کـراهيت بيشـتري داشـته باشـند تا زمانيکه به آن، دست يابند» (آنگاه، اين کراهيت، بر طرف مي شود).

باب (20): مناقب قريش

1440

[illegible] ». (3500: [illegible])

ترجمه: به معاويه خبر رسيد كه عبد الله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما حديثي بيان مي كند كه بزودي فردي از قحطاني ها به پادشاهي مي رسد. معاويه از شنيدن اين سخن، به خشم آمد و برخاست و آنطور كه شايستة خداست، او را مدح و ثنا كرد و گفت: اما بعد: به من خبر رسيده است كه افرادي از ميان شما، سخناني به زبان مي آورند كه نه در قرآن آمده و نه از رسول خدا نقل شده است. اينها، افراد

نادان شما هستند. از اين آرزوهـاي گمـراه كننـده برحـذر باشـيد. زيـرا شـنيدم كه رسـول الله ﷺ مي فرمـود: «همانا امـارت در ميان قريش تا زماني كه پايبند دين باشند، باقي مي مانـد. (و تا آن زمــان) هر كس، با قــريش، دشــمني كنــد، خداونــد، او را سرنگون مي‌كند».

1441- [illegible]: [illegible]: «[illegible]» ([illegible]:3504)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «(قبايل) قريش، انصار، جهينه، مزينه، اسلم، اشجع و غفار، دوستان صميمي من اند. و بجز خدا و رسولش، دوست ديگري ندارند».

1442 - [illegible] «[illegible]».
(3501: [illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي اللَّه عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «تا زمانيكه دو نفر از قريش، باقي بماند،

همچنان امر خلافت در میان آنان خواهد ماند». (البته تا زمـاني که پایبند دین باشند همانطور که شرح آن گذشت).

1443 [illegible] (3502).

ترجمه: جبـیر بن مطعم میگویـد: من و عثمـان بن عفـان نـزد رسـول خـدا رفـتیم. عثمـان گفت: اي رسـول خـدا! به

فرزندان مطّلب، مـال عطا كـردي و ما را رها سـاختي درحـالي كه ما و آنان، با شما نسبت يكساني داريم. نبي اكرم ﷺ فرمود: «بني هاشم و بني مطلب، يكي هستند». (يعني هميشه با هم بوده اند ولي شما اينگونه نبوده ايد).

باب (21)

1444

[illegible]». ([illegible]: 3508)

ترجمه: ابوذر می گوید: شنیدم که نبي اکرم می فرمــود: «هر مردي که آگاهانه، خـود را به غـير از پـدرش، نسـبت دهـد، کفر ورزیده است. و هرکس، خود را به قومي نسبت دهد که از آنها نباشد، جایگاهش را در آتش، آماده سازد».

1445 [illegible]: [illegible]: «[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]». (3509:[illegible])

ترجمـه: وائله بن اسـقع مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «همانا يکي از بزرگترين تهمت ها اين است که شخص، خـود را به غير پدرش، نسبت دهد يا خوابي را که نديـده اسـت، بگويـد: ديده ام و يا سخني را به رسول خدا نسبت دهد که او نگفته است».

باب (22): ذكر قبايل اسلم، غِفار، مزينه، جهينه و اشجع

1446 [illegible]: «[illegible]». (3513:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ بر منبر فرمود: «خداوند، قبيلة غفار را مغفرت كند و قبيلة اسلم را سالم نگه دارد. اما قبيلة عُصَيَّه، از خدا و رسولش، نافرماني كردند».

1447 [illegible]

([illegible]:3516)

ترجمه: ابوبکره [illegible] مي گويد: اقرع بن حـابس به نـبي اکـرم [illegible] گفت: سـارقين حجـاج که عبـارت از قبايل اسـلم، غفـار و مزينه هستند، با تو بيعت کردند. راوي مي گويد: فکر مي کنم که قبيلة جهينه را هم نام برد.

نبي اكرم ﷺ فرمود: «به من بگـو: اگر قبايل اسـلم و غفـار و مزينه و جهينه از قبايل تميم و بـني عـامر و اسد و غطفـان، بهتر باشند، آيا اينها (گروه دوم) زيانكار و ناكـام نيسـتند»؟ اقـرع گفت: بلي. رسول اكرم ﷺ فرمـود: «سـوگند به ذاتي كه جـانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اينها (گروه دوم) بهتراند».

1448 [illegible]

[illegible] (3517: [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «روز قيامت، نزد خداوند، قبايل اسلم و غفار و تعدادي از افراد قبايل مزينه و جهينه از قبايل اسلم و تميم و هوازن و غطفان، بهتر اند» يا اينكه فرمود: «تعدادي از جهينه يا مزينه بهتراند».

باب (23): ذكر قبيلة قحطان

1449- [illegible]

([illegible]:3520)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «تا زمـاني كه مردي از قبيلة قحطان، ظهـور نكند و مـردم را با عصـايش، جلو نگيرد (به پادشاهي نرسد) قيامت برپا نخواهد شد».

باب (24): نهي از افكار و عادات جاهلي

1450

[illegible]: «[illegible]».
([illegible]:3521)

ترجمه: جابر‌ میگوید: در يكي از غزوات، همراه رسـول خـدا بوديم كه تعداد زيادي از مهاجرين نيز ايشـان را همـراهي مي كردند. در ميان مهاجرين، مـردي شـوخ طبع وجـود داشـت. او به شــوخي، با دست يا پا به ما تحت انصــاري زد. مــرد انصــاري بشـدت خشـمگين شد تا جـايي كه هر يك از آن دو، قبايل خـود را به كمك طلبيدند. مرد انصـاري گفت: اي انصـار! به فريـاد من برسيد. و مهـاجر، گفت: اي مهـاجرين! به داد من برسـيد. رسـول خدا بيرون آمد و فرمود: «چرا دعوت جاهليت، سر داده ايد»؟

سپس پرسيد: «ماجراي آنها چيست»؟ آنگـاه، آنحضـرت را از كاري كه فرد مهاجر با انصاري كـرده بـود، بـاخبر سـاختند. نـبي اكرم فرمود: «اين سـخنان جـاهليت را رها كند زيـرا زشت و ناپسندند». عبد الله بن ابي بن سـلول (رئيس منـافقين) گفت: آيا يكديگر را عليه ما فرا خواندند؟ اگر به مدينه برگشتيم، افـراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذليل را بـيرون خواهند كـرد. عمر با اشاره بسوي عبد الله بن ابي گفت: اي رسـول خـدا! آيا اين خبيث را به قتل نرسانيم؟ نبي اكرم فرمود: «خير، در اين صـــورت، مـــردم مي گوينـــد: محمد يـــارانش را به قتل مي رساند».

باب (25): داستان خزاعه

1451- [illegible] (3520)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: «رسول الله فرمود: «عمـرو بن لُحَي بن قمعه بن خنـدف، (پايه گـذار بت پرسـتي) جد قبيلة خزاعه است».

1452 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3524)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحَي خزاعي را ديدم كه روده هايش را در آتش، بدنبال خود مي‌كشيد. زيرا او اولين كسي بود كه سايبه را رواج داد». (سايبه به حيواني مي گويند كه كفار آنرا بنام بت ها، رها مي كردند).

باب (26): داستان اسلام آوردن ابوذر

1453 [illegible]

[illegible] (3522:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: ابوذر ﷺ گفت: من مردي از قبيلة غفار بودم. به ما خبر رسيد كه مردي در مكه، ظهور كرده و ادعاي پيامبري مي كند. به برادرم گفتم: نزد اين مرد برو و با او صحبت كن و خبرش را براي من بياور. برادرم نزد او رفت، با او ملاقات كرد و برگشت. از او پرسيدم: چه خبر داري؟ گفت: سوگند به خدا، مردي را ديدم كه امر به نيكي مي كرد و از كار بد، بازمي‌داشت. به او گفتم:

اين خبر تو مرا قانع نكرد. پس مشك آب و عصايي برداشتم و به مكه رفتم. رسول خدا را نمي شناختم و دوست نداشتم دربارة او از كسي بپرسم. لذا از آب زمزم مي نوشيدم و در مسجد مي ماندم. روزي، علي از كنارم گذشت و گفت: گويا شما در اينجا غريب هستيد؟ گفتم: بلي. گفت: به خانة من بيا. با او براه افتادم. ايشان از من چيزي نمي پرسيد و من هم به او چيزي نمي گفتم. صبح روز بعد، به مسجد رفتم تا دربارة پيامبر بپرسم. هيچ كس پيدا نشد كه دربارة او به من چيزي بگويد. بار ديگر، علي از كنارم گذشت و گفت: آيا هنوز، منزل مورد نظرت را پيدا نكرده اي؟ گفتم: خير. گفت: با من بيا. و پرسيد: كارت چيست و چرا به اين شهرآمده اي؟ گفتم: اگر رازم را

فاش نمي كـني، با تو مي گـويم. گفت: رازت را فـاش نمي كنم. گفتم: به ما خـــبر رســـيده است كه در اينجا مـــردي ظهور كرده و ادعاي پيامبري مي كند. من برادرم را فرستادم تا با او صحبت كند. او برگشت ولي سخنانش مرا قـانع نكـرد. پس تصميم گرفتم كه با او ملاقـات كنم. علي گفت: راه درسـتي، در پيش گرفته اي. هم اكنون، من بسوي او مي روم. دنبال من بيا. هر جا كه من وارد شدم، تو نيز وارد شو. و اگر كسي را ديـدم و ترسيدم كه به تو ضرري برساند، رو به ديوار مي ايسـتم گويا كفشم را سامان مي دهم. و تو به راهت، ادامه بده.

آنگاه، من و او بـراه افتـاديم تا اينكه بر رسـول خـدا وارد شد. من نيز وارد شدم و به آنحضرت گفتم: اسـلام را به من عرضه كن.

رسول خدا هم اسلام را عرضه كرد و من همانجا مسـلمان شدم. سپس، خطاب به من فرمود: «اي ابوذر! مسـلمان شـدنت را پنهان كن و به شهرت برگـرد و هر گـاه، خـبر پـيروزي ما به تو رسيد، بيـا». گفتم: سـوگند به ذاتي كه تو را به حـق، مبعـوث كرده اسـت، فريـاد خـواهم كشـيد و كلمة توحيد را ميـان آنـان، اعلام خواهم كرد.

راوي مي گويد: سپس، قريش در مسجد بودند كه ابوذر به آنجا رفت و خطاب به آنان گفت: اي قريشيان! من گواهي مي دهم كه هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و گواهي مي دهم كه محمد، بنده و فرستادة خداست. قريش گفتند: برخيزيد و به حساب اين بي دين برسيد. آنها نيز برخاستند و مرا تا سر حد مرگ، كتك زدند.

عباس به داد من رسيد و خودش را روي من انداخت. سپس رو به سوي آنان كرد و گفت: واي بر شما، مردي از قبيلة غفار را مي كشيد در حالي كه تجارت و عبور شما از ميان آنان است. با شنيدن اين سخنان، از من دست كشيدند. صبح روز

بعد، برگشتم و همان سخنان ديروز را تكرار كردم. آنـان دوبـاره گفتند: برخيزيد و به حساب اين بي دين برسيد. آنگاه، مــرا مانند روز گذشته، كتك زدند. بار ديگر، عباس به دادم رسيد و خـود را روي من انداخت و سـخنان روز گذشـته اش را تكـرار كـرد. ابن عباس رضي الله عنهما مي گويـد: اين آغـاز اسـلام آوردن ابـوذر رحمه الله بود.

باب (27): كسي كه در اسلام و جاهليت به نياكانش نسبت داده شده است

1454- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 3531)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه آية [illegible] يعني خويشاوندان نزديك ات را از عذاب خدا بترسان، نازل شد، رسول اكرم [illegible] چنين ندا مي‌داد: «اي بني فهر! اي بني عدي!» يعني تيره هاي قبيلة قريش را نام مي برد.

باب (28): كسي كه دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند

1455 ...: ... «...» ... . (3531)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: حسـان بن ثـابت (شاعر نبي اكرم) از آنحضرت اجـازه خواست كه مشـركين

را هجو كند. رسول خدا ﷺ فرمود: «نسب مرا چكـار مي كـني»؟ حســان گفت: تو را از آنها طــوري جــدا مي كنم كه مو را از خمير جدا مي كنند.

باب (29): ذكر نامهاي رسول اكرم ﷺ

1456- [illegible] (3532:[illegible])

ترجمه: جبـير بن مطعم مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «من پنج نام دارم: محمد، احمـد، مـاحي يعـني كسي كه خداوند بوسيلة او كفر را از بين مي برد و حاشر يعني كسي كه مردم بعد از او حشر مي شوند و عاقب (خاتم پيامبران)».

1457- [illegible] (3534:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «تعجب نمي كنيد كه چگونه خداوند دشـنام و نفـرين قـريش را از من

دور مي سازد؟ آنان فرد مذمومي را دشـنام مي دهند و نفـرين مي‌كنند در حالي كه من محمد (ستوده) هستم».

باب (30): خاتم پيامبران

1458- [illegible]: «[illegible]». (3534:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «مثال من و ساير پيامبران، مانند مردي است كه ساختماني را به بهترين شكل، بسازد و كامل كند مگر جاي يك خشت كه آنرا خالي بگذارد. مردم وارد آن ساختمان مي شوند و تعجب مي كنند و مي گويند: اي كاش! جاي اين يك خشت، خالي نمي بود».

1459- [illegible] (3535)

ترجمه: ابـوهريره مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «مثـال من و ساير پيامبران قبل از من، مانند مـردي است كه خانه اي زيبا و كامل بسـازد مگر اينكه در گوشه اي، جـاي يك خشت را خـالي بگـذارد. مـردم، اطـراف آن دور مي زنند و با تعجب مي گوينـد: آيا اين يك خشـت، گذاشـته نمي‌شـود»؟ نـبي اكـرم فرمود: «من همان يك خشت و خاتم پيامبران هستم».

باب (31): وفات رسول الله

1460 ... (3536)

ترجمـه: عايشه رضي الله عنها ميگويـد: نـبياكرم ﷺ در سن شصت و سه‌سالگي، رحلت كرد. ﷺ

باب (32)

1461 - [illegible]

[illegible] (3540:[illegible])

ترجمه: سائب بن يزيد که نـود وچهـار سـال سن داشت و همچنـان سـالم و تندرست بـود، گفت: مي دانم که برخـورداري من از نعمت چشم و گوش، صرفاً مديون دعـاي رسـول خـدا مي‌باشد. خاله ام مرا نزد آنحضرت برد وگفت: اي رسول خدا! اين خواهر زادة من بيمار است. برايش نزد خدا دعا کن. رسـول خدا هم برايم دعا کرد.

باب (33): توصيف رسول خدا

1462 – [illegible] (3542:[illegible])

ترجمه: عقبه بن حارث میگوید: ابوبکر نماز عصر را خواند و از مسـجد بـیرون رفت. در آنجا حسن را دید که مشـغول بازي با کودکان است. او را بر دوش نهاد و گفت: پدرم فـدایش بـاد. او شـبیه پیـامبر است نه شـبیه علي. علي از شـنیدن این سخن، خندید.

1463 [illegible]

(3544:[illegible])

ترجمه: ابوجحيفه ميگويد: نبي اكـرم را ديـدم و حسن بن علي رضي الله عنهما شبيه او بود. راوي از ابوجحيفه مي گويـد: به ابوجحيفه گفتم: رسـول خـدا را بـرايم توصـيف كن. گفت: رنگش، سـفيد و موهـايش، جو گنـدمي بـود. و دسـتور داد كه

سیزده شتر ماده به ما بدهند. اما قبل از اینکه آنها را تحویل بگیریم، درگذشت.

1464- [illegible] (3546:[illegible])

ترجمه: از عبدالله بن بُسر رضي الله عنه صحابي رسول خدا ﷺ روایت است که گفت: آیا نبي اکرم ﷺ را دیدي، مگر پیر شده بود؟! فقط چند عدد موي سفید در قسمت پایین لب زیرین آنحضرت ﷺ وجود داشت.

1465 [illegible] (3547:[illegible])

ترجمـه: انس بن مالك ﷺ مي گويـد: نـبي اكـرم ﷺ نه قد بلند بـــود و نه كوتـــاه. بلكه قـــامتي متوسط داشـــت. رنگش، زيبا و درخشان بود. سفيد به نظر مي رسيد اما نه زياد. گندم گون هم نبـود. موهـايش نه خيلي مجعّد بـود و نه بسـيار صـاف و فـرو

هشته. هنگام نزول وحي، چهل سال داشت. پس از آن، ده سال در مكه ماند و بر او وحي نــازل مي شد و ده ســال در مدينه بسر برد. و هنگام وفات، بيست تار مـوي سـفيد در سر و ريش مباركش، وجود نداشت.

1466 [illegible] : [illegible]. [illegible] ([illegible]: 3548)

ترجمه: انس در روايتي ديگر، مي گويد: قامت رسـول خـدا نه بسـيار بلند و نه بسـيار كوتـاه بـود. رنگي، بسـيار سـفيد نداشت و گندم گون هم نبود. موهايش نه بسيار مجعد بـود و نه بسـيار صـاف و فروهشـته. خداوند او را در سن چهل سـالگي، مبعـوث كـرد. آنگـاه، بقيه حـديث را كه شـرح آن گذشـت، بيـان كرد.

1467 [illegible]

(3549:[illegible])

ترجمه: براء میگوید: رسول الله از نظر چهـره و خلقت از همة مردم، زيباتر بود. و قامتش نه زياد بلند بود و نه كوتاه.

1468 [illegible]
[illegible] (3550:[illegible])

ترجمه: از انس پرسيدند: آيا نبي اكـرم موهـايش را رنگ مي كرد؟ گفت: خير. فقط چند تار سـفيد در شـقيقه اش وجـود داشت.

1469 [illegible]
[illegible]

[illegible] (3551: [illegible])

ترجمه: براء بن عازب رضي الله عنهما ميگويد: نـبي اكـرم [illegible] داراي قـامتي متوسط بـود. و شـانه هـايش با يكـديگر فاصـله داشـت. موهـايش به نرمة گوشـهايش مي رسـيد. او را در پارچة يمني سرخ رنگي ديدم كه هرگز چيزي زيباتر از او نديده ام.

1470 [illegible]

([illegible]: 3552)

ترجمـه: در روايـتي ديگر از بـراءبن عـازب رضي الله عنهما پرسيدند: آيا چهـرة نـبي اكـرم ﷺ مانند شمشـير، مي درخشـيد؟ گفت: خير، بلكه مانند ماه بود.

1471 [illegible]

[illegible] (3553:[illegible])

ترجمه: از ابوجُحَيفه روايت است كه ايشـان، نـبي اكـرم را ديدند كه در بطحـــــــــــــــــاء نمـــــــــــاز مي خواند و يك چوبدستي، در جلويش، نصب شده است.

شرح اين حديث، قبلاً گذشـت. در اين روايت، علاوه بر آن مي گويـد: مـردم دسـتهاي مبـارك آنحضـرت را مي گرفتند و بر صورت خود، مي كشيدند. من نيز دست مبارك اش را گـرفتم و به صـورت خـود، كشـيدم. دست ايشـان از بـرف، سـردتر و از مُشك، خوشبوتر بود.

1472

(3557)

ترجمه: ابـوهريره مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «من در بهـترين قـرون بشـريت، مبعـوث شـدم. قـرني پس از قـرني ديگر گذشت تا اينكه من در قرني كه زندگي مي كنم، مبعوث شدم».

1473

(3558:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله [illegible] موهايش را بر پيشاني، رها مي‌كرد و مشركين، فرق باز مي‌كردند. گفتني است كه اهل كتاب نيز موهايشان را رها مي‌كردند و رسول خدا [illegible] در امري كه دستوري براي آن نيامده بود، دوست داشت موافق اهل كتاب، عمل كند. سر انجام، آنحضرت [illegible] نيز فرق باز كرد.

1474 [illegible]

[illegible] (3559:[illegible])

ترجمـه: عبد الله بن عمـرو رضي الله عنهما مي گويـد: نـبي اكرم [illegible] نه اخلاق ناسزاگويي داشت و نه ناسـزا مي گفت. و مي فرمود: «بهترين شما كساني هستند كه از اخلاق بهتري برخوردار باشند».

1475 [illegible]

[illegible] (3560:[illegible])

ترجمـه: عايشه رضي الله عنها مي گويـد: هرگـاه، به رسـول خدا ﷺ اختيار داده مي شد كه از ميان دو كـار، يكي را انتخـاب كند، آسانترين آنها را انتخاب مي كـرد. البته اگر گنـاه نمي بـود. ولي اگر گنــاه بــود، بيشــتر از همة مــردم از آن، فاصــله مي گرفت. و رسول الله ﷺ بخاطر خودش، انتقـام نمي گـرفت مگر اينكه به دين خدا، بي حرمتي مي شد. آنگاه، بخـاطر آن، انتقـام مي گرفت.

1476- [illegible] (3561)

ترجمـه: انس [illegible] مي گويـد: هيچ پارچة حرير و ديبـايي را دست نـزدم كه به لطـافت كف دست رسـول خـدا [illegible] باشـد. و هرگز هيچ بويي، خوش بوتر از بوي نبي اكرم [illegible] استشمام نكردم.

1477- [illegible] (3562)

ترجمه: ابوسعيد خدري ميگويد: نبي اكرم از دوشيزه اي كه در پرده بسر ميبَرَد، حياي بيشتري داشت.

1478 [illegible]: [illegible].
([illegible]:3562)

ترجمه: ودر روايتي ديگر، ابو سعيد مي گويد: هرگاه، كاري را ناپسند مي دانست، از چهره‌اش، دانسته مي شد.

1479 [illegible]: [illegible].

ترجمه: ابـوهريره ؓ مي گويـد: رسـول خـدا ﷺ هرگز از غـذايي، ايراد نگرفت. اگر آنرا دوست داشت، مي خـورد وگر نـه، از خـوردن آن، خود داري مي كرد.

1480- [illegible] (3567: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ طوري سـخن مي گفت كه اگر كسي مي خواسـت، مي توانست كلماتش را بشمارد.

1481 (3568)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ﷺ مانند شما پي در پي و با عجله، سخن نمي‌گفت.

باب (34): چشم پيامبر اكرم ﷺ مي خوابيد ولي قلبش بيدار بود

1482

[illegible] ([illegible]:3570)

ترجمـه: انس بن مالك که از شب اسـراي نـبي اكـرم از مسجد الحـرام تعريف ميكـرد، مي گويـد: قبل از اينكه وحي بر آنحضرت نازل شود، در مسجد الحرام خوابيده بود كه سه نفر نــزد او آمدنــد. اولي گفت: او كــدام يك اســت؟ دومي گفت: او بهــترين آنهاســت. و افــزود: بهــترين آنها را بگيريد (وبه معــراج

ببريد). پس مـاجراي آن شـب، همين انـدازه بـود. بعد از آن، آنها را نديد تا اينكه شبي ديگر آمدند و چشمان رسول خدا خـواب ولي قلبش بيدار بود و آنها را مي‌ديد و پيامبران، چنين اند. يعني چشمانشـان مي خوابد و لي قلبهايشـان بيـدار اسـت. سـرانجام، جبريل مسؤليت او را به عهده گرفت و او را به آسمان برد.

باب (35): علامات نبوت، در اسلام

1483

[illegible] (3572)

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] در زوراء بود كه ظـرفي نـزد ايشـان آوردنـد. آنحضـرت [illegible] دسـتش را در آن ظـرف گذاشت و آب از ميان انگشتانش، شروع به فوران كرد. پس مـردم، وضو گرفتند. از انس [illegible] پرسيدند: شـما چند نفر بوديـد؟ گفت: سيصد نفر يا چيزي حدود آن.

1484 [illegible]

[illegible] (3579)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: ما امور خارق العاده را باعث خير و بـركت مي‌دانستيم ولي شـما آنها را وسـيلة ترسـانيدن مي دانيـد. در سـفري، همـراه رسـول الله بـوديم. آب، كم بـود. رسول خدا فرمود: «باقيمانـدة آب را بياوريـد». ظـرفي آوردند كه كمي آب در آن وجـود داشـت. آنحضـرت دسـتش را در آن ظـرف

نهـاد و گفت: «بسـوي آب مبـارك بشـتابيد و بـركت آن از جـانب خداسـت». راوي مي گويـد: همانا ديـدم كه آب از ميـان انگشـتان رسول خدا ﷺ فواره مي زند. همچين ما صداي تسبيح گفتن غذايي را كه خورده مي شد، مي شنيديم.

1485 - [illegible]

([illegible]: 3587 [illegible] 3589 [illegible]: 2928)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «تا زمـاني كه شما با قومي كه كفشهاي ساخته شده از مو دارند، نجنگيـد، قيـامت بر پا نخواهد شد». اين حديث بطور مفصل، قبلاً بيان شد. در پايـان اين روايت، آمـده است كه رسـول الله فرمـود: زمـاني بر يكي ازشما خواهد آمد كه ديدن من برايش، از اهل و مـالش، محبـوب تر است».

1486 [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3590)

ترجمه: از ابوهریره روایت است که رسول الله فرمود: «تا زمـاني که شـما با مـردم خوزسـتان و کرمـان که عجم اند و چهـره هـايي قرمـز، بيـني هـايي فـرو رفتـه، چشم هـايي کوچك دارند و صورتهايشان مانند سپرهاي ضخيم و کفشهايشان از مو ساخته شده است، نجنگيد، قيامت برپا نخواهد شد».

1487

(3604)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «اين گروه از قريش، مردم را هلاك مي‌كنند». صحابه گفتند: پس چه دستوري مي دهيد؟ فرمود: «اي كاش! مردم از آنها كناره گيري مي كردند».

1488 – [illegible]: [illegible] «[illegible]». [illegible]: [illegible]. (3605:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: از صادق مصدوق (رسول خدا) شنيدم كه فرمود: «هلاك امت من بدست نوجواناني از

قــريش خواهد بــود». ابــوهريره گفت: اگر مي‌خواهيد آنها را براي شما نام مي برم. بني فلان و بني فلان هستند.

1489 [illegible]

(3606)

ترجمه: حذیفه بن یمان میگوید: مردم از رسول خدا دربارة امور خیر مي پرسیدند و من از بدیها مي پرسیدم که مبادا گرفتار آنها شوم. بدینجهت، گفتم: اي رسول خدا! ما در جاهلیت و بدي بسر مي بردیم. پس خداوند این خیر (اسلام) را

به ما عطا كــرد. آيا بعد از اين خــير، شّــري هم وجــود دارد؟ فرمود: «بلي، اما در آن، فساد خواهد بـود». پرسـيدم: فسـاد آن چيســت؟ فرمــود: گــروهي، راهي غــير از راه من در پيش مي گيرند. و در كارهايشان، امور خوب و بدي مي بيني». گفتم: آيا بعد از آن خـير، شـرّي خواهد آمـد؟ فرمـود: «بلي، داعيـاني مـردم را بسـوي دروازه هـاي جهنم، فـرا مي خواننـد. كسي كه آنان را اجابت كند، او را در آتش مي اندازند». گفتم: اي رسـول خدا! آنان را براي ما توصيف كن. فرمـود: «آنـان از ما هسـتند و به زبـان ما سـخن مي‌گوينـد». گفتم: اگر آن زمـان را دريـافتم، دسـتور شـما چيسـت؟ فرمـود: «با مسـلمانان و پيشـواي آنها باش». پرسيدم: اگر مسـلمانان، جمـاعت و رهـبري نداشـتند، چه

کار کنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همة آن گروهها، دوري کن. اگر چه خود را ملزم بداني که زير يك درخت بماني و در همان حال، مرگ به سراغت بيايد».

1490

[illegible]

[illegible]». (3611:[illegible])

ترجمــه: از علي بن ابي طــالب روايت است كه فرمــود: «هرگاه، بـراي شـما حـديثي از رسـول الله بيـان مي كنم، ترجيح مي دهم كه از آسـمان به زمين بيفتم ولي سـخني دروغ به رسول خدا نسبت ندهم. اما هرگـاه از سـوي خـود با شـما سخن مي گويم پس همانا جنگ، فريب است. شنيدم كه رسـول الله مي فرمـود: «در آخر زمـان، گـروهي كم سن و سـال و نادان مي آيند كه سخنان خوبي از قرآن به زبان مي آورند ولي از اسلام، خارج مي شوند همانطور كه تير از كمـان، خـارج مي

شود و ايمان آنان از حنجره هايشان فراتر نمي رود. پس هر جا که آنان را ديديد، آنها را بکشيد. زيرا هرکس، آنها را بکشد، روز قيامت، پاداش دريافت خواهد کرد».

1491 [illegible]

[illegible] «[illegible]» (3612:[illegible])

ترجمه: خباب بن ارت میگوید: نزد رسول خدا که چادرش را در سایة کعبه، بالش قرار داده بود (و تکیه زده بود) شکایت بردیم و گفتیم: آیا برای ما طلب پیروزی نمی‌کنی؟ آیا نزد خداوند برای ما دعا نمی کنی؟ فرمود: «برای افرادی از امت های گذشته، چاله‌ای در زمین، حفر می کردند و او را در آن قرار می دادند. سپس اره ای می آوردند و بر سرش می نهادند و او را از وسط، دو نیم می کردند. ولی این کار او را از دینش باز نمی داشت. و شانه‌های آهنی را در گوشت آنان

فرو مي بردند تا جايي كه به استخوان و عصب آنها مي رسيد و اين كار هم آنان را از دينشان با ز نمي داشت. سوگند به خدا كه اين دين، كامل خواهد شد تا جايي كه سواري از صنعاء تا حضرموت برود و جز خدا و يا گرگ بر گوسفندانش، از چيزي ديگر، نترسد. اما شما عجله داريد».

1492

[illegible] (3613:[illegible]).

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: نبي اكرم جوياي حال ثابت بن قيس شد. مردي گفت: اي رسول خدا! من خبرش را براي شما مي آورم. آنگاه، نزد او رفت و او را كه در خانه اش نشسته و سرش را پايين انداخته بود، ديد. به او گفت: تو را چه شده است؟ ثابت بن قيس گفت: كار بدي كرده ام. صدايم را از صداي نبي اكرم بلندتر نمودم. در نتيجه، اعمالم به هدر رفته اند و از دوزخيان شده ام. سپس آن مرد،

نزد رسول خدا ﷺ آمد وگفت: ثابت، چنين و چنان مي‌گويد. پيـامبر اكرم ﷺ فرمود: «نزد او برو و به او بگـو: تو از دوزخيـان نيسـتي بلكه اهل بهشتي». راوي مي‌گويد: آن مرد، بار ديگـر، با بشـارتي بزرگ، نزد ثابت برگشت.

1493

(3614)

ترجمه: از براء بن عازب روايت است كه مردي سورة كهف را در خانه اي كه چارپايي (اسبي) در آن وجود داشت، تلاوت مي نمود. اسب، شروع به دست و پا زدن كرد. او برايش دعاي سلامت نمود. ناگهان، ديد كه مِه يا ابري او را فرا گرفته است. سپس، اين ماجرا را به اطلاع رسول خدا رسانيد. آنحضرت فرمود: «اي فلاني! به تلاوت خود ادامه بده. زيرا آن، رحمتي است كه بخاطر قرآن نازل شده است».

1494 [illegible]

[illegible]

(3616:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم به عيادت مردي باديه نشين رفت و عادتش اين بود كه هنگام عيادت مريض، مي گفت: «نگران نباش. اگر خدا بخواهد، اين بيماري، باعث پاك شدن گناهانت خواهد شد». پس به او نيز فرمود: «نگران نباش، اگر خدا بخواهد، اين بيماري، باعث پاك شدن گناهانت خواهد شد». باديه نشين گفت: فرمودي كه باعث

پـاكي گناهـان مي شـود؟ هرگـز، (چـنين نخواهد شـد) بلكه تـبي است كه در جسم پيرمردي كهنسال، شعله مي زند و او را به قبرســتان مي بــرد. نــبي اكــرم فرمــود: «پس بلي، در اين صورت، چنين است».

1495

[illegible] (3617:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك ؓ مي گويد: مـردي نصـراني، مسـلمان شد و سورة بقـره و آل‌عمـران را خواند و بـراي رسـول خـدا ﷺ چيزهـايي مي نوشـت. سـپس، دوبـاره، نصـراني شد و مي‌گفت: محمـد، چـيزي جز آنچه كه من بـرايش نوشـته‌ام، نمي‌دانـد. سر انجام، مُرد و او را دفن كردند. صبح روز بعد، زمين او را بيرون انداخته بود. نصراني ها گفتند: اين، كار محمد و يـاران او اسـت.

چــون اين رفيق ما از دين آنها برگشــته بــود، او را نبش قــبر كرده، بيرون انداخته اند. آنگـاه، قـبر عميق‌تـري بـرايش كندند (و او را دفن كردند). اما باز هم، صبح روز بعد، زمين او را بــيرون انداخته بود. دوباره گفتند: «اين، كار محمد و ياران اوسـت. چـون رفيق ما از دين آنها برگشته بود، او را نبش قبر كرده و بـيرون انداخته اند. سرانجام، تا جايي كه مي توانسـتند قـبرش را عميق كردند. باز هم صبح روز بعـد، زمين او را بـيرون انداخته بـود. در پايان، متوجه شدند كه اين، كار مردم نيست. لـذا او را به حـال خود، رها ساختند.

1496 [illegible] «[illegible]» [illegible] (3631:[illegible])

ترجمه: جـابر مي گويـد: نـبي اكـرم فرمـود: «آيا شـما نَمَد داريــد»؟ گفتم: چگــونه مي‌تــوانيم داراي نمد باشــيم؟ فرمــود: «بزودي صاحب نمد خواهيد شد».

جـــابر می گويـــد: هم اکنـــون، من به همســـرم مي گـــويم: نمدهايت را از کنار من دور کن. و او مي گويد: آيا نـبي اکـرم نفرمـود: «شـما بـزودي صـاحب نمد خواهيد شـد»؟ پس آنها را مي‌گذارم.

1497 [illegible]

[illegible] (3632: [illegible])

ترجمـه: سـعد بن معـاذ میگویـد: به امیه بن خلف گفتم: از رسـول اکـرم شـنیدم که خـودش را قاتل تو مي دانسـت. امیه گفت: قاتل من خواهد بـود؟ گفتم: بلي. گفت: سـوگند به خـدا که محمد، سـخن دروغ نمي گويـد:. سـرانجام، خداوند او را در روز بـدر (توسط محمـد) به قتل رسـانيد. و اين حـديث، داسـتاني دارد که خلاصة آن، همين است.

1498 [illegible]

[illegible] (3634)

ترجمه: اسامه بن زيد ؓ ميگويد: ام سلمه رضي الله عنها نزد نبي اكرم ﷺ نشسته بود كه جبريل آمد و سخن گفت و برخاست. پيامبر اكرم ﷺ به ام سلمه گفت: «اين كيست»؟ يا چيزي شبيه اين، پرسيد. ام سلمه گفت: اين، دحيه است. (همان شخصي كه گاهي جبريل به شكل او مي آمد). ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: سوگند به خدا كه در آن لحظه، او را جز دحيه، كسي ديگر نمي پنداشتم. تا اينكه خطبة نبي اكرم ﷺ را شنيدم كه از جبريل، سخن مي گويد و يا سخني مانند اين.

1499- [illegible]

([illegible]:3633)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويـد: رسـول الله فرمود: «خواب ديدم كه مردم در ميداني، جمع شده اند. آنگــاه، ابــوبكر برخاست و يك يا دو دلــو، آب كشــيد و در آب كشــيدنش، ضــعف داشت ولي خداوند او را مغفــرت مي كنــد.

سـپس، عمر آنـرا گـرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسـيار بزرگي، تبديل شد و هيچ نابغه اي در ميـان مـردم نديـده ام كه مانند او شـگفتي بيافريند تا جاييكه مـردم سـيراب شـدند و به استراحت پرداختند».

باب (36): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: او را آنگونه مي شناسند كه فرزندان خود را مي‌شناسند

1500 [illegible]

[illegible] (3635:[illegible])

ترجمـه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويـد: تعـدادي از يهوديـان نـزد رسـول الله ﷺ آمدند و به او گفتند که مـرد و زني از آنها مرتکب زنا شـده انـد. رسـول خـدا ﷺ به آنـان گفت:

«در اين باره در تورات چه حكمي آمده است»؟ گفتنـد: آنـان را رسـوا مي كـنيم و شـلاق مي زنيم. عبدالله بن سـلام گفت: دروغ مي گوييد. در اين باره در تـورات، حكم رجم آمـده اسـت. آنگاه، تورات را آوردند و باز كردند. سپس يكي از آنان، دسـتش را بر آية رجم گذاشت و آيـات ما قبل و مابعد آنـرا خوانـد. عبد الله بن سـلام به او گفت:دسـتت را بـردار. او دسـتش را برداشـت. آنگـاه آية رجم را ديدند و گفتنـد: اي محمـد! او راست مي گويد: در تورات، آية رجم، وجود دارد. سرانجام، رسـول خـدا دستور داد و آن دو نفر، رجم شدند.

باب (37): در خواست مشركين از پيامبر اكرم ﷺ تا به آنها معجزه اي نشان دهد، و آنحضرت ﷺ شق القمر را به آنان نشان داد

1501- [illegible]. (3636:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود ﷺ مي گويد: در زمان رسـول خـدا ﷺ ماه به دو نيم، تقسيم شد. نبي اكرم ﷺ فرمود: «شما گواه باشيد».

1502- [illegible] (3642: [illegible])

ترجمه: از عروة بارقي ؓ روايت است كه نبي اكـرم ﷺ به او يك دينـار داد تا بـرايش گوسـفندي بخـرد. او با يك دينـار، دو گوسفند خريد. سـپس يكي از آن دو را به يك دينـار فـروخت. و يك دينار و يك گوسـفند، بـراي رسـول خـدا ﷺ آورد. آنحضـرت ﷺ براي معاملاتش، دعاي بركت نمـود. به همين خـاطر، عـروه اگر خاك هم مي خريد، سود مي برد.

كتاب (56) فضايل صحابه رضوان الله عليهم اجمعين

(صحابه، كساني هستند كه پيامبر را ديدند يا با او مصاحبت داشتند و به او ايمان آوردند و با ايمان از دنيا رفتند)

باب (1) اين سخن رسول اكرم ﷺ كه فرمود: اگر كسي را به عنوان دوست صميمي انتخاب مي‌كردم، ابوبكر را بر مي گزيدم

1503- [illegible] (3659:[illegible]).

ترجمه: جبير بن مطعم ﷺ مي گويد: زني نزد نبي اكرم ﷺ آمد. آنحضرت ﷺ به او دستور داد تا دوباره نزد او بيايد. آن زن

گفت: اگر آمدم و تو را نيافتم، چه كار كنم؟ منظـورش اين بـود كه اگر شــما فــوت نمــوده بوديــد، به چه كسي مراجعه كنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «اگر مرا نيافتي، نزد ابوبكر بيا».

1504 [illegible] (3660:[illegible])

ترجمه: عمار ﷺ مي گويد: رسول خدا ﷺ را ديدم كه بجز پنج برده و دو زن و ابوبكر، كسي ديگر با وي نبود.

1505 [illegible]

(3661)

ترجمه: ابو درداء میگوید: نزد نبي اكرم نشسته بودم كه ابوبكر آمد در حالي كه گوشة لباسش را گرفته و به اندازه اي بالا زده بود كه زانويش، ديده مي شد. نبي اكرم فرمود: «دوست شما، خود را دچار مشكلي كرده است». ابوبكر سلام كرد و گفت: بين من و پسر خطاب بگو مگو پيش آمد. او را خشمگين كردم. سپس پشيمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد. ولي او نبخشيد. بدينجهت، خدمت شما رسيدم. رسول خدا فرمود: «اي ابوبكر! خداوند تو را ببخشد». و اين جمله

را سه بار تكرار كرد. سر انجام، عمر نيز پشيمان شد و به خانة ابوبكر رفت و پرسيد: ابوبكر اينجاست؟ گفتند: خير. آنگاه، نزد نبي اكرم آمد و سلام كرد. با ديدن او، چهرة پيامبر خدا داشت دگرگون مي شد. ابوبكر ترسيد (كه مبادا رسول خدا به او چيزي بگويد) لذا دو زانو نشست و گفت: يا رسول الله! سوگند به خدا كه من كوتاهي كرده‌ام. و اين جمله را دو بار، تكرار كرد. نبي اكرم فرمود: «همانا خداوند مرا به سوي شما مبعوث كرد. شما مرا تكذيب كرديد و ابوبكر مرا تصديق كرد و با جان ومالش، مرا همراهي نمود. آيا دوستم را برايم مي گذاريد»؟ و اين جمله را دو بار تكرار نمود. بعد از آن، هيچ كس ابوبكر را اذيت نكرد.

1506 فَقَالَ (3662)

ترجمه: عمرو بن عاص میگوید: رسول الله مرا به عنوان فرمانده لشکر ذات‌السلاسل، تعیین نمود. نزد آنحضرت رفتم و پرسیدم: محبوبترین انسان، نزد تو کیست؟ فرمود: «عایشه». گفتم: از مردان چه کسي محبوبتر است؟ فرمود:

«پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر ديگر را بر شمرد.

1507- [illegible] (3665: [illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هركس، از روي تكبر، لباسش را بر زمين

بکشاند، خداوند، روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد». ابوبکر گفت: يك طرف لباسم پايين مي افتد مگر اینکه مواظب آن باشم. رسول الله ﷺ فرمود: «تو اين كار را از روي تكبر، انجام نمي دهي».

1508

[illegible] فَقَالَ: [illegible]

[illegible] (3674:[illegible])

ترجمه: از ابوموسي اشعري روايت است كه او در خانه اش وضو گرفت. سپس بيرون رفت و با خود گفت: رسول خدا را ترك نمي كنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جوياي پيامبر اكرم شد. به او گفتند: بيرون شد و به اين طرف رفت. ابوموسي مي گويد: دنبال اش به راه افتادم و به جستجوي او پرداختم تا اينكه وارد باغ اريس شد. من كنار دروازة آن كه از شاخه هاي درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتيكه

رسول خدا قضاي حاجت كرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوي او رفتم و ديدم بر لبة چاه اريس نشسته و ساقهايش را برهنه نموده و داخل چاه، آويزان كرده است. به ايشان، سلام دادم و برگشتم و كنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان پيامبر خدا مي شوم. سپس، ابوبكر آمد و در را فشار داد. گفتم: كيستي؟ گفت: ابوبكر. گفتم: صبر كن. آنگاه، نزد رسول خدا رفتم و گفتم: اي رسول خدا! او ابوبكر است و اجازة ورود مي خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوي ابوبكر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله تو را به بهشت، بشارت داد. ابوبكر وارد شد و بر لبة چاه، سمت راست رسول خدا نشست و مانند آنحضرت پاهايش را در چاه، آويزان كرد و

ساقهايش را برهنه ساخت. سپس بر گشتم وسرجايم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم كه وضو بگيرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر خداوند به او (يعني برادرم) ارادة خير داشته باشد، او را مي آورد. ناگهان، ديدم كه شخصي دروازه را تكان مي دهد. پرسيدم: كيستي؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر كن. آنگاه نزد رسول خدا رفتم و به ايشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازة ورود مي خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول خدا به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبة چاه، سمت چپ پيامبر اكرم نشست و پاهايش را در چاه، آويزان كرد. من بر گشتم و سر جايم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر خداوند به

فلاني ارادة خير داشته باشد، او را مي آورد. فردي ديگر آمد و دروازه را تكان داد. گفتم: كيستي؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر كن. پس نزد رسول خدا آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به خاطر مصيبتي كه گرفتارش مي شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله تو را به خاطر مصيبتي كه به آن گرفتار مي شوي، بشارت بهشت داد. او نيز وارد شد و ديد كه لبة چاه، پر شده است. لذا آن طرف چاه و روبري رسول خدا نشست.

1509 [illegible]

«[illegible]». ([illegible]: 3673)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهيد. زيرا اگر يكي از شما به اندازة كوه احد، طلا انفاق كند، با يك يا نصف مدّي كه اصحاب من انفاق مي كنند، برابري نمي كند». (مدّ، پيمانه اي است كه برخي آنرا به اندازة پُري دوكفِ دست دانسته اند).

1510- [illegible] (3675:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: نبي اكرم ، ابوبكر، عمر و عثمان بالاي كوه احد رفتند. كوه احد آنان را لرزاند. رسول اكرم فرمود: «اي احد! آرام باش چرا كه صرفا روي تو يك نبي، يك صديق و دو شهيد، قرار دارد».

1511- [illegible]

[illegible]

(3677:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: در ميان گروهي ايستاده بودم كه براي عمر بن خطاب دعا مي كردند در حالي كه جنازة او بر تخت اش گذاشته شده بود. ناگهان، مردي از پشت سر، آرنجش را بر شانه ام گذاشت و مي

گفت: خداوند، تو (عمر) را رحمت كند. آرزو مي كردم كه خدا تو را در كنار دو دوست ات، قرار دهد. زيرا بسيار مي شنيدم كه رسول الله مي فرمود: «با ابوبكر و عمر بودم. من و ابوبكر و عمر، فلان كار را انجام داديم. من و ابوبكر و عمر رفتيم». لذا آرزو مي كردم كه خداوند تو را در كنار آنها قرار دهد.

ابن عباس رضي‌الله‌عنهما مي‌گويد: چهره ام را بر گرداندم. ديدم كه او علي بن ابي طالب است.

باب (2): مناقب عمر بن خطاب

1512- [illegible] «[illegible]» [illegible] فَقَالَ: [illegible]! ([illegible]: 3679)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خواب ديدم كه وارد بهشت شدم و در آنجا، رُميصاء همسر ابو طلحه را ديدم و صداي پايي شنيدم. پرسيدم: اين كيست؟ (فرشته) گفت: اين، بلال است. و قصري ديدم كه در

حياط آن، دوشيزه اي نشسته بود. پرسيدم: اين قصر، مالِ كيست؟ گفت: از آنِ عمر است. خواستم وارد شوم و آنرا ببينم اما به ياد غيرت تو افتادم». عمر گفت: يا رسول الله! پدر و مادرم فداي تو باد. آيا براي تو هم به غيرت مي آيم؟!

1513- [illegible] فَقَالَ: « [illegible] ». [illegible]

[illegible]

(3688)

ترجمه: انس مي گويد: مردي از نبي اكرم در مورد قيامت، پرسيد و گفت: قيامت كي بر پا مي شود؟ رسول اكرم فرمود: «براي آن، چه تدارك ديده اي»؟ گفت: چيزي آماده نكرده ام جز اينكه خدا و رسولش را دوست دارم. آنحضرت فرمود: «تو روز قيامت با كسي همراه خواهي بود كه او را دوست داري».

انس مي گويد: هيچ چيزي ما را به اندازة اين سخن نبي اكرم خوشحال نكرد كه فرمود: «تو با كسي همراه خواهي بود كه او را دوست داري». انس ادامه داد: من نبي اكرم، ابوبكر و عمر رضي

الله عنهما را دوست دارم و بخاطر همين دوستي، اميدوارم كه روز قيامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنها نيست.

1514 [illegible] «[illegible]». (3689:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «در ميان بني اسرائيل كه قبل از شما مي زيسته اند، مرداني وجود داشت كه پيامبر نبودند ولي به آنها الهام مي شد. اگر در ميان

امت من، يكي از آنها وجود داشته باشد، آن شخص، عمر خواهد بود».

باب (3): مناقب عثمان بن عفان

1515 [illegible]

[illegible] (3698:[illegible])

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه مردي از اهالي مصر، نزد او آمد و گفت: آيا مي داني كه

عثمان روز جنگ احد، فرار كرد؟ گفت: بلي. پرسيد: آيا مي داني كه او در جنگ بدر، حاضر نشد و غيبت كرد؟ گفت: بلي. پرسيد: آيا مي داني كه او در بيعت رضوان هم حضور نداشت و غيبت كرد؟ گفت: بلي. آن مرد، فرياد كشيد وتكبير گفت. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: بيا تا برايت توضيح دهم. اما در مورد فرار روز احد، من گواهي مي دهم كه خداوند، او را عفو كرده و بخشيده است. و در مورد غيبت روز بدر بايد بگويم: دختر رسول خدا يعني همسرش، بيمار بود. لذا رسول خدا به او گفت: «پاداش و سهم غنيمت يك نفر از كساني كه در جنگ بدر شركت كرده اند، به تو نيز مي رسد». اما اينكه در بيعت رضوان، حضور نداشت، دليلش اين بود كه

اگر در وادي مكه، كسي عزيزتر از عثمان وجود مي داشت، او را به جايش مي فرستاد. ولي به همين خاطر، رسول خدا عثمان را فرستاد. و بيعت رضوان بعد از رفتن او به مكه، صورت گرفت. در نتيجه، رسول الله دست راستش را بجاي دست عثمان قرار داد و فرمود: «اين، دست عثمان است». آنگاه آنرا روي دست چپش نهاد و فرمود: «اين، بيعت عثمان است». در پايان، ابن عمر به آن مرد گفت: هم اكنون، اين جوابها را نيز با خود ببر.

باب (4): مناقب علي بن ابي طالب

ترجمه: علي بن ابي طالب مي گويد: فاطمه رضي الله عنها از سختي كار با آسيا، شكايت داشت. بدين جهت، پس از اينكه چند اسير نزد نبي اكرم آوردند، خدمت آنحضرت رفت ولي او را نيافت. بلكه عايشه رضي الله عنها را ديد و در اين مورد، با وي سخن گفت. هنگامي كه نبي اكرم آمد، عايشه رضي الله عنها او را از آمدن فاطمه رضي الله عنها باخبر ساخت. رسول اكرم نزد ما آمد در حالي كه ما به رختخواب رفته بوديم. خواستم بلند شوم كه فرمود: «بلند نشويد». آنگاه بين ما نشست تا جايي كه سردي قدمهايش را بر سينه ام احساس كردم و فرمود: «آيا به شما چيزي بهتر از خواسته تان نياموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتيد، سي و چهار بار الله اكبر،

سي و سه بار سبحان الله و سي و سه بار، الحمد الله بگوييد. اينها براي شما از خدمتكار، بهتراند».

باب (5): مناقب خويشاوندان پيامبر اكرم

1517-

[illegible] (3720:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن زبير [illegible] ميگويد: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابي سلمه در ميان زنان بوديم. در آن هنگام، زبير را ديدم كه بر اسبش سوار است و دو يا سه بار، نزد نبي قريظه، رفت و آمد مي كند. پس از باز گشت، گفتم: اي پدر! تو را ديدم كه رفت و آمد مي كردي. گفت: پسرم! مرا ديدي؟ گفتم: بلي. گفت: رسول الله [illegible] فرمود: «چه كسي نزد بني قريظه مي رود و اخبار آنها را برايم مي آورد»؟ پس من رفتم.

هنگام بازگشت، رسول خدا [illegible] پدر و مادرش را با هم ذکر کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد».

باب (6): ذکر طلحه بن عبيد الله [illegible]

1518- [illegible]: [illegible]. ([illegible]:3723)

ترجمه: طلحه بن عبيدالله ميگويد: در يكي از روزهايي كه نبي اكرم با دشمنان جنگيد (روز احد) كسي غير از من و سعد، همراه رسول خدا نماند.

1519 [illegible]

[illegible] (3724)

ترجمه: همچنين از طلحه روايت است كه او در روز احد، با دستش،آنقدر از رسول‌خدا محافظت نمود كه بعلت ضربات زياد، دستش فلج شد.

باب (7): مناقب سعد بن ابي وقاص

1520

(3725:)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص میگوید: نبي اكرم روز جنگ احد، والدينش را برايم جمع كرد. (يعني فرمود: «پدر و مادرم فدايت باد»).

باب (8): ذكر دامادهاي پيامبر خدا

1521

[illegible] (3729 :[illegible])

ترجمه: مسور بن مخرمه مي گويد: علي بن ابي طالب از دختر ابوجهل، خواستگاري كرد. هنگامي كه خبر به گوش فاطمه رسيد، نزد رسول الله آمد و گفت: قوم‌ات خيال مي كند كه تو بخاطر دخترانت، خشمگين نمي شوي و هم اكنون، علي مي خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج كند. بعد از شنيدن اين سخن، رسول خدا

برخاست و شنيدم كه پس از خواندن شهادتين، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربيع را داماد كردم. او در سخنانش با من، صادق بود. و فاطمه پارة تن من است و من دوست ندارم كه برايش بد بگذرد. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در خانة يك شوهر، جمع نمي شوند». آنگاه علي از خواستگاري اش، صرف نظر كرد.

1522- [illegible] قَالَ: [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3729)

ترجمه: و در روايتي ديگر، مسور بن مخزمه مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ﷺ ذكر دامادش (ابوالعاص) را كه از بني عبد شمس بود، به ميان آورد و پيوند با ايشان را بسيار ستود و فرمود: «او در سخنانش با من صادق بود و به وعده هايي كه به من داد، وفا كرد».

باب (9): مناقب زيد بن حارثه ﷺ

1523 [illegible]

». (3730)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ گروهي را به جهاد، اعزام كرد و اسامه بن زيد رضي الله عنهما را به عنوان امير آنان، تعيين فرمود. برخي از مردم به فرماندهي اش اعتراض كردند. نبي اكرم ﷺ فرمود: «شما كه هم اكنون به فرماندهي او، اعتراض داريد، قبلاً به فرماندهي پدرش نيز اعتراض داشتيد.سوگند به خدا كه او (پدرش) شايستة

فرماندهي و محبوبترين مردم نزد من بود. و بعد از او، اين، (اسامه) نيز محبوبترين مردم، نزد من است».

1524- [illegible]

[illegible] (3731)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ حضور داشت و اسامه بن زيد و زيد بن حارثه، خواب بودند كه قيافه شناسي وارد شد و گفت: يكي از اين قدمها از ديگري، بوجود

آمده است. راوي مي گويد: نبي اكرم ﷺ از شنيدن اين سخن، خوشحال شد و آنرا پسنديد و به اطلاع عايشه رضي الله عنها رساند.

باب (10): ذكر اسامه بن زيد رضي اللَّه عنهما

1525 [illegible] فَقَالَ: « [illegible]

[illegible] ». ([illegible]: 3733)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: زني از بني مخزوم، مرتكب سرقت شد. مردم گفتند: چه كسي دربارة او با نبي اكرم ﷺ سخن مي گويد؟ كسي جرأت نكرد كه با اوسخن بگويد. سر انجام، اسامه بن زيد رضي الله عنهما با رسول خدا ﷺ سخن گفت: آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر در ميان بني اسرائيل، فرد مشهوري، مرتكب دزدي مي شد، او را رها مي‌كردند. و اگر فرد ضعيفي، مرتكب دزدي مي شد، دستش را قطع مي كردند.

اگر (بجاي آن زن) فاطمه هم مي بود، دستش را قطع مي كردم».

1526 [illegible] :[illegible] «[illegible]». ([illegible]:3735)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم من و حسن را در بغل گرفت و فرمود: «پروردگارا! اينها را دوست داشته باش چرا كه من اينها را دوست دارم».

باب (11): مناقب عبدالله بن عمر رضي الله عنهما

1527- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 3741)

ترجمه: از حفصه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ﷺ به او گفت: «همانا عبد الله، مرد نيكوكاري است».

باب (12): مناقب عمار و حذيفه رضي الله عنهما

1528 [illegible]

[illegible] قَالَ: [illegible] زَالَ [illegible]

[illegible]

(3743:[illegible])

ترجمـــه: از ابـــودرداء روايت است كه نوجـــواني در يكي از مساجد شام، كنار او نشست و قبلاً چنين دعا كرده بود كه: بار الهـا! دوست خـوبي نصـيبم كن. ابـودرداء پرسـيد: اهل كجـايي؟ گفت: از اهالي كوفه هستم و پرسيد: آيا صـاحب سـرّي كه فقط او اسـرار را مي داند (حذيفه) در ميان شما نيست؟ گفتم: بلي. پرســيد: آيا كسي كه خداوند او را به زبـان پيـامبرش از شـيطان، پنـاه داد (عمـار) در ميان شـما نيسـت؟ گفتم: بلي. پرسـيد: آيا كسي كه سـايه به سـايه، رسول خدا را همـراهي مي كـرد و مسـواك اش را بر مي داشـت،

در ميان شما نيست؟ گفتم: بلي. پرسيد: عبدالله بن مسعود آية را چگونه قرائت مي كرد.
گفتم: بعد از آن مي خواند.

ابودرداء مي گويد: مردم شام، آنقدر در مورد اين آيه از من سؤال كردند كه نزديك بود مرا از آنچه كه از رسول خدا شنيده بودم، منصرف سازند.

باب (13): مناقب ابو عبيده بن جراح

1529- [illegible]: «[illegible]». (3744:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسول الله فرمود: «هر امتي، اميني دارد. اي امت! امين ما، ابو عبيده بن جراح است».

باب (14): مناقب حسن وحسين رضي الله عنهما

1530 [illegible] (3749) [illegible]

ترجمه: براء بن عـازب [illegible] میگويـد: نـبي اكـرم [illegible] را ديـدم كه حسن بن علي رضي الله عنهما بر شانه اش قرار داشت و مي فرمود: «خـدايا! من او را دوست دارم. پس تو نـيز او را دوست داشته باش».

1531 [illegible] (3752).

ترجمه: انس بن مالك میگويد: هيچ كس مانند حسن بن علي رضي الله عنهما شبيه نبي اكرم نبود.

1532 – [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3753).

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه شخصي از او پرسيد: اگر كسي در حالت احرام، مگسي را بكشد، حكم اش چيست؟ گفت: مردم عراق از كشته شدن

مگس مي پرسند در حالي كه فرزند دختر رسول خدا ﷺ را كشتند! حال آنكه نبي اكرم ﷺ فرمود: «حسن و حسين، گلهاي خوشبوي من در دنيا هستند».

باب (15): مناقب عبد الله بن عباس رضي الله عنهما

1533- [illegible]: «[illegible]». [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 3756).

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ﷺ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «خدايا! به او حكمت بياموز» و در روايتي ديگر، آمده است كه فرمود: «بار الها! به او كتاب (قرآن) بياموز».

باب (16): مناقب خالد بن وليد رضي الله عنه

1534-

«[illegible]». ([illegible]:3757)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم خبر شهادت زيد، جعفر، و ابن رواحه را اعلام كرد ... شرح بقية حديث قبلا بيان شد. و علاوه بر آن، فرمود: «سرانجام، پرچم را شمشيري از شمشير هاي خدا (خالد) بدست گرفت و خداوند بوسيلة او فتح و پيروزي، نصيبشان ساخت».

باب (17): مناقب سالم؛ غلام آزاد شدة ابوحذيفه

1535ـ [illegible]

[illegible] (3758:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه رسول الله ﷺ مي فرمود: «قرائت قرآن را از چهار نفر بياموزيد: 1ـ عبدالله بن مسعود ـ و نخست، از او نام برد. 2ـ سالم؛ غلام آزاد شدة ابو حذيفه؛ 3ـ ابي بن كعب. 4ـ معاذ بن جبل».

باب (18): مناقب عايشه رضي الله عنها

1536 [illegible]

[illegible] (3773:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: گلوبندي را كه از (خواهرم) اسماء به عاريت گرفته بودم، گم شد. رسول الله [illegible]

چند تن از يارانش را به جستجوي آن فرستاد. در اثناي جستجو، وقت نماز فرا رسيد. آنان بدون وضو، نماز خواندند. وقتي نزد نبي اكرم آمدند و از اينكه بدون وضو، نماز خوانده بودند، شكايت كردند. در نتيجه،آية تيمم نازل شد. شرح بقية حديث در كتاب تيمم، بيان گرديد.

باب (19): مناقب انصار رضوان الله عليهم اجمعين

1537- [illegible]

. [illegible] ([illegible]:3777)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: روز (جنگ) بعاث، روزي است كه خداوند آنرا به رسولش هديه نمود. رسول خدا ﷺ در حالي وارد مدينه شد كه آنان، متفرق، سرانشان كشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. پس خداوند، روز بعاث (جنگ) را به پيامبرش هديه نمود و آنرا باعث اسلام آوردن مردم مدينه ساخت.

باب (20): اين سخن پيامبر اكرم ﷺ كه فرمود: «اگر هجرت نمي بود، من يكي از انصار بودم»

1538- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:3779)

ترجمه: ابوهريره ؓ مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «اگر هجرت نمي بود، من يكي از انصار بودم».

باب (21): دوستي انصار، از ايمان است

1539 [illegible] (3783)

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: نبي اكرم فرمود: «انصار را دوست ندارد مگر مؤمن. و با آنان، دشمني نمي كند مگر منافق. پس هر كس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست مي دارد و هركس، آنها را دشمن بدارد، خداوند، او را دشمن مي دارد».

باب (22): اين سخن پيامبر اكرم ﷺ كه خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترين مردم، نزد من هستيد»

1540 [illegible] (3785)

ترجمه: انس ﷺ مي گويد: نبي اكرم ﷺ زنان و كودكـان انصـار را ديد كه از يك عروسي مي آينـد. پس برخاست و راست ايسـتاد و فرمود: «خدا گواه است كه شما محبوبترين مردم، نزد من هستيد». و اين جمله را سه بار تكرار كرد.

1541- [illegible] (3786)

ترجمه: و در روايـتي ديگـر، انس‌ می گويـد: يكي از زنـان انصـار كه كـودكي به همـراه داشـت، نـزد رسـول خـدا ﷺ آمـد. آنحضـرت ﷺ با او صـحبت كـرد و فرمـود: «سـوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، شما (انصـار) محبوبـترين مـردم، نـزد من هستيد». و اين جمله را دو بار، تكرار كرد.

1542- [illegible] ([illegible]:3787)

ترجمه: از زيد بن ارقم روايت است که انصـار گفتنـد: اي رسول خـدا! هر پيـامبري، پـيرواني دارد و همانا ما از تو پـيروي کـرده ايم. پس از خداوند بخـواه که هم پيمانـان ما را جـزو ما قرار دهد. رسول خدا نيز چنين دعا کرد.

باب (23): فضيلت تيره هاي انصار

1543 [illegible]

[illegible] (3791:[illegible])

ترجمه: ابوحميد ميگويد: نبي اكرم فرمود: «بهترين تـيره هاي انصار به ترتيب، تيرة بني نجار، عبد الاشهل، بـني حـارث و بني ساعده هستند. و همه آنها خوب اند». شرح اين حـديث قبلاً

بيان شد. و در پايـان اين روايت آمـده است كه سـعد بن عبـاده به نبي اكرم ﷺ گفت: اي رسول خدا! تـيره هـاي خـوب انصـار، نـام بـرده شـدند و ما در آخـر، قـرار گرفـتيم. رسـول اكـرم ﷺ فرمود: «آيا براي شما كافي نيست كه جزو خوبان باشيد»؟

باب (24): اين سخن پيامبر اكرم ﷺ كه خطاب به انصار فرمود: «صبر كنيد تا با من در كنار حوض (كوثر) ملاقات نماييد»

1544 [illegible]

«[illegible]».

([illegible]:3792)

ترجمه: اُسيد بن حضير مي گويد: مـردي از انصـار گفت: يا رسول اللـه! آيا همـانطور كه به فلاني، مسـئوليتي واگـذار كـرده اي، به من واگـذار نمي كـني؟ رسـول خـدا فرمـود: «بعد از من، تبعيض هـاي نادرسـتي خواهيد ديـد. پس صـبر كنيد تا با من در كنار حوض (كوثر) ملاقات نماييد».

1545 [illegible]: «[illegible]».

([illegible]:3793)

ترجمه: و در روايتي ديگر، انس مي گويد: رسول خدا فرمود: «وعدة شما با من، كنار حوض است».

باب (25): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: با آنكه خودشان به آن چيز، نيازمندند ولي ديگران را بر خود، ترجيح مي دهند

1546 [illegible] فَقَالَ [illegible]

[illegible]

([illegible]:3798)

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: مردي نزد نبي اكرم [illegible] آمد. رسـول خدا [illegible] كسي را نزد همسرانش فرستاد تا آنها را مطلع سازد. گفتنـد:

نزد ما چيزي جز آب، وجود ندارد. رسول اكرم خطاب به حاضرين گفت: «چه كسي اين شخص را مهمان مي كند»؟ مردي انصاري گفت: من. آنگاه، او را به خانه اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا را گرامي بدار. همسرش گفت: نزد ما چيزي جز خوراك بچه ها، وجود ندارد. گفت: غذايت را آماده كن، چراغت را روشن كن و هر گاه، كودكان ات شام خواستند، آنها را بخوابان. آن زن هم غذايش را آماده كرد، چراغش را روشن ساخت و كودكانش را خوابانيد. سپس، برخاست و چنين وانمود كرد كه مي خواهد چراغش را سر و سامان دهد ولي آنرا خاموش كرد. همچنين آن دو به مهمانشان چنين وانمود كردند كه غذا مي خورند (تا اينكه مهمان غذا را خورد) و آنها شب را گرسنه خوابيدند. صبح روز بعد كه آن

انصاري نـزد رسـول خـدا ﷺ رفت، آنحضـرت ﷺ فرمـود: «ديشـب، خداوند از كار شـما خنديد و يا تعجب كـرد». آنگـاه خداوند اين آيه را نازل فرمود: . (با آنكه خودشان به آن چيز، بشـدت نيـاز دارنـد، ديگـران را بر خـود، تـرجيح مي دهنـد. و كساني كه از بخل نفس خويش، محفـوظ بماننـد، آنـان، قطعـاً رستگارند).

باب (26): اين سخن پيامبر اكرم ﷺ كه فرمود: «از نيكانشان بپذيريد و از بدانشان، گذشت كنيد»

1547

(3799:)

ترجمه: انس بن مالك ميگويد: ابوبكر و عباس رضي الله عنهما از كنار يكي از مجالس انصار گذشتند و ديدند كه آنها گريه مي كنند. عباس پرسيد: چرا گريه مي كنيد؟ گفتند: به ياد مجالسي كه نبي اكرم با ما داشت، افتاديم. سپس، عباس نزد رسول خدا رفت و او را با خبر ساخت. راوي مي گويد: آنگاه نبي اكرم در حالي كه پارچه اي به سرش بسته بود، بيرون آمد و براي آخرين بار، به منبر رفت. و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «شما را در مورد انصار، سفارش مي كنم. آنان، راز دار و امانت دار من هستند. و به وظايف خود، عمل كرده اند ولي حق آنان بر ما باقي است. پس، از نيكانشان بپذيريد و از بدانشان، گذشت نماييد».

1548

(3800:[illegible]).

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله [illegible] در حالي كه ملافه اي پوشيده و بالاي شانه‌هايش انداخته و پارچه اي سياه به سرش بسته بود، بيرون آمد و بر منبر

نشست. و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «اما بعد، اي مردم! تعداد مردم، رو به افزايش است. ولي تعداد انصار تا جايي كاهش مي يابد كه مثل نمك در طعام مي مانند. پس هركس از شما به پست و مقامي رسيد كه مي تواند نفع يا ضرري به ديگران برساند، از نيكوكاران آنان (انصار) بپذيرد و از بدانشان،گذشت نمايد».

باب (27): مناقب سعد بن معاذ

1549- [illegible] (3803).

ترجمه: جابر می گوید: نبي اكرم فرمود: «عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه در آمد».

باب (28): مناقب اُبَي بن كعب

1550- [illegible] (3809).

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] خطاب به اُبَي [illegible] بن كعب فرمود: «خداوند به من دستور داده است تا سورة [illegible] برايت بخوانم». اُبي گفت: خداوند اسم مرا گرفت؟ آنحضرت [illegible] فرمود: «بلي». اُبَي با شنيدن اين سخن، به گريه افتاد.

باب (29): مناقب زيد بن ثابت [illegible]

1551- [illegible]

[illegible]

([illegible]:3810)

ترجمه: انس می گوید: در زمان نبي اكرم چهار نفر كه همگي از انصار بودند، قرآن را جمع آوري كردند: اُبَي بن كعب، معاذ بن جبل، ابو زيد و زيد بن ثابت. يكي از راويان مي گويد: از انس پرسيدم: ابو زيد كيست؟ گفت: يكي از عموهاي من است.

باب (30) مناقب ابوطلحه

1552 [illegible]

[illegible]

[illegible] (3811 :[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: هنگامي كه مردم در روز احد از اطراف نبي اكرم پراكنده شدند، ابو طلحه پيشاپيش آنحضرت قرار داشت و با سپرش از ايشان، محافظت مي كرد. او كه تير انداز ماهري بود، در آنروز، دو يا سه كمان، در دستش شكست. و هر شخصي كه با جعبة تير مي گذشت، نبي اكرم مي فرمود: «آنرا براي ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبي اكرم سرش را بلند مي كرد تا بسوي دشمن، نگاه كند، ابو طلحه مي گفت: اي پيامبر خدا! پدر و مادرم فدايت. سرت را بالا مگير. مبادا تيري از تيرهاي

دشمن به تو اصابت كند. سينه ام جلوي سينه ات قرار دارد. (سينه ام را برايت، سپر كرده ام).

راوي مي گويد: عايشه دختر ابوبكر و ام سُليم رضي الله عنهما را ديدم كه لباسهايشان را بالا زده بودند طوريكه خلخالهاي ساق پايشان را مشاهده مي كردم. (اين حادثه قبل از نزول آيه حجاب بود). آنان مشك هاي آب را بر دوش خود حمل مي كردند و به مردم، آب مي دادند و بر مي گشتند. باز آنها را پر از آب كرده، دوباره مي آمدند و به مردم، آب مي دادند. و در آنروز، دو يا سه بار، شمشير از دست ابو طلحه به زمين افتاد.

باب (31): مناقب عبدالله بن سلام

1553. [illegible]

[illegible] (3812:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص میگوید: نشنیدم که نبي اکرم جز عبد الله بن سلام به احدي ديگر از کساني که بر روي زمين راه مي روند، بگويد او اهل بهشت است.

و در مورد ايشان، اين آيه نازل شد: [illegible] يعني و كساني از بني اسرائيل بر همچون كتابي (قرآن) گواهي مي دهند.

1554 [illegible]

[illegible] «[illegible]». ([illegible]:3813)

ترجمه: عبدالله بن سلام [illegible] میگوید: در زمان نبي اکرم [illegible] خوابي ديدم وآنرا براي رسول الله [illegible] تعريف کردم. ديدم که گويا در باغي هستم ـ وسعت و سر سبزي آنرا نيز ذکر کرد ـ و در ميان آن، ستوني آهني قرار داشت که قسمت پايين آن، در زمين و قسمت بالاي آن، در آسمان بود. و در رأس آن، حلقه اي وجود داشت. به من گفتند: بالا برو. گفتم: نمي توانم. خادمي آمد و لباسهايم را از

پشت سر، بالا زد. پس بالا رفتم تا به قسمت فوقاني آن رسيدم و حلقه را گرفتم. به من گفتند: آن را محكم بگير. آنگاه، بيدار شدم در حالي كه آن حلقه در دستم بود. سپس، خوابم را براي رسول خدا تعريف كردم. فرمود: «آن باغ، اسلام، و آن ستون، ستون اسلام، و آن حلقه، عرو الوثقي است. پس تو تا زنده هستي، بر اسلام، ثابت قدم خواهي ماند».

باب (32): ازدواج نبي اكرم با خديجه و فضيلت خديجه رضي الله عنها

1555 [illegible]

[illegible] (3818:[illegible])

ترجمه: عايشه رضياللهعنها ميگويد: بر هيچ يك از همسران نبي اكرم به اندازة خديجه، رشك نبردم. او را نديده بودم ولي رسول اكرم به كثرت از او ياد مي كرد و چه بسا كه گوسفندي را ذبح مي نمود، آنرا قطعه قطعه مي كرد و براي

دوستان خديجه مي فرستاد. گاهي به آنحضرت ﷺ مي گفتم: گويا در دنيا زني بجز خديجه، وجود نداشته است. رسول خدا ﷺ مي فرمود: «فضايل زيادي داشت و من از او، فرزند دارم».

1556 [illegible]

(3820: [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: جبريل نزد نبي اكرم آمد و گفت: او خديجه است كه با ظرفي از خورش يا غذا و يا آب مي آيد. پس هنگامي كه نزد تو آمد، از طرف پروردگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه اي در بهشت بشارت بده كه از مرواريد ميان تهي، ساخته شده است و هيچگونه خستگي و سر و صدايي در آن، وجود ندارد.

1557 [illegible]

[illegible] (3821:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هاله دختر خويلد؛ خواهر خديجه رضي الله عنها؛ از رسول الله ﷺ اجازة ورود خواست. آنحضرت ﷺ چون از شنيدن صداي او به ياد اجازه خواستن خديجه رضي الله عنها افتاد، تكان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است». عايشه مي گويد: از شنيدن اين جمله، رشك بردم و گفتم: چرا از پير زني قريشي كه سرخي لثه هايش آشكار بود (دندان نداشت) و مدتها است كه از دنيا رفته است

اين همه ياد مي كني در حالي كه خداوند، زنان بهتري از او به شما عنايت فرموده است.

باب (33): ذكر هند دختر عتبه

1558

[illegible] (3825:[illegible])

ترجمه: عايشه رضيالله‌عنها مي گويد: هند دختر عتبه آمد وگفت: اي رسول خدا! در روي زمين، هيچ خانواده اي وجود نداشت كه ذلت را براي آنان ، بيشتر از ذلت براي خانوادة تو دوست داشته باشم. اما امروز، هيچ خانواده اي در روي زمين وجود ندارد كه عزت را براي آنان، بيشتر از عزت براي خانوادة تو دوست داشته باشم. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، همينگونه است». شرح بقية آن، در حديث شماره (1033) بيان شد.

باب (34): سخن از زيد بن عمرو بن نفيل

1559

[illegible] (3826:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: قبل از اينكه بر نبي اكرم ﷺ وحي نازل شود، با زيد بن عمرو بن نفيل در قسمت پايين «بلاح» ملاقات كرد. سپس، سفرة غذايي براي رسول خدا ﷺ آوردند. آنحضرت ﷺ از خوردن آن، امتناع ورزيد. زيد گفت: من هم از آنچه شما براي بت هايتان ذبح مي كنيد، نمي خورم و فقط گوشتي را مي خورم كه نام خدا بر آن، گرفته شده باشد. راوي مي گويد: زيد بن عمرو بر ذبيحه هاي قريش، عيب مي گرفت، كار آنان را زشت و گناهي بزرگ مي

دانست و مي گفت: گوسفند را خدا آفريده است و از آسمان، برايش آب نازل كرده است و از زمين برايش، گياه رويانيده است. آنگاه، شما آنرا بنام غير خدا، ذبح مي‌كنيد.

باب (35): دوران جاهليت

1560ـ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «أَلا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلا يَحْلِفْ إِلاَّ بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: «لاَ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». (بخارى: 3836)

ترجمه: همچنين عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم فرمود: «آگاه باشيد، هركس كه ميخواهد سوگند ياد كند، فقط به نام خدا، سوگند ياد كند». راوي مي گويد: قريش بنام پدران خود، سوگند مي خوردند. رسول خدا فرمود: «به نام پدرانتان، سوگند نخوريد».

1561

(3841:)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «بهترين سخني كه شاعر به زبان آورده است، سخن لبيد است كه مي گويد: بدانيد كه هر چيزي غير از خدا، رفتني است. و نزديك بود كه اميه بن ابي صلت، مسلمان شود».

باب (36): بعثت رسول اكرم

1562ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهِجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ . (بخارى: 3851)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: در سن چهل سالگي، به نبي اكرم وحي نازل شد. پس سيزده سال در مكه ماند. سپس دستور داده شد تا هجرت نمايد. آنگاه به

مدينه، هجرت نمود و ده سال نيز در آنجا ماند و بعد از آن، فوت كرد.

باب (37): مشكلاتي كه پيامبر اكرم و يارانش، از مشركين مكه، متحمل شدند

1563- [illegible]

[illegible]

([illegible]:3856)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما دربارة بدترين برخوردي كه مشركين با نبي اكرم ﷺ داشتند، پرسيدند. گفت: روزي، پيامبر خدا ﷺ در حِجر كعبه (حطيم) نماز مي خواند كه عقبه بن ابي معيط آمد و چادرش را به گردن او انداخت و بشدت گلويش را فشرد و مي خواست او را خفه كند. در آن هنگام، ابوبكر آمد و شانة عقبه را گرفت و او را از رسول خدا ﷺ دور ساخت و گفت: آيا مردي را كه مي گويد: پرودگار من، الله است، به قتل مي رسانيد؟!

باب (38): ذكر جن

1564 [illegible]: [illegible]. ([illegible]:3859)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود [illegible] پرسيدند: شبي كه جن ها به قرآن، گوش فرا مي دادند، چه كسي نبي اكرم [illegible] را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ گفت: درختي.

1565 [illegible]: [illegible]...[illegible]

[illegible]

(3860:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره [illegible] روايت است كه او با نبي اكرم [illegible] بود و ظرف آبي را براي وضو و نيازهاي ديگر آنحضرت [illegible] همراه داشت... اين حديث، قبلاً بيان شد و در اينجا علاوه بر آن، آمده است كه رسول خدا [illegible] فرمود: «گروهي از جنهاي شهر نصيبين نزد من آمدند و چه جن هاي خوبي بودند. آنان از من طلب غذا

کردند. من نيز از خدا خواستم که آنها بر هر استخوان و يا سِرگيني که بگذرند، بر آن، غذايي بيابند».

باب (39): هجرت به حبشه

1566 - [illegible]

[illegible] «[illegible]». (3874:[illegible])

ترجمه: ام خالد؛ دختر خالد رضي الله عنها؛ مي گويد: من كه دختر خردسالي بودم از سرزمين حبشه آمدم. رسول الله صلي الله عليه وسلم لباس نقش داري به من پوشانيد. و بر آن نقشها، دست مي كشيد ومي فرمود:

«زيباست، زيباست».

باب (40): حكايت ابو طالب

1567 [illegible]

[illegible] ». (3883:[illegible])

ترجمه: عباس بن عبدالمطلب [illegible] مي گويد: به نبي اكرم [illegible] گفتم: چه كاري براي عمويت انجام دادي؟ زيرا از توحمايت مي كرد و به خاطر توخشمگين مي شد. فرمود: «او در عمق كمِ جهنم به سر مي برد. و اگر من نبودم، در دركِ اسفل آتش، قرار مي گرفت».

1568 [illegible]: «[illegible]

[illegible] (3885

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: هنگامي كه از عموي رسول خدا ذكري به ميان آمد، شنيدم كه فرمود: «اميدوارم كه شفاعت من روز قيامت، برايش مفيد باشد و در عمقِ كمِ جهنم، قرار گيرد طوريكه آتش تا قوزك پايش برسد. ولي (باز هم) مغزش از آن، بجوش مي آيد».

باب (41): حديث اسراء

1569 [illegible] (3886) [illegible]

ترجمه: جابر بن عبدالله مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «هنگامي كه قريش (اسراء و معراج رفتن) مرا تكذيب كردند، در حِجر اسماعيل (همان ديوار كوچك ملحق به كعبه) ايستادم. خداوند بيت المقدس را برايم نمايان ساخت. و من در حالي كه بسوي آن نگاه مي‌كردم، نشانه هاي آنرا براي قريش مي گفتم».

باب (42): معراج

1570

قَالَ:

قَالَ:

قَالَ:

فَقَالَ

[illegible]

(3887:[illegible])

ترجمه: مالك بن صعصعه ميگويد: رسول خدا از شب اسراء براي ما سخن گفت و فرمود: «هنگامي كه در حطيم يا حجر اسماعيل به پهلو خوابيده بودم، ناگهان، شخصي آمد و سينه ام را تا زير ناف، شكافت. قلبم را بيرون آورد. سپس، طشتي را كه مملو از ايمان بود، آوردند و قلبم را در آن، شستشو دادند و آنرا پر از ايمان

كردند و سرجايش گذاشتند. آنگاه، چارپاي سفيدي آوردند كه از قاطر، كوچكتر و از الاغ، بزرگتر بود. و هر گام اش را به اندازة ديدش بر مي داشت. مرا بر آن سوار كردند. جبريل مرا برد تا به آسمان دنيا رسيد و گفت: در را باز كنيد. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آيا دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خير مقدم، عرض مي كنيم. چه وقت خوبي آمده است. آنگاه، در را باز كردند. هنگامي كه وارد آسمان اول شدم، آدم عليه السلام را ديدم. جبريل گفت: اين، پدرت، آدم است به او سلام بده. من هم به او سلام دادم و او جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي فرزند صالح و پيامبر نيكوكار. سپس جبريل مرا بالا برد تا به آسمان دوم رسيد و

گفت: در را باز كنيد. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خير مقدم، عرض مي كنيم چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد آسمان دوم شدم، پسر خاله هايم؛ يحيي و عيسي؛ را ديدم. جبريل گفت: اينها، يحيي و عيسي هستند به آنها سلام بده. به آنان نيز سلام دادم. آنها جواب دادند و گفتند: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. سپس جبريل مرا به آسمان سوم برد و خواست تا در را باز كنند. پرسيدند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همرا من است. پرسيدند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي گوييم

چه وقت خوبي آمده است. آنگاه در را باز كردند. هنگامي كه وارد شدم، يوسف را ديدم. جبريل گفت: اين، يوسف است به او سلام بده. به او هم سلام دادم او نيز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. سپس، جبريل مرا به آسمان چهارم برد و خواست تا در را باز كنند. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي گوييم چه وقت خوبي آمده است. آنگاه، در را باز كردند. هنگامي كه وارد شدم و به ادريس رسيدم، جبريل گفت: اين، ادريس است به او سلام بده. به او نيز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش

آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. سپس جبريل مرا به آسمان پنجم برد وخواست تا در را باز كنند. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. پرسيدند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي‌گوييم چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد شدم، هارون را ديدم. جبريل گفت: اين، هارون است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نيز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار.

سپس جبريل مرا به آسمان ششم برد و خواست تا در را باز كنند. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. پرسيدند: كسي همراه

توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي گوييم چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد شدم، موسي را ديدم. جبريل گفت: اين، موسي است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نيز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. اما هنگامي كه از او گذشتم، شروع به گريستن كرد. پرسيدند: چرا گريه مي كني؟ گفت: بخاطر اينكه بعد از من، نوجواني مبعوث شده است كه امتيانش بيشتر از امت من به بهشت مي روند.

سپس جبريل مرا به آسمان هفتم برد و خواست تا در را باز كنند. پرسيدند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: آيا كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. نگهبان آسمان گفت: به او خوش آمد مي گوييم. چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد شدم، ابراهيم را ديدم. جبريل گفت: اين، پدر توست. به او سلام بده. به او نيز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي فرزند صالح و پيامبر نيكوكار. سپس بالا برده شدم تا به سدرہ المنتهي رسيدم. ناگهان، ديدم كه ميوه هايش به اندازة كوزه هاي شهر «هجر» و برگهاي آن به اندازة گوش فيل است. جبريل گفت: اين، سدرہ النمنتهي است. و در آنجا، نگاهم به

چهار نهر افتاد که دو تا پنهان و دو تاي ديگر، آشکار بودند. پرسيدم: اي جبريل! اينها چيست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهاي بهشت اند. و دو نهر آشکار، نيل و فرات مي باشند. سپس بيت المعمور را به من نشان دادند. آنگاه، برايم يك ظرف شراب، يك ظرف شير و يك ظرف عسل آوردند. من شير را برداشتم. جبريل گفت: اين، فطرتي است که تو و امت ات بر آن هستيد.

آنگاه، روزانه، پنجاه نماز برايم فرض قرار دادند. پس بر گشتم. همينکه به موسي رسيدم، گفت: چه دستوري به تو دادند؟ گفتم: دستور دادند تا روزانه، پنجاه نماز بخوانم. موسي

گفت: امت تو نمي تواند روزانه، پنجاه نماز بخواند. سوگند به خدا كه من مردم را قبل از تو آزمايش كردم و از بني اسراييل، مشكلات زيادي را متحمل شدم. پس نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا براي امت ات، تخفيف دهد. برگشتم. پس خداوند ده نماز، برايم كم كرد. دوباره نزد موسي آمدم. موسي همان سخنان گذشته اش را تكرار كرد. دوباره برگشتم و خداوند ده نماز ديگر را كم كرد. بار ديگر، نزد موسي آمدم. او همان سخنان قبلي اش را تكرار كرد. پس برگشتم و خداوند، ده نماز ديگر نيز كم كرد. بسوي موسي آمدم. دوباره همان سخنان را تكرار كرد. پس برگشتم و خداوند دستور داد تا روزانه، ده نماز بخوانم. پس نزد موسي آمدم و او همان

سخنانش را تكرار كرد. دوباره نزد خدا برگشتم و اين بار به من دستور داده شد تا روزانه، پنج نماز بخوانم.

براي آخرين بار، نزد موسي آمدم. پرسيد: چه دستوري به تو دادند؟ گفتم: به من دستور دادند كه روزانه، پنج نماز بخوانم. موسي گفت: امت تو نمي تواند روزانه، پنج نماز بخواند. و من قبل از تو، مردم را آزمايش كرده ام و از بني اسراييل، سختي هاي زيادي، متحمل شده ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا براي امت ات تخفيف بدهد. گفتم: آنقدر از پروردگارم خواستم كه شرمنده شدم. هم اكنون، خشنود و تسليم هستم. 〉

هنگامي كه از آنجا گذشتم، هاتفي ندا داد: فريضه ام را قطعي نمودم و به بندگانم تخفيف دادم».

قابل ياد آوري است كه حديث اسراء به روايت انس در آغاز «كتاب الصلا» بيان گرديد و هر يك از اين دو حديث، حاوي مطالبي است كه ديگري فاقد آن مي باشد.

1571- [illegible]

[illegible] : [illegible] : [illegible]

[illegible]. ([illegible]:3888)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما دربارة اين آيه: [illegible] يعني ديداري را كه ما (در شب معـراج) بـراي تو ميسر سـاختيم، در واقع آنـرا وسيلة آزمايش مردم، قرار داديم، مي گويد: اين ديـدار، با چشم (در حــالت بيــداري) در شــبي كه رســول الله [illegible] به بيت المقدس برده شد، صورت گرفت.

همچنين ابن عباس رضي الله عنهما دربارة آية: يعني درخت لعنت شده در قرآن، مي فرمايد: منظور از آن، درخت زَقوم است.

باب (43): نكاح نبي اكرم با عايشه رضيالله عنها وآمدن عايشه به مدينه وعروسي آنحضرت با وي

1572

[illegible]

([illegible]:3894) .[illegible]

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: دختري شش ساله بودم كه نبي اكرم مرا به نكاح خود در آورد. سپس به مدينه، هجرت كرديم و در محلة بني حارث بن خزرج، منزل گرفتيم. در آنجا تب شدم كه به علت آن، موهاي سرم ريخت. پس از مدتي، دوباره روييد تا اينكه به شانه هايم رسيد. سرانجام، روزي، با دوستانم مشغول تاب بازي بودم كه مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولي نمي دانستم از من چه مي خواهد. او دستم را گرفت و مرا كه نفس نفس مي زدم، كنار دروازة خانه نگهداشت. اندكي، آرام گرفتم ونفس زدنم، بر طرف گرديد. آنگاه، كمي آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستي بر آنها كشيد. سپس مرا به داخل خانه برد.

چند زن انصاري در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبريك و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان مرا آراستند و هيچ چيزي مرا نترساند مگر ديدن رسول خدا [illegible] كه هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله اي بودم.

1573- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3895)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ﷺ خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابريشمي، خواب ديدم. و شخصي مي گفت: اين، همسر توست. چادرش را كنار بزن. ناگهان، مي‌ديدم كه تو هستي. با خود مي گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد،. به آن، جامة عمل ميپوشاند».

باب (44): هجرت پيامبر اكرم ﷺ و يارانش به مدينه

1574 – [illegible]

[illegible] (3905 و 3906)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر نـبي اكـرم ﷺ؛ مي گويد: از زماني كه به خاطر دارم، پدر و مادرم، مسلمان بودنـد. و هر روز، صبح و شب، رسول الله ﷺ نزد ما مي آمد. هنگـامي كه مسلمانان، مورد آزمايش قرار گرفتند، ابوبكر به قصد هجرت به حبشه، بيرون رفت تا به منطقة «برك الغماد» رسـيد. در آنجا با ابن دغنه كه سردار قبيلة «قاره» بود، ملاقـات كـرد. او گفت: اي ابوبكر! كجا مي روي؟ گفت: قوم ام مرا بيرون كرده اسـت. مي خـواهم روي زمين، سـياحت كنم و پروردگـارم را عبـادت

نمايم. ابن دغنه گفت: اي ابوبكر! افـرادي مانند تو نه بـيرون مي روند و نه كسي آنها را بيرون مي كند. زيرا تو به داد نيازمنـدان مي رسـي، با خويشـاوندانت، صـلة رحم داري، مسـئوليت مي پذيري، مهمان نوازي مي كـني و در مشـكلات، به مـردم، يـاري مي‌رسـاني. من تو را پنـاه مي دهم. برگـرد و پرودگـارات را در شهر خود، عبـادت كن. اينجا بـود كه ابـوبكر برگشت و ابن دغنه نيز او را همراهي كرد. شب هنگام، ابن دغنه به اشراف قـريش سر زد وبه آنان گفت: افرادي مانند ابـوبكر، نه بـيرون مي روند ونه كسي آنان را بيرون مي كند. آيا مردي را كه به فقـرا كمك مي نمايد، صـله رحم دارد، مسئوليت پـذير اسـت، مهمـان نـواز است و در مشكلات، به داد مردم مي رسـد، بـيرون مي كنيـد؟

قريش، پناه دادن ابن دغنه را پذيرفتند و به او گفتنـد: به ابـوبكر بگو تا پرودگـارش را در خانة خـود، عبـادت كنـد، همانجا نمـاز بخواند و هر چه مي‌خواهـد، آنجا تلاوت كنـد. و اين كارهـايش را علني، انجام ندهد و به ما اذيت و آزار نرسـاند. زيـرا مي‌ترسـيم كه زنان و كودكان ما را به فتنه اندازد. ابن دغنه اين سخنان را به اطلاع ابوبكر رساند. ابوبكر نيز مدتي را اينگونه در خانة خـود به عبادت پرودگـارش گذرانـد. او علـني نمـاز نمي خواند و فقط در خانه اش، قــرآن، تلاوت مي كــرد. پس از مــدتي، تصــميم گرفت و در حيات خانه اش، مسجدي ساخت. در همـان مسـجد، نمــاز مي خواند و قــران، تلاوت مي كــرد. درنتيجــه، زنــان و فرزندان مشركين به آنجا هجوم مي آوردند.

و چـون ابـوبكر، بسـيار گريه مي كـرد و هنگـام تلاوت قـرآن، نمي توانست خـود را كنـترل كند و اشك اش جـاري مي شــد، آنــان از ديــدن او تعجب مي كردند و به او مي نگريســتند. اين كار، باعث وحشت سـران مشـرك قـريش شـد. كسي را بسـوي ابن دغنه فرسـتادند. او آمـد. آنها گفتنـد: ما ابـوبكر را بخـاطر تو پناه داديم تا پرودگار خود را در خانه اش عبادت كنــد. او از اين حد، تجاوز كرد و در حيات خانه اش، مسجدي ساخت و نمــاز و تلاوت اش را علني كرد. مي‌ترسيم كه زنان و فرزندان ما را به فتنه انـدازد. او را از اين كـار، بـاز بـدار. اگر دوست دارد كه به عبادت پرودگار خود در خانه اش اكتفا كنــد، مي توانــد. ولي اگر مي خواهد علـني، عبـادت كنـد، از او بخـواه تا از پناهنـدگي ات

بيرون آيد. زيرا ما دوست نداريم كه با تو پيمان شـكني كـنيم. و از سوي ديگر، كارهاي علني ابوبكر را نيز تحمل نمي كنيم.

عايشه رضي الله عنهما مي گويد: ابن دغنه نزد ابـوبكر آمد و گفت: تو مي داني كه من با تو چه پيماني بسته ام. يا به همـان پيمـانت، اكتفا كن و يا از پناهنـدگي ام، بـيرون بيـا. زيـرا دوست ندارم اين سخن به گوش عـرب برسد كه من در مـورد مـردي، پيمـان بسـتم و آنـرا شكسـتند. ابـوبكر گفت: از پناهنـدگي ات بيرون مي آيم و راضي به پناه خدا مي شوم.

گفتـني است كه در آن هنگـام، نـبي اكـرم در مكه بـود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمين هجرت شـما را كه داراي

نخل مي باشد و ميـان دو سـنگلاخ، واقع شـده اسـت، به من نشان دادند». آنگـاه، تعـدادي از مسـلمانان بسـوي مدينه هجـرت كردند و بيشـتر كسـاني كه به سـرزمين حبشـه، هجـرت كـرده بودند، به مدينه رفتند. ابوبكر نيز خود را براي هجـرت به مدينـه، آمـاده سـاخت. رسـول الله به او گفت: «كمي صـبر كن. اميـدوارم به من نـيز اجـازة هجـرت بدهنـد». ابـوبكر گفت: پـدرم فـدايت بـاد. آيا چـنين اميـدي وجـود دارد؟ فرمـود: «بلي». پس ابوبكر بخاطر اينكه رسول خدا را همراهي كنـد، از هجـرت خـودداري نمـود. و دو شـتر را بمـدت چهـار مـاه با بـرگ درخت مغيلان، تغذيه كرد.

روزي، هنگـام ظهر در خانة پـدرم؛ ابـوبكر؛ نشسـته بـوديم كه شخصي به او گفت: اين، رسـول خـدا است كه سر و رويش را پوشـانده است و بر خلاف عادت گذشته، در اين سـاعت، آمـده اسـت. ابـوبكر گفت: پدر و مادرم، فـدايش بـاد. سـوگند به خـدا، كـار مهمي او را در اين ساعت به اينجا آورده است.

بهرحال، رسول الله آمد و اجازة ورود خواست. به او اجازه دادنـد. وارد خانه شد و به ابـوبكر گفت: «اطرافيـانت را بـيرون كن». ابوبكر گفت: اي رسول خدا! پدرم فدايت باد. اينهـا، اهل تو هستند. آنحضرت فرمود: «به من اجازة خروج (هجـرت) رسـيده

است». گفت: اي رسـول خـدا! پـدرم فـدايت بـاد. آيا مي تـوانم همـراه تو باشـم؟ آنحضـرت فرمـود: «بلي». گفت: اي رسـول خـدا! پـدرم فـدايت بـاد. يكي از اين دو شـتر را بـردار. رسول اكرم فرمود: «فقط آنرا در قبال پول، برمي دارم».

ما آن دو شـتر را به سـرعت، آمـاده كـرديم و بـراي آنـان، غذايي در يك سفرة چـرمي، تـدارك ديـديم. آنگـاه، اسـماء دخـتر ابوبكر، از كمر بندش، قطعه اي پـاره كـرد و دهانة سـفره را با آن بست. بدين جهت، او را ذات النطاقين مي گويند.

آنگاه، رسول الله و ابوبكر به غاري كه در كوه ثور، قــرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفي شدند. و عبد الله بن ابي

بكر رضي الله عنهما نيز كه جواني هوشيار و زيـرك بـود، شـبها را با آنان مي گذارند. و هنگام سـحر از آنجا حـركت مي كـرد و طوري صـبح زود، به مكه نـزد قـريش مي آمد كه گويا شب را آنجا بوده است.

او تمــامي توطئه هــاي قــريش را بخــاطر مي ســپرد و در تـاريكي شــب، نــزد آنــان بــاز مي گشت و آنها را با خــبر مي ساخت.

از طرفي ديگر، عامر بن فهيره؛ غلام آزاد شدة ابــوبكر رضي الله عنهمـا؛ گوسـفندان شـيردِه را در آن حـوالي مي چرانيـد. و هنگامي كه پاسي از شب مي گذشت، آنها را نزد آنان مي بــرد

و اينگونه آنان شب را با نوشيدن شـير تـازه و داغ، سـپري مي كردنـد. سـپس در تـاريكي، بانگ مي زد و گوسـفندان را از آنجا مي راند. و هر سه شب، چنين كرد.

همچنين رسول خدا و ابـوبكر مـردي از قبيله بـني ديل را كه از تيرة بني عبد بن عدي و راهنمايي ماهر بود، اجير كردنـد. او هم پيمـان آل عـاص بن وائل سـهمي و بر دين كفـار قـريش بود. آنان او را امين دانستند و شترانشـان را به او سـپردند و با او وعـده گذاشـتند كه بعد از سه شـب، يعـني صـبح روز سـوم، شترانشان را به غار ثور بياورد. اينگونه آنها با عامر بن فهـيره و

راهنماي خود، براه افتادنـد. آن شـخص (راهنمـا) آنها را از طريق ساحل برد.

سراقه بن جعشم مدلجي مي گويد: فرستادگان كفـار قـريش، نزد ما آمدند وبراي دستگيري يا كشتن هر يك از رسـول خـدا و ابوبكر، جايزه اي به اندازة خونبها (صد شتر) تعـيين كردنـد. در آن اثنـا، من در يكي از مجـالس قـوم ام؛ بـني مـدلج؛ نشسـته بــودم كه مــردي از راه رســيد و كنــار ما ايســتاد و گفت: اي سراقه! هم اكنون افرادي را در ساحل ديـدم. گمـان مي كنم كه محمد و يـارانش باشـند. سـراقه مي گويـد: يقين كـردم كه آنها هسـتند. گفتم: كسـاني را كه تو ديـده اي، آنها (محمد و ابـوبكر)

نيســتند. بلكه فلاني و فلاني را ديــده اي كه چند لحظه قبــل، از اينجا رفتند.

سپس، ســاعتي در آن مجلس، نشســتم. آنگــاه برخاســتم و به خانه رفتم و به كنـيزم، دســتور دادم تا اســبم را از خانه بـيرون كند و به پشت تپه ها ببرد و آنجا منتظر من بماند. من هم نيزه ام را برداشتم و از پشت خانه بيرون رفتم. سرِ نـيزه را بســوي زمين گرفتم و قسمت ديگر آنــرا پــايين آوردم تا اينكه به اســبم رسيدم و بر آن سوار شدم و به سرعت آن را دوانيدم تا اينكه به آنها نزديك شــدم. در آن هنگــام، اســبم لرزيد و من به زمين افتادم. پس برخاستم و دســتم را به جعبة تــير بــردم و تيرهــاي

قمارم را از آن، بيرون آوردم و با آنها فـال گـرفتم. نتيجة فـال، خلاف آنچه دوست داشـتم، در آمـد. بـدون توجه به آن (فـال) بر اسبم سوار شدم و آنرا بسوي آنان دوانيدم تا جـايي كه قـرائت رسول خدا را شنيدم. آنحضرت بسوي من نگاه نمي كرد اما ابوبكر بسيار نگـاه مي كـرد. اين بـار، دسـتهاي اسـبم تا زانو در زمين فــرو رفت و من به زمين افتــادم. ســپس فريــاد زدم و اسـب، به سـختي برخاسـت. هنگـامي كه راست ايسـتاد، غبـاري مانند دود از اثر دستهايش به آسمان برخاسـت. بـار ديگـر، فـال گـرفتم و نتيجة فـال، خلاف آنچه دوست داشـتم، در آمـد. پس صدا زدم و از آنها، امـان خواسـتم. آنـان ايسـتادند. من بر اسـبم ســوار شــدم و نــزد آنــان رفتم. البته هنگــامي كه ديــدم

نمي تـوانم به آنها برسـم، چـنين به ذهنم رسـيد كه دين رسـول خدا بزودي غلبه خواهد كـرد. به او گفتم: همانا قـوم ات بـراي دستگيري يا كشـتن ات، جـايزه اي به انـدازه ديـه، تعـيين كـرده است و آنها را از قصد مردم، با خبر ساختم و به آنـان، غـذا و كالا، پيشنهاد دادم. ولي نپذيرفتنـد. و از من چـيزي نخواسـتند جز اينكه رسول خدا فرمود: «راز ما را پوشيده نگه دار». سـپس خواستم تا امان نامه اي برايم بنويسد. رسـول اكـرم به عـامر بن فهيره دسـتور داد. او نـيز آن را بر پوسـتي كه دبـاغي شـده بود، نوشت.

آنگاه رسول خدا به راهش ادامه داد و با زبير و گروهي از تاجران مسلمان كه از شام برمي گشتند، ملاقات نمـود. زبـير به رسول خدا و ابوبكر، لباس سفيد، هديه كرد.

از سوي ديگر، مسـلمانان مدينه هم با خـبر شـدند كه رسـول خدا از مكـه، خـارج شـده اسـت. لـذا آنـان، هر روز صـبح، به سـنگلاخ خــارج مدينه مي رفتند و منتظر او مي ماندند تا اينكه گرماي ظهر،آنان را به خانه بر مي گردانيد.

روزي، پس از يك انتظار طـولاني، به خانه هايشـان برگشـتند. هنگامي كه به خانه هايشان رفتند، مردي يهودي كه براي كـاري، بالاي يكي از قلعه هايشان رفته بود، رسول خدا و يـارانش را

در لباس سفيد ديد. اما سراب نمي گذاشت كه بخوبي ديده شوند. او كنترلش را از دست داد و با صداي بلند، فرياد زد: اي گروه عرب! اين، صاحب دولتي است كه شما منتظر او بوديد. مسلمانان بسوي اسلحه هايشان شتافتند و در همان سنگلاخ، با رسول خدا ملاقات كردند. آنحضرت راه آنان را بسوي راست، كج كرد تا اينكه در محلة بني عمرو بن عوف، منزل گرفت. و آن روز، دوشنبه ماه ربيع الاول بود. ابوبكر براي استقبال مردم، ايستاده بود و رسول خدا ساكت، نشسته بود. انصاري كه رسول اكرم را نديده بودند، هنگام آمدن، به ابوبكر خوش آمد مي گفتند تا اينكه آفتاب به آنحضرت رسيد.

آنگاه، ابـوبكر برخاست و با ردايش او را در سـايه گـرفت. اينجا بود كه مردم، رسول خدا را شناختند.

آنحضرت ده شب و اندي در ميان بني عمرو بن عوف ماند و مسـجدي را كه (به گفتة قـرآن) بر اسـاس تقـوا پايه گـذاري شده است، بنا كرد (مسجد قباء) و در آن، نماز خواند.

سپس بر شترش، سوار شد و مردم نيز با او بــراه افتادند تا اينكه شترش در محل مسجد النبي زانو به زمين زد و نشسـت. در آن هنگـام، تعـداي از مسـلمانان در آنجا نمـاز مي خواندنـد. علاوه بر آن، محل خشك كـردن خرماهـاي سـهل و سـيهل ؛دو

كودك يتيمي كه تحت سر پرستي اسعد بن زراه قرار داشتند؛ بود.

هنگامي كه شتر رسول خدا به زمين نشست، فرمود: «اگر خدا بخواهد، اينجا منزل خواهم گرفت». سپس پيامبر اكرم آن دو كودك را خواست و در مورد قيمت زمين، با آنان سخن گفت تا در آنجا مسجدي بسازد. گفتند: اي رسول خدا! زمين را نمي فروشيم بلكه آنرا به شما هديه مي دهيم. رسول خدا آنرا بعنوان هبه از آنان، نپذيرفت بلكه آنرا خريد و در آنجا مسجدي بنا كرد. و خودش نيز همراه صحابه براي ساختن آن، خشت مي‌آورد و مي فرمود: «اين باري كه ما حمل مي كنيم،

مانند بارهاي خيبر (ميوه ها و محصـولات كشـاورزي) نيست بلكه اين، بار ما نزد خداوند، پاك تر و ثواب بيشـتري دارد». همچـنين مي فرمود: «خداونـدا! پـاداش، همـان پـاداش آخـرت اسـت. پس مهاجرين و انصار را بخششاي».

1575

[illegible]

[illegible] (3909:[illegible])

ترجمه: اسماء رضي الله عنها میگوید: باردار بودم و عبدالله بن زبير رضي الله عنهما را در شكم داشتم. دوران حاملگي ام به پايان رسيده بود كه از مكه به مدينه، هجرت نمودم و در قباء، منزل گرفتم و در آنجا، وضع حمل نمودم. سپس فرزندم را نزد نبي اكرم ﷺ بردم و در آغوش اش گذاشتم. رسول خدا ﷺ خرمايي خواست، آنرا جويد و در دهانش، آب دهان انداخت. پس اولين چيزي كه وارد شكم اش شد، آب دهان رسول خدا ﷺ بود. آنگاه، او را با خرمايي ديگر، تخنيك نمود

(خرما را جويد و به كام اش ماليد). سپس، برايش دعا و طلب بركت نمود. و او اولين كودك مسلماني بود (كه پس از هجرت به مدينه) بدنيا آمد.

1576- [illegible]

([illegible]:3922)

ترجمه: ابوبكر مي گويد: با نبي اكرم در غار بودم. سرم را بلند كردم، ناگهان چشم ام به پاهاي دشمن افتاد. گفتم: اي رسول

خدا! اگر يكي از آنان به پايين، نگاه كند، ما را مي بيند. پيامبر اكرم فرمود: «اي ابوبكر، ساكت باش. ما دو نفري هستيم كه سومين ما، خداست».

باب (45): ورود پيامبر اكرم و يارانش به مدينه

1577 :

[illegible] (3925)

ترجمه: براء بن عازب رضي الله عنهما مي گويد: مصعب بن عمير و عبد الله بن ام مكتوم، اولين كساني بودند كه نزد ما (در مدينه) آمدند و به مردم، قرآن مي آموختند. بعد از آنها, بلال، سعد و عمار بن ياسر آمدند و سپس، عمر بن خطاب با بيست نفر از ياران رسول خدا آمد. سر انجام، نبي اكرم تشريف آورد. پس من نديدم كه اهل مدينه براي چيزي به اندازة آمدن رسول الله خوشحال شوند تا جايي كه كنيزان

هم (خوشحال بودند) و مي گفتند: رسول خدا ﷺ آمده است. و هنگامي كه رسول خدا ﷺ به مدينه آمد من [illegible] و چند سورة مفصل را حفظ كرده بودم. (از سورة ق تا آخر قران را سوره هاي مفصل مي نامند).

باب (46): ماندن مهاجر، در مكه پس از اداي مناسك حج

1578 [illegible]: «[illegible]». (3933:[illegible])

ترجمه: علاء بن حضرمي مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «مهاجر مي تواند پس از طواف زيارت، سه روز در مکه بماند».

باب (47): آمدن يهود نزد پيامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدينه

1579 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:3941)

ترجمه: ابوهريره ﷺ مي گويد: نـبي اکـرم ﷺ فرمـود: «اگر ده نفر از يهـود به من ايمـان مي‌آورد (افـراد برجسـته و خاصي بودند که در

بعضي از روايات از آنها نـام بـرده شـده اسـت) همة يهوديـان به من ايمان مي آوردند.

كتاب (57) غروات پيامبر اكرم

باب (1): غزوة عُشَيره

1580- [illegible] قَالَ: [illegible] فَقَالَ: [illegible].

([illegible]: 3949)

ترجمه: از زيد بن ارقم روايت است كه از ايشان پرسيدند: نبي اكرم چند غزوه داشته است؟ گفت: نوزده غزوه. پرسيدند: تو در چند غزوه، همراه او بودي؟ گفت: در هفده غزوه.

يكي از راويان مي گويد: پرسيدم: اولين غزوه، كدام بود؟ گفت: عُسيره يا عُشير. اين مطلب را با قتاده در ميان گذاشتم. گفت: غزوة عُشير.

باب (2): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: آنگاه كه از پروردگارتان طلب كمك مي‌كرديد...

1581- [illegible]

([illegible]:3952)

ترجمه: عبد الله بن مسعود مي گويد: از مقداد بن اسود، عملي مشاهده كردم كه اگر از من سر مي زد، آنرا با هيچ چيز ديگر، برابر نمي دانستم. در حالي كه رسول الله عليه مشركين دعا مي كرد، مقداد آمد و گفت: اي رسول خدا! ما

مانند قوم موسي نمي گوييم: برو، تو و پرودگارت بجنگيد. بلكه از راست و چپ و پيش رويت و پشت سرت مي جنگيم.

ابن مسعود مي گويد: در آن هنگام ديدم كه چهرة رسول خدا از شدت خوشحالي، درخشيد.

باب (3): تعداد اصحاب بدر

1582 [illegible] قَالَ: [illegible]. ([illegible]:3957)

ترجمه: براء مي گويد: جمعي از ياران محمد كه در غزوة بدر، شركت كرده بودند، مي‌گفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود كه با او از نهر، عبوركردند.يعني‌سيصد و اندي نفر.

باب (4): كشته شدن ابو جهل

1583

[illegible]
[illegible] (3963)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم فرمود: «چه كسي از ابوجهل برايم خبري ميآورد»؟ ابن مسعود رفت و ديد كه فرزندان عفراء او را زده و از پاي در آورده اند. پس ريش اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستي؟ ابوجهل گفت: آيا بيش از اين است كه شما يك مرد را كشته ايد يا مردي را قوم اش كشته است.

1584 [illegible]

[illegible] ». ([illegible]: 3976)

ترجمه: ابوطلحه مي گويد: نبي اكرم روز بدر، دستور داد تا (جسد) بيست و چهار نفر را از سران قريش را در يكي از چاه هاي كثيف و متعفن بدر بيندازند. و عادت رسول خدا اين بود كه هر گاه بر قومي پيروز مي شد، سه شب در ميدان جنگ مي ماند.

بدين جهت، روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را جهاز كنند. سپس براه افتاد وصحابه نيز بدنبالش براه افتادند. آنها مي گويند: ما فكر مي كرديم كه براي انجام كاري مي رود. ولي آنحضرت به مسيرش ادامه داد تا اينكه كنار آن چاه ايستاد و هر

يك از كشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا مي زد و مي فرمود: «اي فلان بن فلان! و اي فلان بن فلان! آيا بهتر نبود كه از خدا و رسولش، اطاعت مي كرديد؟ همانا ما به آنچه كه پروردگارمان وعده داده بود، رسيديم. آيا شما هم به آنچه پرودگارتان وعده داده بود، رسيديد»؟

راوي مي گويد: عمر گفت: اي رسول خدا! با اجسادي كه روح ندارند، سخن مي‌گويي؟ رسول الله فرمود: «سوگند به ذاتي كه جان محمد در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمي شنويد».

باب (5): حضور فرشتگان در غزوة بدر

1585- [illegible] فَقَالَ: [illegible] قَالَ: «[illegible]» [illegible]. ([illegible]:3992)

ترجمه: رفاعه بن رافع زُرقي كه در جنگ بدر، شركت داشت، مي گويد: جبريل نزد نبي اكرم ﷺ آمد و پرسيد: اهل بدر را در ميان خود، چگونه ارزيابي مي كنيد؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «آنان را از بهترين مسلمانان مي دانيم» و يا جمله اي

مانند اين. جبريل گفت: همچنين ما فرشتگاني را كه در بدر حضور داشته اند، بهترين فرشتگان مي دانيم.

1586 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 3995)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم روز بدر فرمود: «اين، جبريل است كه افسار اسب اش را گرفته است و ساز وبرگ نظامي دارد».

باب (6)

1587

[illegible]

(3998: [illegible])

ترجمه: زبير مي گويد: روز جنگ بدر، عبيده بن سعيد بن عـاص را ديدم كه سراپا مسلح بود و فقط چشمهايش ديده مي شـد. او كه ابـوذات الكـرش ناميـده مي شـد، فريـاد زد: من ابـوذات الكرش هستم. من با نيزه به او حمله كردم و آنرا در چشم اش فرو بردم و او را كشتم. سپس پايم را رويش گذاشتم و نـيزه را كشـيدم و به سختي آنرا بيرون آوردم و ديـدم كه دو طـرف اش كج شـده است.

عروه كه يكي از راويان است، مي گويد: رسول خدا آن نـيزه را از زبـير خواسـت. او نـيز آنـرا تقـديم كـرد. پس از درگذشت رسـول

اكرم ﷺ آنرا پس گرفت. سپس ابوبكر آنرا از او طلب كرد. او آنرا به ابوبكر داد. پس از درگذشت ابوبكر، آنرا پس گرفت. آنگاه عمر آنــرا از او خواسـت. پس آنــرا به عمر داد. و بعد از درگذشت عمـر، آنـرا پس گرفت. سپس عثمان آنرا خواست. پس آنرا به عثمــان داد. بعد از كشته شدن عثمان، بدست آل علي افتـاد. سـرانجام، عبد الله بن زبير آنرا طلب كرد. و تا هنگامي كه كشته شد، آن نيزه، نزد او بود.

1588 [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible]: «[illegible]». (4001:[illegible])

ترجمه: از رُبيّعَ دختر معوذ رضي الله عنها روايت است كه مي گويد: نبي اكرم [illegible] صبح شب عروسي ام نزد من آمد و همين طور كه تو نشسته اي، بر فرش نشست در حالي كه چند كنيز مشغول دف زدن بودند و براي پدرانشان كه در جنگ بدر كشته شده بودند، مرثيه مي خواندند. در آن اثنا، يكي از كنيزان گفت: در ميان ما پيامبري وجود دارد كه مي داند فردا چه پيش خواهد

آمد. نبي اکرم فرمود: «چنين نگو. بلکه همان سرود گذشته ات را بخوان».

1589– [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 4002)

ترجمه: ابوطلحه صحابي بزرگوار رسول الله که در غزوة بدر نيز همراه او بود،
مي گويد: رسول خدا فرمود: «فرشتگان، به خانه اي که در آن سگ و يا تصوير باشد، وارد نمي شوند».

1590

[illegible]

(4005)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: هنگـامي كه خُنيس بن خدافه سهمي كه از اصحاب رسـول خـدا ﷺ بـود و در جنگ بـدر شـركت داشـت، در مدينه فـوت كـرد و حفصه دخـتر عمر، بيوه شد، عمر گفت: عثمان بن عفان را ديدم و حفصه را به او پيشنهاد كردم و گفتم: اگر دوست داري، حفصه دختر عمر را به نكـــاح تو در مي آورم. عثمـــان گفت: در اين بـــاره فكر

مي كنم. من چند شــب، صــبر كــردم. ســرانجام، گفت: تصــميم گــرفتم كه اكنـون، ازدواج نكنم. عمر مي‌گويـد: سـپس ابـوبكر را ديــدم و به او گفتم: اگر دوست داري، حفصه دخــتر عمر را به نكاح تو در مي آورم. ابـوبكر نـيز سـكوت كـرد و جـوابي به من نداد. من در مقايسه با عثمان از ابوبكر، بيشتر ناراحت شدم.

آنگاه، چند شب صبر كردم. سر انجام، رسول خدا از حفصه، خواستگاري نمود. و او را به نكاح اش در آوردم. سپس، ابوبكر مرا ديد و گفت: شايد از اينكه حفصه را به من پيشنهاد كردي و من به تو جوابي ندادم، ناراحت شدي. گفتم: بلي. ابوبكر گفت: چون مي دانستم كه رسول خدا از او سخن به ميان

آورده است، به تو جوابي ندادم. و از طرف ديگر، نمي خواستم راز رسول خدا را فاش سازم. اگر آنحضرت با او ازدواج نمي كرد، من او را مي پذيرفتم.

1591- [illegible] «[illegible]». (4008:[illegible])

ترجمه: ابومسعود بدري مي گويد: رسول الله فرمود: «هركس، دو آية آخر سورة بقره را در شب بخواند، او را كفايت مي كنند».

1592 [illegible]

[illegible] (4019: [illegible]).

ترجمه: از مقداد بن اسود كندي كه هم پيمان بني زهره و از كساني است كه در جنگ بدر، همراه رسول خدا بود، روايت است كه به رسول الله گفت: اگر با يكي از كفار، مواجه شدم و با يكديگر جنگيديم. و او با ضربة شمشير، يكي از دستهايم را قطع كرد. سپس به درختي پناه برد و گفت: مسلمان شدم. اي رسول خدا! آيا بعد از گفتن اين سخن، مي‌توانم او را بكشم؟ رسول الله فرمود: «او را نكش».

گفت: يا رسول الله! او يكي از دستهايم را قطع نموده و بعد از

آن، اين سخن را بزبان آورده است. آنحضرت ﷺ فرمود: «او را نكش، زيرا قبل از اينكه او را بكشي، مانند تو (مسلمان شده) است. و اگر او را به قتل برساني، تو همان وضعي را پيدا مي كني كه او قبل از به زبان آوردن اين كلمه داشت» (يعني مهدور الدم مي شوي همانطور كه او مهدور الدم بود).

1593- [illegible]: [illegible] «[illegible]» . [illegible] (4024:[illegible])

ترجمه: جبير بن مطعم مي گويد : نبي اكرم دربارة اسراي بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدي زنده مي بود و دربارة اين افراد پليد، شفاعت مي كرد، آنها را بخاطر او آزاد مي كردم».

باب (7): داستان بني نضير و خيانت شان به پيامبر اكرم

1594

[illegible] (4028:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: بني نضير و بني قريظه عليه مسلمانان، جنگيدند. رسول اكرم ﷺ بني نضير را از مدينه، بيرون كرد و بر بني قريظه منت نهاد و اجازة سكونت داد. تا اينكه بار ديگر، بني قريظه با مسلمانان وارد جنگ شدند. آنگاه، رسول خدا ﷺ مردانشان را كشت و زنان و كودكان و اموالشان را بين مسلمانان، تقسيم كرد. مگر كساني

را که به رسول اکرم ملحق شدند و آنحضرت آنان را امان داد و ایمان آوردند.

همچنین رسول خدا تمام یهودیان مدینه از جمله بني حارثه و بني قینقاع را که از وابستگان عبد الله بن سلام بودند، از مدینه اخراج کرد.

1595 [illegible]

(4031:[illegible])

ترجمه: همچنين از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله نخلستان بني نضير را كه در بويره بود، به آتش كشيد و درختانشان را قطع كرد. آنگاه، اين آيه نازل شد:

يعني هردرخت خرمايي را كه قطع كرديد يا بر پايه هاي خود باقي گذاشتيد، به فرمان و اجازة خدا بود.

1596

[illegible]

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: همسران نبي اكرم عثمان را نزد ابوبكر فرستادند و يك هشتم سهم خود را از اموال فئ، مطالبه نمودند. من آنان را از اين كار بازمي داشتم و مي گفتم: آيا از خدا نمي ترسيد؟ مگر نمي دانيد كه نبي اكرم مي فرمود: «از ما (پيامبران) ارث برده نمي شود. آنچه

باقي مي گذاريم، صدقه است. آل محمد، فقط مي توانند از اين اموال، استفاده كنند». پس از شنيدن اين سخن، همسران نبي اكرم منصرف شدند.

باب (8): قتل كعب بن اشرف

1597 [illegible]

قَالَ:

قَالَ:

[illegible] فَقَالَ: [illegible]

[illegible] (4037:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «چه كسي به حساب كعب بن اشرف مي رسد؟ زيرا او خدا و رسولش را بسيار اذيت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه برخاست و گفت: اي رسول خدا! آيا دوست داري او را به قتل برسانم؟ رسول اكرم ﷺ فرمود: «بلي». گفت: پس به من اجازه بده تا چيزي (دروغي) بگويم. فرمود: «بگو».

آنگاه، محمد بن مسلمه نزد كعب رفت و گفت: اين مرد (محمد) از ما صدقه مي خواهد و ما را خسته كرده است و من نيز نزد تو آمده ام تا قرض بگيرم. كعب گفت: سوگند به خدا كه بيش از اين، خسته خواهي شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پيروي كرديم و نمي خواهيم او را رها كنيم تا ببينيم كه كارش به كجا مي كشد. و هم اكنون مي خواهيم كه يك يا دو وسق(پيمانه) مواد غذايي به ما قرض بدهي. گفت: به شرطي قرض مي دهم كه نزد من (چيزي) رهن بگذاريد. گفتند: چه مي خواهي؟ گفت: زنانتان را نزد من، رهن بگذاريد. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاريم در حالي كه تو زيباترين مرد عرب هستي؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذاريد.

گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاريم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگويند: در مقابل يك يا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و اين كار براي ما ننگ است. ولي سلاحمان را نزد تو، رهن مي گذاريم. سرانجام، با آنها وعده كرد تا فرصتي ديگر، نزد او بيايند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله كه برادر رضاعي كعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و خودش هم پايين آمد. همسر كعب به او گفت: اين وقت شب، كجا مي روي؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابو نائله؛ آمده اند. همسرش گفت: صدايي مانند صداي چكيدن خون مي شنوم. كعب گفت: يكي از آنان برادرم ؛محمد بن مسلمه؛ و ديگري،

برادر رضاعي ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواري را شبانه، براي نيزه خوردن دعوت كنند، مي پذيرد.

راوي ميگويد: محمد بن مسلمه، دو نفر ديگر را نيز با خود برد. و به روايتي، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامي كه كعب آمد، من موهايش را مي‌گيرم و مي بويم. وقتي ديديد كه سرش را محكم گرفتم، شما حمله كنيد و بزنيد. و در روايتي، آمده است كه به آنان گفت: هنگامي كه موهايش را گرفتم و بوييدم از شما نيز مي‌خواهم كه موهايش را ببوييد.

سر انجام، كعب كه مسلح بود و بوي خوشي از او به مشام مي‌رسيد، از قلعه پايين آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنين بوي خوشي به مشام ام نرسيده است. كعب گفت: خوشبوترين و كامل ترين زنان عرب، در اختيار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه مي دهي كه سرت را ببويم. گفت: بلي. او سرش را بوييد. سپس از دوستانش خواست تا آنرا ببويند. دوباره گفت: اجازه مي دهي كه بار ديگر، سرت را ببويم. گفت: بلي. پس هنگامي كه بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگيريد (و بكشيد). پس او را كشتند. سپس نزد نبي اكرم آمدند و ايشان را از ماجرا باخبر ساختند.

باب (9): ماجراي قتل ابورافع عبد الله بن ابي الحقيق

1598

[illegible]

(4039:[illegible])

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: رسول الله مرداني از انصار را به فرماندهي عبدالله بن عتيك بسوي ابورافعِ يهودي

فرستاد. گفتني است كه ابو رافع در قلعه‌اش كه در سرزمين حجاز بود، زندگي مي كرد و رسول خدا را آزار مي رساند و به دشمنانش كمك مي كرد.

آنان، هنگامي كه بدانجا نزديك شدند، خورشيد غروب كرده بود و مردم چارپايانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به يارانش گفت: شما سرجايتان بنشينيد. من مي‌روم و با دربان با ملايمت، صحبت مي‌كنم. شايد بتوانم وارد شوم. هنگامي كه نزديك دروازه رسيد، صورتش را پوشانيد و چنين وانمود كرد كه مي‌خواهد قضاي حاجت كند. و اين، زماني بود كه همة مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: اي بنده خدا! اگر مي‌خواهي وارد شوي، وارد شو. زيرا

مي‌خواهم در را ببندم. عبد الله مي گويد: پس من وارد شدم و در گوشه اي، كمين كردم. هنگامي كه مردم، وارد شدند و دربان در را بست، كليد را بر ميخي، آويزان كرد. پس از مدتي، برخاستم و كليدها را برداشتم و در را باز كردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاق‌اش نشسته بود و تعدادي با او شب‌نشيني داشتند. زماني كه دوستانش رفتند، بسوي اتاق‌اش بالا رفتم. و هر دري را كه باز مي‌كردم، از داخل، قفل مي‌نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اينكه به من برسند، او را مي كشم.

پس به او رسيدم و متوجه شدم كه در خانة تاريكي، ميان فرزندانش قرار دارد. اما ندانستم كه در كدام قسمت خانه است.

گفتم: اي ابورافع! گفت: تو كيستي؟ من كه متحير بودم، بسوي صدا رفتم و ضربه‌اي با شمشير زدم. اما كاري از پيش نبردم. او فرياد كشيد و من از خانه، بيرون رفتم. و درهمان نزديكي، چند لحظه، مكث كردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: اي ابورافع! اين چه صدايي بود؟ گفت: مادرت به عزايت بنشيند. مردي در خانه است و چند لحظه قبل با شمشير به من حمله كرد.

عبدالله مي‌گويد: ضربه‌اي ديگر به او زدم و او را زخمي كردم ولي كشته نشد. سپس لبة تيز شمشير را در شكم‌اش فرو بردم تا جايي كه از پشت‌اش درآمد و مطمئن شدم كه او را به قتل رسانيده‌امـ آنگاه، درها را يكي پس از ديگري باز مي‌كردم تا اينكه

به راه پله رسيدم. به محض اينكه پايم را بر آن گذاشتم، خود را در يك شب مهتابي، روي زمين ديدم و ساق پايم شكست. پس آنرا با پارچه‌اي بستم. آنگاه، رفتم و كنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اينجا بيرون نمي‌روم مگر اينكه مطمئن شوم كه او را كشته‌ام. هنگامي كه خروس، بانگ داد، ناعي (فردي كه خبر مرگ ديگران را اعلام مي‌كند) بالاي ديوار رفت و ندا داد كه ابورافع؛ تاجر سرزمين حجاز؛ كشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله كنيد. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد نبي اكرم رفتم و ماجرا را برايش بازگو كردم. فرمود: «پايت را دراز كن». من نيز پايم را دراز كردم. رسول خدا بر آن دست كشيد. پايم طوري سالم شد كه گويا هرگز نشكسته بود.

باب (10): غزوة احد

1599 [illegible] :[illegible] «[illegible]». [illegible]

[illegible] (4046:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: روز جنگ احد، مردي از نبي اكرم پرسيد: اگر من كشته شوم، جايم كجاست؟ فرمود: «در بهشت». پس خرماهايي را كه در دست داشت (و مي‌خورد) انداخت و آنقدر جنگيد تا به شهادت رسيد.

باب (11): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: بياد آور زماني را كه دو گروه از شما تصميم گرفتند دست از نبرد بكشند، ولي خداوند يار آنان بود

1600- [illegible] (4054:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص میگوید: روز غزوة احد، رسول الله را دیدم كه دو مرد سفيد پوش، همراه اوست و بشدت از او دفاع مي كنند. گفتني است كه آن دو نفر را قبل از آنروز، نديده بودم و بعد از آن هم نديدم.

1601- [illegible] قَالَ: [illegible]: «[illegible]». (4055:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي‌گويد: نبي اكرم روز جنگ احد، جعبة تيرش را برايم باز كرد و فرمود: «پدر و مادرم فدايت باد. تيراندازي كن».

باب (12): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: چيزي از كار (بندگان) در دست تو نيست. خداوند يا توبة آنها را مي‌پذيرد و يا آنان را عذاب مي‌دهد چراكه آنان، ستمگرند

1602 [illegible]

(4069:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: روز غزوه احد، سر مبارك نبي اكرم زخمي شد. آنحضرت فرمود: «چگونه رستگار مي شود قومي كه سر پيامبرش را زخمي كند»؟ آنگاه، اين آيه نازل شد: ﴿[illegible]﴾ يعني اي پيامبر! چيزي از كار بندگان در دست تو نيست.

1603 – [illegible]: [illegible] «[illegible]»: [illegible] «[illegible]»: [illegible]. [illegible]: ﴿**لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ**

يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾.
(4070:)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه رسول الله هنگام بلند كردن سرش از ركوع ركعت دوم نماز فجر، بعد از گفتن سمع الله لمن حمده، ربنا لك الحمد، مي‌فرمود: «خدايا! فلاني، فلاني و فلاني را لعنت كن». آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود: ﴿**لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ**﴾ يعني اي پيامبر! چيزي از كار (بندگان) در دست

تو نیست. خداوند یا توبة آنان را مي پذیرد و یا آنها را عذاب مي دهد چرا که آنان ستمگرند.

باب (13): به شهادت رسیدن حمزه بن عبدالمطلب

1604

ترجمه: از عبيدالله بن عدي بن خيار روايت است كه به وحشي گفت: چگونگي به شهادت رسيدن حمزه را براي ما بيان نمي كني؟ گفت: بلي. حمزه در جنگ بدر، طعيمه بن عدي بن خيار را به قتل رساند. مولايم؛ جبير بن مطعم؛ به من گفت: اگر حمزه را به انتقام عمويم به قتل برساني، آزادي. پس هنگامي كه مردم بسوي عينين ـ و آن كوهي است مقابل احد كه در ميان آندو، يك وادي قرار دارد ـ رفتند، من هم همراه آنان، به جنگ رفتم. وقتي كه براي جنگ، صف آرايي كردند، سباع از صف، خارج شد و گفت: آيا كسي هست كه با من مبارزه كند؟ حمزه بن عبد المطلب بسوي او رفت و گفت: اي سباع! اي فرزند ام انماري كه زنان را ختنه مي كند! آيا با

خدا و رسولش، دشمني مي كني؟ آنگاه حمله كرد و او را نابود ساخت.

من پشت تخته سنگي كمين كردم. هنگامي كه او به من نزديك شد، نيزة كوتاهم را بسويش پرتاپ كردم. نيزه به ناف اش اصابت كرد طوريكه از ميان دو سرين اش بيرون آمد و اينگونه حمزه، به شهادت رسيد. هنگامي كه مردم برگشتند، من هم با آنان برگشتم و در مكه ماندم تا اينكه اسلام در آنجا، گسترش پيدا كرد. آنگاه، به طائف رفتم. اهل طائف نيز هيأتي نزد رسول الله فرستادند و به من گفتند: رسول خدا به هيأت ها آزار نمي رساند. لذا من نيز همراه آنها براه افتادم تا اينكه نزد پيامبر اكرم رفتم. هنگامي كه آنحضرت مرا ديد،

پرسيد: «تو وحشي هستي»؟ گفتم: بلي. فرمود: «تو حمزه را به قتل رساندي»؟ گفتم: مطلب همانطور است كه به اطلاع شما رسيده است. فرمود: «آيا مي تواني چهره ات را از من پنهان كني»؟

با شنيدن اين سخنان، يرون رفتم. و پس از در گذشت رسول الله هنگامي كه مسيلمة كذاب ظهوركرد، با خود، گفتم: بسوي مسيلمه مي روم. شايد بتوانم او را به قتل برسانم و اينگونه، قتل حمزه را جبران كنم. لذا همراه مردم بيرون رفتم. و ماجرايش آنگونه شد كه مي دانيد. (جنگي در گرفت و تعداد زيادي از صحابه به شهادت رسيدند). ناگهان، در آن گير و دار، چشم ام به مردي افتاد كه در شكاف ديواري

ايستاده بود و موهاي ژوليده اي داشت تا جايي كه گويا شتري خاكستري رنگ است. پس نيزة كوتاهم را بسوي او پرتاب كردم. نيزه به سينه اش اصابت كرد طوريكه از ميان شانه هايش، بيرون آمد. آنگاه، مردي از انصار نيز بسوي او حمله كرد و با شمشير بر فَرق سرش زد.

باب (14): مجروح شدن پيامبر اكرم ﷺ در جنگ احد

1605 [illegible] (4073)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله با اشاره به دندان پيشين اش (كه در جنگ احد شكسته شده بود) فرمود: «خداوند، بر قومي كه با پيامبرش چنين رفتار كنند، بشدت خشمگين مي شود. همچنين، خداوند بر كسي كه توسط پيامبرش كه در راه او مي جنگد، كشته شود، بشدت خشمگين مي گردد».

باب (15): آنان كه نداي خدا و رسولش را لبيك گفتند

1606- [illegible]: [illegible] «[illegible]» [illegible]

(4077)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه رسول الله ﷺ در جنگ احد، زخمي شد و مشركين رفتند. اما بيم آن مي رفت كه دوباره برگردند، آنحضرت ﷺ فرمود: «چه كسي به تعقيب آنان مي رود»؟ پس هفتاد تن از صحابه به نداي او لبيك گفتند كه ابوبكر و زبير رضي الله عنهما نيز از جملة آنان بودند.

باب (16): غزوة خندق يا احزاب

1607- [illegible] قَالَ: [illegible] : « [illegible] ». [illegible] . ([illegible]:4101)

ترجمه: جابر مي گويد: روز جنگ احزاب كه خندق را حفر مي كرديم با لاية بسيار سختي مواجه شديم. صحابه نزد رسول اكرم رفتند و گفتند: لاية بسيار سختي جلوي حفر خندق را گرفته است.

نبي اكرم ﷺ فرمود: «من پايين مي روم». سپس برخاست در حالي كه بر شكم مبارك اش سنگ بسته بود. شايان ذكر است كه سه روز گذشته بود و ما چيزي نخورده بوديم. آنگاه، نبي اكرم ﷺ كلنگ را گرفت و بر آن لايه زد.و آن لايه، مانندريگ ازهم پاشيد.

1608 [illegible] (4109 [illegible]:)

ترجمه: سليمان بن صرد مي گويد: نبي اكرم ﷺ روز جنگ احزاب (پس از شكست دشمن) فرمود: «از اين به بعد، ما به جنگ آنان مي رويم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد».

1609 [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4114)

ترجمه: ابوهريره می گويد: رسول الله مي گفت: «هيچ معبودي بجز الله وجود ندارد، او يكتاست، لشكرش را عزت بخشيد، بنده اش را ياري كرد و احزاب را به تنهايي، شكست داد. پس بعد از او، هيچ چيزي وجود ندارد». (بجز الله، همه چيز از بين مي رود).

باب (17): بازگشت پيامبر اكرم از خندق و رفتن به سوي بني‌قريظه

1610- [illegible] قَالَ [illegible] (4121)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: هنگامي كه يهود بني قريظه به داوري سعد بن معاذ، راضي شدند، نبي اكرم كسي را نزد او فرستاد. سعد، سوار بر الاغي آمد. هنگامي كه به مسجد نزديك شد، رسول خدا به انصار فرمود: «به احترام سرورتان، بلند

شـــويد». يا فرمـــود: «به ســـوي آقايتـــان يا بهـــترين تـــان، بلند شـويد».آنگـاه، افـزود: «اينها به داوري تو راضي شـده انـد». سـعد گفت: جنگجويانشان را بكشيد و زنان و فرزندانشان را اسـير كنيـد. رسول خـدا ﷺ فرمـود: «مطـابق حكم خـدا، داوري كـردي». يا اينكه فرمود: مطابق حكم پادشاه (خدا) داوري كردي».

باب (18): غزوة ذات الرقاع

1611 [illegible] (4127: [illegible])

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم در هفتمين غزوه كه همان ذات الرقاع است، با يارانش، نماز خوف خواند.

1612

(4128:

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: همراه نبي اكرم به غزوه اي رفتيم. ما اشعريها، شش نفر بوديم و تنها يك شتر داشتيم كه به نوبت، بر آن سوار مي شديم. بدينجهت، پاهاي ما فرسوده و زخمي شد. گفتني است كه پاهاي من نيز زخمي شد و ناخن هايم افتاد. پاهايمان را با تكه پارچه هاي كهنه، مي بستيم. به همين خاطر، اين غزوه را ذات الرقاع ناميدند.

1613 [illegible]

[illegible] (4130:

ترجمه: سهل بن أبي حثمه ؓ كه در غزوة ذات الرقاع همراه رسول اكرمﷺ نماز خوف خواند، مي گويد: عده اي با رسول خدا ﷺ صف بستند. و گروهي، در مقابل دشمن ايستادند. آنگاه پيامبر اكرم ﷺ با كساني كه همراه او بودند، يك ركعت، نماز خواند و همچنان سرجايش ايستاد تا همراهانش، نمازشان را به تنهايي كامل كردند و رفتند و در مقابل دشمن، صف بستند. آنگاه گروه ديگر آمد و رسول اكرم ﷺ يك ركعت از نمازش را كه باقي مانده بود، با آنان خواند. سپس سرجايش نشست و آن گروه

نیز نماز خود را به تنهايي، کامل کردند. بعد از ان، با هم سلام دادند.

1614

[illegible] (بخاری: 4135)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضي الله عنهما روايت است كه او همراه رسول الله براي غزوه اي (ذات الرقاع) بسوي نجد رفت. و در بازگشت نيز همراه پيامبر اكرم بود. پس گرماي ظهر آنان را در دشتي كه درختان خار دار زيادي داشت، فرا گرفت. رسول الله فرود آمد و مردم نيز زير ساية درختان خاردار، پراكنده شدند. آنحضرت نيز زير ساية يك درخت مغيلان، به استراحت پرداخت و شمشيرش را بر آن، آويزان كرد.

جابر مي گويد: پس از خواب كوتاهي، ناگهان متوجه شديم كه رسول الله ما را صدا مي زند. نزد ايشان رفتيم و ديديم كه مردي صحرا نشين نزد او نشسته است. رسول خدا فرمود: «من خوابيده بودم كه اين مرد، شمشيرم را از نيام بيرون كشيد. پس بيدار شدم و ديدم كه با شمشير برهنه، بالاي سرم ايستاده است. آنگاه، به من گفت: چه كسي مرا از كشتن تو باز مي دارد؟ گفتم: الله. و اين مردي را كه مي بينيد، اوست كه اينجا نشسته است». راوي ميگويد: سپس رسول خدا او را مجازات نكرد.

باب (19): غزوة بني المصطلق كه همان غزوة مريسيع مي‌باشد

1615 [illegible]

[illegible] (4138:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري می گويد: همراه رسول خدا برای غزوه بني المصطلق بيرون رفتيم و تعدادي از كنيزان عرب را به اسارت گرفتيم. و چون به همسرانمان اشتياق زيادي پيدا كرده بوديم و دوران مجردي بر ما سخت مي گذشت، خواستيم كه با آن كنيزان، همبستر شويم و در عين حال، بطور طبيعي، جلوگيري كنيم. با خود گفتيم: در حالي كه رسول الله در ميان ماست، چگونه قبل از اينكه از ايشان اجازه بگيريم، اقدام به چنين كاري بكينم. لذا از آنحضرت پرسيديم. فرمود: «اشكالي ندارد، مي توانيد چنين كنيد. اما هر موجود زنده‌اي كه آفرينش آن تا روز قيامت، مقرر شده است، بوجود مي آيد».

باب (20): غزوة انمار

1616 [illegible]

(4140: [illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاري رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ﷺ را در غزوة انمار ديدم كه سوار بر مركبش بود و بسوي مشرق (غير قبله) نماز نفل مي خواند.

باب (21): غزوة حديبيه و اين كه خداوند متعال مي‌فرمايد: بدرستيكه خداوند از مؤمنان، خشنود گرديد، آنگاه كه در زير درخت با تو بيعت كردند

1617

[illegible] (4150)

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: شما فتح مكه را فتح مي دانيد. البته فتح مكه، فتح بود. ولي ما بيعت رضوان را كه در روز حديبيه، انجام گرفت، فتح مي دانيم. آنروز ما هزار و چهارصد نفر، همراه رسول خدا بوديم. گفتني است حديبيه، چاهي بود كه همة آب آنرا كشيديم و قطره اي در آن، باقي نماند. پس از آنكه رسول خدا از ماجرا مطلع شد، آمد و بر لبة چاه نشست. سپس ظرف آبي خواست و وضو گرفت و مقداري آب در دهان كرد و دعا نمود و سپس آن آبها را در چاه ريخت. آنگاه، چاه را براي مدت

كوتاهي، رها كرديم. سپس، آب مورد نياز ما و مركب هايمان را تأمين كرد.

1618 [illegible]

[illegible] (4155:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله [illegible] روز حديبيه، خطاب به ما كه هزار و چهار صد نفر بوديم، فرمود: «شما، بهترين مردم روي زمين هستيد». جابر

مي گويد: اگر امروز مي ديدم (نابينا نبودم) جاي آن درخت را به شما نشان مي دادم.

1619 [illegible]: [illegible]. ([illegible]: 4175)

ترجمه: سويد بن نعمان [illegible] كه از اصحاب بيعت رضوان است، مي گويد: براي رسول الله[illegible] و اصحابش، قدري سويق (آرد گندم وجوي بريان شده) آوردند. آنان نيز آنها را جويدند و خوردند.

1620

[illegible]». [illegible]: [illegible]. ([illegible]: 4177)

ترجمه: از عمر بن خطاب روايت است كه شبي، در ركاب رسول خدا بود و از آنحضرت چيزي پرسيد. ولي پيامبر اكرم به او جوابي نداد. براي بار دوم پرسيد. باز هم جوابي نداد. براي بار سوم پرسيد، باز هم آنحضرت جوابي نداد. عمر بن خطاب با خود، گفت: اي عمر! مادرت به عزايت بنشيند. سه بار سماجت كردي و رسول خدا را به زحمت انداختي ولي هيچ جوابي به تو نداد.

عمر مي گويد: سپس از بيم آنكه مبادا در مورد من آيه اي نازل شود، شترم را تيز راندم و از ساير مسلمانان، جلو افتادم. ديري نگذشت كه شنيدم شخصي مرا صدا مي زند. ترسيدم كه مبادا در مورد من آيه اي نازل شده باشد. بدينجهت، نزد رسول الله رفتم وبه او سلام دادم. آنحضرت فرمود: «امشب، سوره اي بر من نازل شده است كه نزد من از آنچه كه خورشيد بر آنها مي تابد (از همة دنيا) محبوبتر است». سپس [illegible] را تلاوت فرمود.

1621 [illegible]

[illegible]

[illegible] : «[illegible] [illegible]». ([illegible]:4179)

ترجمه: مسور بن مخرمه [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] سال حديبيه با هزار و اندي از يارانش براه افتاد و هنگامي كه به ذوالحليفه رسيد، شتران هدي (شكرانة حج) را قلاده انداخت و كوهان هاي آنها را علامت گذاري كرد و از آنجا براي عمره، احرام بست. و جاسوسي از قبيلة خزاعه، فرستاد و به راهش ادامه داد تا اينكه به غدير اشطاط رسيد. در آنجا، جاسوس اش آمد و گفت: قريش، جمعيت كثيري، از جمله حبشي ها را گِرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگيد و تو را از

زيارت كعبه، باز خواهند داشت. رسول خدا فرمود «اي مردم! نظر شما چيست؟ آيا دوست داريد به زن و فرزندان كساني كه ما را از زيارت كعبه باز مي‌دارند، حمله كنيم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گويا شر جاسوس از سرشان كوتاه شده است. (جاسوسي نفرستاده ايم). در غير اين صورت، آنها را در حالي كه غارت شده اند، ترك مي‌كنيم».

ابوبكر گفت: اي رسول خدا! شما به قصد زيارت كعبه، بيرون آمده ايد نه اينكه كسي را به قتل برساني و يا با كسي، بجنگي. پس بسوي كعبه، حركت كن. هر كس، مانع ما شد، با او مي جنگيم. رسول اكرم فرمود: «با نام خدا، حركت كنيد».

1622- [illegible]

([illegible]:4186)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه پدرش، روز حديبيه او را فرستاد تا اسبي را كه نزد يكي از

انصار بود، برايش بياورد. او رفت و ديد كه رسول الله زير درخت، بيعت مي گيرد و عمر از آن، اطلاعي نداشت. عبد الله با رسول خدا بيعت كرد. سپس رفت و اسب را نزد عمر برد در حالي كه او مشغول پوشيدن زره بود. آنگاه، عبدالله او را از بيعت گرفتن رسول خدا در زير درخت، مطلع ساخت. آنگاه عمر همراه او رفت و با رسول اكرم بيعت كرد.
همين ماجرا است كه مردم مي گويند: عبد الله قبل از پدرش، مسلمان شده است.

1623

[illegible] ([illegible]:4188)

ترجمه: عبدالله بن ابي اوفي ميگويد: هنگامي كه نبي اكرم عمره انجام داد، ما با ايشان بوديم. آنحضرت طواف كرد و ما هم همراه ايشان، طواف كرديم. او نماز خواند و ما هم با ايشان، نماز خوانديم. و ميان صفا و مروه، سعي كرد. و ما او را از اهل مكه، محافظت مي‌كرديم تا كسي، آزاري به او نرساند.

باب (22): غزوة ذي قرد

1624

(4194)

ترجمه: سلمه بن اكوع میگويد: قبل از اذان نماز صبح، بيرون رفتم در حالي كه شتران شيردِه رسول الله در ذي

قرد، مشغول چرا بودند. پس غلام عبد الرحمن بن عوف مرا ديد و گفت: شتران شردِه رسول خدا را بردند.

این روایت، قبلاً در حدیث شمارة (1281) بطور کامل، بيان شد. در پايان اين روايت، سلمه بن اكوع مي گويد: رسول الله هنگام باز گشت، مرا پشت سر خود، بر ناقه اش سوار نمود تا اينكه وارد مدينه شديم.

باب (23): غزوة خيبر

1625 ... فَقَالَ ...

[illegible]

ترجمه: سلمه بن اکوع ميگويد: شبانه، همراه نبي اكرم به سوي خيبر، بيرون رفتيم. مردي از ميان ما به عامر گفت: اي عامر! آيا چيزي براي ما نمي خواني؟ گفتني است كه عامر، مردي شاعر بود. و با شنيدن اين سخن، از مركبش پايين آمد و براي آنها چنين سرود: خدايا! اگر تو نمي بودي ما هدايت نمي شديم و صدقه نمي داديم و نماز نمي خوانيم.

بار الها! فدايت شويم، گناهان ما را ببخش. و اگر با دشمن، روبرو شديم، ما را ثابت قدم نگهدار. و بر ما آرامش، نازل فرما. هنگامي كه به جهاد، دعوت شويم، مي آييم. چرا كه مردم با صداي بلند از ما كمك مي طلبند.

رسول الله فرمود: «اين سراينده که شتران را سوق مي دهد، کيست»؟ گفتند: عامر بن اکوع. آنحضرت فرمود: «خداوند او را ببخشايد». مردي از آن ميان گفت: «اي پيامبر خدا! بهشت برايش واجب شد (به شهادت مي رسد). اي کاش! مي گذاشتي از او بهرة بيشتري ببريم.

آنگاه به خيبر، رفتيم و دشمن را محاصره کرديم تا اينکه به شدت، گرسنه شديم. سرانجام، خداوند متعال ما را بر آنان، پيروز گردانيد. آنگاه مردم، شب آنروزي که فتح نصيبشان گرديد، آتش زيادي بر افروختند. نبي اکرم فرمود: «اين آتش ها چيست و براي چه روشن شده است»؟ گفتند: براي پختن گوشت. فرمود: «براي کدام گوشت»؟ گفتند: گوشت الاغ هاي

اهلي. نبي اكرم فرمود: «گوشت ها را بريزيد و ظرفها را بشكنيد». مردي گفت: اي رسول خدا! اگر گوشت ها را بريزيم و ظرفها را بشوييم؟ فرمود: «يا چنين كنيد».

پس هنگامي كه مردم در برابر دشمن، قرار گرفتند: و عامر كه شمشير كوتاهي داشت، خواست آنرا به ساق پاي فردي بزند، لبة شمشير بسوي خودش برگشت و به زانويش اصابت كرد و در اثر آن، به شهادت رسيد.

سلمه مي گويد: وقتي كه مردم بر گشتند، رسول خدا مرا ديد و دستم را گرفت و فرمود: «تو را چه شده است»؟ گفتم: پدر و مادرم فدايت باد. مردم مي گويند: اعمال عامر، نابود شده است. (چون خود كشي كرده است). آنحضرت

فرمود: «هركس، چنين سخني بگويد، دروغ گفته است». و با نشان دادن دو انگشت فرمود: «او داراي دو اجر است. و مجاهدي است كه كمتر كسي در دنيا از ميان اعراب، مانند او مي باشد». و در روايتي، فرمود: «كمتر كسي در دنيا مانند او رشد كرده است».

1626 [illegible]: [illegible] ...
[illegible]: [illegible]. (4197:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: رسول خدا شبانه به خيبر آمد ...
شرح اين حديث قبلاً در باب نماز حديث شماره (240) گذشت و

در این روایت، انس مي افزاید: نبي اکرم جنگجویانشان را کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت.

1627- [illegible]

[illegible] (4205:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: هنگامي که رسول الله به جنگ خيبر رفت، مردم به رودخانه اي رسيدند و با صداي بلند، شروع به تکبير گفتن کردند: الله اکبر ، الله اکبر، لا إله إلا الله.

رسول خدا فرمود: «برخود، رحم کنيد. شما کر و غائبي را صدا نمي زنيد بلکه کسي را صدا مي زنيد که شنوا، نزديك و با شما است».

ابوموسي اشعري مي گويد: من كه پشت مركب رسول خدا قرار داشتم و لا حول و لا قوة إلا با لله مي گفتم، آنحضرت سخن مرا شنيد و خطاب به من فرمود: «اي عبد الله بن قيس»! گفتم: لبيك اي رسول خدا! فرمود: «آيا به تو كلمه اي را كه گنجي از گنج هاي بهشت است، نياموزم»؟ گفتم: بلي، يا رسول الله! پدر و مادرم فدايت باد. فرمود: «لا حول و لا قوة إلا باالله».

1628

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي ميگويد: نبي اكرم و مشركين در يكي از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگيدند. سپس، هر يك از آنها به پايگاههايشان برگشتند. در ميان مسلمانان، مردي وجود داشت كه هر مشركي را كه يكه و تنها مي يافت، دنبال مي كرد و با شمشير مي زد. مردم گفتند: يا رسول الله! هيچ كس به اندازة فلاني نجنگيده است؟ آنحضرت فرمود: «او از دوزخيان است». گفتند: اگر اين شخص، دوزخي است پس چه كسي از ما اهل بهشت است؟ مردي از آن ميان، گفت: من به تعقيب او مي پردازم. پس در تند رفتن و كند رفتن (بهرحال) همراه او بود تا اينكه آن شخص، زخمي شد و براي مُردن، عجله نمود (درد را تحمل

نكرد). پس دستة شمشيرش را بر زمين نهاد و لبة تيزش را وسط سينه اش قرار داد و بر آن فشار وارد كرد و اينگونه خود را كشت. آن مرد، نزد نبي اكرم آمد و گفت: گواهي مي دهم كه تو رسول خدا هستي.

آنحضرت فرمود: «چه اتفاقي افتاده است»؟ آن مرد، او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا فرمود: «بعضي از مردم، ظاهراً اعمال بهشتي انجام مي دهند ولي در واقع، دوزخي هستند. و گروهي از مردم، ظاهراً رفتار دوزخي دارند ولي حقيقتاً اهل بهشت اند».

1629– [illegible] «[illegible]».
([illegible]:4203)

ترجمه: و در روايتي ديگر، نبي اكرم ﷺ فرمود: «غير از مؤمن، كسي ديگر به بهشت نمي رود و همانا خداوند دينش را با شخص فاجر، ياري مي رساند».

1630– [illegible]. ([illegible]: 4206)

ترجمه: سلمه بن اکوع میگوید: روز جنگ خیبر، ضربه اي به ساق پایم وارد کردند. نزد نبي اکرم رفتم و آنحضرت سه بار با اندکي آب دهان بر آن، فوت کرد. پس از آن، تا این لحظه، احساس درد نکردم.

1631ـ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلا أَنْ أَمَرَ بِلالاً بِالأَنْطَاعِ

فَبُسِطَتْ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالأقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَالْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ. (بخارى: 4213)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم سه شب، ميان خيبر و مدينه توقف كرد و با صفيه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به وليمه

اش دعوت كردم. در آن وليمه، نان و گوشتي، وجود نداشت. بلكه به بلال دستور داد تا سفره هاي چرمين را پهن كند. آنگاه، رسول خدا بر آنها خرما، كشك و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آيا صفيه يكي از مادران مؤمنان و يا كنيز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب كند، پس يكي از مادران مؤمنان است وگرنه، كنيزش بشمار خواهد رفت.

سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا پشت سر خود، برايش، جايي مهيا ساخت و بر او پرده انداخت.

1632- [illegible]

([illegible]: 4216)

ترجمه: از علي بن ابي طالب [illegible] روايت است كه رسول الله [illegible] روز خيبر، از متعة زنان (صيغه كردن) و خوردن گوشت الاغ هاي اهلي، نهي فرمود.

1633- [illegible]

([illegible]: 4228)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا روز خيبر، به اسب، دو سهم و به فرد پياده، يك سهم داد.

1634

[illegible]

(4231 ،4230: [illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري [illegible] ميگويد: در يمن بوديم كه خبر ظهور نبي اكرم [illegible] به ما رسيد. پس من و دو برادرم كه يكي ابوبرده و ديگري ابورهم نام داشت و من از آنها كوچكتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبيله ام به قصد هجرت بسوي

پيامبر اكرم براه افتاديم. پس سوار كشتي شديم. اما كشتي ما را نزد نجاشي در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابي طالب نيز بدانجا آمد. ما نزد او مانديم تا زمانيكه همه به مدينه رفتيم. و رفتن ما مصادف با فتح خيبر بود. تعدادي از مردم به ما كه اهل كشتي بوديم، مي گفتند: ما در هجرت از شما پيشي گرفته ايم. روزي، اسماء دختر عميس رضي الله عنها كه قبلاً به حبشه هجرت كرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به ديدار حفصه رضي الله عنها؛ همسر نبي اكرم ؛ رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامي كه اسماء را ديد، پرسيد: اين كيست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عميس است. عمر گفت: همين حبشي است كه از راه دريا آمده است؟ اسماء گفت:

بلي. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پيشي گرفته ايم. بدينجهت، ما از شما نسبت به رسول الله استحقاق بيشتري داريم. اسماء خشمگين شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنين نيست. شما همراه رسول الله بوديد، گرسنگان شما را غذا مي داد و نادانان شما را نصيحت مي كرد. ولي ما بخاطر خدا و رسولش در سرزميني دور و دشمن، در حبشه با بيم و هراس و اذيت و آزار، بسر مي برديم. بخدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا نرسانم، هيچ آب و غذايي نمي خورم. سخنانت را براي نبي اكرم بازگو خواهم كرد. سوگند به خدا كه نه دروغ بگويم. نه تحريف كنم و نه چيزي بر آنها بيفزايم. پس هنگامي كه نبي اكرم آمد، اسماء گفت: اي

رسول خدا! عمر چنين و چنان گفت: آنحضرت فرمود: «شما به او چه جوابي داديد»؟ گفت: به او چنين و چنان گفتم. رسول خدا فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بيشتري ندارند. او و همراهانش، يك هجرت دارند وشما ؛اهل كشتي؛ دو هجرت داريد».

1635- [illegible] قَالَ: قَالَ [illegible] «[illegible]

[illegible] (4232:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه گروه اشعريها در شب، وارد خانه هايشان مي شوند، من از قرآن خواندنِ آنان، صدايشان را مي شناسم و از قرآني كه در شب مي خوانند، خانه هايشان را تشخيص مي دهم اگر چه در روز، منازلشان را نديده باشم. و در ميان آنان، شخصي بنام حكيم، وجود دارد كه هنگام ملاقات سواران يا دشمن به آنها مي گويد: دوستان من به شما مي گويند كه منتظر ما باشيد».

1636

(4233:

ترجمه: ابوموسي اشعري میگوید: بعد از فتح خیبر (از حبشه) نزد نبي اكرم آمدیم. پس سهمي از اموال غنیمت به ما عنایت فرمود. و غیر از ما به احدي از كساني كه در فتح خیبر شركت نداشتند، سهمي از اموال غنیمت نداد.

باب (24): عمرة القضاء

1637- [illegible] (4258:[illegible]).

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم در حالت احرام، ميمونه را نكاح كرد و زماني كه از احرام بيرون آمده بود (در سَرِف) با وي ازدواج نمود. و سرانجام، ميمونه در همان سَرِف، فوت كرد.

باب (25): غزوة موته در سرزمين شام

1638- [illegible]

(4261:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله [illegible] زيد بن حارثه را بعنوان فرماندة جنگ موته، تعيين كرد و فرمود: «اگر زيد به شهادت رسيد، جعفر، و اگر جعفر به شهادت رسيد، عبد الله بن رواحه، فرماندهي را بعهده گيرد».

ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: در آن غزوه، من همراه آنها بودم. در آن اثناء، به جستجوي جعفر بن ابي طالب پرداختيم، سرانجام او را در ميان كشته شدگان يافتيم كه نود و اندي اثر نيزه و تير بر پيكرش، وجود داشت.

باب (26): فرستادن اسامه بن زيد به سوي تيرة حُرَقات از قبيلة جُهَينه

1639 [illegible]:

[illegible]

(4269:[illegible])

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ ما را بسوي قبيلة حُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان يورش برديم و آنها را شكست داديم. من و يك انصاري به مردي از آنان رسيديم. هنگامي كه بر او مسلط شديم، لا إله إلا الله

گفت. پس مرد انصاري، دست نگهداشت ولي من آنقدر به او نيزه زدم كه به كشته شد. هنگامي كه به مدينه آمديم و خبر به نبي اكرم ﷺ رسيد، فرمود: «اي اسامه! بعد از اينكه لا إله إلا الله گفت، او را كشتي»؟ گفتم: او براي نجات اش، شهادت آورد. سپس رسول خدا ﷺ آنقدر اين جمله را تكرار كرد كه من آرزو كردم اي كاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم.

1640 [illegible]

[illegible] (4271: [illegible])

ترجمه: سلمه بن اکوع میگوید: در هفت غزوه، همراه نبي اکرم بودم و در نه دستة نظامي که پيامبر اکرم اعزام کرد و گاهي، ابوبکر و گاهي، اسامه، فرماندهي آنها را بعهده داشتند، شرکت داشتم.

باب (27): غزوة فتح مکه در ماه مبارک رمضان

1641

[illegible]

[illegible] (4276:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ هنگامي كه هشت و نيم سال كامل از هجرت اش به مدينه گذشته بود، در ماه مبارك رمضان با ده هزار نفر از مدينه براه افتاد. و مسلماناني كه همراه او بودند، بسوي مكه، حركت كردند در حالي كه همگي روزه داشتند تا اينكه به چشمة آبي كه در ميان عُسفان و قُدَيد واقع شده است و كدِيد نام دارد، رسيدند. در آنجا رسول اكرم ﷺ روزه اش را خورد و مسلمانان نيز خوردند.

1642 [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible]

(4277:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ در ماه مبارك رمضان بسوي حنين، بيرون رفت در حالي كه مردم با يكديگر اختلاف داشتند. يعني عده اي روزه داشتند و عده اي روزه نداشتند. هنگامي كه رسول الله ﷺ بر مركب اش سوار شد، ظرف شير يا آبي خواست و آنرا بر كف دست يا

روي سواري اش گذاشت و آنگاه بسوي مردم نگاه كرد. در نتيجه، كساني كه روزه نداشتند به روزه داران گفتند: روزه تان را بخوريد.

باب (28): نبي اكرم روز فتح مكه، پرچم اسلام را كجا نصب كرد؟

1643 - [illegible]

[illegible]

([illegible]:4280)

ترجمه: عروه بن زبير مي گويد: هنگامي كه رسول الله براي فتح مكه، حركت كرد و اين خبر به قريش رسيد، ابوسفيان بن حرب، حكيم بن حزام و بديل بن ورقاء براي بدست آوردن اخبار رسول خدا بيرون رفتند و به راهشان

ادامه دادند تا به منطقة مرّالظهران رسيدند. ناگهان، چشم شان به آتش هايي مانند آتش هاي شب عرفات افتاد. ابوسفيان گفت: اينها چيست كه مانند آتش هاي شب عرفات است؟ بديل بن ورقاء گفت: آتش هاي بني عمرو است. ابوسفيان گفت: بني عمرو كمتر از اين هستند. سپس، تعدادي از نگهبانان رسول الله آنها را ديدند و خود را بدانجا رساندند و آنان را دستگير كردند و نزد رسول خدا آوردند. ابوسفيان، مسلمان شد. هنگامي كه پيامبر اكرم حركت كرد، خطاب به عباس فرمود: «ابوسفيان را در گردنة كوه نگهدار تا مسلمانان را ببيند». عباس نيز او را آنجا نگهداشت. پس قبايل مختلف همراه رسول خدا بصورت گردانهاي منظم، يكي پس از ديگري از مقابل

ابوسفيان، عبور مي كردند. ابو سفيان پس از عبور يك گردان، پرسيد: اي عباس! اينها كيستند؟ گفت: اين، طايفة غفار است. ابوسفيان گفت: مرا با غفار، كاري نيست. سپس، قبيلة جهينه گذشت و ابو سفيان نيز همان سخنانش را تكرار كرد. آنگاه، قبيلة سعد بن هُذيم گذشت و ابوسفيان بار ديگر نيز همان سخنانش را تكرار كرد. سپس قبيلة سُليم گذشت و همان سخنان، تكرار شدند. تا اينكه گرُداني آمد كه ابوسفيان مانند آنرا نديده بود. پرسيد: اينها چه كساني هستند؟ عباس گفت: اينها انصاراند كه سعد بن عباده فرمانده و پرچمدار آنها است. سعد بن عباده گفت: اي ابوسفيان! امروز، روز جنگ و كشتار

است. امروز، كعبه، مباح مي گردد. ابوسفيان گفت: اي عباس! كاش امروز مي توانستم كاري انجام دهم.

سرانجام، گرداني آمد كه تعدادشان از همه كمتر و رسول الله و يارانش در ميان آنان بودند و پرچم نبي اكرم را زبير بن عوام بدست داشت. هنگامي كه رسول الله از كنار ابوسفيان گذشت، ابوسفيان گفت: آيا مي داني سعد بن عباده چه گفت؟ رسول خدا پرسيد: «چه گفت»؟ گفت: چنين و چنان. رسول اكرم فرمود: «سعد، دروغ گفته است. امروز، روزي است كه خداوند كعبه را به عظمت مي رساند و روزي است كه كعبه پوشانيده مي شود».

راوي مي گويد: رسول الله دستور داد تا پرچم اش در حجون (نام مكاني در مكه) به اهتزاز در آيد.

عباس به زبير بن عوام گفت: اي ابا عبد الله! رسول خدا به تو دستور داده است كه پرچم را در اين مكان، نصب كني.

همچنين رسول خدا در آن روز، به خالد بن وليد دستور داد تا از قسمت علياي مكه يعني منطقة كداء وارد شود. و خود پيامبر اكرم هم از كداء وارد شد. و در آنروز دو نفر از اسب سواران خالد بن وليد به نام هاي حُبيش بن أشعر و كُرز بن جابر فهري به شهادت رسيدند.

1644

(4281)

ترجمه: عبدالله بن مغفل مي گويد: رسول الله را روز فتح مكه ديدم كه بر شترش، سوار است و سورة فتح را با آواز، مي خواند. و اگر مردم، اطراف من جمع نمي شدند آنرا همانگونه كه رسول خدا با آواز مي خواند، من نيز مي خواندم.

1645 [illegible]

(4287:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم روز فتح مكه، وارد مكه شد در حالي كه اطراف كعبه، سيصد و شصت بت، وجود داشت. پيامبر خدا با چوبي كه در دست داشت، بر پهلوي بت ها مي زد و مي فرمود: «حق آمد و باطل رفت. حق آمد و باطل، كار جديدي نمي تواند انجام دهد و كار

گذاشته اي را هم نمي تواند باز گرداند. (هيچ كاري از باطل، ساخته نيست).

باب (29)

1646

(4302:[illegible])

ترجمه: عمرو بن سلمه [illegible] میگوید: ما کنار آبي، زندگي میکردیم که محل عبور مردم بود. اسب سواران از آنجا عبور مي کردند و ما از آنها مي پرسیدیم: مردم را چه شده است؟

مردم را چه شده است؟ این مرد کیست؟ مي گفتند: این مـرد، گمــان مي كند كه خداوند بعنــوان پیــامبر، بســویش وحي مي فرستد ـ ویا فلان چیز را به او وحي مي كند ـ و من ســخنان را به خــاطر مي ســپردم و گویا در دلم جــاي مي گــرفت. و اعراب منتظر فتح مكه بودند تا مسلمان شوند و مي گفتنــد: او و قــوم اش را به حـال خــود بگذاریـد. اگر بر آنها پــیروز شــد، پیـامبري راسـتگو اسـت. پس هنگـام فتح مكـه، همة طوایف در اســلام آوردن از یكــدیگر ســبقت مي‌گرفتنــد. و پــدرم قبل از قـوم‌اش مسـلمان شـد. و هنگـامي كه نـزد ما آمـد، گفت: بخـدا ســوگند كه من از نــزد پیــامبر بــرحقي پیش شــما آمــده‌ام كه مي‌فرماید: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نمــاز را

در فلان وقت بخوانيد. پس هرگاه، وقت نماز فرا رسيد، يكي از شــما اذان بگويد و كسي كه بيشــتر قــرآن مي دانــد، امــامت كند».

راوي مي‌گويد: آنگاه ديدند كه كسي بيشتر از من قــرآن نمي داند زيرا من قـرآن را از سـواراني كه نـزد ما مي آمدنـد، فـرا گرفته بــودم. پس مــرا كه كــودكي شش يا هفت ســاله بــودم، امام، قرار دادند. و من چادري به تن داشتم كه هنگــام سـجده، جمع مي شـــد. به همين خـــاطر، يكي از زنـــان محله گفت: آيا شــرمگاه قــاري تــان را از ما نمي پوشــانيد؟! آنگــاه، پارچه اي

خريدند و بـرايم پيراهـني دوختنـد. هيچ چـيز مـرا به انـدازة آن پيراهن، خوشحال نكرد.

باب (30): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و روز حنين هنگامي كه كثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است

1647 [illegible] (4314:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن ابي اوفي که اثر ضربه اي در دستش وجود داشت، مي گويد: در روز حنين که همراه نبي اکرم بودم، اين ضربه به من وارد شد.

باب (31): غزوة اوطاس

1648 ... قَالَ ...

[illegible] قَالَ: [illegible] «[illegible]». [illegible] «[illegible]». [illegible] «[illegible]». [illegible] «[illegible]». (4323:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري [illegible] ميگويد: هنگامي كه نبي اكرم [illegible] از غزوة حنين، فراغت يافت، لشكري به فرماندهي ابوعامر بسوي اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُريد بن صَمّه روبرو شد. دُريد كشته شد و خداوند، يارانش را شكست داد.

ابوموسي مي گويد: مرا هم رسول خدا با ابوعامر فرستاد. ابوعامر زخمي شد. يعني مردي از قبيلة بني جُشم، تيري بسوي او پرتاپ كرد كه به زانويش اصابت نمود. خود را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه كسي بسويت تير اندازي كرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوي من تير اندازي كرد. پس قصد او كردم و خود را به او رساندم. با ديدن من، فرار كرد. او را تعقيب كردم و به او گفتم: خجالت نمي كشي، فرار مي كني، توقف كن. آنگاه، ايستاد و پس از رد و بدل كردن ضربات شمشير، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: اين تير را بيرون بياور. من آنرا بيرون آوردم. از آنجا، آب

جاري شد. ابوعامر گفت: اي برادر زاده! سلام مرا به نبي اكرم برسان و به ايشان بگو تا براي من طلب مغفرت كند. و مرا به عنوان جانشين خود، تعيين نمود و پس از چند لحظه، فوت كرد.

من برگشتم و نزد نبي اكرم رفتم. آنحضرت در خانه اش روي تختي ساخته شده از حصير، خوابيده بود. و اثر بافت هاي تخت بر پشت رسول خدا ديده مي شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست كه برايش طلب مغفرت كنيد. آنگاه رسول خدا آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدايا! بنده ات ابو عامر را ببخشاي».

راوي مي گويد: من سفيدي زير بغلهاي رسول خدا ﷺ را ديدم. سپس آنحضرت ﷺ افزود: «خدايا! روز قيامت، مرتبه اش را از بسياري ا ز مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: براي من نيز طلب مغفرت كن. فرمود: «خدايا! گناهان عبد الله بن قيس را ببخش و روز قيامت، جايگاه خوبي نصيب اش بگردان».

باب (32): غزوة طايف در شوال سال هشتم هجري

1649 [illegible]

[illegible] (4324)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ به خانة من آمد در حالي كه فرد مخنّثي، آنجا نشسته بود. پس شنيدم كه آن مخنث، به عبد الله بن اميه مي گويد: اي عبد الله! اگر خداوند، فردا طائف را براي شما فتح كرد، نظرت چيست؟ تو دختر غيلان را انتخاب كن. زيرا اگر از جلو به او بنگري، چهار چين خوردگي، و اگر از پشت سر، به او نگاه

كني، هشت چين خوردگي مي بيني. نبي اكرم ﷺ خطاب به همسرانش فرمود: «چنين كساني را نزد خود راه ندهيد».

1650 - [illegible]

[illegible] (4325:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه رسول الله طايف را محاصره كرد و نتوانست كاري از پيش ببرد، فرمود: «اگر خدا بخواهد، بر مي گرديم». اين سخن، بر صحابه، دشوار آمد و گفتند: بدون فتح، بر مي گرديم!؟ آنحضرت بار ديگر فرمود: «بر مي گرديم». سرانجام فرمود: فردا صبح به جنگ برويد». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسياري از آنها زخمي شدند. رسول اكرم فرمود: «اگر خدا بخواهد، فردا برمي‌گرديم». اين سخن پيامبراكرم مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه رسول‌خدا خنديد.

1651 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:4327)

ترجمه: سعد و ابو بكره رضي الله عنهما مي گويند: شنيديم كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «هر كس كه آگاهانه، خود را به كسي غير از پدرش، نسبت دهد، بهشت برايش حرام مي گردد».

1652 [illegible] قَالَ: [illegible]:[illegible]

(4328)

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: نزد نبي اكرم بودم كه آنحضرت همراه بلال، در جعرانه، ميان مكه و مدينه، منزل گرفته بود. در آنجا عربي باديه نشين نزد رسول خدا آمد و گفت: آيا به

وعده اي كه به من داده اي، وفا نمي كني؟ پيامبر اكرم خطاب به او فرمود: «به تو مژده مي دهم». آن مرد، گفت: زياد از اين مژده ها به من داده اي. رسول الله با حالتي خشمگين، رو به ابوموسي و بلال كرد وفرمود: «مژده ام را نپذيرفت. شما آنرا بپذيريد». آنان گفتند: ما پذيرفتيم. سپس، ظرف آبي خواست و دستها و صورت اش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از اين بنوشيد و بر چهره و سينه هايتان بريزيد و شما را بشارت مي دهم». آنان نيز ظرف آب را گرفتند و چنين كردند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقيماندة آن براي مادرتان بگذاريد. آنها نيز قدري از آن آب، برايش گذاشتند.

1653- [illegible] فَقَالَ: «[illegible]» [illegible] «[illegible]» [illegible]. (4334:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: نبي اكرم گروهي از انصار را جمع كرد و فرمود: «همانا قريش، تازه مسلمان و مصيبت ديده اند. خواستم ضرر و زيان آنها را جبران كنم و از ايشان، دلجويي نمايم. آيا شما راضي نيستيد كه مردم با دنيا برگردند و

شما با رسول خدا به خانه هايتان برگرديد»؟ گفتند: بلي. آنحضرت [illegible] فرمود: «اگر همة مردم به يك وادي، و انصار به وادي ديگر بروند، من به وادي انصار خواهم رفت».

باب (33): اعزام خالد بن وليد [illegible] توسط رسول خدا [illegible] بسوي بني جَذِيمه

1654- [illegible]

[illegible] (4339:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم خالد بن وليد را بسوي بني جَذِيمه فرستاد و آنها را به اسلام، فرا خواند. ولي آنان نتوانستند كه بخوبي بگويند: اسلمنا (ما مسلمان شديم). بلكه گفتند: صبأنا (يعني از ديني وارد ديني ديگر شديم). لذا خالد بن وليد، همچنان آنها را مي كشت و به اسارت مي گرفت. و به هر يك از ما اسيرش را تحويل داد تا اينكه نزد نبي اكرم آمديم و ماجرا را برايش

بازگو كرديم. رسول خدا دستش را بلند كرد و دوبار، فرمود: «خدايا! من از كار خالد، نزد تو اعلام برائت مي كنم».

باب (34): سَرية عبدالله بن حذافة سهمي و علقمه بن مُجَزَّر مدلجي كه به آن سرية انصاري نيز مي‌گويند

1655 ... قَالَ: ... فَقَالَ: ... فَقَالَ: ... فَقَالَ: «...». (4340)

ترجمه: علي بن ابي طالب مي گويد: نبي اكرم سريه اي (يك دستة نظامي) را براي انجام مأموريتي فرستاد و يكي از انصار

را بعنوان امير، تعيين فرمود و به آنان دستور داد كه از او اطاعت كنند. روزي، آن مرد انصاري (كه امير بود) خشمگين شد و گفت: مگر رسول اكرم به شما دستور نداد كه از من اطاعت كنيد؟ گفتند: بلي. گفت: برايم هيزم جمع كنيد. آنها نيز جمع كردند. سپس گفت: آتش، روشن كنيد. آنها نيز روشن كردند. آنگاه گفت: وارد آتش شويد. آنان خواستند وارد آتش شوند. ولي بعضي، مانع بعضي ديگر مي شدند و مي گفتند: بسوي نبي اكرم رفتيم (مسلمان شديم) تا از آتش، نجات يابيم. و در اين كشمكش بسر بردند تا اينكه آتش خاموش شد و خشم او نيز فرو نشست. خبر به رسول خدا رسيد. فرمود: «اگر وارد آتش مي شدند، تا روز قيامت از

آن، بيرون نمي آمدند. زيرا اطاعت، فقط در انجام کارهاي خوب است».

باب (35): فرستادن ابو موسي و معاذ به يمن، قبل از [illegible] الوداع

1656– [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible]. ([illegible]:4342)

ترجمه: از ابوموسي اشعري روايت است كه نبي اكرم او و معاذ بن جبل را به يمن فرستاد. گفتني است كه يمن، شامل دو بخش بود كه هر يك از آنها را به بخشي، فرستاد. آنگاه فرمود: «آسان بگيريد وسخت نگيريد. بشارت دهيد و تنفر ايجاد نكنيد». سپس هر يك از آنها به محل كارش رفت. و هر گاه، يكي از آنها به قلمرو و ديگري نزديك مي شد، مي رفت و جوياي حالش مي شد.

روزي، معاذ در قلمرو مأموريتش آنقدر پيش رفت تا به ابوموسي نزديك شد. آنگاه سوار بر قاطرش شد و نزد او رفت. در آنجا ديد كه او نشسته است و مردم، اطراف اش جمع شده اند. همچنين نزد او مردي را ديد كه دستهايش به گردن اش بسته شده بود. معاذ گفت: اي عبد الله بن قيس! اين چيست؟ ابوموسي گفت: اين مردي است كه پس از اسلام آوردن، كافر شده است. معاذ گفت: تا كشته نشود، از مركب ام پايين نمي آيم. ابوموسي گفت: به همين خاطر، آورده شده است. پايين بيا. دوباره گفت: تا كشته نشود، پايين نمي آيم. آنگاه ابوموسي دستور داد و او كشته شد. سپس، معاذ پايين آمد و گفت: اي عبد الله! (ابو موسي) چگونه

قرآن، تلاوت مي كني؟ گفت: من در شبانه روز، كم كم قرآن مي خوانم. اي معاذ! تو چگونه قرآن مي خواني؟ گفت: اول شب مي خوابم و پس از اينكه بخش خوابم را كامل كردم، برمي خيزم و هر اندازه كه خداوند برايم مقدر كرده باشد، قرآن مي خوانم و همانطور كه از بيداري ام، اميد اجر و ثواب دارم، از خوابم نيز اميد اجر و ثواب دارم.

1657- [illegible] «[illegible]» [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 4343)

ترجمه: از ابوموسي اشعري □ روايت است كه نبي اكرم □ او را بسوي يمن فرستاد. ايشان از آنحضرت □ دربارة شراب هايي كه در آنجا ساخته مي شود، سؤال كرد. رسول خدا □ پرسيد: «آنها از چه ساخته مي شوند»؟ گفت: شراب عسل و جو هستند. آنحضرت □ فرمود: «هر چيز مست كننده، حرام است».

□

باب (36): فرستادن علي و خالد بن وليد رضي الله عنهما به يمن

1658

(4349)

ترجمه: براء بن عازب میگوید: رسول اکرم ما را همراه خالد بن ولید به یمن اعزام کرد. پس از مدتي، علي را بجاي او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو كه هر كس دوست دارد، با تو بماند. و هركس، دوست ندارد، بیاید». راوي مي

گويد: من از كساني بودم كه با علي ماندم و چندين اوقيه طلا به غنيمت گرفتم.

1659 [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible] (4350 [illegible]

ترجمه: بريده ميگويد: نبي اكرم علي را بسوي خالد فرستاد تا خُمس اموال غنيمت را تحويل بگيرد. علي (با كنيزي كه از اموال خُمس بشمار مي رفت؛ همبستر شد و) غسل كرد. من كه از اين كار علي، ناراحت شدم، به خالد گفتم: اين را نمي بيني كه چكار كرده است؟!

هنگامي كه نزد نبي اكرم آمديم، اين ماجرا را برايش بازگو نمودم. آنحضرت فرمود: «اي بريده! آيا كينة علي را در دل داري»؟ گفتم: بلي. فرمود: «با او دشمني مكن زيرا سهمية او از خُمس، بيشتر از اين است».

1660 [illegible] قَالَ: [illegible] « [illegible] » [illegible] فَقَالَ: [illegible]

قَالَ:

قَالَ:

(4351

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: علي بن ابي طالب از يمن، يك قطعه طلاي ناخالص را در چرمي دباغي شده براي رسول خدا فرستاد. آنحضرت آنرا ميان چهار نفر يعني عيينه بن بدر، اقرع بن حابس، زيد الخيل و علقمه يا عامر بن طفيل تقسيم نمود. مردي از يارانش گفت: ما نسبت به اين طلا از اينها استحقاق بيشتري داريم. اين خبر به رسول خدا رسيد. فرمود: «آيا شما مرا امين نمي دانيد در حالي كه من امين اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من مي رسد»؟ آنگاه، مردي كه چشم هايش گود رفته بود و گونه ها و پيشاني بر آمده اي داشت و ريش اش پر پشت و سرش تراشيده و ازارش بالا زده بود، برخاست و

گفت: اي رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت فرمود: «واي بر تو، آيا من مستحق ترين فرد روي زمين نيستم كه از خدا بترسم»؟

راوي مي گويد: سپس، آن مرد، پشت كرد و رفت. خالد بن وليد گفت: اي رسول خدا! آيا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خير، شايد او نماز مي خواند». خالد گفت: بسيارند نماز گزاراني كه به زبان، چيزي مي گويند كه در دلشان نيست. رسول الله فرمود: «من دستور ندارم كه دل و درون مردم را بشكافم».

سپس رسول اكرم بسوي او كه پشت كرده بود و مي رفت، نگاه كرد و فرمود: «از نسل اين مرد، كساني بوجود مي آيند كه كتاب خدا را بسيار خوب تلاوت مي كنند ولي (تأثير آن) از حنجره

هايشان نمي گذرد و از دين، خارج مي شوند آنگونه كه تير از هدف (شكار) خارج مي‌شود».

راوي مي‌گويد: گمان مي‌كنم كه فرمود: «اگر آنها را دريابم، مانند قوم ثمود به قتل مي‌رسانم».

باب (37): غزوة ذو الخلصه

1661 [illegible]

[illegible] (4357: [illegible])

ترجمه: حديث جرير که در آن نبي اکرم فرمود: «آيا مرا از ذو الخلصه راحت نمي کني»، قبلاً بيان شد. در اين روايت، جرير مي گويد: ذوالخلصه، خانه اي در يمن بود که آنرا کعبه مي ناميدند و بتهايي در آن، عبادت مي شد و به قبايل خثعم و بجيله، تعلق داشت.

یکي از راويان مي گويد: جرير رفت و آن بتها را شکست و به آتش کشيد. و هنگامي که جرير به يمن رفت، مردي در آنجا بود که با تيرها، فال مي گرفت. به او گفتند: همانا فرستادة رسول خدا اينجاست. اگر به تو دست يابد، گردن ات را مي زند.

راوي مي گويد: در آن اثنا که او مشغول فال گرفتن بود، ناگهان، جرير، کنارش ايستاد و گفت: يا تيرها را مي شکني و گواهي مي دهي که هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و يا گردن ات را مي زنم. با شنيدن اين سخن، آن مرد، تيرها را شکست و شهادت آورد.

باب (38): رفتن جرير به يمن

1662 قَالَ:

(4359)

ترجمه: جرير می‌گويد: در يمن بودم كه با دو نفر از اهالي آنجا به نام‌هاي ذوكلاع و ذوعمرو، ملاقات كردم و دربارة رسول خدا با آنان سخن گفتم. ذوعمرو به من گفت: اگر آنچه را كه دربارة دوستت می‌گويي، حقيقت داشته باشد، سه روز از فوت او می‌گذرد. سپس آندو با من به راه افتادند. و پس از پيمودن بخشي از راه، با كارواني برخورد كرديم كه از سوي مدينه می‌آمد. در اين باره از آنها پرسيديم. گفتند: رسول الله وفات يافت و ابوبكر، جانشين او شد و حال مردم، خوب است.

آنگاه، آن دو نفر گفتند: به دوست‌ات (ابوبكر) بگو: ما قصد داشتيم كه بياييم و اگر خدا بخواهد، بزودي خواهيم آمد و به يمن برگشتند.

باب (39): غزوة سيف البحر

1663

[illegible] (4360: [illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ﷺ گروهي را كه سيصد نفر بودند به فرماندهي ابوعبيده بن جراح بسوي ساحل فرستاد. ما براه افتاديم و در مسير راه، توشه، تمام كرديم. آنگاه، ابوعبيده دستور داد كه همة توشه‌هاي

لشكر را جمع كنند. آنها دو كيسه خرما شد. او روزانه، قوت اندكي به ما مي‌داد تا اينكه اينها نيز تمام شد. پس از آن، به هر يك از ما فقط يك دانة خرما مي‌داد.

يكي از راويان (وهب بن كيسان) مي‌گويد: پرسيدم: آن يك دانة خرما چه مي‌توانست براي شما بكند؟ گفت: هنگامي كه آن يك دانة خرما را از دست داديم، نبودش را احساس كرديم.

سرانجام، به دريا رسيديم و نهنگي ديديم كه مانند كوه بود. مردم، هيجده شب از آن خوردند. سپس ابوعبيده دستور داد تا دو دنده از دنده‌هايش نصب گردد و شتري جهاز شود. آنگاه، شتر از زير آن دنده‌ها گذشت بدون اينكه با آنها، برخورد كند.

1664 [illegible] فَقَالَ: «[illegible]». [illegible]

(4361:[illegible])

ترجمه: در روايتي ديگر، جابر بن عبدالله [illegible] ميگويد: دريا براي ما حيواني بيرون انداخت كه به آن، عنبر (نوعي ماهي)

مي‌گويند. ما پانزده روز از آن خورديم و از چربي‌اش به بدن‌مان ماليديم تا اينكه بدن هايمان به وضعيت قبلي، بازگشت.

و در روايتي ديگر، آمده است كه ابوعبيده گفت: از اين ماهي، بخوريد و هنگامي كه به مدينه برگشتيم، ماجرا را براي رسول خدا بازگو كرديم. آنحضرت فرمود: «رزقي را كه خداوند براي شما بيرون آورده است، بخوريد. و اگر چيزي از آن، همراه شماست به ما نيز بدهيد». آنگاه، يكي از آنان، قدري از گوشت آن ماهي را آورد و رسول خدا نيز از آن، ميل فرمود.

باب (40): غزوة عُيَينَه بن حصن

1665 [illegible] فَقَالَ [illegible] (4367:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن زبير رضي الله عنهما مي‌گويد: كارواني از بني تميم نزد نبي اكرم ﷺ آمد. ابوبكر گفت: قعقاع بن معبد بن زراره را امير آنان، تعيين كن. عمر گفت: بلكه اقرع بن حابس را بعنوان امير آنان، تعيين كن. ابوبكر گفت: منظورت فقط

مخالفت با من است. عمر گفت: ارادة مخالفت با تو را نداشتم. پس آنقدر مجادله كردند كه صدايشان بالا رفت. آنگاه در اين باره آية زير نازل شد: [illegible] يعني اي كساني كه ايمان آورده‌ايد، از خدا و رسولش، پيشي نگيريد.

باب (41): وفد بني حنيفه و حكايت ثمامه بن اُثال

1666 – [illegible]

الْمَالَ

قَالَ:

فَقَالَ:

[illegible]

(4372:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي‌گويد: نبي اكرم [illegible] سواراني را بسوي نجد فرستاد. آنان مردي را از طايفة بنوحنيفه كه ثمامه بن اثال، نام داشت، آوردند و به يكي از ستونهاي مسجد، بستند. سپس

نبي اكرم بسويش رفت و فرمود: « اي ثمامه! چه چيزي همراه خود داري »؟ (فكر مي‌كني با تو چگونه رفتار خواهم كرد؟) گفت: اي محمد! نزد من، خير است. اگر مرا به قتل برساني، كسي را كشته‌اي كه مستحق قتل است. و اگر منت بگذاري (و مرا آزاد كني) بر انسان سپاسگذاري منت گذاشته‌اي. و اگر مال مي‌خواهي، هر چه مي‌خواهي، طلب كن. سپس، او را تا فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه به او فرمود: «فكر مي‌كني با تو چگونه رفتار خواهم كرد»؟ گفت: همان كه به تو گفتم. اگر منت بگذاري، بر انسان سپاسگذاري منت گذاشته‌اي. سپس او را تا پس فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه، به او فرمود: «فكر مي‌كني با تو چگونه رفتار خواهم كرد»؟ گفت:

همان چيزي كه به تو گفتم. رسول خدا فرمود: «ثمامه را آزاد كنيد». آنگاه، او به نخلستاني كه نزديك مسجد بود، رفت و غسل كرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهي مي‌دهم كه هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و گواهي مي‌دهم كه محمد، فرستادة خداست. اي محمد! سوگند به خدا كه چهره‌اي منفورتر از چهره‌ي شما براي من در روي زمين، وجود نداشت. ولي امروز، چهره‌اي محبوب‌تر از چهرة تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا كه ديني منفورتر از دين تو نزد من وجود نداشت و هم‌اكنون، دين تو پسنديده‌ترين دين نزد من است. سوگند به خدا كه شهري مبغوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولي امروز، شهر تو محبوب‌ترين شهرها نزد من است.

سواران ات مرا در حالي دستگير كردند كه قصد عمره داشتم، نظر شما چيست؟ رسول الله ﷺ به او بشارت داد و امر كرد تا عمره، بجاي آورد. پس هنگامي كه به مكه رفت، شخصي به او گفت: بي‌دين شده‌اي؟ گفت: خير، بلكه توسط رسول خدا؛ محمد ﷺ؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به خدا، تا زماني كه رسول خدا ﷺ اجازه ندهد، دانه‌اي گندم از يمامه، براي شما نخواهد آمد.

1667

[illegible]
[illegible]
[illegible]». (4373،4374:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: مسيلمة كذاب در زمان رسول الله ﷺ آمد و مي‌گفت: اگر محمد بعد از خودش، كارها را به من بسپارد، از او پيروي مي‌كنم. بدين جهت، با جمعيت زيادي از قوم‌اش به مدينه آمد. رسول الله ﷺ كه شاخة درخت خرمايي در دست داشت، همراه ثابت بن قيس بن شماس بسوي او رفت تا اينكه به مسيلمه كه در ميان يارانش بود، رسيد. آنحضرت ﷺ فرمود: «اگر اين شاخة درخت را از من بخواهي، آنرا به تو نخواهم داد و تو از حكم خدا دربارة خود، نمي‌تواني تجاوز كني. اگر پشت كني، خداوند تو را هلاك

خواهد كرد. فكر مي‌كنم تو همان كسي هستي كه در مورد او چيزهايي خواب ديدم و اين ثابت، به نيابت از من، جواب تو را مي‌دهد». سپس برگشت.

ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: در مورد اين سخن رسول خدا كه فرمود: «تو همان كسي هستي كه در مورد او چيزهايي خواب ديدم»، پرسيدم. ابوهريره به من گفت: همانا رسول خدا فرمود: «خواب ديدم كه دو دستبند طلا در دستهايم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگين ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحي شد كه در آنها، فوت كنم. من نيز در آنها دميدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو

که بعد از من ظهور مي‌كنند، تعبير كردم كه يكي از آنها عَنَسي و ديگري، مسيلمه خواهد بود».

1668- [illegible] (4375)

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي‌گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «در خواب، خزانه‌هاي زمين به من عرضه گرديد و دو النگوي طلا

در کف دستم نهادند. این چیز، برایم گران تمام شد. پس خداوند به من وحي کرد که در آنها فوت کنم. من نیز در آنها فوت کردم. و آنها رفتند. آنگاه آنها را به دو کذاب که یکي از صنعاء (اسود عنسي) و دیگري از یمامه (مسیلمة کذاب) خواهد بود، تعبیر کردم».

باب (42): داستان اهل نجران

1669- [illegible]

[illegible] (4380:[illegible])

ترجمه: حذيفه [illegible] مي‌گويد: دو نفر از فرمانروايان نجران به نام‌هاي عاقب و سيد، نزد رسول الله [illegible] آمدند و خواستند تا با ايشان مباهله كنند. يكي از آنها به ديگري گفت: اين كار را نكن. بخدا سوگند، اگر او، پيامبر (برحقي) باشد و ما با او

مباهله كنيم، نه ما رستگار مي‌شويم و نه نسل هاي آيندة ما. سرانجام، گفتند: (بجاي مباهله) هر چه از ما بخواهي، به تو عطا مي‌كنيم. مرد اميني را همراه ما بفرست و نبايد جز امين، فردي ديگر باشد. رسول اكرم فرمود: «مرد اميني را كه واقعاً امين باشد، همراه شما خواهم فرستاد». هر يك از ياران رسول خدا آرزو مي‌كرد كه فرد امين، او باشد. آنحضرت فرمود: «اي ابوعبيده بن جراح! بلند شو». هنگامي كه او برخاست، رسول خدا فرمود: «اين مرد، امين اين امت است».

1670 [illegible]

(4382:[illegible])

ترجمه: و در روايتي ديگر، از انس [illegible] آمده است كه نبي اكرم [illegible]فرمود: «هر امتي، اميني دارد و امين اين امت، ابوعبيده بن جراح است».

باب (43): آمدن اشعريها و اهالي يمن

1671 [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible]

(4385: [illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري [illegible] مي‌گويد: گروهي از ما اشعريها نزد نبي اكرم [illegible] آمديم و خواستار مركب شديم (تا در جنگ

تبوك شركت كنيم). آنحضرت از دادن مركب به ما خودداري كرد. دوباره خواستار مركب شديم. اين بار، سوگند ياد كرد كه به ما مركب ندهد. سپس ديري نگذشت كه چند نفر از شتراني راكه به غنيمت گرفته بودند، آوردند. آنگاه آنحضرت دستور داد تا پنج شتر به ما بدهند. هنگامي كه شتران را تحويل گرفتيم، با خود گفتيم: كاري كرديم كه رسول خدا سوگندش را فراموش كند. بعد از اين، هرگز رستگار نخواهيم شد. بدين جهت، نزد ايشان رفتم وگفتم: اي رسول خدا! شما سوگند ياد كرديد كه به ما مركب ندهيد حال آنكه به ما مركب عنايت فرموديد. رسول خدا فرمود: «بلي، ولي من هر سوگندي كه ياد كنم و خلاف

آنرا بهتر بدانم، آنرا انجام مي‌دهم و كفارة قسم را ادا مي‌كنم».

1672- [illegible] قَالَ: «[illegible]». ([illegible]:4388)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «اهل يمن نزد شما آمدند. بايد بگويم قبلهايشان از همه رقيق‌تر و نرم‌تر است. ايمان از يمن است. دانش از يمن است. و غرور و تكبر

در ميان صاحبان شتر مي باشد و آرامش و وقار در ميان صاحبان گوسفند است».

باب (44): [illegible]

1673 [illegible]

ترجمه: حديث ابن عمر رضي الله عنهما دربارة نماز خواندن نبي اكرم داخل خانة كعبه، قبلاً بيان گرديد. در اين روايت، ابن عمر رضي الله عنهما مي‌افزايد: جايي كه رسول الله نماز خواند، سنگ مرمر قرمزي، وجود داشت.

1674 [illegible] (4404: [illegible])

ترجمه: زيد بن ارقم مي‌گويد: نبي اكرم در نوزده غزوه، شركت داشت. و پس از هجرت، فقط يك حج انجام داد

که به آن [illegible] الوداع مي‌گويند. و بعد از آن، حج ديگري، انجام نداد.

1675- [illegible] قَالَ: [illegible]

قَالَ:

(4406

ترجمه: ابوبكره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «زمان به صورت اصلي‌اش مانند روزي كه خداوند آسمانها و زمين را خلق كرد، برگشت. سال، دوازده ماه است كه چهار ماه آن، از ماههاي حرام اند و عبارت اند از ذوالقعده، ذوالحجه و مُحرَّم كه پشت سر هم قرار دارند. و ديگري، ماه رجب قبيلة مُضَراست كه بين جمادي (الثاني) و شعبان، مي باشد. (و پرسيد:) اين، چه ماهي است»؟ گفتيم: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند. پس سكوت نمود تا جايي كه ما گمان كرديم نام ديگري برايش مي‌گذارد. آنگاه فرمود: «آيا اين ماه ذوالحجه نيست»؟ گفتيم: بلي. فرمود: «اين، كدام شهر است؟» گفتيم: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند. پس سكوت كرد تا جايي كه گمان

كرديم نام ديگري برايش بيان مي‌كند. آنگاه فرمود: «مگر اين شهر (مكه) نيست»؟ گفتيم: بلي. سپس پرسيد: «امروز، چه روزي است»؟ گفتيم: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند. پس سكوت نمود تا جايي كه گمان كرديم نام ديگري برايش مي‌گذارد. سپس فرمود: «آيا روز قرباني نيست»؟ گفتيم: بلي. آنحضرت فرمود: «همانا جان و مال و آبرويتان بر شما مانند اين روز و اين شهر و اين ماه، حرام است. و بزودي پروردگارتان را ملاقات مي كنيد و شما را از اعمالتان، خواهد پرسيد. آگاه باشيد كه بعد از من، گمراه نشويد طوريكه بعضي از شما گردن بعضي ديگر را بزنند. بدانيد كه فردِ حاضر بايد به كسي كه غائب است، برساند. شايد بعضي از كساني كه اين سخنان به

آنها مي‌رسند از برخي كه آنها را شنيده‌اند، بهتر دريابند. گواه باشيد. آيا تبليغ كردم»؟ و دو بار اين جمله را تكرار كرد.

1676- [illegible] (4411)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم [illegible] و تعدادي از يارانش، سرهاي خود را در [illegible] تراشيدند و بعضي ديگر، كوتاه كردند.

باب (45): غزوة تبوك يا غزوة پر مشقت

1677 [illegible]

[illegible] (4415:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري می‌گويد: زماني که دوستانم همراه رسول الله در سپاه عسره بودند که همان غزوة تبوك است، مرا نزد آنحضرت فرستادند تا براي آنان، درخواست مركب كنم. پس گفتم: اي پيامبر خدا! دوستانم مرا نزد تو فرستاده‌اند تا برايشان مركب فراهم سازي. رسول اكرم فرمود: «سوگند به خدا كه به شما مركب نخواهم داد».

شايان ذكر است كه من زماني نزد پيامبر اكرم رفتم كه او خشمگين بود ولي من نمي‌دانستم. و از اينكه نبي اكرم

چيزي به من نداد و از ترس اينكه مبادا از من در دل‌اش ناراحت شده باشد، غمگين، برگشتم و نزد دوستانم رفتم و سخنان رسول اكرم را به اطلاع‌شان رساندم. اما ساعتي نگذشته بود كه شنيدم بلال ندا مي‌دهد: اي عبدالله بن قيس! گفتم: بلي. گفت: رسول الله تو را صدا مي‌زند. او را اجابت كن. هنگامي كه نزد آنحضرت آمدم، با اشاره به شش شتر كه در همان لحظه از سعد خريده بود، فرمود: «اين شتراني را كه با هم بسته شده‌اند و آن شتراني را كه با هم بسته‌شده‌اند، بردار و نزد دوستانت ببر و به آنان بگو: خدا يا رسول خدا اين مركب‌ها را براي شما تدارك ديده‌اند. پس بر آنها سوار شويد». من آنها را نزد آنان بردم و گفتم: همانا نبي اكرم اينها را

بعنوان مركب، براي شما فرستاده است. ولي سوگند به خدا که شما را رها نمي‌کنم مگر اينکه بعضي از شما را نزد کساني ببرم که سخن رسول الله را شنيده‌اند تا گمان نکنيد که من سخني به شما گفته‌ام که آنحضرت نگفته است. دوستانم به من گفتند: سوگند به خدا که ما سخن‌ات را تصديق کرده‌ايم با وجود اين، به خواسته‌ات عمل مي‌کنيم. سپس ابوموسي چند تن از آنها را نزد کساني برد که نخست، امتناع رسول خدا و سپس عطا کردن شتران را به آنها شنيده بودند. آنان نيز همان سخناني را که ابوموسي گفته بود، به آنها گفتند.

1678 [illegible]

([illegible]:4416)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي‌گويد: رسول الله بسوي تبوك، بيرون رفت و علي بن ابي‌طالب را بعنوان جانشين خود، تعيين فرمود. علي گفت: مرا ميان زنان و كودكان مي‌گذاري؟ رسول اكرم فرمود: «آيا دوست نداري كه تو براي من بمنزلة هارون براي موسي باشي؟ البته بعد از من، پيامبري نخواهد آمد».

باب (46): حديث كعب بن مالك ﷺ و اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و بر آن سه نفري كه به تأخير انداخته شدند

1679-

قَالَ:

هِلالُ

[illegible]

الْحَالِ

قَالَ:

(4418: [illegible])

ترجمه: كعب بن مالك ميگويد: من از هيچ يك از غزوات رسول الله جز غزوة تبوك، باز نماندم. البته از غزوة بدر نيز باز ماندم اما بخاطر تخلف از آن، كسي مورد سرزنش قرار نگرفت. در اين غزوه (بدر) رسول خدا به قصد كاروان قريش، بيرون رفت تا اينكه خداوند، او و دشمنانش را بدون اينكه با يكديگر وعده‌اي كرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتني است كه من در شب (بيعت) عقبه، هنگامي كه با رسول خدا بر اسلام، پيمان بستيم، حضور داشتم. و دوست ندارم كه بجاي بيعت عقبه، در بدر مي‌بودم اگرچه بدر از بيعت عقبه در ميان مردم، شهرت بيشتري دارد.

داستان از اين قرار بود كه من هنگام تخلف از اين غزوه (تبوك)، از هر زمان ديگر، قوي‌تر و سرمايه‌دارتر بودم. سوگند به خدا كه قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما براي اين غزوه، دو شتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا مي‌خواست به غزوه‌اي برود، توريه مي‌كرد. (اگر مي‌گفت بسوي شمال مي‌رويم، به جنوب مي‌رفت). تا اينكه نوبت اين غزوه، فرا رسيد. رسول خدا درگرماي شديد به اين غزوه رفت و سفري طولاني، بياباني بي‌آب و علف و دشمني بزرگ، پيش رو داشت. بدين جهت، اهميت موضوع را براي مسلمانان، روشن ساخت تا خود را براي آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتي كه مي‌خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذكر است كه تعداد

مسلمانان همراه رسول خدا زياد بودند طوريكه اسامي آنان در دفتري بزرگ، نمي‌گنجيد.

كعب مي‌گويد: هركس مي‌خواست غايب شود، چنين تصور مي‌كرد كه تا زماني كه از جانب خدا، وحي نازل نشود، امرش پوشيده خواهد ماند. بلي، زماني رسول خدا به اين غزوه رفت كه ميوه‌ها رسيده و نشستن زير سايه‌ها لذت بخش بود. بهرحال، پيامبر اكرم و مسلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصميم مي‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولي بدون اينكه كاري انجام دهم، بر مي‌گشتم و با خود مي‌گفتم: براي رفتن، توانايي دارم. روزها بدين منوال، گذشت تا

اينكه مردم بطور كامل، آماده شدند و رسول خدا و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالي كه من به هيچ وجه خود را آماده نكرده بودم. با خود گفتم: يكي دو روز ديگر، خود را آماده مي‌سازم و به آنها ملحق مي‌شوم. فرداي آن روز، تصميم گرفتم تا خود را آماده كنم اما بدون اينكه كاري انجام دهم، برگشتم. سپس فرداي روز بعد نيز تصميم گرفتم و برگشتم و كاري انجام ندادم. روزها اينگونه سپري شد تا اينكه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصميم گرفتم كه بروم و خود را به آنان برسانم و كاش! چنين مي‌كردم. ولي اين كار، برايم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خدا ، هنگامي كه به ميان مردم مي‌رفتم، آنچه مرا

غمگين مي‌ساخت، اين بود كه بجز منافقين و افراد ضعيفي كه خداوند آنها را معذور شمرده است، كسي ديگر را نمي‌ديدم.

از طرفي ديگر، رسول خدا به ياد من نيفتاد تا اينكه به تبوك رسيد. آنجا در حالي كه ميان مردم، نشسته بود، فرمود: «كعب چه كار كرد»؟ مردي از بني سلمه گفت: اي رسول خدا! او را لباسهاي زيبا و نگريستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدي گفتي. بخدا سوگند، اي رسول خدا! ما بجز خير، چيز ديگري از او نمي‌دانيم. و آنحضرت سكوت كرد.

نگراني من زماني شروع شد كه خبر بازگشت رسول خدا به من رسيد. اينجا بود كه دروغ‌هاي مختلفي را به خاطر آوردم و با خود مي‌گفتم: چگونه فردا از ناخشنودي رسول خدا خود را نجات دهم و براي اين كار از تمام افراد صاحب نظر خانواده ام، كمك گرفتم. ولي هنگامي كه به من گفتند: رسول خدا به مدينه رسيده است، افكار باطل از سرم بيرون رفت. و دانستم كه با سخن دروغ، نمي‌توانم خود را از ناخشنودي آنحضرت نجات دهم. لذا تصميم گرفتم كه راست بگويم. صبح آنروز، رسول خدا آمد. عادت پيامبر اكرم اين بود كه هرگاه از سفري مي‌آمد، نخست، به مسجد مي‌رفت و دو ركعت نماز مي‌خواند و با مردم مي‌نشست. در اين سفر، پس از اين كارها،

بازماندگانِ جهاد كه تعدادشان هشتاد و اندي نفر بود، يكي يكي نزد او مي‌آمدند و عذرهايشان را بيان مي‌كردند و سوگند مي‌خوردند. رسول خدا نيز آنچه را كه در ظاهر به زبان مي‌آوردند ، از آنان پذيرفت و با آنها بيعت كرد و برايشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار كرد.

من نيز نزد ايشان رفتم. هنگامي كه به او سلام دادم، تبسم كرد البته تبسمي كه همراه خشم و غضب بود. سپس فرمود: «بيا». من هم رفتم و روبرويش نشستم. گفت: «علت نيامدنت چه بود؟ مگر مركب نخريده بودي»؟ گفتم: بلي. بخدا سوگند، اگر غير از تو، نزد كسي از صاحبان دنيا نشسته بودم، فكر

مي‌كنم با آوردن عذري مي‌توانستم خود را از ناخشنودي او نجات دهم. چرا كه من از فصاحت كلام برخوردارم. ولي بخدا سوگند، يقين دارم كه اگر امروز با سخن دروغي تو را خشنود، سازم، بزودي خداوند تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگويم، از من مي‌رنجي. ولي من راست مي‌گويم و اميدوارم كه خداوند مرا ببخشد. خير، بخدا سوگند كه هيچ عذري نداشتم. بخدا سوگند، هنگامي كه از جهاد بازماندم، از هر زمان ديگر، قوي‌تر و سرمايه‌دارتر بودم. رسول الله فرمود: «اين شخص، راست گفت. پس برخيز تا خداوند در مورد تو قضاوت كند».

من برخاستم. تعدادي از مردان بني سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداريم كه قبل از اين، تو مرتكب گناهي شده باشي. تو نتوانستي مانند ساير بازماندگانِ جهاد، عذري براي رسول خدا بياوري و استغفار آنحضرت براي گناهت، كافي بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش كردند كه خواستم برگردم و سخنان قبلي‌ام را تكذيب كنم. سرانجام، از آنها پرسيدم: آيا اين رفتار، با كسي ديگر هم شده است؟ گفتند: بلي. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نيز آنچه را كه به تو گفته بود، گفت. پرسيدم: آنها كيستند؟ گفتند: مراره بن ربيع العمري و هلال بن اميه واقفي.

آنان از دو مرد نيكوكاري كه در بدر حضور داشته و مي‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به ميان آوردند. بدين جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنين رسول خدا مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفري كه از غزوه باز مانده بوديم، نهي فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغيير دادند و از ما كناره‌گيري نمودند تا جايي كه زمين هم با من بيگانه شد و گويا آن زميني نبود كه من مي‌شناختم. پنجاه شب، اينگونه بسر برديم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه‌هايشان نشستند و گريه مي‌كردند. و من كه جوان‌ترين و قوي‌ترين آنان بودم از خانه بيرون مي‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شركت مي‌كردم و در بازارها مي‌گشتم. اما كسي با من، سخن نمي‌گفت. نزد رسول خدا كه پس از نماز، مي نشست، مي‌رفتم و به او سلام

مي‌دادم. و با خود مي‌گفتم: آيا لبهايش را براي جواب سلام من حركت مي‌دهد يا خير؟ آنگاه نزديك او نماز مي‌خواندم و دزدكي به او نگاه مي‌كردم. هنگامي كه نماز مي‌خواندم، به من نگاه مي‌كرد ولي وقتي كه به او نگاه مي‌كردم، صورت‌اش را از من برمي‌گرداند.

زماني كه جفاي مردم، طولاني شد، از ديوار باغ ابوقتاده كه پسرعمويم و محبوب‌ترين مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند كه جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: اي ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آيا مي‌داني كه من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سكوت كرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سكوت كرد.

بار ديگر او را سوگند دادم. اين بار، گفت: خدا و رسولش بهتر مي‌دانند. اينجا بود كه اشك از چشمانم، جاري شد و برگشتم و از ديوار بالا رفتم (و بيرون شدم).

در يكي از روزها كه در بازار مدينه مي‌گشتم، ناگهان چشم‌ام به يكي از كشاورزان اهل شام (كه نصراني بود) افتاد كه براي فروختن مواد غذايي به مدينه آمده بود و مي‌گفت: چه كسي كعب بن مالك را به من نشان مي‌دهد؟ مردم بسوي من اشاره كردند تا نزد من آمد و نامه‌اي از پادشاه غسان به من داد. در آن نامه، چنين نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسيده است كه دوست‌ات (محمد) به تو ستم كرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حق‌ات را ضايع

نگردانيده است. نزد ما بيا تا از تو قدرداني كنيم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: اين نيز بخشي از آزمايش است. پس آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اينكه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستادة رسول خدا نزد من آمد و گفت: رسول الله به تو دستور مي‌دهد كه از همسرت، كناره‌گيري كني. پرسيدم: چه كار كنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلكه از او كناره‌گيري كن و به او نزديك مشو. و همين پيام را نيز براي دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانواده‌ات برو و آنجا باش تا اينكه خداوند در اين باره، قضاوت كند.

كعب مي‌گويد: همسر هلال بن اميه نزد رسول الله آمد و گفت: اي رسول خدا! هلال بن اميه، پيرمرد افتاده‌اي است كه خادمي ندارد. اگر به او خدمت كنم، آزرده خاطر خواهي شد؟ فرمود: «خير، ولي به تو نزديك نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا كه او هيچگونه حركتي ندارد. سوگند به خدا، از زماني كه اين مسئله برايش پيش آمده است تا امروز، همچنان گريه مي‌كند.

كعب مي‌گويد: يكي از اعضاي خانواده‌ام پس از شنيدن اين سخن، به من گفت: چقدر خوب بود كه از رسول خدا اجازه مي‌گرفتي تا همانطور كه همسر هلال بن اميه را اجازه داد به همسرت نيز اجازه مي‌داد تا به تو خدمت كند. گفتم: به خدا سوگند،

در اين مورد از رسول خدا اجازه نمي‌گيرم. زيرا جواب آنحضرت را در اين باره نمي‌دانم. چرا كه من مردي جوان هستم. بعد از آن، ده شب ديگر نيز صبر كردم تا پنجاه شب كامل از زماني كه رسول خدا مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامي كه نماز صبح پنجاهمين شب را خوانده و بر بام يكي از خانه‌هايم به همان حالتي كه خداوند ذكر نموده است يعني زمين با تمام وسعت‌اش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صداي ندا دهنده‌اي را شنيدم كه بالاي كوه سلع رفته بود و با صداي بلند مي‌گفت: اي كعب بن مالك! تو را بشارت باد. از شنيدن اين سخن، به سجده افتادم و دانستم كه گشايشي حاصل شده و رسول الله پذيرفته شدن توبة ما را از جانب خدا بعد از خواندن

نماز صبح، اعلام نموده است. بدين جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت مي‌دهند.

بهرحال، تعدادي بسوي دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردي اسبش را بسوي من تاخت و ديگري از طايفة اسلم، پياده دويد و صدايش زودتر از اسب به من رسيد. هنگامي كه آن شخصي كه صدايش را شنيده بودم، براي عرض تبريك نزد من آمد، لباسهايم را بيرون آوردم و بخاطر بشارتي كه به من داده بود به او عطا كردم. سوگند بخدا كه در آن وقت، لباس ديگري نداشتم، بدين جهت، دو لباس (ازار و ردايي) به عاريت گرفتم و پوشيدم و بسوي رسول خدا براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من

مي‌آمدند و بخاطر پذيرفته شدن توبه‌ام به من، تبريك عرض مي‌كردند و مي‌گفتند: پذيرش توبه‌ات از جانب خداوند، مبارك باد. تا اينكه وارد مسجد شدم. ديدم كه رسول الله نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبيدالله بلند شد و بسوي من دويد و با من مصافحه كرد و به من تبريك گفت. بخدا سوگند، بجز او كسي ديگر از مهاجرين، بلند نشد. و من اين برخورد طلحه را فراموش نمي‌كنم. پس هنگامي كه به رسول الله سلام دادم، در حالي كه چهره‌اش از خوشحالي مي‌درخشيد، فرمود: «تو را به بهترين روزي كه از مادر متولد شده‌اي و تاكنون بر تو نگذشته است، بشارت مي‌دهم». پرسيدم: اي رسول خدا!آيا اين بشارت از جانب شماست و يا از سوي خدا مي‌باشد؟ فرمود: «خير، بلكه از

جانب خداست». قابل ياد آوري است كه هنگام خوشحال شدن، چهرة مبارك اش مانند قرص ماه، مي‌درخشيد و ما اين حالت ايشان را مي‌دانستيم. هنگامي كه روبرويش نشستم، گفتم: يا رسول الله! يكي از شرايط توبه‌ام اينست كه اموالم را در راه خدا و رسولش، صدقه دهم. رسول الله فرمود: «بعضي از اموالت را براي خود، نگه‌دار. اين، برايت بهتر است». گفتم: پس سهميه‌اي را كه از خيبر، نصيب‌ام شده است، نگه مي‌دارم. سپس گفتم: يا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگويي، نجات داد. يكي ديگر از شرايط توبه‌ام اين است كه تا زماني كه زنده‌ام هرگز دروغ نگويم. بخدا سوگند، از زماني كه اين سخنان را به رسول خدا گفتم، كسي را در ميان مسلمانان، سراغ ندارم كه در راستگويي

بهتر از من مورد آزمايش خداوند، قرار گيرد. و از آن هنگام تاكنون، هيچگاه قصد دروغ گفتن نكرده‌ام و اميدوارم كه خداوند در باقيماندة عمرم نيز مرا حفاظت كند.

خداوند بر رسولش اين آيات را نازل فرمود: ﴿**لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ(117) وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ**

أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لاَ مَلْجَأَ مِنْ اللَّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ(118)يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِين

ترجمه: خداوند، توبة پيامبر و مهاجرين و انصار را پذيرفت. آن كساني كه از پيامبر خدا در لحظة دشوار، پيروي كردند بعد از آنكه دلهاي گروهي از آنان، نزديك بود، منحرف شود. باز هم خداوند توبة آنان را پذيرفت. چرا كه خداوند، رؤوف و مهربان است.
همچنين خداوند توبة آن سه نفري را پذيرفت كه پذيرش توبة آنان به

تأخير افتاد و زمين با همة وسعت‌اش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نيز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند كه هيچ پناهگاهي از خدا جز بازگشت بسوي او ندارند. پس خداوند به آنان توفيق توبه داد تا توبه كنند. همانا خداوند، بسيار توبه‌پذير و مهربان است. اي مؤمنان! از خدا بترسيد و با راستگويان باشيد.

كعب مي‌گويد: بخدا سوگند، خداوند پس از اينكه مرا به اسلام، هدايت كرد، هيچ نعمتي بزرگتر از صداقت با رسول خدا به من عطا نفرمود. چرا كه اگر دروغ مي‌گفتم، مانند كساني كه دروغ گفتند، هلاك مي‌شدم. زيرا خداوند، هنگام نزول وحي، بدترين سخناني را كه به كسي مي‌گويد، نثار دروغگويان كرد. چنانكه

فرمود: ﴿**سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (95)يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لاَ يَرْضَى عَنْ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ**﴾

ترجمه: ـ اي پيامبر ـ شما و مسلمانان هنگامي كه بسوي آنان بازگرديد، براي شما به نام خدا سوگند ياد مي‌كنند تا از آنان، صرف نظر كنيد. پس شما از آنان، روي بگردانيد زيرا آنها پليدند و به خاطر

كارهايي كه انجام مي‌دهند، جايگاهشان، دوزخ است. براي شما سوگند ياد مي‌كنند تا از آنان، خشنود شويد. اگر شما از آنان، خوشنود شويد پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.

كعب مي‌گويد: ما (ظاهراً) از آن گروه كه نزد رسول خدا آمدند و سوگند ياد كردند، و آنحضرت از آنها پذيرفت و با آنان بيعت كرد و برايشان طلب استغفار نمود، عقب افتاديم و رسول الله مسئلة ما را تا هنگام داوري خداوند، به تأخير انداخت. بدينجهت فرمود: **وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا** يعني و همچنين توبة سه نفري را قبول كرد كه مسئلة آنان به تأخير انداخته شد.

کعب مي‌گويـــد: آنچه خداوند در آية فـــوق، ذكر كـــرده اســـت، بازماندن ما از جهاد نيست. بلكه بازماندن و به تأخير انداختن مسـئلة ما از كساني است كه براي رسول خدا ﷺ عذر آوردند و سـوگند يـاد كردند و آنحضرت ﷺ نيز از آنان پذيرفت.

باب (47): نامه هاي نبي اكرم ﷺ به كِسري و قيصر

1680 [illegible]

[illegible] (4425:[illegible])

ترجمه: ابوبکره [illegible] ميگويد: خداوند، سخني را که از رسول الله [illegible] شنيده بودم بعد از اينکه ميخواستم به اصحاب جمل،

ملحق شوم و در كنار آنان، بجنگم، برايم مفيد گردانيد. هنگامي كه به رسول الله ﷺ خبر رسيد كه مردم فارس، دختر كسري را به عنوان پادشاه خود، تعيين كرده‌اند، فرمود: «قومي كه زمام امورش را به دست زني بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد».

باب (48): بيماري و وفات رسول اكرم ﷺ

1681- [illegible]

[illegible] (4434:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ فاطمه رضي الله عنها را در بيماري وفاتش، فرا خواند و آهسته در گوش‌اش، سخني گفت كه از شنيدن آن، گريه كرد. پس دوباره او را فراخواند، و آهسته در گوش‌اش، چيزي گفت كه از شنيدن آن، خنديد.

راوي مي‌گويد: از او علت‌اش را جويا شديم. گفت: نخست، نبي اكرم ﷺ آهسته در گوش‌ام گفت كه در اين بيماري، وفات

مي‌يابد. پس من، گريه كردم. سپس، آهسته در گوش‌ام گفت: نخستين كسي كه از اهل بيت ام به من ملحق مي‌شود، تو هستي. لذا خنديدم.

1682

(4435

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: شنيده بودم كه هيچ پيامبري وفات نخواهد كرد تا زماني كه به او اختيار داده نشود كه از ميان دنيا و آخرت، يكي را انتخاب كند. پس شنيدم كه نبي اكرم ﷺ در بيماري وفاتش در حالي كه صدايش گرفته بود، مي‌فرمود: ﴿[illegible]﴾ يعني همراه كساني كه خداوند به آنان، نعمت عنايت كرده است. آنگاه، دانستم كه به ايشان، حق انتخاب داده شده است.

1683- [illegible]

[illegible]

(4437:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ﷺ در حال صحت، مي‌فرمود: «هيچ پيامبري از دنيا نمي‌رود تا زماني كه جايگاهش را در بهشت نبيند. سپس به او اختيار داده مي‌شود». پس هنگامي كه بيمار شد و نزديك بود قبض روح شود، در حالي كه سرش بر زانوي عايشه گذاشته شده بود، بيهوش شد. و هنگامي كه به هوش آمد، چشمانش به

سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللهم في الرفيق الاعلي» يعني خدايا! بسوي رفيق اعلي.

عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: گفتم: ديگر نزد ما باقي نمي‌ماند و دانستم كه اين،تحقق همان سخني است كه در زمان صحت‌اش به ما مي‌گفت.

1684

[illegible]

([illegible]:4439)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: هنگامي كه رسول الله بيمار مي‌شد، معوذات (سورة ناس، فلق و اخلاص) را مي‌خواند و بر خود مي‌دميد و با دست خود، بر بدن‌اش مي‌ماليد. پس هنگامي كه در بيماري وفاتش بسر مي‌برد، من نيز همان معوذات را كه او مي‌خواند و بر خود مي‌دميد، مي‌خواندم و دست نبي اكرم را بر بدنش مي‌كشيدم.

1685 [illegible] (4440: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: قبل از اينكه نبي اكرم ﷺ فوت كند در حالي كه پشت‌اش را به من تكيه داده بود، كاملاً گوش فرا دادم كه مي‌فرمود: «خدايا! مرا ببخش و بر من رحم كن و مرا به دوستانم (انبياء)، ملحق بگردان».

1686 [illegible]

[illegible] (4446)

ترجمه: و در روايت ديگري آمده است كه عايشه رضي الله عنها فرمود: نبي اكرم [illegible] در حالي فوت كرد كه سر مباركش، حد فاصل سينه و چانه‌ام قرار داشت. بدين جهت، هزگر پس از وفات نبي اكرم [illegible] بخاطر سختي مرگ كسي، ناراحت نمي‌شوم.

1687 [illegible]

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: علي بن ابي‌طالب در بيماري وفات رسول خدا از خانة آنحضرت بيرون آمد. مردم پرسيدند: اي ابوالحسن! حال رسول خدا چطور است؟ گفت: خدا را شكر، خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز، تو بندة عصا خواهي شد. (يعني رسول خدا فوت مي‌كند و تو زيردست ديگران خواهي شد.) بخدا سوگند، من مي‌دانم كه رسول الله در اين بيماري، فوت خواهد كرد. چرا كه من چهره‌هاي بني عبدالمطلب را هنگام مرگ مي‌شناسم. ما را نزد رسول خدا ببر تا از او بپرسيم

كه خلافت به چه كسي مي‌رسد؟ اگر به ما مي‌رسد، بدانيم و اگر به غير ما هم مي‌رسد، بدانيم كه در اين صورت، براي ما وصيت نمايد. علي گفت: بخدا سوگند، اگر چنين درخواستي از رسول الله ﷺ بكنيم و ما را از آن بازدارد، بعد از او، هرگز مردم، خلافت را به ما واگذار نخواهند كرد. بخدا سوگند كه من چنين سؤالي از رسول خدا ﷺ نخواهم كرد.

1688

[illegible] ([illegible]:4449)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه مي‌گفت: يكي از نعمت‌هايي كه خداوند به من ارزاني داشت، اين است

که رسول الله در خانة من، روزِ نوبت من و ميان سينه و گلويم، فوت نمود. و همچنين خداوند، آب دهان من و او را هنگام درگذشت‌اش با هم درآميخت. بدين صورت كه رسول الله به من تكيه داده بود كه عبدالرحمن بن ابي‌بكر در حالي كه مسواكي در دست داشت، وارد شد. و ديدم كه نبي اكرم بسوي آن، نگاه مي‌كند. دانستم كه ايشان، مسواك را دوست دارد. لذا پرسيدم: آيا آنرا برايت بگيرم؟ با اشارة سر فرمود: بلي. پس آنرا گرفتم. و چون مسواك برايش سفت بود، پرسيدم: آيا آنرا براي شما نرم كنم؟ با اشارة سر فرمود: بلي. آنگاه آنرا جويدم و برايش نرم كردم. آنحضرت در حالي كه ظرف آبي، پيش رو داشت و دست‌هايش را وارد آن ظرف مي‌كرد و به

صورتش مي‌كشيد، مسواك زد. و در آن حال مي‌گفت: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختيها دارد». سپس دستش را بلند كرد و مي‌گفت: «در رفيق اعلي» تا اينكه فوت كرد و دستش، پايين آمد.

1689 [illegible]

(4458)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: در بيماري رسول خدا به او دارو خورانيديم. آنحضرت با اشاره گفت كه به من دارو ندهيد. خيال كرديم كه اين همان كراهيتي است كه مريض نسبت به دارو دارد. هنگامي كه به هوش آمد، فرمود: «آيا شما را از خورانيدن دارو باز نداشتم»؟ گفتيم: ما فكر كرديم كه شايد اين سخن شما بر اساس كراهيت بيمار از دارو باشد. آنحضرت فرمود: «بايد به تمام كساني كه در خانه هستند، در حضور من، دارو بخورانيد مگر به عباس كه در خورانيدن دارو به من، با شما شركت نداشت».

1690- [illegible] (4462:[illegible]).

ترجمه: انس مي‌گويد: هنگامي كه بيماري نبي اكرم شدت گرفت و درد بر او غلبه كرد، فاطمه عليها السلام گفت: آه، پدرم چقدر درد مي‌كشد. رسول الله خطاب به او فرمود: «پدرت از امروز به بعد، دردي نخواهد داشت».

باب (49): وفات نبي اكرم

1691 [illegible]

[illegible]. ([illegible]:4466)

ترجمه:عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله [illegible] در سن شصت و سه سالگي،وفات يافت.

58ـ كتاب تفسـير

سورة فاتحه

باب (1): آنچه دربارة [illegible] الكتاب آمده است

1692 [illegible]

فَقَالَ: [illegible]

(4474:[illegible])

ترجمه: ابو سعيد بن معلّي مي‌گويد: در مسجد نبوي، نماز مي‌خواندم كه رسول الله مرا صدا زد. جواب ندادم. سپس گفتم: اي رسول خدا! من مشغول نماز خواندن بودم. آنحضرت گفت: مگر خداوند نفرموده است: ﴿[illegible]﴾ يعني فرمان خدا را بپذيريد و رسولش را اجابت كنيد هنگامي كه شما را براي امري حياتي، فرا خواند. آنگاه به من فرمود: «قبل از اينكه از مسجد خارج شوي، سوره‌اي را كه بزرگترين سورة قرآن است، به تو مي‌آموزم». سپس دستم را گرفت و هنگامي كه خواست از مسجد، بيرون برود، به او گفتم: مگر به من نگفتي كه سوره‌اي را كه بزرگترين سورة قرآن است، به تو مي‌آموزم؟ فرمود: «آن،

سورة حمد است كه داراي هفت آيه مي‌باشد و در هر ركعت نماز، تكرار مي‌شود وآن، همان قرآن بزرگي است كه به من عنايت شده است».

سورة بقره

باب (2): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: آگاهانه، با خداوند، شريك و همتايي قرار ندهيد [بقره:22]

1693 [illegible] قَالَ: «[illegible]». [illegible] قَالَ: «[illegible]». [illegible] «[illegible]». (4477:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: از نبي اكرم پرسيدم: بزرگترين گناه نزد خداوند چيست؟ فرمود: «شريك قرار دادن با خدا، در حالي كه تو را آفريده است». گفتم: اين،گناه بزرگي است. بعد از آن، چيست؟ فرمود: «كشتن فرزندات از

ترس فقر و گرسنگي». پرسيدم: بعد از آن؟ فرمود: «زنا با زن همسايه».

باب (3): اين گفتةخداوند متعال كه مي فرمايد: ابر را بر شما سايه قرار داديم و براي شما منّ و سلوي، فرستاديم [بقره:57]

1694– [illegible]:

«[illegible]». ([illegible]:4478)

ترجمه: سعيد بن زيد مي‌گويد: رسول الله فرمود: «قارچ از منّ است و آب آن، براي چشم، شفا است».

باب (4): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿و هنگامي كه گفتيم: به اين قريه، وارد شويد﴾ [بقره:58]

1695 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4479)

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي‌گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «به بني اسرائيل گفته شد: [illegible] يعني با فروتني از دروازة (آن شهر) وارد شويد و بگوييد: خدايا! گناهان ما را ببخش. اما آنان با نشيمنگاههايشان خزيده و عقب عقب، وارد شدند و بجاي [illegible] كه به معني گناهان ما را ببخش، است، گفتند: [illegible] يعني دانه‌اي در جو.

باب (5): اين گفتة خداوند كه فرمود: هيچ آيه اي را نسخ نكرده و فراموش نمي سازيم، مگر آنكه چيز بهتري يا همانند آن، جايگزينش مي كنيم [بقره:108]

1696

[illegible] ([illegible]:4481)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: عمر گفت: بهترين قاري ما، اُبي، و بهترين قاضي ما، علي بن ابي‌طالب است. اما گاهي قول ابي را ترك مي‌كنيم. چرا كه اُبي مي‌گويد: آنچه از رسول خدا ﷺ شنيده‌ام، آنرا رها نمي‌كنم. در حالي كه خداوند متعال فرموده است: [illegible] يعني هيچ آيه‌اي را نسخ نكرده و فراموش

نمي‌سازيم مگر آنكه چيز بهتري يا همانند آن، جايگزين‌اش مي‌كنيم.

باب (6): اين گفتة خداي عز وجل كه مي فرمايد: وگفتند: خداوند، فرزندي براي خود، برگزيده است، حال آنكه او پاك است [بقره:116]

1697 [illegible]

[illegible]». (4482:[illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم [illegible] گفت: خداوند فرمود: «فرزند آدم مرا تكذيب كرد و اين كار، شايستة او نبود. و فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنكه اين كار، شايستة او نبود. اما تكذيب، اين است كه مي‌گويد: من نمي‌توانم دوباره او را زنده كنم. و دشنام‌اش اين است كه مي‌گويد: من، فرزند دارم در حالي كه من از داشتن زن و فرزند، پاك و منزه هستم».

[illegible]

باب (7): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿از مقام ابراهيم براي خود، جاي نماز، برگيريد﴾ [بقره: 125]

1698- [illegible]

[illegible]

(4483:[illegible])

ترجمه: انس مي‌گويد: عمر بن خطاب گفت: در سه مورد، نظر من با وحي خدا موافق گرديد يا خداوند در سه مورد با نظرم، موافقت كرد: 1ـ گفتم: اي رسول خدا! چقدر خوب است كه در مقام ابراهيم، نماز بخواني. 2ـ گفتم: يا رسول الله!افراد خوب و بد به خانة شما مي‌آيند چقدر خوب است اگر دستور دهي تا مادران مؤمنان، حجاب كنند. آنگاه خداوند، آية حجاب را نازل فرمود. 3ـ وقتي به من خبر رسيد

که نبي اکرم بعضي از همسرانش را سرزنش نموده است، نزد آنان رفتم و گفتم: يا از اين کارتان بازآييد يا خداوند، زناني بهتر از شما براي رسولش، جايگزين خواهد ساخت. تا اينکه يکي از همسرانش (ام سلمه) که نزد او رفته بودم، گفت: اي عمر! مگر رسول خدا نمي‌تواند همسرانش را نصيحت کند که تو آنها را نصيحت مي‌کني؟ آنگاه خداوند اين آيه را نازل فرمود: [illegible] يعني اگر پيامبر، شما را طلاق دهد، چه بسا خداوند بجاي شما، همسران بهتري را نصيب او گرداند.

باب (8): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿ بگوييد: به خداوند و آنچه كه به سوي ما نازل شده است، ايمان داريم﴾ [بقره:136]

1699 [illegible]

[illegible] (4485)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: اهل كتاب، تورات را به زبان عبري مي‌خواندند و آنرا به زبان عربي براي مسلمانان، تفسير مي‌كردند. رسول الله فرمود: «اهل كتاب را نه تصديق كنيد و نه تكذيب. بلكه به آنها بگوييد: ﴿...﴾ يعني ما به خداوند و آنچه كه بسوي ما نازل كرده است، ايمان داريم».

باب (9): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: شما را يك ملت میانه رو قرار داديم تا روز قيامت بر مردم، گواه باشيد [بقره:143]

1700

[illegible] ». [illegible]: [illegible]. ([illegible]:4487)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي‌گويد: رسول الله فرمود: «روز قيامت، نوح فراخوانده مي‌شود. مي گويد: لبيك اي پروردگارم! آمادة خدمتم. خداوند مي‌فرمايد: ايا (آنچه را كه به تو گفته بودم) ابلاغ كردي؟ مي‌گويد: بلي. سپس از امتش مي‌پرسند: آيا به شما ابلاغ كرد؟ مي‌گويند: هيچ ترساننده‌اي نزد ما نيامده است. خداوند به نوح مي‌گويد: چه كسي گواه تو است؟ مي گويد: محمد و امت‌اش. آنگاه شما گواهي مي‌دهيد كه او ابلاغ نموده است و پيامبر نيز گواه شما است. اينجاست كه خداوند

بلند مرتبه مي‌فرمايد: **﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾**». يعني شما را يك ملت ميانه رو قرار داديم تا روز قيامت، بر مردم، گواه باشيد. وپيامبر اكرم ﷺ بر شما گواه باشد.

باب (10): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: سپس، از همانجاكه مردم روان مي شوند، برويد [بقره:199]

1701

(4520)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: قريش و هم كيشانشان در مزدلفه، وقوف ميكردند و به آنها حُمس

(متعصب و تندرو) مي‌گفتند. اما ساير اعراب در عرفات، وقوف مي‌كردند. پس هنگامي كه اسلام آمد، خداوند به پيامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا وقوف كند. سپس از آنجا روانة (مزدلفه) شود.

باب (11): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: و برخي از آنان مي گويند: پروردگارا! به ما در دنيا و آخرت، نيكي عطا فرما [بقره:201]

1702ـ [illegible] «[illegible]».

(4522:[illegible])

ترجمه: انس [illegible] می‌گوید: نبی اکرم [illegible] همواره این دعا را می‌خواند: [illegible]. یعني بار الها! پروردگار ما! در دنیا به ما نیکي عطا کن و در آخرت نیز به ما نیکي عطا فرما. و ما را از عذاب دوزخ، نجات بده.

باب (12): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿ آنان با اصرار، ـ چيزي ـ از مردم نمي خواهند﴾ [بقره:273]

1703ـ [illegible] (4539:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «مسكين كسي نيست كه يك يا دو دانة خرما و يك يا دو لقمه، او را (از

درخانه‌ها) باز مي‌گرداند بلكه مسكين حقيقي، كسي است كه از خواستن، خودداري مي‌كند. اگر خواستيد مي‌توانيد اين آيه را بخوانيد: ﴿ ﴾ يعني آنان با اصرار، (چيزي) از مردم نمي‌خواهند».

سورة آل عمران

باب (13): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ بعضي از آيات، آيات محكمات اند ، كه اساس قران

هستند و برخي ديگر، آيات متشابهات اند

[آل عمران:7]

1704 [illegible]

[illegible] » [illegible] «. (4547:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله اين آيه را تلاوت كرد:

(خداوند، همان ذاتي است كه قرآن را بر تو نازل كرد. برخي از آيات آن، آيات محكم‌اند كه آنها اساس قرآن هستند و برخي ديگر، آيات متشابهات‌اند. اما كساني كه در دلهايشان، كجي وجود دارد، براي فتنه انگيزي و تأويل ـ نادرست ـ بدنبال متشابهات مي‌روند در حالي كه تأويل ـ درست ـ آنها را

جز خدا، كسي ديگر نمي‌داند. و ثابت قدمان در علم و دانش، مي‌گويند: ما به آنها ايمان داريم. همة آنها از جانب پروردگار ماست. و پند نمي‌گيرند مگر صاحبان خرد).

آنگاه فرمود: «هرگاه، كساني را ديديد كه به دنبال متشابهات مي‌روند، بدانيد كه آنها همان كساني هستند كه خداوند از آنان، نام برده است پس از آنها دوري كنيد».

باب (14): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: همانا كساني كه عهد و پيمان خود با خداوند و سوگند

هايشان را به بهاي اندكي مي فروشند

[آل عمران:77]

1705

[illegible] «[illegible]».

([illegible]:4552)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است: دو زن كه در خانه يا حجره‌اي، چرم دوزي مي‌كردند، دعواي خود را نزد ايشان بردند. يكي از آنها كه درفش در كف دستش فرو رفته بود، از خانه بيرون آمد و ادعا كرد كه ديگري اين كار را كرده است. سپس دعوا را نزد ابن عباس بردند. او گفت: رسول الله ﷺ فرمود: «اگر به مردم به مجرد ادعا كردن، بدهند، خون و اموال مردم، به هدر مي‌رود». پس او را به ياد خدا بيندازيد و اين آيه را برايش بخوانيد: ﴿[illegible]﴾ يعني

همانا كساني كه عهد و پيمان خود با خداوند و سوگندهايشان را به بهاي اندكي مي‌فروشند، هيچگونه سهمي در آخرت ندارند.

راوي مي گويد: پس از اينكه او را به ياد خدا انداختند،اعتراف كرد. ابن عباس رضي الله عنهما گفت: نبي اكرم فرمود: «سوگند بر مدعي عليه است».

باب (15): اين گفتة خداوند عز و جل كه مي فرمايد: مردم، عليه شما جمع شده اند [آل عمران:173]

1706 [illegible] (4563)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: هنگامي كه ابراهيم عليه السلام را در آتش انداختند، حسبنا و نعم الوكيل گفت. و هنگامي كه به محمد [illegible] (ويارانش) گفتند: مردم، عليه شما جمع شده‌اند از آنها بترسيد، ايمانشان افزايش يافت و

گفتند: حسبنا الله و نعم الوكيل . يعني خداوند براي ما كافي است و او بهترين، كارساز است.

باب (16): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿ يقينا شما از اهل كتاب و مشركين، اذيت وآزار زيادي خواهيد ديد﴾ [آل عمران: 186]

1707

[illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible] (4566)

ترجمه: از اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ قبل از جنگ بدر بر الاغي كه پالاني ساخت فدك بر آن بود، سوار شد و او را نيز پشت سر خود، سوار كرد و به عيادت سعد بن عباده كه در محلة بني حارث بن خزرج بسر مي‌برد، رفت. در مسير راه از كنار مجلسي كه عبدالله بن ابي بن سلول در آنجا بود، گذشت. گفتني است كه اين ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابي رخ داد و آن مجلس، تركيبي از مسلمانان، مشركين، بت‌پرستان و يهوديان بود. و عبدالله بن

رواحه نيز در آن مجلس، حضور داشت. پس هنگامي كه گرد و غبار الاغ به مجلس رسيد، عبدالله بن ابي بيني‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاك ندهيد. رسول الله به آنان سلام داد. سپس توقف كرد و از مركب، پايين آمد و آنها را به سوي خدا دعوت نمود و براي آنان، قرآن تلاوت كرد. عبدالله بن ابي بن سلول گفت: اي مرد! سخناني بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق‌اند، پس به ما، در مجالس، اذيت و آزار مرسان. بلكه به خانه‌ات برگرد و هر كس كه نزد تو آمد، برايش داستان‌سرايي كن. عبدالله بن رواحه گفت: بلي، اي رسول خدا! سخنانت را در مجالس ما بگو. چرا كه ما آنها را دوست داريم. در نتيجه، مسلمانان، مشركين و يهود به

يكديگر ناسزا گفتند تا جاييكه نزديك بود با يكديگر درگير شوند. و رسول خدا همچنان، آنان را به آرامش دعوت مي‌كرد تا اينكه آرام گرفتند. سپس، سوار مركب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عباده رسيد. آنگاه، نبي اكرم فرمود: «اي سعد! آيا سخنان ابوحباب (عبدالله بن ابي) را شنيده‌اي؟ او چنين و چنان مي‌گويد». سعد بن عباده گفت: اي رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتي كه قرآن را بر تو نازل كرده است، در حالي كه مردم مدينه، اتفاق نظر كرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهي بگذارند، خداوند، حقي را كه بر تو نازل كرد، آورد. پس هنگامي كه خداوند با اين حقي كه بر تو نازل فرمود، نخواست اين كار، عملي شود، لقمه

برايش، گلوگير شد. و برخوردي که از او مشاهده کردي، بدين جهت بود. آنگاه، رسول خدا او را بخشيد.

و عادت رسول خدا و صحابه رضوان الله عليهم اجمعين نيز همين بود که مشرکين و اهل کتاب را طبق دستور خدا، مي‌بخشيدند و بر اذيت و آزارشان، صبر مي‌کردند. خداوند عزوجل مي‌فرمايد: **وَلَتَسْمَعُنَّ مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ** (آل عمران: 186)

(قطعاً شما از كساني كه قبل از شما به آنها كتاب داده شده است و از مشركين، اذيت و آزار فراواني مي‌بينيد. و اگر صبر كنيد و تقوا پيشه سازيد، پس اين، از اموري است كه نياز به عزم راسخ دارد).

همچنين خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿**وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**﴾ (بقره: 109)

(بسياري از اهل كتاب بخاطر حسدي كه در وجودشان، ريشه دوانده است، دوست دارند شما را بعد از پذيرش ايمان و پس از آنكه حق برايشان روشن شده است، بازگردانند. پس گذشت كنيد و چشم پوشي نماييد تا خداوند، فرماني دهد. همانا خداوند بر هر چيزي، تواناست).

و رسول خدا به دستور خداوند كه عفو و گذشت بود، عمل مي‌كرد تا اينكه خداوند به آنحضرت اجازة جهاد داد. پس از جنگ بدر كه سران قريش، كشته شدند، عبدالله بن ابي بن سلول و مشركين و بت‌پرستان همراه او گفتند: دين محمد،

پيروز شد. لذا با پيامبر اكرم بر اسلام، بيعت كردند و (به ظاهر) مسلمان شدند.

باب (17): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: گمان مبر آنان كه از كارهايشان خوشحال مي شوند... [آل عمران:188]

1708

[illegible] (4567)

ترجمه: ابوسعيد خدري [illegible] مي‌گويد: در زمان رسول الله [illegible] هنگامي كه آنحضرت [illegible] به جهاد مي‌رفت، عده‌اي از منافقين از آن، باز مي‌ماندند (به جهاد نمي‌رفتند). و از اين نشستن‌شان، خوشحال بودند. و هنگامي كه رسول الله [illegible] مي‌آمد، عذر مي‌آوردند و سوگند مي‌خوردند. و دوست داشتند بخاطر كارهايي كه انجام نداده‌اند، مورد ستايش قرار گيرند. لذا اين آيه نازل شد: [illegible]

یعني گمان مبر آنان که از کارهاي ناشايستي که انجام مي‌دهند، خوشحال مي‌شوند و دوست دارند که بخاطر کارهاي ـ نيکي ـ که انجام نداده‌اند، ستايش شوند، از عذاب الهي، نجات يابند. بلکه برايشان، عذاب دردناکي است.

1709 -

[illegible] . (4568:[illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: اگر تمام كساني كه از كارهاي خود، خوشحال مي‌شوند و دوست دارند بخاطر كارهايي كه انجام نداده‌اند، مورد ستايش قرار گيرند، عذاب داده شوند، همة ما عذاب داده مي‌شويم؟ ابن عباس رضي الله عنهما گفت: اين آيه در مورد شما نيست. نبي اكرم [illegible] يهود را خواست و از آنان درمورد چيزي پرسيد. آنها آن را كتمان كردند و چيز ديگري به او گفتند و چنين پنداشتند كه بخاطر پاسخي كه ارائه داده‌اند، نزد پيامبر،

مورد ستایش قرار گرفته‌اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده‌اند، خوشحال شدند.

سورة نساء

باب (18): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: و اگر ترسيديد كه در ازدواج با دختران يتيم، نميتوانيد عدالت را رعايت كنيد... [نساء:3]

1710

[illegible]

(4574 :[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه عروه از او دربارة اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: ﴿[illegible]﴾ پرسيد. گفت: اي خواهر زاده! اين آيه

دربارة دختر يتيمي است كه تحت سرپرستي ولي‌اش قرار دارد و آن دختر، شريك مال او است. و ولي اش مال و جمال‌اش را مي‌پسندد و تصميم مي‌گيرد كه با او ازدواج كند، بدون اينكه عدالت را دربارة مهريه‌اش رعايت كند و به او همان مهريه‌اي را بدهد كه ديگران به او مي‌دهند. چنين كساني از ازدواج با دختران يتيم، نهي شدند و به آنان دستور داده شد كه با زنان ديگري كه مورد پسندشان مي‌باشند، ازدواج كنند. مگر اينكه عدالت را در مورد آنان، رعايت كنند و بالاترين مهريه‌اي را كه در عرف آنان، رايج است، در نظر بگيرند. در غير اين‌صورت، به آنان دستور داده شده است كه با زنان ديگري كه دوست دارند، ازدواج كنند.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: پس از نزول اين آيه، مردم از رسول خدا ﷺ فتوا خواستند. آنگاه خداوند، اين آيه را نازل فرمود: ﴿ [illegible] ﴾ يعني مردم از تو دربارة زنان مي‌پرسند.

عايشه مي‌گويد: خداوند در ادامة آيه مي‌فرمايد: ﴿ [illegible] ﴾ يعني مي‌خواهيد آنان را نكاح كنيد. منظور آيه اين است: كساني كه مي‌خواهند با يتيماني كه از مال و جمال اندكي برخوردارند، ازدواج كنند با وجودي كه به آنان، علاقه‌اي ندارند، از اين كار، منع شده‌اند مگر اينكه در مورد آنان، عدالت را رعايت كنند.

باب (19): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿[illegible]﴾ خداوند، شما را درباره فرزندانتان سفارش ميكند [نساء:11]

1711 [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible]. ([illegible]:4577)

ترجمه: جابر می‌گويد: نبي اكرم و ابوبكر پياده، براي عيادت من به محلة بني سلمه آمدند. رسول اكرم مرا ديد كه بيهوش شده‌ام. پس آب خواست و وضو گرفت و بر من، آب پاشيد. آنگاه به هوش آمدم و گفتم: اي رسول خدا! در مورد اموالم به من چه دستوري مي‌دهيد؟ پس اين آيه نازل شد: ﴿...﴾ يعني خداوند، شما را دربارة فرزندانتان، سفارش مي‌كند.

باب (20): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿ خداوند به اندازة ذره اي هم ظلم نمي كند﴾ [نساء:40]

1712 ... قَالَ: « ...

[illegible]

[illegible] (4581:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري [illegible] مي‌گويد: افرادي در زمان نبي اكرم [illegible] گفتند: اي رسول خدا! آيا ما در روز قيامت، پروردگارمان را مي‌بينيم؟ آنگاه راوي، حديث رؤيت را بيان كرد كه شرح كامل آن، قبلاً گذشت. در اين روايت مي گويد: رسول خدا [illegible] فرمود: «روز قيامت، ندا دهنده‌اي ندا مي‌دهد

که هر امتي، به دنبال کسي يا چيزي برود که او را عبادت کرده است. پس تمام کساني که غير از خدا، بت و يا چيز ديگري را عبادت مي‌کرده‌اند، در آتش مي‌افتند. تا جايي که فقط خدا پرستان نيکوکار و بدکار و بقاياي اهل کتاب، باقي مي‌مانند. سپس يهوديان را صدا مي‌زنند و به آنان مي‌گويند: چه کسي را عبادت مي‌کرديد؟ مي‌گويند: عزير فرزند خدا را عبادت مي‌کرديم. به آنها مي‌گويند: دروغ مي‌گوييد. خداوند زن و فرزند ندارد. اکنون چه مي‌خواهيد؟ مي‌گويند: پروردگارا! تشنه هستيم. به ما آب بده. آنگاه با اشاره به آنان مي‌گويند که چرا وارد نمي‌شويد (و آب نمي‌نوشيد)؟ سپس آنها بسوي جهنم که مانند سراب است و بخشي از آن، بخشي ديگر را نابود مي‌کند، سوق داده مي‌شوند.

پس در آتش مي‌افتند. بعد از آن، نصاري را صدا مي‌زنند و به آنان مي‌گويند: چه كسي را عبادت مي‌كرديد؟ مي‌گويند: مسيح فرزند خدا را عبادت مي‌كرديم. به آنها مي‌گويند: دروغ مي‌گوييد. خداوند، زن و فرزندي ندارد. آنگاه به آنان مي‌گويند: اكنون چه مي‌خواهيد؟ پس آنها نيز به سرنوشت گروه اول، دچار مي‌شوند. تا اينكه فقط خداپرستان نيكوكار و بدكار، باقي مي‌مانند. سپس پروردگار جهانيان با نزديكترين چهره‌اي كه از او در ذهن دارند، نزد آنان مي‌آيد. آنگاه به آنها مي‌گويند: منتظر چه هستيد؟ هر امتي دنبال كسي يا چيزي برود كه او را عبادت كرده است. مي‌گويند: ما در دنيا از مردم، فاصله گرفتيم و با آنان، دوست نشديم با وجوديكه شديداً به آنها نيازمند بوديم. وهم اكنون،

منتظر پروردگارمان هستيم كه او را عبادت كرده‌ايم. خداوند مي‌گويد: من پروردگار شما هستم. آنها دو يا سه بار مي‌گويند: ما چيزي را با خدا، شريك نمي‌سازيم.

باب (21): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ چگونه خواهد بود آنگاه كه از هر ملتي، گواهي بياوريم...﴾ [نساء:41]

1713

[illegible] (4582:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ به من فرمود: «برايم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برايت قرآن بخوانم در حالي كه قرآن بر تو نازل شده است؟!

فرمود: «دوست دارم آنرا از ديگران بشنوم». پس سورة نساء را برايش تلاوت كردم تا به اين آيه رسيدم كه: [illegible] يعني چگونه

خواهد بود آنگاه كه از هر ملتي، گواهي بياوريم و تو را بعنوان گواه اينان، بياوريم.

رسول اكرم فرمود: «بس كن». پس ديدم كه اشك از چشمان مباركش، سرازير است.

باب (22): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: بي گمان كساني را كه فرشتگان، قبض روح مي كنند در حالي كه بر خود، ستم كرده اند... [نساء97]

1714 [illegible] (4596:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: در زمان رسول الله ﷺ عده‌اي از مسلمانان، با مشركين بودند و باعث سياهي لشكر آنان مي‌شدند. در نتيجه، تيري مي‌آمد وبه آنان اصابت مي‌كرد. يا زده و كشته مي‌شدند. آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود: [illegible]

يعني بي‌گمان، كساني را كه فرشتگان، قبض روح مي‌كنند در حالي كه بر خود، ستم كرده‌اند، بدانها گفته مي‌شود: چگونه بسر برده‌ايد؟ مي‌گويند: ما بيچارگاني در روي زمين بوديم. فرشتگان مي‌گويند: مگر زمين خدا وسيع نبود تا در آن، هجرت كنيد. چنين كساني، جايگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد جايگاهي است.

باب (23): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ما بر تو وحي فرستاديم همچنان كه بر نوح، وحي فرستاديم... [نساء:163]

1715ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ». (بخارى: 4604)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «هركس، بگويد: من از يونس بن متي بهترم، دورغ گفته است».

سورة مائده

باب (24): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: اي پيامبر! آنچه را كه از سوي پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ كن... [مائده:67]

1716 [illegible]

(4612:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: هركس به تو گفت كه محمد چيزي را از آنچه كه خداوند بر او نازل فرموده، پنهان ساخته است، دروغ مي‌گويد. زيرا خداوند مي‌فرمايد: [illegible] يعني اي پيامبر! آنچه را كه از سوي پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ كن. اگر چنين نكردي، رسالت خدا را ابلاغ نكرده‌اي.

باب (25): اين گفتة خداوند كه مي فرمايد: ﴿اي مؤمنان! چيزهاي پاكيزه اي را كه خداوند براي شما حلال ساخته بر خود حرام مكنيد﴾ [مائده:87]

1717- [illegible]

(4615:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي‌گويد: با نبي اكرم به جهاد رفته بوديم وهمسرانمان، همراه ما نبودند. گفتيم: آيا خود را اخته نكنيم؟ آنحضرت ما را از اين كار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد تا در برابر يك قطعه پارچه هم كه شده است با زنان، ازدواج كنيم. آنگاه (ابن مسعود) اين آيه را تلاوت كرد: [illegible] يعني اي مؤمنان! چيزهاي پاكيزه‌اي را كه خداوند براي شما حلال ساخته بر خود حرام مكنيد.

باب (26): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ شراب، قمار، بتها و تيرهاي فال، اعمال ناپاك شيطان هستند﴾ [مائده:90]

1718 [illegible] (4617:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي‌گويد: شرابي بجز آنچه كه شما آنرا فضيخ (شراب خرما) مي‌ناميد، در اختيار نداشتيم. من ايستاده بودم و به ابوطلحه و فلاني و فلاني شراب مي‌دادم كه مردي آمد و گفت: آيا اين خبر به شما رسيده است؟ گفتند: چه خبري؟ گفت: شراب، حرام شده است. گفتند: اي انس! اين كوزه‌ها را بر روي زمين، خالي كن.

انس مي‌گويد: پس از شنيدن خبر اين مرد، نه در اين باره تحقيق كردند و نه به كسي مراجعه نمودند.

باب (27): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ از چيزهايي سؤال نكنيد كه اگر آشكار گردند، شما را ناراحت مي كنند﴾ [مائده:101]

1719 [illegible] قَالَ: « [illegible] ». [illegible]

(4621 :[illegible])

ترجمه: انس ميگويد: روزي رسول الله خطبه‌اي ايراد فرمود كه هرگز مانند آن را نشنيده‌ام. فرمود: «اگر آنچه را كه من مي‌دانم، شما مي‌دانستيد، خنده‌هايتان كم و گريه‌هايتان زياد مي‌شد».

راوي مي‌گويد: با شنيدن اين سخن، ياران رسول الله چهره‌هايشان را پوشاندند و صداي گريه شان بلند شد. در آن اثناء، مردي (كه مردم او را به غير پدرش، نسبت مي‌دادند) پرسيد: پدرم كيست؟ رسول خدا فرمود: «فلاني است». آنگاه اين آيه نازل شد: [illegible] يعني از چيزهايي كه اگر آشكار گردند، شما را ناراحت مي‌كنند، سؤال نكنيد.

1720 [illegible]

(4622: [illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: گروهي به صورت تمسخر، سؤالاتي از رسول الله ﷺ مي‌پرسيدند. يكي مي‌گفت: پدرم كيست؟ و ديگري كه شترش گم شده بود، مي‌پرسيد: شترم كجاست؟ آنگاه، خداوند اين آيه را در مورد آنان، نازل فرمود: [illegible]

 يعني اي مؤمنان! از چيزهايي كه اگر برايتان، روشن شوند، باعث ناراحتي شما مي‌شوند، سؤال نكنيد.

سورة انعام

باب (28): اين سخن خداوند عز و جل كه مي فرمايد: اي پيامبر! بگو: الله قادر است كه از بالاي سر شما عذاب بفرستد [انعام:65]

1721 [illegible]

(4628:[illegible])

ترجمه: جابر [illegible] ميگويد: هنگامي كه اين آيه نازل شد: [illegible] يعني اي پيامبر! بگو: خداوند، قادر است كه عذابي از بالاي سرتان بر شما بفرستد، رسول الله [illegible] فرمود: «[illegible]». يعني خدايا! به تو پناه ميبرم. و هنگامي كه به اين كلمات رسيد: [illegible]

يعني يا از زير پايتان بر شما عذاب بفرستد، رسول خدا ﷺ فرمود: «... ». و زماني كه به اين كلمات رسيد: ... يعني يا اينكه شما را دسته دسته ساخته و به عذاب يكديگر، گرفتار سازد، آنحضرت ﷺ فرمود: «اين، آسانتر يا اين، ساده‌تر است».

باب (29): اين قول خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ اينها كساني اند كه خداوند آنهارا هدايت نموده، پس، از هدايت ايشان پيروي كن﴾ [انعام:90]

1722 [illegible] (4632: [illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: آيا در سورة «ص» سجدة (تلاوت) وجود دارد؟ گفت: بلي. سپس از [illegible] تلاوت كرد و گفت: پيامبر شما از كساني است كه به او دستور داده شده است تا به آنان (اسحاق و يعقوب) اقتدا كند.

باب (30): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿به كارهاي بد، خواه آشكار باشد خواه پنهان، نزديك نشويد﴾ [انعام:151]

1723 - [illegible]

([illegible]:4634)

ترجمه: عبدالله بن مسعود ؓ مي‌گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هيچ كس بيشتر از خدا، غيرت ندارد. بدينجهت، كارهاي زشت را

خواه آشكار باشند يا پنهان، حرام ساخته است. و هيچ كس نيست كه حمد و ثنا را به اندازة خدا دوست داشته باشد. از اين رو، خود را ستوده است».

سورة اعراف

باب (31): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد : عفو را پيشه ساز و به كار نيك، امر كن [اعراف:199]

1724 [illegible]

([illegible]:4644)

ترجمه: عبدالله بن زبير [illegible] مي‌گويد: خداوند به پيامبرش دستور داد تا از ميان اخلاق مردم، عفو را برگزينند.

سورة انفال

باب (32): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿با آنان بجنگيد تا فتنه اي باقي نماند و همة دين از آنِ خدا شود﴾ [انفال:39]

1725 ... فَقَالَ ... (4651)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: نظر شما دربارة جنگ دوران فتنه چيست؟ گفت: آيا

مي‌داني كه فتنه چيست؟ محمد با مشركين مي‌جنگيد و رفتن مسلمانان نزد آنان، فتنه محسوب مي‌شد. و جنگ آنها مانند جنگ شما بخاطر پادشاهي نبود.

سورة براءت (توبه)

باب (33): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: وآن گروه ديگر به گناهان خود اعتراف كردند [توبه:102]

1726

(4674:)

ترجمه: سمره بن جندب مي‌گويد: رسول الله فرمود: «ديشب، دو نفر نزد من آمدند و مرا با خود به شهري بردند كه يك خشت آن از طلا و خشت ديگرش از نقره ساخته شده بود. در آنجا مرداني به استقبال ما آمدند كه نيمي از بدنشان، زيباترين شكلي داشت كه تاكنون ديده‌ايد و نيم ديگر بدنشان، زشت‌ترين شكلي داشت كه تاكنون ديده‌ايد. آن دو نفر به آنان گفتند: برويد و خود را در اين رودخانه بيندازيد. آنان نيز خود را در آن انداختند. سپس به سوي ما بازگشتند در حالي كه آن زشتي‌شان، برطرف شده و به زيباترين شكل، تبديل شده بود. آن دو نفر به من گفتند: اين، بهشت عدن است. و اين، جايگاه توست. اما كساني كه نيمي از بدنشان، زيبا و نيمي ديگر زشت

بود، افرادي هستند كه داراي اعمال نيك و بد، بودند و خداوند از آنان گذشت نمود».

سورة هود

باب (34): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ او (خداوند) عرش روي آب، قرار داشت﴾ [هود:7]

1727- [illegible] «[illegible]» قَالَ: «[illegible]».

[illegible] «[illegible]». قَالَ: «[illegible]».

([illegible]:4684)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: رسول الله گفت: «خداوند عزوجل فرمود: «انفاق كن تا من به تو انفاق كنم». همچنين آنحضرت فرمود: «دست خدا، پُر است و انفاق، چيزي از آن، كم نمي‌كند. او شب و روز مي‌بخشد. آيا نمي‌بينيد كه از بدو آفرينش آسمانها و زمين، چقدر انفاق كرده ولي چيزي از آنچه

در دست دارد، كم نشده است. و عرش خدا بر روي آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق را) كم و زياد مي‌كند».

باب (35): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: مؤاخذة پروردگارت چنين است هرگاه بخواهد آباديهايي را مؤاخذه كند... [هود:102]

1728 [illegible]

[illegible] (4686:[illegible]).

ترجمه: ابوموسي اشعري [illegible] مي‌گويد: رسول اكرم [illegible] فرمود: «همانا خداوند به فرد ستمگر، مهلت مي‌دهد ولي هنگامي كه او را مؤاخذه كند، رهايش نمي‌سازد». سپس رسول الله [illegible] اين آيه را تلاوت كرد: [illegible] يعني مؤاخذه پروردگارت چنين است هر گاه بخواهد آباديهايي را مؤاخذه كند كه ستم كرده‌اند. همانا عقاب خدا دردناك و سخت خواهد بود.

سورة حِجر

باب (36): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد:
﴿...مگر آنهائيكه استراق سمع مي كنند﴾ [حجر:18]

1729 [illegible]

[illegible]

(4701:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «هر گاه، خداوند مسئله‌اي را در آسمان، فيصله نمايد. فرشتگان به نشانة اطاعت از دستور او، بالهايشان را بهم مي‌زنند طوريكه صداي

آنها مانند صداي زنجيري است كه بر سنگي بيفتد. و پس از آنكه اضطراب دلهايشان برطرف گردد، مي‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ (فرشتگان مقرب) مي‌گويند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است. پس كساني كه استراق سمع مي‌كنند (شياطين) و هر يك از آنها روي ديگري قرار دارد، اين سخن را مي‌شنوند. چه بسا شنونده را شهاب در مي‌يابد و قبل از آنكه آن را به دوست‌اش برساند، مي‌سوزاند. و گاهي هم شهاب او را در نمي‌يابد و او آن سخن را به شخص بعدي منتقل مي‌كند. و او به نوبة خود آن را به كسي كه پايين تر از او قرار دارد، منتقل مي كند تا اينكه آنرا به زمين مي‌رسانند. آنگاه، بر زبان ساحر، انداخته مي‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن مي‌افزايد

و مورد تأييد مردم قرار مي‌گيرد و آنها مي‌گويند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت كه چنين و چنان مي‌شود و سخن‌اش، درست بود؟ اين، در واقع، همان سخني است كه از آسمان، شنيده شده است».

سورة نحل

باب (37): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: و بعضي از شما به پست ترين مراحل عمر ميرسند [نحل:70]

1730 [illegible] (4707 [illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي‌گويد: رسول الله همواره چنين دعا مي‌كرد: «[illegible]». يعني خدايا! از بخل، تنبلي، پست ترين مرحلة عمر (پير و خرفت شدن)، عذاب قبر، فتنة دجال و فتنه هاي زندگي و مرگ، به تو پناه مي برم.

سورة اسراء

باب (38): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ اي فرزندان كساني كه آنها را با نوح، سوار كرديم! او بندة بسيار سپاسگزاري بود﴾ [اسراء:3]

1731 [illegible]

[illegible] ».

([illegible]:4712)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: براي رسول الله مقداري گوشت آوردند و دست گوسفند را كه دوست داشت، به او دادند. آنحضرت به آن، گازي زد و فرمود: «روز قيامت، من سرور مردم خواهم بود. آيا علت‌اش را مي‌دانيد؟ خداوند، اولين و آخرينِ انسانها را در يك ميدان، جمع مي‌كند طوريكه صدا به همة آنها مي‌رسد و چشم، همة آنها را مي‌بيند و خورشيد، نزديك مي‌شود. مردم به قدري ناراحت و غمگين مي‌شوند كه

تاب و تحمل خود را از دست مي‌دهند و مي‌گويند: نمي‌بينيد كه به چه مشقتي گرفتار شده‌ايد؟ آيا كسي را پيدا نمي‌كنيد كه نزد پروردگارتان براي شما شفاعت كند؟ آنگاه، بعضي از آنها به بعضي ديگر مي‌گويند: نزد آدم برويد. پس نزد آدم مي‌روند و به او مي‌گويند: تو ابوالبشر هستي. خداوند با دست‌اش تو را آفريد و از روح خودش در تو دميد و به فرشتگان دستور داد كه تو را سجده كنند. براي ما نزد پروردگارت شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه چه حالي داريم و به چه مشقتي، گرفتار آمده‌ايم؟ آدم مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، هرگز چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود

ولي نافرماني كردم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد نوح برويد. پس آنها نزد نوح مي‌روند و مي‌گويند: اي نوح! تو اولين پيامبر مردم، بر روي زمين هستي و خداوند تو را بندة سپاسگزار، ناميده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. ايا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ نوح مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. همانا من يك دعا (مستجاب) داشتم كه آنرا عليه قوم‌ام بكار بردم. اكنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد ابراهيم برويد. پس آنها

نزد ابراهيم مي‌روند و مي‌گويند: اي ابراهيم! تو نبي خدا و دوست‌اش در ميان اهل زمين هستي. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ ابراهيم به آنها مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. من سه دروغ، گفته ام. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد موسي برويد. پس آنها نزد موسي مي‌روند و مي‌گويند: اي موسي! تو رسول خدا هستي. خداوند تو را با رسالت و كلام‌اش بر ساير مردم، برتري داده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي

داريم؟ موسي مي‌گويد: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. من انساني را كشتم كه دستور آنرا نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد عيسي بن مريم برويد. پس آنها نزد عيسي مي‌روند و مي‌گويند: يا عيسي! تو رسول خدا و كلمه‌اش هستي كه به مريم القا كرد و روح او (خدا) هستي و هنگام كودكي كه در گهواره بودي، با مردم، سخن گفتي. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ عيسي مي‌گويد: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، چنين خشمي

نكرده است و بعد از اين هم، چنين خشمي نخواهد كرد. و اگر چه گناهي ذكر نمي‌كند اما مي‌گويد: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد محمد برويد. پس مردم نزد محمد مي‌روند و مي‌گويند: اي محمد! تو پيامبر خدا و خاتم انبيا هستي. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشيده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ آنگاه، من براه مي‌افتم و زيرعرش مي‌روم و براي پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده مي‌افتم. سپس خداوند دروازه‌هاي حمد و ثنايش را به روي من باز مي‌كند طوريكه براي احدي قبل از اين، باز نكرده است. آنگاه مي گويند: اي محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت

مي‌شود. شفاعت كن، پذيرفته مي‌شود. پس من سرم را بلند مي‌كنم و مي‌گويم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پس مي گويند: اي محمد!آن گروه از امت‌ات را كه حساب و كتابي ندارند از دروازة سمت راست درهاي بهشت، وارد كن. و همچنين آنها مي‌توانند از ساير دروازه‌هاي بهشت، وارد شوند». سپس افزود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، فاصلة دو مصراع درهاي بهشت به اندازة فاصلة ميان مكه و حمير يا مكه و بصره است».

باب (39): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿باشد كه خداوند تو را به مقام محمود برساند﴾ [اسراء: 79]

1732- [illegible] (4718: [illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: روز قيامت، مردم، گروه گروه مي‌شوند. هر امتي، بدنبال پيامبرش مي‌رود و مي‌گويد: اي فلاني! شفاعت كن. اي فلاني! شفاعت كن. تا آنكه

حق شفاعت به نبي اكرم ﷺ عنايت مي‌شود. پس اين، همان روزي است كه خداوند او را به مقام محمود مي‌رساند.

باب (40): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ [illegible] ﴾ نمازت را نه باصداي بلند و نه با صداي آهسته، بخوان﴾ [اسراء:110]

1733 [illegible]

[illegible] (4722)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: آية: [illegible] يعني نمازت را نه با صداي بلند و نه با صداي آهسته، بخوان، زماني نازل شد كه رسول الله [illegible] در مكه پنهان بود و هنگامي كه با يارانش، نماز مي‌خواند، قرآن را با صداي بلند، تلاوت مي‌كرد و مشركين با شنيدن صدايش، قرآن، نازل كننده و آورنده‌اش را بد و بيراه مي‌گفتند. پس خداوند

متعال به رسولش فرمود: [illegible] يعني با صداي بلند، تلاوت مكن. زيرا مشركين آنرا مي‌شنوند و به قرآن بد و بيراه مي‌گويند. همچنين آنقدر آهسته نخوان كه به گوش يارانت نرسد. بلكه راه ميانه را انتخاب كن.

سورة كهف

باب (41): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿ اينها كساني هستند كه آيات خدا و ملاقات پروردگارشان را انكار كردند﴾ [كهف:105]

1734 [illegible] «[illegible]». [illegible]: [illegible] (4729:[illegible]).

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: رسول الله فرمود: «روز قيامت، مردي عظيم الجثه و چاق مي‌آيد كه نزد خداوند به

اندازة يك بال پشه، ارزش ندارد». و گفت: اين آيه را بخوانيد: ﴿ ﴾ يعني روز قيامت، ارزشي براي آنان، قائل نمي‌شويم.

سورة مريم

باب (42): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿آنان را از روز حسرت، بترسان﴾ [مريم:39]

1735 [illegible]

(4730: [illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي‌گويد: رسول الله فرمود: «مرگ را به شكل قوچ سفيدي مي‌آورند. سپس ندا دهنده‌اي ندا مي‌دهد: اي اهل بهشت! آنها سرهايشان را بلند كرده و نگاه مي‌كنند. ندا دهنده مي‌گويد: آيا اين را مي‌شناسيد؟ آنها كه مرگ را ديده‌اند، مي‌گويند: بلي، اين، مرگ است. سپس منادي مي‌گويد: اي دوزخيان! آنها نيز سرهايشان را بلند كرده و نگاه مي‌كنند. پس مي‌گويد: آيا اين را مي‌شناسيد؟ آنان كه همه مرگ را ديده‌اند، مي‌گويند: بلي، اين، مرگ است. سرانجام آنرا ذبح مي‌كنند. سپس منادي مي‌گويد: اي بهشتيان! زندگي جاوداني خواهيد داشت كه مرگي بدنبال ندارد. و اي دوزخيان! زندگي جاوداني خواهيد داشت كه مرگي بدنبال ندارد. سپس اين آيه را

تلاوت فرمود: ﴿ ﴾ يعني آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامي كه كار از كار مي‌گذرد و آنان (اهل دنيا) در غفلت بسر برده‌اند. ﴿ ﴾ و ايمان نياورده‌اند.

سورة نور

باب (43): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿آناني كه همسران خود را متهم (به زنا) ميكنند و بجز خود، گواهي ندارند﴾ [نور:6]

1736

فَقَالَ:

فَقَالَ:

(4745:)

ترجمه: سهل بن سعد ميگويد: عويمر نزد عاصم بن عدي كه سردار بني عجلان بود، آمد و گفت: نظر شما در مورد مردي كه زنش را با مردي ديگر بيابد، چيست؟ آيا آن مرد را بكشد؟ كه در اين صورت، شما او را خواهيد كشت. پس چه كار كند؟ از رسول خدا در اين مورد برايم بپرس. عاصم نزد نبي اكرم آمد و گفت: اي رسول خدا!.... آنحضرت سؤال او را ناپسند دانست. عويمر جوياي پاسخ شد. عاصم گفت: همانا رسول الله اين سؤال را ناپسند و عيب دانست. عويمر گفت: بخدا سوگند، تا در اين باره از رسول خدا نپرسم، از پاي نمي‌نشينم. آنگاه، آمد و گفت: اي رسول خدا! مردي با زنش، مرد ديگري را ديد. آيا آن مرد را بكشد؟ در اين صورت، شما

او را مي‌كشيد. پس چه كار كند؟ رسول الله فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحي نازل كرد». آنگاه پيامبر اكرم همانطور كه در قرآن آمده است به آنان، دستور ملاعنه[1] داد. عويمر نيز با همسرش، ملاعنه نمود و گفت: اي رسول خدا! اگر او را نگه دارم، ستم كرده‌ام. پس او را طلاق داد. و اين روش، سنتي شد براي كساني كه بعد از آن، ملاعنه نمايند. آنگاه رسول الله فرمود: «نگاه كنيد اگر اين زن، كودكي سياه پوست، داراي چشماني سياه و سريني فربه و ساقهاي بزرگ بدنيا آورد، فكر مي‌كنم كه در اين صورت، عويمر در مورد

---

[11] يعني يكديگر را لعنت كردن كه تفصيل آن در حديث بعدي خواهد آمد.

همسرش، راست گفته است. و اگر كودكي سرخ رنگ شبيه چلپاسه بدنيا آورد، فكر مي‌كنم در مورد او دروغ گفته است. سرانجام، فرزندي كه بدنيا آمد، داراي همان خصوصياتي بود كه رسول الله در مورد تصديق عويمر گفته بود. لذا بعد از آن، فرزند به مادرش نسبت داده مي‌شد.

باب (44): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: اگر زن، چهار بار خدا را گواه بگيرد كه شوهرش دروغگواست... **[نور: 8]**

1737 [illegible]

[illegible] (4747:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: هلال بن اميه همسرش را نزد نبي اكرم [illegible] متهم نمود كه با شريك بن سحماء زنا كرده است. رسول اكرم [illegible] فرمود: «گواه بياور

وگرنه، بر پشت‌ات شلاق خواهي خورد». هلال گفت: اي رسول خدا! اگر يكي از ما مردي را روي همسرش ديد، برود و گواه پيدا كند؟! رسول خدا همچنان فرمود: «گواه بياور وگرنه، بر پشت‌ات شلاق خواهي خورد». هلال گفت: سوگند به ذاتي كه تو را به حق، فرستاده است، راست مي‌گويم. خداوند حكمي را نازل خواهد فرمود كه پشت‌ام را از شلاق، نجات دهد. سپس جبرئيل آمد و اين آيه را براي رسول خدا آورد: [illegible] تا [illegible] يعني كساني كه همسران خود را متهم به زنا مي‌كنند و جز خود، گواهي ديگر ندارند، هر يك از آنان، چهار مرتبه، خدا را گواه بگيرد كه راست مي‌گويد. و پنجمين بار بگويد: نفرين خدا بر من باد اگر دروغ مي‌گويم.

زن نيز عذاب (رجم) را از خود، دفع نمايد بدينصورت كه چهار مرتبه خدا را گواه بگيرد كه شوهرش، دروغ مي‌گويد و بار پنجم بگويد: نفرين خدا بر من باد اگر شوهرم، راست مي‌گويد.

آنگاه، نبي اكرم برگشت و فردي را به دنبال آن زن فرستاد. سپس هلال آمد و گواهي داد در حالي كه نبي اكرم مي‌فرمود: «همانا خداوند مي‌داند كه يكي از شما دروغ مي‌گويد. پس آيا يكي از شما توبه مي‌كند»؟

سپس آن زن، برخاست و گواهي داد و هنگامي كه به مرتبة پنجم رسيد، او را متوقف كردند و گفتند: (اگر دروغ مي‌گويي) عذاب نازل مي‌شود. ابن عباس مي‌گويد: آن زن،

خودداري كرد و درنگ نمود تا جايي كه فكر كرديم از قول خود، رجوع مي‌كند. سپس گفت: قوم‌ام را براي هميشه، رسوا نمي‌كنم و به سوگندش، ادامه داد. نبي اكرم فرمود: «ببينيد اگر اين زن، فرزندي داراي چشمان سياه، سريني فربه و ساق‌هاي درشت بدنيا آورد، پس از آنِ شريك بن سمحاء است».

سرانجام، فرزندي با همين مشخصات، بدنيا آورد. نبي اكرم فرمود: «اگر حكم خدا قبلاً در اين زمينه، بيان نمي‌شد، به حساب او مي‌رسيدم».

سورة فرقان

باب (45): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿كساني كه [illegible] بر چهرههايشان به سوي دوزخ برده مي شوند﴾ [فرقان:34]

1738- [illegible] «[illegible]» (4760:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي‌گويد: مردي گفت: اي نبي خدا! چگونه كافر، روز قيامت بر چهره‌اش حشر مي‌گردد؟ رسول خدا فرمود: «آيا خداوندي كه در دنيا او را بوسيلة پاهايش به حركت در مي‌آورد، قادر نيست كه روز قيامت، او را بر چهره‌اش به حركت در آورد»؟

سورة روم

باب (46): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد:
﴿الم، روم، مغلوب گرديد﴾ [روم:1]

1739

(4774:[illegible])

ترجمه: به ابن مسعود خبر رسيد كه مردي در كنده، حديث بيان مي‌كند و مي‌گويد: روز قيامت، دودي مي‌آيد و چشم و گوش منافقان را كور و كر مي‌كند و مؤمنان را دچار حالتي مانند سرماخوردگي مي‌سازد. ابن مسعود كه تكيه داده بود، عصباني شد و نشست و گفت: كسي كه مي‌داند، سخن بگويد. و كسي كه نمي‌داند، بگويد: خداوند بهتر مي‌داند. زيرا يكي از نشانه‌هاي علم، آنست كه انسان، چيزي را كه نمي‌داند، بگويد: نمي‌دانم. همانا خداوند به پيامبرش فرمود: [illegible] يعني اي پيامبر! من از شما در مقابل رساندن دين خدا، هيچ پاداشي طلب نمي‌كنم و از زمرة مدعيان دروغين نيستم.

و هنگامي كه قريش در پذيرفتن اسلام، تأخير كردند، نبي اكرم عليه آنان چنين دعا كرد: «مرا عليه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران يوسف، كمك كن». پس دچار قحطسالي مهلكي شدند تا جايي كه گوشت و استخوان حيوانات مرده را مي‌خوردند و ميان آسمان و زمين را مانند دود، تيره و تار مي‌ديدند. ابوسفيان نزد رسول خدا آمد و گفت: اي محمد! آمدي و به ما دستور صلة رحم دادي و اكنون، قوم‌ات دارد هلاك مي‌شود. نزد خداوند، دعا كن. آنگاه پيامبر اكرم اين آيه را تلاوت فرمود: تا . يعني منتظر روزي باش كه آسمان و زمين، دود آشكاري پديدار مي‌كنند. دودي كه همة مردم را فرا مي‌گيرد.

اين، عذاب دردناكي است. (مردم مي‌گويند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ايمان آورده‌ايم. چگونه اين يادآوري براي آنان فايده‌اي دارد در حالي كه قبلاً پيامبري با رسالتي روشن، نزد آنان آمده بود. سپس از او روي گردان شدند و گفتند: او ديوانه‌اي است كه آموزش داده شده است. اگر زمان كوتاهي، عذاب را از شما برداريم، قطعاً شما به كفر بر مي‌گرديد. آيا در صورتيكه به كفرشان برگردند، عذاب آخرت نيز از آنان، برداشته مي‌شود؟ و اين معني سخن خداوند متعال است كه مي‌فرمايد: «روزي كه آنان را به سختي مؤاخذه مي‌كنيم» كه منظور، همان روز بدر است و «لزاماً» نيز كه به معني الزام

عذاب مي‌باشد، همان روز بدر است. ﴿**الم(1)غُلِبَتْ الرُّومُ(2)فِي أَدْنَى الأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ**﴾ يعني روم، مغلوب مي‌شوند و بعد از آن، بزودي پيروز مي‌گردند. (اين پيش بيني قرآن، تحقق يافت) و زمان روم هم گذشت.

﴿

سورة سجده

باب (47): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: هيچ كس نميداند كه چه نعمت هاي شادي بخشي برايش نهفته است [سجده:17]

1740 [illegible] (4780:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند متعال مي‌فرمايد: براي بندگان نيكوكارم، نعمت‌هايي فراهم و ذخيره كرده‌ام كه هيچ چشمي آنها را نديده و هيچ گوشي آنها را نشنيده و به قلب هيچ انساني خطور نكرده است. و اين نعمت‌ها غير از آن نعمت‌هايي است كه شما از آنها اطلاع داريد». سپس رسول خدا اين آيه را تلاوت كرد: [illegible] يعني هيچ كس نمي‌داند در برابر كارهايي كه انجام مي‌دهد، چه نعمت‌هاي مسرت بخشي برايش، نهفته است.

سورة احزاب

باب (48): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿هر كدام را كه خواستي، از او دوري كن و هر كدام را كه خواستي، نزد خود، جاي بده﴾ [احزاب:51]

1741 [illegible]

[illegible] (4788:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: من نسبت به زناني كه خود را به رسول خدا ﷺ هبه مي‌كردند، حسادت مي‌ورزيدم و مي‌گفتم: چگونه يك زن، خودش را هبه مي‌كند؟ پس هنگامي كه خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود: ﴿[illegible]﴾ يعني هر كدام را كه خواستي، از او دوري كن. و هر كدام را كه خواستي، نزد خود، جاي بده. و اگر يكي از آنها را كه از او دوري كرده‌اي، انتخاب نمايي، گناهي بر تو نيست.

گفتم: مي‌بينم كه پروردگارت براي برآورده ساختن خواسته‌هايت مي‌شتابد.

1742 [illegible] (4789: [illegible])

ترجمه: عايشه مي فرمايد: پس از نزول آية [illegible]
رسول الله ﷺ در مورد نوبت، از ما اجازه مي‌گرفت. به او گفتم: اي رسول خدا! اگر اجازه دادن به من سپرده شده است، دوست ندارم تو را بر هيچ کس ديگري، ترجيح دهم.

باب (49): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد:
بدون اجازه، وارد خانة پيامبر نشويد [احزاب:53]

1743

[illegible] (4795)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: پس از نزول حكم حجاب، سوده رضي الله عنها كه زني تنومند بود و براي كسي كه او را مي‌شناخت، پنهان نمي‌ماند، براي قضاي حاجت از خانه بيرون رفت. پس عمر بن خطاب او را ديد و گفت: اي سوده! بخدا سوگند، براي ما پنهان نمي‌ماني. پس طوري بيرون برو كه كسي تو را نشناسد.

عايشه مي‌گويد: پس از شنيدن اين سخن، سوده برگشت در حالي كه رسول خدا در خانة من بود و قطعه گوشتي در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده وارد شد و گفت: اي رسول الله! من براي كاري بيرون رفتم، عمر به من چنين و چنان گفت. آنگاه خداوند، وحي نازل كرد. پس از برطرف شدن حالت وحي، در حالي كه آن قطعه گوشت، همچنان در دستش قرار داشت و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است كه براي نيازهاي خود، بيرون برويد».

باب (50): این گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿اگر شما چيزي را پنهان يا ظاهر كنيد، خداوند آن را ميداند﴾ [احزاب:54]

1744

[illegible]

(4796:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: پس از نازل شدن حكم حجاب، افلح برادر ابوقُعَيس اجازه خواست تا نزد من بيايد. گفتم: تا دربارة او از نبي اكرم ﷺ اجازه نگيرم به او اجازه نمي‌دهم. زيرا برادرش ابوقعيس كه به من شير نداده است بلكه همسر ابوقعيس به من شير داده است. لذا پس از آنكه نبي اكرم ﷺ نزد من آمد، به او گفتم: اي رسول خدا! افلح برادر

ابوقعيس، اجازة ورود خواست. من به او اجازه ندادم تا اينكه از شما اجازه بگيرم. نبي اكرم فرمود: «چه چيزي تو را از اجازه دادن به عمويت، بازداشت»؟ گفتم: يا رسول الله! همانا مرد (كه ابوقعيس باشد) مرا شير نداده است بلكه همسر ابوقعيس به من شير داده است. رسول اكرم فرمود: «خير ببيني، به او اجازه بده، زيرا عمويت مي‌باشد».

باب (51): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: خدا و فرشتگانش بر پيامبر، درود ميفرستند... [احزاب:56]

1745- [illegible]

(4797:[illegible]).

ترجمه: از کعب بن عجره [illegible] روایت است که شخصی گفت: یا رسول الله! سلام دادن به شما را می‌دانیم، ولی چگونه برایت درود بفرستیم؟ فرمود: «بگویید: [illegible]

[illegible]

1746 [illegible]

(4798:[illegible])

ترجمه: ابوسعید خدري [illegible] میگوید: گفتیم: اي رسول خدا! این سلام دادن به شما است (كه آن را مي‌دانیم) ولي چگونه [illegible] برایت، درود بفرستیم؟ فرمود: «چنین بگویید: [illegible]

[illegible]

باب (52): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿مانند كساني نباشيد كه موسي را اذيت كردند.پس خداوند او را تبرئه نمود﴾ [احزاب:69]

1747 – [illegible]

[illegible] (4799: [illegible])

ترجمه: ابوهريره ﷺ مي‌گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا موسي عليه السلام مرد بسيار با حيايي بود. بدين جهت، خداوند متعال مي‌فرمايد: ﴿[illegible]﴾ يعني اي مؤمنان! مانند كساني نباشيد كه موسي را اذيت كردند. پس خداوند او را از آنچه كه به او مي‌گفتند (سخنان ناروا) تبرئه نمود. و او نزد خدا، منزلت والايي داشت.

سورة سبأ

باب (53): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿او بيم دهندة شما از عذاب سختي است كه در پيش است﴾ [سبأ:46]

1748 [illegible] فَقَالَ: « [illegible] ». [illegible] قَالَ: « [illegible] » [illegible] (4801: [illegible]).

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: روزي نبي اكرم [illegible] بالاي كوه صفا رفت و صدا زد: يا صباحاه.[1] آنگاه، قريش نزد

---

[1] كلمه اي بود كه براي اعلام خطر و به كمك طلبيدن ديگران، به كار مي‌رفت.

او جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: «اگر به شما بگويم كه دشمن، صبح يا شب به شما حمله مي‌كند، آيا سخن مرا باور مي‌كنيد»؟ گفتند: بلي. فرمود: «همانا من شما را از عذابي كه در پيش رو است، مي‌ترسانم». ابولهب گفت: نابود شوي. به همين خاطر ما را جمع كرده‌اي. سپس خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود: [illegible] يعني نابود باد دستهاي ابولهب. (منظور نابودي خود ابولهب است).

سورة زمر

باب (54): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: اي بندگانم! اي كساني كه در حق خود، زياده روي (ظلم) كرده ايد [زمر:53]

1749 [illegible]

[illegible]

(4810:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: تعدادي از مشركين كه قتل و زناي زيادي مرتكب شده بودند، نزد محمد [illegible] آمدند و گفتند: آنچه مي‌گويي و بسوي آن فرا مي‌خواني، امري پسنديده است. البته اگر به ما بگويي كه گناهان شما كفاره دارند. پس اين آيه نازل شد: [illegible]

يعني و كساني كه با الله، معبودي ديگر فرا نمي‌خوانند و

انساني را كه خداوند خونش را حرام كرده است، به قتل نمي‌رسانند مگر به حق. و زنا نمي‌كنند.

و اين آيه نيز نازل شد: [illegible] يعني بگو: اي بندگانم! اي كساني كه در حق خود، زياده روي كرده‌ايد! از رحمت خدا، نااميد نشويد.

باب (55): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿آنان آنطور كه شايسته است خدا را نشناختند﴾ [زمر:67]

1750 [illegible] فَقَالَ: [illegible]

[illegible] (4811:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي‌گويد: يكي از علماي يهود، نزد رسول الله آمد و گفت: اي محمد! ما (در تورات) ديده‌ايم كه خداوند آسمانها را بر يك انشگت و زمين را بر يك انگشت و درختان را بر يك انگشت و آب و خاك را بر يك انگشت و ساير خلايق را بر يك انگشت، قرار مي دهد و مي‌گويد: من پادشاه هستم. نبي اكرم براي تصديق سخن‌اش خنديد طوري كه دندانهاي پيشين‌اش، آشكار شد. سپس اين آيه را تلاوت كرد:

يعني آنان، آنطور كه شايسته است خدا را نشناختند در حالي كه روز قيامت، تمام زمين در مشت اوست و آسمانها در دست راست‌اش پيچيده مي‌شود. و خداوند، از آنچه به او شريك مي‌گيرند، پاك و منزه است.

باب (56): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿روز قيامت، تمام زمين در مُشت خدا خواهد بود﴾ [زمر:67]

1751- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4812)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله مي‌فرمود: «(روز قيامت) خداوند، زمين را در مشت‌اش مي‌گيرد. سپس مي‌فرمايد: من پادشاه هستم. پادشاهان زمين كجايند»؟

باب (57): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿و در صور، دميده خواهد شد پس تمام كساني كه در آسمانها و زمين هستند مي ميرند﴾ [زمر:68]

1752 [illegible] « [illegible] : [illegible]

[illegible] . [illegible] « [illegible]

[illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible]

[illegible] . (4814:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «فاصلة ميان دو صور، چهل است». گفتند: اي ابوهريره! چهل روز است؟ گفت: در اين مورد، چيزي نمي گويم. پرسيدند: چهل سال است؟ گفت: در اين مورد، چيزي نمي گويم. پرسيدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در اين مورد، چيزي نمي گويم. (و در پايان گفت:) «تمام اعضاي بدن انسان، از بين مي‌رود مگر بيخ دُمش كه آفرينش، از آن شروع مي‌شود».

سورة شوري

باب (58): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: از شما چيزي جز محبت با خويشاوندان، نمي خواهم [شوري:23]

1753- [illegible] (4818)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: هيچ تيره‌اي از قريش نبود مگر اينكه با نبي اكرم ﷺ نسبت خويشاوندي داشت.

لذا رسول خدا فرمود: «از شما چيزي جز ادا كردن حق قرابتي كه ميان من و شما است، نمي‌خواهم».

سورة دخان

باب (59): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: پروردگارا! اين عذاب را از ما بردار. ما ايمان مي آوريم [دخان:12]

1754- [illegible]

([illegible]:4822)

ترجمه: قبلاً حديث ابن مسعود در تفسير سورة روم، بيان شد. در اينجا علاوه بر آن، آمده است كه مشركين گفتند: پروردگارا! اين عذاب را از ما بردار. ما ايمان مي‌آوريم. به رسول الله ﷺ گفته شد: اگر عذاب از آنها برداشته شود، دوباره

به کفر بر مي‌گردند. با وجود اين، رسول خدا نزد پروردگارش، دعا کرد و خداوند هم عذاب را از آنان، برداشت. ولي آنها بار ديگر به سوي کفر، بازگشتند. آنگاه، خداوند در روز بدر، از آنان، انتقام گرفت.

سورة جاثيه

باب (60): اين سخن خداوند عز وجل که مي فرمايد: ما را از بين نميبرد مگر روزگار [جاثيه:24]

1755- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4826)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «خداوند عزوجل مي‌فرمايد: فرزند آدم مرا ناراحت مي‌كند. يعني به روزگار دشنام مي‌دهد. حال آنكه من روزگار هستم. كارها در دست من است. شب و روز را من به گردش در مي‌آورم».

سورة احقاف

باب (61): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿هنگامي كه ابري را ديدند كه در افق نمودار است و به سوي سرزمين هايشان مي آيد﴾ [احقاف:24]

1756 [illegible]

[illegible] ... [illegible]. ([illegible]:4829)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم مي‌گويد: هرگز نديدم رسول الله چنان بخندد كه فضاي داخل دهانش را ببينم. بلكه هميشه، تبسم مي‌كرد.

سپس عايشه رضي الله عنها بقية حديث را ذكر كرد كه شرح آن در كتاب «آغاز آفرينش» بيان شد.

سورة محمد

باب (62): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿...و پيوند خويشاوندي ميان خويش را بگسليد﴾ [محمد:22]

1757- [illegible]

([illegible]:4830)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند، موجودات را آفريد. و هنگامي كه از آفرينش آنها فراغت يافت، خويشاوندي (صلة رحم) برخاست و كمر يا ازار خداوند مهربان را گرفت. حق تعالي فرمود: چه مي‌خواهي؟ گفت: اين جايگاه پناه جويان به تو از قطع پيوند خويشاوندي است. خداوند فرمود: آيا راضي مي‌شوي كه هر كس با تو وصل شود، من او را با خود، وصل كنم و هر كس تو را قطع كند، من او را از خود، قطع كنم؟ گفت: بلي، اي پروردگارم. خداوند فرمود: پس چنين خواهم كرد».

ابوهريره مي گويد: اگر خواستيد اين آيه را تلاوت كنيد: ﴿[illegible]﴾ يعني آيا اگر روي گردان شويد، جز اين انتظار داريد كه در زمين، فساد كنيد و پيوند خويشاوندي ميان خود را قطع كنيد

سورة ق

باب (63): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿دوزخ مي گويد: آيا بيشتر از اين هم هست؟﴾ [ق:30]

1758– [illegible]

([illegible]:4848)

ترجمه: انس مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «دوزخيان در آتش انداخته مي‌شوند و دوزخ مي‌گويد: آيا بيشتر از اين هم هست؟ تا جايي كه خداوند متعال قدم‌اش را در آن مي‌گذارد. آنگاه، دوزخ مي‌گويد: بس است. بس است».

1759– [illegible]

[illegible]

(4850:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «بهشت و دوزخ با يكديگر مجادله كردند. دوزخ گفت: من به جباران و

متكبرين، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعيف و حقير، وارد من مي‌شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستي. بوسيلة تو به هر يك از بندگانم که بخواهم، رحم مي‌كنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستي. و بوسيلة تو، هر يك از بندگانم را که بخواهم، عذاب مي‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد.

ولي دوزخ پر نمي‌شود مگر اينكه خداوند پايش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ مي‌گويد: بس است. بس است. در اين هنگام، دوزخ پر مي‌شود و برخي از قسمتهايش در هم پيچيده مي‌شود.

و خداوند عزوجل به احدي از مخلوقاتش، ظلم نمي‌كند. و براي بهشت، مخلوق ديگري مي‌آفريند».

سورة طور

باب (64): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿سوگند به طور و كتاب نوشته شده﴾ [طور:1و2]

1760 [illegible]

([illegible]:4854)

ترجمه: جبير بن مطعم ميگويد: شنيدم كه نبي اكرم در نماز مغرب، سورة طور را مي‌خواند و هنگامي كه به اين آيه رسيد كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿آيا ايشان، بدون هيچگونه خالقي آفريده شده‌اند و يا اينكه خودشان، آفريدگارند يا اينكه آنان، آسمانها و زمين را آفريده‌اند. بلكه اينان، باور ندارند. آيا

گنجينه‌هاي پروردگارت با آنان است يا آنكه ايشان بر هستي، سيطره‌اي دارند﴿، نزديك بود قلبم از جا كنده شود.

سورة نجم

باب (65): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿آيا لات و عزّي را ديده‌ايد؟﴾ [نجم:19]

1761 [illegible]

3305- [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 4860)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: رسول الله فرمود: «هركس، به لات و عزي سوگند ياد كند، بايد لا اله الا الله بگويد. و هر كس كه به دوستش بگويد: بيا تا قمار بازي كنيم، بايد صدقه دهد».

سورة قمر

باب (66): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿بلكه ميعادگاهشان قيامت است و مصيبت قيامت، عظيم تر وتلخ تراست﴾ [قمر:46]

1762- [illegible]. (4876:[illegible])

ترجمه: ام المؤمنين عايشه رضي الله عنهما مي‌گويد: من كودكي خردسال بودم و بازي مي‌كردم كه اين آيه در مكه بر محمد ﷺ نازل شد: ﴿[illegible]﴾ يعني

بلکه میعادگاهشان، قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم‌تر و تلخ‌تر است.

سورة رحمن

باب (67): این سخن خداوند عز وجل که مي فرماید: ﴿غیر از این دو باغ، دو باغ دیگر وجود دارد﴾ [رحمن:62]

1763 [illegible]: [illegible] : [illegible]

« [illegible]

[illegible]».

(4878:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن قيس مي‌گويد: رسول الله فرمود: «دو باغ وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ ديگر وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بين مردم و نگاهشان به چهرة پروردگار، فقط حجاب كبريايي وجود دارد».

باب (68): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿حورهايي كه همواره در خيمه ها هستند﴾ [رحمن:72]

1764- [illegible] (4880)

ترجمه: عبدالله بن قيس مي‌گويد: رسول الله فرمود: «در بهشت، خيمه‌اي از مرواريد ميان تهي وجود دارد كه عرض

آن، شصت ميل است. و در هر زاوية آن، همسراني (حوراني) وجود دارند كه ساكنان زواياي ديگر را نمي‌بينند. و مؤمنان، گِرد آنان مي‌چرخند». شرح بقية حديث قبلا بيان شد.

سورة ممتحنه

باب (69): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستي نكنيد﴾ [ممتحنه: 1]

1765 [illegible]

[illegible] (4890)

ترجمه: از علي روايت است كه رسول الله او را با زبير و مقداد فرستاد. آنگاه علي ماجراي حاطب بن ابي بلتعه را بيان كرد و در پايان، گفت: اين آيه، در مورد او نازل شد: يعني اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! با دشمنان من ودشمنان خود، دوستي برقرار نكنيد.

باب (70): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: هنگامي كه زنان مؤمن، براي بيعت، نزد تو بيايند...[ممتحنه:12]

1766 [illegible]

(4892:[illegible])

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ﷺ با ما بيعت كرد و اين آيه را خواند كه: [illegible] يعني با خداوند، چيزي را شريك نسازيم. و همچنين ما را از نوحه خواني، نهي فرمود. آنگاه زني دستش را جمع كرد و

گفت: فلاني در غم من نوحه خوانده است، مي‌خواهم پاداش‌اش را بدهم (در غم او نوحه بخوانم). نبي اكرم به او چيزي نگفت. پس آن زن رفت و دوباره برگشت و با آنحضرت بيعت كرد.

سورة جمعه

باب (71): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿وگروهي ديگر كه هنوز به اينها ملحق نشده اند﴾ [جمعه:3]

1767 [illegible] «[illegible]». (4897:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نزد نبي اكرم نشسته بوديم كه سورة جمعه بر ايشان نازل گرديد. من در مورد: يعني گروهي ديگر كه هنوز به اينها ملحق نشده اند، پرسيدم و گفتم: اي رسول خدا! آنها چه كساني هستند؟ آنحضرت به من جوابي نداد تا اينكه سؤالم را سه بار تكرار كردم. گفتني است كه سلمان فارسي نيز آنجا بود. آنگاه، رسول الله دست مباركاش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ايمان در ثريا باشد، مردان يا مردي از اينها به آن، دست خواهد يافت».

سورة منافقين

باب (72): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: هنگامي كه منافقان نزد تو مي آيند، وميگويند:گواهي ميدهيم كه تو فرستادة خدا هستي [منافقون:1]

1768 [illegible]

ترجمه: زيد بن ارقم میگويد: در يكي از غزوات كه شركت داشتم، شنيدم كه عبدالله بن ابي مي‌گويد: به اطرافيان رسول خدا انفاق نكنيد تا از اطراف‌اش پراكنده شوند. و اگر به مدينه بازگشتيم، افراد بزرگوار، انسانهاي پست و ذليل را از آن، بيرون خواهند كرد. من سخنان‌اش را براي عمويم يا عمر، بازگو نمودم. و او آنها را به اطلاع نبي‌اكرم رسانيد. پس

آنحضرت مرا فرا خواند و من نيز ماجرا را برايش بازگو نمودم. آنگاه، رسول الله شخصي را بدنبال عبدالله بن ابي و يارانش فرستاد. آنان سوگند ياد كردند كه چنين سخناني نگفته‌اند. رسول خدا مرا تكذيب كرد و او را تأييد نمود. در نتيجه، چنان اندوهي به من دست داد كه تا آن زمان، هرگز به من دست نداده بود. لذا خانه‌نشين شدم. روزي، عمويم به من گفت: چه چيزي تو را واداشت تا سخني بگويي كه رسول الله تو را تكذيب كند و از تو برنجد؟ پس خداوند متعال آيه زير را نازل فرمود: ... . يعني هنگامي كه منافقان نزد تو مي‌آيند و مي‌گويند ما شهادت مي‌دهيم كه تو پيامبر خدا

هستي. و خداوند مي‌داند كه تو فرستادة او هستي. اما خدا گواهي مي‌دهد كه منافقان، دروغ مي‌گويند.

آنگاه نبي اكرم بدنبال من فرستاد و اين آيه را برايم خواند و فرمود: «اي زيد! خداوند، تو را تصديق كرد».

1769 [illegible]

([illegible]:4903)

ترجمه: در روايتي ديگر، زيد بن ارقم مي‌گويد: سرانجام، نبي اكرم [illegible] منافقان را فراخواند تا برايشان، طلب مغفرت كند. ولي آنان، متكبرانه، سرهايشان را تكان دادند.

1770- [illegible] قَالَ: [illegible] «[illegible]» [illegible]. ([illegible]:4906)

ترجمه: همچنين زيد بن ارقم [illegible] مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله [illegible] مي‌فرمود: «خدايا! انصار و فرزندان انصار را مغفرت كن».

و ابن الفضل كه يكي از راويان است در مورد اينكه رسول خدا از نوه‌هاي انصار نيز نام برد، شك دارد.

سورة تحريم

باب (73): اين سخن خداوند متعال که مي فرمايد: ﴿اي پيامبر! چرا آنچه را که خداوند براي تو حلال ساخته، بر خود حرام مي گرداني﴾ [تحريم:1]

1771 [illegible] «[illegible]» [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4912)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله براي خوردن عسل نزد زينب دختر جحش مي‌رفت و آنجا مي‌ماند. من و حفصه با يكديگر، توافق كرديم كه هرگاه، رسول خدا نزد هر يك از ما آمد، به او بگويد: آيا مغافير (صمغي شيرين و بد بو) خورده‌اي؟ زيرا از تو بوي مغافير به مشام مي‌رسد. پيامبر اكرم فرمود: «خير، بلكه نزد زينب دختر جحش، عسل مي‌خوردم ولي سوگند مي‌خورم كه ديگر اين كار را نخواهم كرد. و شما هم احدي را از اين كار، باخبر نسازيد».

سورة قلم

باب (74): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿سركش و علاوه بر آن، ام الفساد است﴾ [قلم:13]

1772ـ عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ: كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ، أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». (بخارى:4918)

ترجمه: حارثه بن وهب خزاعي مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم مي‌فرمود: «آيا بهشتيان را به شما معرفي نكنم؟ هر

ضعيف و مستضعفي كه اگر به خدا سوگند ياد كند، حق تعالي سوگندش را راست مي‌گرداند. و آيا دوزخيان را به شما معرفي نكنم؟ هر انسان سركش و عربده جو و متكبر است.

باب (75): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿روزي كه ساق، آشكار گردد و مردم به سجده كردن فراخوانده شوند...﴾ [قلم:42]

-1773 ... (4919)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: شنيدم كه نـبي اكـرم فرمود: «(روز قيامت) پروردگار ما ساق اش را برهنه مي نمايد و همة مـردان و زنـان مـؤمن، بـرايش سـجده مي كننـد. ولي كساني كه در دنيا به قصد ريـاء و شـهرت، سـجده مي كردنـد،

مي خواهند سجده كنند اما پشت شان مانند يك سيني (سخت) مي شود». (در نتيجه، نمي توانند سجده كنند).

سورة نازعات

1774- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4936)

ترجمه: سهل بن سعد مي‌گويد: ديدم كه رسول الله با اشارة دو انگشت سبابه و وسطي فرمود: «بعثت من و قيامت مانند اين دو انگشت، به يكديگر، نزديك اند».

سورة عبس

1775

[illegible] ».

(4937: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم فرمود: «كسي كه قرآن مي خواند و آنرا حفظ مي كند، منزلتي مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نيكوكار خواهد داشت. وكسي كه قرآن، تلاوت كند و به شدت از آن، مواظبت نمايد (نگذارد كه فراموش شود) دو پاداش دارد».

سورة مطففين

باب (76): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿روزي كه انسانها در پيشگاه پروردگار جهانيان، حاضر مي شوند﴾ (مطففين:6)

1776- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:4938)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «روزي كه انسانها در پيشگاه پروردگار جهانيان،

حاضر مي‌شوند، بعضي از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرق خواهند بود».

سورة انشقاق

باب (77): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: بزودي و به آساني، محاسبه مي شود (انشقاق:8)

1777

(4939)

ترجمه: عايشه رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله فرمود: «هركس كه محاسبه شود، هلاك مي‌گردد». بقية حديث، قبلاً در كتاب علم حديث شمارة 88 بيان شد.

باب (78): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: حالات مختلفي را طي خواهي كرد (انشقاق:19)

1778 : .

(4940:)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: حالات مختلفي را طي خواهي كرد. و اين، خطاب به پيامبر شما است.

سورة شمس

باب (79)

1779

[illegible] (4942:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن زمعه مي‌گويد: شنيدم كه نبي اكرم در سخنراني خود، سخن از شتر صالح و كسي كه آنرا پي كرده بود، به ميان آورد و فرمود: [illegible] يعني مردي كه مانند ابوزمعه در ميان قوم‌اش بي‌نظير، خشن، با شهامت و مقتدر بود، برخاست (و آنرا پي كرد).

سپس سخني از زنان به ميان آورد و فرمود: «بعضي از شما همسرانشان را مانند برده، كتك مي‌زنند. و چه بسا كه در پايان همان روز، با او همبستر مي‌شوند».

آنگاه، آنها را براي خنديدن‌شان بخاطر بادي كه از شكم، خارج مي‌شود نصيحت كرد و فرمود: «چرا يكي از شما براي كاري كه از خودش، سر مي‌زند، (به ديگران) مي‌خندد»؟

و در روايتي، آمده است كه : «شخصي كه شتر صالح را پي كرد، مانند ابوزمعه ؛عموي زبير بن عوام؛ بود».

سورة علق

باب (80): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: ﴿هرگز چنين نيست، اگر او باز نيايد...﴾ (علق:15)

1780 – [illegible]

([illegible]:4958)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: ابوجهل گفت: اگر محمد را ببينم كه كنار كعبه نماز مي‌خواند، گردنش را لگد خواهم كرد. اين سخن به نبي اكرم رسيد. فرمود: «اگر چنين كند، فرشتگان جلوي او را خواهند گرفت».

سورة كوثر

باب (81)

1781- [illegible] (4964)

ترجمه: انس مي‌گويد: بعد از اينكه نبي اكرم بسوي آسمان به معراج برده شد، فرمود: «به نهري رسيدم كه دو طرف آن، خيمه‌هاي ساخته شده از مرواريد تهي، وجود داشت. پرسيدم: اي جبريل! اين چيست؟ گفت: اين، كوثر است».

1782 [illegible]

[illegible] (4965:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها در مورد اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: ﴿**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**﴾ پرسيدند. گفت: نهري است كه به پيامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواريدهاي ميان تهي، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زياد) است».

سورة فلق

1783 [illegible] قَالَ: [illegible] فَقَالَ: «[illegible]». [illegible]: [illegible]. ([illegible]:4977)

ترجمه: ابي بن كعب [illegible] مي‌گويد: از رسول الله [illegible] دربارۀ معوذتين پرسيدم. فرمود: «به من چنين گفتند من نيز (به شما)

گفتم». (جبريل براي من خواند و من نيز براي شما خواندم).
راوي مي‌گويد: ما نيز همان چيزي را مي‌گوييم كه رسول الله ﷺ گفته است.

59ـ كتاب فضايل قرآن

باب (1): چگونگي نزول وحي و اولين چيزي كه نازل شد

1784 ـ

[illegible] ». ([illegible]: 4981)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «به هر يك از پيامبران، معجزه‌اي عطا شده است كه مردم به آن، ايمان بياورند. و آنچه به من عنايت شده است، وحيي است كه خداوند بسوي من فرستاده است. پس اميدوارم كه روز قيامت، از ساير پيامبران، پيروان بيشتري داشته باشم».

1785- [illegible] (4982:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي‌گويد: خداوند متعال قبل از وفات پيامبرش، بيشتر از هر وقت ديگر، پي در پي بر او وحي نازل كرد. و بعد از آن، رسول الله [illegible] درگذشت.

باب (2): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

1786 [illegible]

[illegible]

(4992

ترجمه: عمر بن خطاب مي‌گويد: در زمان حيات رسول الله شنيدم كه هشام بن حكيم بن حزام سورة فرقان را مي‌خواند. پس به قراءت‌اش گوش فرا دادم و متوجه شدم كه به صورت‌هاي مختلفي مي‌خواند كه رسول خدا براي من چنين نخوانده است. نزديك بود به او كه نماز مي‌خواند، حمله‌ور شوم. اما شكيبايي كردم تا اينكه سلام داد. آنگاه گريبانش را گرفتم و گفتم: چه كسي قرائت اين سوره را بگونه‌اي كه تو مي‌خواندي و من شنيدم، به تو ياد داده است؟ گفت: رسول

الله براي من اينگونه خوانده است. سپس او را نزد رسول خدا بردم و گفتم: من از اين فرد شنيدم كه سورة فرقان را به گونه‌اي مي‌خواند كه شما به من، ياد نداده‌ايد. رسول الله فرمود: «او را رها كن. اي هشام! بخوان». او نيز آنگونه كه من از او شنيده بودم، خواند. رسول الله فرمود: «اينگونه نازل شده است». سپس فرمود: «اي عمر! تو بخوان». پس من همان قرائتي را خواندم كه به من آموزش داده بود. رسول الله فرمود: «اينگونه نازل شده است. همانا اين قرآن، بر هفت

وجه، نازل شده است. پس با هر قرائتي كه براي شما آسانتر است، بخوانيد».

باب (3): جبرئيل قرآن را به رسولاكرم عرضه ميكرد

1787 «... » (3623)

ترجمه: فاطمه عليها السلام مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ پنهاني به من فرمود: «جبريل، سالي يك بار قرآن را براي من تكرار مي‌كرد ولي امسال، دو بار آنرا برايم تكرار كرد. بدين جهت، مرگم را نزديك مي‌بينم».

1788- [illegible]: [illegible]. ([illegible]: 5000)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي‌گويد: بخدا سوگند كه هفتاد و اندي سوره را از زبان مبارك رسول الله آموختم.

1789 – [illegible]

[illegible] (5001)

ترجمه: همچنين از عبدالله بن مسعود روايت است كه او سورة يوسف را در حمص، تلاوت كرد. مردي گفت: اينگونه

نازل نشده است. ابن مسعود گفت: آنرا براي رسول الله خواندم، فرمود: «احسنت». و چون از آن شخص، بوي شراب به مشام مي‌رسيد، ابن مسعود به او گفت: هم كتاب خدا را تكذيب مي‌كني و هم شراب مي‌خوري؟ سپس حد شراب را بر او جاري ساخت.

باب (4): فضيلت سورة اخلاص

1790 [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible]

[illegible]: «[illegible]».

([illegible]:5014)

ترجمه: ابو سعيد خدري [illegible] مي‌گويد: مردي شنيد كه شخصي، سورة اخلاص را مي‌خواند و تكرار مي‌كند. او كه گويا آن را كار كم اهميتي مي‌دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله [illegible] آمد و آن را بازگو كرد. آنحضرت [illegible] فرمود: «سوگند به

ذاتي كه جانم در دست اوست، همانا سورة اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».

1791- [illegible] (5015:[illegible])

ترجمه: همچنين ابوسعيد خدري مي‌گويد: نبي اكرم به يارانش فرمود: «آيا كسي از شما مي‌تواند يك سوم قرآن را

در يك شب، تلاوت كند»؟ اين كار براي آنها دشوار به نظر رسيد. لذا پرسيدند: اي رسول خدا! چه كسي از ما توانايي چنين كاري را دارد؟ فرمود: «سورة اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».

باب (5): فضيلت معوِّذات

1792

[illegible] ([illegible]:5017)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ هر شب، هنگامي كه به رختخواب مي‌رفت، كف دستهايش را به هم نزديك مي‌كرد و سوره‌هاي اخلاص و فلق و ناس را مي‌خواند و در آنها مي‌دميد. سپس از سر و صورت و قسمت جلوي بدنش شروع مي‌نمود و تا جايي كه مي‌توانست مسح مي‌كرد و اين كار را سه بار، تكرار مي‌نمود.

باب (6): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان مي شود

1793

[illegible]

ترجمه: از اُسَيد بن حُضَير روايت است كه او در يكي از شبها، در حالي كه اسب‌اش در نزديكي او بسته شده بود، سورة بقره را تلاوت مي‌كرد. ناگهان، اسب شروع به دست و پا زدن كرد. اسيد، سكوت كرد. اسب نيز آرام گرفت. او دوباره،

شروع به خواندن قرآن نمود. اسب نيز شروع به دست و پا زدن كرد. دوباره، اسيد سكوت كرد و اسب نيز آرام گرفت. بار ديگر، شروع به خواندنِ قرآن كرد. باز هم اسب، شروع به دست و پا زدن كرد. سرانجام از خواندنِ قرآن، منصرف شد. زيرا فرزندش؛ يحيي؛ نزديك اسب قرار داشت و او مي‌ترسيد كه اسب به فرزندش آسيبي برساند. پس هنگامي كه فرزندش را از آنجا دور ساخت، سرش را به سوي آسمان، بلند كرد تا اسب را نبيند.

صبح روز بعد، ماجرا را براي نبي اكرم بازگو نمود.

آنحضرت فرمود: «اي فرزند حضير! (چه خوب بود) به تلاوت ادامه مي‌دادي. (چه خوب بود) به تلاوت‌ات ادامه مي‌دادي».
اسيد گفت: اي رسول خدا! يحيي نزديك آن بود. ترسيدم كه او را لگدمال كند. بدين جهت، سرم را بلند كردم و بسوي فرزندم رفتم. آنگاه بسوي آسمان نگاه كردم. چيزي شبيه سايبان ديدم كه اشيايي مانند چراغ در آن وجود داشت. پس بيرون رفتم تا آنها را نبينم. رسول الله فرمود: «آيا مي‌داني كه آنها چه بودند»؟ گفت: خير. آنحضرت فرمود: «آنان، فرشتگان بودند كه بخاطر صدايت، نزديك آمده بودند. و اگر به قرائت‌ات ادامه

مي‌دادي، آنها تا صبح، آنجا مي‌ماندند بدون اينكه از نظر مردم، پنهان بمانند».

باب (7): غبطه خوردن به قاري قرآن

1794- [illegible] (5026)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: رسول الله فرمود: «فقط در مورد دو نفر، مي‌توان غبطه خورد: نخست، مردي كه خداوند به او قرآن، آموخته است و او آنرا شب و روز، تلاوت مي‌كند. پس همسايه‌اش مي‌شنود و مي‌گويد: اي كاش! به من نعمتي مانند نعمتي كه به فلاني عطا شده است، ارزاني مي‌شد. در آن صورت، من هم مانند او قرآن تلاوت مي‌كردم.

و ديگر، مردي كه خداوند به او ثروت، عنايت كرده است و او آنرا در راه خدا انفاق مي‌كند. پس شخص ديگري مي‌گويد: اي كاش! به من هم نعمتي مانند نعمتي كه به فلاني عطا شده

است، ارزاني مي‌شد. در آن صورت، من هم مانند او انفاق مي‌كردم».

باب (8): بهترين شما كساني هستند كه قرآن را ياد مي گيرند و به ديگران ميآموزند

1795 [illegible]

[illegible] (5028:[illegible])

ترجمه: عثمان بن عفان مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «بهترين شما كسي است كه قرآن را ياد بگيرد و به ديگران، ياد بدهد».

1796 [illegible] «[illegible]». (5028:[illegible])

ترجمه: همچنين در روايتي ديگر، عثمان بن عفان مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «بهترين شما كسي است كه قرآن را ياد بگيرد و به ديگران، ياد بدهد».

باب (9): حفظ قرآن و نگهداري آن

1797 - [illegible]

(5031 [illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله [illegible]
فرمود: «مثال قاري قرآن مانند صاحب شتري است كه زانوي

آنرا بسته باشد. اگر از او نگهداري كند، نزدش مي‌ماند و اگر او را رها سازد، مي‌رود».

1798- [illegible] قَالَ: قَالَ [illegible]: «[illegible]».
([illegible]:5032)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «چقدر بد است براي كسي كه مي‌گويد: فلان و فلان آيه را فراموش كرده‌ام. بلكه فراموش گردانيده شده‌اند. قرآن را زياد

تلاوت كنيد زيرا قرآن، سريعتر از فرار كردن شتر، از سينة مردم، مي‌گريزد».

1799– [illegible] «[illegible] [illegible]». ([illegible]: 5033)

ترجمه: ابوموسي اشعري [illegible] مي‌گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «از قرآن، مواظبت كنيد (همواره آنرا تلاوت نماييد) سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، قرآن سريعتر از شتري كه زانويش بسته باشد، مي‌گريزد».

باب (10): كشيدن حرف هنگام تلاوت

1800 [illegible] (5046:[illegible])

ترجمه: از انس پرسيدند: قراءت نبي اكرم چگونه بود؟ گفت: حروف را كشيده مي‌خواند. سپس، انس بسم الله الرحمن الرحيم را خواند و هر يك از بسم الله و رحمن و رحيم را كشيده خواند.

باب (11): تلاوت قران با صداي خوب

1801 ... (5048)

ترجمه: از ابوموسي اشعري روايت است كه نبي اكرم به او فرمود: «اي ابوموسي! به تو صداي خوبي، مانند صداي خوب آل داوود، عنايت شده است».

باب (12): قرآن درچه مدتي خوانده شود؟ (ختم شود)

1802 - [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible]

([illegible]:5052)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي‌گويد: پدرم، دختري از خانواده‌اي اصيل، به نكاحم در آورد. و هميشه

عروس‌اش را سر مي‌زد و حال شوهرش را از او مي‌پرسيد. او گفت: مرد بسيار خوبي است. ولي از زماني كه نزد او آمده‌ام به رختخواب نيامده و با من همبستر نشده است. پس هنگامي كه اين ماجرا براي پدرم، طولاني شد، آنرا براي نبي اكرم بازگو كرد. پيامبر خدا فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامي كه با رسول خدا ملاقات كردم، فرمود: «چگونه روزه مي‌گيري»؟ گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم مي‌كني»؟ گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگير و يك بار قرآن را ختم كن». گفتم: بيشتر از اين، توانايي دارم.

فرمود: هفته‌اي سه روز، روزه بگير». گفتم: بيشتر از اين، توانايي دارم. فرمود: «دو روز، بخور و يك روز، روزه بگير».[1] گفتم: بيشتر از اين، توانايي دارم. فرمود: «بهترين روزه، روزة داوود است كه يك روز، روزه مي‌گرفت و روز ديگر، مي‌خورد. و هر هفت شب، يك بار، قرآن را ختم كن».

[31] ابن حجر به نقل از داودي مي‌گويد: در اينجا راوي دچار اشتباه شده است چرا كه روزه گرفتن سه روز در هفته، بيشتر از دو روز، خوردن و يك روز، روزه گرفتن مي‌باشد.

اي كاش! رخصت رسول الله را مي‌پذيرفتم زيرا كه هم اكنون پير و ضعيف شده‌ام.

راوي مي‌گويد: پس از آن، ابن عمرو رضي الله عنهما روزانه، يك هفتم قرآن را نزد يكي از افراد خانواده‌اش تلاوت مي‌كرد. و آنچه را كه مي‌خواست در شب، تلاوت نمايد، در روز، تكرار مي‌كرد تا تلاوت شب، برايش آسانتر شود. و هنگامي كه مي‌خواست تقويت شود، چند روز، مي‌خورد و آنها را مي‌شمرد.سپس به تعداد آن روزها، روزه مي‌گرفت و دوست نداشت آنچه را كه در زمان رسول خدا انجام مي‌داد، اكنون ترك كند.

باب (13): گناه كسي كه بخاطر ريا يا مال، قرآن بخواند

1803 [illegible]

[illegible]

[illegible] (5058:[illegible]) .«[illegible]

ترجمه: ابو سعيد خدري مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله مي‌فرمايد: «گروهي در ميان شما ظهور خواهند كرد كه نمازتان را در برابر نماز آنها، روزه‌تان را در برابر روزة آنان و اعمال‌تان را در برابر اعمال آنان، حقير مي‌شماريد. آنها قرآن، تلاوت مي‌كنند ولي قرآن ازحنجره‌هايشان پايين‌تر نمي‌رود و از دين خارج مي‌شوند همانطور كه تير از هدف (شكار) خارج مي‌شود. تيرانداز به پيكان تير، نگاه مي‌كند و چيزي نمي‌بيند. به

انتهاي تير نگاه مي‌كند و چيزي نمي‌بيند. به پرهاي تير، نگاه مي‌كند و چيزي نمي‌بيند. و در شكاف سر تير، شك مي‌كند» (كه آيا اثري از شكار در آن وجود دارد يا خير).

1804 [illegible] :« [illegible] ». ([illegible]:5059)

ترجمه: ابو موسي اشعري مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «مؤمني كه قرآن مي‌خواند و به آن عمل مي‌كند مانند ترنجي است كه هم طعم خوبي دارد و هم از بوي خوشي برخوردار است. و مؤمني كه قرآن نمي‌خواند ولي به آن، عمل مي‌كند مانند خرمايي است كه طعم‌اش شيرين است ولي بويي ندارد. و مثال منافقي كه قرآن مي‌خواند، مانند ريحاني است كه بويش خوب ولي طعم‌اش، تلخ است. و مثال منافقي كه قرآن نمي‌خواند، مانند حنظله (هندوانة ابوجهل) است كه هم طعم‌اش،تلخ يا ناپاك است و هم بوي تلخي دارد».

1805- [illegible]
[illegible]». ([illegible]:5060)

ترجمه: جندب بن عبدالله [illegible] مي‌گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «تا زماني كه با نشاط هستيد و حضور قلب داريد، قرآن تلاوت كنيد. و هنگامي كه نشاط و علاقه نداريد، آنرا ترك كنيد».

60ـ كتاب نكاح

باب (1): تشويق به ازدواج

1806ـ [illegible]

[illegible]

(5063:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي‌گويد: سه نفر به خانة همسران نبي اكرم آمدند و از شيوة عبادت آنحضرت پرسيدند. هنگامي كه از چگونگي آن، باخبر شدند، گويا عبادت‌اش را كم شمردند و با

خود گفتند: ما كجا و رسول خدا كجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشيده است. آنگاه، يكي از آنان گفت: من تمام شب را براي هميشه، نماز مي‌خوانم. ديگري گفت: من تمام عمر، روزه مي‌گيرم و يك روز آنرا هم نمي‌خورمـ سومي گفت: من از زنان كناره‌گيري مي‌نمايم و هرگز ازدواج نمي‌كنم. رسول الله نزد آنان رفت و فرمود: «شما كساني هستيد كه چنين و چنان گفته‌ايد؟ سوگند به خدا كه من بيشتر از همة شما از خدا مي‌ترسم و بيشتر از شما تقوا دارم. در عين حال، هم روزه مي‌گيرم و هم مي‌خورم. و هم

نماز مي‌خوانم و هم مي‌خوابم و با زنان نيز ازدواج مي‌كنم. پس هر كس از سنت من روي بگرداند، از من نيست».

باب (2): كراهيت زن نگرفتن و اخته كردن

1807 [illegible] (5074:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي‌گويد: نبي اكرم ازدواج نكردن عثمان بن مظعون را بخاطر اينكه خدا را عبادت كند،

نپذيرفت. و اگر به اوچنين اجازه‌اي مي‌داد، ما خود را اخته مي‌كرديم.

1808 [illegible]

فَقَالَ [illegible]: «[illegible]». (5076:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: گفتم: اي رسول خدا! من مردي جوان هستم و مي ترسم كه مرتكب گناه شوم و سرمايه‌اي هم ندارم كه ازدواج كنم؟ آنحضرت سكوت كرد و به من جوابي نداد. دوباره، سخنانم را تكرار كردم. باز هم رسول خدا سكوت كرد و جوابي نداد. بار ديگر سخنانم را تكرار كردم. باز هم پيامبر اكرم سكوت نمود و به من جوابي نداد. براي چهارمين بار، سخنانم را تكرار كردم. آنگاه نبي اكرم فرمود: «اي ابوهريره! سرنوشت‌ات قلم خورده و دواتش، خشك شده است خواه اخته كني يا نكني».

(اين جمله در واقع تهديدي است براي ابوهريره. و اخته كردن چنانكه شرح آن گذشت، ممنوع است).

باب (3): ازدواج با دوشيزه ها

1809– [illegible]

[illegible] «[illegible]». [illegible]. ([illegible]:5077)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: گفتم: اي رسول خدا! اگر وارد دره‌اي شدي كه بعضي از درختان آن را (حيوانات) خورده‌اند و بعضي ديگر را نخورده‌اند، در كدام يك از آنها شترانت را به چرا مي‌بري؟ فرمود: «به سوي درختاني مي‌برم كه چرانيده نشده‌اند». هدف عايشه رضي الله عنها اين بود كه رسول الله با دوشيزه‌اي غير از او ازدواج نكرده بود.

باب (4): نكاح دادن خردسالان به بزرگسالان

1810 [illegible] فَقَالَ [illegible]. [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:5081)

ترجمه: همچنين از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم [illegible] او را از ابوبكر، خواستگاري نمود. ابوبكر به او گفت: همانا من برادر تو هستم. رسول خدا [illegible] فرمود: «تو از ديدگاه دين و كتاب خدا برادر من هستي. و او (عايشه) برايم حلال است».

باب (5): برابري در دين است

1811

[illegible]

(5088:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: ابوحذيفه بن عتبه بن ربيعه بن عبدشمس كه از همراهان نبي اكرم [illegible] در جنگ بدر بود، سالم را كه غلام آزاد شدة يك زن انصاري بود، به فرزندي قبول كرد همانطور كه نبي اكرم زيد را به فرزندي

قبول كرده بود. و برادر زاده‌اش؛ هند دختر وليد بن عتبه بن ربيعه؛ را به نكاح او در آورد. شايان ذكر است كه اگر كسي در زمان جاهليت، فردي را به فرزندي قبول مي‌كرد، او را به وي نسبت مي‌دادند و از او ارث مي‌برد تا اينكه خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود: ﴿[illegible]﴾ تا ﴿[illegible]﴾ يعني آنها را به پدرانشان نسبت دهيد.... بعد از آن، فرزند خوانده‌ها به پدران (حقيقي) خود نسبت داده مي‌شدند. و اگر پدر كسي شناخته نمي‌شد، مولا و برادر ديني‌اش بشمار مي‌رفت. آنگاه، سهله دختر سهيل بن عمرو قريشي عامري كه همسر ابوحذيفه

بن عتبه بود، نزد نبي اكرم ﷺ آمد و گفت: اي رسول خدا! ما سالم را فرزند خود مي‌دانستيم و هم اكنون شما مي‌دانيد كه خداوند در اين باره چه نازل فرمود... آنگاه بقية حديث را بيان كرد.

1812- [illegible] فَقَالَ [illegible] (5089) [illegible]

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ﷺ نزد ضباعه دختر زبير رضي الله عنهما رفت و به او فرمود: «شايد مي‌خواهي به حج بروي»؟ ضباعه گفت: سوگند به خدا كه من بيمار هستم. رسول خدا ﷺ به او فرمود: «به حج برو و چنين شرط كن و بگو: بار الها! بيرون شدنم از احرام، همان جايي است كه تو مرا جلوگيري نمايي». قابل يادآوري است كه ضباعه، همسر مقداد بن اسود بود. ﷺ

1813- [illegible]

[illegible] (5090: [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «زن بخاطر چهار چيز، نكاح مي‌شود: بخاطر مالش، نسب‌اش، زيبائي‌اش، و دينش. پس دستهايت، خاك آلود گردد. زن ديندار، انتخاب كن».

1814 [illegible] قَالَ: [illegible] قَالَ [illegible]

[illegible] قَالَ [illegible] فَقَالَ [illegible]: «[illegible]
[illegible]». (5091:[illegible])

ترجمه: سهل میگوید: مردي از كنار رسول الله گذشت. نبي اكـرم فرمـود: «دربـارة اين شـخص، چه مي‌گوييـد»؟ گفتنـد: شايسـتگي آن را دارد كه اگر خواسـتگاري كنـد، جـواب مثبت، بگـيرد و اگر شـفاعت نمايـد، شـفاعت‌اش پذيرفته شـود و اگر سخني بگويد، سخنش شنيده شود.

راوي مي‌گويد: آنگاه رسول خدا سكوت كرد. سپس مسـلماني فقير از آنجا گذشت. آنحضـرت فرمـود: «دربـارة اين شـخص،

چه مي‌گوييد»؟ گفتند: اينقدر شايستگي دارد كه اگر خواستگاري كنــد، جــواب منفي بگــيرد و اگر شــفاعت نمايــد، شــفاعت‌اش پذيرفته نشود و اگر سخن بگويد، سخنش شنيده نشــود. رســول الله فرمود: «اگر زمين از افرادي مانند اين شـخص (غـني) پُر شود باز هم اين (فقير) از آنان، بهتر است».

باب (6): پرهيز نمودن از شومي زنان، و اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: همانا برخي از همسران و فرزندانتان، دشمنان شما هستند

1815

(5096)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت مي‌كند كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «بعد از خودم، هيچ فتنه‌اي براي مردان، زيانبارتر از فتنة زنان، بجاي نگذاشتم».

باب (7): ﴿و مادرهايتان كه به شما شير داده اند﴾ و آنچه از نسب، حرام مي شود، از رضاعت (شيرخوردن) نيز حرام مي شود

1816 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5100)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: از نبي اكرم ﷺ پرسيدند: آيا با دختر حمزه ازدواج نمي‌كني؟ فرمود: «او برادر زادة رضاعي من است».

1817 [illegible]

[illegible]

[illegible]. (5099)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم؛ مي‌گويد: صداي مردي را شنيدم كه اجازه مي‌خواست تا وارد خانة حفصه شود. گفتم: اي رسول خدا! اين مرد، اجازه مي‌خواهد تا وارد خانة شما شود. نبي اكرم فرمود: «فكر مي‌كنم فلاني ـ نام عموي رضاعي حفصه را برد ـ است».

عايشه پرسيد: اگر فلاني ـ نام عمويرضاعياش را گرفت ـ زنده ميبود، ميتوانست به خانهام بيايد؟ فرمود: «بلي، آنچه را كه خويشاوندي نسبي، حرام ميكند، رضاعت نيز حرام ميگرداند».

1818 [illegible]

[illegible] قَالَ: «[illegible]» [illegible]: [illegible]

«[illegible]». (5101:[illegible])

ترجمه: ام حبيبه دختر ابوسفيان رضي الله عنهما مي‌گويد: گفتم: اي رسول خدا! با خواهرم ؛دختر ابوسفيان؛ ازدواج كن. فرمود: «آيا تو اين كار را دوست داري»؟ گفتم: بلي، چرا كه من تنها و بدون هوو نيستم و محبوب‌ترين كسي كه دوست دارم در خيري با من شريك شود، خواهرم مي‌باشد. نبي اكرم ﷺ فرمود: «اين كار، برايم حلال نيست». گفتم: مردم مي‌گويند:

شما مي‌خواهيد با دختر ام سلمه ازدواج كنيد. فرمود: «دختر ام سلمه»؟! گفتم: بلي. فرمود: «اگر او دختر همسرم نبود و تحت سرپرستي‌ام قرار نداشت، باز هم برايم حلال نبود چرا كه برادر زادة رضاعي‌ام مي‌باشد. من و ابوسلمه را ثويبه شير داده است. پس دختران و خواهرانتان را به من پيشنهاد نكنيد».

باب (8): قول كسي كه مي گويد: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمي شود

1819 [illegible] : [illegible] : «[illegible]».

(5102:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم وارد خانه‌اش شد و مردي را در آنجا ديد. و آنرا به اندازه‌اي ناپسند دانست كه چهره‌اش تغيير كرد. عايشه رضي الله عنها گفت: او برادر (رضاعي) من است. رسول خدا فرمود: «خوب دقت كنيد چه كساني برادران شما هستند زيرا رضاعت، زماني

به ثبوت مي‌رسد که گرسنگي را برطرف نمايد». يعني در دوران شير خوارگي باشد.

1820 ... قَالَ: ... (5108:...)

ترجمه: جابر مي‌گويد: رسول الله از ازدواج با برادر زاده و خواهر زادة همسر، نهي فرمود.

باب (9): نکاح شغار

1821 [illegible] (5112:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ﷺ از نكاح شغار، منع فرمود.

(نكاح شغار بدين صورت است كه مردي يكي از بستگان خود مانند خواهر يا دخترش را به ازدواج مرد ديگري در آورد بشرطي كه آن مرد نيز يكي از بستگانش را به ازدواج او در آورد. و مهرية هر يك از آنان، بُضع ديگري باشد).

باب (10): سرانجام، پيامبر اكرم از نكاح متعه، منع فرمود

1822 [illegible]

(5115:[illegible])

ترجمه: علي بن ابي‌طالب به ابن عباس رضي الله عنهما گفت: همانا رسول الله هنگام غزوة خيبر، از ازدواج متعه و خوردن گوشت الاغ‌هاي اهلي، منع فرمود.

باب (11): پیشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نیکوکار

1823 - ... فَقَالَ ... قَالَ: « ... » ... قَالَ: « ... » ... طَالَ ...

[illegible]

(5121:[illegible])

ترجمه: سهل بن سعد ؓ مي‌گويد: زني، خودش را به نبي اكرم ﷺ عرضه كرد. مردي گفت: اي رسول خدا! او را به ازدواج من در بياور. آنحضرت ﷺ فرمود: «چيزي هم داري»؟ گفت: هيچ چيز ندارم. فرمود: «برو چيزي پيدا كن اگر چه انگشتري آهني باشد». آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به

خدا كه هيچ چيز حتي انگشتر آهني هم پيدا نكردم، البته اين ازارم، وجود دارد كه مي‌توانم نصف‌اش را به او بدهم.

سهل مي‌گويد: آن مرد، ردايي هم نداشت. لذا رسول الله فرمود: «ازارت چه مي‌شود؟ اگر تو آنرا بپوشي، چيزي براي او باقي نمي‌ماند و اگر او آنرا بپوشد، چيزي براي تو باقي نخواهد ماند». آنگاه مرد، همانجا نشست تا اينكه نشستن‌اش طولاني شد. و هنگام برخاستن، نبي اكرم او را ديد. پس او را صدا زد و يا دستور داد تا صدايش بزنند و خطاب به او فرمود: «چقدر قرآن ياد داري»؟ گفت: فلان و فلان سوره را ياد دارم

و چند سوره را برشمرد. نبي اكرم ﷺ فرمود: «او را در مقابل قرآني كه ياد داري، به نكاح تو در آورديم».

باب (12): نگاه كردن به زن قبل از ازدواج

1824 [illegible]

[illegible] (5126:[illegible])

ترجمه: و در روايتي ديگر از سهل چنين آمده است كه زني نزد رسول الله آمد و گفت: اي رسول خدا! آمده‌ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله سرش را بلند كرد و سرتاپايش را خوب نگاه كرد. آنگاه، سرش را پايين انداخت.

سپس، راوي بقيه حديث را ذكر نمود و در پايان، گفت: رسول اكرم خطاب به آن مرد فرمود: «آيا اين سوره‌ها را خوب حفظ داري»؟ گفت: بلي. فرمود: «برو، او را در مقابل قرآني كه حفظ داري، به نكاح تو در آوردم».

باب (13): كسي كه مي گويد: نكاح، بدون حضور ولي، جايز نيست

1825

[illegible] [illegible]: [illegible] قَالَ: [illegible]

[illegible].

([illegible]:5130)

ترجمه: معقل بن يسار [illegible] ميگويد: يكي از خواهرانم را به نكاح مردي در آوردم. آن مرد، او را طلاق (رجعي) داد و پس از سپري شدن عده‌اش، دوباره از او خواستگاري كرد. به او گفتم: به تو احترام گذاشتم و او را به نكاحت در آوردم و در اختيارت قرار دادم. ولي تو او را طلاق دادي و اينك دوباره آمده‌اي و از او خواستگاري مي‌كني؟! نه، سوگند به خدا كه او دوباره به تو بر نمي‌گردد. قابل يادآوري است كه او مردي شايسته بود و خواهرم هم دوست داشت كه نزد او برگردد.

آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود كه «مانع ازدواج آنان نشويد». بعد از نزول اين آيه، گفتم: اي رسول خدا! هم اكنون اين كار را خواهم كرد.

يكي از راويان مي‌گويد: آنگاه معقل بن يسار خواهرش را (با عقدي جديد) به نكاح آن مرد، در آورد.

باب (14): براي صحت نكاح، هم رضايت دختر و هم زن بيوه، ضروري است

1826- [illegible] (5136)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم فرمود: «زن بيوه بدون مشورت با او، و دختر باكره بدون اجازه‌اش، به نكاح داده نمي‌شوند». گفتند: اي رسول خدا! اجازة دختر باكره، چگونه است؟ فرمود: «اينكه سكوت نمايد».

1827 [illegible]: [illegible]:
[illegible]! [illegible]: «[illegible]».
([illegible]:5137)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است که عرض کرد: اي رسول خدا! دختر باکره، خجالت مي‌شود. فرمود: «سکوت‌اش، دليل رضايت است».

باب (15): اگر شخصي، دخترش را بدون رضايت او نكاح دهد، نكاح اش مردود است

1828 [illegible] (5139:[illegible])

ترجمه: از خنساء دختر خذام انصاري رضي الله عنها كه زني بيوه بود روايت است كه پدرش او را به نكاح شخصي در آورد. اما او اين نكاح را نپسنديد . پس نزد رسول الله [illegible] آمد و آنحضرت [illegible] نكاح پدرش را مردود دانست.

باب (16): تا زماني كه خواستگار اول، ازدواج نكرده و يا از خواستگاريش، صرف نظر ننموده است نبايد خواستگاري كرد

1829 [illegible]

[illegible] (5142:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گفت: نبي اكرم شما را از معامله بر معاملة ديگران و خواستگاري بر خواستگاري ديگران، منع فرمود مگر اينكه خواستگار قبلي، از خواستگاريش، صرف نظر كند و يا (به خواستگار دوم) اجازه دهد.

باب (17): شروط باطل نكاح

1830- [illegible] «[illegible]». (5152:[illegible])

ترجمه: ابوهريره می‌گويد: نبي اكرم فرمود: «براي هيچ زني، جايز نيست كه خواهان طلاق خواهرش شود تا كاسه‌اش را خالي كند (و سهميه‌اش را به خود، اختصاص دهد) زيرا آنچه كه برايش مقدر شده است، به او خواهد رسيد».

باب (18): زناني كه عروس را به شوهرش تحويل مي دهند و دعاي بركت مي كنند

1831 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5163)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه ايشان، عروسي را به خانة شوهرش كه يك مرد انصاري بود، برد. پيامبر خدا [illegible] فرمود: «اي عايشه! آيا همراه شما سرگرمي (دف و غيره) نبود؟ زيرا انصار، سرگرمي را دوست دارند».

باب (19): مرد، هنگام همبستري با همسرش، چه بگويد؟

1832

[illegible] ». (5165:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «اگر شخصي، هنگام همبستري با همسرش بگويد: [illegible]، يعني به نام خدا، الهي! شيطان را از ما و از آنچه به ما عنايت مي‌كني، دور نگهدار. اگر از آن همبستري، فرزندي بوجود آيد، هيچ شيطاني، هرگز به او ضرري نمي‌رساند.

باب (20): جشن عروسي با يك گوسفند

1833- [illegible]. ([illegible]:5168)

ترجمه: انس مي‌گويد: نبي اكرم براي هيچ يك از همسرانش به اندازة زينب، وليمه نداد. چنانكه براي جشن عروسي اش يك گوسفند، ذبح كرد.

باب (21): برگزاري جشن عروسي با كمتر از يك گوسفند

1834

(5172

ترجمه: صفيه دختر شيبه رضي الله عنها مي‌گويد: نبي اكرم در جشن عروسي يكي از همسرانش، دو مد[1] جو، بعنوان وليمه، انفاق كرد.

باب (22): دعوت عروسي و مهماني، بايد پذيرفته شود

1835- [illegible]: «[illegible]» [illegible]: «[illegible]». (5173: [illegible])

---

[1] هر مد، يك چهارم صاع است

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هرگاه، يكي از شما را به جشن عروسي، دعوت كردند، در آن، شركت كند».

باب (23): سفارش كردن دربارۀ زنان

1836 [illegible]

[illegible] (5186:[illegible])

ترجمه: ابوهريره می‌گويد: نبي اكرم فرمود: «هركس به خدا و روز قيامت، ايمان دارد، همسايه‌اش را آزار ندهد. و با زنان، بخوبي رفتار كنيد و سفارش مرا در مورد آنان، بپذيريد. چرا كه آنها از پهلو (دنده) آفريده شده اند. و همانا كج‌ترين بخش دنده، قسمت بالاي آن است. اگر بخواهي، آنرا راست كني، مي‌شكند. و اگر رهايش كني، همچنان كج، باقي مي‌ماند. پس با زنان بخوبي رفتار كنيد و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشيد».

باب (24): خوش رفتاري با خانواده

1837

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: يازده زن نشستند و با يكديگر، عهد و پيمان بستند كه هيچ چيز از احوال شوهرانشان را كتمان نكنند.

اولي گفت: شوهرم مانند شتر لاغري است كه بالاي كوهي قرار دارد. نه هموار است كه به آن صعود شود و نه گوشت چاقي دارد كه به خانه‌ها برده شود. (يعني بد اخلاق است و ويژگي مثبتي ندارد كه مردم به او مراجعه كنند).

دومي گفت: من اسرار شوهرم را فاش نمي‌كنم زيرا مي‌ترسم كه به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگويم، همة عيوبش را ذكر مي‌نمايم.

سومي گفت: شوهرم فرد قد بلندي است كه اگر حرف بزنم، طلاقم مي‌دهد و اگر سكوت كنم، مرا معلق مي‌گذارد (بجز بدي، هيچ حسني ندارد).

چهارمي گفت: شوهرم مانند شب سرزمين تهامه، معتدل است نه بسيار سرد است و نه بسيارگرم. ترس و وحشتي از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشيني با وي، ملال آور نيست.

پنجمي گفت: شوهرم هنگامي كه وارد خانه مي‌شود، مانند يوزپلنگ است (زياد مي‌خوابد). و هنگامي كه از خانه بيرون

مي‌رود، مانند شير است (بسيار شجاع است). و از مال و اموالي كه در خانه وجود دارد، نمي‌پرسد.

ششمي گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چيز را مي‌خورد و هيچ چيز باقي نمي‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا تَه مي‌نوشد و ظرف را خالي مي‌كند. و هنگام خوابيدن، خود را يك گوشه مي‌پيچد و مي‌خوابد و دست‌اش را وارد لباسم نمي‌كند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمي گفت: شوهرم، فرد كودني است و يا اينكه توان نزديكي با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همة عيوب، در او جمع شده است. سرت را زخمي مي‌كند و يا عضوي از

اعضايت را مي‌شكند و يا اينكه هم زخمي مي‌كند و هم مي‌شكند.

هشتمي گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است يعني بسيار متواضع و خوش اخلاق مي باشد. و بويي مانند بوي زرنب[1] دارد.

نهمي گفت: شوهرم از نسب بالايي برخوردار است. قد بلندي دارد. خاكستر خانه‌اش بسيار زياد است. يعني فرد سخاوتمندي مي باشد. همچنين خانه‌اش نزديك محل تجمع مردم است.

---

[31] زرنب، گياه خوشبويي است.

دهمي گفت: شوهرم، مالك، نام دارد. مالك كيست؟ مالك بهتر از اين حرفها است. او شتران زيادي دارد كه بيشتر اوقات، كنارخانه خوابيده‌اند و كمتر به چرا مي‌روند. و هنگامي كه صداي موسيقي را بشنوند، مي‌دانند كه هم‌اكنون ذبح خواهند شد. (يعني فردي بسيار سخاوتمند است طوريكه شتران را بيشتر اوقات، كنار خانه نگه مي دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و بمحض اينكه مهمان بيايد، مجلس موسيقي برپا مي‌كند و شتري ذبح مي‌نمايد).

يازدهمي گفت: شوهرم ابوزرع است، مي‌دانيد ابوزرع چه كسي است؟ او گوشهايم را با زيورآلات آراسته و بازوهايم را

چاق و فربه نموده و باعث خوشحالي من گرديده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در ميان صاحبان گوسفند يافت كه به دشواري زندگي مي‌كردم. پس مرا به ميان اسب‌داران و شترداران و كشاورزان آورد. سخنانم را مي‌پذيرد. صبحها مي‌خوابم چرا كه به اندازة كافي، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زيادي وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آيا مادرش را مي‌شناسيد؟ او انبارهاي بسيار وسيعي دارد كه مملو از غذا و ساير كالاها مي باشد و داراي خانة بسيار بزرگي است.

اما فرزند ابوزرع، آيا فرزند ابوزرع را مي‌شناسيد؟ خوابيدنش به شمشيري شباهت دارد كه از نيام، بيرون آورده

شده باشد. يعني زيبا است. و با يك ران بزغاله، سير مي‌كند. يعني كم خوراك است.

و دختر ابوزرع، آيا مي‌دانيد كه دختر ابوزرع چه كسي است؟ او دختري فرمانبردار است. از مادرش اطاعت مي‌كند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌اي زيبا است كه باعث ناراحتي هوويش مي‌شود. اما كنيز ابوزرع، آيا مي‌دانيد او كيست؟ او فرد رازداري است كه سخنان ما را به مردم نمي‌گويد و امانت داري است كه غذاي ما را حيف و ميل نمي‌كند. و نظافت كاري است كه اجازه نمي‌دهد خانة ما خس و خاشاك بگيرد.

روزي، ابوزرع از خانه بيرون رفت در حالي كه مشك‌ها پر از شير بودند. او در مسير راه با زني برخورد كرد كه دو بچة مانند دو يوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهاي مادرشان كه به انار مي‌ماند، بازي مي‌كردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج كرد.

من هم بعد از او با مردي شريف، و سرمايه‌دار، اسب سوار و نيزه به دست، ازدواج كردم كه شتران زيادي به من ارزاني داشت و از هرچيز، يك نوع براي من تدارك ديد و به من گفت:اي ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نيز بخوران. ولي در

عين حال، اگر همة چيزهايي را كه او به من داده است، يك جا جمع كنم، به اندازة كوچكترين ظرف ابوزرع نمي‌شود.

عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ﷺ بعد از شنيدن اين سخنان فرمود: «من براي تو مانند ابوزرع براي ام زرع هستم».

باب (25): روزة نفلي زن، بايد با اجازة شوهر باشد

1838 [illegible]

[illegible] ». ([illegible]:5195)

ترجمه: ابـوهريره مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «بـراي زن، جايز نيست كه هنگام حضور شوهر، بـدون اجـازه اش روزه (نفلي) بگيرد. و همچنين نبايد بدون اجازه شوهر كسي را به خانه اش راه دهد. و آنچه را كه بدون دستور شوهر، انفاق كند، نصف اجـرش به شوهر مي رسد».

باب (26)

1839- [illegible] ».

([illegible]:5196)

ترجمه: اسامه [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «كنار دروازة بهشت ايستادم. بيشترين كساني كه وارد بهشت مي شدند، مساكين بودند. و سرمايه داران را (براي محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنميانِ آنان كه دستور داده بودند آنها را به جهنم

برند. همچنين كنار دروازة جهنم ايستادم و ديدم كه بيشترين كساني كه وارد آن مي شوند، زنان هستند».

باب (27): قرعه كشي ميان همسران، هنگام سفر

1840 [illegible]

[illegible] (5211:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هرگاه، نبي اكرم مي خواست به مسافرت برود، ميان همسرانش، قرعه كشي مي كرد . يك بار، قرعه به نام عايشه و حفصه افتاد. عادت آنحضرت بر اين بود كه شبها در مسير راه، كنار عايشه رضي الله عنها حركت مي كرد و با او صحبت مي نمود. حفصه به عايشه گفت:آيا امشب، تو بر

شتر من سوار نمي شوي تا من شتر تو را سوار شوم و شتران يكديگر را تجربه كنيم؟

عايشه گفت : بلي، و بر شتر حفصه، سوار شد . نبي اكرم بسوي شتر عايشه آمد و به او سلام كرد در حالي كه حفصه بر آن سوار بود . سپس به مسيرش ادامه داد تا اينكه توقف كردند. و از آنجائي كه عائشه رضي الله عنها همراهي پيامبر را از دست داد، هنگام توقف، پاهايش را ميان گياهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب يا ماري بر من مسلط گردان تا مرا نيش زند.

عايشه مي گويد: (چون خودم مقصر بودم) نمي توانستم به رسول الله چيزي بگويم.

باب (28): نكاح با دوشيزه پس از ازدواج با بيوه

1841 [illegible]

(5213:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد : اگر مردي با دختر باكره اي ازدواج نمود، سنت است كه يك هفته نزد او بماند (سپس نزد

همسر ديگرش برود). و اگر با بيوه اي، ازدواج كرد، سه روز نزد او بماند (و بعد از آن، نزد همسر ديگرش برود).

باب (29): نهي از خود نمايي و فخر فروشي هووها به يكديگر

1842 [illegible]

([illegible]:5219)

ترجمه: اسماء رضي الله عنها مي گويد : زني گفت: اي رسول خدا! من هوويي دارم. اگر نزد او چنين وانمود كنم كه شوهرم به من چيزهاي بيشتري مي دهد، آيا گناهكار مي شوم؟ رسول الله فرمود: «هركس، اينگونه وانمود كند كه به او چيزي داده شده است در حالي كه چنين نباشد، مانند كسي است كه پيراهن و شلوار دروغين، به تن كرده باشد».

باب (30): غيرت

1843 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5223)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند به غيرت مي آيد و آن، زماني است كه مؤمن، مرتكب كارهايي شود كه خداوند، حرام گردانيده است».

1844 [illegible]

[illegible]

([illegible]:5224)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: زبير با من ازدواج كرد در حالي كه بجز اسب و شتري كه آب مي كشيد، هيچ نوع سرمايه اي اعم از برده يا چيز ديگري، در روي زمين نداشت. من اسب اش را علف مي دادم ،آب مي كشيدم، دلوش را مي دوختم و آرد، خمير مي كردم. اما نان پختن را خوب نمي دانستم. بدين جهت، تعدادي از همسايگان انصاري من كه زنان بسيار خوبي بودند، برايم نان مي پختند.

همچنين از زمين زبير كه
رسول الله آنرا به او واگذار كرده بود (تا صرفاً ازآن استفاده كند و مالك آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته مي آوردم. يكي از روزها كه هسته ها بر سرم بود و داشتم مي آمدم با رسول الله كه تعداد زيادي از انصار، همراهش بودند، برخورد نمودم. آنحضرت مرا صدا زد و گفت: «إخ إخ» يعني خواست شترش را بخواباند تا مرا پشت سرش سوار كند.[1] اما من شرم كردم كه با مردان، همراه شوم. علاوه

[1] - اسماء رضي الله عنها چـنين پنداشت كه آنحضـرت مي خواهد او را پشت سرش، سوار كند. ولي شايد پيامبر اكرم مي خواست او را بر شترش، سـوار كند و هسته هايش را نيز بـالاي شـتر بگـذارد و خـودش بر مركـبي ديگـر، سـوار

بر اين، از آنجا كه زبير با غيرت ترين مردم بشمار مي رفت، بياد او و غيرت اش افتادم. رسول خدا هم دانست كه من خجالت مي كشم. لذا به راهش ادامه داد. من نزد زبير رفتم و گفتم: رسول خدا كه چند نفر از يارانش نيز همراه او بودند، مرا ديد كه هسته بر سرم دارم. شترش را خواباند تا بر آن سوار شوم. اما من خجالت كشيدم. علاوه بر آن، به ياد غيرت ات افتادم. زبير گفت: سوگند به خدا كه حمل هسته ها بر سرت، از سوار شدن با رسول اكرم برايم دشوارتر بود.

شود. (فتح الباري)

اسماء مي گويد: چنين وضعي داشتم تا اينكه سرانجام، پدرم ؛ ابوبكر؛ خدمتگزاري برايم فرستاد كه كارهاي اسب را انجام مي داد. او با اين كار، گويا مرا آزاد ساخت.

باب (31): غيرت و خشم زنان

1845 [illegible]

[illegible]

[illegible]

([illegible]:5228)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول خدا به من فرمود: «من مي دانم كه تو چه وقت از من راضي هستي و چه وقت از من ناراحتي». پرسيدم: چگونه مي داني؟ فرمود: «هنگام رضايت، مي گويي: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتي، مي گويي: نه و سوگند به پروردگار ابراهيم». گفتم: اي رسول خدا! بلي، همينطور است. سوگند به خدا كه (هنگام ناراحتي) فقط نام ات را بر زبان نمي آورم.

باب (32): هيچ مردي نبايد با زن نامحرمي، تنها بنشيند و يا نزد زني كه شوهرش در خانه نيست، برود

1846 [illegible] (5232)

ترجمه: عقبه بن عامر مي گويد: رسول الله فرمود: «از رفتن نزد زنان (بيگانه) پرهيز كنيد». مردي از انصار

پرسید: اي رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر ، عمو ، پسر عمو و خواهر زادة شوهر) چیست؟ فرمود: «هلاکت، در همین است».

باب (33): زن نباید نزد شوهرش، صفات زنان دیگر را بیان کند

1847 [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5240)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هيچ زني، نبايد به بدن زن ديگري، نگاه كند و يا آنرا لمس نمايد و سپس او را نزد شوهرش، چنان توصيف كند كه گويا او به آن زن، نگاه مي كند».

باب (34): پس از غيبت طولاني، شب هنگام و بدون اطلاع، نبايد وارد خانه شد

1848 [illegible]

(5243:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله مي گويد : نبي اكرم ناپسند مي دانست كه شخص، شب هنگام و بدون اطلاع قبلي، نزد خانواده اش برود.

1849 [illegible]

«[illegible]». (5246:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم فرمود: «اگر شب هنگام، وارد (شهر) شدي، نزد همسرت نرو تا موهاي زائد بدن اش را بر طرف كند و موهاي سرش را شانه زند و سر وسامان دهد».

61 ـ كتاب طلاق

1850 [illegible]

[illegible] فَقَالَ [illegible]

[illegible] ».

([illegible]: 5252)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه او در زمان حيات رسول الله همسرش را كه در دوران قاعدگي بسر مي برد، طلاق داد. عمر بن خطاب از رسول خدا در اين باره پرسيد. آنحضرت فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع كند و او را نگه دارد تا پاك گردد و دوباره، دچار قاعدگي شود و سپس پاك گردد. بعد از آن، اگر خواست، مي تواند او را نگه دارد. وگر نه، قبل از اينكه با او همبستر شود، طلاق

اش دهد. اين، همان عدتي است كه خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

باب (1): طلاق دوران قاعدگي، طلاق محسوب مي گردد

1851 [illegible] (5253)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: طلاقي كه در دوران قاعدگي به همسرم داده بودم، يك طلاق برايم محسوب گرديد.

باب (2): اگر كسي خواست همسرش را طلاق دهد، بايد پيش رويش طلاق دهد؟

1852 [illegible] (5254)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد : هنگامي كه دختر جَون را نزد رسول الله [illegible] بردند و آنحضرت [illegible] خواست به او

نزديك شود، گفت: از تو به خدا، پناه مي برم. رسول الله ﷺ به او فرمود: «به ذات بزرگي، پناه بردي. به خانواده ات، ملحق شو».

1853- [illegible] فَقَال: «[illegible]».

[illegible] (5257:[illegible])

ترجمه: در روايتي ديگر، ابواسيد مي گويد: دختر جون را در حالي كه دايه اش او را همراهي مي كرد، نزد رسول اكرم بردند. رسول الله فرمود: «خود را در اختيار من بگذار». دختر جَون گفت: آيا ملكه، خود را در اختيار يكي از رعيت اش مي گذارد؟ آنگاه، رسول اكرم دست مبارك اش را بسوي او برد تا بر سرش بكشد و باعث آرامش وي گردد. دختر جون گفت: از تو به خدا پناه مي برم. رسول اكرم فرمود: «به پناهگاه بزرگي، پناه بردي». سپس آنحضرت نزد ما آمد و

فرمود: «اي ابواسيد! دو پارچة كتانيِ بلندِ سفيد رنگ به او بده و او را به خانواده اش برسان».

باب (3): كسي كه سه طلاق را جائز مي داند

1854- [illegible] (5260: [illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: همسر رفاعة قُرَظي نزد رسول الله آمد و گفت : اي رسول خدا! رفاعه مرا طلاق قطعي داد (سه طلاق). من بعد از او با عبدالرحمن بن زبير قُرَظي ازدواج كردم. اما وي، چيزي مانند ريشة لباس دارد (قدرت همبستري ندارد). رسول الله فرمود: «شايد مي خواهي نزد رفاعه برگردي؟ تا زماني كه عبدالرحمن از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده اي (با يكديگر همبستر نشده ايد) اين كار، ممكن نيست».

باب (4): چرا آنچه را كه خداوند برايت حلال ساخته است حرام مي نمايي؟

1855

[illegible] «[illegible]». [illegible]: [illegible]: [illegible]. [illegible]: [illegible]. ([illegible]:5268)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ﷺ عسل و شـيريني را دوست داشـت. و هنگـامي كه از نمـاز عصر بـرمي گشت، نـزد همسـرانش مي رفت و با آنـان، خـوش و بِش مي كرد. روزي، نزد حفصه دخـتر عمر رفت و بيش از حد معمـول، نـزد او مانـد. پس غـيرتم به جـوش آمد و علت را جويا شـدم. گفتند: زني از خويشاوندان حفصه، يك مشك عسل به او اهــداء نمـوده اسـت. پس او قـدري از آن عسل را به رسـول خـدا ﷺ داده است. با خود گفتم: سوگند به خدا كه حيله اي بكار خواهم

برد. لذا به سـوده دخـتر زمعه گفتم: هنگـامي كه رسـول خـدا نزد تو آمد، به او بگو: آيا مغافير (صمغ گياه بد بو) خـورده اي؟ او به تو خواهد گفت: «خير». پس به او بگو: اين بويي كه از تو به مشام ام مي رسـد، چيسـت؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداري عسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهاي آن، از گل درخت مغافير، تغذيه نموده اند. من هم همين سـخنان را به او خواهم گفت. تو هم اي صفيه! همين سخنان را به او بگو.

عايشه رضي الله عنها مي گويـد: سـوده رضي الله عنها گفت: بخدا سوگند، به محض اينكه رسول خدا كنار دروازه ايسـتاد،

از تـرس تـو، خواسـتم رشـتة كلام را بدست بگـيرم و سـخن بگويم.

بهر حـال، هنگـامي كه رسـول خـدا به او نزديك شـد، سـوده گفت: اي رسـول خـدا! آيا مغـافير خـورده اي؟ فرمـود: «خـير». سـوده گفت: پس اين بـويي كه از تو به مشـام ام مي رسـد، چيسـت؟ فرمـود: «حفصـه، مقـداري عسل به من داده اسـت». سـوده گفت: زنبورهـاي آن، از گل درخت مغـافير، تغذيه نمـوده انـد. هنگـامي كه نـزد من آمـد، من هم همين سـخنان را به او گفتم. و هنگـامي كه نـزد صـفيه رفت، او نـيز به ايشـان، همين سخنان را گفت. پس زماني كه دوباره نــزد حفصه رفت، حفصه

گفت: اي رسـول خـدا! آيا بـرايت قـدري عسل نيـاورم؟ فرمـود: «نيازي به آن ندارم».

عايشه مي گويد: سوده گفت: سوگند به خدا که ما پيامبر اکـرم را از آن عسل، محروم ساختيم. گفتم: ساکت باش.

باب (5): خُلع و چگونگي طلاق در آن، و اين گفتة خداوند متعال که مي فرمايد: جايز نيست آنچه را که به همسرانتان داده ايد، پس بگيريد

1856 [illegible]

(5273:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد : همسر ثابت بن قيس نزد نبي اكرم [illegible] آمد و گفت : اي رسول خدا! از اخلاق و ديانت ثابت بن قيس گِلايه ندارم. ولي من مسلمانم و دوست ندارم كه ناسپاسي كنم. (نمي خواهم با او زندگي نمايم) رسول

الله فرمود: «آيا باغ اش را به او بر مي گرداني»؟ گفت: بلي. آنحضرت خطاب به ثابت بن قيس فرمود: «باغ را قبول كن و او را يك طلاق بده».

باب (6): سفارش پيامبر اكرم دربارة شوهر بريره

1857- [illegible] فَقَالَ [illegible]

[illegible] (5283:[illegible])

ترجمه: همچنين ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: گويا هم اكنون، شوهر بريره را كه برده اي بنام مغيث بود، مي بينم كه به دنبال بريره مي دود و گريه مي كند و اشك هايش بر محاسن اش مي غلطد. نبي اكرم خطاب به عباس فرمود: «اي عباس! آيا از محبت مغيث به بريره و از تنفر بريره به مغيث، تعجب نمي كني»؟ سرانجام، نبي اكرم به بريره فرمود: «چقدر خوب است اگر به زندگي با او ادامه دهي». بريره گفت : اي رسول خدا! به من دستور مي دهي (تا با او

زندگي كنم)؟ فرمود: «فقط، شفاعت مي كنم». بريره گفت: نيازي به او ندارم.

باب (7): لِعان

1858– [illegible]

[illegible] (5304:[illegible])

ترجمه: سهل مي گويد: رسول الله ﷺ با اشارة دو انگشت سبابه و ميانه كه قدري ميان آنها فاصله انداخته بود ، فرمود: «من و سرپرست يتيم در بهشت، اينگونه خواهيم بود».

باب (8): اگر كسي با كنايه، بگويد: اين، فرزند من نيست

1859- [illegible] «[illegible]» [illegible] «[illegible]» قَالَ: [illegible]

[illegible] (5305)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: مردي نزد نبي اكرم آمد و گفت : اي رسول خدا! صاحب پسر بچه اي سياه رنگ شده ام؟ آنحضرت فرمود: «آيا شتر داري»؟ گفت: بلي. فرمود: «چه رنگي دارند»؟ گفت: قرمز هستند. فرمود: «آيا در ميان آنها، شتر خاكستري هم وجود دارد»؟ گفت: بلي. فرمود: «اين شتر خاكستري از كجا آمده است»؟ گفت: شايد به يكي از اجدادش، شباهت پيدا كرده است. آنحضرت فرمود: شايد اين فرزند هم به يكي از اجدادش، شباهت پيدا كرده است».

باب (9): توبه دادن كساني كه لِعان كرده اند

1860 [illegible]: [illegible] «[illegible]» [illegible]. قَالَ: [illegible] قَالَ: «[illegible] مَالَ [illegible]». (5312:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما در ماجراي دو نفري كه با يكديگر لعان كردند، مي گويد: نبي اكرم ﷺ به آنان فرمود: «حساب شما با خداست. حتما يكي از شما دروغ

مي گويد. تو (اي شوهر) پس از اين، هيچ حقي بر اين زن نداري». مرد گفت: تكليف مالم (كه به عنوان مهريه پرداخت نموده ام) چه مي شود؟ فرمود: «چيزي به تو نمي رسد. زيرا اگر تو در مورد او راست گفته اي، مالت در مقابل همبستر شدن، از آنِ اوست. و اگر دروغ گفته اي، به طريق اولي، چيزي به تو نمي رسد».

باب (10): استعمال سرمه براي زني كه به سوگ شوهر، نشسته است

1861

(5339:)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: شوهر زني فوت كرد و بيم آن مي رفت كه چشمانش را از دست بدهد. خويشاوندانش نزد رسول الله آمدند و از ايشان، اجازه خواستند تا آن زن، از سرمه استفاده كند. پيامبر اكرم فرمود:

«نبايد سرمه استعمال كند. اگر در دوران جاهليت، شوهر يكي از شما فوت مي كرد، در بدترين لباسهايتان و يا در بدترين خانه هايتان بسرمي برديد و پس از گذشت يكسال و عبور سگي از آنجا، سرگيني پرتاب مي كرديد. و بعد از آن، غسل كرده و استفاده از زيورآلات براي شما حلال مي شد. پس اين زن، حق ندارد تا زماني كه چهار ماه و ده روز، سپري نشده است از سرمه، استفاده كند».

62 ـ کتاب انفاق و فضیلت انفاق بر خانواده

1862 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 5351)

ترجمه: ابومسعود انصاري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «اگر مسلمان، به نيت ثواب به خانواده اش، انفاق نمايد، برايش صدقه، محسوب مي شود».

1863 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5353)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «كسي كه در جهت تأمين نيازهاي زنان بيوه و مساكين، تلاش مي كند، مانند كسي است كه در راه خدا، جهاد مي نمايد و يا مانند

كسي است كه شب ها را در عبادت بسر مي برد و روزها را روزه مي گيرد».

باب (1): ذخيره كردن قوت يك سال خانواده

1864- [illegible]

(5357: [illegible])

ترجمه: عمر مي گويد: نبي اكرم خرماهاي نخلستان بني نظير را مي فروخت و توشه ي يك سال خانواده اش را ذخيره مي كرد.

63 ـ کتاب آداب غذا خوردن

1865 ... فَقَالَ: « ...

[illegible] (5375:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: به شدت,گرسنه شدم. پس عمر بن خطاب را ديدم و از او خواستم كه يكي از آيات قران كريم را برايم بخواند. او آيه را برايم خواند و وارد منزل اش شد. اندكي، راه رفتم. اما از شدت گرسنگي، با چهره، به

زمين افتادم. در آن حال، ناگهان رسول الله را ديدم كه بالاي سرم ايستاده است. آنحضرت فرمود: «اي ابوهريره»! گفتم: لبيك اي رسول خدا!آماده ي خدمتم. رسول خدا دستم را گرفت و مرا بلند كرد و چون مشكل ام را دانست، مرا به خانه اش برد و دستور داد تا برايم كاسه اي شير بياورند. من از آن شير نوشيدم. رسول خدا فرمود: «اي اباهر! دوباره بنوش». باز هم نوشيدم. بار ديگر، فرمود: «بنوش». بار ديگر هم نوشيدم تا اينكه شكم ام مانند تير، راست شد.

ابوهريره مي گويد: آنگاه، عمر را ديدم و ماجرا را برايش باز گو نمودم وبه او گفتم: اي عمر! خداوند، اين كار را به كسي سپرد كه از تو براي انجام آن، مستحق تر بود. به خدا

سوگند، در حالي آن آيه را از تو پرسيدم كه بهتر از تو آنرا مي دانستم. عمر گفت: به خدا سوگند، اگر تورا به خانه مي بردم, (وبه تو چيزي مي دادم) برايم از شتران سرخ رنگ هم بهتر بود.

باب (1): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن

1866

[illegible] (5376)

ترجمه: عمر بن ابي سلمه مي گويد: پسر بچه بودم و در آغوش رسول خدا قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور مي زد. آن حضرت فرمود: «اي پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوي خود، بخور».

باب (2): خوردن تا سير شدن

1867 ... (5383)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ زماني فوت كرد كه ما از دو چيز سياه يعني آب و خرما سير مي شديم.

باب (3): نان لواش و خوردن روي سفره

1868 ... قَالَ: ... (5385)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم هرگز نان لواش و بزغالة تنورچه نخورد تا اينكه به ديدار خدا شتافت.

1869 [illegible]

(5386: [illegible])

ترجمه: در روايتي ديگر, انس مي گويد: سراغ ندارم كه نبي اكرم در ظرفهاي كوچك و تشريفاتي، غذا بخورد و يا نان نازك (لواش) برايش پخته شود ويا اينكه روي ميزهاي نهارخوري، غذا بخورد.

مردم از قتاده که يکي از راويان حديث است, پرسيدند: پس روي چه چيزي غذا مي خوردند؟ گفت: روي سفره.

باب (4): غذاي يك نفر براي دو نفر، كافي است

1870 – [illegible] (5392: [illegible]).

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «غذاي دو نفر براي سه نفر, و غذاي سه نفر براي چهار نفر,كافي است».

باب (5): مؤمن در يك معده، غذا مي خورد

1871 [illegible]

[illegible] (5393:[illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است: تا وقتي كه مسكيني نمي آوردند كه با او غذا بخورد, غذا نمي خورد. نافع مي گويد: مردي را آوردم تا با وي، غذا بخورد.آن مرد, بسيار غذا خورد. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: اي نافع! دوباره او را نزد من نياور. شنيدم كه نبي اكرم ﷺ مي فرمود: «مؤمن در يك معده, غذا مي خورد وكافر در هفت معده».

باب (6): تكيه دادن و غذا خوردن

1872- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 5399)

ترجمه: ابوجحيفه می گويد: نزد نبي اكرم بودم. آنحضرت به مردي كه آنجا نشسته بود, فرمود: «من تكيه داده، غذا نمي خورم».

باب (7): پيامبر اكرم از هيچ غذايي، ايراد نگرفت

1873 [illegible] (5409:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: هرگز نبي اكرم از غذايي, ايراد نگرفت. اگر مورد علاقه اش بود, مي خورد وگر نه, آنرا ترك مي كرد.

باب (8): قُوت كردنِ جَو

1874– [illegible] قَالَ: [illegible] (5410:[illegible])

ترجمه: از سهل پرسيدند: آيا شما در زمان نبي اكرم آرد سفيد خالص ديديد؟ گفت: خير. دوباره پرسيدند: آيا آرد جو را غِربال مي كرديد؟ گفت: خير، بلكه آنرا فوت مي كرديم.

باب (9): آنچه كه نبي اكرم و يارانش مي خوردند

1875– [illegible]

[illegible] ([illegible]:5411)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: روزي، نبي اكرم ميان يارانش، خرما تقسيم نمود و به هر نفر, هفت عدد خرما داد. به من نيز هفت خرما، عنايت فرمود كه يكي از آنها خشك و نامرغوب بود. من از ساير خرماها, آنرا بيشتر پسنديدم. زيرا جويدن آن، دشوار بود (و بيشتر در دهانم مي ماند).

1876 [illegible]: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ. فَدَعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ

اللَّهِ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ. (بخارى:5414)

ترجمه: همچنين روايت است كه ابوهريره از كنار گروهي گذشت كه جلوي آنان، گوسفندي كباب شده گذاشته شده بود. آنها از او خواستند تا از آن بخورد. اما ابو هريره امتناع ورزيد وگفت: رسول الله در حالي از دنيا رفت كه از نان جو, سير نخورد.

1877- ... (5416)

ترجمه: عايشه رضي الله عنهما مي گويد: اهل بيت محمد ﷺ از زماني كه ايشان به مدينه آمد تا هنگام وفات, سه شب پي در پي از نان گندم, سير نخوردند.

باب (10): تلبينه

1878- [illegible] (5417:[illegible])

ترجمه: همچنين از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هرگاه، يكي از بستگانش فوت مي كرد و بهمين مناسبت, زنان جمع مي شدند و سپس پراكنده مي گشتند و فقط افراد بسيار نزديك اش باقي مي ماندند, دستور مي داد تا يك قابلمه تلبينه

(آش سبوس وشير و عسل) پخته شود و نانِ ترید, فراهم گردد و از آن آش، روي آن بريزند. سپس مي گفت: از آن بخوريد. زيرا شنيدم كه رسول الله [illegible] فرمود: «تلبينه، باعث آرامش و نشاط قلب، و از بين رفتن حزن و اندوه مي گردد».

باب (11): غذا خوردن در ظروف نقره اي

1879- [illegible] قَالَ: [illegible] : « [illegible] ». ([illegible]:5426)

ترجمه: حذيفه مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم مي فرمود: «لباس ابريشمي نپوشيد و در ظرفها و كاسه هاي ساخته شده از طلا و نقره, غذا نخوريد. زيرا اين چيزها در دنيا، از آنِ كفار، و در آخرت، از آنِ ما خواهند بود».

باب (12): شخصي كه براي برادرانش، غذا تهيه مي كند

1880 [illegible] يُقَالُ [illegible]

فَقَالَ . «: «. : .

(5434)

ترجمه: ابومسعود انصاري مي گويد: مردي از انصار به نام ابوشعيب، برده اي قصّاب داشت. روزي به برده اش گفت: غذايي تهيه كن. زيرا مي خواهم رسول الله را با چهار نفر ديگر, دعوت نمايم. (او نيز غذايي تهيه كرد). آن مرد, پيامبر اكرم را با چهار نفر ديگر, دعوت نمود. اما شخص ديگري نيز با آنان آمد. نبي اكرم به ابوشعيب گفت: «شما پنج نفر را

دعوت نموديد ولي اين مرد نيز با ما آمد. پس مي تواني به او اجازه بدهي و يا اجازه ندهي». ابو شعيب گفت: به او اجازه دادم.

باب (13): خوردن خرماي تازه با خيار

1881 [illegible] (5440)

ترجمه: عبدالله بن جعفر بن ابي طالب رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم را ديدم كه خرماي تازه را همراه خيار، ميل مي فرمود.

باب (14): خرماي تازه و خرماي خشك

1882

قَالَ:

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: يك نفر از يهود مدينه تا فصل چيدن خرما به من خرما قرض مي داد. گفتني است كه باغ من در مسير چاه رومه قرار داشت. در يكي از سالها, نخل هايم ثمر نداد. هنگام چيدن محصول, آن شخص يهودي نزد من آمد. حال آنكه در آن سال, من هيچ محصولي برداشت نكرده بودم. لذا از او تا سال آينده, مهلت مي خواستم. اما او نمي پذيرفت. ماجرا به اطلاع نبي اكرم رسيد.آن حضرت به يارانش گفت: «برويم تا از آن شخص

يهودي براي جابر, مهلت بگيريم». آنگاه آنها در نخلستانم نزد من آمدند و نبي اكرم شروع به سخن گفتن با او نمود. و او همچنان مي گفت: اي ابوالقاسم! به او مهلت نمي دهم. هنگامي كه نبي اكرم اصرار او را ديد, برخاست ودر ميان نخل هاي خرما، گشتي زد و دوباره، نزدش آمد و با او صحبت كرد. اما باز هم نپذيرفت. سپس من برخاستم و اندكي خرما آوردم و جلوي نبي اكرم گذاشتم.آن حضرت از آن خرما خورد. سپس فرمود: «اي جابر! سايبانت كجاست»؟ من آن را به نبي اكرم نشان دادم. فرمود: «چيزي در آن، پهن كن». من نيز چيزي، پهن كردم. رسول خدا وارد آن شد و خوابيد. سپس بيدار شد. من يك مشت، خرماي ديگر، برايش آوردم. آن

حضرت نيز قدري از آنها خورد و بار ديگر برخاست و با آن شخص يهودي، صحبت كرد. اما باز هم نپذيرفت. پيامبر اكرم براي بار دوم, در ميان درختهاي خرما, گشتي زد. آنگاه فرمود: «اي جابر! خرماها را بچين و قرض ات را ادا كن». و هنگام چيدن, خودش نيز آنجا ايستاد. من به اندازه اي از آن نخل ها, خرما چيدم كه قرض ام را ادا كردم ومقداري هم باقي ماند. سپس براه افتادم تا اينكه نزد نبي اكرم آمدم و به او مژده دادم. رسول خدا فرمود: «گواهي مي دهم كه من، پيامبر خدا هستم».

باب (15): خرماي عجوه

1883 [illegible] قَالَ: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5445)

ترجمه: سعد مي گويد: رسول الله فرمود: «كسي كه هر روز صبح، هفت عدد خرماي عجوه (نوعي از خرماهاي مدينه) بخورد، در آن روزها, زهر و جادو به او ضرري نمي رساند».

باب (16): ليسيدن انگشتان

1884– [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5456)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «هنگامي كه يكي از شما غذا خورد, تا زماني كه دست اش را نليسيده و يا نليسانده است، آنرا پاك نكند».

باب (17): دعاي بعد از غذا

1885 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 5458)

ترجمه: ابو امامه [illegible] مي گويد: هنگامي كه نبي اكرم [illegible] سفره اش را جمع مي كرد, مي فرمود: «[illegible]». يعني حمد و سپاس بسيار, مبارك, خالص و پاك از آنِ پروردگار ما؛ خدا؛ است كه نعمت هايش برگردانيده نمي شود و پايان ناپذير است و انسان از او بي نياز نمي باشد.

1886 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5459)

ترجمه: در روايتي ديگر, ابو امامه [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] بعد از غذا خوردن, مي فرمود: «[illegible]». يعني حمد و ستايش از آنِ خدايي است كه ما را كفايت كرده و سيراب نموده است و نعمت هايش برگردانيده نمي شود ومورد ناسپاسي قرار نمي گيرد.

باب (18): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: وقتي كه غذا خورديد، پراكنده شويد

1887 قَالَ:

[illegible]

[illegible].

(5466:[illegible])

ترجمه: انس ميگويد: من از همة مردم (سبب نزول) حجاب را بهتر مي دانم تا جايي كه ابي بن كعب رضي الله عنه از من در باره آن مي پرسيد. شايان ذكر است كه رسول خدا در مدينه منوره، با زينب دختر حجش ازدواج كرده بود وصبح روز عروسي, پس از بر آمدن آفتاب، مردم را به صرف غذا دعوت نمود. پس از اينكه مردم برخاستند, رسول خدا نشست وعده اي از مردم نيز آنقدر همراه او نشستند كه آنحضرت برخاست و رفت. من نيز همراه ايشان رفتم تا اينكه به دروازة

اتاق عايشه رضي الله عنها رسيد. آنگاه به اين گمان كه آنها رفته اند, دوباره به خانه برگشت. من نيز همراه او برگشتم. اما آنها همچنان سر جايشان، نشسته بودند. رسول خدا براي بار دوم برگشت. من نيز همراه او برگشتم تا اينكه به دروازة خانة عايشه رسيد. سپس برگشت و من نيز همراه او برگشتم. اين بار، آنها برخاسته بودند. آنگاه رسول خدا ميان من و خودش، پرده اي انداخت و حكم حجاب, نازل شد.

64 ـ كتاب آداب عقيقه

باب (1): نام گذاري مولود

1888 [illegible]

[illegible] ([illegible]:5467)

ترجمه: ابوموسي میگويد: صاحب فرزند پسري شدم. او را نزد نبي اكرم آوردم. آنحضرت او را ابراهيم ناميد. سپس خرمايي جويد و به كام اش ماليد و برايش دعاي بركت نمود و او را به من تحويل داد.

1889 [illegible]

([illegible]:5469)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه عبدالله بن زبير رضي الله عنهما بدنيا آمد... حديث در گذشته بيان شد (كه او را نزد رسول الله آوردم. پيامبر اكرم خرمايي جويد و آنرا در دهان كودك گذاشت و برايش دعاي بركت نمود). اسماء در اين حديث مي افرايد: مسلمانان از متولد شدن عبدالله, بسيار خوشحال شدند زيرا به آنها گفته بودند كه يهوديها براي شما جادو كرده اند و شما صاحب فرزند, نخواهيد شد.

باب (2): نظافت كردن كودك، هنگام ذبح عقيقه

1890- [illegible]

[illegible] (5471:[illegible])

ترجمه: سلمان بن عامر ضبي مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «با متولد شدن هر پسري, عقيقه اي وجود دارد. پس برايش گوسفندي، ذبح كنيد و او را تميز نماييد». (غسل اش دهيد و سرش را بتراشيد).

باب (3): فَرَع

1891

(5473)

ترجمه: ابوهریره می گوید: نبی اکرم فرمود: «فرع و عتیره ای، وجود ندارد». شایان ذکر است که فرع، به اولین حمل حیوان می گفتند که آنرا برای طاغوت هایشان (بتها) ذبح

مي كردند و عتيره, حيواني بود كه آنرا در ماه رجب, ذبح مي كردند.

56 ـ کتاب ذبح و شکار

باب (1): گفتن بسم الله، هنگام شکار کردن

1892 ... قَالَ: «...»

». (5475:

ترجمه: عدي بن حاتم مي گويد: از نبي اكرم در مورد شكاري كه با تير بدون پَر, شكار شود، پرسيدم. فرمود: «اگر لبة تيزش به شكار, اصابت كرده بود, آنرا بخور. در غير اين صورت, آن شكار به گوسفندي مي ماند كه با چوب، كشته شده باشد». (خوردن آن، جايز نيست).

همچنين از رسول الله دربارة حكم شكار سگ، پرسيدم. فرمود: «شكاري را كه برايت نگه داشت, آنرا بخور. زيرا گرفتن

سگ, مانند ذبح کردن است. ولي اگر با سگ يا سگهايت، سگ ديگري را ديدي و بيم آن مي رفت که آن سگ، شکار را گرفته و کشته باشد, آنرا نخور. زيرا تو هنگام فرستادن سگ خودت, بسم الله گفته اي نه سگ ديگر».

باب (2): شکار کردن به وسيلة تير وکمان

1893

[illegible] (5478:[illegible])

ترجمه: ابوثعلبه خُشني [illegible] مي گويد: عرض كردم: اي پيامبر خدا! ما در سرزمين اهل كتاب (يهود ونصاري) زندگي مي كنيم. آيا مي توانيم در ظرفهايشان، غذا بخوريم؟ همچنين در سرزمين ما شكار، زياد است و من با كمانم و سگ تربيت يافته ام وغير

تربيت يافته ام, شكار مي كنم. خوردن كداميك از اين شكارها برايم مناسب است؟ فرمود: «در پاسخ سؤالي كه دربارة اهل كتاب پرسيدي, بايد بگويم كه اگر ظرفها ي ديگري وجود داشت, در ظرفهاي آنان, غذا نخوريد. در غير اين صورت, ظرفهاي آنان را بشوييد ودر آنها، غذا بخوريد. وحيواني را كه با كمان ات شكار مي كني و هنگام شكار كردن, بسم الله مي گويي, بخور. همچنين حيواني را كه با سگ تربيت يافته ات شكار مي كني، بخور».

باب (3): حكم شكار كردن با سنگ

1894 [illegible]

[illegible] (5479:[illegible])

ترجمه: از عبدالله بن مغفل روايت است كه او مردي را ديد كه سنگ ريزه پرتاب مي كند. به او گفت: سنگ ريزه، پرتاب نكن. زيرا رسول الله از اين كار, منع فرمود و يا اين

کـار را ناپسـند مي دانست و فرمـود: «با پرتـاب سـنگريزه, نه کسي مي تواند، شکار کند و نه به دشمن، آسيبي برسـاند. ولي چه بسا که باعث شکستن دنداني شود و چشمي را کور کند».

پس از مـدتي، بـاز هم همـان شـخص را ديد که سـنگريزه پرتـاب مي کنـد. به او گفت: به تو مي گـويم: رسـول خـدا از پرتاب سنگريزه, منع فرمود يا آنرا ناپسـند مي دانسـت. بـاز هم سـنگريزه پرتـاب مي کـني؟! فلان مـدت، با تو سـخن نخـواهم گفت.

باب (4): حکم نگهداري سگ غير شکاري و غير گله

1895 [illegible] (5480:[illegible])

ترجمـه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويـد: نـبي اكرم ﷺ فرمود: «هركس، سگي بجز سگ گله و يا سگ شكاري, نگه داري كند, روزانه دو قـيراط از پـاداش اعمـال اش، كاسـته مي شود».

باب (5): اگر شكار، دو يا سه روز از ديد شكارچي، پنهان ماند

1896 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5485)

ترجمه: روايت عدي بن حاتم چند حديث قبل، بيان شد. در اين روايت، مي گويد: نبي اكرم در ادامة آن، فرمود: «اگر بسوي شكاري، تير اندازي كردي و بعد از يك يا دو روز، آنرا يافتي و فقط اثر تير تو بر آن وجود داشت, آنرا بخور. ولي اگر در آب، افتاده بود، آنرا نخور».

باب (6): خوردن ملخ

1897- [illegible] (5495:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن ابي اوفي رضي الله عنهما مي گويد: هفت يا شش غزوه، همراه نبي اكرم ﷺ بوديم و با ايشان, ملخ مي خورديم.

باب (7): نحر كردن و ذبح نمودن

1898 [illegible]
[illegible] (5512:[illegible])

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما میگوید: در زمان رسول الله ﷺ اسبي را نحر كرديم[1] و خورديم.

باب (8): مُثله كردن و هدف قرار دادن حيوان

---

[1] - نحر كردن به معناي بريدن رگها و گلوي حيوان از كنار سينه ي آن است كه شتر معمولا اينگونه ذبح مي شود.

1899 [illegible]

[illegible] (5515:[illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه ايشان ازكنار تعدادي مي گذشت كه مرغي را هدف قرار داده بودند و بسوي آن، تير اندازي مي كردند. هنگامي كه ابن عمر رضي الله عنهما را ديدند، پراكنده شدند. ابن عمر گفت: اين كار را چه كسي انجام داده است؟ كسي را كه چنين كاري بكند، نبي اكرم ﷺ لعنت نموده است.

1900ـ [illegible]

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما در روايتي ديگر، مي گويد: نبي اكرم ﷺ كسي را كه حيوانات زنده را مُثله كند (اعضايش را قطع كند) لعنت نمود.

باب (9): گوشت مرغ

1901ـ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُ دَجَاجًا. (بخارى:5517)

ترجمه: ابوموسي ميگويد: نبي اكرم را ديدم كه گوشت مرغ، ميل مي فرمود.

باب (10): خوردن گوشت حيوانات درنده

1902 [illegible] : [illegible] [illegible]. (5530:[illegible])

ترجمه: ابوثعلبه مي گويد : رسول الله از خوردن گوشت حيوانات درنده، منع فرمود.

باب (11): مُشك

1903 [illegible] «[illegible]: [illegible]». ([illegible]:5534)

ترجمه: ابوموسي مي گويد: نبي اكرم فرمود : «مثال همنشين خوب و بد, مانند حامل مُشك و دمنده دَمِ آهنگر است. حامل مشك يا به تو مشك مي دهد يا از او مي خَري و يا اينكه بوي خوش آن، به مشام ات مي رسد. و دمنده ي دَم

آهنگر يا لباسهايت را مي سوزاند و يا بوي بد آن، به مشام ات مي رسد».

باب (12): نشانه گذاري بر صورت

1904 [illegible]: [illegible]. ([illegible]:5541)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ از زدن به صورت, منع فرمود. (بدين جهت، ابن عمر رضي الله عنهما نشانه گذاري بر صورت را ناپسند مي دانست).

66 ـ كتاب آداب قرباني

باب (1): خوردن و ذخيره كردن گوشت قرباني

1905

». (5569:)

ترجمه: سلمه بن اكوع مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هركس از شما قرباني كرده است, نبايد صبح روز سوم، چيزي از آن، در خانه اش، باقي بماند». سال بعد، مردم گفتند: اي رسول خدا! آيا مانند سال گذشته، عمل كنيم؟ فرمود: «بخوريد و به ديگران نيز بخورانيد و ذخيره كنيد. سال گذشته، مردم دچار قحط سالي شده بودند لذا خواستم كه به آنها كمك كنيد».

1906 [illegible]

[illegible] (5573:[illegible]).

ترجمه: از عمر بن خطاب روايت است كه ايشان نماز عيدِ قربان را قبل از ايراد خطبه اقامه نمود. سپس براي مردم، به ايراد خطبه پرداخت و فرمود: اي مردم! همانا رسول خدا شما را از روزه گرفتن اين دو عيد, منع فرمود. زيرا يكي از آندو، روز عيد فطر است كه شما روزه هايتان را افطار

مي كنيد. و ديگري، روزي است كه شما قرباني هايتان را مي خوريد.

67ـ كتاب نوشيدنيها

1907ـ [illegible] (5575:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «هركس, در دنيا شراب بنوشد و از آن، توبه نكند, از شراب آخرت، محروم خواهد شد».

1908– [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 5578)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «زناكار، هنگام ارتكاب عمل زنا, مؤمن نيست. شراب خوار، هنگام خوردن شراب, مؤمن نيست وسارق هم هنگام سرقت, مؤمن نيست».

1909- [illegible] (5578:[illegible])

ترجمه: در روايتي ديگر از ابوهريره [illegible] آمده است كه رسول اكرم [illegible] فرمود: «و همچنين چپاولگري كه مال با ارزشي را غارت مي كند كه مردم به آن، چشم دوخته اند, هنگام چپاول، مؤمن نيست».

باب (1): شرابي كه از عسل ساخته مي شود

1910 [illegible]

(5586:[illegible])

ترجمـه: عايشه رضي الله عنها مي گويد : از رسـول الله ﷺ دربارة شراب عسل كه مردم يمن از آن مي نوشيدند, پرسيدند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر شرابي كه انسان را مست كند، حرام است».

1911 [illegible] «[illegible]». (5590:[illegible])

ترجمه: ابوعامر اشعري مي گويد: شنيدم که نبي اکرم فرمود: «در ميان امت من افرادي پيدا خواهند شد که زنا، ابريشم، شراب و آلات موسيقي را حلال ميدانند. همچنين افرادي خواهند آمد که در قلة کوهها زندگي مي کنند و هنگام

شام که چوپان, گوسفندان آنها را به خانه ميآورد، اگر مسکيني نزد آنان بيايد و از آنان، چيزي بخواهد, مي گويند: فردا بيا. اما شب هنگام, خداوند آنها را هلاك مي کند و کوه را بالاي آنان، مياندازد. و گروهي ديگر را مسخ مي کند و تا روز قيامت, به خوك و ميمون، تبديل مي نمايد».

باب (2): گرفتن شيرة خرما در ظرفهاي عادي و سنگي

1912 – [illegible]

[illegible]

([illegible]:5591)

ترجمه: از ابواُسيد ساعدي روايت است كه او رسول خدا را به جشن عروسي اش دعوت نمود. و همسرش كه همان عروس بود، آنان را پذيرايي مي كرد. (گفتني است كه اين ماجرا قبل از نزول حجاب بود). و (بعدها) مي گفت: آيا مي دانيد كه با چه چيزي از رسول خدا پذيرايي كردم؟ چند عدد خرما از شب گذشته، برايش در ظرفي كه از سنگ ساخته شده بود، داخل آب گذاشته بودم (و با آنها از ايشان، پذيرايي نمودم).

باب(3): اجازة استفاده از ظروفي كه قبلا استفادة از آنها، منع شده بود

1913 [illegible] (5993:[illegible])

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه نبي اكرم از نوشيدن در بعضي از ظرفها (كه در آنها شراب ساخته مي شد) منع فرمود، به آنحضرت گفتند: همة مردم به ظرفهاي ديگر، دسترسي ندارند؟ آنگاه نبي اكرم به

آنها اجازه داد تا از كوزه هايي كه قير اندود نشده اند، استفاده كنند.

باب (4): كسي كه مي گويد: نبايد خرماي رسيده و نرسيده را در صورتي كه مست كننده باشند، با هم مخلوط كرد و همچنين نبايد دو خورش را با هم، مخلوط كرد

1914 [illegible] (5602) [illegible]

ترجمه: ابوقتاده مي گويد: نبي اكرم از گرفتن شيرة خرماي رسيده و نارس بايكديگر و همچنين از گرفتن شيرة خرما و كشمش با يكديگر, منع فرمود. پس شيره ي هر يك از آنها بايد بطور جداگانه، گرفته شود.

باب (5): نوشيدن شير

1915 [illegible]

[illegible] «[illegible]». (5606: [illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: ابوحميد يك ليوان شير از منطقة نقيع آورد. رسول اكرم ﷺ خطاب به او فرمود: «آيا ليوان را نپوشانيدي؟ اگر چه يك قطعه چوب، روي آن ميگذاشتي».

1916 [illegible] «[illegible]

[illegible] (5608:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «بهترين صدقه, بخشيدن شيرِ شترِ نو زا وگوسفند شيردِهي است كه هر صبح و شام, يك ظرف شير مي دهد».

باب (6): نوشيدن شير با آب

1917 [illegible]

[illegible] قَالَ. [illegible]

فَقَالَ [illegible]

[illegible] (5613:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] با يكي از يارانش (ابوبكر) نزد يك مرد انصاري رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبي وجود دارد كه ديشب در مشك

بوده است, برايمان بياور. در غير اين صورت, با دهانمان از حوض، آب مي نوشيم». آن مرد در حالي كه باغ اش را آبياري مي كرد و آب را از جايي به جايي ديگر, منتقل مي ساخت, گفت: اي رسول خدا! مشك, آب دارد. شما به سايبان برويد. سپس آنها را به سايبان برد و در كاسه اي، آب ريخت و گوسفندش را در آن دوشيد. آنگاه، رسول الله از آن نوشيد و در پايان, مردي كه همراه ايشان آمده بود نيز از آن نوشيد.

باب (7): ايستاده آب نوشيدن

1918 [illegible] أَنَّهُ: [illegible]. (5615)

ترجمه: از علي ابن ابي طالب روايت است كه ايشان به دروازة رحبه (در كوفه) آمد وايستاده, آب نوشيد و گفت: بعضي از مردم, آب نوشيدن را در حالت ايستاده, ناپسند مي دانند در حالي كه من نبي اكرم را ديدم كه ايستاده، آب نوشيد همانگونه كه شما مرا ديديد كه ايستاده, آب نوشيدم.

1919 [illegible] (5617:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: «نبي اكرم [illegible] از آب زمزم، ايستاده نوشيد».

باب (8): آب نوشيدن از دهانة مشك

1920 [illegible] ([illegible]:5625)

ترجمه: ابو سعيد خدري مي گويد: «رسول الله از نوشيدن آب از دهانة مشك, منع فرمود».

1921 [illegible]

[illegible] (5627:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله از نوشيدن آب از دهانة مشك، منع فرمود. و همچنين از اينكه شخص نگذارد تا همسايه چوب اش را بر ديوارش بگذرد, منع كرد.

باب (9): نهي كردن از تنفس در ظرف آب، و نوشيدن آب با دو يا سه نفس

1922 [illegible]. ([illegible]:5631)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم (هنگام نوشيدن آب) سه بار، تنفس مي كرد.

باب (10): ظرفهاي نقره اي

1923- [illegible] قَالَ: «[illegible]». ([illegible]:5634)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم [illegible]؛ مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هر كس در ظرف نقره اي, آب بنوشد, در واقع، آتش دوزخ در شكمش مي ريزد».

باب (11): آشاميدن در ليوان

1924- [illegible] فَقَالَ: «[illegible]». [illegible]. ([illegible]:5637)

ترجمه: سهل بن سعد مي گويد: نبي اكرم به سقيفه بني ساعده آمد و فرمود: «اي سهل! به ما آب بده». پس من در ليواني، به ايشان، آب دادم.

راوي مي گويد: سپس سهل آن ليوان را بيرون آورد و ما نيز در آن، آب نوشيديم. سرانجام، عمر بن عبدالعزيز از او خواست تا آن ليوان را به او ببخشد. سهل هم آنرا به او بخشيد.

1925

فَقَالَ .

[illegible]

(5638:[illegible])

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه ليوان نبي اكرم نزد او بود . پس ـ روزي ـ گفت: رسول الله را بيشتر از چند بار، در اين ليوان، آب دادم.

راوي مي گويد: در آن ليوان، يك حلقة آهني وجود داشت و انس مي خواست به جايش يك حلقه طلايي ويا نقره اي بگذارد. ابو طلحه به او گفت: چيزي راكه رسول الله ساخته است تغيير نده. لذا انس آنرا به همان حال، باقي گذاشت.

68 ـ كتاب مريض ها

باب (1): آنچه دربارة كفارة گناهان بيمار، آمده است

1926 [illegible] قَالَ: «[illegible]». ([illegible]: 5642)

ترجمه: ابوسعيد خدري و ابو هريره رضي الله عنهما مي گويند: نبي اكرم ﷺ فرمود: «مسلمان, دچار هيچگونه خستگي, بيماري، نگراني، ناراحتي، گرفتاري و غمي نمي شود مگر اينكه خداوند به وسيلة آنها، گناهانش را مي بخشد. حتي خاري كه به پايش مي خلد» (باعث كفارة گناهانش مي شود).

1927- [illegible]

[illegible] (5644:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «مثال مؤمن, مانند ساقة گياهي است كه از هر طرف, بادي به سراغ اش مي آيد و او را كج مي كند. و هنگامي كه باد، آرام مي گيرد، راست مي شود. (هميشه در بلا و مصيبت بسر مي برد و اين مصيبت ها باعث كفارة گناهان اش مي گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت كاج، سخت و استوار است تا اينكه مرگ اش فرا مي رسد و خداوند او را نابود مي گرداند». (يعني كمتر دچار گرفتاري مي شود).

1928 [illegible]: [illegible]: «[illegible]». (5645:[illegible])

ترجمه: همچنين ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «به هركس كه خداوند اراده خير داشته باشد, او را گرفتار بلا مي سازد».

باب (2): شدت بيماري

[illegible] 1929 [illegible]
[illegible] . ([illegible]:5646)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: «كسي را نديدم كه بيماري اش از بيماري رسول الله ﷺ شديدتر باشد».

1930 [illegible]

([illegible]:5647)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: «در دوران بيماري نبي اكرم در حالي كه به شدت, تب بود، نزد ايشان رفتم و گفتم: شما به شدت، تب مي شويد. شايد به اين خاطر است كه به شما دو پاداش مي رسد؟ فرمود: «بلي, هر مسلماني كه

به مصيبتي، گرفتار آيد, خداوند گناهانش را مي ريزد همانگونه که برگ درختان، مي ريزند».

باب (3): فضيلت کسي که بيهوش شود

1931- [illegible]

[illegible] »

[illegible] (5652:[illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است که به يکي از يارانش گفت: آيا زني بهشتي به تو نشان ندهم؟ گفت: بلي. ابن عباس گفت: اين زن سياه، نزد نبي اکرم آمد و گفت: من بي هوش مي شوم و برهنه مي گردم. لذا نزد خداوند برايم دعا کن ـ تا اين مشکل ام بر طرف گردد ـ . پيامبر خدا فرمود: اگر مي خواهي, صبر کن. و در عوض، به بهشت مي روي. و گر نه از خداوند مي خواهم تا تو را شفا دهد». گفت: صبر مي کنم. اما من برهنه مي شوم. نزد خداوند,

دعا كن تا برهنه نشوم. پس رسول خدا برايش دعا كرد تا برهنه نشود.

باب (4): فضيلت كسي كه بينايي اش را از دست بدهد

1932 [illegible]: [illegible] «[illegible] قَالَ: [illegible]». [illegible]: [illegible]. ([illegible]:5653)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم مي گفت: «خداوند متعال فرمود: هرگاه، بنده ام را با گرفتن

چشم هايش، مورد آزمايش قرار دهم, در عوض آنها، به او بهشت عنايت مي كنم».

باب (5): عيادت بيمار

1933 - [illegible]: [illegible]. ([illegible]:5664)

ترجمه: جابر بن عبدالله مي گويد: نبي اكرم بدون اينكه بر اسب و يا قاطري، سوار باشد (پياده) به عيادت من آمد.

باب (6): آه و ناله اي كه براي بيمار، جايز است

1934- [illegible]

[illegible] (5666: [illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه گفت: واي سرم. رسول الله فرمود: «اگر اتفاقي برايت بيفتد و من زنده باشم, برايت طلب مغفرت و دعا مي كنم». عايشه رضي الله عنها گفت: اي واي, سوگند به خدا, گمان مي كنم كه تو مرگ ام را دوست داري و اگر اتفاقي بيفتد، در پايان روز، نزد يكي از همسرانت مي روي و با او همبستر مي شوي. نبي اكرم فرمود: «بلكه واي سرم. همانا تصميم گرفتم شخصي را نزد ابوبكر و پسرش بفرستم و وصيت كنم تا مبادا كسي چيزي بگويد و يا آرزويي در سر بپروراند. سپس با خود گفتم: خداوند بجز اين، چيز ديگري را نمي پذيرد. و مؤمنين هم بجز اين، چيز ديگري را قبول نمي كنند».

باب (7): آيا بيمار ميتواند آرزوي مرگ كند؟

1935 [illegible] (5671:[illegible]).

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «هيچ يك از شما به خاطر مصيبتي كه به آن گرفتار مي شود, آرزوي مرگ نكند. اما اگر چاره اي جز اين ندارد, بگويد: خدايا! تا زماني

که زندگي به نفع من است, مرا زنده نگه دار و هنگاميكه مرگ به نفع من است مرا بميران».

1936 - [illegible] (5672:[illegible])

ترجمه: خباب [illegible] كه بدنش را هفت جا داغ كرده بود, مي گويد: «ياران گذشتة ما بدون اينكه دنيا از اجر و پاداش آنان بكاهد، رحلت كردند. اما ما به اندازه اي مال و دنيا به دست آورده ايم كه جايي بجز خاك براي آن نمي يابيم (فقط در

ساختن ساختمان از آن، استفاده مي كنيم). و اگر نبي اكرم ما را از تقاضاي مرگ باز نمي داشت, دعاي مرگ مي كردم».

1937 [illegible]

[illegible] (5673:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله مي فرمود: «هيچ كس را عملش وارد بهشت نمي كند». صحابه گفتند: حتي شما را اي رسول خدا؟ فرمود: «نه, حتي مرا (هم وارد بهشت نمي كند) مگر اينكه فضل و رحمت الهي شامل حالم شود. پس راه راست را بدون افراط وتفريط, در پيش بگيريد و ميانه روي كنيد و هيچ يك از شما آرزوي مرگ نكند. زيرا اگر نيكوكار است شايد به نيكي هايش بيفزايد. و اگر بدكار است, شايد از كارهايش توبه كند».

باب (8): دعاي عيادت بيمار

1938- [illegible] (5675:[illegible]).

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هرگاه، رسول خدا ﷺ نزد بيماري مي رفت و يا بيماري را نزد او مي آوردند، مي فرمود: «[illegible]

[illegible]». يعني اي پروردگار مردم! بيماري اش را برطرف ساز و چنان شفايي عنايت كن كه هيچگونه بيماري اي باقي نماند. چرا كه تو شفا دهنده هستي و هيچ شفايي، بجز شفاي تو وجود ندارد».

69 ـ كتاب طب

باب (1): خداوند براي هر مرضي، دارويي آفريده است

1939 ـ [illegible] «[illegible]». [illegible] (5678:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «خداوند هيچ بيماري اي را نيافريده مگر اينكه دواي آنرا نيز آفريده است».

باب (2): شفا در سه چيز است

1940- ... «...». (5681)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم فرمود: «شفا در سه چيز است: در نشتر حجام, شربت عسل و داغ با آتش. ولي من امتم را از داغ كردن, منع مي كنم».

باب (3): مداوا با عسل و اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿در عسل براي مردم، شفا وجود دارد﴾

1941 [illegible] فَقَالَ: «[illegible]». [illegible] فَقَالَ: «[illegible]

[illegible]

(5684:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد مي گويد: مردي نزد نبي اكرم آمد وگفت: برادرم, شكم درد و اسهال است. رسول خدا فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت فرمود: «به او عسل بده». براي سومين بار آمد. باز هم رسول خدا فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، بار ديگر آمد وگفت: به او عسل دادم (ولي شفا نيافت). پيامبر اكرم فرمود: «خداوند راست گفته وشكم برادرت، دروغ گفته است (صلاحيت خوب

شدن ندارد). به او عسل بده». این بار، به او عسل داد و شفا یافت».

باب (4): سیاه دانه (شونیز)

1942- [illegible]

([illegible]:5687)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ﷺ فرمود: «اين سياه دانه، علاج هر بيماري است بجز سام». پرسيدم: سام چيست؟ فرمود: «مرگ».

باب (5): قطرة بيني از عود هندي و عود دريايي

1943 - [illegible]

[illegible]». [illegible]. ([illegible]: 5693)

ترجمه: ام قيس دختر مِحصن رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم مي فرمود: «اين عود هندي را لازم بگيريد زيرا براي هفت بيماري، خوب است: براي گلو درد بچه ها در بيني چكانده مي شود و براي بيماري ذات الريه در حلق, ريخته مي شود». و بقية حديث، قبلا بيان گرديد.

باب (6): حجامت از بيماري

1944 ... قَالَ ... (5696)

ترجمه: روايت انس دربارة اينكه رسول الله حجامت كرد و ابوطيبه از او خون گرفت, قبلا بيان گرديد. او در پايان اين روايت مي گويد: رسول الله فرمود: «بهترين دارو, حجامت و عود دريايي است». وهمچنين فرمود: «بخاطر درد گلو,

انگشتانتان را در گلو ي كودكانتان فرو نبريد و آنان را شكنجه ندهيد. بلكه از عود دريايي استفاده كنيد».

باب (7): كسيكه از رقيه (تعويذ) استفاده نكرده است

1945

[illegible] فَقَالَ: « [illegible]

[illegible] «. فَقَالَ: [illegible]

[illegible] (5705:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله فرمود: «امت ها به من عرضه شدند. يك يا دو پيامبر گذشتند وگرو هي همراه هر كدام از آنها بود. و پيامبري از آنجا گذشت كه هيچكس همراهش نبود تا اينكه گروه بزرگي به من عرضه گرديد. پرسيدم: اينها كيستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اينها موسي و قومش هستند. به افق نگاه كن. ناگهان ديدم كه سياهي بزرگي, افق را فرا گرفته است. سپس به كناره هاي آسمان اشاره كردند و به من گفتند: اين طرف وآن طرف را نگاه كن. ديدم كه سياهي بزرگي، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: اين, امت تو است كه هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه،

وارد بهشت مي شوند». سپس رسول اكرم به خانه اش رفت بدون اينكه در اين مورد به آنها توضيحي بدهد. آنگاه مردم با يكديگر به گفتگو پرداختند وگفتند: ما كساني هستيم كه به خدا ايمان آورديم و از پيامبرش اطاعت كرديم .پس ما بدون محاسبه وارد بهشت مي شويم. يا اينكه آنها فرزندان ما هستند كه در دوران اسلام، متولد شده اند. زيرا ما در دوران جاهليت بدنيا آمده ايم. سرانجام، بگو مگوي مردم در اين زمينه، به اطلاع نبي اكرم رسيد. رسول خدا بيرون آمد و فرمود: «آنها كساني هستند كه تعويذ (دم) نمي خواهند, فال نمي گيرند, داغ نمي كنند و به پروردگارشان، توكل مي نمايند». عكاشه بن مِحصن گفت:

اي رسول خدا! آيا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلي».
مردي ديگر برخاست وگفت :آيا من هم از آنها خواهم بود؟
فرمود: «در اين باره، عكاشه از تو سبقت گرفت».

باب (8): جذام

1946 [illegible]:

«[illegible]». (5707:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «سرايت بيماري, بدفالي, هامه و صفر, اصالتي ندارند. و از فردي كه مبتلا

به جذام است بگريزيد همانگونه كه از شير مي گريزيد».

توضيح: در دوران جاهليت, مردم معتقد بودند كه بيماري، بدون مشيت الهي، سرايت مي كند. در اين حديث, پيامبر اكرم اين نظر را رد كرد و در عين حال، راهنمايي كرد كه از بيماريهاي سرايت كننده مثل جذام، پرهيز كنيد. زيرا اينگونه بيماريها به مشيت الهي و بر اساس سنت او, سرايت مي كنند.

و اصالت نداشتن صفر, دو معني دارد: يكي اينكه در دوران جاهليت, حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخير مي انداختند وديگر اينكه مردم معتقد بودند كه در شكم,كرمي وجود دارد كه

هنگام گرسنگي به حركت در مي آيد و چه بسا كه صاحب اش را مي كشد و عربها آنرا از بيماري گري هم واگير تر مي دانستند. گفتني است كه مفهوم صحيح مطلب فوق، همين است و ممكن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند يعني هيچيك اصالتي ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامه: عربها خفاش و يا جغد را پرنده اي شوم مي دانستند و معتقد بودند كه اگر بالاي خانة كسي بنشيند، باعث مرگ وي و يا يكي از بستگانش مي شود. و مفهوم دوم آن اينست كه آنها معتقد بودند كه استخوانهاي ميت و يا روح اش به پرنده اي تبديل مي شود. رسول اكرم

 این اندیشه هاي باطل را رد كرد. (شرح امام نووي بر صحيح مسلم با اندكي تصرف).

باب (9): صَفَر تاثيري ندارد

1947 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5717)

ترجمه: ابوهريره در روايتي ديگر, مي گويد: هنگامي كه رسول الله فرمود: «سرايت بيماري, اصالتي ندارد, يك فرد

باديه نشين گفت :اي رسول خدا! پس چرا شترانم كه در ريگستان بسر مي برند و مانند آهو هستند, به محض اينكه نزد شتران گر مي آيند و در ميان آنان مي روند, گر مي شوند؟ رسول اكرم فرمود: «پس چه كسي شتر اول را گر كرده است»؟

باب (10): بيماري سينه پهلو

1948 [illegible]

(5721

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسول الله به يكي از خانواده هاي انصار, اجازه داد تا مار گزيدگي و عقرب زدگي و درد گوش را دم كنند. انس مي گويد: من چون ذات الريه داشتم در زمان حيات رسول الله داغ كردم. گفتني است كه

انس بن نضر و زيد بن ثابت در آنجا حضور داشتند كه ابو طلحه مرا داغ كرد.

1949 [illegible]: [illegible] (5724:[illegible])

ترجمه: روايت است كه هرگاه، زني را كه تب داشت براي دعا نزد اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي آوردند, او مقداري آب برمي داشت و بر گريبان بيمار مي ريخت و

مي گفت: رسول الله به ما دستور مي داد تا حرارت تب را با آب, پايين بياوريم.

باب (12): آنچه دربارة طاعون آمده است

1950 [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5732)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسول الله فرمود: «طاعون براي هر مسلمان, شهادت بحساب مي آيد».

باب (13): دم كردن براي نجات از چشم زخم

1951 [illegible] (5738:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ﷺ به من دستور داد يا فرمود كه براي چشم زخم، دم كنند.

1952 [illegible] «[illegible]» (5739:[illegible])

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ در خانه اش كنيزي را ديد كه رنگ اش پريده بود. فرمود: «او را دم كنيد. زيرا دچار چشم زخم شده است».

باب (14): دم كردن شخصي كه مار يا عقرب او را گزيده است

1953 [illegible] ([illegible]:5741)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم اجازه داد تا هر فردي را كه مار و يا عقرب، گزيده است، دم كنند.

باب (15): پيامبر اكرم چگونه دم مي كرد

1954 [illegible] (5746: [illegible]).

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم هنگام دم كردن مي فرمود :«اين خاك زمين ما و آب دهان يكي از

ماست که با اجازة پروردگارمان، باعث بهبودي بيمارمان مي شود».

باب (16): فال گرفتن

1955 [illegible] قَالَ: [illegible] (5755:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است که نبي اکرم فرمود: «شگون گرفتن هيچگونه اصالتي ندارد و بهترين آن, فال است».

پرسيدم: اي رسول خدا! فال چيست؟ فرمود: «سخن خوبي است كه يكي از شما مي شنود و آنرا به فال نيك مي گيرد».

باب (17): پيشگويي

1956

[illegible] فَقَالَ: «[illegible]». ([illegible]:5758)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله ميان دو زن از قبيلة هذيل كه با يكديگر درگير شده بودند, فيصله نمود. يكي از آنها، سنگي بسوي ديگري كه حامله بود، پرتاب كرد ه و به شكم اش اصابت نموده و باعث مرگ جنين اش شده بود. پس شكايت نزد نبي اكرم بردند. آن حضرت نيز چنين داوري

فرمود كه خون بهايش را كه يك دهم ديه است و برابر با ارزش يك برده و يا يك كنيز مي باشد، به او پرداخت نمايد. سپس وليّ زني كه جريمه شد، گفت: چگونه براي كسي كه نخورده و نياشاميده و سخن نگفته و حيات نداشته است, جريمه پرداخت كنم؟ چنين كسي، خونبها ندارد. نبي اكرم فرمود: «اين شخص, برادر كاهنان است». (مثل آنها زبان آوري مي كند).

باب (18): بعضي از سخنان، مانند سحر، تأثير دارند

1957

[illegible]

(5767)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنراني كردند. مردم از سخنان آنان، بسيار متأثر شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «همانا بعضي از سخنان, سحراند».

باب (19): واگير بودن بيماري، اصالتي ندارد

1958 [illegible]

«[illegible]». (5771:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «هيچ كس نبايد شتران بيمارش را نزد كسي كه شتران‌ش سالم اند, ببرد».

باب (20): نوشيدن زهر و مانند آن براي مداوا

1959[illegible] [illegible] [illegible] عَنِ النَّبِيِّ [illegible] قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». (بخارى:5778)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هركس، خودش را از بالاي كوهي بيندازد و خودكشي كند، براي هميشه و بطور دائم در آتش جهنم، سقوط مي كند. و هركس, با خوردن زهر, خود كشي كند, براي هميشه و بطور دائم آن زهر را در آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهد نوشيد. وهركس، با آهني, خودكشي كند، براي هميشه و بطور دائم, آن آهن را در آتش جهنم بدست خواهد داشت و در شكم اش فرو خواهد برد».

باب (21): اگر مگسي، در ظرف بيفتد

1960 ـ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الآخَرِ دَاءً». (بخارى:5782)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «اگر مگس در ظرف (آب) يكي از شما افتاد, آنرا بطور كامل در آن, غوطه دهد. سپس، بيرون بيندازد. زيرا در يكي از بالهايش, شفا و در ديگري، بيماري وجود دارد».

70 ـ كتاب آداب لباس پوشيدن

باب (1): لباسي كه پايينتر از قوزكهاي پا باشد، در دوزخ خواهد بود

1961 – [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:5787)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هر كس, ازارش پايين تر از شتالنگ هايش باشد, در جهنم است».
(البته اين زماني است كه بخاطر تكبر باشد. فتح الباري).

باب (2): لباس گلدار، نقش دار و عبا

1962 [illegible] (5813:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: محبوب ترين پارچه نزد نبي اكرم براي پوشيدن، بُرد يماني سبز رنگ بود.

1963ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ. (بخاری:5814)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم ﷺ؛ مي گويد: هنگامي كه رسول اللهﷺ وفات يافت, با يك چادر سبز يمني پوشانده شد.

باب (3): لباس سفيد

1964- [illegible]

(5827:[illegible])

ترجمه: ابوذر ؓ مي گويد: نزد نبي اكرم ﷺ رفتم و ديدم كه پارچه اي سفيد بر او كشيده شده و خوابيده است. بار دوم كه نزد ايشان رفتم, بيدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده اي كه

لا اله الا الله بگويد و بر آن بميرد, وارد بهشت مي شود».
پرسيدم: اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود». دوباره پرسيدم: اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود». باز هم پرسيدم: اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علي رغم خواست ابوذر, اگر چه زنا و دزدي كند».

راوي مي گويد: هرگاه ابوذر اين حديث را بيان مي كرد, مي گفت: علي رغم خواست ابوذر.

باب (4): پوشيدن حرير و نشستن روي آن

1965 [illegible]

[illegible] (5828:[illegible])

ترجمه: عمر[illegible] با اشارة دو انگشت كنار ابهام (سبابه و ميانه) گفت: رسول الله [illegible] از پوشيدن لباس ابريشمي مگر به اين اندازه، منع فرمود.

ابو عثمان نهدي ـ كه يكي از راويان حديث است ـ مي گويد: به نظر ما هدفش، گلدوزي حاشيه هاي لباس بود.

باب (5): نشستن روي ابريشم

1966 [illegible] (5834:[illegible])

ترجمه: عمر می گوید: نبی اکرم فرمود: «هرکس, در دنیا لباس ابریشمی بپوشد، در آخرت، آنرا نخواهد پوشید».

1967 [illegible] (5837:[illegible])

ترجمه: حذيفه مي گويد: نبي اكرم از خوردن و نوشيدن در ظرفهاي طلايي و نقره اي و همچنين از پوشيدن پارچه هاي ابريشمي و نشستن برآنها، منع فرمود.

باب (6): استعمال زعفران براي مردان، ممنوع مي باشد

1968– [illegible] قَالَ: [illegible].

([illegible]:5846)

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

باب (7): كفشهاي چرمي و غيره

1969- [illegible] (5850) [illegible]

ترجمه: از انس پرسيدند: آيا نبي اكرم با كفش هايش، نماز مي خواند؟ گفت: بلي.

1970 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5855)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هيچ يك از شما با يك لنگ كفش، راه نرود. يا هر دو كفش اش را بپوشد و يا پابرهنه، راه برود».

ملاحظه: حديث ديگري در اين باب آمده كه مؤلف، بخاطر طولاني و تكراري بودن مطالب، از آوردن آن خودداري كرده است. در آن حديث، راوي مي گويد: رسول اكرم كفش چرمي پوشيده بود. (مترجم)

باب (8): در آوردن كفش پاي چپ

1971- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:5856)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسو ل الله فرمود: «هرگاه يكي از شما خواست كفش بپوشد, از سمت راست, شروع كند. و هر گاه، خواست بيرون بياورد, از سمت چپ، آغاز نمايد. پاي راست بايد در پوشيدن، اول، و در بيرون آوردن, آخر باشد».

باب (9): هيچ كس نبايد نقشي مانند نقش انگشتر پيامبر اكرم ﷺ بسازد

1972- ... (5877).

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسول الله انگشتري نقره اي، ساخت و برآن لفظ «محمد رسو ل الله» را منقَّش نمـود و

فرمــود: «من انگشــتري نقــره اي ســاختم وبر آن، لفظ «محمد رســول اللــه» را منقّش نمــودم. پس هيچ كس نبايد نقشي مانند نقش انگشتر من بسازد».

باب (10): مرداني كه خود را به صورت زنان در ميآورند، بايد از خانهها بيرون رانده شوند

1973

(5886)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم مرداني را كه خود را به شكل زنان در مي آورند و زناني را كه خود را به شكل مردان در مي آورند, لعنت كرد و فرمود: «آنان را از خانه هايتان بيرون كنيد». راوي مي گويد: آنگاه، نبي اكرم فلاني، و عمر بن خطاب هم فلاني را از خانه هايشان بيرون كردند.

باب (11): گذاشتن ريش

1974- [illegible] (5892)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «با مشركين, مخالفت كنيد. ريشهايتان را بگذاريد وسبيلهايتان راكوتاه كنيد».

باب (12): رنگ كردن محاسن و موي سر

1975- [illegible] (5899)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «يهود و نصاري (سر و ريش هايشان را) رنگ نمي زنند. پس شما با آنان، مخالفت كنيد». (رنگ بزنيد باستثناي رنگ سياه)

باب (13): موي مجعّد

1976 [illegible]

(5905 [illegible]

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: موهاي رسول الله نه لَخت بود و نه مجعّد. بلكه حالت دار بود و تا ميان شانه و گوشهايش مي رسيد.

1977 [illegible]

[illegible] (5907:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: نبي اكرم دستها و پاهاي درشت, صورتي زيبا و پنجه هايي پهن داشت و من قبل و بعد از ايشان, فردي مانند او نديدم.

باب (14): تراشيدن بخشي از موي سر و ترك كردن بخشي ديگر

1978 [illegible] ([illegible]:5921)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ از تراشيدن بخشي از موهاي سر و ترك كردن بخشي ديگر, منع فرمود.

باب (15): خو شبو زدن زن به شوهر

1979 [illegible]

[illegible] (5923:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم را با بهترين مواد خوشبويي كه در دسترس داشت، معطر مي ساختم تا جايي كه درخشندگي مواد خوشبو را بر سر و ريش اش, مشاهده مي نمودم.

باب (16): رد نكردن عطر و مواد خوشبو

1980 :

. (5929:)

ترجمه: از انس [illegible] روايت است كه او مواد خوشبويي ـ را كه به ايشان هديه ميدادند ـ رد نمي كرد. و معتقد بود كه نبي اكرم [illegible] نيز آنرا رد نمي كرد.

باب (17): عطر مخلوط

1981 [illegible] (5930: [illegible]).

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: با دستهاي خود، به رسول خدا [illegible] در [illegible] الوداع هنگاميكه مي خواست احرام ببندد

وهمچنين زماني كه از احرام بيرون آمد, مواد خوشبوي مخلوطي زدم.

باب (18): عذاب مجسمه سازان در روز قيامت

1982 [illegible] (5951:[illegible])

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا روز قيامت, كساني را كه اين مجسمه ها

را مي سازند, عذاب مي دهند و به آنها مي گويند: آنچه را كه خلق كرده ايد، زنده كنيد».

باب (19): از بين بردن تصاوير

1983 [illegible] (5953:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله مي گفت: «خدا وند متعال مي فرمايد: چه كسي ستمكارتر

از فردي است كه تلاش مي كند تا مانند آ فرينش من بيافريند. پس دانه اي گندم و يا مورچه اي بيافريند». و در روايتي ديگر فرمود :«پس دانه اي جو بيافريند».

71 ـ كتاب ادب

باب (1): چه كسي براي حسن سلوك و برخورد خوب، از ديگران مستحق تراست؟

1984- [illegible] قَالَ: [illegible] (5971:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شخصي نزد رسول الله آمد وگفت: چه كسي براي خوش رفتاري من از ديگران، مستحق تراست؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه كسي؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه كسي؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسيد: پس از او چه كسي؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (2): نبايد كسي والدين اش را دشنام دهد

1985 [illegible]

([illegible]:5973)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا يكي از بزرگترين گناهان كبيره، اين است كه شخص, پدر ومادرش را لعنت كند. گفتند: اي رسول خدا!

چگونه شخص, پدر ومادرش را لعنت مي كند؟ فرمود: «شخصي، پدر ديگري را دشنام مي دهد و او در پاسخ, به پدر ومادرش، دشنام مي دهد».

باب (3): گناه قطع صلة رحم (پيوند خويشاوندي)

[illegible] 1986 [illegible]
[illegible] «[illegible]». ([illegible]:5984)

ترجمه: جبير بن مطعم مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم مي فرمود: «قاطع رحم (كسي كه با خويشاوندانش, قطع رابطه مي كند) وارد بهشت نمي شود».

باب (4): كسي كه پيوند خويشاوندي را حفظ كند، خداوند، رابطه اش را با او حفظ خواهد كرد

1987– [illegible] «[illegible]» [illegible] فَقَالَ [illegible] «. ([illegible]:5988)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «رَحِم از رحمن گرفته شده است. لذا خداوند متعال خطاب به رَحِم مي فرمايد: هر كس، تو را وصل كند (حق خويشاوندي را بجاي آورد) او را به خود, وصل خواهم كرد. و هر كس، تو را قطع كند (حق خويشاوندي را بجاي نياورد) با او قطع رابطه خواهم نمود».

باب (5): حق خويشاوندي، رعايت گردد

1988- [illegible] (5990:[illegible])

ترجمه: عمرو بن عاص [illegible] مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] با صراحت تمام و صداي بلند مي فرمود: «همانا فرزندان ابو فلان، دوستان من نيستند. بلكه خدا و مؤمنان نيكوكار, دوستان من هستند. البته من حق خويشاوندي آنان را آنطور كه شايسته است, ادا مي نمايم».

[illegible]

باب (6): صلة رحم بخاطر جبران نيكي هاي ديگران نيست

1989 ... « ... : ... » . (5991: ...)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «وصل كنندة واقعي پيوند خويشاوندي، كسي نيست كه بخاطر جبران رابطه اي كه خويشاوندانش با او دارند,

صله رَحِمي كند. بلكه كسي است كه اگر ديگران با او قطع رابطه كنند, او رابطه برقرار نمايد».

باب (7): دوست داشتن، بوسيدن و درآغوش گرفتن كودكان

1990 [illegible]: [illegible] فَقَال: [illegible]: «[illegible]».
([illegible]:5998)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: مردي باديه نشين نزد نبي اكرم آمد و گفت: ما كودكان را نمي بوسيم. آيا شما مي بوسيد؟. پيامبر خدا فرمود: «اگر خداوند, رحمت را از قلب ات بيرون آورده است, من نمي توانم برايت كاري انجام دهم».

1991

[illegible] (5999:[illegible])

ترجمه: عمر بن خطاب مي گويد: تعدادي اسير جنگي نزد نبي اكرم آوردند. در ميان آنان, زني وجود داشت كه از پستانهايش شير مي ريخت. ناگهان، در ميان اسيران, چشم اش به كودكي افتاد. به محض اينكه او را ديد, در آغوش گرفت و به سينه اش چسباند و شروع به شير دادنش كرد. نبي اكرم خطاب به ما فرمود: «آيا اين مادر, فرزندش را در آتش مي اندازد»؟! گفتيم: خير, اگر توانايي داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمي اندازد. فرمود: «بدانيد كه خداوند، بر بندگانش از اين مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است».

باب (8): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسيم نموده است

1992 [illegible]

[illegible] (6000:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: شنيدم كه رسول الله [illegible] مي فرمود: «خداوند, رحمت را به صد قسمت, تقسيم نموده است.

نود و نه قسمت آنرا نزد خودش نگه داشته و يك قسمت اش را به زمين فرستاده است. و همين يك قسمت است كه باعث مهرباني مخلوقات با يكديگر مي شود تا جايي كه اسب, سم اش را بلند مي كند كه مبادا به كره اش آسيبي برسد».

باب (9): گذاشتن كودك روي زانو

1993 [illegible]: [illegible] : «[illegible]».

([illegible]:6003)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ مرا بر مي داشت و بر روي زانويش مي نشاند و حسن را روي زانوي ديگرش مي نهاد. سپس ما را به يكديگر مي چسباند و مي فرمود: «خدايا! بر اينها رحم كن».

باب (10): رحم كردن بر انسانها و چارپايان

1994 [illegible] فَقَالَ [illegible] «[illegible]». (6010:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] براي اداي نمازي برخاست و ما نيز همراه ايشان بلند شديم. در آن اثنا، مردي باديه نشين كه مشغول نماز خواندن بود, گفت: خدايا! بر من و محمد رحم كن و بجز ما بركسي ديگر، رحم نكن. هنگامي كه نبي اكرم [illegible] سلام داد, به او فرمود: «چيز (رحمت) وسيعي را محدود ساختي».

1995 [illegible]

[illegible] «[illegible]». (6011:[illegible])

ترجمه: نعمان بن بشير مي گويد: رسول الله فرمود: «مؤمنان در شفقت, دوستي و مهرباني با يكديگر مانند اعضاي يك پيكراند كه اگر عضوي از آن بدرد آيد، ساير اعضاء بي قرار مي گردند و تب مي شوند».

1996 [illegible]

[illegible] (6012:[illegible])

ترجمه: از انس بن مالك روايت است كه نبي اكرم فرمود: «هر مسلماني كه نهالي غرس نمايد و انسان يا حيواني از آن بخورد، برايش صدقه بشمار مي رود».

1997 [illegible] (6013:[illegible])

ترجمه: جرير بن عبدالله مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هر كس, به ديگران، رحم نكند, خدا به او رحم نخواهد كرد».

باب (11): سفارش در مورد همسايه

1998 [illegible] (6014:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم فرمود: «جبرئيل آنقدر مرا در مورد همسايه سفارش نمود كه خيال كردم او را شريك ارث، قرار مي دهد».

باب (12): گناه كسي كه همسايگانش از دست وي در امان نباشند

1999 [illegible]

[illegible] «[illegible]». ([illegible]: 6016)

ترجمه: ابوشريح مي گويد: نبي اكرم فرمود: «بخدا سوگند, مؤمن نيست، بخدا سوگند, مؤمن نيست، بخدا سوگند, مؤمن نيست». پرسيدند: چه كسي اي رسول خدا؟ فرمود: «كسي كه همسايه، از شرش در امان نباشد».

باب (13): هركس به خدا و روز قيامت، ايمان دارد، همسايه اش را اذيت و آزار نكند

2000 [illegible] : [illegible] : « [illegible] ». (6018 : [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسو ل الله فرمود: «هركس كه به خدا و روز قيامت، ايمان دارد، همسايه اش را از اذيت و آزار نكند. و هركس كه به خدا و روز قيامت, ايمان دارد، مهمان اش را گرامي بدارد. و هركس كه به خدا و روز قيامت, ايمان دارد، سخن خوب بگويد و يا سكوت نمايد».

باب (14): هركار نيك، صدقه بشمار مي رود

2001- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6021)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «هر كار نيك، صدقه بشمار مي رود».

باب (15): ملايمت در همة كارها

2002

(6024)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «خداوند نرمي و ملايمت را در همة كارها دوست دارد».

باب (16): همكاري مؤمنان با يكديگر

2003

[illegible] (6027:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «مؤمنان براي يكديگر مانند اجزاي يك ساختمان هستند كه باعث تقويت و استحكام يكديگر مي شوند». سپس رسول خدا انگشتانش را داخل يكديگر نمود. (با اين كار، استحكام را به ما نشان داد)

وآنحضرت نشسته بود كه سائل و يا نيازمندي نزدش آمد. پيامبر خدا رو بسوي ما كرد و فرمود: «شفاعت كنيد تا اجر و

پاداش ببريد. البته خداوند هر چه بخواهد بر زبان پيامبرش جاري مي سازد».

باب (17): رسول خدا سخن بد به زبان نمي آوَرْد و بد زبان هم نبود

2004- [illegible] : [illegible] : «[illegible]». ([illegible]:6031)

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: نبي اكرم فردي دشنام دهنده، بد و بيراه گوي و نفرين كننده نبود. بلكه هرگاه

مي خواست يكي از ما را سرزنش كند، مي فرمود: « او را چه شده است؟ پيشاني اش به خاك ماليده شود».

باب (18): خوش اخلاقي و سخاوت، و كراهت بخل

[illegible] 2005 [illegible]
[illegible] (6034: [illegible])

ترجمه: جابر مي گويد: هرگاه از نبي اكرم چيزي خواسته شد، هر گز نه نگفت.

2006

(6038)

ترجمه: انس مي گويد: ده سال در خدمت نبي اكرم بودم. آنحضرت هرگز به من، اف يا چرا چنين كردي و يا چرا چنان نكردي، نگفت.

باب (19): نهي از نفرين و دشنام

2007 ... (6045)

ترجمه: ابوذر مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم فرمود: «هركس, فرد ديگري را متهم به فسق يا كفر كند و او اينگونه نباشد, فسق و كفر، به خودش بر مي گردد».

2008 ... قَالَ: « ...

[illegible] (6047)

ترجمه: ثابت بن قيس که يکي از اصحاب شجره (بيت رضوان) است, مي گويد: رسول الله فرمود: «هرکس, به ديني غير از اسلام, سوگند ياد کند, همانگونه است که مي گويد. و هرکس، چيزي را نذر کند که مالك آن نيست, نذرش صحيح نمي باشد. و هرکس، در دنيا با چيزي خودکشي کند, روز قيامت بوسيلة همان چيز، عذاب داده خواهد شد. و هرکس,

مؤمني را نفرين، و يا متهم به كفر كند, مانند اين است كه او را به قتل رسانده است».

باب (20): سخنچيني

2009 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6056)

ترجمه: حذيفه [illegible] مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] مي فرمود: «سخن چين، وارد بهشت نمي شود».

باب (21): كراهيت تعريف و تمجيد

2010 [illegible]

[illegible] (6061:[illegible])

ترجمه: ابوبكره مي گويد: نزد نبي اكرم سخن از مردي، به ميان آمد. شخص ديگري از او ستايش كرد. نبي اكرم

 فرمود: «واي بر تو، گردن دوست ات را شكستي ـ و اين جمله را چند بار تكرار كرد ـ اگر لازم است كه يكي از شما ديگري را تعريف كند, پس بگويد: گمان مي كنم كه فلاني، چنين است و داراي چنين صفاتي است و حساب اش با خداست.
آنهم در صورتي كه مي داند كه در او چنين صفاتي وجود دارد.
و كسي را نزد خداوند, پاك و منزه، معرفي نكند».

باب (22): نهي از حسادت و پشت كردن به يكديگر

2011- [illegible] «[illegible]». (6065:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «با يكديگر, دشمني نكنيد، حسادت نورزيد و به يكديگر، پشت ننماييد. بلكه برادروار، خدا را عبادت كنيد. و براي هيچ مسلماني جايز نيست كه بيشتر از سه روز با برادر مسلمانش, قهر باشد».

2012- [illegible] (6066)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «از گمان بد، اجتناب کنيد. زيرا گمان بد، بدترين نوع دروغ است. و به دنبال عيوب ديگران نباشيد، تجسس نکنيد، قيمت کالاها را بدون اينکه نيت خريد داشته باشيد، بالا نبريد و به يکديگر, حسادت

نورزيد. با يكديگر، دشمني نكنيد و پشت ننماييد و برادروار, خدا را عبادت كنيد».

باب (23): ظن و گمان جايز

2013 [illegible]

[illegible]

([illegible]:6068).

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «گمان نمي كنم كه فلاني و فلاني دربارة دين ما چيزي

بدانند». و در روايتي ديگر فرمود: «گمان نمي كنم كه فلاني و فلاني دربارة ديني كه ما بر آن هستيم, چيزي بدانند».

باب (24): مؤمن، بايد گناهان اش را پنهان نمايد

2014 [illegible]

(6069: [illegible])

ترجمه : ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله مي فرمود: «همه ي افراد امت من بخشيده خواهند شد مگر كساني كه به طور علني، مرتكب گناه شوند. و يكي از انواع گناهان علني اين است كه شخص, شب هنگام, مرتكب گناهي شود و در حالي صبح كند كه خدا وند، گناه اش را پوشانده است. اما او بگويد: اي فلاني! ديشب, فلان كار و فلان كار را انجام دادم. اين در حالي است كه خدا وند, گناهش را پنها ن كرده بود ولي او پرده ي خدا را از روي خودش برداشت».

باب (25): قهر كردن

2015 [illegible]

(6077:[illegible])

ترجمه: ابوايوب انصاري [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «براي هيچ كس، جايز نيست كه بيشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوريكه هنگام ملاقات، از يكديگر، روي گرداني كنند. و بهترين آنها كسي است كه آغاز به سلام گفتن نمايد».

باب (26): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿اي مؤمنان! از خدا بترسيد و با راستگويان باشيد﴾ و آنچه كه در مورد نهي از دروغگويي آمده است

2016 [illegible] : «[illegible]». (6094: [illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم فرمود: «همانا راستگويي، انسان را بسوي نيكي، رهنمون مي شود. و نيكي، انسان را به بهشت مي رساند. و شخص، به اندازه اي راست مي گويد كه در زمره ي صديقين قرار مي گيرد. و همانا دروغگويي, انسان را بسوي فسق و فجور سوق مي دهد. و فسق و فجور, انسان را به جهنم مي كشاند. و شخص، به اندا زه اي دروغ مي گويد كه نزد خداوند، در زمره ي دروغگويان نوشته مي شود».

باب (27): صبر در برابر ناسزاگويي ها

2017 «: » (6099)

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هيچ كس، در برابر ناسزاگويي از خدا وند, بردبارتر نيست. مردم به او فرزند, نسبت مي دهند با وجود اين، خداوند به آنان، عافيت مي بخشد و رزق, عنايت مي كند».

باب (28): اجتناب از خشم

2018 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6114)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «قهرمان، كسي نيست كه هنگام كشتي گرفتن, افراد زيادي را به زمين بزند. بلكه قهرمان، كسي است كه هنگام خشم, خودش را كنترل نمايد».

2019 [illegible] (6116)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: مردي به نبي اکرم گفت: مرا نصيحت کن.آنحضرت فرمود: «خشم نکن». آن مرد چند بار، تقاضايش را تکرار کرد و رسول اکرم همچنان مي فرمود: «خشم نکن».

باب (29): شرم و حيا

2020 ... «...». (6117:...)

ترجمه: عمران بن حُصين مي گويد: رسول اكرم فرمود: «حيا چيزي جز خوبي، به ارمغان نمي آورد».

باب (30): اگر حيا نداري، هر چه خواهي كن

2021 ... «...». (6120:...)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم فرمود: «يكي از سخناني كه مردم از پيامبران گذشته دريافته اند اين است كه: اگر حيا نداري, هرچه خواهي كن».

باب (31): خوش اخلاقي با مردم و شوخي با افراد خانواده

2022 : : « ! »

(6129:)

ترجمه: انس بن مالك [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] به اندازه اي با ما نشست و برخاست داشت كه (شوخي مي كرد و) به برادر كوچكم مي فرمود: «اي ابوعمير! حال نُغَير چطور است»؟ (نُغير، پرندة كوچكي بود كه ابوعمير با آن بازي ميكرد).

باب (32): مؤمن ازيك سوراخ، دو بار گزيده نمي شود

2023 [illegible] «[illegible]». (6133:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «مؤمن از يك سوراخ، دو بار، گزيده نميشود».

باب (33): اشعار و رجزخوانيهاي جايز و مكروه

2024 [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6145)

ترجمه: ابي بن كعب [illegible] روايت مي كند كه رسول الله [illegible] فرمود: «همانا بعضي از اشعار, سخنان مفيدي هستند».

باب (34): كراهيت وقت گذراندن با شعر و ترك ياد خدا و تلاوت قرآن

2025 [illegible]: «[illegible]». (6154:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم فرمود: «اگر شكم يكي از شما از چرك و زرداب پر شود، بهتر است از اينكه از شعر پر شود».

باب (35): اگر شخصي به كسي بگويد: واي بر تو

2026 [illegible]

[illegible] (6167:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: مردي باديه نشين نزد نبي اكرم آمد و گفت: اي رسول خدا! قيامت كي بر پا خوا هد شد؟ رسول خدا فرمود: «واي بر تو, چه چيز براي آن آماده

كرده اي»؟ گفت: هيچگونه امادگي اي ندارم. فقط خدا و رسولش را دو ست دارم. فرمود: «تو با كساني خوا هي بود كه آنها را دو ست داري». ما (صحابه) گفتيم: ما هم اينگونه خواهيم بود؟ فرمود: «بلي».

باب (36): انسانها به پدرانشان نسبت داده مي شوند

2027- [illegible] : « [illegible] ». ([illegible]:6177)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «روز قيامت براي هر شخص خائن، پرچمي نصب مي كنند و اعلام مي نمايند كه اين, خيانت فلاني فرزند فلاني است».

باب (37): «كَرْم، قلب مؤمن است»

2028 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 6183)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «مردم به انگور, كَرْم مي گويند در حاليكه كرم, قلب مؤمن است».

قابل يادآوري است كه اعراب به انگور, درخت انگور و شرابي كه از انگور، بدست مي آمد, كرم مي گفتند. زيرا كه شراب انگور باعث كرامت و بخشش مي شد. شريعت، استفادة اين لفظ را براي موارد فوق, ناپسند دانست زيرا چه

بسا كه مردم اين لفظ را مي شنيدند و تحريك مي شدند و به ياد شراب مي افتادند. به همين خاطر, رسول اكرم يادآوري نمود كه لفظ كرم، براي قلب مؤمن وخود مؤمن، شايسته است زيرا مؤمن, سرچشمة كرم و بخشش است. شرح امام نووي بر صحيح مسلم

باب (38): تغيير دادن يك اسم به اسمي كه بهتر از آن باشد

2029 [illegible] ([illegible]:6192)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: اسم زينب رضي الله عنها برّه يعني زن نيكوكار بود. مردم گفتند: او خودش را ستايش مي كند. لذا رسول خدا او را زينب ناميد.

باب (39): كسي كه شخصي را صدا بزند و يك حرف از اسمش، كم كند

2030 [illegible] (6202)

ترجمه: انس ﷺ مي گويد: ام سُليم رضي الله عنها در ميان زنان مسافر بود و انجشه ؛بردة رسول اكرمﷺ؛ شتران آنان را سوق مي داد. پيامبر خدا ﷺ فرمود: «اي انجش! شيشه ها را آهستهتر ببر».

باب (40): بدترين اسمها نزد خداوند متعال

2031- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6205)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «روز قيامت، بدترين اسم ها نزد خداوند، نام مردي است كه خود را شاهنشاه ناميده باشد».

باب (41): كسي كه عطسه مي زند، الحمد لله بگويد

2032- [illegible] «[illegible]». (6221:[illegible])

ترجمه: انس مي گويد: دو نفر نزد نبي اكرم عطسه زدند. رسول خدا در جواب يكي از آنها، يرحمك الله گفت و در جواب ديگري, نگفت. مردم علت را پرسيدند. فرمود: «اين يكي، الحمدالله گفت و آن يكي، نگفت».

باب (42): عطسه زدن، خوب، و خميازه كشيدن، بد است

2033 [illegible] قَالَ: « [illegible] ». (6223:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند، عطسه را ميپسندد ولي خميازه را نمي پسندد. پس اگر

مسلماني, عطسه زد و الحمدلله گفت، بر هرمسلماني كه آنرا مي شنود, لازم است كه در جوابش، يرحمك الله بگويد. اما خميازه ازطرف شيطان است و تا ميتوانيد آن را دفع كنيد. زيرا هنگامي كه شخص (دهانش را باز مي كند و) ها مي گويد، شيطان به او ميخندد».

72 ـ كتاب اجازه خواستن

باب (1): سلام گفتن افراد كمتر به افراد بيشتر

2034- [illegible] (6231:[illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «كوچكتر به بزرگتر، شخص عابر به فرد نشسته، و جمعيت كم به جمعيت زياد, سلام دهند».

باب (2): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته

2035ـ [illegible]: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ [illegible]: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخارى:6232)

ترجمه: ابوهريره [illegible] در روايتي ديگر مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «سوار به پياده، كسي كه راه ميرود به كسي كه نشسته است و آناني كه كمتر هستند به آناني كه بيشتراند، سلام دهند».

باب (3): سلام دادن به آشنا و بيگانه

2036- [illegible]: [illegible] «[illegible]: [illegible]».

([illegible]:6236)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: مردي از نبي اكرم [illegible] پرسيد: كدام خصلت اسلام, بهتر است؟ فرمود: «طعام دادن و سلام كردن به آشنا و بيگانه».

باب (4): اجازه خواستن بخاطر نگاه است

2037 [illegible] (6241:[illegible])

ترجمه: سهل بن سعد مي گويد: مردي از سوراخي به داخل يكي از خانه هاي رسول الله نگاه كرد در حالي كه آنحضرت چوب نوك تيزي در دست داشت و با آن، سرش را مي خاراند. پيامبر خدا فرمود: «اگر ميدانستم كه تو نگاه

ميكني، آنرا در چشم ات فرو مي بردم. زيرا بخاطر نگاه است كه اجازه خواستن, لازم شده است».

باب (5): زناي اعضاي بدن

2038 [illegible]

[illegible] (6243:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «خداوند براي هر شخص، نصيبي از زنا تعيين كرده است. پس زناي چشم, نگاه كردن؛ زناي زبان, سخن گفتن؛ و زناي نفس, آرزو كردن و خواستن است. و اين شرمگاه است كه آنرا تصديق و يا تكذيب ميكند».

باب (6): سلام كردن به بچهها

2039 [illegible]

(6247: [illegible])

ترجمه: روايت است كه انس بن مالك از كنار جمعي از كودكان گذشت و به آنها سلام كرد و گفت: نبي اكرم چنين مي كرد.

باب (7): اگر كسي بگويد كيستي؟ و او در جواب بگويد: منم

2040 [illegible]

3712-

[illegible]

([illegible]:6250)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: بخاطر بدهيهاي پدرم، نزد نبي اكرم رفتم و در زدم. آنحضرت پرسيد: «كيستي»؟ گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». گويا اين گونه جواب دادن را ناپسند دانست.

باب (8): باز کردن جا در مجالس

2041- [illegible] : «[illegible]». ([illegible]:6270)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اکرم [illegible] فرمود: «هيچ کسي, شخص ديگري را از جايش بلند نکند تا ديگري (و يا خود) در جايش بنشيند ولي براي ديگران، جا باز کنيد».

باب (9): حلقه زدن دستها دَور زانوها هنگام نشستن

2042– [illegible] قَالَ: [illegible]. ([illegible]:6272)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ﷺ را ديدم که در صحن خانة کعبه, دستهايش را دور زانوهايش حلقه زده و نشسته بود.

باب (10): جواز درگوشي صحبت کردن در جمعي که بيش از سه نفر در آن باشد

2043 [illegible] (6290:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «اگر سه نفر بوديد، دو نفر بدون مشاركت ديگري، با يكديگر, درگوشي صحبت نكنيد. زيرا اين كار، باعث نگراني آن شخص ميشود. مگر اينكه در جمع مردم, قرار گرفتيد». (كه در اين صورت مي توانيد درگوشي صحبت كنيد).

باب (11): هنگام خواب، نبايد آتشي در خانه، روشن بماند

2044 (6294)

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: در يكي از شبها، خانه اي در مدينه با ساكنانش آتش گرفت. ماجراي آنان را با نبي اكرم درميان گذاشتند. رسول خدا فرمود: «آتش، دشمن شما است. پس هر گاه، خواستيد بخوابيد, آن را خاموش كنيد».

باب (12): آنچه دربارة ساختن خانه آمده است

2045- [illegible] (:6302)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شما مرا در زمان نبي اكرم ﷺ مشاهده مي كرديد كه خانه اي را با دست خود, بدون اينكه كسي از خلق خدا، مرا ياري كند, ساختم تا مرا از باران و نور خورشيد, حفاظت كند.

73 ـ كتاب دعا

باب (1): هر پيامبري، دعاي مستجابي دارد

2046 ... «...». (6304)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «هر پيامبري، يك دعاي مستجاب دارد كه از آن، استفاده مي كند. من ميخواهم دعايم را براي آخرت، ذخيره كنم تا براي امتم شفاعت نمايم».

باب (2): بهترين استغفار

2047- [illegible] قَالَ: « [illegible]

[illegible]

(6306:[illegible])

ترجمه: شداد بن اوس [illegible] مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود:

«بهترين استغفار، اين است كه بگويي: [illegible]

[illegible] يعني الهي! تو

پروردگار مني، بجز تو معبودي وجود ندارد، تو مرا آفريده اي و من بندة تو هستم. بر پيماني كه با تو بسته ام تا حد توان, استوارم و به وعده اي كه داده اي، يقين دارم. از بدي كارهايي كه انجام داده ام, به تو پناه مي برم. و به نعمتهايي كه به من ارزاني داشته اي وگناهاني كه انجام داده ام, اعتراف ميكنم. پس مرا مغفرت كن زيرا كسي بجز تو, گناهان را نمي بخشد.

هركس، در روز با يقين، اين دعا را بخواند و در همان روز, قبل از اينكه شب شود, بميرد, از بهشتيان بشمار مي رود.

همچنین هرکس، در شب، با یقین, این دعا را بخواند و قبل از اینکه صبح شود, بمیرد, از بهشتیان بشمار میرود».

باب (3): استغفار پیامبر اکرم در روز و شب

2048 [illegible]: «[illegible]». (6307:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله فرمود: «به خدا سوگند كه من روزانه، بيش از هفتاد بار از خداوند، طلب آمرزش كرده و توبه مي كنم».

باب (4): توبه

2049

(6308:)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود دو حديث، روايت شده است که يکي از نبي اکرم و ديگري از خودش مي باشد. او مي گويد: مؤمن، گناهانش را مانند کوهي مي بيند که زير آن نشسته است و مي ترسد که روي او بيفتد. ولي فرد فاسق، گناهانش را مانند مگسي مي بيند که از کنار بيني اش مي گذرد و او با دست اش آنرا دفع مي کند.

سپس گفت رسول خدا فرمود: «خداوند از توبه ي بنده اش بيشتر از فردي خوشحال مي شود که در جاي خطرناکي منزل گرفته و سواري و آب و غذا، همراهش باشد. آنگاه، سرش را بر زمين مي گذارد و لحظاتي مي خوابد و بيدار مي

شود.مي بينيد كه سواري اش رفته است. پس گرما و تشنگي بر وي غلبه مي كند. در اين وقت، با خود مي گويد: بر مي گردم و سرجايم مي مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتي به خواب مي رود. سپس بيدار مي شود و سرش را بلند مي كند. ناگهان، سواري اش را در كنار خود مي بيند». (يعني خداوند از توبه ي بنده اش از اين فرد هم بيشتر خوشحال مي شود).

باب (5): دعاي وقت خواب

2050 [illegible]

(6314:[illegible])

ترجمه: حذيفه مي گويد: شب هنگام، و قتي كه نبي اكرم به رختخواب مي رفت، دست اش را زير رخسارش مي گذاشت و مي فرمود: «[illegible]». يعني خدايا! به نام تو مي خوابم و بيدار مي شوم».

و هنگامي كه بيدار مي شد، مي فرمود: «[illegible]». يعني حمد و سپاس از

آنِ خدايي است كه ما را از خواب، بيدار كرد و بسوي او حشر خواهيم شد».

باب (6): خوابيدن بر پهلوي راست

2051 [illegible]

[illegible] ». (6315: [illegible])

ترجمه: براء بن عازب مي گويد: هنگامي كه رسول الله به رختخواب مي رفت، به پهلوي راست مي خوابيد و اين دعا را مي خواند: «[illegible]». يعني خدايا! به اميد اجر و ثواب و ترس از عقاب ات، خودم را تسليم تو ساختم، به تو روي آوردم، كارهايم را به تو سپردم و به تو توكل كردم. هيچ پناهگاه و جاي نجاتي از تو بجز تو وجود ندارد. به كتابي كه نازل فرمودي و پيامبري كه فرستادي، ايمان آوردم.

باب (7): دعاي بيدار شدن از خواب، در هنگام شب

2052 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6316)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شبي نزد ميمونه (در خانة پيامبر اكرم ﷺ) ماندم. سپس وي حديثي را كه قبلا بيان شد، ذكر كرد و گفت: رسول خدا ﷺ در دعايش چنين

می گفت: «[illegible]». يعني خدايا! در دلم، چشم هايم، گوشهايم، سمت راستم، سمت چپم، بالاي سرم، زير پايم، پيش رويم و پشت سرم، نوري قرار بده.

باب (8)

2053 [illegible] (6320:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هرگاه، يكي از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلي ازارش، تكان دهد. زيرا نمي داند كه بعد از او چه اتفاقي در آن، افتاده است. سپس اين دعا را بخواند: «[illegible]

[illegible]». يعني پروردگارا! به نام تو پهلويم را به زمين گذاشتم و به كمك تو آنرا بلند مي كنم. اگر روح مرا قبض كردي، بر آن، رحم فرما. و اگر زنده گذاشتي، آنرا بوسيلة همان چيزهايي كه بندگان نيكوكارت را حفاظت مي نمايي، حفاظت كن».

باب (9): از خداوند بطور قطع و يقين بخواهيد

2054- [illegible] (6339)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «هيچ يك از شما نگويد: خدايا! اگر خواستي، مرا مغفرت كن. خدايا! اگر خواستي، برمن رحم فرما. بلكه بطور قطع و يقين، بخواهد. زيرا هيچ كس نمي تواند خدا را مجبور كند».

باب (10): بنده تا زماني كه عجله نكرده است، دعايش قبول مي شود

2055- (6340)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «دعاهاي شما پذيرفته مي شود تا زماني كه عجله نكنيد و نگوييد: دعا كردم ولي پذيرفته نشد».

باب (11): دعاي هنگام پريشاني

2056 [illegible] «[illegible]».
([illegible]:6346)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد : رسول الله [illegible] هنگام اندوه و پريشاني مي فرمود: «[illegible]».

». يعني هيچ معبودي بجز خداي بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هيچ معبودي بجز الله كه پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هيچ معبودي بجر الله كه پروردگار آسمانها و زمين و عرش گرانبها است، وجود ندارد».

باب (12): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاريها

2057

(6347)

ترجمه: ابوهريره می گويد: رسول الله از گرفتاري، نگون بختي، قضاي بد و خوشحال شدن دشمنان، به خدا پناه مي برد. سفيان كه يكي از راويان اين حديث است، مي گويد: پيامبر اكرم از سه چيز پناه خواست. من هم يكي به آنها افزودم. ولي اكنون نمي دانم كه كدام مورد است.

باب (13): اين سخن رسول الله [illegible] كه فرمود: پروردگارا! بنده اي را كه من اذيت كردم، آنرا برايش باعث كفارة گناهان و نزول رحمت بگردان

2058 [illegible] : [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6361)

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] مي فرمود: «خدايا! مؤمني را كه من ناسزا گفتم، روز قيامت آنرا برايش باعث قرب و نزديكي خود، قرار بده».

باب (14): پناه خواستن از بُخل

2059 [illegible] «[illegible]». (6365:[illegible])

ترجمه: سعد بن ابي وقاص مي گويد: رسول الله به [illegible] پناه خواستن از پنج چيز، دستور مي داد و مي فرمود: «[illegible]

«.

يعني خدايا! از بخل، بزدلي، فرتوت شدني كه باعث ذلت گردد، فتنة دنيا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه مي برم».

باب (15): پناه خواستن از بدهكاري و گناه

2060 : «

».

(6368:)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم مي

فرمود: «

». يعني

خدايا! از تنبلي، پير و فرتوت شدن، گناه، دَين، آزمايش قبر و عذاب آن، فتنة جهنم و عذاب آن، شرّ فتنة سرمايه داري، فتنة قبر و فتنة مسيح دجال، به تو پناه مي برم. خدايا! گناهانم را با آب يخ و تگرگ، شستشو دِه و همانگونه كه لباس سفيد را پاك و صاف مي گرداني و چركهايش را بر طرف مي كني، قلبم را از گناهان، پاك وصا ف بگردان. و همچنان كه ميان مشرق و مغرب، فاصله انداخته اي، ميان من و گناهانم، فاصله بينداز».

باب (16): اين گفتة پيامبر اكرم ﷺ كه مي‌فرمود: [illegible]

2061- [illegible] «[illegible]». (6389: [illegible])

ترجمه: انس ﷺ مي گويد: بيشترين دعاي نبي اكرم ﷺ اين بود كه مي فرمود: «[illegible]». يعني خدايا! پروردگار ما! در دنيا و آخرت به ما نيكي عنايت فرما و ما را از آتش دوزخ، نجات بده.

باب (17): اين دعاي پيامبر اكرم ﷺ كه مي فرمود: «خدايا! گناهان گذشته وآينده ام را بيامرز»

2062 [illegible] (6399:[illegible])

ترجمه: از ابوموسي اشعري روايت است كه نبي اكرم چنين دعا مي فرمود: «[illegible]». يعني خدايا! گناهانم، ناداني هايم، زياده روي هايم را در كارها، و چيزهايي را كه تو بهتر از من مي داني، مغفرت كن. خدايا! شوخي ها، جدّي ها و گناهان سهوي وعمدي مرا ببخشاي. چرا كه همة اين كارها را مرتكب شده ام.

باب (18): فضيلت كلمة لا اله الا الله

2063 - [illegible]

(6403: [illegible])

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هركس، [illegible]
روزانه صد بار [illegible]
بگويد، به او به اندازة آزاد [illegible]

ساختن ده برده، ثواب مي رسد. و همچنين صد نيكي برايش نوشته مي شود و صد گناه از گناهانش، پا ك مي گردد و آنروز تا شب از شيطان، حفاظت مي شود. و هيچ كس (در روز قيامت) عملي بهتر از آن نمي آ ورد مگر فردي كه عمل بيشتري انجام دهد». يعني همين كلمه را بيشتر بگويد و يا به طور كلي، اعمال بيشتري انجام داده باشد.

2064 [illegible]: «[illegible]».

(6404:[illegible])

ترجمه: ابو ايوب انصاري و ابن مسعود رضي الله عنهما روايت مي كنند كه نبي اكرم در حديثي كه شرح آن گذشت، فرمود: «هركس، ده بار [illegible] بگويد، مانند كسي است كه ده برده از فرزندان اسماعيل را آزاد كرده است».

باب (19): فضيلت سبحان الله گفتن

2065 [illegible] «[illegible]» (6405:[illegible]).

ترجمه: ابوهريره [illegible] مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هركس، روزانه صد بار [illegible] بگويد، گناهانش بخشيده مي شوند اگر چه به اندازة كف دريا باشند».

باب (20): فضيلت ياد خداوند

2066- [illegible]

(6407:[illegible])

ترجمه: ابوموسي اشعري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «مثال كسي كه پروردگارش را ذكر مي كند و كسي كه پروردگارش را ذكر نمي كند، مانند شخص زنده و مرده است».

2067- [illegible]

(6408)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «خداوند، فرشتگاني دارد كه در راهها مشغول گشت زني هستند و بدنبال

ذاكران مي گردند. هرگاه، گروهي را ببينند كه به ياد خدا مشغول اند، يكديگر را صدا مي زنند و مي گويند : به هدف خود رسيديم. آنگاه، ذاكران را تا آسمان دنيا زير بالهايشان مي گيرند. سپس خداوند كه حال بندگانش را بهتر مي داند از فرشتگان مي پرسد كه بندگانم چه مي گويند؟ فرشتگان مي گويند: پاكي و بزرگي تو را بيان مي كنند و تو را تعريف و تمجيد مي نمايند. خداوند مي فرمايد: آيا مرا ديده اند؟ جواب مي دهند : خير، سو گند به خدا كه تو را نديده اند. خداوند مي فرمايد: اگر مرا مي ديدند، چكار مي كردند؟ مي گويند : اگر تو را مي ديدند، بيشتر عبادت مي كردند و بيشتر حمد و ثنا و پاكي ات را بيان مي نمودند. آنگاه خداوند مي فرمايد: از من چه مي خواهند؟

فرشتگان مي گويند : از تو بهشت مي طلبند. خداوند مي
فرمايد: آيا آن را ديده اند؟ مي گويند: اي پروردگار! نه، سو گند
به خدا كه آن را نديده اند. مي فرمايد : اگر آن را مي ديدند،
چكار مي كردند؟ فرشتگان مي گويند : اگر آن را مي
ديدند، بيشتر به آن علاقه مند مي شدند، بيشتر به دنبال آن مي
رفتند و بيشتر به آن، تمايل نشان مي دادند. خداوند مي فرمايد:
از چه چيزي پناه مي خواهند؟ مي گويند: از جهنم. خداوند
مي فرمايد: آيا آن را ديده اند؟ مي گويند: اي پروردگار! نه،
سوگند به خدا كه آن را نديده اند. خداوند مي فرمايد: اگرآن را
مي ديدند، چكار مي كردند؟ مي گويند: اگر آن را مي ديدند،
بيشتر از آن، دوري مي كردند و بيشتر مي ترسيدند. سرانجام،

خداوند مي فرمايد: شما گواه باشيد كه من آنان را بخشيدم. يكي از فرشتگان مي گويد: در ميان آنان، فلاني وجود دارد كه جزو آنان نيست بلكه براي انجام كاري آمده است. خداوند مي فرمايد: آنها كساني هستند كه همنشينشان هم بدبخت نمي شود».

74 ـ كتاب آرامش خاطر و رقت قلب

باب (1): صحت و فراغت

2068- [illegible] «[illegible]». (6412:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ﷺ فرمود: «دربارۀ دو نعمت، بسياري از مردم، دچار ضرر و زيان مي شوند (از آنها بهره برداري نمي كنند): يكي صحت و ديگري، فرا غت است».

باب (2): در دنيا بايد مانند مسافر، زندگي كرد

2069- [illegible] (6416:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله دستش را بر شا نه ام گذاشت و فرمود: «در دنيا مانند مسافر و يا رهگذر، زندگي كن».

راوي مي گويد: ابن عمر رضي الله عنهما مي گفت: هنگامي كه شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامي كه صبح شد، منتظر

شب نباش. و از وقت صحت، براي زمان بيماري، بهره برداري كن. همچنين در دوران زنديگي، براي مرگ ات، آمادگي كن.

باب (3): آرزوهاي دور و دراز

2070 [illegible]

[illegible]». ([illegible]: 6417)

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم مربعي رسم كرد و خطي هم از وسط آن، رسم نمود طوريكه از آن، خارج مي شد. و پيرامون آن قسمت از اين خط كه داخل مربع، قرار داشت، خطهاي كوچكي رسم نمود كه به سوي آن، در حال حركت بودند و فرمود: «اين خط كه داخل مربع قرار دارد، انسان است. و اين مربع، اجل اوست كه وي را احاطه كرده است. اين خط كه خارج از مربع، قرار دارد، آرزوهايش مي باشند. و اين خطهاي كوچك، مسائل و مشكلات اش هستند.

اگر انسان از يكي از اينها نجات پيدا كند، به دام ديگري مي افتد. و اگر از دومي، نجات پيدا كند، به دام آن يكي ديگر، خواهد افتاد».

باب (4): هركس به شصت سالگي برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است

2071 [illegible]

[illegible] (6419:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «خداوند براي فردي كه اجلش را به اندازه اي به تأخير بيندازد كه به شصت سالگي برسد، هيچ عذري باقي نگذاشته است».

2072- [illegible] قَالَ: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6420)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول الله مي فرمود: «دل انسانهاي كهنسال در دو چيز، همچنان جوان مي ماند: دوستي دنيا و آرزوي طو لاني».

باب (5): كاري كه براي رضاي خدا باشد

2073 [illegible] (6422:[illegible])

ترجمه: عتبان بن مالک انصاري مي گويد: رسول الله [illegible] فرمود: «هر بند ه اي، روز قيامت در حالي بيايد كه بخاطر

رضـــاي خـــدا، لا إإله الا الله گفته اســـت، خداوند آتش را بر او حرام مي گرداند».

2074 [illegible] (6424:[illegible])

ترجمـــه: ابو هريـــره مي گويـــد: رسو ل الله فرمـــود: «خداوند متعال مي فرمايد: هرگاه، يكي از عزيزان بندة مـؤمنم را در دنيا قبض روح نمايم و او به نيت اجر و ثواب، صبر كنـد، نزد من پاداشي، جز بهشت ندارد».

باب (6): از بين رفتن صالحان و نيكوكاران

2075: [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6434)

ترجمه: مـرداس اسـلمي مي گويـد: نبي اكـرم فرمـود: «انسانهاي نيكوكـار، يكي پس از ديگـري مي روند و تفاله هـايي مانند تفالــة جو يا خرما (افــراد بي ارزش) بــاقي مي ماننــد كه خداوند به آنها هيچ توجهي نمي نمايد».

باب (7): پرهيز از فتنة مال

2076

(6436:)

ترجمه: ابن عبـاس رضي اللـه عنهما مي گويـد: شـنيدم كه نـبي اكـرم مي فرمـود: «اگر فرزند آدم دو درة پر از مـال و ثروت داشته باشد، به دنبـال سـومي خواهـد رفت. و فقط خـاک

است که شـــکم او را پر مي کند و هر کس توبه کنـــد، خداوند توبه اش را مي پذيرد».

باب (8): مال انسان همان است که جلوتر فرستاده است

2077 [illegible] «[illegible]» [illegible] «[illegible]». (6442:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكـرم فرمـود: «آيا در ميان شما كسي هست كه مال وارثش را بيشتر از مال خود، دوست داشته باشد»؟ صحابه گفتند: همة ما اموال خـود را بيشتر دوست داريم. فرمود: «مال خود انسان، همان مالي است كه در راه خدا، انفـاق كـرده است و آنچه را كه بـاقي گذاشـته است، مال وارث اش بشمار مي رود».

باب (9): چگونگي زندگي پيامبر و يارانش و روگرداني آنها از دنيا

2078

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ترجمـــه: ابوهريره مي گويـــد: سو گند به خـــدايي كه هيچ معبودي بجز او وجود ندارد، گاهي از شدت گرســنگي، بر شــكم ام روي زمين مي خوابيــدم. و گــاهي هم از شــدت گرســنگي، سنگ به شكم ام مي بستم. روزي، كنار راهي كه مـردم از آنجا عبــور مي كننــد، نشســتم. نخســت، ابــوبكر از آنجا گذشت. من صـــرفاً بخـــاطر اينكه غـــذايي به من بدهد و گرســـنگي ام را برطـرف نمايـد، از ايشـان در مـورد يكي از آيـات قـران كـريم پرسيدم. اما او به راهش ادامه داد بدون اينكه كاري برايم انجام

دهد. سپس عمر از كنارم گذشت. باز هم من صرفا به خاطر ايكه غذايي به من بدهد و گرسنگي ام را برطرف نمايد، از ايشان هم در مورد يكي از آيات قران كريم پرسيدم. او هم به راهش ادامه داد بدون اينكه كاري برايم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم از كنارم گذشت. ايشان، هنگامي كه مرا مي ديد، تبسم نمود و از چهره ام به آنچه كه در درونم مي گذشت، پي برد. سپس فرمود: «اي ابو هره»! گفتم: آماده ي خدمتم اي رسول خدا. فرمود: «با من بيا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا اينكه وارد منزل اش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نيز اجازة ورود داد. هنگامي كه وارد خانه شد، ليوان شيري در آنجا ديد. پرسيد: «اين شير از كجاست»؟

گفتنـد: فلان مـرد يا فلان زن، آن را به شـما هديه كـرده است. فرمـود: «ابـوهريره»! گفتم: اي رسـول خـدا! آمـادة خـدمت ام. فرمود: «خودت را به اهل صـفه برسـان و آنان را نـيز نـزد من بياور».

قابل يـاد آوري است كه اهل صـفه، ميهمانـان اسـلام بودند. آنـان خـانواده و مـالي نداشـتند و نـزد كسي هم نمي رفتند. هر گاه، زكاتي به نبي اكرم مي دادند، آنرا براي آنان مي فرستاد و خودش از آن، استفاده نمي كرد. و هرگاه، هديه اي به ايشان مي دادند، آنها را با آن، شريک مي گرداند. يعني خودش از

آن اســتفاده مي كــرد و مقــداري از آنــرا هم بــراي آنها مي فرستاد.

بهر حـال، اين سـخن پيا مـبر مـرا اندوهگين سـاخت و با خــود گفتم: مگر اين شــير، چقــدر است كه اهل صــفه را هم بيــاورم؟ بايد اين شــير را به من مي دادند تا جرعه اي از آن بنوشم و تقويت شوم. اگر آنها بيايند حتماً رسـول خـدا به من دســتور مي دهد تا به آنــان شــير بــدهم و چه بسا كه به من، چيزي نرسد.

اما چاره اي جز اطاعت از خدا و رسولش نداشتم. لـذا نـزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازة ورود خواسـتند.

رسول خدا به آنـان اجـازه داد. و آنها هم وارد خانه شـدند و نشسـتند. پيا مـبر اكـرم فرمـود: «اي ابـا هِـر»! گفتم: آ مـادة خدمتم اي رسول خدا. فرمود: «شيرها را بردار و به آنها بـده» . من ليوان را برداشتم و شروع به شير دادن نمودم. هنگـامي كه ليـــوان را به يكي از آنها مي دادم، او آنقـــدر مي نوشـــيد كه ســـيراب مي شد و ليـــوان را به من بر مي گرداند. ســـپس به ديگري مي دادم او نيز آنقدر مي نوشـيد كه سـيراب مي شد و ليـوان را به من بر مي گرداند. من اين كـار را همچنـان ادامه دادم تا اينكه در حـالي به نـبي اكـرم رسـيدم كه همـة آنان، سيراب شده بودند. آنگاه، پيامبر اكرم ليوا ن را از من گرفت و روي دستش گذاشت و با تبسم، به من نگـاه كـرد و فرمـود:

«ابا هِر»! گفتم: آمادة خدمتم اي رسول خدا. فرمــود: «فقط من و تو مانــده ايم». گفتم: درست است اي رســول خــدا. فرمــود: «بنشين و بنـوش». من هم نشســتم و نوشـيدم. دوبـاره فرمـود: «بنوش». وآنقدر اين كلمه را تكرار نمود كه گفتم: نه، سوگند به ذاتي كه تو را به حق، فرســتاده اســت، جـايي بــراي نوشــيدن ندارم. فرمـود: «پس ليـوان را به من بـده». ليـوان را به ايشـان دادم. آنحضرت [illegible] بعد از حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقيماندة آن شيرها را نوشيد.

2079- [illegible]: [illegible] «[illegible]». (6460)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسو ل الله فرمود: «خـدايا! آل محمد را به اندازة سد رمق، روزي بده».

باب (10): مداومت و اعتدال در كارها

2080- [illegible] قَالَ: [illegible] قَالَ [illegible]

[illegible]

([illegible]:6463)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسول الله فرمود: «هيچ يك از شما را اعمـالش نجـات نمي دهـد». صـحابه عـرض كردند: حتي شما را اي رسـول خـدا؟! فرمـود: «مـرا هم اعمـالم نجات نمي دهنـد مگر اينكه رحمت خداونـد، شـامل حـالم شـود. شـما به نيت اجر و ثـواب، عمل كنيد و راه اعتـدال را در پيش گيريد و صبح و شام و قسـمتي از شب را در عبـادت، بگذرانيد و براي رسيدن به هدف، ميانه روي را پيشة خود سازيد».

2081- [illegible] «[illegible]». (6465:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: از نبي اكرم ﷺ پرسيدند: محبوبترين عمل، نزد خداوند چيست؟ فرمود: «عملي كه دوام بيشتري داشته باشد اگر چه اندك باشد».

باب (11): اميد توأم با ترس

2082-

(6469)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: شنيدم كه رسول خدا مي فرمود: «اگر كافر، تمام رحمت هاي خدا را مي دانست، از بهشت، نااميد نمي شد. و اگر مسلمان، تمام عذاب هاي الهي را مي دانست، خود را از آتش، در امان نمي دانست».

باب (12): دربارة حفظ زبان و اينكه هركس، به خدا و روز قيامت، ايمان دارد بايد سخن شايسته بگويد يا سكوت نمايد

2083 [illegible]: «[illegible]».

([illegible]:6474)

ترجمه: از سهل بن سعد [illegible] روايت است که رسول الله [illegible] فرمود: «هرکس، به من ضمانت دهد که دهان و شـرمگاهش را حفظ کند، من هم بهشت را برايش ضمانت مي کنم». [illegible]

2084 [illegible]: «[illegible]

[illegible]».

([illegible]:6478)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «بنده، سخني در جهت رضاي خدا به زبان مي آورد بدون اينكه به آن، فكر كند. ولي خداوند به وسيلة آن سخن، به درجاتش مي افزايد. همچنين بنده، سخني در جهت ناخشنودي خدا به زبان مي آورد بدون اينكه به آن توجه كند. ولي به وسيلة آن سخن، در جهنم، سقوط مي كند».

باب (13): اجتناب از گناهان

2085- [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6482)

ترجمه: از ابوموسي اشـعري روايت است که رسـول الله فرمود: «مثال من و آنچه که خداوند مرا بدان فرستاده است، مانند مــردي است که نــزد قــومي مي آيد و مي گويــد: من با

چشمان خـودم، لشـكر (دشـمن) را ديـدم و صـراحتا خطر را به شما اعلام مي كنم. بشـتابيد، بشـتابيد. پس تعـدادي از آنها از او اطا عت كردند و شب هنگـام بـدون عجلـه، حـركت كردند. در نتيجـه، نجـات يافتند. اما گـروهي ديگر او را تكـذيب كردند. لـذا لشكر، بطور ناگهاني به آنها يورش برد و آنان را نابود ساخت».

باب (14): دوزخ با هواهاي نفساني، احاطه شده است

2086 [illegible]: «[illegible]». (6487: [illegible])

ترجمـــــه: از ابـــــوهريره روايت است كه رسو ل الله فرمود: «آتش، در حجـاب هواهـاي نفسـاني و بهشت، در حجـاب دشواريها است». يعني هركس بدنبال هواهـاي نفسـاني بـرود، به جهنم، و هركس دشواريها را در راه دين، تحمل كنــد، به بهشت مي رود.

باب (15): بهشت و دوزخ از بند كفشهايتان به شما نزديكتراند

2087 [illegible]

(6488: [illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم فرمـود: «بهشت و دوزخ از بند كفشهايتان به شما نزديكترند».

باب (16): هميشه بايد به اشخاص پايين تر از خود، نگاه كرد نه بالاتر از خود

2088 [illegible]

(6490:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره [illegible] روايت است كه رسول الله [illegible] فرمـود: «هرگاه، يكي از شما فـردي را ديد كه به او در مـال و جمـال، برتري عنايت شـده اسـت، به افـرادي كه از خـودش، در سـطح پايين تري قرار دارند، نگاه كند ».

باب (17): ارادة كار نيك و بد

2089- [illegible]

[illegible] (6491:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويـد: نـبي اكـرم ﷺ به نقل از پروردگــارش فرمــود: «خداونــد، نيكي ها و بــديها را

مشـخص نمـوده و آنها را بيـان كـرده است. پس هـركس، اراده نمايد كه كار نيكي انجام دهد ولي آنرا عملي نكند، خداوند براي او نـــزد خـــودش، يک نيكي كامل، ثبت مي نمايد. و اگر قصد انجام عمل نيكي را بنمايد و به آن، عمل كند، خداوند نزد خـود، ده تا هفت صد نيكي و چندين برابر بيشـتر از اين، بـرايش ثبت مي نمايد. و هركس، قصد انجام عمل بدي را بكند و آنرا عملي نسازد، خداوند، يک نيكي كامل، نزد خـود، بـرايش ثبت مي كند. و اگر قصد انجــام عمل بــدي را بنمايد و مــرتكب آن شــود، خداوند برايش يک بدي، ثبت مي نمايد».

باب (18): از بين رفتن امانت داري

2090

[illegible]

(6497:[illegible])

ترجمه: حذيفه مي گويد: رسول الله دو حديث براي ما بيـــان فرمـــود كه يكي از آنها را مشـــاهده نمـــوده ام و منتظر ديگري هستم. رسول خدا فرمود: «همانا امانت داري در ريشه ي دلهاي مردم، قرار داده شده است. ســپس، اين مطلب را از

قر آن و سنت هم دانستند». همچنين پيامبر خـدا دربـارة از ميان رفتن امانت داري سـخن گفت و فرمـود: «روزي خواهد آمد كه فرد مي خوابد و امانت داري از قلب اش برداشته مي شود طوريكه اثر آن، مثل يک نقطة كم رنگ در قلب اش باقي مي ماند. سپس بار ديگر كه مي خوابد، امانت داري بطـور كلي از قلبش برداشته مي شـود و فقط اثر آن، مانند اثـري كه بر دست كارگر است، با قي مي ماند. مانند اينكه شـما اخگـري را روي پايتان بغلطانيد و پايتان، بـاد كند. شـما آنـرا برآمـده مي بينيد اما درحقيقت، چيزي در آن وجـود نـدارد. مـردم با يكـديگر، داد و سـتد مي كنند اما كسي پيـدا نمي شـود كه امـانت را برگرداند. تـا جـايي كه مـردم مي گوينـد: در فلان قبيلـه، مـردي

بسيار امـانت دار وجـود دارد. و همچـنين در بـاره ي يک شـخص مي گوينـد: چقـدر عاقـل، زيـرک و زرنگ است در حـالي که در قلب اش به اندازه ي يك دانه ي خردل، ايمان وجود ندارد» .

حذيفه مي گويد: «زمـاني بودکه از داد وسـتد با هر يک از شما هيچ پروايي نداشتم. زيرا اگر طرف معامله، مسـلمان بـود، اسـلامش بـاعث مي شد تا امـانت را برگردانـد. و اگر نصـراني بود، حـاکم اش امـانت را به من برمي گردانـد. اما امـروز، بجز فلاني و فلاني، با کسي ديگر، داد و ستد نمي کنم».

2091 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6498)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويـد: شـنيدم كه رسول الله [illegible] مي فرمود: «مردم مانند صد شتري هسـتند كه يک سواري در ميان آنها يا فت نمي شـود». يعـني همـانطور كه در ميان صد شتر ، يک شتر خوب براي سواري پيدا نمي شـود، در ميان اين همه انسان، يک نفر براي دوستي و رفـاقت يا فت نمي شود.

باب (19): رياكاري و شهرت طلبي

2092 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6499)

ترجمه: جندب مي گويد: «نبي اكرم فرمود: «هركس كه بدنبال شهرت باشد، خداوند دست اش را رو مي نمايد. و هركس، رياكاري كند، خداوند ريا كاري اش را آ شكار مي سازد».

باب (20): تواضع و فروتني

2093

(6502:

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه رسو ل الله فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: هركس، با دوستان من دشـمني كنـد، من با او اعلام جنگ مي نمـايم. و بنـده ام با هيچ چـيز محبـوبي نزد من به انـدازه ي انجـام آنچه كه بر او فـرض قـرار داده ام، به من نزديك نمي شود. و همچنان با انجـام نوافل به من تقـرب مي جويد تا اينكه محبـوب من قـرار مي گـيرد. پس هنگـامي كه مورد محبت ام قـرار گـرفت، من گـوش، چشـم، دست و پـايش مي شوم كه بوسيله ي آنها مي شنود و مي بيند و مي گــيرد و راه مي رود. و اگر از من طلب كنـد، به او عطا مي كنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه مي دهم. و در هـر كـاري كه مي خـواهم

انجـام دهم، به انـدازه ي قبض روح مؤمـني كـه مـرگ را نمي پسندد و من هم آزارش را نمي پسندم، متردد نمي شوم».

باب (21): هركس، آرزوي ديدار خدا را داشته باشد، خدا نيز مشتاق ديدارش خواهد بود

2094 [illegible]

[illegible]

(6507:[illegible])

ترجمه: عباده بن صامت مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هركس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هركس كه ملاقا ت خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد».

عايشه رضي الله عنها يا يكي ديگر از همسران نبي اكـرم گفت: ما مرگ را دوست نداريم. رسـول خـدا فرمـود: «هـدف، اين نيست. بلكه هنگامي كه مرگ به سراغ مؤمن بيايد، او را به خشنودي و بخشش الهي، بشـارت مي دهند. در اين هنگـام، هيچ چيزي بـرايش از آنچه كه در انتظـارش هسـت، محبوبـتر نيست. پس او ملاقــات خــدا را دوست دارد و خــدا هم ملاقــات او را دوست دارد. اما هنگـامي كه مــرگ كـافر فــرا رســد، او را به عذاب الهي، بشارت مي دهند. لذا هيچ چـيزي بـرايش از آن چه كه در انتظــــارش مي باشد، نــــاگوارتر نيست. اينجاست كه او ملاقـات خـدا را دوست نـدارد و خـدا هم ملاقـات او را دوست ندارد».

باب (22): سكرات موت

2095- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 6511)

ترجمـه: عايشه رضي الله عنها مي گويـد: افـرادي خشن از باديه نشينان نزد نبي اكرم ﷺ مي آمدند و مي پرسـيدند: قيامت كي بر پا مي شــود؟ رســول خــدا ﷺ با نگــاه كــردن به

كوچكترين آنها مي فرمود: «اگر اين شخص، زنده بمانـد، قبل از اين كه پير شود، قيامت شما برايتان برپا خواهد شد».

باب (23): روز قيامت، خداوند زمين را در قبضة خود ميگيرد

2096 [illegible]

[illegible]

([illegible]:6520)

ترجمـه: از ابوسـعيد خـدري روايت است که نـبي اکـرم فرمود: «زمين در روز قيامت به يک قرص نان، تبديل مي شــود و خداوند جبار آنرا با دست اش مي گرداند و بعنوان مهماني به اهل بهشـت، تقـديم مي نمايد همانطورکه يکي از شـما نـاني را

که در سفر مي پـزد، از اين دست به آن دست مي کند و جمع و جور مي نمايـد». پس از آن، مـردي از يهوديـان آمد و گفت : اي ابو القاسم! خداوند تو را مبارك گردانـد. آيا از مهمـاني اهل بهشت در روز قيـامت، تو را مطلع نسـازم؟ فرمـود: «بلي». آن مـرد، همانگونه که نـبي اکـرم فرمـوده بـود، گفت: زمين به يک قرص نان، تبديل مي شود. نـبي اکـرم بسـوي ما نگـاه کـرد و خنديد تا جايي که دندانهاي مبـارک اش، آشـکار شد. آنگـاه مـرد يهـودي گفت: آيا از خـورش بهشـتيان تو را بـاخبر نسازم؟ خـورش آنها بـالام و مـاهي است. صـحابه پرسـيدند: آن، چيست؟ مرد گفت: ماهي وگـاوي هسـتند که ازگوشه ي کبد آنها هفتاد هزار نفر مي خورند.

2097- [illegible] (6521)

ترجمه: سهل بن سعد مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم فرمود: «روز قيا مت، مردم روي زميني كاملا سفيدكه مانند نان آردِ بدون سبوس است، حشرخواهند شد». سهل يا يكي ديگر از راويان مي گويد: در آن زمين، هيچ كس، خط و نشاني ندارد.

باب (24): روز محشر

2098 [illegible]

([illegible]:6522)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نـبي اکـرم فرمـود: «مـردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهي در بيم و اميد به سر مي برند. و گروهي ديگر هسـتند که هر دو نفـر، سه نفـر، چهـار نفر و ده نفر آنان بر يک شـتر، سـوار خواهند شـد. و باقيمانـدة آنـان را که گـروه

سوم هستند، آتش جمع مي كند و هركجا هنگام ظهر يا شب بخوابند با آنها توقف مي كند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

2099- [illegible] (6527:[illegible])

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «پا لخت، عريان و بدون ختنه، حشر خواهيد شد». عايشه رضي الله عنها مي گويد: گفتم: «اي رسول خدا!

مـردان و زنـان، بـاهم حشر مي شـوند و به يگـديگر، نگـاه مي كننـد؟! فرمـود: «مسـئله دشـوارتر از آن است كه كسي در اين فكر باشد». (به ديگري نگاه كند).

باب (25): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: آيا آنان فكر نمي كنند كه در روز بزرگي برانگيخته مي شوند، روزي كه مردم در پيشگاه پروردگارشان حاضر مي شوند

2100

(6532:)

ترجمه: از ابـوهريره روايت است كه رسـول الله فرمـود: «روز قيـامت، مـردم به انـدازه اي عـرق مي كنند كه عـرق به گوشهايشان مي رسد و هفتاد ذراع در زمين فرو مي رود».

باب (26): قصاص در روز قيامت

2101 [illegible]: «[illegible]». (6533: [illegible])

ترجمه: عبدالله بن مسعود مي گويد: نبي اكرم فرمـود: «نخستين، فيصله اي كه در (روز قيـامت) ميـان انسـانها صـورت مي گيرد، در مورد خونها (قتلها) است».

باب (27): توصيف بهشتيان و دوزخيان

2102

[illegible] (6548: [illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهمـــــــا روايت است كه رســول الله ﷺ فرمــود: «هنگــامي كه بهشــتيان به بهشــت، و جهنميان به جهنم مي روند، مرگ را مي آورند و ميان بهشت و دوزخ، ذبح مي كنند و يک منادي، ندا مي دهدكه: اي بهشتيان! بعد از اين، مرگي وجود ندارد. و اي دوزخيان! بعد از اين، مرگي وجــود نــدارد. در نتيجه، بهشــتيان بيش از پيش، خوشــحال، و دوزخيان بيش از پيش غمگين مي شوند».

2103 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6549)

ترجمه: ابوسـعيد خـدري مي گويد: رسـول الله فرمـود: «خداوند متعال خطاب به بهشتيان مي فرمايد: اي بهشتيان! آنـان مي گويند: لبيك اي پروردگـار ما! آمـادة خـدمتيم. مي فرمايد: آيا

راضي و خشنود هستيد؟ مي گويند: چرا را ضي نباشيم؟ تو به ما نعمت هايي ارزاني داشته اي كه به هيچ يک از مخلوقات ات عنايت نكرده اي. خداوند مي فرمايد: بهتر از اين، به شما عنايت مي كنم. آنان مي گويند: پروردگارا! چه چيزي بهتر از اين است؟ مي فرمايد: رضايت و خشنودي ام را شامل حال شما مي گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمي شوم».

2104- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 6553)

ترجمه: از ابو هريره روايت است كه نبي اكرم فرمـود: «فاصلة ميـان دو شـانة كـافر به انـدازة مسـافتي است كه يک سوار با شتاب، در سه روز، طي مي كند».

2105 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6559)

ترجمه: انس بن مالک مي گويد: نــبي اكــرم فرمــود: «گروهي بعد از اينكه آتش آنها را سوخته و سـياه كـرده اسـت، از دوزخ بيرون مي آيند و وارد بهشت مي شوند. پس بهشـتيان، آنان را جهنميان مي نامند».

2106– [illegible] «[illegible]». (6562:[illegible])

ترجمه: نعمان بن بشير [illegible] مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] فرمـود: «آسـان تـرين عـذاب جهنميـان در روز قيـامت از آن شخصي است كه دو اخگر در گـودي كف پاهـايش گذاشـته مي شود كه بر اثر آن، مغز سرش بجوش مي آيد همانگونه كه ديگ و ظرف عطار مي جوشد».

2107 [illegible]». (6569:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هيچ كس وارد بهشت نمي شود مگر اينكه جايش در دوزخ در صورتيكه بد كردار مي بود، به او نشان داده مي شود تا بيشتر سپاسـگزاري كند. و همچنين هيچ كس وارد دوزخ نمي شـود مگر اينكه جـايش در بهشت در صورتيكه نيك كردار مي بود، به او نشان داده مي شود تا باعث حسرت وي گردد».

باب (28): دربارة حوض (كوثر)

2108- [illegible] (6579)

ترجمه: عبدالله بن عمـــرو رضي الله عنهما مي گويد: نـــبي اكرم ﷺ فرمود: «حوض من به اندازة مسافت يک ماه راه است. آبش، ســـــفيدتر از شــــير، و بــــويش، خوشــــبوتر از مشک و

پارچ هايش به اندازة ستارگان آسمان است. هركس از آن پـارچ ها، آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد».

2109 [illegible]:
«[illegible]». ([illegible]:6577)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهمـا مي گويد: نـبي اكـرم فرمـــود: «پيش روي شـــما حوضي وجـــود دارد كه به انـــدازة مسـافت ميـان دو روسـتاي جَربـاء و أذرُح اسـت». (بـرخي گفته اند: جربـاء و أذرح دو روسـتا در شـام اند كه فاصلة ميـان آنها سه شبانه روز، راه است).

2110- [illegible] (6580: [illegible])

ترجمه: انس بن مالک می گوید: رسـول الله فرمـود: «بزرگي حوض من به اندازة مسافت میـان أيله و صـنعاي يمن، و تعداد پارچ هاي آن، به اندازة ستارگان آسمان است».

2111- [illegible]

[illegible]

». (6587:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره روايت مي كندكه نـبي اكـرم فرمـود: «در حـالي كه (كنـار حـوض) ايسـتاده ام، ناگهـان چشم ام به گروهي مي افتد و آنها را مي شناسم. در اين هنگـام، مـردي از ميان من و آنان، بيرون مي آيد و (به آنـان) مي گويد: بياييد. من

مي گـويم: كجـا؟ مي گويد: به خـدا سـوگند كه بسـوي آتش. مي گـويم: آنـان چكـار كـرده انـد؟ مي گويـد: آنها بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. سـپس ناگهـان، گـرو هي ديگـر، آشـكار مي شـود و هنگـامي كه آنها را مي شناسـم، مـردي از ميان من و آنان بـيرون مي آيد و (به آنـان) مي گويد: بياييد. مي گويم: كجا؟ مي گويد: سو گند به خدا كه بسوي آتش. مي گويم: چكـار كـرده انـد؟ مي گويد: آنـان بعد از تو به پشت سرشـان برگشـتند و مرتد شـدند. فكر نمي كنم كه از ميـان آنـان، جز افراد كمي كه به اندازة تعداد شتران سـرگردان هسـتند، كسي نجات پيدا كند».

2112- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 6591)

ترجمه: حارثه بن وهب مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم سخن از حوض به ميان آورد و فرمود: «به اندازة مسافت ميان مدينه و صنعاء است».

75 ـ كتاب قضا و قدر

باب (1): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم ها خشك شده اند

2113 [illegible]

[illegible] (6596)

ترجمه: از عمــران بن حُصــين روايت است كه مــردي گفت: اي رسول خدا! آيا بهشتيان و دوزخيان، مشخص شده اند؟ فرمــود: «بلي». آن مرد گفت: پس چه نيـازي به اعمـال اسـت؟ فرمود: «هركس، عملي را انجـام مي دهد كه بـراي آن، آفريـده شــده است. و يا هــركس، همــان كـاري را انجــام مي دهد كه برايش ميسر است».

(همچـنين هيچ كس بهشـتي و يا دوزخي بـودن خـود را نمي داند. لذا همه ي افراد، مكلف اند كه عمل كنند).

باب (2): امر خداوند، مقدّر و شدني است

2114 [illegible] (6604)

ترجمه: حذيفه مي گويد: رسول الله براي ما خطبه اي ايــراد كردند و در آن، تمــام امــوري (فتنه هــايي) را كه تا روز قيامت، اتفاق مي افتد، بيان نمودند. بعضي، سـخنان آنحضـرت

را فهميدند و برخي ديگر نفهميدند. من هرگاه، چيزي را ببينم كه فراموش كرده ام، بيـاد مي آورم. چنانكه اگر فـردي چـيزي را ببيند و با فاصـله گـرفتن از آن، آنـرا فرامـوش كند، هنگامي كه آنرا مي بيند، بيادش مي آيد.

باب (3): نذر، بنده را بسوي قضا و قدر، سوق مي دهد

2115 [illegible] «[illegible]». (6609:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره می گويد: نـبي اکـرم فرمـود: (خداوند متعال مي فرمايد): «نذر براي بني آدم، چيزي را كه مقدر كرده ام، تغيـير نمي دهد. ولي تقـدير است كه انسـان را به سـوي نذري سوق مي دهد كه من بـرايش مقـدر نمـوده ام و بوسـيلة آن، چيزي از دست بخيل، بيرون مي آورم».

باب (4): معصوم، كسي است كه خداوند او را حفظ نمايد

2116- ... (6611)

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هيچ خليفه اي به خلافت نمي رسد مگر اينكه دو همنشـــين دارد كه يكي از آنها او را وادار به نيكي مي كند و به سوي آن فـرا

مي خواند و ديگري او را وادار به بدي كـرده و بسـوي آن فـرا مي خوانـــــد. و معصــــوم، كسي است كه خداوند او را حفظ نمايد».

باب (5): خداوند، ميان انسان و قلب اش (آرزوهايش) فاصله مي اندازد

2117 [illegible]: [illegible] «[illegible]».

([illegible]:6617)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: بسياري از سوگندهاي نبي اكرم چنين بودند كه مي فرمود: «نــه، و سو گند به ذاتي كه دلها را از يک حالت به حـالتي ديگـر، تغيـير مي دهد».

76ـ كتاب سوگندها و نذرها

باب (1): دربارة اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿خداوند، شما را بخاطر سوگندهاي غير ارادي تان مؤاخذه نمي كند﴾

2118 [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 6622)

ترجمه: عبـدالرحمن بن سـمره مي گويد: نـبي اكـرم فرمود: «اي عبدالرحمن بن سمره! درخواست امـارت نكن. زيـرا اگر بعد از درخواسـت، به امـارت برسـي، با آن، (امـارت) تنها خواهي ماند. اما اگر بـدون درخواست، به امـارت برسي، خداوند تو را يـاري خواهد كـرد. و اگر بـراي انجـام كـاري، سـوگند يـاد كردي و خلاف آنرا بهتر دانستي، پس كفارة سوگندت را ادا كن و همان كار بهتر را انجام بده».

2119- [illegible]

[illegible]».

([illegible]:6624، 6625)

ترجمه: ابوهريره میگوید: نبي اکرم فرمود: «ما ديرتر از همه آمده ايم ولي روز قيامت، بر همه، پيشي خواهيم گرفت».

همچــنين رسول الله فرمــود: «سو گند به خــدا که گنــاه اصرار ورزيدن بر سوگندي که يکي از شما بــراي ضــرر رساندن به خــانواده اش يــاد کــرده است، نــزد خداوند از گنــاه ســوگند شکستن و پرداخت کفاره اي که خداوند بر او فرض قرار داده، بيشتر است».

باب (2): پيامبر خدا چگونه سوگند ياد مي كرد؟

2120

(6632:)

ترجمه: عبدالله بن هشامؓ مي گويد: ما همراه نبي اکـرم ﷺ بوديم در حالي که ايشان دست عمر بن خطاب ؓ را گرفته بود. عمرؓ عرض کرد: اي رسول خدا! شما نزد من از هر چيز ديگري جز خودم، محبوبتري. نبي اکرم ﷺ فرمـود: «نـه، سو گند به ذاتي که جانم در دست اوست تا زماني که من نزد تو از خـودت هم محبوبتر نباشم» (به کمال نخواهي رسـيد). عمرؓگفت: سـوگند به خدا که تو هم اکنون براي من از خودم هم محبوبتري. نبي اکرم ﷺ فرمود: «اکنون اي عمر» (به کمال رسيدي).

2121- [illegible]

ترجمه: ابوذر مي گويد: نزد رسو ل الله رفتم در حـالي كه ايشـان در سـايه ي كعبه نشسـته بـود و مي فرمـود: «سـوگند به پروردگـار كعبه كه آنها در ضـرر و زيـان بسر مي برند، سوگند به پروردگار كعبه كه آنهـادر ضـرر و زيـان بسر مي برند».

با خود گفتم: مرا چه شده است؟ آيا رسول خدا در من چيزي ديده است؟ پس نزد آنحضرت نشستم در حالي كه ايشان همان جمله را تكرار مي كرد. از آنجايي كه غم و اندوه، سراسر وجودم را فرا گرفته بود، نتوانستم سكوت نمايم. لذا گفتم: اي رسول خدا! پدر و مادرم فدايت باد. آنان چه كساني هستند؟ فرمود: «كساني اند كه مال و ثروت زيادي دارند مگر اينكه آنرا اينگونه و اينگونه (در راههاي مختلف خير) انفاق نمايند».

باب (3): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿مشركين با همة توان خود و با تأكيد هر چه بيشتر، سوگند مي خوردند﴾

2122

(6656)

ترجمه: ابـوهريره مي گويـد: رسـول الله فرمـود: «هر مسـلماني كه سه فرزند، از دست بدهـد، آتش به او نمي رسد مگر به انــدازه اي كه قسم خداونــد، كفــاره شــود». (چنانكه

فرموده است: «إن منكم الا واردها »يعـني هر يک از شـما وارد جهنم مي شود به ين معـني که همه ي افـراد بـدون اسـتثناء از بالاي آن، عبور مي کنند).

باب (4): اگر کسي فراموش کند و سوگندش را بشکند

2123 [illegible] قَالَ: « [illegible] ». ([illegible]:6664)

ترجمه: از ابوهريره روايت است که نبي اکـرم فرمـود: «خداوند از وسوسه هاي امتم و آنچه که در دلهايشان مي گذرد

تا زماني كه آنها را عملي نكـرده اند و يا بـه زبـان نيـاورده اند، صرف نظر نموده است».

باب (5): نذر كردن براي اطاعت از خداوند است

2124 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6696)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نــــبي اكرم [illegible] فرمود: «هركس، نذر كـرد كه از خـدا اطا عت كنـد، پس

از او اطا عت نمايد. و هركس، نذر كرد كه از او نافرماني كند، پس نافرماني نكند» (به اين نذرش وفا ننمايد).

باب (6): اگر كسي بميرد و نذري بر ذمه اش باشد

2125 - [illegible] (6698)

ترجمه: از سعد بن عباده انصاري روايت است كه ايشان در باره ي نذري كه بر ذمه ي مادرش بود و او قبل از اداي

آن، فوت نمود، استفتاء كرد. رسول اكرم ﷺ به او فتـوا داد تا به نيابت از مادرش، آن نذر را ادا كند.

باب (7): نذر كردن براي انجام گناه و چيزي كه توان آنرا ندارد

2126- [illegible]

[illegible] «[illegible]». ([illegible]:6704)

ترجمه: ابن عبـــاس رضي الله عنهما مي گويد: روزي نـــبي اكرم در حال سـخنراني، مـردي را ديد كه ايسـتاده است. علت اش را پرسـيد. گفتند: او ابواسـرائيل است. نـذر كـرده است كه بايستد و ننشيند، زير سايه نرود، حرف نزند و روزه بگـيرد. نـبي اكرم فرمـود: «به او بگوييد تا حـرف بزنـد، زير سـايه بـرود و بنشيند. ولي رو زه اش را كامل كند».

77 ـ کتاب کفارة سوگند

باب (1): صاع مدينه و مُدّ نبي اکرم

2127 [illegible] (6712)

ترجمه: صائب ابن يزيد مي گويد: صاع، در زمان رسو ل الله به انـــــــــــــــدازه ي يک و يک ســـــــــــــــوم مدّ امروزي شما بود.

2128– [illegible] «[illegible]». [illegible] (6714)

ترجمه: انس ابن مالک [illegible] مي گويد: رسو ل الله [illegible] فرمـود: «خـدايا! در پيمانـه، صـاع و مُـدّ آنها (اهل مدينه) بـركت عنـايت كن». [illegible]

78 ـ کتاب میراث

باب (1): میراث فرزند از پدر و مادرش

2129 [illegible]: «[illegible]». (6732:[illegible])

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم فرمود: «سهميه هاي معين شده ي ارث را به صاحبان آنها بدهيد. و باقيماندة آنـرا به نزديكـترين خويشـاوندِ مـردِ ميت بدهيد».

باب (2): ميراث دختر پسر با خواهر

2130 [illegible]

(6736:[illegible]) .[illegible]

ترجمه: از ابو موسي اشـعري [illegible] دربـاره ي مـيراث دخـتر، دخـتر پسر و خـواهر پرسـيدند. گفت: نصف را به دخـتر و نصف

ديگر را به خواهر بدهيد. باز هم نزد ابن مسعود برويد. او نيز همين جواب مرا خواهد داد. آنان از ابن مسعود پرسيدند و جواب ابوموسي را نيز برايش بازگو نمودند. ابن مسعود گفت: اگر من هم مانند او قضاوت كنم، گمراه شده و از هدايت يافتگان نيستم. من آنگونه قضاوت مي كنم كه نبي اكرم قضاوت نمود. نصف آنرا به دختر و براي كامل شدن دو سوم، يک ششم آنرا هم به دختر پسر و باقيمانده اش را به خواهر بدهيد. راوي مي گويد: سپس نزد ابوموسي آمديم و او را از فتواي ابن مسعود مطلع ساختيم. گفت: تا زماني كه اين دانشمند در ميان شماست از من نپرسيد.

باب (3): بردة آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار مي روند

2131 [illegible] «[illegible]» ([illegible]:6761)

ترجمه: از انس بن مالک روايت است که نبي اکرم فرمود: «برده ي آزاد شده ي هر قوم، جزو همان قوم بشمار مي رود». يعني به آنان نسبت داده مي شود و آنان از او ارث مي برند.

2132 [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6762)

ترجمه: از انس بن مالک [illegible] روايت است كه نـبي اكـرم [illegible] فرمـود: «پسر خـواهر هر قـوم، جـزو همـان قـوم، بشـمار مي رود».

باب (4): كسي كه خود را به غير پدرش، نسبت دهد

2133 [illegible] «[illegible]

[illegible]

(6767:[illegible])

ترجمه: ســعد بن ابي وقاص مي گويد: شــنيدم كه نــبي اكـرم فرمـود: «هـركس كه دانسـته، خـود را به غـير پـدرش، نسبت دهد، بهشت بر او حرام خواهد شد».

سپس اين حديث، براي ابــوبكره بازگوگرديد. وي گفت: من هم با گوشـهاي خـودم آنـرا از رسـول الله شـنيدم و بخـوبي بخاطر دارم.

2134 [illegible] : [illegible] «[illegible]». ([illegible]:6768)

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمود: «از پدرانتان روي گرداني نكنيد (خود را به ديگران نسبت ندهيد). پس هركس از پدرش روي گرداني كند، كفران نعمت كرده است».

79 ـ كتاب حدود

باب (1): زدن با شاخة درخت خرما وكفش

2135- [illegible] قَالَ [illegible] (6777:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: مردي را نزد نـبي اكـرم آوردند كه شراب خورده بود. رسول الله فرمود: «او را بزنيد». ابوهريره مي گويـد: تعـدادي از ما با دست، تعـدادي با كفش و بعضي هم با پارچـه، او را زدند. و هنگـامي كه برگشت و رفت، يكي از حاضـران

گفت: خدا تو را رسوا کند. رسـول خـدا فرمـود: «اینگونه نگویید و شیطان را علیه او کمک نکنید».

2136- [illegible] (6778)

ترجمه: علي بن ابي طـالب مي گويد: هــركس را كه حد بزنم و در اثر آن، بميرد، نـاراحت نمي شـوم. جز شـراب خـوار كه اگر در اثر حد زدن بمــيرد، ديه اش را پـــرداخت مي نمايم. زيرا رسول الله حدي را برايش معين نفرمود.

(2137) [illegible]

(6780:[illegible])

ترجمه: عمر بن خطاب مي گويد: در زمان نبي اكرم مـردي بنـام عبدالله كه ملقب به حمـار (الاغ) بـود، وجـود داشت. او رسـول الله را مي خنداند. آنحضـرت او را بخـاطر شـراب خـواري، حد زده بـود. روزي، همين شخص را

(بخاطر شراب خواري) نـزد رسـول خـدا آوردند. پيـامبراكرم دستور داد تا او را حَد بزنند. يكي از حاضران گفت: خـدايا! او را لعنت كن. چقدر شراب مي خورد. نبي اكـرم فرمـود: «او را لعنت نكنيد. بخدا سو گند تا جاييكه من مي دانم او خدا و رسولش را دوست دارد».

باب (2): لعنت كردن دزد

2138 [illegible]

(6783:[illegible])

ترجمـه: از ابـوهريره روايت است كه نـبي اكـرم فرمـود: «خداوند، دزد را لعنت كند كه با دزديدن تخم مرغ و ريسماني، باعث مي شود تا دست اش قطع گردد».

باب (3): دست دزد، چه وقت بريده مي شود؟

2139 [illegible] (6789:[illegible]).

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نـبي اكـرم [illegible] فرمود: «دست دزد به خاطر يک چهارم دينـار و بيشـتر از آن، بريـده مي شود».

2140 [illegible] (6792:[illegible]).

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: در زمـان نـبي اكـرم ﷺ دست دزد فقط در مقابل دزديـدن چـيزي كه به انـدازه ي يک سـپر، قيمت داشت، قطع مي شد.

2141- [illegible] (6796: [illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكــرم ﷺ دست دزدي را بخاطر سپري كه قيمت اش سه درهم بود، قطع كرد.

80ـ كتاب كفار و مرتدين محارب

باب (1): تعزير و تنبيه چه اندازه است؟

2142 [illegible] : [illegible] : «[illegible]». ([illegible]: 6848)

ترجمه: ابـوبُرده مي گويد: نـبي اكـرم مي فرمـود: «بجز حـدودي كه تعـداد شلاقهايشـان در قـرآن و حـديث، معين شـده است، به هيچ كسي ديگر نبايد بيشتر از ده شلاق زد».

باب (2): متهم كردن بردگان به زنا

2143- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 6858)

ترجمه: ابـوهريره مي گويد: شـنيدم كه ابو القاسم مي فرمود: «هـركس، بـرده اش را متهم به زنا كند در حـالي كه او چنين گناهي مرتكب نشده است، روز قيامت، شـلاق زده خواهد شد مگر اينكه سخنش در مورد او درست باشد».

81 ـ كتاب خون بها

2144 ـ [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6862)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رســـول الله ﷺ فرمود: «مؤمن تا زماني كه مرتكب خـون نـاحق نشـده باشد در

امـــان بسر مي بـــرد و احتمـــال مي رود که توبه اش پذيرفته شود».

2145 [illegible] «[illegible]». (6865:[illegible])

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهمـا مي گويد: نـبي اکـرم [illegible] خطـاب به مقـداد فرمـود: «اگر مـرد مؤمـني، ايمـان اش را از کفار، پنهـان مي کـرد سـپس آنـرا آشـکار سـاخت و تو او را به

قتل رساندي!! بايد گفت كه تو هم قبلا ايمانت را در مكه پنهان مي كردي».

باب(1) : ﴿هركس، سبب زنده ماندن انساني شود، گويا همة انسانها را زنده نگه داشته است﴾

2146 [illegible]

(7070: [illegible])

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ﷺ فرمود: «هركس، عليه ما اسلحه بــردارد، از ما نيست».

باب (2): دربارة اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص مي شود﴾

2147- [illegible]

[illegible] (6878)

ترجمه: عبد الله بن مسـعود [illegible] مي گويد: رسـول الله [illegible] فرمـود: «هر مسـلماني، گـواهي دهدكه هيچ معبـودي بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده ي خـدا هسـتم، ريختن خـونش جـايز نيست مگر بخاطر يكي از اين سه مورد: اگر انسان ديگـري را بكشد،كشته مي شود. فردي كه ازدواج كرده باشد و بعد از آن، مـرتكب زنا شـود و كسي كه از دين خـارج شـود و جمـاعت مسلمانان را رها كند».

باب (3): كسي كه به ناحق به دنبال ريختن خون ديگري باشد

2148- [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:6882)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم [illegible] فرمود: «مبغوض ترين مردم نزد خداوند سه گروه اند: نخست،

كسـاني كه در حـرم، سـتم و الحاد كننـد. دوم: كسـاني كه در اسلام بدنبال احياء ارزشهاي دوران جاهليت باشند. سوم: كسـاني كه به ناحق در صدد كشتن ديگران برآيند».

باب (4): كسي كه حق خود را بدون اجازة حاكم از كسي بگيرد و يا قصاص نمايد

2149 - [illegible]

«[illegible]». (6888:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره مي گويد: شـنيدم كه رسـول الله مي فرمود: «اگر كسي بدون اجازه، به داخل خانه ات نگـاه كـرد و تو با پرتاب سنگريزه؛ چشم اش را كـور كـردي، هيچ گنـاهي بر تو نيست».

باب (5): خونبهاي انگشتان

2150 [illegible] (6896)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم فرمود: «اين و اين با يكديگر، برابرند». و هدف اش اين بود كه انگشت كوچک و شست در خون بها، برابرند.

82 ـ كتاب درخواست توبه از مرتدين و معاندين و جنگيدن با آنها

باب (1): گناه كسي كه به خدا شرك ورزد

2151- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 6921)

ترجمه: ابن مسعود مي گويد: مردي گفت: اي رسول خدا! آيا بخاطر اعمالي كه در دوران جاهليت، انجام داده ايم، مؤاخذه مي شويم؟ پيامبر اكرم فرمود: «هركس در اسلام، خوبي كند (مسلمان واقعي باشد) بخاطر گناهاني كه در دوران جاهليت، انجام داده است، مؤاخذه نمي شود. و هركس، در

اسلام، بدي كند (فقط به ظاهر مسلمان باشد) به خاطر گناهـان اول و آخرش مؤاخذه مي گردد».

83 ـ كتاب تعبير خواب

باب (1): رؤياي نيكوكاران

2152 [illegible] (6983:[illegible])

ترجمه: انس بن مالک [illegible] مي گويد: رسـول الله [illegible] فرمـود: «خواب خوبي را كه فرد نيكوكار مي بينـد، يک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار مي رود».

باب (2): خواب خوب از جانب الله است

2153 [illegible] (6985:[illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري [illegible] مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] فرمود: «هرگاه، يكي از شما خوابي ديد كه آنرا دوست دارد، پس بداند كه آن خواب، از جانب الله است. لذا خدا را سپاس گويد و آنرا براي ديگران، تعريف كند. و اگر امر ناپسندي را خواب ديد، پس بداند كه از جانب شيطان است. لذا از شر آن

به خدا پناه ببرد و آنرا بـراي كسي تعريف نكند. چـرا كه در اين صورت، به او ضرري نخواهد رساند».

باب (3): بشارت دهندها

2154- [illegible] (6990:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره مي گويد: شـنيدم كه رسـول الله مي فرمود: «از نبوت، چيزي بجز بشـارت ها، بـاقي نمانـده اسـت». صحابه پرسيدند: بشارتها چه هستند؟ فرمود: «خوابهاي خوب».

باب (4): كسي كه نبي اكرم را در خواب ببيند

2155 [illegible] (6993:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره مي گويد: شـنيدم كه نـبي اكـرم مي فرمود: «هركس، مرا در خواب ببيند، در بيداري هم (در آخــرت) خواهد ديد. شـيطان نمي تواند خـود را به شـكل و صـورت من درآورد».

2156- [illegible] (6997: [illegible])

ترجمه: ابوسعيد خدري مي گويد: شنيدم كه نـبي اكـرم فرمود: «كسي كه مرا در خواب ببيند، همانا خواب درستي ديـده است. زيرا شيطان به شكل من در نمي آيد».

باب (5): خواب ديدن در روز

2157

[illegible]

(7002:[illegible])

ترجمه: انس بن مالک مي گويد: گاهي رسول خـدا نـزد ام حـرام دخـتر ملحـان که همسر عباده بن صـامت بـود، مي رفت. روزي، رسول اکرم به خانه ي ايشـان رفت و او بعد از پذيرايي، شروع به خاراندن سر مبارک رسول اکر م نمـود تا

اينكه آنحضرت خواب رفت. سپس بيـدار شد در حـالي كه مي خنديد.

ام حـرام مي گويد: گفتم: اي رسـول خـدا! چـرا مي خنـدي؟ فرمود: «گروهي از امتيـانم به من عرضه شـدند كه در راه خـدا جهاد مي كنند. آنـان بر پشت اين دريا سـوار مي شـوند و مانند پادشاهاني هستند كه بر تختها نشسـته انـد». ام حرام مي گويد: گفتم: اي رسول خـدا! از خداوند بخـواه كه مـرا جـزو آنان قـرار دهد. پيا مبر اكرم هم برايش دعا كرد.

دوباره آنحضرت سرش را گذاشت (خوابيد). و هنگـامي كه بيـدار شـد، مي خنديد. ام حرام مي گويد: گفتم: اي رسـول

خدا! چرا مي خندي؟ فرمـود: «گـروهي از امتيـانم به من عرضه شدند كه در راه خدا جهاد مي كنند...» و همـان سـخنان اول را تكرار كرد. گفتم: اي رسـول خـدا! از خداوند بخـواه كه مـرا نـيز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستي».

راوي مي گويد: آنگـــاه ام حـــرام در دوران معاويه بن ابي سـفيان به دريا سـفر كـرد و هنگـامي كه از دريا بـيرون آمد از سواري اش به زمين افتاد و فوت كرد.

باب (6): كسي كه در خواب ببيند كه در بند است

2158

(7017)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسـول الله فرمـود: «نزديک قيـامت، کم اتفـاق مي افتد که خـواب مـؤمن، درو غ از آب در آيد. چـرا که خـواب مـؤمن، بخشي از چهل و شش بخش نبـوت است. و آنچه که از نبوت باشد، دروغ از آب در نمي آيد».

باب (7): جابجا كردن چيزي در عالم خواب

2159- [illegible]: «[illegible]». (7038:[illegible])

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نـبي اكرم [illegible] فرمود: «در خـواب ديـدم كه زني سـياه رنگ و ژو ليـده

مو از مدينه بــيرون رفت و در مهيعه كه همــان جُحفه باشــد، سـكونت كـرد. خـوابم را چـنين تعبـير كـردم كه وبـاي مدينه به جُحفه منتقل مي شود».

باب (8): كسي كه خواب دروغين، بيان كند

2160

[illegible]». ([illegible]: 7042)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است که نـبي اکـرم ﷺ فرمـود: «هـرکس، خـوابي را که نديـده اسـت، بيـان کند (روز قيا مت) به او دســتور مي دهند تا دو دانه ي جو را با هم گره بزند در حالي که هرگز نمي تواند چنين کاري انجام دهد. و هرکس، به سخنان کساني گـوش فـرا دهد که آنها دوست ندارند و يا نمي خواهند که او سخنانشـــان را بشـــنود، روز قيا مت در گوشـهايش سـرب ذوب شـده مي ريزنـد. و هـرکس، تصـوير و

مجسمه اي بسازد، او را عذاب داده و به او دستور مي دهند تا در آن، روح بدمد و لي او نمي تواند».

2161 [illegible]: «[illegible]».

(7043:[illegible])

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهمـا مي گويد: رسـول الله ﷺ فرمـود: «يكي از بزرگـترين دروغها، اين است كه چـيزي را كه انسان، خواب نديده است، بگويد خواب ديده ام».

باب (9): اگر تعبير كنندة اولي، خواب را خوب تعبير نكند، از ديگري تعبير آن را بخواهد

2162

[illegible]

(7046:[illegible])

ترجمه: ابن عبــاس رضي الله عنهما مي گويد: مــردي نــزد رسول الله [illegible] آمد و گفت: ديشب، سايباني را در خواب ديدم كه از آن، روغن و عسل بر مي دارند. بعضي بيشتر و بعضي كمـتر برمي داشتند. همچنين ريسماني را ديدم كه از زمين به آسـمان، وصل شــده است. و تو را ديــدم كه آنــرا گرفته و بــالا رفــتي. سپس فرد ديگري آنرا گرفت و بـالا رفت.آنگـاه، شـخص ديگري آنـرا گـرفت و بـالا رفت. سر انجـام، فـردي ديگر آنـرا گـرفت و ريسمان، قطع شد. اما دوبـاره، وصل گرديـد. ابو بكر [illegible] گفت: اي

رسول خدا! پدرم فدايت بـاد، به من اجـازه دهيد تا آن را تعبـير كنم. نبي اكرم فرمود: «تعبـير كن». ابو بكر گفت: سـايبان، همـــان اســـلام است و عسل و روغـــني كه از آن مي چكد به معـــني قـــرآن است كه حلاوت اش مي چكد. بعضي، قـــرآن بيشتري، و برخي، قرآن كمـتري، يـاد مي گيرند. و ريسـماني كه از آسمان به زمين، متصل اسـت، حقي است كه تو به آن چنگ مي زني و خداوند تو را بالا مي بـرد. سـپس بعد از تـو، مـردي ديگر آنرا مي گيرد و با آن، صعود مي كند. و پس از آن، مردي ديگر آنـرا مي گـيرد و بوسـيلة آن، صـعود مي نمايـد. سـرانجام، مردي ديگر آنرا مي گيرد. اما ريسمان، كنده مي شود و دوبـاره و صل مي گـــردد و او هم به وســـيلة آن، صـــعود مي كند. اي

رسول خدا ! پدرم فـدايت بـاد، به من بگو كه درست گفتم و يا اشـتباه كـردم؟ نـبي اكـرم فرمـود: «بعضي از آنها را درست گفتي و بعضي ديگر را اشتباه». ابوبكر گفت: به خدا سوگند كه اشتباهاتم را به من مي گويي. پيا مـبر اكـرم فرمـود: «سـوگند نخور».

84 ـ كتاب فتنه ها

باب (1): اين سخن پيامبر اكرم كه فرمود: «پس از من چيزهايي را مي بينيد كه برايتان ناخوشايند است»

2163 [illegible]: «[illegible]». ([illegible]:7053)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است که نبي اکـرم ﷺ فرمـود: «هـرکس، چـيزي را از امـيرش ديد که بر او ناپسـند آمـد، صـبر کند. زيـرا هـرکس به انـدازة يک وجب از (اطاعت) حـاکم (مسـلمان) فاصـله بگـيرد (و بمـيرد) بر جـاهليت، مرده است».

2164– [illegible] (7056:[illegible])

ترجمه: عبـاده بن صـامت مي گويد: نـبي اكـرم ما را طلب كـرد و ما با ايشـان بيعت كـرديم. از جمله امـوري كه در مـورد آنها از ما بيعت گـرفت اين بـود كه فرمـود: «در حـالت خوشحالي و نگراني، سـختي و آسـاني و تر جيح ديگـران بر ما، از ايشان (رسول خدا) اطاعت كنيم. و همچـنين نبايد با واليـان

و حكـام، بخـاطر حكـومت، درگـير شـويم مگر زمـاني كه كفر آشكاري ديديد و براي آن از جانب خدا، دليل و برهاني داشـتيد. (در اين صورت مي توانيد مخالفت كنيد).

باب (2): ظهور فتنه ها

2165 [illegible]: [illegible]: [illegible]: «[illegible]». ([illegible]: 7067)

ترجمه: ابن مسعود مي گويد: شنيدم كه نبي اكـرم مي فرمود: «كساني كه هنگام برپا شدن قيامت، زنده اند، از بدترين انسانها هستند».

باب (3): هر زمان از زمان قبلي، بدتر خواهد بود

2166- [illegible]. ([illegible]:7068)

ترجمه: روايت است كه مردم از رفتار حجاج، نـزد انس بن مالک شكايت بردند. گفت: صبر كنيد. زيرا از هر زمـاني كه بر شما مي آيد، زمان بعدي بدتر خواهد بود. و اين تا زمـاني ادامه دارد كه پروردگارتان را ملاقات كنيد. من اين مطلب را از پيامبر شما شنيدم.

باب (4): اين سخن پيامبر اكرم ﷺ كه فرمود: «هركس، عليه ما اسلحه بردارد از ما نيست»

2167 [illegible] (7072:[illegible])

ترجمه: ابوهريره ﷺ مي گويد: نبي اكـرم ﷺ فرمـود: «هيچ يک از شما با اسلحه بسوي برادر مسلمانش اشاره نكند. زيرا شـما نمي دانيد شـايد شـيطان، بـاعث شـود تا به او ضـربه اي وارد گردد. و در نتيجه، شما در چاله اي از جهنم بيفتيد».

باب (5): فتنه هايي بروز خواهد كرد كه هر كس از آنها بيشتر فاصله بگيرد، بهتر است

2168 [illegible]

[illegible]

([illegible]:7081)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «بـزودي فتنه هـايي رخ خواهد داد كه در آنها فـرد نشسـته از فـرد ايسـتاده، بهـتر است. و فـرد ايسـتاده از كسي كه راه مي رود، بهـتر اسـت. و شخصي كه راه مي رود از كسي كه مي دود، بهتر است. (هركس دخالت كمتري در فتنه ها داشته باشد، بهـتر است). و هر كس كه به سـرا غ فتنه بـرود، او را هلاک خواهد كرد. لذا هركس، پناهگاهي يافت، به آن پناه ببرد».

باب (6): زندگي با باديه نشينان در دوران فتنه و فساد

2169 [illegible] (7087:[illegible])

ترجمه: روايت است كه سلمه بن اكوع نـزد حجـاج رفت. حجاج گفت : اي فرزند اكوع! به عقب برگشــتي و زند گي باديه نشــيني را انتخــاب كــردي؟ (در حــالي كه نــبي اكــرم بعد از هجرت، از اين كار، منع فرمـود). سـلمه بن اكـوع گفت: خـير، (من خلاف دستور پيـامبر اكـرم عمل نكـردم) بلكه آنحضـرت به من اجازه داد تا در صحرا و باديه، زندگي كنم.

باب (7): هرگاه، خداوند بر ملتي عذاب نازل فرمايد

2170– [illegible]: [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 7108)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسـول الله ﷺ فرمـود: «هرگـاه، خداوند بر قـومي، عـذاب نـازل كند، آن عذاب، شامل حال كساني كه در ميان آنان زندگي مي كنند نـيز خواهد شد. آنگاه بر اساس اعمالشان، حشر مي شوند».

باب (8): اگر كسي نزد عده ايي، سخني بگويد و نزد ديگران، خلاف آنرا بگويد

2171 [illegible]

([illegible]:7114)

ترجمه: حذيفه مي گويد: نفاق در دوران نبي اكرم وجود داشت. اما نفاق امروزي، به معني كافر شدن بعد از ايمان آوردن است.

باب (9): بيرون آمدن آتش

2172

(7118)

ترجمه: از ابــــوهريره روايت است که رســــول الله فرمـود: «تا زمـاني که آتشـي از سـرزمين حجـاز پيـدا نشـود و روشنايي آن، گردن شترها را در بصري فرا نگـيرد، قيا مت برپا نخواهد شد».

2173

(7119)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «بزودي، فـرات گنجي از طلا، آشـكار خواهد سـاخت. پس هـركس، آنجا حضور پيدا كرد، چيزي از آن برندارد».

باب (10)

2174

». (7121:[illegible])

ترجمه: از ابـــــوهريره [illegible] روايت است كه رســـــول الله [illegible] فرمــود: «تا زمــاني كه دو گــروه بــزرگ كه به ســوي يک چــيز دعــوت مي دهنــد، با يكــديگر نپردازند و كشــتار بــزرگي

میان آنان رخ ندهد و تا وقتي که نزديک به سي دجال دروغگــو، ظهور نکند که همگي آنـان ادعـاي نبـوت مي کننـد، قيا مت برپا نخواهد شد. همچـنين تا زمـاني که علم و دانش از ميـان مـردم برداشته نشده و زلزله ها زياد نشـوند و فاصـله ها کم نشـود و قتل و کشتار، زياد نگردد و مال به اندازه اي زيـاد نشـود که به فردي که داده مي شود، بگويد: من به آن نيازي نـدارم و مـردم در ساختمانها به يکديگر، فخر نفروشند، قيـامت برپا نخواهد شد. همچنين تا زماني که يک فرد از کنـار فـرد ديگـري عبـور نکند و نگويد: اي کـاش! من بجـاي او مي بــودم و خورشــيد از ســمت مغـرب، طلـوع ننمايـد، قيـامت برپا نخوهد شد. پس هنگـامي که خورشــيد از ســمت مغـرب، طلـوع کـرد و مـردم آنــرا ديدند و

همگي ايمان آوردنـد، در اين هنگـام، ايمـان كسي كه قبلاً ايمـان نياورده است و يا در همان دوران قبلي كه ايمان داشــته است، كار نيكي انجام نداده است، به او سودي نخواهد بخشيد.

و قيــامت، چنــان ناگهــاني فــرا مي رسد كه دو نفر، پارچه هايشان را بين يگديگر پهن مي كنند ولي هنوز معامله اي انجام نداده اند و آنها را جمع نكرده اند كه قيامت برپا مي شود.

و چنان ناگهاني است كه شخصي، شـترش را مي دوشد اما قبل از اينكه شـيرش را بنوشـد، قيـامت برپا مي شـود. و چنـان ناگهاني است كه فرد، شكافهاي حوض اش را مي گيرد اما قبل از اينكه دام هايش را آب بدهد، قيامت برپا مي شود.

و حتي به اندازه اي ناگهاني است كه شخصي، لقمه اش را بسوي دهانش مي برد اما موفق به خوردنش نمي شود».

85 ـ كتاب احكام

باب (1): اطاعت از امير تا وقتي كه دستورش، گناه و معصيت نباشد

2175– [illegible] «[illegible]». (7142:[illegible])

ترجمه: انس بن مالك مي گويد: رسو ل الله فرمـــود: «بشــنويد و اطا عت كنيد اگر چه فرمــانرواي شــما بــرده اي حبشي تعيين گردد كه سـرش به انـدازه ي يک دانه ي كشـمش باشد».

باب (2): كراهيت تلاش براي رسيدن به امارت

2176– [illegible]

«[illegible]». (7148:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكرم فرمـود: «شـما بـراي رسـيدن به فرمـانروايي و رياسـت، تلاش مي كنيد ولي روز قيامت، باعث پشيماني شما خواهد شد. رياسـت، شـير دهنده ي خوبي است (لذات زيادي دارد) اما قطع شدن (مـردن)

بسيار بدي دارد». (البته اين، براي كساني است كه به مسئوليت خويش، بخوبي عمل نكنند).

باب (3): كسي كه مسئوليتي را به عهده بگيرد ولي حقش را ادا نكند

2177– [illegible]

[illegible] (7150:[illegible])

ترجمه: معقل بن يسار مي گويد: شنيدم كه نـبي اكـرم مي فرمود: «هر بنده اي كه خداوند، مسـئوليت رعيـتي را به او

عنايت فرمايد و او در نصيحت و خير خواهي آنان، كوتـاهي كند، بوي بهشت به مشام اش نخواهد رسيد».

2178 [illegible]: «[illegible]». (7151:[illegible])

ترجمه: همچـــنين از معقل بن يســـار روايت است كه رسول الله فرمود: «هر فرمانروايي كه مسئو ليت گرو هي از مسلمانان را بـه عهـده بگـيرد و در حـالي بمـيرد كه به آنـان، خيانت كرده است، خداوند بهشت را بر او حرام مي گرداند».

باب (4): کسي که سخت گيري کند، خداوند بر او سخت گيري خواهد کرد

2179 [illegible]

[illegible] (7152: [illegible])

ترجمه: جندب مي گويد: شـــنيدم كه رســـول الله مي فرمود: «هركس بدنبال شـهرت باشـد، روز قيا مت، خداوند نيت اش را آشـكار خواهد سـاخت. و هـركس، سـخت بگـيرد، روز قيامت، خداوند بر او سخت خواهد گـرفت». صـحابه گفتند: ما را نصـيحت كن. رسـول خـدا فرمـود: «نخسـتين عضـوي كه از انسان، بدبو و متعفن مي شـود، شـكم اوست. لـذا تا مي توانيد فقط از مال حلال بخوريد و همچنين تا مي توانيد يک كف خون ناحق نريزيد تا مانع ورود شما به بهشت نگردد».

باب (5): قضاوت كردن و فتوي دادن در حالت خشم

2180 [illegible] (7158:[illegible])

ترجمه: ابوبكره [illegible] مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] مي فرمود: «هيچ داوري نبايد در حالت خشم، ميان دو نفر، قضاوت كند».

باب (6): آنچه براي كاتب، مستحب است

2181 [illegible]

(7192: [illegible])

ترجمه: حدیث حویصه و محیصه در کتاب جهاد، بیان گردیـد. در این روایت، علاوه بر آن، آمده است که نبي اکرم ﷺ فرمــود: «یهودیها باید خونبهــاي رفیق شــما را پــرداخت کنند و یا اعلام جنگ کنند».

باب (7) شیوة بیعت امام با مردم

2182 [illegible] (7199، 7200)

ترجمه: حديث عباده بن صامت درباره ي اينكه با نبي اكرم بر سمع و طا عت، بيعت كردند، بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه: همچنين با نبي اكرم بيعت نموديم تا هر كجا بوديم، با حق باشيم و يا حق را بگوييم. و در بيان احكام الهي از سرزنش هيچ سرزنش كننده اي نترسيم».

2183 [illegible]

[illegible] (7202:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه با رسـول الله ﷺ بر شـنيدن و اطـاعت كـردن، بيعت مي كرديم، به ما مي فرمود: «در آنچه كه توانايي آنرا داريد».

باب (8) تعيين جانشين

2184- [illegible] (7218:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: به عمر گفتند: آيا جانشيني براي خود، تعيين نمي كني؟ گفت: اگر جانشين تعيين كنم، كسي كه بهتر از من بود يعني ابو بكر جانشين تعيين كرد. و اگر جانشين تعيين نكنم، كسي كه بهتر از من بود يعني رسول الله جانشين تعيين نكرد.

باب (9)

2185- [illegible] فَقَالَ [illegible] (7222، 7223)

ترجمه: جابر بن سمره مي گويد: شنيدم كه نبي اكـرم مي فرمود: «دوازده نفر به امارت خواهند رسيد». سـپس چـيزي گفتند كه من آنرا نشنيدم. پـدرم مي گويد: رسـول خـدا فرمـود: «همگي آنان از قريش هستند».

86 ـ كتاب آرزو كردن

باب (1): آرزوهاي ناپسند

2186 [illegible]:
«[illegible]». [illegible] (7233:[illegible])

ترجمه: انس بن مالک مي گويد: اگر نمي شنيدم كه نبي اكرم فرمود: «آرزوي مرگ نكنيد»، آرزوي مرگ مي كردم.

2187 [illegible]: «[illegible]
[illegible]
[illegible]». (7235:[illegible])

ترجمه: ابـوهريره مي گويد: رسـول الـلـه فرمـود: «هيچ يک از شـما آرزوي مـرگ نكند. زيـرا يا فـرد نيكوكـاري است كه

اگر زنده بماند، شـايد به نيكي هـايش بيفزايد. و يا شـخص بد كاري است كه اكر زنده بماند، شايد توبه كند».

87 ـ كتاب تمسك جستن به قران و سنت

باب (1): اقتدا به سنت هاي پيامبر اكرم

2188 [illegible] (7280)

ترجمه: از ابــوهريره روايت است كه رســـول الله فرمود: «همة امتيــان من وارد بهشت خواهند شد مگر كسي كه

امتناع ورزد». صحابه عرض كردند: اي رسول خدا! چه كسي امتناع مي ورزد؟ فرمود: «هركس كه از من اطاعت كند، وارد بهشت مي شود و هر كس، از من نافرماني كند، در حقيقت، امتناع ورزيد ه است».

2189- [illegible] فَقَالَ [illegible] قَالَ [illegible]

[illegible]

(7280:[illegible])

ترجمه: جابر بن عبدالله مي گويد: نبي اكرم خواب بود كه چند نفر نـزد ايشـان آمدند. يكي از آنـان گفت: او خـواب است. ديگري گفت: چشم اش خـواب است ولي قلب اش بيـدار

است. آنگاه به يكديگر گفتند: اين دوست شما مثـال دارد. مثـال اش را بيان كنيد.

دوباره يكي ازآنان گفت: او خـواب است. ديگري گفت: چشم اش خواب است ولي قلبش بيدار است. سپس به يكديگر گفتند: مثال او مانند شخصي است كه خانه اي ساخته و سفره اي در آن، پهن كرده و دعوتگري فرستاده است. پس هـركس، دعـوتگر را اجـابت كنـد، وارد خانه مي شـود و از آن سـفره مي خورد. و هركس، دعوتگر را اجابت نكنـد، وارد خانه نمي شـود و از آن سفره نمي خورد. آنگاه به يكديگر گفتند: آنرا توضـيح دهيد تا بفهمد. يكي ازآنـان گفت: او خـواب است. ديگري گفت: چشم اش خواب و قلبش، بيدار است. آنگاه گفتند: خانه، همـان بهشت

است و دعـــــــــوتگر، محمد است. پس هر کس، از محمد اطاعت کند، در حقيقت از خدا اطا عت کـرده است و هـرکس، از محمد نافرمـاني کنـد، در حقيقت از خـدا نافرمـاني کـرده است. و اين محمد است که مسـلمانان و کفـار را از يکـديگر جدا ساخته است.

باب (2): کراهيت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهاي بيهوده

2190 ... (7296: ...)

ترجمه: انس بن مالک می گويد: رسـول الله فرمـود: «مردم به اندازه اي به سؤالات خود ادامه مي دهند تا جايي كه مي گويند: اين خدا است كه همه چيز را آفريـده است. پس چه كسي خدا را آفريده است»؟ (در اين صورت، بايد بگويد: به خدا و رسو لش ايمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود).

باب (3): مذمّت حكم كردن به رأي و تكلف در قياس

2191 [illegible]

[illegible] (7307:[illegible])

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم [illegible] مي فرمود: «علمي را كه خداوند به شما عنايت كرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمي نادان باقي خواهند ماند كه ديگران از آنان

استقتاء مي كنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي كنند و خودشان هم گمراه مي شوند».

باب (4): تقليد از عادات امتهاي گذشته

2192 [illegible] (7319:[illegible])

ترجمه: از ابوهريره روايت است كه نبي اكـرم فرمـود: «تا زمـاني كه امت من وجب به وجب و گـام به گـام از امت هاي گذشته، تقليد نكند، قيامت برپا نخواهد شد». صـحابه عـرض كردند: اي رسول خدا! منظور از امتهاي گذشته، همان ايراني ها و رومي ها هستند؟ فرمـود: «مگر غـير از آنـان، كسي ديگر هم هست».

باب (5): رجم زاني متأهل

2193 - [illegible] (7323)

ترجمه: عمر مي گويد: خداوند، محمد را بـا (دين) حـق، مبعوث كرد و قرآن را بر او نـازل فرمـود. و يكي از آيـاتي كه بر او نازل شد، آية رجم بود. (كه تلاوت اش، منسو خ گرديد).

باب (6): پاداش حاكمي كه اجتهاد نمايد و دچار اشتباه شود و يا درست، قضاوت نمايد

2194– [illegible] «[illegible]». (7352:[illegible])

ترجمه: روايت است که عمرو بن عـاص از نـبي اکـرم شنيد که مي فرمود: «اگر حـاکم، اجتهـاد کند و حکمي را صـادر نمايد که درست باشـد، دو پـاداش به او مي رسد. و اگر اجتهـاد کند و حکمي را صادر نمايد ولي در آن، دچار اشـتباه شـود، يک پاداش به او مي رسد».

باب (7): کسي که فقط سکوت پيامبر اکرم را حجت مي داند نه سکوت ديگران را

2195 [illegible] الدَّجَّالُ [illegible]

(7355:[illegible])

ترجمه: روايت است كه جـابر بن عبدالله [illegible] به نـام خـدا سوگند ياد مي كرد كه ابن صـياد، همـان دجـال است. راوي مي گويد: گفتم: بخدا سوگند مي خوري؟ گفت: شـنيدم كه عمر [illegible] در اين مورد نزد نبي اكرم [illegible] سو گند ياد مي كرد و آنحضرت [illegible] هم او را منع نفرمود.

88 ـ كتاب توحيد و رد جهميه

باب (1): دربارة دعوت پيامبر اكرم ﷺ از امت، به سوي يكتاپرستي

2196 ـ [illegible]

[illegible] (7375:[illegible])

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ﷺ مردي را بعنوان فرمانده يک دسته ي نظامي، تعيين و اعزام كرد. او كه نماز را براي يارانش امامت مي كرد، قرائت اش را با قل هو الله احد به پايان مي رساند. آنان هنگام بازگشت، مسئله را براي نبي اكرم ﷺ بازگو كردند. پيامبر خدا ﷺ فرمود: «از او بپرسيد كه چرا چنين مي كند». از وي پرسيدند. گفت: چون در اين سوره، صفت خداي رحمان، بيان شده است لذا

دوست دارم آنرا بخوانم. نبي اكرم فرمود: «به او بگوييد كه خداوند هم او را دوست دارد».

باب (2): دربارة اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ﴿بدرستيكه خداوند، رزاق و نيرومند و استوار است﴾

2197 [illegible]

[illegible] (7378: [illegible])

ترجمه: ابو موسي اشعري مي گويد: «هيچ كس در برابر بد و بيراه شنيدن، از خداوند صبر بيشتري ندارد. مردم ادعا مي كنند كه خدا، فرزند دارد ولي او به آنان تندرستي و رزق، عنايت مي فرمايد».

باب (3): در بارة اين سخنان خداوند متعال كه مي فرمايد: و او عزيز و حكيم است
و عزت از آنِ خدا و رسول خدا است

2198 [illegible]

[illegible] (7383: [illegible])

ترجمه: ابن عبــاس رضي الله عنهما مي گويد: نـبي اكــرم ﷺ مي فرمود: «[illegible]». يعني پروردگارا! به عزت ات كه هيچ معبودي بجز تو وجود ندارد، پناه مي بــرم. همان ذاتي كه هرگز نميمــيرد ولي جن و انسانها ميميرند».

باب (4): در بارة اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: خداوند شما را از خويشتن برحذر مي دارد

2199- [illegible] «[illegible]». ([illegible]: 7404)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نبي اكرم فرمود: «هنگامي كه خداوند مخلوقات را آفريد، در كتابي كه براي خودش مي

نويسد و نزد خودش بالاي عرش، نگه مي دارد، چنين نوشت: همانا رحمت من بر خشم ام، غلبه پيدا مي كند».

2200– [illegible] : « [illegible] : [illegible] : [illegible] ». (7405: [illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: نـبي اكـرم فرمـود: «خداوند متعـال مي فرمايد: من با بنـده ام بر اسـاس گمـاني كه به من دارد، رفتار مي نمايم. و هنگامي كه مرا ياد مي كند، من با او هســتم. پس اگر در تنهــايي مــرا يــاد كند، من هم او را در تنهايي، ياد خواهم كرد. و اگر مرا در ميان جمع، ياد كند، من او را در ميـان جمع بهـتري، يـاد خـواهم كـرد. و اگر به انـدازة يک وجب به من نزديک شــود، من به انــدازة يک ذراع به او نزديک مي شوم. و اگر به انـدازة يک ذراع به من نزديک شـود، من به انـدازة يک با ع (فاصـلة بـاز كـردن دو دوست) به او نزديک مي شـوم. و اگر قـدم زنـان به سـوي من بيايـد، من دوان دوان به سوي او خواهم آمد».

باب (5): در بارة اين سخنان خداوند متعال كه مي فرمايد: مي خواهند كلام خدا را تغيير دهند

2201

[illegible] ». (7501:[illegible])

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله فرمود: «خداوند عز وجل مي فرمايد: هرگاه، بنده ام نيت كرد كه كار بدي انجام دهد تا زماني كه مرتكب آن نشده است، برايش ننويسيد. و اگر مرتكب آن شد، فقط يک بدي برايش بنويسيد. و اگر آنرا بخاطر من تــرک كــرد، بــرايش يک نيكي ثبت كنيد. و اگر قصد انجــام عمل نيكي را كــرد ولي آنــرا انجــام نــداد، بــرايش يک نيكي بنويســـيد. و اگر آنـــرا انجـــام داد، ده تا هفت صد برابر نيكي برايش بنويسد».

2202

[illegible] ». ([illegible]:7507)

ترجمه: همچنين ابوهريره مي گويد: شنيدم كه نبي اكـرم فرمود: «يكي از بندگان، مرتكب گناهي شد و يا گنـاهي انجـام داد و گفت: پروردگـارا! مـرتكب گنـاهي شـدم. پس مـرا مغفـرت كن. پروردگـارش مي گويد: آيا بنـده ام دانست كه پـرور دگـاري دارد كه گناهان را مي بخشد و بخـاطر آنها مجـازات مي كند؟ بنده ام را بخشيدم.

آنگاه پس از مدتي، مرتكب گناهي ديگر شد و دوباره گفت: پروردگـارا! مـرتكب گنـاهي ديگر شـدم. پس آنـرا مغفـرت كن.

خداوند مي فرمايد: آيا بنــده ام دانست که پروردگــاري دارد که گناهان را مي بخشد و بخاطر آنها مجـازات مي کنـد؟ پس بنـده ام را بخشيدم.

سـپس بعد از مــدتي، مــرتکب گنــاهي ديگر شد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهي ديگر شدم. آنرا نـيز ببخش. خداوند مي فرمايد: «آيا بنـده ام دانست که پروردگـاري دارد که گناهـان را مي بخشد و بخــاطر آنها مجــازات مي کنــد؟ پس بنــده ام را بخشــيدم. و بعد از مرحلة ســوم مي گويد: پس هر چه مي خواهد، انجام دهد».

باب (6): سخن گفتن خداوند متعال در روز قيامت با پيامبران و ديگران

2203 - [illegible] « [illegible] ». [illegible] (7509)

ترجمه: انس مي گويد: شـــنيدم كه نـــبي اكـــرم مي فرمود: «روز قيامت، شفاعت من پذيرفته مي شود. لذا من مي

گويم: پروردگارا! هـرکس، در دل اش به انـدازة يک دانـة اسـپند، ايمـــان وجـــود دارد، او را وارد بهشت گـــردان. پس آنـــان وارد بهشت مي شوند. سپس مي گويم: هرکس که در قلبش ذره اي ايمـان وجـود دارد، او را نـيز وارد بهشت گـردان». انس مي گويد: گويا هم اکنون انگشتان رسول خـدا را مي بينم (که بــه آن ذرة كوچك اشاره مي نمايد).

2204

[illegible]

[illegible] (7510:[illegible])

ترجمه: انس ﷺ حديث شفاعت را كه به روايت ابوهريره ﷺ بطور مفصل در شمارة (1725) بيان شد، ذكر كـرد و در پايان آن، افـزود: پيـامبر خـدا ﷺ فرمـود: آنگـاه مـردم نـزد عيسي عليه السلام مي رونـد. او مي گويـد: اين، كـار من نيسـت. شـما نزد محمد ﷺ برويد. سپس مردم نزد من مي آيند. من مي گويم:

اين، كار من است. آنگاه از پروردگارم اجازه مي خواهم. پس به من اجـــازه داده مي شـــود و خداوند ثناهايي را كه اكنـــون به خاطر ندارم، به من الهام مي كند. من او را با همان ثناها مورد ستايش قرار مي دهم و به سجده مي افتم. آنگاه خداوند متعال مي فرمايد: اي محمد! سـرت را بلند كن و بگو. زيـرا سـخن ات شنيده مي شود. و بخواه كه به تو عنايت مي شـود. و شـفاعت كن كه شـــفاعت ات پذيرفته مي شـــود. من مي گـــويم: پـــرور دگارم! امتم ، امتم. خداوند مي فرمايد: برو و هر كس را كه در قلب اش به انـــدازة يك دانة جو، ايمـــان وجـــود دارد، از آتش بيرون بياور. من مي روم و اين كار را انجام مي دهم. سپس بر مي گردم و دوباره او را با همين ثناها مورد سـتايش قـرار مي

دهم و به سـجده مي افتم.آنگـاه خداوند مي فرمايد: اي محمد! سـرت را بلند كن و بگو. زيـرا سـخن ات شـنيده مي شـود. و بخواه كه به تو عنايت مي شود. و شفاعت كن كه شـفاعت ات پذيرفته مي شود. من دوباره مي گويم: پرور دگـارم! امتم، امتم. خداوند مي فرمايد: برو و هر كس را كه در قلب اش به اندازه ي ذره اي يا دانـة اسـپندي، ايمـان وجـود دارد، از آتش بـيرون بيـاور. من مي روم و اين كـار را انجـام مي دهم. سـپس بـراي سومين بـار بر مي گـردم و با همين ثناها او را مـورد سـتايش، قـــرار مي دهم و به ســـجده مي افتم. خداوند مي فرمايد: اي محمد! سرت را بلند كن و بگو. زيرا سخن ات شنيده مي شود. و بخواه كه به تو عنايت مي شـود. و شـفاعت كن كه شـفاعت

ات پذيرفته مي شود. پس من مي گويم: پروردگــارا! امتم، امتم. خداوند مي فرمايد: بــرو و هــركس را كه در قلبش به انــدارة كوچكـترين ذرة دانـة اسـپند، ايمـان وجـود دارد، از آتش بـيرون بياور. من مي روم و اين كار را انجام مي دهم».

2205 [illegible]

ترجمه: و در روايتي ديگر از انس آمده است كه رسول الله فرمود: «سپس براي چهارمين بار بر مي گردم و خداوند را با همين ثناها مورد ستايش قرار مي دهم و برايش به سـجده مي افتم. آنگاه به من گفته مي شـود: اي محمد! سـرت را بلند كن. بگو، سـخن ات شـنيده مي شـود. سـؤال كن. بـه تو عنـايت مي شـود و شـفاعت كن كه شـفاعت تو پذيرفته مي شـود. من مي گويم: پروردگـارم! دربـارة كسـاني كه لا اله الا الله گفته انـد، به من اجــازه ي شــفا عت بــده. مي فرمايد: به عــزت و جلال و بـــــزرگي و عظمت ام سو گند كه هر كس، لا اله الا الله گفته است، او را از آتش بيرون خواهم كرد».

باب (7): ترازوي اعمال و اقوال در روز قيامت

2206- : «
:
». (7563:)

ترجمه: ابــوهريره مي گويد: رســول الله فرمــود: «دو كلمه وجــود دارد كه بر زبــان، ســبک، ولي در تــرازوي اعمــال،

سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: [illegible]
[illegible]».

[illegible]